



## **شناسنامه:**

نام کتاب: **سالمای تجاوز و مقاومت**

نویسنده: محمد اکرام اندیشمند

طراحی و صفحه آرایی: ویس مهرزاد

ویراستار: سید احمد هاشمی

ناشر: نشر پیمان

نویت چاپ: چاپ اول، تابستان 1383 خورشیدی

تیراژ: 3000 نسخه

قیمت: 250 افغانی



## فهرست مطالب

### پیشگفتار:

#### فصل اول

#### احزاب سیاسی درسه دهه‌ی اخیر

- حزب دموکراتیک خلق افغانستان
- حزب دموکراتیک نوین (شعله‌ی جاوید)
- محفل انتظار (ستم ملی)
- حزب افغان سوسیال دموکرات (افغان ملت)
- نهضت اسلامی افغانستان
- احزاب اسلامی - جهادی و سازمان های مقاومت
- الف: اتحاد اسلامی هفتگانه
- ب: شورای نظار
- ج: حزب وحدت اسلامی افغانستان
- د: سابر سازمانهای مقاومت
- جنبش ملی اسلامی افغانستان
- تحریک اسلامی طالبان
- مآخذ و منابع فصل اول

#### فصل دوم

#### حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان

#### وتجاوز نظامی شوروی

- کودتای سرخ - 7 ثور 1357 خورشیدی
- حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت
- منازعه‌ی قدرت در حزب حاکم
- حفیظ الله امین؛ برنده‌ی بدفرجام در جنگ قدرت
- تجاوز نظامی ورهبر دست نشانده - 6 جدی 1358 خورشیدی
- یک میلیون سرباز اجنبی و 3335 روز جنگ
- بازگشت ناکام ویی دست آورد - 26 دلو 1367
- تغییر مهره در کابل
- کابل و پیروزی ناپایدار در جلال آباد
- خصومت های درون حزبی و کودتای ناکام در کابل
- سقوط اولین و آخرین تکیه گاه
- جرقه‌ی حیرتان
- مآخذ و منابع فصل دوم



## فصل سوم حاکمیت مجاهدین و دور جدید جنگ با دخالت از خارج و مقاومت در داخل

حوادث مزار و خوشحالی قبل از وقت درپشاور  
سقوط پروان و آمادگی کابل به تسلیم  
کابل در محاصره و تهدید گلبدین حکمتیار  
تشکیل حکومت مجاهدین درپشاور - 4 ثور 1371  
پایتخت در شعله های آتش جنگ  
آتش بسی و انتقال قدرت  
صیغت الله مجددی و حکومت دوماهه  
موافقت نامه "شینه"  
اوضاع عمومی کشور در دوره انتقال  
اعمال فشار و انتقال قدرت  
صیغت الله مجددی؛ شخصیت و عملکرد  
برهان الدین ربانی در رهبری دولت  
خط مشی آرمانگرایانه  
حزب اسلامی در کرسی صدارت و سنگریغاوت  
تابستان خونین  
خصومت و جنگ و در جبهه دولت  
شورای حل و عقد - 18 جدی 1371  
آغاز زمستان و تشدید جنگ  
سال نو و معاهده نو  
حکمتیار و صدارت در چهار آسیاب  
"شورای هماهنگی" و مرحله جدید جنگ - 11 جدی 1372  
طالبان از سپین بولدک قندهار تا دوکبلو متری قصر ریاست جمهوری  
سقوط شورای هماهنگی در پایتخت  
شکست طالبان در نخستین نبرد با کابل  
پایتخت در آرامش زودگذر  
سقوط هرات  
همسایه ها و مرحله جدید رقابت در افغانستان  
صدارت حکمتیار و سقوط ولایت شرقی  
ورود طالبان به پایتخت  
تصویری از اوضاع عمومی کشور در سالهای حاکمیت مجاهدین  
برهان الدین ربانی؛ سچایا و شخصیت  
ریشه یابی عوامل سقوط دولت مجاهدین  
الف: عوامل خارجی  
ب: عوامل داخلی



- 1- جنگ احزاب ومشکل مشروعیت
- 2- اختلاف وناهماهنگی درداخل حاکمیت
- 3- اشتباه وتناقض درسیاست خارجی
- 4- ناآمادگی احزاب اسلامی وجهادی برای دولتداری  
مآخذ ومنابع فصل سوم

### فصل چهارم

## حاکمیت طالبان، دخالت پاکستان وسلطه تروریسم

- سقوط یکشبه پایتخت
- کابل درسحرگاه حاکمیت طالبان
- واکنش های بین المللی
- استقراررهبران دولت اسلامی درشمال کشور
- طالبان دردهانه پنجشیر با پیروزی سریع وشکست سنگین
- جلسه خنجان وتشکیل "شورای عالی دفاع ازوطن"
- نفاق درجنبش ملی وسقوط جبهه بادغیس
- طالبان درشهرهای شمال
- تغیرواضاع وشکست طالبان درشمال پایتخت وشمال کشور
- طالبان درقندز وادامه جنگ درشمال کشور
- بحران درجبهه متحد
- سقوط مجدد شمال وکشتاردرمزار ویامیان
- احمدشاه مسعود درمحور و رهبری مقاومت
- طالبان وسیاست زمین سوخته درشمالی
- نقش پاکستان واسامه بن لادن درجنگ ونبروی جنگی طالبان
- یک ماه جنگ خونین وسقوط تالقان
- احمدشاه مسعود درپارلمان اروپا
- حمله انتحاری وشهادت احمدشاه مسعود
- سقوط حاکمیت طالبان
- طالبان، مردم وحاکمیت
- دخالت خارجی وحاکمیت طالبان
- کنفرانس بن وتشکیل حکومت مؤقت
- مآخذ ومنابع فصل چهارم

### بخش اسناد

- 1- کاپی پاسپورت عبدالمجید زابلی
- 2- نامه گلبدین حکمتیار به عبد الرشید دوستم
- 3- گفتگوی مخابروی احمدشاه مسعود وگلبدین حکمتیار
- 4- توافقنامه جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی  
وحزب اسلامی مولوی خالص
- 5- توافقنامه گورنرهاوس پشاوردرمورد تشکیل حکومت مؤقت  
مجاهدین



- 6- مکتوب رسمی صبغت الله مجددی رئیس شورای جهادی وممثل دولت اسلامی به حزب وحدت درمورد معرفی اعضای آن حزب به سرپرستی وزارت امنیت ملی
- 7- توافقنامه شینه مبان احمدشاه مسعود وگلبدین حکمتیار
- 8- فیصله نامه پنج گروه جهادی وسیاسی
- 9- تبریک نامه عبدالرشید دوستم به رئیس دولت اسلامی مجاهدین
- 10- عریضه قوماندان غند 20 فرقه میوند حزب اسلامی درآذربایجان به رهبر حزب
- 11- موافقتنامه اسلام آباد
- 12- نامه های رئیس دولت اسلامی به عبدالرشید دوستم
- 13- نامه عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی به ملا بورجان قوماندان طالبان
- 14- نامه مولوی تره خیل به ملاعمر رهبر طالبان
- 15- توافقنامه ماهیپیر
- 16- اسناد وپاسپورت تروریستان عرب
- 17- نامه جنرال حمید گل به جنرال ضیاءالحق
- 18- استعفا نامه محمد ظاهر پادشاه پیشین کشور
- 19- موافقتنامه "بن"



## پیشگفتار:

"سالهای تجاوز و مقاومت" بحث و بررسی اجمالی تحولات خونین سیاسی، اجتماعی و نظامی دو نیم دهه اخیر افغانستان است. سالهای دو نیم دهه ی اخیر پرحادثه ترین و خونین ترین سالهای تاریخ معاصر افغانستان محسوب میشود. حوادث خونین و مصیبت بار این سالها که با کودتای نظامی حزب دمکراتیک خلق و تصاحب قدرت سیاسی از سوی آن حزب در ثور 1357 هجری خورشیدی آغاز شد، با تجاوز نظامی شوروی گسترش یافت و بعد از خروج قشون متجاوز و فروپاشی امپراطوری شوروی خونین تر و مصیبت بارتر گردید. در این نوشته حوادث و دیگر گونی های سیاسی، اجتماعی و نظامی این سالها با اختصار و اجمال مورد بحث و ارزیابی قرار می گیرد. رویکرد ها و برگرفته های مباحث را یاد داشته، خاطرات و چشم دید های نگارنده از وقایع و حوادث و اظهارات دست اندرکاران و گردانندگان آن و آثار کتبی نویسندگان، خبرنگاران و محققین داخلی و خارجی در این رابطه تشکیل میدهد. مسلماً تحلیل و برداشت هر نویسنده و محقق در مورد حوادث و دیگر گونیهای سیاسی و اجتماعی سالهای مورد بحث هماهنگ و یکسان نمیشود. چه بسا که در برخی موارد ارزیابی ها و بررسیها با تفاوت و تناقض ارائه می شود. اما گاهی وقت تفاوت و حتی تناقض برداشت ها بدریافت درست حقایق می انجامد. هر چند که بعضی مواقع بیان و تحلیل متفاوت و متناقض حوادث و تحولات، خوانندگان را در درک واقعیت ها به سرگردانی میکشاند.

مباحث "سالهای تجاوز و مقاومت" در چهار فصل جداگانه پیشکش خوانندگان میگردد. از آنجاییکه جریانات و احزاب سیاسی در کشور ما محور وقایع و حوادث دو نیم دهه ی اخیر محسوب میشود بررسی و مطالعه ی آن حوادث و وقایع بدون شناخت و بررسی احزاب و جریانات سیاسی دخیل در این وقایع نارساء و ناقص میباشد. معهداً فصل اول به معرفی و شناخت تحلیلی جریانات و احزاب سیاسی سه دهه ی اخیر اختصاص میابد که در حوادث سالهای مورد بحث حضور داشتند. در فصل دوم حاکمیت حزب دمکراتیک خلق، در فصل سوم حکومت احزاب اسلامی و جهادی و در فصل چهارم حکومت تحریک اسلامی طالبان با مداخلات و تجاوزات خارجی و سلطه ی تروریسم مورد بحث و ارزیابی قرار می گیرد.



## فصل اول

### احزاب سياسي درسه دهه ي اخير

#### حزب دمکراتیک خلق:

با کناررفتن محمداود از صدارت در سال 1342 هجری خورشیدی شرایط جدید در فضای سیاسی کشور ایجاد شد که در اثر آن احزاب سیاسی با افکار و عقاید مختلف عرض وجود کردند. قانون اساسی جدید ساخته شد. محمداور، شاه افغانستان در میزبان 1343 حین افتتاح لویه جرگه ای که غرض تصویب قانون اساسی تشکیل یافته بود حالت جدید را تحقق دمکراسی خواند. این دوره که ده سال دوام یافت دهه ی دمکراسی نام گرفت.



**رهبران جناح خلق در سالهای قبل از حاکمیت. از راست به چپ:**  
**عبدالکریم میناق، دکتر شاه ولی، حفیظ الله امین، نورمحمد تره**  
**کی، دستگیر پنجشیری، شرعی جوزجانی، صالح محمدزیری**  
**واسماعیل دانش**

دهه ی دمکراسی با تشکیل احزاب سیاسی آغاز میابد. هرچند که قانون احزاب از سوی شاه توشیح نگردید و فعالیت احزاب مجرای قانونی نیافت. برخی این احزاب گردانندگان حوادث و وقایع خونین دو دهه ی اخیر میباشند. حزب دمکراتیک خلق یکی از این احزاب است که در 11 جدي





1343 تاسیس گردید. به قول يکي از اعضاي ارشد حزب مذکور: «25 نفر دراین روز به خانه ي نورمحمد تره کي واقع کارته 3 کابل گردآمدند و حزب دمکراتیک خلق را تاسیس کردند. این گردهم آيي را اولین کنگره ي حزب خواندند و به آن نام کنگره ي مؤسس نهادند. درکنگره اساسنامه حزب که قبلاً ترتیب شده بود و مشابهت کامل با اساسنامه حزب کمونیست اتحاد شوروي داشت به تصویب رسید. کمیته اي بنام پلینوم کمیته ي مرکزی مرکب از هژده نفر انتخاب شد. 11 نفراعضاي اصلي و علي البدل کمیته مرکزی حزب نیزمعین گردیدند. اعضاي اصلي کمیته ي مرکزی را نورمحمد تره کي، ببرک کارمل، صالح محمد زبيري، طاهر بدخشي، سلطانعلي کشتمند، شهرالله شهپرو دستگیر پنجشيري تشکیل میدادند. و اعضاي علي البدل کمیته مرکزی داکتر شاه ولي، طاهر افق، داکتر ظاهر و نوراحمد نور بود. کمیته ي مرکزی نورمحمد تره کي را به حیث منشي عمومي حزب و ببرک کارمل را به حیث معاون حزب انتخاب نمود. میر اکبر خیبر به نسبت داشتن وظیفه درقوای مسلح آن وقت درهیچیک از این مقامات قرارنگرفت. . . .» (1)

دستگیر پنجشيري يکي از اعضاي مؤسس حزب دمکراتیک خلق تشکیل حزب را ملهم از مقاومت هاي ملي عليه استبداد داخلي و استعمار خارجي میداند: «حزب دمکراتیک خلق با الهام از مقاومت هاي ریشه دار و عادلانه ملي عليه تمام دشمنان آشتي ناپذیر داخلي "کشورکشایان" و نیروهاي استعمارگر خارجي درکشور نیمه فیودالي ما جوانه زد، رشد کرد، نفوذ و سلطه یافت. . .» (2)

اما حزب دموکراتیک خلق برخلاف تحلیل و ادعای الهام از مقاومت عليه استبداد داخلي و استعمار خارجي وقتي سلطه یافت و به حاکمیت رسید مستبد ترین دستگاه حاکمیت را تشکیل داد و وسیله اي درجهت تجاوز نیروهاي اشغالگر خارجي (قوای شوروي) گردید. این حزب از همان آغاز تشکیل، کمونیست بودن خود را درجامعه ي اسلامي افغانستان پنهان نکرد. دراولین ماده اساسنامه خود که درنخستین شماره جریده حزب بنام "خلق" منتشر گردید نوشت: «حزب دمکراتیک خلق افغانستان عالیترین سازمان سياسي و پیشاهنگ طبقه کارگر و همه زحمت کشان افغانستان است. حزب دمکرتیک خلق افغانستان که آیدیا لوژی آنرا مارکسیزم - لنینیزم تشکیل میدهد براتحاد داو طلبانه ي مردم اعم از کارگران، دهقانان، پیشه وران و روشنفکران کشوراستوار است.» انتشار اساسنامه حزب دمکراتیک خلق با محتوای کاملاً کمونیستی درهمان روزهاي اول نشان داد که حزب مذکور پدیده اي است وارد شده از خارج و وابسته به خارج. زیرا آیدیا لوژی را که حزب برای خود برگزیده بود آیدیا لوژی حاکم درمسکو بود نه آیدیا لوژی حتي یکنفر دهقان درافغانستان .

حزب دمکراتیک خلق تحت نظر سازمان جاسوسي شوروي (کي جي بي) که فعالیت آن عمدتاً توسط سفارت مسکو درکابل پیشبرده مي شد



بوجود آمد ورشد یافت: « یک وزیر سابق داخله افغانستان بطور واضح گفته است که او دوسیه های مفصلی را مطالعه کرده است که در اثر نظارت فعالیت های چپی های افغانستان از طرف پولیس مخفی کشور ترتیب گردیده بود. این اسناد بدون شک به اثبات میرساند که رهبران کمونیست افغانستان از طرف عناصر کی جی بی سفارت شوروی در کابل مستقیماً اداره، تمویل و هدایت می شدند و به آنها هدایت داده شده بود که چگونه پروگرام های که برای بمیان آمدن دمکراسی طرح شده بود تخریب کنند و حکومت را غصب نمایند. » ( 3 )

"هنری برادشر" نویسنده و محقق امریکایی که در دهه ی هشتاد میلادی به حیث متخصص امور شوروی در دولت امریکا ایفای وظیفه میکرد و قبل از آن به حیث خبرنگار آژانس " ای پی " امریکایی در دهلی جدید مؤظف بود و بارها به کابل رفت و آمد داشته است در مورد تشکیل حزب دمکراتیک خلق و روابط رهبران تره کی با سفارت مسکو در کابل می نویسد: « . . . الی سال 1963 وی ( نورمحمد تره کی ) یک حلقه ی ارتباطی را با سفارت شوروی در کابل تشکیل داده بود. در چاپخانه ی مورد پسندش نشسته جوانان افغان را به مامورین سفارت شوروی که فکر می شد اعضای کی جی بی بودند معرفی میکرد. بعد از انفاذ قانون اساسی جدید چینیکه برای انتخابات پارلمانی ترتیبات گرفته شد، ولی احزاب سیاسی هنوز شکل قانونی را به خود نگرفته بود، تره کی در حدود سی نفر از جوانان را دور خود جمع و حزب دمکراتیک خلق را تأسیس کرد. . . . تره کی زمانیکه در بمبئی بود، تماس هایی با حزب کمونیست هند نیز داشت و نقش یک یا هردو حزب یادشده شاید در تشکیل حزب دمکراتیک خلق افغانستان نسبت به ارتباطات تره کی با کی جی بی مؤثر بوده است. شورویها از مدت های مدیدی به این طرف یک حزب کمونیست خارجی را برای نظارت و کمک یک حزب کمتر انکشاف یافته ی دیگر بکار میبردند. . . . » ( 4 )

تمام فعالیت بلند پایگان حزب دمکراتیک خلق زیر نظر و هدایت سفارت شوروی در کابل قرار داشت. اعضای کمیته ی مرکزی و دفتر سیاسی حزب از سفارت شوروی معاش ( حقوق ) دریافت میکردند. برادر خانم ( خسربره ) شرعی جوزجانی وزیر عدلیه حکومت تره کی از قول خواهرش اظهار داشت: « اگر پنج هزار افغانی معاش ماه وار سفارت شوروی به شوهرم نمی بود ما در کابل نمیتوانستیم زندگی کنیم. » ( 5 )

در ثور 1346 حزب دمکراتیک خلق دچار انشعاب گردید. این انشعاب از سوی ببرک کارمل و میراکبر خیبر صورت گرفت. هر چند دلیل انشعاب در حزب از سوی برخی محققین و نویسندگان به تفاوت سلیقه ها و برداشتهای تره کی و کارمل و تشدید رقابت میان آنها در نزدیکی به مسکو ارتباط داده میشود، اما این انشعاب به منظور تأمین اهداف خاصی از سوی شوروی انجام یافت. نخست اینکه شورویها خواستند تا با ایجاد دو حزب



کمونیست طرفدار خود از پیوستن افراد غیر پشتون به احزاب طرفدار چین ( مائوئیستها) جلوگیری کنند. آنها معتقد بودند که روشنفکران غیر پشتون کمتر حاضر میشوند در عضویت حزب کمونیستی که رهبری آنرا تره کی و افراد پشتون بدوش دارند شامل گردند. ثانیاً برای نفوذ مسکو در خاندان سلطنتی افغانستان تشکیل حزب کمونیست میانه رو و درباری ضروری پنداشته می شد. پرچم ورهبران ببرک کارمل که پسر یکی از جنرالان محمد ظاهر شاه بود به این منظور بوجود آورده شد. آنطوریکه تحولات بعدی نشان داد ببرک کارمل و پرچمیها در کودتای داخل قصر با داودخان همکاری کردند و از او به عنوان پل عبور در حاکمیت حزب کمونیست خلق و پرچم استفاده نمودند. وثالثاً شورویها برای جلب و جذب افراد بیشتر از میان خانواده های حاکم، مرفه و شهرنشین به حزب کمونیست خط مسکو، ایجاد یک حزب میانه رو را ضروری میپنداشتند. در حالیکه شاخه ی خلق تند رو و اکثر اعضای آن برخواسته از دهات و قبایل افغانستان عمدتاً پشتونها بودند. آنها پرچم را برهبری ببرک کارمل بوجود آوردند و آنرا در مسیر یک حزب میانه رو کمونیست و قابل قبول برای آنانی قرار دادند که از خانواده های حاکم، مرفه و شهرنشین بسوی حزب کمونیست روسی جذب می شدند.

گروه کارمل بعد از انشعاب خود امتیاز نشر جریده ی پرچم را بدست آوردند و با نشر این جریده به پرچمی ها شهرت یافتند. پرچمی ها در اولین شماره پرچم، خود را حزب دمکراتیک خلق افغانستان خواندند. اما تره کی در شماره پنجاه جریده افغان ملت اعلامیه ای را منتشر ساخت که در آن گفته شد پرچم هیچگونه ارتباط سازمانی با حزب دمکراتیک خلق ندارد. جریده ی پرچم تا دو سال دیگر به نشر خود ادامه داد و کلیه مطالب آن به تشریح و توضیح عقاید کمونیزم، تبلیغ سیاست خارجی شوروی و ضرورت دوستی با شوروی خلاصه می شد. در حالیکه حزب دمکراتیک خلق با استفاده از آزادی دهه ی دمکراسی به فعالیت آشکار و نامحدودی ادامه میداد، به جای همکاری در انکشاف این دوره دست به سبوتاژ و تخریب میزد؛ با براه انداختن تظاهرات متعدد در بسیاری از روزهای رسمی، جریان عادی زندگی سیاسی و اجتماعی را در پایتخت مختل میکرد؛ متعلمین و محصلین در کابل از درس خود باز میماندند. بسا روزها دروازه های صنوف مکاتب و دانشگاه بسته می شد که در نتیجه سطح علمی مؤسسات آموزشی سیر نزولی می پیمود. ببرک کارمل و چند تن دیگر از اعضای حزب دمکراتیک خلق که به حیث وکیل در شورای ملی راه یافته بودند بسا روزها فضای شورا را نیز مختل میکردند. کار آنها در شورای ملی تلاش برای انعقاد قراردادهای متعدد حکومت افغانستان در عرصه های مختلف نظامی، اقتصادی و فرهنگی با اتحاد شوروی بود تا از این طریق نفوذ شوروی در تمام عرصه های زندگی افغانستان گسترش یابد و کشور در وابستگی کامل به شوروی فرو برود. کارمل در همه بیانات پارلمانی خود از شوروی نام میبرد. به ستایش شوروی میپرداخت و به استحکام دوستی افغانستان با شوروی



تأکید میکرد: « ارتجاع راست افراطی و شعله افروزان چپ افراطی در زیر لوی انتی سوووتیزم دریک جبهه با جناح راست محافل حاکم و سازمانهای جاسوسی داخلی در تفتین و توطئه اند تا روابط نیک و حسن همجواری افغانستان و اتحاد شوروی را برهم بزنند.» ( 6 )

دهه ی دمکراسی همچنان با آغاز نفوذ حزب دمکراتیک خلق در ارتش توأم بود. قراردادهای متعدد نظامی افغانستان و شوروی که سبب توريد سلاح روسی به کشور و اعزام محصلین غرض آموزش نظامی به شوروی گردید زمینه ی این نفوذ را بسیار آسان و گسترده ساخت. نیروی هوایی قبل از همه محل جذب و عضو گیری حزب دمکراتیک خلق شد. چون از یکطرف انکشاف قوای هوایی از همان آغاز توسط شوروی ها صورت گرفت که در نتیجه این قوا کاملاً تحت نفوذ و کنترل شوروی درآمد و از طرف دیگر در نفوذ به نیروی هوایی اهمیت زیاد داده شد. دگروال علی احمد جلالی از چگونگی نفوذ شوروی به قوای هوایی میگوید: « زمانیکه ( 1351 ) من به قوای هوایی رفته تاریخ نظامی افغانستان را تدریس کنم من احساس کردم که این کورس دریک مؤسسه ی شوروی تدریس میشود. » ( 7 )

در نتیجه نفوذ شوروی به ارتش و تسلط فزاینده ی حزب دمکراتیک خلق به قطعات نظامی کشور ، کودتای محمد داود با نقش قاطع این حزب به پیروزی رسید. و پنج سال بعد حزب دمکراتیک خلق با کودتای که براه انداخت حاکمیت را تصاحب کرد و در رأس فجایع خونین دودهه ی اخیر قرار گرفت.

### **حزب دمکراتیک نوین ( شعله جاوید ) :**

حزب دمکراتیک نوین که بعضاً آنرا سازمان جوانان مترقی گفته اند با نام نشریه خود " شعله جاوید " شهرت یافت. این حزب یکی از احزاب کمونیست طرفدار چین و مخالف کمونیستان خط مسکو بود. حزب مذکور مانند برخی احزاب دیگر در دهه دمکراسی عرض وجود کرد. در مورد مؤسس یا مؤسسين آن اسناد رسمی ارائه نشده است. اما برخی نویسندگان و محققین معتقد اند که شعله ی جاوید توسط عبدالرحیم محمودی برادر عبدالرحمن محمودی همعصر و همرزم غلام محمد غبار تأسیس گردید. یکی از دلایل در این مورد نشر جریده ی شعله جاوید از ثور 1347 تا سرطان 1348 به امتیاز و مسئولیت عبد الرحیم محمودی و اعضای مربوط به این خاندان عنوان میشود. برخی ها رهبری شعله جاوید را در دست محمد عثمان مشهور به عثمان لندي استاد فاکولته ساینس می پندارند. هر چند عثمان بعداً از این حزب کنار رفت و از هرگونه فعالیت سیاسی دست کشید.

" سازمان رهایی افغانستان " یکی از گروه های انشعابی شعله ی جاوید در سالهای اشغال افغانستان توسط شوروی در نشریه ی " مشعل رهایی " در مورد نخستین روزهای تأسیس شعله جاوید می نویسد: « پس



از علنی شدن جنبش بین المللی 1963 و تأسیس باند دمکراتیک خلق نخستین هسته ی سازمان " جوانان مترقی " در برابر ریز یونیزم معاصر و تزارهای آن موضع گرفت و با جلب برخی از روشنفکران چپ و بقایای " ندای خلق " در میزان 1344 پلمیک جنبش بین المللی کارگر علنی گردید. در زمستان 1343 تقریباً اکثریت روشنفکران محافل سیاسی متمایل به چپ به مشی ریز یونیزستی گرائیده بودند. . . . علت پیوستن روشنفکران را به باند نامبرده باید در عقب ماندگی فرهنگی سیاسی استبداد شرقی هیئت حاکمه در نخستین برآمدهای سیاسی ضد رژیم بوسیله ریز یونیزستها آنهم زیر نام سوسیالیزم علمی و با سوء استفاده از اعتبار کشورشورهاها وهم چنین باید در نطفه ای بودن جنبش مارکسیستی کشور دید. متقابلاً روشنفکران انقلابی در برابر ریز یونیزم شوروی موضع گرفتند و دست به افشای باند " دمکراتیک خلق " در میان حلقه محدود روشنفکری زدند و در خزان 1344 در جریان این مبارزات سازمان جوانان مترقی را بنیاد گذاشتند و مبارزه خود را چنان سازمان دادند که. . . مبارزه علیه ریز یونیزم معاصر در محراق توجه آنها قرار گرفت. . . . « ( 8 )

نشریه ی مشعل رهایی نیز مؤسسين شعله جاوید را معرفی نمیکند. اما شعله جاوید با آنکه از جمله احزاب کمونیست محسوب می شد با حزب کمونیست دمکراتیک خلق در خصومت به سر میرد، چون " پیکنگ " در مخالفت با " مسکو " قرار گرفته بود و به این مخالفت رنگ آیدئولوژیک داده می شد، هواداران کمونیست چین و شوروی در افغانستان نیز از آنها تبعیت میکردند. و قتیکه در پیکنگ، مسکو متهم به تجدید نظر طلبی در اساسات کمونیزم و انحراف از مارکسیزم - لنینیزم می شد، در کابل شعله جاوید نیز حزب دمکراتیک خلق را منحرف و تجدید نظر طلب می خواند: « . . . پرچم پراژ پروپاگند دروغین است و تا گلویش در لجنزار تجدید طلبی غرق میاشد. . . . « ( 9 )

شعله جاوید در تحقق رویای کمونیزم بیشتر از حزب دمکراتیک خلق افکار تند و خط مشی قهرآمیز داشت. این حزب مدعی بود که انقلاب سوسیالیستی باید قهر آمیز باشد و رژیم های سلطنتی و ارتجاعی از طریق زور و سر نیزه سقوط داده شوند. آنها مبارزات مسالمت آمیز را رد میکردند و در پیروی از مائو رهبرانقلاب کمونیستی چین خواستار آغاز انقلاب از قریه ها و سپس نفوذ به شهرها بودند. اما در دوره حاکمیت ریز یونیزستها و تجاوز نظامی شوروی به افغانستان که زمینه برای تحقق تز انقلاب از قریه بسوی شهر کاملاً مساعد شده بود، شعله جاوید نتوانست آنرا عملی بدارد. شعله ای ها همیشه این باور خود را حفظ کردند که فقط با خشونت و قهر انقلابی میتوان راه را برای آیدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم هموار کرد. این باور بعداً از سوی " سازمان رهایی " در نشریه مشعل رهایی چنین بیان گردید: « . . . شعله جاوید که تحت رهبری سازمان جوانان مترقی انتشار یافت با رد تز های ریز یونیزستی خلق و پرچم و افشای فعالیت های



اعتصاب شکنانه و ضد انقلابی آنها به تبلیغ اندیشه های " مائوسته دون " طی مبارزه علیه روند رویزیونیسم و فرمیسم و دفاع از انقلاب قهری پرداخت که در این صورت نقش مهم تاریخی در جنبش انقلابی و مارکسیستی کشور ایفا کرد و از لحاظ آیدیالوژی راه را برای مارکسیزم و گسترش بعدی آن در جامعه باز کرد.» ( 10 )

البته منظور مشعل رهایی از گسترش بعدی مارکسیزم در جامعه ی افغانستان روشن نیست. اگر گسترش بعدی مارکسیزم، حاکمیت حزب دمکراتیک خلق و تجاوز نظامی ارتش سرخ شوروی که از دیدگاه مشعل رهایی حاکمیت و تجاوز رویزیونیسم است نباشد پس کدام نوع مارکسیزم در جامعه ی افغانستان گسترش یافت؟ در حالیکه شعله جاوید هر چند به ادعای مشعل رهایی با درپیش گرفتن راه اصولی و انقلابی در گسترش مارکسیزم مؤفقیتی بدست نیاورد و حتی خود نتوانست به یک حزب نیرومند، متحد، منسجم و یک پارچه ی مارکسیستی در کشور تبدیل شود چه رسد به مؤفقت آن در گسترش مارکسیزم در جامعه. چون شعله ی جاوید بعد از سال 1343 دچار اختلاف و انشعاب درونی گردید. با گذشت سالهای بیشتر این اختلاف و انشعاب شاخ و برگ بیشتر پیدا کرد و سازمان های متعدد با نام های مختلف بوجود آمد که هر کدام خود را بدنه و وارث اصلی حزب دمکراتیک نوین ( شعله جاوید ) قلمداد میکنند و دیگران را گروه انشعابی می خوانند.

### محفل انتظار ( ستم ملی ) :

محفل انتظار یا جریان ستم ملی با انشعاب از حزب دمکراتیک خلق بوجود آمد. طاهر بدخشی رهبر این حزب از مؤسسین حزب دمکراتیک خلق بود که یکسال بعد از انشعاب ببرک کارمل حزب دمکراتیک خلق را ترک گفت و گروهی را رهبری کرد که " ستم ملی " معروف گردید. چون این جریان معضل و مشکل ملی را در افغانستان مطرح میکرد . از تبعیض و نابرابری با انحصار قدرت در دست قوم پشتون سخن میگفت بنا بر آن در محافل سیاسی و روشنفکری و در میان عامه به جریان و گروه ستم ملی و ستمی ها شهرت یافت. هر چند اعضای این حزب نمیپذیرند که نام جریان و یا حزب آنها ستم ملی بوده است. یکی از اعضای رهبری جریان مذکور در مورد چگونگی تشکیل و اهداف حزب نامبرده که نام آنرا " محفل انتظار " معرفی میکند می نویسد: « . . . در افغانستان افزون بر تضاد طبقاتی تضاد ملی نیز وجود دارد. ملیت برادر پشتون که پس از احمدشاه ابدالی در 1747 میلادی تاج و تخت کشور را تصاحب نموده است به ملت حاکم تبدیل شده و صاحب امتیازات چند گردیده است. از پرداخت مالیات معاف است. خدمت عسکری انجام نمیدهد. کرسی های بالای دولتی را انحصار کرده بورس های خارج را قبضه نموده و امکانات وسیع اقتصادی به شمول زمین های زراعتی تسهیلات تجارتي و صنعتی را به اختیار گرفته است و غیره. بدین



ترتیب ملیت های غیر پشتون که از این همه امتیازات محروم اند از دو ستم رنج می کشند: یکی ستم طبقاتی و دیگری ستم ملی. بنا بر این کانون خیزش قیام های انقلابی بدرجه اول مناطق ملیت های غیرحاکم میباشد که باید کارتهیج و سازماندهی مردم در آنجا متمرکز شود. با این تحلیل متعصبنی چون افغان ملتی ها و شئونیهستهای مختلف نام ستم ملی را بر همراهان طاهر بدخشی برچسپ زدند و وسیعاً آنرا تبلیغ نمودند. بعدها این محفل انتظار بدو شاخه دیگر جدا شد که بنام سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان به مخفف "سازا" و دیگری بنام سازمان فدائیان زحمتکش افغانستان به مخفف "سفزا" که دومی با پیوستنش به درسال 1360 به حزب حاکم دمکراتیک خلق در آن منحل گردید واولی تا آخرین روزهای پیروزی مجاهدین موجود بود.» ( 11 )

در توضیحات ارائه شده ی فوق از آیدئولوژی محفل انتظار در مبارزه به خاطر امحای ستم ملی و ستم طبقاتی تذکری داده نمیشود. اما این جریان از همان آغاز بصورت یکی از جریانات افراطی و تند کمونیست درکشور تبارز کرد که بیشتر در خط پیکنگ بود تا مسکو. آنها همچون شعله ی جاوید خواستار انقلاب سوسیالیستی ازراه قهر آمیز بودند و تئوری "مائو" را درشروع انقلاب ازدهات وگسترش آن بسوی شهرها از استراتیژی مبارزه خود محسوب میکردند. ستم ملی یا محفل انتظار در اولین سال حاکمیت حزب دمکراتیک خلق به قیام مسلحانه علیه این حاکمیت در برخی ولسوالی های ولایات بدخشان، تخار و بغلان دست زد. در این سال برخی از رهبران این حزب چون طاهر بدخشی، بحرالدین باعث، حفیظ آهنگر پور و تعداد دیگر توسط حکومت خلقی ها مانند هزاران زندانی سیاسی دیگر بدون محاکمه اعدام گردیدند. بعد از اعدام دوتن از رهبران جریان محفل انتظار یا ستم ملی، جریان مذکور بدو گروه طرفدار آنها منشعب شد. پس از تجاوز نظامی شوروی این جریان از مقاومت علیه قوای شوروی و حکومت حزب دمکراتیک خلق دست کشید و به رژیم پیوست. آنها در داخل رژیم به سازمان دهی مجدد پرداخته و با نام سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) به حضور و فعالیت خود ادامه دادند. اکنون بیشتر اعضای آن در بیرون از کشور پراکنده اند.

### **حزب افغان سوسیال دمکرات (افغان ملت) :**

حزب افغان سوسیال دمکرات در 23 حوت 1345 به رهبری غلام محمد فرهاد تأسیس شد. فرهاد در تبلیغ اندیشه و اهداف حزب خود جریده ای را بنام "افغان ملت" نشر کرد که بعداً حزب مذکور به افغان ملت شهرت یافت. صباح الدین کشککی آخرین وزیر اطلاعات و کلتور دهه دمکراسی در مورد تشکیل حزب افغان ملت و برنامه های آن میگوید: «افغان ملت رسماً بنام "جمعیت سوسیال دمکرات" یاد می شد. این حزب دارای انگیزه های حاد ملیت خواهی، اصلاح طلبی و ضد دستگاه برسر اقتدار (



اگرچه نه به معني مخالفت با شخص پادشاه) بود. افغان ملت براي تقويت وعلو مقام مؤسس حزب غلام محمد فرهاد ( مشهور به پاپا) يك مرام به خصوص داشت. اين حزب ادعا ميکرد که بعضي قسمت هاي پاکستان امروز، ايران واتحادشوروي جزء خاک افغانستان ميباشد. . . . فرهاد درانتخابات پارلماني 1969 ( 1348 ) به حيث وکیل درولسي جرگه انتخاب شد. جناح افراطي حزب اورا متهم ساخت که دریک بيانيه اش درولسي جرگه از نکاتي انحراف ورزید که ازطرف حزب برایش تعین شده بود. واین امر سبب انشعاب درحزب افغان ملت گردید. دررأس انشعاب کنندگان فداحمد فدایي قرارداشت که درسپتمبر1971( 1348 ) جریده اي را ازطرف خودش بنام " ملت " به نشررسانید. . .

حزب سوسیال دمکرات را اکثرحلقه هاي سياسي افغانستان یک حزب طرفدار برتري نژادي مي شناختند که به برتري پشتونها برسایر ملل واقوام افغانستان قایل بود. اکثر اعضاي اين حزب پشتون بودند. . . . بعداً حزب سوسیال دمکرات داراي فراکسیونهاي دردهلي وپشاور بود که هرکدام دعوي ميکردند درصوف قوای مقاومت عليه اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروي مي جنگند. . . « ( 12 )

اما دکتور محمدعثمان روستارتره کي سابق استاد فاکولته حقوق وعلوم سياسي دانشگاه کابل که چند سالي را بنام عضو افغان ملت درسالهاي تجاوز شوروي درزندان پلچرخي محبوس بود از تشکیل حزب افغان ملت چنین سخن ميگوید: « بحران شديد اجتماعي که از دهه ي 60 تا دهه ي جهاد( 80 ) جامعه افغاني را دگرگون ساخت، موجب نا پدید شدن احزاب سياسي گردید. درحاليکه احزاب ديگري جديد ظهور کردند طي اين مدت دفاع از ارزش هاي ناسیوناليزم افغاني که سخت درمعرض تهديد قرار گرفته بود به عنوان یک رسالت تاريخي باقي ماند. حزب افغان ملت که در 8 مارچ 1966 درکابل بالوسيله غلام محمد فرهاد بمتابه عکس العمل دربرابر توطئه انتر ناسیوناليزم کمونيست بوجود آمد دربرابر دفاع از ناسیوناليزم افغاني متعهد باقي ماند . . . .

حزب افغان ملت به مرورزمان به سنگر سياسي قبایل مختلف پشتون( ودرمعيار کمی سائراقوام) دربرابر تعرضات اقوام مخالف تبديل گردید که غالباً درسايه حمايت کشورهای خارجي درصدد دستیابي به قدرت سياسي از راه توطئه برآمده بودند. . . « ( 13 )

داکتر تره کي از يکطرف حزب افغان ملت را مدافع ناسیوناليزم افغاني ( ظاهراً منظورش از افغاني بمعني تمام اقوام افغانستان است) معرفي ميکند واز سوي ديگر آنرا مدافع منافع قبایل قوم پشتون مي خواند. البته درک وفهم اين نکته بسيار آسان است که حزب سياسي مدافع یک قوم وقبيله درکشوري که از اقوام متعدد تشکیل شده باشد، نمي تواند مدافع ناسیوناليزم آن ملت وآن کشورگردد.





حزب افغان ملت مانند بسياري از احزاب ديگر بعد از حاکميت حزب دمکراتيک خلق مورد تعقيب و آزار قرار گرفت و بعضاً دست به قيام مسلحانه عليه حکومت مذکور زد: « . . . صاحب منصبان و خورد ضابطان وابسته و متمايل با اين حزب در اکثر قيام هاي نظامي اين دوره به خصوص در قيام فرقه جلال آباد به شکل انفرادي و دسته جمعي اما با حفظ استقلال سازماني خود شرکت نمودند. به اثر اين اقدامات، دولت در ماه ميزان غلام محمد فرهاد رهبر حزب را با عده اي ديگري از سران گرفتار نمود و مؤسسين حزب را مورد تعقيب قرارداد. » ( 14 )

حزب افغان ملت مانند بسياري از احزاب ديگر بعد از تشکيل خود دچار اختلاف و انشعاب گرديد و به شاخه هاي متعددي منقسم شد. يکي از گروه هاي افغان ملت حزب سوسيال دمکرات افغان ملت است که خود را گروه و شاخه ي اصلي حزب مذکور ميخواند. رهبر فعلي حزب سوسيال دمکرات افغان ملت دکتور انور الحق احدي است. او قبلاً در ايالات متحده امريکا زندگي ميکرد اکنون در دولت انتقالی افغانستان رياست بانک مرکزي را به عهده دارد.

شاخه هاي مختلف حزب افغان ملت در دوره ي حکومت طالبان از طالبان و حکومت آنها حمايت بعمل آوردند. طالبان براي آنها که حاکميت انحصاري قوم پشتون را هر چند بوسيله ي جنگو جويان خارجي و شبکه ي تروريستي القاعده ي اسامه بن لادن و اعمال سياست زمين سوخته و تصفيه ي قومي در افغانستان تحميل ميکردند، نيروي دلخواه و مورد نظر محسوب مي شدند. برخي اعضاي افراطي افغان ملت در دوره ي حکومت طالبان از اروپا و امريکا به قندهار و کابل در رفت و آمد بودند تا دستگاه رهبري طالبان را با مشورت و ارائه ي طرح و برنامه درگسترش و استحکام حکومت طالباني ياري رسانند. نگارش و انتشار نوشته اي بنام " دوهمه سقاوي" توسط اين گونه اعضاي افراطي افغان ملت صورت گرفت که در آن به طالبان مشورت داده شد تا به کوچ اجباري و دسته جمعي اقوام غير پشتون از مناطق معين بپردازند. بعد از سقوط امارت طالبان با تشکيل حکومت مؤقت و انتقالی افغانستان برخي اعضاي حزب افغان ملت وارد دستگاه حکومت شدند و به مناصب رياست و وزارت با کسب اقتدار روز افزون دست يافتند.

همچنان در دهه ي دمکراسي سه حزب " جمعيت دمکرات مترقي"، " حزب اتحاد ملي" و حزب " صدای عوام" بوجود آمدند اما اندکي بعد از صحنه ي سياسي ناپديد شدند. جمعيت دمکرات مترقي برهبري محمد هاشم ميوند وال در اسد 1345 تاسيس گرديد و با انتشار جريده " مساوات" به حزب مساوات شهرت يافت. اين حزب که خواستار سوسياليزم تکاملي از طريق دمکراسي پارلماني بود و در دوره صدارت ميوندوال ( 1965 ) هواداران زيادي پدا کرد بعداً با قتل ميوند وال به اتهام کودتا در دوره رياست جمهوري محمداود در سنبله 1352 از صحنه ي سياسي کشور ناپديد شد.



حزب اتحاد ملي يا وحدت ملي كه توسط خليل الله خليلي شاعر معروف زبان فارسي درى در دوره ي ديمقراسي تأسيس شد بعد از توظيف استاد خليلي به سفارت در بيروت از كشور بي رونق گرديد واز ميان رفت. و حزب صداي عوام كه با نام رسمي " جمعيت عوام" توسط عبد الكريم فرزانه وكيل ولسوالي زنده جان هرات در شوراي ملي تشكيل گرديد با انتشار جريده صداي عوام به همين نام شهرت يافت. و بعد از دوره ي ديمقراسي به سرنوشت جمعيت دمكرات مترقي و حزب اتحاد ملي روبرو شد. اين حزب به گفته ي صبا ح الدين كَشَكَكِي: « براي نيل به اصلاحات طرفدار بميان آوردن شورش درميان مردم بود واز نظر عقيدة يك گروه الحادي نبود.»

### نهضت اسلامي افغانستان

« . . . . بيست و هفت سال قبل، اساس نهضت اسلامي در كشور ما گذاشته شد. در آن زمان مؤسسین نهضت اسلامي يازده نفر بودند كه از جمله ي آنها ده نفر شهيد شدند و به وعده ي كه با خدای خویش كرده بودند وفا نمودند و به لقاء الله پیوستند؛ تنها من زنده مانده ام كه تا كنون با اين فيض نرسیده ام. در مرحله ي كه اين نهضت آغاز شد، زمينه ي فعاليت سياسي براي جنیش هاي اسلامي بسيار نامساعد بود. سازمانهاي غيراسلامي وحتي ضد اسلامي با آزادي تمام فعاليت داشتند. . . . حكومت هم به نحوي وابسته به قدرت هاي بيروني بود زمينه ي فعاليت اين سازمان هارا بازگذاشته بود. كمونيستها در پوهنتون، آيديالوژي و افكار انحرافي خود را در بين جوانان و محصلين پخش ميكردند. اما براي نهضت اسلامي برعكس زمينه به هيچ صورت سازگار نبود. از لحاظ سياسي ما شديداً تحت فشار بوديم. مامورين حكومت محصلين مسلمان را تعقيب ميكردند و زنداني ميساختند. از لحاظ اقتصادي هم هيچگونه امكاناتي نداشتيم. يك جمع محصيلني بوديم كه به اسلام ايمان داشتيم. به ارزشها ي اسلامي معتقد بوديم ولي كاملاً فقير و دچار تنگدستي . . . . » ( 15 )

در توضیحات فوق الذکر که گلبدین حکمتیار از نخستین روزهای نهضت اسلامي سخن ميزند، مؤسس و وارث اصلي نهضت، خود را معرفي مي دارد. به ادعای حکمتیار يازده نفری که نهضت اسلامي را تأسيس کردند در نخستین جلسه ي رهبري نهضت در بهار 1348 ( 1965 ) منعقد شده ي ولسوالي شکر دره کابل نام نهضت جوانان مسلمان را به نهضت اسلامي كشور گذاشتند. در اولین جلسه خطوط كلي نهضت در 26 ماده تدوين و تصويب شد. و اعضای این جلسه ي يازده نفری كه از ميان آنها تنها حکمتیار زنده مانده است و به قول خودش فيض شهادت را نچشيد عبارت بودند از:



عبدالرحيم نيازي، انجنير حبيب الرحمن، سيف الدين نصرتيار، گلبدین حکمتيار، معلم گل محمد، معلم غلام حبيب، عبدالقادر توانا، سيد عبدالرحمن، داکتر محمد عمر، مولوي حبيب الرحمن وخواجه محفوظ .

اما جمعيت اسلامي افغانستان برهبري برهان الدين رباني تاريخ تأسيس نهضت اسلامي را سال 1336 ( 1957 ) وانمود ميکند که توسط غلام محمد نيازي استاد فاکولته شرعيات دانشگاه کابل تشکيل گرديد. رهبر جمعيت اسلامي در نوشته اي با عنوان " پوهاند غلام محمد نيازي، بنيانگذار نهضت اسلامي افغانستان " از خود و تعداد ديگر چون سيد محمد موسي توانا، وفي الله سميعي ( آخرين وزير عدليه حکومت محمداظهر شاه) محمد فاضل، عبدالعزيز فروغ، سيد احمد ترجمان و هدايت نام ميبرد که با نيازي در تأسيس نهضت اسلامي همراه بودند. به عقیده و ادعای جمعيت اسلامي افغانستان، غلام محمد نيازي در سال 1351 ( 1972 ) از رهبري نهضت بدلايل امنيتي استعفا داد و در پشت پرده به حيث رهبر فکري و معنوي باقي ماند. در همين سال رهبري نهضت اسلامي با نام جمعيت اسلامي افغانستان بدوش برهان الدين رباني استاد فاکولته شرعيات دانشگاه کابل گذاشته شد. داکتر سيد محمد موسي توانا استاد فاکولته شرعيات در آن سالها از نخستين جلسه اي سخن ميگويد که در اوایل سال 1352 به منظور تعيين رهبري و تعيين برخي مسئولين جمعيت در منزل استاد رباني واقع خیرخانه شهر کابل صورت گرفت. نامبرده اسامي اعضاي نخستين جلسه را با مسئوليت هابيشان معرفي ميکند:

- » 1 - برهان الدين رباني به حيث امير عمومي و رئيس شوراي اجرائيه
- 2 - عبد الرسول سياف معاون امير
- 3 - انجنير حبيب الرحمن منشي و مسئول تنظيم افسران اردو
- 4 - سيف الدين نصرتيار مسئول تنظيم جوانان
- 5 - مولوي حبيب الرحمن مسئول تنظيم علماء
- 6 - سيد عبدالرحمن مسئول امور مالي
- 7 - مولوي عبد الباري مسئول تنظيم دهقانان و کارگران
- 8 - سيد محمد موسي توانا مسئول امور فرهنگي
- 9 - سيد نور الله عماد مسئول تنظيم درهرات
- 10 - عبدالقادر توانا مسئول تنظيم دربلخ
- 11 - استاد غلام محمد نيازي مسئول امور سياسي ( البته در مجلس دوم )  
در اين جلسه استاد عنايت الله شاداب و غلام رباني عطيش نيز شرکت داشتند. بايد گفت حکمتيار و داکتر عمر در اين زمان در حبس به سرمىبردند. » ( 16 )

برخي از نويسندگان ديگر بنيانگذاري نهضت اسلامي را همچون جمعيت اسلامي به غلام محمد نيازي ارتباط ميدهند. ميرمحمد صديق فرهنگ مؤلف کتاب افغانستان در پنج قرن اخير، نهضت اسلامي افغانستان را برخواسته و متأثر از جنبش اخوان المسلمین مصر ميدياند که



توسط عده ای از محصلین افغانی دانشگاه ازهر قاهره افکار اسلامی هم مانند اخوان المسلمین به دانشگاه کابل انتقال داده شد. فرهنگ، تأسیس حلقه های مشابه اخوان المسلمین مصر را در افغانستان از سال 1968 میلادی به بعد و انمود میکند. او نام رسمی نهضت اسلامی را به یک روایت " جمعیت جوانان مسلمان " و به روایت دیگر " جمعیت اسلامی افغانستان " می خواند که اولین بار در دانشگاه کابل بوجود آمد. ( 17 )

صباح الدین کشککی در مورد نهضت اسلامی افغانستان می نویسد: « رهبر معروف و ممتاز این نهضت غلام محمد نیازی بود که از طرف رژیم محمد داود محبوس و بعداً در حالیکه دوره ی حبس خود را سپری میکرد از طرف کمونیستها شهید شد. » ( 18 )

داکتر حقیقت شناس در مورد تاریخ نهضت اسلامی میگوید: « . . . با استفاده از فضای نسبتاً مساعدی پس از سال 1343 ( 1964 ) عده ای از استادان مسلمان، آگاه و یا ایمان دست به کار شدند و نخستین هسته ی مبارزه و مقاومت را در برابر کمونیستها و در مرکز پوهنتون ( دانشگاه ) بنام جمعیت اسلامی افغانستان پایه گذاری کردند و یک تعداد از جوانان مسلمان و مبارز را بدور خود جمع نمودند. . . مرحوم شهید پوهاند غلام محمد نیازی با جمعی از همفکران خویش چون استاد ربانی، استاد توانا، استاد سیاف و بعضی از استادان محترم دیگر که اسامی شان در اختیار من نیست نهضت را اساس و بنیاد نهاده بودند و آنرا رهبری میکردند. . . سازمان مذکور از لحاظ تشکیلات سیاسی و اداری در ردیف پیشرفته ترین سازمانهای سیاسی جهان قرار داشت که شرح جزئیات و نحوه ی کار آن در شرایط کنونی مصلحت نیست . . . » ( 19 )

اما در هیچ یک از ادعای طرفین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی و نویسندگان دیگر در مورد تاریخ کامل و روشن نهضت اسلامی اسناد معتبر و دقیق ارائه نمی شود. نه گلبدین حکمتیار و حزبش از ده تن مؤسسین نهضت اسلامی که با مرگ دسته جمعی خود رهبری را به او ( حکمتیار ) گذاشته اند، اسنادی ارائه میکند و نه جمعیت اسلامی از غلام محمد نیازی به عنوان مؤسس نهضت که در زندان پلچرخي از سوی حکومت تره کی و امین اعدام گردید چیزی برای ثبت در تاریخچه ی نهضت اسلامی و تاریخ سیاسی کشور دارد. و این نشان میدهد که نهضت اسلامی افغانستان در دوران قبل از کودتای محمد داود و حتی قبل از کودتای حزب دمکراتیک خلق، سازمان متشکل و حزب سیاسی منظم نبوده و تاریخ دقیق و معتبری از آغاز و تأسیس نهضت اسلامی وجود ندارد. نهضت اسلامی با این نقص و کمبود در تحولات بعدی نیز بصورت یک حزب سیاسی عرض وجود نکرد. نهضت اسلامی که در دهه ی دمکراسی مانند سایر احزاب سیاسی به ظهور رسید، در آغاز احساسات و عکس العمل طبیعی دانش آموزان، دانش جویان و آموزگاران مسلمان مکاتب و دانشگاه در برابر افکار، اظهارات و تبلیغات احزاب کمونیستی بود که بصورت نابخردانه و ناعاقبت اندیشانه اعتقادات



و باورهای اسلامی را به تمسخر و استهزاء می‌گرفتند. بعداً این احساسات و عکس العمل در محیط آموزشگاه‌ها به خصوص دانشگاه کابل با تأثیر پذیری از افکار و بینش اخوان المسلمین مصر که توسط تحصیل یافتگان دانشگاه ازهر قاهره (استادان فاکولتة شرعیات دانشگاه کابل و مدرسه ابوحنیفه در کابل) انتقال یافت به جریان گسترده و منظم تری تبدیل شد. تقلید از نظریات و شعارهای جنبش اخوان المسلمین مصر که در سال 1928 توسط حسن البناء بنیانگذاری شد و ترجمه‌ی آثار و نوشته‌های آنها که بصورت گسترده مورد استفاده‌ی وابستگان و هواداران نهضت اسلامی قرار گرفت، آنها را در محیط‌های آموزشی و حتی میان عامه‌ی مردم به اخوانی‌ها معرفی ساخت. کتاب‌های که در ایران از نویسندگان اعضای اخوان المسلمین مصر به خصوص سید قطب و برادرش محمد قطب ترجمه و چاپ می‌شد و بداخل افغانستان انتقال می‌افت، عمده‌ترین منبع تغذیه‌ی فکری اعضای و هواداران نهضت اسلامی را در محیط‌های آموزشی به خصوص دانشگاه کابل تشکیل میداد. نوشته‌ها و آثار قلمی ابوعلی مودودی رهبر جماعت اسلامی پاکستان و آثار نویسندگان مربوط به جریان اسلامی ایران منابع دیگر تغذیه‌ی فکری اعضای نهضت اسلامی در افغانستان بود. در حالیکه جریان نهضت اسلامی در دهه‌ی دموکراسی مانند برخی احزاب سیاسی دیگر، نشریه‌ی رسمی بیانگراهدف و آرمان خود نداشتند، جریده "گهیخ" یکی از نشریه‌های غیردولتی این دوره بود که عمدتاً افکار و اندیشه‌های مربوط به نهضت اسلامی را منتشر می‌ساخت. صاحب امتیاز و مسئول این جریده منہاج الدین گهیخ بود که در زمستان 1351 (1972) در کابل ترور گردید.

خارج از حلقه‌ی استادان شرعیات و محصلان مسلمان دانشگاه کابل که فعالیت‌هایشان در سال‌های اخیر حکومت شاهی بنام نهضت اسلامی تبلیغ ویا شناخته می‌شود و خود به اخوانی‌ها شهرت یافتند، افراد و حلقه‌های دیگری نیز مدعی تاسیس و تشکیل نهضت اسلامی در افغانستان اند. از حضرت صیغت الله مجددی، مولوی قلعه‌ی بلند و مولانا عطاءالله فیضانی به عنوان کسانی که اولین بار نهضت اسلامی را در کشور بنیانگذاری کرده اند، نام برده می‌شود.

نهضت اسلامی در جامعه تشیع افغانستان سیر و تشکل جداگانه از نهضت اسلامی اکثریت اهل تسنن کشور دارد. نهضت اسلامی در جامعه‌ی تشیع افغانستان متأثر از ایران، رهبران مذهبی و حوزه‌های علمیه‌ی آن می‌باشد. از پیشگامان و مؤسسين این نهضت در میان تشیع سید محمد اسماعیل بلخی است که در دوران حکومت محمد ظاهر شاه زندانی شد. نهضت اسلامی افغانستان بعد از کودتای سردار محمد داود در سرطان 1352 (1973) تحت فشار قرار گرفت. ده‌ها نفر از فعالین نهضت در سال‌های اول حکومت داودخان دستگیر و زندانی گردیدند. این فشار و دستگیری‌ها عمدتاً توسط شاخه‌ی پرچم حزب دموکراتیک خلق صورت می‌گرفت که



در حکومت سردار محمد داود مشارکت داشتند. حبیب الرحمن از دانشجویان فاکولته انجینیری دانشگاه کابل نخستین عضو فعال نهضت اسلامی بود که در روزهای شروع سال 1353 دستگیر و زندانی گردید و سپس اعدام شد. به تعقیب آن غلام محمد نیازی به زندان کشانیده شد و حملات برای دستگیری افراد سرشناس نهضت اسلامی از سوی پولیس تشدید یافت. با تشدید دستگیریها، عده ای از اعضای نهضت نخست دست به اختفاء زدند و سپس به پاکستان پناه بردند که برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار در میان آنان بود. حکمتیار قبل از فرار به پاکستان یک و نیم سال را در زندان دهمزنگ کابل به اتهام قتل سیدال سخندان یکی از رهبران شعله "جاوید" بسر برد. او روزهای قبل از کودتای داودخان در صدارت موسی شفیق از زندان رها گردید. سیدال سخندان در درگیریهای دانشگاه کابل میان اعضای شعله جاوید و محصلین وابسته به نهضت اسلامی یا اخوانیها به قتل رسید. اینگونه درگیریها گاه گاهی در دانشگاه کابل و در مؤسسات آموزشی برخی ولایات میان اعضای نهضت اسلامی و اعضای احزاب چپ و کمونیست بوقوع می پیوست.

رهبران فراری نهضت اسلامی در پاکستان مورد پذیرایی جماعت اسلامی آن کشور برهبری مودودی و دولت پاکستان قرار گرفتند. آنها نیروی خدا دادی برای اسلام آباد محسوب می شدند تا علیه سردار محمد داود مورد استفاده قرار بگیرند. داودخان بر سر خط دیورند سیاست شدید و جدي را در برابر پاکستان در پیش گرفته بود. حکومت پاکستان به صدارت ذالفقار علی بوتو در سال 1354 ( 1975 ) مهاجرین نهضت اسلامی را مسلح ساخت تا برای براندازی حکومت محمد داود دست به اقدام نظامی بزنند. در حالیکه اقدام نظامی در برابر حکومت داود خان مورد تأیید و اتفاق تمام رهبران و اعضای مهاجر نهضت اسلامی نبود، گلبدین حکمتیار از طرفداران جدي شورش نظامی محسوب می شد که بیش از همه به موفقیت اقدام نظامی اطمینان داشت. او مسئولیت تنظیم افسران ارتش را در نهضت اسلامی که قبلاً بدوش انجینیر حبیب الرحمن بود، به عهده داشت. سرانجام اولین شورش مسلحانه نهضت اسلامی در تابستان 1354 که در لغمان و پنجشیر بر راه افتید به ناکامی انجامید. تعداد زیادی از شرکت کنندگان شورش پنجشیر که عمدتاً دانشجویان دانشگاه کابل بودند به قتل رسیدند. هم چنان این شورش نافرجام ده ها نفر اعضای نهضت اسلامی را در مرکز و ولایات به زندانها ی دولت کشاند و موجب تشدید اختلاف رهبران و اعضای مهاجر نهضت مذکور در پاکستان گردید. دو حزب جداگانه ی رقیب و مخالف برهبری برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار شکل گرفت. احمد شاه مسعود که فرماندهی شورش مسلحانه ی سال 1354 نهضت اسلامی را در پنجشیر به عهده داشت با انتقاد شدید از حکمتیار در کنار برهان الدین ربانی و در مخالفت فراینده با گلبدین حکمتیار قرار گرفت. او بعداً در سالهای حکومت مجاهدین در مورد این مخالفت گفت:



« . . . حکمتیار نسبت به هرتلاشی در راه اندازی انقلاب دید خاص خود را داشت. وی دست زدن به انفجارها و ترور و امثال آنرا ترجیح میداد و من مخالف دست زدن به خشونت و اقدام تروریستی بودم. چون از نظرم چنین روشی با مبادی اسلام سازگاری ندارد. اما وی پافشاری میکرد و میگفت که جهاد همین است. و من میگفتم که اشتباه میکنی و پاکستان در این راه تورا استفاده می کند. در آن مدت میان حکمتیار و ذالفقار علی بوتو مناسبات محکمی بر پا شد و بدینگونه میان ما اختلاف ظاهر شد و با مرور زمان بزرگ گردید. خاصاً پس از آنکه دست به عملیات نظامی متعددی در نواحی مختلف افغانستان زدیم. در پنجشیر، کنر، لغمان و غیره. من مسئول منطقه ی پنجشیر بودم. . . . این عملیات به شکست مواجه شد. . . حکمتیار خواست طبق استراتژی خاص خودش عمل گردد و من شخصاً مخالف آن بودم. ولی چون دستور نظامی بود به اجرای آن اجباراً تن دادم. در نتیجه از جمعیت اسلامی انشعاب کرد و حزب خود را اساس گذاشت و از آن سال بدین سو اختلاف میان ما باگذشت هر روز فزونی گرفت. » ( 20 )

اما گلبدین حکمتیار منتقدین و مخالفین خود را در میان اعضای مهاجر نهضت اسلامی متهم به جن و بزدلی، داشتن روحیه ی تسلیم طلبی و حتی جاسوسی به حکومت محمداود میکرد. به ادعای برخی از اعضای جمعیت اسلامی که در این کشمکش ها درپشاور بسر میبردند، حکمتیار درصدد دستگیری و قتل مخالفین خود به خصوص درصدد دستگیری و قتل احمدشاه مسعود از طریق پولیس و سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) برآمد. سید بهاء الدین ضیائی عضو شورای اجراییه جمعیت اسلامی در دوران جهاد که آن زمان در پشاور با اعضای تبعیدی نهضت اسلامی بسر میبرد میگوید: « احمدشاه مسعود بعد از شکست قیام پنجشیر که به پشاور برگشت در برابر حکمتیار قرار گرفت. او به سایر اعضای نهضت میگفت که قومانده و نقیسه ی غلط حکمتیار موجب شکست و تلفات زیاد گردید. مسعود حکمتیار را آدم خودخواه میخواند و علیه او تبلیغ میکرد. در مقابل حکمتیار مسعود را متهم می نمود که به حکومت داودخان تسلیم میشود. حکمتیار به آی اس آی و دولت پاکستان اطلاع داد که احمدشاه مسعود به حکومت کابل ارتباط گرفته و برای داودخان جاسوسی میکند. حکمتیار میخواست تا از طریق برخی مامورین پایین رتبه ی پاکستانی در پولیس و آی اس آی مسعود را نخست زندانی و بعداً مانند انجنیر جان محمد یکی از اعضای سابقه دار نهضت اسلامی نابود کند. او یکبار موفق شد تا احمدشاه مسعود را در توقیف پولیس پاکستان قرار بدهد. اما در همان لحظات اول به کمک انجنیر محمد ایوب که بعداً بریاست کمیته نظامی جمعیت اسلامی رسید نجات یافت. مسعود بعد از آن بصورت نیمه مخفی و با احتیاط زندگی میکرد. » ( 21 )



گلبدين حکمتيار که روابط نزديک و تنگاتنگ با دولت پاکستان به خصوص استخبارات نظامي آن برقرار کرده بود عرصه را به منتقدين ومخالفين خود درميان پناهندگان نهضت اسلامي تنگ کرد. نه تنها احمد شاه مسعود به قول ضيائي بصورت نيمه مخفي وبا احتياط زندگي ميکرد بلکه بسياري ازمخالفين حکمتيار مجبور شدند پشاور را ترک بگويند. برهان الدين رباني نيز مدتي را در عربستان سعودي بسر برد. احمدشاه مسعود نيز بيشتر در ولايات مرزي بسر ميبرد. از سوي ديگران گيزه ي مبارزه عليه حکومت محمداود ميان آنها بصورت فزاينده رو به ضعف وسرد ي مينهاد. اما کودتاي حزب دمکراتيک خلق در ثور 1357 وحاکميت حزب مذکور اوضاع وشرايط را در داخل ويرون افغانستان ودر جامعه ي کوچک مهاجران نهضت اسلامي دگرگون ساخت. قيام نظامي ويا جهاد مسلحانه استراتيژي بلا منازعه ي همه اعضاي موافق ومخالف حرکت نظامي قرار گرفت ودر پاکستان احزاب وگروه هاي متعدد اسلامي وجهادي افغانستان بوجود آمد.

## احزاب اسلامي ـ جهادي وسازمانهاي مقاومت در دوره ي جهاد

### الف ـ اتحاد اسلامي هفتگانه:

با کودتاي حزب دمکراتيک خلق در ثور 1357، هسته اي از رهبران نهضت اسلامي که در پشاور به حالت تبعيد زندگي ميکردند، فعاليت خود را علني، رسمي وگسترده ساختند. جمعيت اسلامي برهبري برهان الدين رباني وحزب اسلامي برهبري گلبدين حکمتيار دفاتير احزاب خود را در پشاور گشودند.

با گذشت هرروز به تعداد کسانیکه بنام اخواني ومرجع از سوي دولت حزب دمکراتيک خلق مورد اذيت وتعقيب قرار گرفته به پاکستان فرار ميکردند افزوده مي شد. اين افراد بيشتر از مکاتب، دانشگاه، مؤسسات آموزشي ودواير دولتي بودند که کار احزاب مذکور با ورود آنها رونق فزاينده ميافت ودامنه ي فعاليت شان گسترده مي شد. اين احزاب در هفته هاي اول حاکميت حزب دمکراتيک خلق در تدارک قيام مسلحانه شدند واولين قيام در مناطقي از ولايت پکتيا وکنرها صورت گرفت.

با ايجاد دفاتر جداگانه ي حزب اسلامي وجمعيت اسلامي در پشاور وفعاليت ناهماهنگ آنها عليه دولت کابل، تلاش زيادي براي اتحاد احزاب مذکور صورت گرفت. اين تلاش ها که از طرف رهبران احزاب اسلامي پاکستان، افسران "آي اس آي" وبرخي افراد وسازمانهاي اسلامي ممالک عربي تا بيست سال ديگر هم ادامه يافت نتايج مثبت وپايداري را در وحدت هردو حزب اسلامي وجهادي بار نياورد. در پايان هر دوره ي ائتلاف واتحاد يک حزب وتنظيم ديگر بوجود مي آمد.

درنتيجه ي اولين وساطت وميانجگريها در تابستان 1357 رهبران حزب اسلامي وجمعيت اسلامي احزاب خود را در يک تشکل جديد بنام حرکت





انقلاب اسلامي مدغم كړدند ويا اتفاق هم مولوي محمدنبي محمدي را برهبري برگزیدند. این اتحاد به زودي ازهم پاشید ومولوي محمدي حرکت انقلاب را بمثابه ي حزب جداگانه برهبري خود درآورد. بعد از فروپاشي این اولین اتحاد تلاش ديگري براي ايجاد يك جبهه ي ائتلافي وم متحد ازسوي برهان الدين رباني با دعوت از صیغت الله مجددي صورت گرفت. مجددي که درکشور دنمارک بسرمیبرد به پشاورآمد ورهبري تشكيل جديدي را بنام " جبهه نجات ملي اسلامي افغانستان" بدوش گرفت . اما بزودي این اتحاد ازهم پاشید ومجددي دررهبري جبهه نجات ملي بصورت يك حزب مستقل نو تشكيل باقي ماند. به نوشته ي جارج آرني خبر نگار راديو بي بي سي در آن سالها : «مولوي خالص مدعي است که حين مواصلتس به پشاورازاخواسته شد تا بمنظور پیوند زدن رشته ي گسيخته بين رباني وحکمتيار زمام جنبش مقاومت افغان را بدست گیرد. پس از برهم خوردن اتحاد حزب وجمعيت، او جانب حکمتيار را گرفت. مگر کاربرد توطئه هاي سياسي عامل دوري گزيني اوازحکمتيار گردید ودرسال 1980 ( 1359 ) به حيث رهبر تنظيم خود( حزب اسلامي ) شناخته شد. » ( 22 )

یک تلاش وسیع دیگر میانجگران عرب وغیرعرب درسال 1359 منجر به اتحاد مؤقت احزاب اسلامي وايجاد حزب وتنظيم جديد برهبري عبدرب الرسول سیاف گردید. وي که رهبري جديد اتحاد احزاب را بنام " اتحاد اسلامي مجاهدین افغانستان" بدوش گرفت بعد از بیرون رفتن احزاب ازاین اتحاد، رهبري وحزب خودرا به همان نام حفظ کرد.

با تجاوزنظامي شوروي به افغانستان وسرايز شدن صدها هزارافغان به پاکستان که سبب جلب وجذب کمک هاي وسیع بين المللي براي مقاومت گردید، بازارتشکیل وتأسيس حزب در پاکستان که بنام تنظيم شناخته مي شد رونق زیاد یافت. احزاب وتنظيم هاي متعددي درهرگوشه وکنارپاکستان عمدتاً درشهر هاي پشاور وكويته اعلان موجودیت كردند. اما عدم دسترسي به مصارف وهزینه هاي مورد ضرورت وفشار پاکستان، به حضور وفعالیت بسیاری ازاحزاب تاره ظهور نقطه ي پایان گذاشت. از میان احزاب متعدد، هفت حزب: حزب اسلامي حکمتيار، حزب اسلامي خالص، جمعيت اسلامي، اتحاداسلامي، حرکت انقلاب اسلامي، محاذ ملي اسلامي وجبهه ي ملي نجات اسلامي توسط پاکستان مورد شناسايي وپذيرش قرارگرفت. این هفت حزب درسال 1361 ( 1982 ) ائتلاف جديدي را بنام" اتحاد اسلامي مجاهدین افغانستان" تشكيل كردند که به اتحاد هفتگانه معروف شد. به قول يکي ازافسران آي اس آي اتحاد مذکور تحت فشار آي اس آي( استخبارات نظامي ارتش پاکستان) ورئيس جمهورضياءلحق بوجود آمد: « . . . جنرال اختر ( رئيس آي اس آي) هفته ها سعي ومبارزه سختي را جهت حصول موافقت رهبران متقبل گردید. شهزاده ترکي رئيس اداره ي استخبارات عربستان سعودي که درعين حال از جانب حکومت خويش کمک مالي جهاد را نظارت مي نمود به پاکستان دعوت شد تا در



زمینه با آنها مذاکره نماید. لیکن این همه هیچ اثری نکرد. بالاخره مجبوراً رئیس جمهور ضیاء مداخله نمود. جلسات دیگر دایر گردید و بعد از مذاکرات طویل تا دو بجه شب کدام موافقه حاصل نشد. صبر و حوصله ضیاء نیز به آخر رسید و در حالت عصبانی چنین امر را صادر نمود: «تنظیم ها مؤظف اند که بزودی یک ائتلاف هفتگانه را بوجود آورده و بدین ارتباط در ظرف سه روز اعلامیه مشترکی را صادر نمایند.» (23)

جنرال ضیاء الحق و مقامات پاکستانی با سیاست و اهدافیکه در قبال مجاهدین و احزاب جهادی داشتند به جای جلوگیری از تعدد و کثرت احزاب، آنها را در هفت گروه تنظیم کردند. اتحاد هفتگانه هرچند بیشتر از ائتلاف ها و اتحاد های دیگر دوام کرد اما بعد از دو سال راه خود را بسوی اختلاف گشود. نخست سه حزب میانه رو (حرکت انقلاب اسلامی، جبهه ملی نجات و محاذ ملی) از اتحاد اسلامی افغانستان جدا شدند و ائتلافی را میان خود ایجاد کردند که به اتحاد سه گانه شهرت یافت. سپس دو تنظیم حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، عبدرب الرسول سیاف را متهم به استفاده از امکانات اتحاد به نفع تنظیم خود کردند و پیوند خود را با اتحاد اسلامی بریدند. بعداً حزب اسلامی مولوی خالص نیز از اتحاد جدا شد و اتحاد اسلامی با رهبری سیاف با امکانات بیشتر از گذشته به فعالیت خود ادامه داد.

احزاب هفتگانه کمیته های مختلفی داشتند که وظایف متعددی را در رابطه با مهاجرین و مجاهدین در داخل افغانستان پیش میبردند. کمیته های نظامی احزاب، مهم ترین کمیته هایی بودند که در ارتباط مداوم روزانه با ریاست شعبه ی افغانی آی اس آی به تعلیم و تنظیم مجاهدین، توزیع اسلحه و اعزام آنها به افغانستان می پرداختند. کمیته های فرهنگی و تعلیم و تربیه مصروف تبلیغات از طریق انتشار جراید، ماهنامه ها، اعلامیه ها و پوستر، تهیه عکس و فلم و ندرتاً فرستنده ی رادیو و تأسیس و تمویل مکاتب و مدارس بودند.

احزاب هفتگانه در واقع حزب سیاسی محسوب نمی شدند و در طول دو نیم دهه ی اخیر بمثابه ی حزب سیاسی تبارز نکردند. رهبران احزاب که امکانات نظامی و مالی را از منابع بیرونی میگرفتند خود به توزیع و تقسیم آن میپرداختند. معیار، ضابطه، طرز العمل و اجراءات در بسیاری از این احزاب، تفکر، سلیقه، خوی و عادت رهبر آن حزب بود. رابطه ی بسیاری از اعضای حزب با رهبر حزب در بسا مواقع رابطه ی گرسنه با نان بود و چون رابطه ی مورچگان با استخوان چرب.

یکی از احزاب مهم در میان احزاب هفتگانه، حزب اسلامی افغانستان برهبری گلبدین حکمتیار بود. ادعای حکمتیار در مورد خودش که یگانه بنیانگذار زنده مانده از بنیانگذاران نهضت اسلامی افغانستان و نخستین آغاز گرجهاده مسلحانه علیه حکومت محمداود و حکومت کمونیستان میباشد، او را آدم جاه طلب، مغرور و انحصارگرا بار آورد. او تاکید میکرد که نهضت



اسلامی افغانستان از همان آغاز مبارزات خود در راه تحقق انقلاب اسلامی و ایجاد حکومت اسلامی با قاطعیت گام برداشته است. حکمتیار باری گفت: « در یکی از تظاهرات نهضت اسلامی در شهر کابل برادران آمدند به من گفتند که حضرت صیغت الله مجددی میخواهد در مطاخره ی ما اشتراک نماید آیا برایش اجازه بدهیم؟ من گفتم نه خیر. نهضت فقط جایگاه افراد متعهد و انقلابی است. » ( 24 )

گلبدین حکمتیار در سال 1364 ( 1985 ) به حیث سخنگوی اتحاد مجاهدین به نیویارک رفت. او در برابر این خواهش انجنیر عبدالرحیم نماینده جمعیت اسلامی در هیئت که با رهبران عضو هیئت چون گیلانی، مولوی محمد نبی و صیغت الله مجددی چرا مشورت نمیکند گفت: « این ها و تنظیم هایشان مسجد " ضرار " اند و مایه ی نفاق. این ها اهل مشوره نیستند. » ( 25 )

گلبدین حکمتیار که با چنین باورهایی خود را رهبر برحق جهاد و زعیم بلا منازعه در آینده ی سیاسی افغانستان می پنداشت، به رهبران سایر احزاب کمتر ارزشی قابل می شد و کمتر به تصامیم آنها گردن می نهاد. در سال 1365 ( 1986 ) رهبران احزاب هفتگانه ی مجاهدین در همایش بزرگ مهاجرین و مجاهدین در " نشاط میل پشاور " سیاست مصالحه ی ملی نجیب الله را با سخنرانی های خود رد کردند. در مجلس اختصاصی رهبران قبلاً فیصله بعمل آمده بود که برای سخنرانی ها و اظهار مواضع در جلسه ی عام، مطالب تصویب شده توسط مولوی محمد نبی محمدی که سمت سخنگوی اتحاد مجاهدین را به عهده داشت در پایان همه سخنرانیها قرائت شود. و با قرائت هر ماده از مردم بخواهد که دست های خود را به عنوان تأیید بلند کنند. حکمتیار سومین سخنران جلسه، همه ی آن مطالب را به عنوان مواضع حزب خود اعلان کرد و از مردم خواست در تأیید آن دستان خود را بلند کنند. بعداً برهان الدین ربانی حین سخنرانی خود در همان جلسه به آهستگی حکمتیار را محکوم کرد که قرار بود این مطالب را مولوی محمد نبی محمدی به حیث رئیس و سخنگوی اتحاد مجاهدین اعلان بدارند. ( 26 )

گلبدین حکمتیار حزب اسلامی را برخلاف سایر احزاب مجاهدین بصورت یک حزب نیمه سیاسی در آورده بود. هر چند او حزب را در یک سیستم تشکیلاتی که جایگاه اعضاء را در رده های متفاوت معین میکرد قرار داد و فیصله هارا در شورای مرکزی به تصویب میرساند، اما همه تصامیم نظریات او بودند. هم چنان حزب اسلامی حکمتیار در دوران جهاد حضور گسترده و سرتا سری داشت. اما حزب مذبور در نتیجه ی رهبری غلط و نادرست رهبران بتدریج نفوذ و حضور گسترده ی خود را در کشور از دست داد. حکمتیار نسبت به همه رهبران احزاب اسلامی و جهادی اداره ی قوی و دکتاتور مآبانه داشت. استخبارات حزب اسلامی که در تبانی و روابط نزدیک با استخبارات نظامی پاکستان ( آی اس آی ) فعالیت میکرد، مخوف ترین



و نیرومند ترین دستگاه استخبارات در میان استخبارات احزاب جهادی بود. حکمتیار در دوره جهاد و بازار گرم احزاب جهادی با شعارهای احساساتی همیشه شخصیت جذاب برای جوانان معتقد و متمایل به نهضت اسلامی بود. او بیشتر آدم شعاری محسوب می شد تا مرد عمل. قبل از آنکه کاری انجام بدهد سرو صدا براه می اندازد و از تحول بزرگ و قریب الوقوع سخن میگوید. حکمتیار از هر فرصتی برای اعلان نظریات و مواضع خود استفاده میکند. کینه توز، تکرو، جسور، لجوج، انحصار طلب و سفاک است. در تأمین منافع حزب خود که همان نظریات و اعتقادات خودش است بی رحمانه عمل میکند. اسلام و عقیده را نیز در خدمت آن منافع قرار میدهد.

گلبدین حکمتیار از لحاظ قومی منسوب به قبیله خروت قوم پشتون است. مسکن اصلی او در افغانستان ولایت غزنی بود. اما پدرش عبدالقادر در سال 1326، سال تولد حکمتیار در جمله ی صدها ناقل پشتون به شمال کشور انتقال داده شد و در امام صاحب کندز سکونت گزید. او با سپری کردن دوره ی ابتدایه مکتب به لیسه عسکری در کابل شامل شد اما بعد از دو سال مدرسه نظامی را ترک گفت و با اخراج گردید. اوسیس با تکمیل دوره لیسه در قندز وارد فاکولته انجیری دانشگاه کابل شد و هنوز صنف دوم این فاکولته بود که به اتهام قتل یکی از رهبران شعله جاوید در دانشگاه به زندان رفت. او که در دوره ی تحصیل در دانشگاه بیکی از چهره های فعال نهضت اسلامی تبدیل گردیده بود بعد از یکسال ونیم زندان به پاکستان پناهنده شد و در آنجا حزب اسلامی افغانستان را بنیان گذاشت و با پاکستان به خصوص استخبارات نظامی آن (آی اس آی) روابط نزدیک و تنگاتنگ برقرار کرد. حکمتیار از سوی آی اس آی در رهبری دولت آینده ی مجاهدین مدنظر گرفته شده بود. از این رو دگروال یوسف رئیس بخش افغانستان در آی اس آی در سالهای اشغال افغانستان توسط شوروی، حکمتیار را اداره کننده عالی برای حکومت اسلامی افغانستان معرفی میکند: «من حکمتیار را نه تنها به حیث جوان ترین بلکه به صفت سرسخت ترین و قوی ترین رهبر ائتلاف یافته ام. وی برای یک حکومت اسلامی در افغانستان راسخ و یک اداره کننده ی عالی بوده و تا جاییکه به من ثابت گشته یک احتیاط کار و سواسی میباشد. موصوف علی الرغم ثروت نسبتاً زیاد با زهم زندگی ساده و اقتصادی دارد. وی با وصف این یک شخصیت ظالم، خودبین، انعطاف ناپذیر و سازمانده جدي بوده و با امریکائیان همکنار شدنی نیست. . . .»

وقتی او در سفرش به سازمان ملل از ملاقات با ریگان خود داری کرد و امریکایی ها او را آدم نامطلوب تلقی کردند، جنرال ضیاء الحق در موجودیت من به جنرال اختر هدایت داد تا گلبدین حکمتیار را شدیداً تنبیه نماید و گفت برایش بگو: " که پاکستان وی را رهبر افغانها ساخته است. اگر به روش خود تجدید نظر ننماید، پاکستان سبق هم داده میتواند. " جنرال اختر با ملایمت کامل این پیام را رسانید ولی هیچ اثری نداشت. هر تصمیمی را که



انجنیر گلبدین اتخاذ می نمود هیچکس نمی توانست آنرا تغییر بدهد. به نظر من وی فطرتاً دو چند از هرافغان دیگر سرکش تر بود. « ( 27 )

یک نویسنده و محقق غربی گلبدین حکمتیار را رهبر پر جاذبه و متکی به نفس معرفی می‌دارد: « . . . من در او روحیه ی اتکاء به نفس و انرژی زیادی را مشاهده نمودم. او نسبت به هر رهبر دیگر مستقر در پشاور از جاذبه ی اصلی برخوردار بود . . . بین حزب اسلامی او و حزب دمکراتیک خلق با وجود داشتن آیدیا لوژی های کاملاً مخالف، شباهت هایی وجود دارد. هر دو آرزومند از بین بردن ساختار عنعنوی جامعه ی افغان و جاگزین سازی آن با نظم نوینی می‌باشند. هر دو وجود اپوزیسیون را تحمل نمی‌توانند و هر دو به این باور اند که در سطح جهانی علیه شان توطئه چینی می‌شود. هر دو از نگاه تئوری به تساوی رسوم و عنعنات قومی متکی هستند ولی از نگاه عمل به سلسله مراتب عقیده دارند. . . . » ( 28 )

و جنرال گروموف آخرین قوماندان قوای شوروی در افغانستان از شخصیت حکمتیار چنین تصویری ارائه می‌کند: « . . . خودرانی، برجسته بودن دیدگاه های سیاسی، جسارت و خشونت در رهبری حزب، مهاجرین افغان را بسوی او می‌کشانید. افزون بر آن خصائلی چون تند روی در برخورد با مردم، احساساتی بودن و قدرت طلبی بیش از حد و سرکشی و دوری گزینی معین از مرکز گرایي او را از دیگر رهبران بزرگ ضد انقلاب! افغانستان جدا می‌نمود. » ( 29 )

جمعیت اسلامی افغانستان بر رهبری برهان الدین ربانی حزب مهم دیگر در میان احزاب هفتگانه بود. جمعیت اسلامی در اهداف و اندیشه های خود به حزب اسلامی مشابهت دارد. اما رهبر آن با رهبر حزب اسلامی در جهت های متعدد متفاوت است. جمعیت اسلامی تحت رهبری برهان الدین ربانی استاد اسبق فاکولته ی شرعیات دانشگاه کابل هرگز بصورت یک حزب سیاسی تبارز نکرد. شخصیت و عملکرد رهبر جمعیت در مباحث آینده که در رهبری دولت قرار می‌گیرد با تفصیل بیشتر به بحث و ارزیابی گرفته می‌شود.

حزب اسلامی بر رهبری مولوی محمدیونس خالص که یکی از احزاب هفتگانه محسوب می‌شود برخلاف بسیاری از گروه های انشعابی دیگر از سوی دولت پاکستان به حیث یک تنظیم مستقل پذیرفته شد. مولوی خالص که منسوب به قوم پشتون و از " خوگیانی " ولایت ننگرهار است از حزب اسلامی بر رهبری حکمتیار انشعاب کرد. او تحصیلات عصری ندارد اما در دهه ی دمکراسی یکی از نویسندگان نه چندان مشهور به زبان پشتو در نشریه ی گهیخ بود. جارج آر نی خبرنگار و نویسنده ی غربی که مولوی خالص را به حیث رهبر یک حزب مجاهدین در سالهای جهاد علیه اشغال قوای شوروی دیده است از او اینگونه تصویر ارائه می‌کند: « مولوی محمدیونس خالص یک مرد دارای قماش کاملاً مختلف است. او یک ملای هفتاد ساله با ریش دراز حنا شده و با غنچه های موهای سیاه که از گوش



هایش جوانه زده، طبیعت خاکی و عقب ماندگی فرهنگی قبایل پشتون را مجسم می‌سازد. خالص از اختلاط عنعنات گوناگونی نمایندگی می‌کند.» ( 30 )

مولوی خالص برغم آنکه از علمای دینی سنتی محسوب می‌شود در بسیاری موارد با افکار بخش اخوانی نهضت اسلامی هماهنگی نشان داده است. او در تمام ائتلاف احزاب مجاهدین در صف اخوانیها قرار میگرفت اما دارای افکار شدید محافظه کارانه و بدوی بود. او به سهم گیری احزاب تشیع در ساختار سیاسی و حاکمیت مخالفت می‌ورزید. از دیدگاه او انتخابات نامشروع تلقی می‌گردید و زنان حق تحصیل و اشتغال را در امور سیاسی و اجتماعی نداشتند. او شدیداً تعصب زبانی، قومی و مذهبی داشت. مولوی خالص در جنگ های حکمتیار با دولت اسلامی بی طرف ماند اما بعد از ظهور و حاکمیت طالبان در صحنه ی سیاسی و نظامی بسوی آنها لغزید.

عبدالرسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی که در دوره جهاد نام او در مطبوعات جهادی عبد رب الرسول سیاف نوشته می‌شود از رهبران مربوط به گذشته های نهضت اسلامی قبل از کودتای حزب دمکراتیک خلق است. او در سال 1323 ( 1944 ) در لوسوالی پغمان متولد گردید و تعلیمات ابتدایی را از مدرسه ی علوم شرعیه ی پغمان آغاز کرد سپس با پایان رساندن تحصیلات در فاکولته ی شرعیات دانشگاه کابل روانه ی مصر گردید و با ادامه تحصیل در علوم اسلامی بدرجه ی ماستری از دانشگاه ازهر قاهره فارغ شد و در بازگشت به حیث استاد در فاکولته شرعیات دانشگاه کابل توظیف یافت. سیاف در جوزای 1353 ( 1974 ) در زمان حکومت محمد داود زندانی شد و در طول حکومت تره کی و امین در زندان پلچرخی بسر برد. اما خویشاوندی با حفیظ الله امین مانع زنده بگور کردن او در پولگین پلچرخی شد. موصوف در شمار هزاران زندانی که با تجاوز قوای شوروی و نصب کارمل در حاکمیت از پلچرخی آزاد گردیدند، از زندان رها شد و بلا فاصله به پاکستان پناه برد. او در پاکستان مورد استقبال احزاب اسلامی مجاهدین و دولت پاکستان قرار گرفت و ریاست ائتلاف احزاب جهادی رسید. وی بعد از فروپاشی اتحاد هفتگانه، رهبری خود را در حزب جداگانه حفظ کرد. سیاف در زبان های پشتو، فارسی دری و عربی با فصاحت سخن میگوید. او در صحبت استدلال متین دارد و شنوندگان را مجذوب بیانات خود می‌کند. او با استفاده از این توانایی هواداران و حامیان زیادی را در سالهای جهاد در میان احزاب و جریانات اسلامی کشور های عربی مخصوصاً در میان کشورهای نفت خیز عربی خلیج فارس برای خود بوجود آورد و ثروت زیادی را از این طریق به حزب خود کمایی کرد. عبد رب الرسول سیاف در میان رهبران احزاب مجاهدین ظاهراً بسیار بنیاد گرا و مخالف سر سخت احزاب کمونیستی و کمونیستان است. بنا بر این احزاب و گروه های چپ در مورد او عقده و خصومت ویژه ی نشان میدهند. او در یک اعلامیه ی جنبش ملی



جنرال عبد الرشید دوستم عمال بیگانه خوانده شد. ( 31 ) و جنرال نبی عظیمی از جنرالان پرچمی هوادار کارمل بدون ارائه ی سند و مدرکی در موردش نوشت: « سیاف گفت خاک کابل نجس شده است. کابل باید کاملاً تخریب شود و خاک آن به توبره کشیده شود تا عمق 4 متری و چون این خاک نجس و حرام کشیده شد از "خاک خوب" و حلال شهر تازه یی برپا شود . . . » ( 32 )

عبد رب الرسول سیاف علی الرغم مهارت در سخنوری و کسب ثروت زیاد، نتوانست حزب خود را در دوران جهاد و بعد از آن به یک حزب مؤثر و متشکل تبدیل کند. او بعد از حاکمیت مجاهدین در بهار 1371 از پشاور به کابل آمد و تا سقوط کابل بدست طالبان بیشتر در پغمان بسربرد. رهبر اتحاد اسلامی از لحاظ وابستگی و تعلق قومی منسوب به قبیله ی خروت قوم پشتون است. او در حالیکه از دولت اسلامی بریاست برهان الدین ربانی از همان آغاز تشکیل دولت مذکور حمایت میکرد، بعد از ائتلاف نظامی حکمتیار و دوستم در جدی 1372 علیه دولت بصورت علنی و آشکار در کنار برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود قرار گرفت. موصوف بعد از ظهور و حاکمیت طالبان در اتحاد و همسویی با احمدشاه مسعود باقی ماند. هر چند که بسیاری از قوماندانان و اعضای حزب او یا با طالبان پیوستند و یا در هواداری از آنها قرار گرفتند.

حرکت انقلاب اسلامی افغانستان بر رهبری مولوی محمد نبی محمدی یکی از احزاب هفتگانه ی پشاور است که به تنظیم میانه رو شهرت داشت. مولوی محمد نبی در سال 1300 هجری شمسی در ولایت لوگر تولد یافته و از لحاظ قومی متعلق به قوم پشتون این ولایت است. او در سال 1343 عضویت شورای ملی را بدست آورد و در همین دوره در برابر عقاید کمونیستان و اظهارات ببرک کارمل در پارلمان به عکس العمل و مخالفت پرداخت. سپس با حاکمیت حزب دمکراتیک خلق به پاکستان پناه برد و در یک مدرسه ی دینی در کوئته به امامت و تدریس مشغول شد. او در فاصله ی کوتاهی از آنجا به پشاور آورده شد و در ریاست اتحاد حزب اسلامی حکمتیار و جمعیت اسلامی قرار گرفت. اما به زودی با فروپاشی این اتحاد رهبری و حزب خود را بنام حرکت انقلاب اسلامی حفظ کرد.

دگروال یوسف رئیس دفتر افغانستان در آی اس آی مولوی محمد نبی را رهبر ضعیف میخواند: «مولوی محمد نبی تمام امور تنظیمی خود را بدو پسر خود که همواره به تهمت نیرداختن سهمیه های قوماندانان خویش مورد سرزنش قرار گرفته، محول نموده است. او در میان رهبران تنظیم ها رهبر ضعیف است. . . . مولوی محمد نبی و مقامات ارشد وی علی الرغم داشتن قوت زیاد، قوماندانان برجسته در جبهه، صفوف بیشتر و یک جنرال اسبق اردو منحیث نماینده ی نظامی بازهم از بهبود بخشیدن مؤثریت خویش قاصر بود . . . » ( 33 )



یک خبرنگار و محقق غربی نیز حرکت انقلاب اسلامی و رهبران را در سازماندهی ضعیف و بی کفایت خوانده است: «... اساساً اعتبار اسلامی، فقدان آیدیا لوژی و سازمان ورهبری ضعیف نکاتی بود که صدها رهبر محلی آرزومند حفظ خود مختاری را به خود جلب کرد. مگر اینگونه مشخصات به زیان آن تنظیم تمام شد. زیرا در این تنظیم اشخاص فرصت طلب، نمایندگان رژیم و مائویستها (شاخه های مختلف شعله جاوید) نفوذ کردند. این امر آن تنظیم را بی کفایت و فاسد ساخت. چنانچه چند سال قبل خزانه دار آن با پول گرافی ناپدید گردید.» (34)

مولوی محمد نبی با تنظیم خود نمایندگی از آن بخش نهضت اسلامی میکرد که از علمای سنتی جامعه افغانستان (ملاها) تشکیل یافته بود. او در برابر جریان دیگر نهضت اسلامی متشکل از تحصیل یافتگان عصری (اخوانیها) بدبینی و حساسیت نشان میداد. او یاری به ارباب خیر محمد یکی از قوماندانان تنظیم خود در ولسوالی اشکمش ولایت تخار گفت: «حالا زمان جنگ با کمونیستها است بعد از آن نوبت جنگ با اخوانیها فرا میرسد.» (35)

مولوی محمد نبی در زمستان 1374 (1995) زمانیکه نیروهای طالبان از استقامت جنوب شرق کابل تا پل چرخي پیش آمدند به سید مقبول یکی از قوماندانان خود در قوای 4 زره دار نوشت: «اخوانیها بدتر از کمونیستها هستند. با طلبه های کرام هر نوع همکاری را انجام بدهید.» (36)

مولوی محمد نبی محمدی در میان رهبران احزاب هفتگانه آدم مؤقر، کم حرف و فاقد هرگونه ابتکار بود. در مجالس تنها به تأیید سخنان دیگران سرشور میداد و خود چیزی به گفتن نداشت. مولوی محمد نبی بعد از تشکیل دولت مجاهدین و جنگ گلبدین حکمتیار علیه این دولت حالت بیطرفی اختیار کرد اما بسیاری از اعضای ارشد تنظیمش در ادارات دولتی در کابل ایفای وظیفه میکردند. او نیز پست معاونیت ریاست جمهوری را در دولت به عهده داشت و یکی دوبار برای اجراءات در این مقام به کابل آمد ولی به جای اقامت در شهر که از سوی نیروهای حکمتیار و دوستم راکت باران می شد در ولسوالی پغمان به سربرد. مولوی موصوف بعد از اولین درگیری دولت اسلامی با طالبان در اطراف کابل حمایت خود را از طالبان اعلان کرد و به هرگونه پیوند و ارتباط خود با دولت پایان داد. تمام قوماندانان حرکت انقلاب اسلامی برهبری مولوی محمد نبی با طالبان پیوستند و تا سقوط حاکمیت طالبان در کنارانها قرار داشتند. مولوی محمد نبی در سال 1381 (2002) در شهر پشاور وفات یافت. بعد از مرگ او پسرانش ملیونها دالری را که از دارایی تنظیم پدر به ارث بردند میان خود تقسیم کردند. او با پسرانش در منطقه چرات پشاور در دودهه ی اخیر زندگی اشرافی داشتند و بروی ده ها جریب زمین حویلی های که به قصر سلاطین گذشته میماند، اعمار کردند.





حضرت صبغت الله مجددی رهبر جبهه نجات ملی اسلامی افغانستان یکی دیگر از رهبران میانه رو احزاب هفتگانه است. او در میان این تنظیم ها همیشه رهبری جریان میانه روهارا که از حزب او، محاذ ملی برهبری سید احمد گیلانی و حرکت انقلاب برهبری مولوی محمد نبی تشکیل یافته بود بدست داشت. اودایم در کشمکش و اختلاف با حزب اسلامی و رهبر آن گلبدین حکمتیار بسر میبرد. خصومت مجددی در دوران جهاد با حکمتیار زمانی تشدید یافت که حکمتیار را در دست داشتن به حادثه ی قتل پسرش عزیزالله مجددی متهم کرد. از شخصیت و عملکرد مجددی رهبر جبهه ی ملی نجات اسلامی در مبحث تشکیل حاکمیت مجاهدین با تفصیل بیشتر سخن زده می شود.

محاذ ملی اسلامی افغانستان یکی دیگر از احزاب میانه رو هفتگانه است که در سال 1358 در پشاور توسط سید احمد گیلانی تأسیس گردید. گیلانی دریک فامیل اهل عرفان و طریقت در کابل تولد یافت و پدر او سالها قبل از تولد موصوف از عراق به افغانستان آمد و در چارباغ ولایت ننگرهار اقامت گزید. پدر سید احمد گیلانی که در ننگرهار و کابل زندگی میکرد رهبر طریقه قادریه بود. بعد از مرگ او پسرش وظیفه ی رهبری و پیری مریدان پدر را در طریقه ی قادریه بدوش گرفت. سید احمد گیلانی علاوه به کار پیری و رهبری مریدان در طریقه ی قادریه نماینده ی کمپنی پژو در کابل بود و با خاندان سلطنتی نیز روابط خویشاوندی برقرار کرد. گیلانی بعد از کودتای حزب دمکراتیک خلق به پاکستان رفت و در پشاور با تشکیل تنظیم محاذ ملی هواداران و مریدان خود را در مناطق شرقی و جنوبی کشور به جهاد و مقاومت علیه حکومت حزب دمکراتیک خلق و تجاوز نظامی شوروی کشاند. گیلانی در میان رهبران احزاب هفتگانه هوادارزعامت و حاکمیت مجدد محمد ظاهر، شاه اسبق محسوب می شد. در حالیکه صلاحیت حزب او بعد از خودش در دست پسرش حامد گیلانی بود، بسیاری از افراد بالای و مسئولین کمیته های تنظیم او را اعضای حزب افغان ملت و افراد دارای اندیشه ی قبله سالاری و برتری خواهان قومی پشتون تشکیل میداد.

علاوه از احزاب هفتگانه در دوره جهاد، احزاب و گروه های دیگر اسلامی و جهادی در پاکستان وجود داشتند که مورد شناسایی رسمی اسلام آباد قرار نگرفتند. هر چند آنها از کمک های نقدی و تسلیحاتی آی اس آی به پیمانہ ی محدود بهره مند می شدند. قاضی محمد امین وقاد، مولوی نصرالله منصور، مولوی رفیع الله مؤذن و مولوی جمیل الرحمن رهبران گروه های انشعابی بیرون از احزاب هفتگانه بودند. محمد امین وقاد که در حزب اسلامی حکمتیار سمت معاونیت حزب مذکور را به عهده داشت در سال 1365 (1986) حکمتیار را ترک گفت و به تشکیل حزب دیگری بنام "داعیه اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان" پرداخت. حزب داعیه اتحاد که با کمک های عبد رب الرسول سیاف و سازمان استخبارات ارتش پاکستان (آی اس آی) فعالیت خود را آغاز کرد به زودی در اثر مخالفت شدید



حکمتیار از دست‌رسی به امکانات پولی و تسلیحاتی محروم گردید. اوسپس غرض دریافت کمک‌های مالی به جمهوری اسلامی ایران روی آورد. تهران که هیچگونه نفوذی در میان احزاب هفتگانه و اکثریت جامعه‌ی تسنن افغانستان نداشت، مطالبه‌ی محمد امین وقاد و تقاضای مشابه از سوی مولوی نصرالله منصور و مولوی مؤذن دو رهبر گروه انشعابی از حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی را به منظور چنین نفوذی مورد توجه قرار داد. آنها و محمد امین وقاد با کمک‌های پولی دولت ایران احزاب خود را تا سقوط حاکمیت نجیب‌الله فعال نگهداشتند. وقاد بعد از حاکمیت مجاهدین در کابل دوباره به حزب اسلامی حکمتیار پیوست. اما پس از ائتلاف حکمتیار و دوستم در جدی 1372 روابطش با رهبر حزب اسلامی به سردی گرائید. اوائتلاف مذکور را تقبیح کرد و به همکاری خود با دولت ادامه داد. او بعد از حاکمیت طالبان دوباره به پشاور رفت.

رهبران دو گروه انشعابی حرکت انقلاب اسلامی نیز پس از سقوط دولت نجیب‌الله دوباره به مولوی محمد نبی پیوستند. مولوی نصرالله منصور که در دولت اسلامی منصب ولایت پکتیا را بدست آورد در همکاری و پیوند نزدیک با کابل قرار گرفت. او در قوس 1371 در اثر انفجار مینی که در مسیر حرکت موترش کار گذاشته شده بود به قتل رسید.

تنظیم مولوی جمیل الرحمن حرکت دعوت به قرآن و سنت نام داشت. او با نام اصلی مولوی محمد حسین از قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار در ولایت کنرها بود. جمیل الرحمن با نظریات افراطی و تند و هابیت خود از سوی شیوخ کشور عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی خلیج فارس کمک هنگفت پولی را بدست آورد. موصوف که بیشتر از برخی ساحات ولایت کنر نفوذ نداشت در سال 1368 ( 1989 ) با حمله‌ی یکنفر عرب که خود نیز کشته شد به قتل رسید.

## ب - شورای نظار:

احمدشاه مسعود در پانزدهم قوس 1362 ( 1983 ) در جلسه‌ی ای از قوماندانان جمعیت اسلامی افغانستان در ولایات پروان، کاپیسا، تخار، بغلان، بدخشان و قندز در دهکده " شرشر " واقع ولسوالی اشکمش ولایت تخار اساس سازمان و گروه سیاسی - نظامی را گذاشت که بعداً در جلسه مشابه منعقدۀ خاواک پنجشیر " شورای نظار " نام گرفت. هر چند شورای نظار بصورت رسمی حزب مستقل در میان سایر احزاب و گروه‌ها شناخته نشد و احمد شاه مسعود شورای نظار را سازمان و حزب جدا از جمعیت اسلامی معرفی نکرد، اما شورای نظار عملاً در داخل افغانستان بصورت سازمان و تشکیلات مستقل از جمعیت عرض وجود کرد. احمد شاه مسعود که در میان فرماندهان مجاهدین یگانه فرمانده جهاد با دید و برنامه‌ی استراتژیکی بود، تأسیس چنین سازمان و تشکیلاتی را در دستیابی به آرمان و اهداف سیاسی - نظامی خود که در اخراج قوای شوروی، اسقاط



حاکمیت کمونیستان، تحقق و تأمین استقلال، حاکمیت ملی و استقرار حکومت معتدل اسلامی خلاصه می شد ضروری می پنداشت. او احزاب اسلامی و جهادی مستقر در پاکستان را برای تحقق خواسته ها و اهدافش مطلوب و آیدیال محسوب نمیکرد. و بسوی بسیاری از تنظیم ها و رهبران شان بمتابه ی تحویلداران پول و اسلحه و مرجعی برای اکمالات نظامی ولو ژستیکی می دید.

احمدشاه مسعود پسرافسرارتنش افغانستان دگروال ( سرهنگ) دوست محمد در 11 سنبله 1332 ( 2 سپتمبر 1952) در روستای جنگلک از توابع بازارک وادی پنجشیر بدنی آمد. او دوره ی نهایی مکتب یا مدرسه را درلیسه استقلال کابل که به زبان فرانسوی تدریس می شد به پایان رسانید و برای تحصیلات عالی وارد انیستیتو پولتخنیک کابل گردید. در همین جا به جریان نهضت اسلامی کشور پیوست و یکی از چهره های فعال و شاخص نهضت تبدیل شد. با کودتای سردار محمد داود که نهضت اسلامی مورد اذیت و فشار قرار گرفت، احمدشاه مسعود از ادامه ی تحصیل باز ماند و به پاکستان پناه برد. او در تابستان سال 1354 ( 1975 ) شورش ناکام نهضت رادولسوالی پنجشیر فرماندهی کرد. در حالیکه تعداد زیادی از همزمان او در این شورش کشته و یا اسیر شدند خود از این معرکه جان سالم برد تا آنکه در سال 1358 دوباره فرماندهی قیام مسلحانه را علیه رژیم حزب دمکراتیک خلق بدست گرفت. مسعود در این سال به صفت فرمانده جمعیت اسلامی در ولایات پروان - کاپیسا و ولایات شمال کشور وارد پنجشیر شد. او به تدریج در جریان مقاومت به شهرت رسید و در دوره ی تجاوز قوای شوروی بمتابه ی عمده ترین فرمانده جهاد و رهبر عمده ی مجاهدین در داخل تبارز کرد. وی با استفاده از آتش بس کوتاه مدت با قوای شوروی، به توسعه و گسترش قلمرو جهاد و مقاومت خود به بیرون از پنجشیر پرداخت و شورای نظار را برای انسجام و هماهنگی نظامی و سیاسی مجاهدین در داخل کشور تأسیس نمود.

شورای نظار با معیار های تشکیلاتی یک حزب سیاسی عمل نمیکرد. بخش عمده اصلی تلاش و فعالیت شورای نظار به امور نظامی و محاروبی مربوط می گردید. هرچند سایر بخش های دیگر چون ارائه ی خدمات اجتماعی و کار فرهنگی و سیاسی را پیوسته مورد توجه و عمل قرار میداد. احمدشاه مسعود علی الرغم نداشتن تحصیلات اختصاصی در امور نظامی، توانایی و استعداد چشمگیری از خود در این مورد نشان داد. برخلاف اظهاراتی مبنی بر شرکت او در جنگ های فلسطین و لبنان، احمد شاه مسعود هیچگاه در جنگ های فلسطین و لبنان با اسرائیل شرکت نکرده و نه در آنجا و کشور مصر تعلیمات نظامی دیده است. داشته ها، برنامه ها و دست آوردهای او در جنگ و کار نظامی از مطالعه ی کتب و تجارب میادین نبرد ریشه میگرفت. او نظریات و کارنامه های اشخاص معروفی چون مائو، ناپلیون، چگوارا و . . . را مطالعه میکرد و از افکار و نظریات نظامی آنها



درباره های نظامی خود استفاده می نمود. مسعود برخلاف بسیاری از فرماندهان مجاهدین و رهبران احزاب اسلامی مستقر در پاکستان تحت تأثیر نفوذ استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) قرار نداشت. او در برنامه ها و حرکات محاربه خود با استقلال و بدون آگاهی آی اس آی عمل میکرد و با دخالت آی اس آی در امور جنگ و جبهات مجاهدین به شدت مخالفت می ورزید. در نتیجه ی این امر، احمدشاه مسعود مورد کینه و خصومت آی اس آی قرار گرفت و تا پایان اشغال شوروی از دسترسی به موشک های استنکر امریکایی که توسط آی اس آی توزیع می شد، محروم گردید. آی اس آی با وجود کینه در برابر مسعود و علی الرغم آنکه مدعی رهبری و تنظیم کلیه عملیات نظامی مجاهدین علیه قوای شوروی است به توانایی و استقلال احمد شاه مسعود اعتراف می کند: «... حمله ی شورویها (حمله هفتم بدره پنجشیر) در ارتباط به زمان، طاقت و بعد آن نزد مان شکست آورید. اگرچه ما در آی اس آی وقتی کافی نداشتیم تا در مقابل این هوشدار کدام عکس العمل فوری را انسجام میدادیم ولی مسعود خودش قادر بود تا گردن خویش را از این تیغ برنده خطا دهد. . . .» (37)

ساختار نظامی شورای نظار، نظم و دسپلین منحصر به خود را داشت که در مجاهدین سایر احزاب به چشم نمیخورد. نیروهای شورای نظار در قطعات سه گانه ی متحرک، امنیتی یا محلی و قطعات مرکزی تنظیم میگردد که بعد از تعلیمات شامل این قطعات می شدند. قطعات متحرک و مرکزی، تعلیمات بیشتر می دیدند و قوت های اصلی رزمی بودند. آنها به جای لباس محلی از لباس نظامی (دریشتی و کلاه پکول) استفاده میکردند و در واقع ارتش منظم چریکی بودند که احزاب و فرماندهان دیگر مجاهدین هیچگاه قادر به ایجاد نیروی مشابه به آن نشدند. ساحه ی نفوذ و قلمرو شورای نظار در آغاز به ولایات شمال شرقی (بدخشان، کندز، تخار و بغلان) و ولایات پروان - کاپیسا محدود می شد اما به تدریج ولایات بلخ، جوزجان، سمنگان، فاریاب، بامیان، ننگرهار، کنرها، لغمان و کابل شامل مناطق مورد نفوذ و فعالیت شورای مذکور گردید. هرچند تلاش برای تحقق برنامه های مورد نظر در ولایات مذکور با موفقیت همراه نبود.

شورای نظار در بخش های فرهنگی، تعلیم و تربیه و خدمات اجتماعی نیز دارای تشکیلات و برنامه های مختلفی بود و هرچند گام های عملی را در این موارد برداشت اما هیچگونه کار اساسی به خصوص در بخش تعلیم و تربیه و ایجاد یک نیروی متخصص برای آینده انجام نداد.

در حالیکه تلاش در عرصه ی نظامی و پیروزی های چشمگیر در این عرصه، شورای نظار و رهبری آنرا در تحولات دوران جهاد متباز و برجسته میسازد، بخش عمده ی موفقیت در این امر از کار اطلاعاتی و استخباراتی ریشه میگرفت. شبکه ی استخباراتی و اطلاعاتی احمد شاه مسعود در دوره ی جهاد بسیار گسترده و موفق بود. او با استفاده از کار اطلاعاتی برنامه های نظامی خود را تنظیم میکرد و از این امر در پیروزی های نظامی و افزایش



شهرت وقوت خود سود میبرد. حتی مؤفقیت احمدشاه مسعود دراموراطلاعاتی برای شوروی و سازمان جاسوسی آن کی جی بی تعجب آور، شگفت انگیز و به قول جنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان ارتش سرخ درافغانستان مایه ی شرمساری و بی وقاری برای کی جی بی بود: « . . . مامورین کی جی بی درافغانستان به گونه ی واضحی وقار خودرا بدست خود پایمال کردند. آنگونه که من به خاطر دارم آنان بیش ازده بار به مسکو گزارش داده بودند که مسعود بدست آنها نابود شده است. درحالیکه مسعود گاه دریک منطقه گاهی هم درمنطقه ی دیگرسربرمی آورد. . . . » ( 38 )

الکساندرلیخافسکی یکی ازجنرالان عالیرتبه قوای شوروی درافغانستان درمورد مؤفقیت شبکه ی اطلاعاتی احمدشاه مسعود که به ناکامی بزرگترین تهاجم قوای شوروی دربهار 1363 به وادی پنجشیر انجامید، می نویسد: « . . . پسانها روشن گردید که این یک شکست منحصر به خودی بوده است. برغم تد بیرهای سنجیده شده درزمینه ی حفظ محرمیت وپنهان نگداشتن اهداف فرماندهی شوروی، اطلاعات ازدرزها بیرون ریخته بودند. مسعود با بهره مندی ازتکیه گاه نیرومند و شبکه ی گسترده وپرشاخ ویرگ خبر چینی درکابل پانزده روز پیش ازآغازعملیات مدارک گرانبهای درباره ی کلیه برنامه های سپاهیان شوروی ونیروهای دولتی افغانستان بدست آورده بود. . . . احمد شاه مسعود به موقع، مردم و بیشتر دسته های مسلح خودرا از پنجشیر بیرون ساخته آنها را درمنطقه ی سر سبز چاریکار، اندراب، نجراب، خوست وفرنگ و دیگر نواحی استانهای شمالی افغانستان وهم چنان درتنگناهای پرخم وپیچ منتهی به پنجشیر جابجا ساخت. . . . نبرد هنگامی آغاز گردید که در دره عملاً هیچ کسی از شورشیان نمانده بود . . . پسانها احمدشاه مسعود به افسران و جنرالهای شوروی ریشخند میزد، تمسخر میکرد و میگفت که آنها همه بی ارزش اند. . . . » ( 39 )

هجوم قوای شوروی دربهار 1363 ( 1984 ) که حمله ی هفتم ارتش سرخ به وادی پنجشیر بود بعد ازیه پایان رسیدن آتش بس جبهه ی پنجشیر با نیروهای شوروی صورت گرفت. انعقاد قرارداد آتش بس میان احمدشاه مسعود و ارتش سرخ درافغانستان که دراواخر سال 1361 صورت گرفت یکی از رویداد مهم ونقطه ی عطف درتاریخ جهاد افغانستان علیه تجاوز واشغال شوروی بود. درحالیکه جنرالان شوروی قرارداد آتش بس را برای تضعیف، تجرید وانزوای فرمانده مسعود درمیان مجاهدین وجلب او درهمکاری با حاکمیت کمونیستان ویا دستگیری وهلاکت او امضاء کرده بودند وهمچنان آتش بس از سوی حزب اسلامی حکمتیار به عنوان خیانت به جهاد ونشان تسلیمی جبهه ی پنجشیربه قوای شوروی تلقی وتبلیغ میگردید، احمدشاه مسعود با استفاده از فرصت آتش بس گام های بزرگی را در تحقق اهداف وبرنامه هایی برداشت که برای تداوم وپیروزی جهاد



ومقاومت مهم وحياتي شمرده مي شد. او دردوره ي آتش بس پايگاه هاي متعددي را در ولايات شمال شرقي كشور ايجاد كرد. به جنگ با قواي شوروي در خارج از محدوده ي آتش بس ادامه داد. به سازماندهي مجدد وتقويت نيروهاي رزمي خود پرداخت وفرصت تشكيل وتأسيس " شوراي نظار " را بمتابه ي يك تشكلمؤثر وهماهنگ كننده ي جهاد ومقاومت در برابر نيروي اشغالگر شوروي وحكومت دست نشانده ي آن بدست آورد. جنرالان شوروي بعدها خود اعتراف كردند كه از آتش بس با آنها، بيشتريين سود را احمدشاه مسعود برد: « حالا پس از گذشته ساليان دراز ميتوان با قاطعيت گفت كه همانا ما با گام هاي بي سنجش خود زمينه ي مبدل شدن احمد شاه مسعود را به جنگجوي افسانوي آرمان اسلام، مردم وآزادي فراهم كرديم. مسعود با بهره گيري از مصالحه ، گروه هاي خود را تقويت نموده گسترده ي نفوذ خود را بيرون از پنجشير گسترش بخشيد. او آغاز به تحكيم سنگر هايي درخوست وفرنگ، نهرين ونواحي جنوبي استان ( ولايت ) تخار نمود. . . . » ( 40 )

« . . . . مصالحه مؤقتي كه احمدشاه مسعود از ترس نابودي كامل گروهش توسط سپاهيان شوروي در دسامبر 1982 به امضاء رسانيد تا اپريل 1984 ادامه يافت. ودرست درهمين دوره فرماندهي سپاه چلم تيت كرد كه فعاليت گروه هاي تحت فرمان مسعود به ميزان چشمگيري در بيرون از دره ي پنجشير پا گرفته است . . . . » ( 41 )

شوراي نظار بعد از سقوط حكومت نجيب الله در ثور 1371 وتشكيل حكومت مجاهدين وارد مرحله ي ديگري از حيات سياسي ونظامي خود گرديد. احمدشاه مسعود در اين مرحله شوراي نظار را به " بوت تنگ " تشبيه ميكرد كه مانع گسترش نفوذ او در تعميم نظم و دسپلين مورد نظرش به جمعيت اسلامي افغانستان وخارج از آن مي شد. معهداموصوف شوراي نظار رادر جدي 1373 در جلسه اي متشكل از فعالان جمعيت اسلامي افغانستان كه در جبل السراج تدوير يافت، منحل اعلان كرد. تلاش هاي مسعود در اين دوره براي سازماندهي مجدد جمعيت اسلامي نتيجه نداد. تداوم جنگ وبهران بي ثباتي در پاي تخت مانع اين امر گرديد. او بعد از سقوط پاي تخت بدست طالبان در خزان 1375 نيز فرصت باز سازي جمعيت اسلامي را نيافت. تمام سالهاي اين دوره از حيات اودرمبارزه ومقاومت عليه طالبان، جنگجويان اسامه بن لادن ودخالت پاكستان سپري گرديد.

احمدشاه مسعود در ميان رهبران وفرماندهان مجاهدين شخصيت بارز ومنحصر به فرد محسوب مي شود. در حاليكه او مانند هر رهبر وفرمانده ديگر جنبش هاي مقاومت از ضعف ها واشتباهاات در مسير مبارزه وعمل خالي نبود، بزرگترين امتياز موصوف در ميان رهبران احزاب اسلامي وگروه هاي ديگر سياسي ونظامي افغانستان اين بود كه اودر داخل كشور وبا تحمل سخت ترين دشواريهاي جهاد ومقاومت عليه ارتش اشغالگر شوروي وانواع تجاوز ودخالت اجنبي به رشد وشهرت رسيد. بنا بر اين او در داشتن



ویژگی مقاومت، اراده و آزادگی یکی از مردان منحصر به فرد در تاریخ معاصر افغانستان است. مسعود علی الرغم آنکه متعلق به جریان نهضت اسلامی قبل از حاکمیت کمونیستان یا جریان اخوانیها بود، دید و بینش متفاوت در مورد نظام و حکومت اسلامی با بسیاری از رهبران این جریان داشت. هرچند او در دوره ی حاکمیت مجاهدین که در جنگ وی ثباتی سپری شد مجالی به تطبیق دیدگاه ها و نظریات خویش نیافت. او خواستار حکومت اسلامی معتدل بود. در حکومت مورد نظر او رهبری و مدیریت در بسیاری از ادارات و ارگانهای دولتی به تخصص و شایستگی آنها ارتباط میگرفت. او انتخابات آزاد را برای تشکیل رهبری و حکومت منتخب و تأمین عدالت اجتماعی در کشور ضروری تلقی میکرد و از آزادی زنان در تحصیل، اشتغال و سهم گیری شان در امور سیاسی و اجتماعی دفاع میکرد. ( 42 )

احمدشاه مسعود بعد از سه دهه مبارزه و مقاومت در اثر حمله ی انتحاری تروریستان سازمان القاعده برهبری اسامه بن لادن در حالی به شهادت رسید که در اوج محبوبیت و شهرت قرار داشت. اودر آن دوران یگانه مایه ی امید و نماد مقاومت و آزادگی برای مردم افغانستان و برای همه احزاب و گروه هایی محسوب می شد که از سلطه ی سرتاسری حاکمیت وحشت و ترور طالبان و تسلط کامل پاکستان به کشور شان در نگرانی و ترس به سر میبردند.

در مورد مسعود هم دوستان و هم مخالفان و دشمنانش به کثرت سخن گفته اند. بسیاری از جنرالان شوروی که طی ده سال اشغال افغانستان با مسعود به سختی جنگیده اند، او را دشمن شجاع، با اراده و نیرومند معرفی میکنند. " لیخافسکی " از جنرالان بلند پایه ی شوروی در سالهای اشغال افغانستان در مورد احمدشاه مسعود می نویسد: « . . . احمد شاه مسعود یکی از برجسته ترین و پرازنده ترین سران ضد انقلاب است. احمدشاه با مخالفت دو آتشه با ساختار دولتی موجود در افغانستان، رهبران حزب دمکراتیک خلق افغانستان و حکومت را دشمنان شخصی خود می پندارد. او یک ملی گرای پرشور است. ضد شوروی است و ضد حضور سپاهیان شوروی در افغانستان اقدام میکند . . . او یک رهبر با اراده، پرشور، قاطع و دلیر است. در دستیابی به اهداف مطرح شده پیگیر است. عزم خدشه ناپذیر دارد. و به قول خود پابند است . . . » ( 43 )

" مارک کیلان " تحلیلگر و نویسنده امریکایی نقش مسعود را در فروپاشی امپراطوری شوروی همردیف رونالد ریگان رئیس جمهور امریکا و " لیخ والیسا " رهبر جنبش کارگری پولند در حاکمیت کمونیستی که بعداً بریاست جمهوری کشورش رسید، میداند. عبدالله عزام مبارز و نویسنده فلسطینی که با مجاهدین افغانستان همکاری داشت و در سال 1368 در پشاور ترور گردید، احمدشاه مسعود را مردی بزرگتر از ناپلیون فرانسوی می خواند. دکتور چنگیز پهلوان محقق و نویسنده ایرانی در مورد مسعود می



نويسد: « کسانیکه به تاريخ جهاد درافغانستان آشنایي دارند میدانند که جهاد گاه فقط درنام او خلاصه مي شد. کمتر کسی درجنگ هاي آزاديخواهانه اي که پس از جنگ جهاني دوم مي شناسم لياقت ها وتواناي هاي اورا داشته است. بااین حال چون جنبش چپ ازاحمايت نمیکرد درمیان جوانان کشورهای مختلف به شکلي درست شناخته نشد . . . . یک لحظه اورا با " چگوارا " که درجواني دردوره کوتاه اورا مي ستودم مقایسه کردم . ازهر نظربراوپیشي دارد. دریافت فرهنگ خود عمل مي کند وهرگزاتکاء به مردم ویسیچ سیاسي راززیاد نمی برد. مردی است مسلمان وپابند اخلاقیات دینی . . . » ( 44 )

### ج - حزب وحدت اسلامي افغانستان:

حزب وحدت اسلامي افغانستان ائتلاف سازمانهاي اسلامي تشيع است که درسال 1368 ( 1989 ) تشکیل گردید. مردم مسلمان شيعه مانند سايرمردم بعد ازکودتاي حزب دمکراتیک خلق مورد تعقيب واذیت قرار گرفتند ومتقابلاً دربرابر رژیم حزب مذکور دست به مخالفت وقيام مسلحانه زدند. درحالیکه مقاومت مسلحانه ي مسلمانان شيعه از داخل کشور به رهبري علمای دینی وروشنفکران آن آغاز شد، این مقاومت دربیرون ازافغانستان قبل ازهمه مورد حمايت وکمک جمهوري اسلامي ایران قرار گرفت. گسترش روزافزون مهاجرت مسلمانان شيعه به کشور ایران وتشديد فشاررژيم کمونيستان سبب شد که سازمانهاي اسلامي وجهادي جامعه تشيع درایران دفاتر خودرا بازکنند ودر وابستگی ایران قرار بگیرند. ایران علي الرغم آنکه صدها هزارمهاجرافغان را پذیرفت ودرمجامع بین المللي ازجهاد افغانستان حمايت معنوي بعمل آورد، اما درطول جهاد وادامه ي بحران افغانستان سیاست درست ومنظمي درپیش نگرفت. جمهوري اسلامي ایران حمايت نظامي ومالي خودرا به بخش مجاهدين شيعه درافغانستان محدود کرد اما قادر نشد تا سازمانهاي اسلامي وجهادي تشيع را درهماهنگي قرارداده ورهبري واحدي میان آنها ایجاد کند. برعکس شخصیت ها وحلقه هاي متنفذ حاکمیت درایران مطابق ذوق وسلیقه ي خود احزاب وسازماناي متعددي را بوجود آوردند که بسیاری ازاین سازمانها سالیان متمادي درجنگ میان هم سپري کردند.

درسال 1358 ( 1979 ) سازمانهاي اسلامي تشيع، ائتلافي را بنام " جبهه آزاديبخش انقلاب اسلامي افغانستان" درتهران بوجود آوردند. سازمانهاي عضو ائتلاف عبارت بودنداز: حرکت اسلامي افغانستان، سازمان نصر افغانستان، روحانيت جوان افغانستان، نیروي اسلامي افغانستان، مجاهدين خلق افغانستان، اتحادیه علمای افغانستان، جنبش مستضعفين افغانستان، شوراي اتفاق اسلامي افغانستان وحزب رعد اسلامي افغانستان. این ائتلاف قادرنشد گام هاي را درمسیررهبري واحد مقاومت تشيع بردارد، حتي مؤفق نگردید تضاد واختلافات دروني سازمانهارا





که بصورت فزاینده بسوی خشونت و خصومت می لغزید مهار نماید. ائتلاف به زودی از هم پاشید و هرسازمان بصورت جداگانه تحت هدایت و قیمومیت حلقه های مختلف حاکمیت ایران قرار گرفت. علاوه بر این سازمانها، گروه های دیگری نیز به ذوق و علاقه ی افراد و حلقه های جمهوری اسلامی ایران بوجود آمد.

در سال 1363 ( 1984 ) چهار گروه سازمان نصر، پاسداران جهاد، جبهه متحد انقلاب اسلامی و نهضت اسلامی افغانستان ائتلافی را بنام " سازمان مؤتلفه" تشکیل دادند که سخنگوی آنها عبدالعلی مزاری رهبر سازمان نصر بود. این ائتلاف نیز به زودی از هم پاشید.

با روشن شدن خروج قوای شوروی از افغانستان در پایان سال 1365 ( 1986 ) و توقف جنگ ایران و عراق، مقامات دولتی ایران درصدد ایجاد تفاهم و هماهنگی میان احزاب تشیع افغانستان شدند. آنها ائتلاف جدیدی را از 9 سازمان اهل تشیع شکل دادند تا بتوانند در تحولات آینده سهم قابل ملاحظه ای در برابرتحاد هفتگانه احزاب مقیم پشاور که از حمایت پاکستان برخوردار بودند بدست بیاورند. ائتلاف جدید بنام " شورای ائتلاف اسلامی افغانستان" در بهار 1366 ( 1987 ) بوجود آمد. این ائتلاف که سه سال دوام کرد از سازمانهای : جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان، حزب دعوت اسلامی افغانستان، حزب الله افغانستان، حرکت اسلامی افغانستان، سازمان نصر، پاسداران جهاد اسلامی، سازمان نیروی اسلامی، نهضت اسلامی و شورای اتفاق اسلامی تشکیل گردید. بعداً شورای اتفاق از ائتلاف خارج شد و با باقی ماندن هشت سازمان به ائتلاف هشتگانه تهران شهرت یافت. اما آنطوریکه جمهوری اسلامی ایران توقع داشت شورای ائتلاف از مؤفقیت و مؤثریتی در تحولات سیاسی و نظامی افغانستان برخوردار نگردد. احزاب هفتگانه پشاور حین تشکیل حکومت مؤقت در سال 1367 ( 1988 ) حاضر نشدند تا مساوی به دو تنظیم خود در حکومت به ائتلاف هشتگانه تهران سهم قابل شوند. هیئت شورای ائتلاف که به ریاست عبدالکریم خلیلی رهبر فعلی حزب وحدت روزهای طولانی را در اسلام آباد سپری کرد، بصورت توهین آمیزی از مشارکت در شورای راولپنڈی و حکومت مؤقت رانده شد و دست خالی به تهران باز گشت.

در نتیجه ی نارضایتی از کنترل مداوم جمهوری اسلامی ایران به سازمانها و ائتلاف های جامعه تشیع و خستگی گروه ها و مردم شیعه از جنگ های داخلی تلاش هایی در سال 1367 در داخل هزاره جات آغاز گردید تا یک حزب نیرومند و یکپارچه ای از جامعه ی تشیع برای ایفای نقش اساسی در آینده ی سیاسی کشور تشکیل شود. در فرجام این تلاش ها حزب وحدت اسلامی افغانستان بوجود آمد و در تشکیل این حزب تمایلات قومی و نژادی بنام هزاره در پهلوی مسایل مذهبی نقش داشت. به استثنای حرکت اسلامی رهبری محمد آصف محسنی که بصورت سازمان مستقل شیعه باقی ماند، هشت سازمان دیگر در حزب نوتشکیل وحدت



اسلامی مدغم گردیدند. این سازمانها عبارت بودند از : پاسداران جهاد اسلامی افغانستان، شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان، سازمان نصر افغانستان، سازمان نیروی اسلامی افغانستان، جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان، حزب دعوت اسلامی افغانستان، نهضت اسلامی افغانستان و جبهه ی فجر اسلامی افغانستان.

حزب وحدت اسلامی در جلسه ی وسیع و بزرگی از قوماندانان سازمان های تشیع و برخی رهبران و فعالین آنها در 25 سرطان 1368 ( 1989 ) با امضای قطعنامه ی میثاق وحدت در بامیان تشکیل شد. این قطعنامه که در بیست ماده ترتیب یافته بود شامل مطالبی چون : ادامه ی جنگ تا سقوط حکومت نجیب الله ، رسمی شدن مذهب جعفری، همبستگی با نهضت های اسلامی و آزادیبخش در سطح جهان، تعقیب سیاست نه شرقی نه غربی و . . . . میگردید. در نخستین اجلاس شورای مرکزی حزب وحدت ، عبدالعلی مزاری رهبر سازمان نصر ریاست شورای مرکزی را بدست آورد . بامیان مرکز حزب مذکور تعیین گردید و اعضای شورای مرکزی در شهر بامیان مرکز ولایت بامیان استقرار یافتند. ( 45 )

با سقوط دولت نجیب الله مرکز رهبری و شورای مرکزی حزب وحدت از بامیان به کابل انتقال یافت و عبد العلی مزاری رهبری حزب را بدست گرفت. حزب وحدت در کابل وارد زدو بند ها، ائتلاف ها و برخوردهای خونین گروهی گردید و خود نیز از داخل دچار اختلاف و انشعاب شد.

عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت در سال 1325 ( 1946 ) در ولسوالی چهارکنت ولایت بلخ چشم به جهان کشود. او از لحاظ قومی به قوم هزاره تعلق داشت و پدرش حاجی خداداد از کلانهای محل تولد و زندگی مزاری در روستای نانویایی چهار کنت بود. مزاری بعد از تکمیل دوره ی ابتدایی مکتب به تحصیلات دینی در حوزه های علمیه قم ایران و نجف عراق پرداخت. او در این دوران با طرفداران آیت الله خمینی روابط نزدیک برقرار کرد و در زمان پادشاهی محمد رضا پهلوی دوباره زندان رفت. مزاری بعد از کودتای حزب دمکراتیک خلق در چارکنت بلخ دست به قیام مسلحانه علیه کمونیستان حاکم زد و با جمعی از همفکرانش " سازمان نصر" را بنیان گذاشت. او و سازمانش در طول دوره ی جهاد و بعد از آن از سوی جمهوری اسلامی ایران مورد حمایت نظامی و مالی قرار گرفت. مزاری هر چند برای ایجاد یک حزب واحد شیعه و هزاره تلاش کرد و خود در رهبری این حزب قرار گرفت ، اما نتوانست اتحاد و یکپارچگی حزب مذکور ( حزب وحدت اسلامی ) را حفظ کند. حزب وحدت در رهبری او انشعاب کرد و نیروهای او با طرفداران محمد اکبری در حزب وحدت به خصومت و جنگ پرداختند. عبدالعلی مزاری در دلو 1373 علی الرغم آنکه با نیروهای طالبان در غرب کابل قرارداد همکاری و همراهی بست از سوی آنها دستگیر شد و بصورت بی رحمانه ای بعد از تحقیر و شکنجه با جمعی از همراهانش به قتل رسید.



شخصیت مزاری ترکیبی از ویژگی‌های تکروی و شجاعت، ستیزه‌خواهی و کینه‌توزی، صراحت‌گویی و پایداری بود. او در شکل‌گیری ائتلاف سیاسی - نظامی شورای هماهنگی که به جنگ خونین و ویرانگر در زمستان 1372 در کابل انجامید نقش عمده داشت. جنگی که در نتیجه‌ی آن بخش اعظم پایتخت ویران شد و هزاران نفر از ساکنان مظلومش به خاک و خون نشستند و ده‌ها هزارتن دیگر بسوی آواره‌گی و غربت رانده شدند. اما یک نشریه حزب وحدت اسلامی بعداً، نقش عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت را در ائتلاف مذکور ابتکار ارزنده‌ی رهبر آن حزب خواند: « . . . رهبر شهید (عبدالعلی مزاری) در راستای ایجاد وحدت ملی راستین، ابتکار ارزنده " شورای عالی هماهنگی" را داشت که در آن به کمک سایر مسئولین مخلص (گلبندین حکمتیار و عبدالرشید دوستم) برای اولین بار تجربه‌ی موفق " برادری" و " برابری" ملیت‌های ساکن در کشور به آزمون گرفته شد. رهبر شهید با این ابتکار فضای سیاه بدبینی و خصومت ناروا میان ملیت‌های ساکن در کشور را که ناشی از سیاست شوم حاکمان بی‌خرد افغانستان بود به فضای سالم اخوت و برادری و همسویی تبدیل کرد. » ( 46 )

بعد از مرگ مزاری رهبری جناح او را در حزب وحدت عبدالکریم خلیلی بدوش گرفت. خلیلی بعد از سقوط کابل بدست طالبان علیه طالبان ایستاد و نیروهای او با وجود تحمل تلفات سنگین با طالبان در جنگ‌های شمال و مناطق مرکزی کشور به مقاومت علیه طالبان ادامه داد.

## د - سایر سازمان‌های مقاومت:

مقاومت مسلحانه علیه حاکمیت حزب دمکراتیک خلق و تجاویز شوروی تنها به احزاب و سازمان‌های اسلامی محدود نماند. احزاب چپی و گروه‌های لیبرال و مخالف کمونیزم روسی در مخالفت و مقاومت مسلحانه علیه رژیم خلق و پرچم و تجاویز خارجی قرار گرفتند. برخی از شاخه‌های حزب دمکراتیک نوین یا شعله جاوید، محفل انتظار یا ستم ملی و حزب افغان ملت گروه‌های بیرون از احزاب اسلامی و جهادی بودند که با کمونیزم روسی و قوای شوروی به مبارزه و جنگ برخاستند. از میان این احزاب بیشترین مقاومت را شاخه‌های منشعب شده از جریان مائوئیستی " شعله جاوید" انجام داد. سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (سا ما) بر رهبری عبدالمجید کلکانی یکی از شاخه‌های انشعابی شعله جاوید بود که به مقاومت مسلحانه تا خروج قوای شوروی ادامه داد. یک نویسنده آلمانی " سا ما" را سازمان کمونیستی تندرو تر از حزب دمکراتیک خلق معرفی می‌کند: « . . . سازمان سا ما خیلی چپ‌گراتر از حزب دمکراتیک مردمی (حزب دمکراتیک خلق) بزرگ‌کارمل می‌باشد. سازمان مذکور خط مائو را قبول دارد. از شورویها بنام سوسیال امپریالیزم یاد می‌کند. آنها جانشینان " مائو" را



رهروان خط انحرافی میدانند. بیشتر اعضای سامارا روشنفکران افغانستان تشکیل می‌دهند. . . » ( 47 )

صبح الدین کشککی عبدالمجید کلکانی را رهبر شعله جاوید می‌خواند. اومی نویسد: « بعد از کودتای کمونیستی 1978 ( 1357 ) حزب شعله جاوید فعالیت های خود را تجدید نموده و دعوی کرد که عبدالمجید کلکانی رهبر آن حزب می‌باشد. کلکانی شاگرد سابق مدرسه شرعیات بود. او بعد از اینکه متهم بدست داشتن در قتل مولوی عبدالحق رئیس دارالعلوم در دوره سلطنت گردید، متواری شده مردمان قریه جات را مخصوصاً در منطقه شمالی تحت فشار قرار میداد و بعضاً نقش " رابن هود" را بازی میکرد. . . حکومت دست نشاندۀ شوروی در جون 1980 ( سرطان 1361 ) اعلان کرد که کلکانی، که ظاهراً چند روز پیش از این اعلامیه در حالیکه شب را در یک آپارتمان مکروریان سپری میکرد گزفتار شده، اعدام گردید. شعله جاوید کلکانی را مخصوصاً بعد از اعدام او به حیث رهبر خود، خوانده و برادرش عبدالمقیم در اروپا فعال باقی مانده برای حزب نفر تربیه میکند . . . » ( 48 )

آنتونی هایمن محقق و تحلیلگر معروف انگلیسی مسایل افغانستان و آسیای میانه که در دسمبر 1999 ( 1378 ) درگذشت مجید کلکانی را رهبر ملی میخواند و از دوره قدرت او سخن میزند: « مجید کلکانی را تا اندازه یی با روبن هود مقایسه میکنند. وی رهبر دست چپی با هوشی بود. سابقه و شخصیت وی با هم توأم شده وی را بصورت شخصیت ملی و معروف در مقاومت در آورده بود. او در دانشگاه کابل به تحصیل الهیات ( شرعیات ) مشغول بود که از طرف سازمانهای محمد زایی ( شاید منظور وی استخبارات حکوت شاهي محمد ظاهر بوده باشد ) تحت تعقیب قرار گرفت. در نتیجه بلایی که به سرش آورده بودند، مجید از مخالفین سرسخت خانواده سلطنتی شد و با شخصیت های دست چپی روابط نزدیک برقرار کرد. در اوایل دهه 1960 مخصوصاً با ببرک کارمل روابط صمیمانه یی داشت. از سال 1968 او عهده داری سرپرستی دسته ای در کوهستانهای شمالی شد و به تدریج شخصیت اسطوره یی گردید. او در سال 1979 در سن چهل سالگی آخرین مرحله یی رهبری خود را به عهده گرفت و به صورت یک رهبر ملی درآمد و دوره رهبری او کوتاه اما با شکوه و برجسته بود. دوره قدرت او مانند دوره یی قدرت هم شهری اش بچه سقاء کوتاه بود. » ( 49 )

مجید کلکانی که قبل از کودتای ثور 1357 در ولسوالی کلکان هسته کوچک مقاومت را علیه رژیم اسبق رهبری میکرد، غرض مبارزه علیه رژیم جدید به گسترش این هسته پرداخت. علاوه بر آن، ساما و سایر شاخه های باقی مانده از شعله جاوید در داخل ارتش به قیام مسلحانه دست زدند که مهم ترین آن شورش مسلحانه یی فرقه بالا حصار در تابستان 1358 بود: « این قیام توسط جبهه مبارزین مجاهد افغانستان متشکل از پنج سازمان



منجمله سازمان رهايي و حرکت انقلاب صورت گرفت. قرار بود همزمان در بسياري نقاط ديگر کابل و ولايات حرکت هاي مسلحانه جهت براندازي دولت امين بوجود آيد ولي متأسفانه قيام به علت خيانت تني چند نتوانست به مؤفقيت بيانجامد و فقط در بالا حصار خالد و گل محمد از سازمان رهايي توانستند خلقي هارا تير باران و خود پس از شش ساعت درگيري به شهادت برسند. « ( 50 )

" ساما " علاوه از جهاتي که در ولسواليهاي شمال کابل داشت، جهات مستقل و نيمه مستقل ديگر عمدتاً تحت پوشش حرکت انقلاب اسلامي مولوي محمدنبي محمدي در ولايات نيمروز، قندز، بغلان، کنرها، لغمان و بلخ عليه رژيم کابل و قواي شوروي گشود. دشمني و جنگ " ساما " تنها به حاکميت حزب دمکراتيک خلق و قواي شوروي محدود نمي شد، بلکه احزاب مجاهدين نيز در زمره دشمنان آن به حساب ميرفت. مع هذا ساما يي ها در داخل به قتل و ترور قوماندانان احزاب اسلامي به خصوص احزاب بنيادگرا يا اخوانيها ميپرداختند. آنها در قوس 1363 ذبيح الله قوماندان معروف جمعيت اسلامي را در ولايت بلخ با انفجار ميني که در مسير حرکت موتر حاملش کار گذاشتند به قتل رسانيدند. افراد ساما در مزار شريف تحت پوشش تنظيم حرکت انقلاب اسلامي مولوي محمدنبي قرار داشتند. اما با وجود اين ، " ساما " نه بصورت مستقل و نه در پوشش احزاب جهادي مؤفق به نفوذ و گسترش نيروي خود در مقاومت و جهاد افغانستان نگرديدند. جبهه قندز " ساما " به فرماندهي انجنير سرور با دستگيري و اعدام او در سال 1361 از ميان رفت. وي در ولسوالي نهرين توسط عبدالحي حقجو امير جمعيت اسلامي ولايت بغلان دستگير و اعدام گرديد. جهات شمال کابل نيز بعد از اعدام مجيد کلکاني رهبر ساما توسط حکومت کارمل و قواي شوروي از هم پاشيدند.

بعد از مرگ کلکاني رهبري ساما را برادرش عبدالقيوم رهبر که در آلمان غرب بسر ميبرد بدوش گرفت. اما رهبر نيز در سال 1367 ( 1988 ) زمانیکه در سفر از آلمان به پاکستان آمده بود در حيات آباد پشاور مورد سوء قصد قرار گرفته به هلاکت رسيد. بعداً، يک منبع حزب اسلامي حکمتيار گفت که قتل رهبر بدستور گلبدین حکمتيار رهبر حزب اسلامي از سوي سازمان استخبارات آن حزب و آي اس آي صورت گرفت و توسط عبدالقدوس يکي از مجاهدين حزب مذکور عملي گرديد. ( 51 )

بعد از مرگ مجيد کلکاني و قيوم رهبر، ساما در داخل افغانستان با استثناي ولايت نيمروز جبهه ي مستقل ي نداشت. برخي از قوماندانان آن در شمال کابل به حکومت حزب دمکراتيک خلق پيوستند. هر چند که تعدادي از آنها بصورت پراکنده وضعيف باقي ماندند و بعدها در کنار احمدشاه مسعود عليه طالبان به جنگ ادامه دادند. ساما در ولايت نيمروز موجوديت خود را تا سقوط حکومت نجيب الله و حکومت مجاهدين حفظ کرد و به مقاومت عليه طالبان ادامه داد.



علاوه از شاخه های مختلف حزب شعله ی جاوید، ستم ملی به حیث یک جریان چپی نیز دست بمبارزه و مقاومت مسلحانه علیه حزب دمکراتیک خلق زد. آنها در بهار و تابستان سال 1358 در ولسوالی خوست و فرنگ ولایت بغلان، ولسوالیهای رستاق و چاه آب ولایت تخار و بسیاری از ولسوالیهای ولایت بدخشان شورش مسلحانه علیه رژیم را رهبری کردند. آنها در این شورش ها موفقیت مهمی نداشتند و تنها مراکز ولسوالی خوست و فرنگ ولایت بغلان و علاقه داری شهر بزرگ ولایت بدخشان را روزهای محدودی در کنترل در آوردند. در سایر ولسوالی ها بعد از قتل حاکمان خلقی متواری گردیدند. با تجاوز قوای شوروی و حاکمیت ببرک کارمل، مقاومت مسلحانه ی محفل انتظار یا ستم ملی پایان یافت. آنها در ولایات متذکره از یکطرف زیر فشار احزاب اسلامی و جهادی قرار گرفتند و از سوی دیگر در اثر روابط و علائق نزدیک با جناح پرچم از مقاومت مسلحانه دست کشیده با حکومت دست نشانده ی شورویها به همکاری پرداختند.

خارج از حلقه های چپی و گروه های اسلامی، برخی از شاخه های حزب افغان ملت در برابر کمونیستان حاکم به مخالفت و مقاومت پرداختند. این مقاومت ها در شورش های ناکام تعدادی از صاحب منصبان مربوط این حزب محدود می شود. افغان ملتی ها جبهه ی مستقلی در داخل کشور علیه حکومت کمونیستی و قوای شوروی بوجود آورده نتوانستند. قیام مسلحانه ی برخی افسران فرقه 11 ننگرهار در بهار 1358 نمونه ای از مبارزه ی افغان ملت با حاکمیت حزب دمکراتیک خلق بود که به ناکامی انجامید.

### جنبش ملی اسلامی افغانستان

من (نگارنده) در یازدهم ثور 1371 پنج روز بعد از سقوط حکومت حزب دمکراتیک خلق به کابل آمدم و در کمیسوتیکه نشرات رادیو تلویزیون را رهنمایی و تنظیم میکرد توظیف شدم. در نخستین روز ورود به رادیو تلویزیون در صدد آن گردیدم تا با عبدالرشید دوستم که آن روزها سرو و صدای زیادی داشت و از قوماندانی قوت های ملیشیا (نیروی که برای جنگ اجیر میشوند و با اخذ یک مقدار پول می جنگند) به رهبری یک حزب جدید تشکیل ارتقاء یافته بود، در آرشیف رادیو تلویزیون آشنا شوم. اتفاقاً کارمندان رادیو تلویزیون از آرشیف، فلمی را در مورد جنرال دوستم برای دیدن آوردند که کارنامه و شخصیت او را از نخستین روزیکه به حیث قوماندان بلوک ملیشیا در "خواجه دوکو" قریه ی زادگاهش در ولایت جوزجان وارد جنگ با مجاهدین شد و تا روزها ئیکه به حیث دگر جنرال اردو، قهرمان جمهوری افغانستان و قوماندان فرقه 53 تبارز کرد، نشان میداد. در این فلم که هر چند برای بزرگ ساختن و شخصیت دادن دوستم ساخته شده بود، نشانه هایی از استعداد و توانایی در وجود او به عنوان رهبر آینده یک حزب سیاسی بنام "جنبش ملی اسلامی افغانستان" به نظر نمیخورد. صعود و اوج شخصیت دوستم در این



فلم با آتش سلاح او و همیشه هایش علیه مجاهدین در جوزجان، فاریاب، بلخ، تخار، قندز، قندهار، زابل، پغمان، لوگر، پکتیا و . . . به نمایش گذاشته می شد. اما زمانیکه دوستم لب به سخن می گشود، می گفت: " ما به رفقای شوروی، رفقای حزبی و دفتیق دکتورنجیب الله سرقومندان اعلی قوای مسلح اطمینان می دهیم که برای دفاع از انقلاب ثور تا آخرین قطره خون با اشهرارمی جنگیم و سنگرهای خود را حفظ ( حفظ ) می کنیم. « ( 52 )

یکسال بعد سترجنرال عبدالرشید دوستم را از نزدیک در شبرغان دیدم. بین شخصیت واقعی و اصلی او تا به حیت مؤسس ورهبر حزبی بنام جنبش ملی اسلامی افغانستان فاصله ی زیادی وجود داشت. در سه دور مذاکرات هیئت دولت که من یکی از اعضای آن بودم سه بار نظریات و موضع گیری او تغییر یافت. و این نشان میداد که او چیزی به گفتن ندارد و در پشت پرده توسط کسان دیگر رهبری و هدایت میشود.

پس از ناکامی کودتای مشترک گلبدین حکمتیار و بخشی از جناح خلق برهبری گلابزوی و شهناز تنی، احمدشاه مسعود با همکاری جناح پرچم، رژیم نجیب الله را از پا درآورد. اما تحولات و حوادث بعدی نشان داد که پرچمی ها خاصاً شاخه کارمل حاضر نشدند تا از حضور مستقل خود در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان به نفع احمدشاه مسعود و حکومت مجاهدین و به نفع تأمین صلح و ثبات در کشور صرف نظر کنند. تأسیس جنبش ملی اسلامی افغانستان قدم جدی و عمده ی جناح پرچم بود که در راستای تأمین هدف مذکور برداشته شد. حتی چند هفته بعد از تشکیل حکومت مجاهدین در کابل بخشی از خلقی ها نیز در تنظیم و تقویت جنبش ملی اسلامی سهم گرفتند. جنرال نبی عظیمی از پرچمی های طرفدار کارمل می نویسد: « محمود بریالی را در اولین روزهای عودتم به کابل ملاقات کردم. او از برگشت دوباره من بسیار شادمان بود و می گفت به رفقای قوای مسلح نیروی تازه یی بخشیده ام. بریالی می گفت روزهای بدی را گذشتاندم ولی ترک گفتن رفقا و تنها گذاردن آنها نامردی بود. اکنون همه با جرئت، حوصله و استقامت خاصی توانسته اند با وضع موجود تطابق نمایند و از کسی و چیزی هراس نداشته باشند. مسئله وحدت حزبی حل شده است و هیچگونه پرابلمی وجود ندارد. نظر محمد معاون سابق حزب وطن ( حزب دمکراتیک خلق ) در کابل است و با صداقت و صمیمیت به او کمک می کند. ارتباط حزب با ولایات تأمین شده است و سعی می گردد با خارج کشور نیز تأمین شود. روابط با حضرت صاحب مجددی، پیر سید احمد گیلانی و با آقای مزاری حسنه است. روابط با مسعود بد نیست و از طریق جنرال خلیل، بابا جان، جنرال لطیف و سایرین تأمین می گردد. جنرالان و اعضای حزب هنوز هم در قوای مسلح خدمت می کنند. ما باید خود را و حزب خود را حفظ کنیم. حزب ما نباید ضعیف شود. ما نباید بیشتر از این ضربه بخوریم. باید جمع و منسجم باشیم. هیچ دولت با ثبات در آینده ی افغانستان



نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن حزب ما دولتی‌داری کند. محمود بریالی بسیار با روحیه و نیرومند بنظر می‌خورد و نسبت به آینده خوشبین معلوم می‌شد. او در آن روزها از احترام و اتوریته چشمگیر برخوردار شده بود زیرا که در کابل می‌زیست و مانند دیگران فرار را برقرار ترجیح نداده بود. . . . او دو سال تمام در بدترین شرایطی در کابل زندگی میکرد و مقاومت و پایداری خوبی از خود بروز داد. . . . » ( 53 )

این تحلیل و برداشت نادرست محمود بریالی و جناح پرچم از اوضاع آنروز و تحولات بعدی بود. هنوز برای گروه پرچم قابل درک نشده بود که حزب دمکراتیک خلق، با همه شاخه‌ها و دسته‌هایش مربوط به گذشته بود. به آن گذشته‌ای که امپراطوری بنام اتحاد شوروی وجود داشت و حاکمیت آن در انحصار حزب کمونیست شوروی بود. حزب دمکراتیک خلق افغانستان دست‌نشانده‌ی حزب کمونیست شوروی و حاکمیت آن محصول اصطکاک جهان دوقطبی و جنگ سرد قطب‌ها ( واشنگتن و مسکو ) بود. وقتی شوروی فروپاشید، حاکمیت حزب کمونیست نابود شد و جنگ سرد پایان یافت، حاکمیت حزب دمکراتیک خلق هم در افغانستان بسوی سقوط و زوال رفت. بعد از سقوط هیچگونه مجال وزمینه‌ای برای حاکمیت مجدد شاخه پرچم و دسته‌ی دیگر حزب مذکور وجود نداشت. بقایای حزب دمکراتیک خلق به ویژه پرچم‌های گروه کارمل که به حضور و فعالیت خود ادامه دادند تنها می‌توانستند در کوتاه مدت عامل تشدید جنگ‌ها در داخل کشور، تضعیف دولت مجاهدین و بی‌ثباتی اوضاع باشند که شدند.

دراواخر ماه حوت 1370 نیروهای احزاب مختلف اسلامی مجاهدین پا استفاده از اختلافات جنرال مؤمن و جنرال دوستم با دکتور نجیب الله و طرفداران او در مزار شریف، ولایت سمنگان و ولسوالی‌های ولایت بلخ را تصرف کردند. آنها به تصرف میدان هوایی مزار و قسمتی از شهر پیشروی خود را برای تصرف کامل شهر ادامه دادند اما بزودی از سوی نیروهای دوستم عقب زده شدند. قوت‌های دوستم که از جوزجان و فاریاب برای تصرف مزار شریف وارد این شهر گردیدند مناطق مهم شهر را از مجاهدین پس گرفتند. آن روزها جنرال نبی عظیمی معاون وزارت دفاع و قوماندان گارنیزون کابل در مزار شریف بود و قوماندانی او پراتیفی شمال را بدستور نجیب الله بدوش داشت. او جنگ دوستم را برای راندن مجاهدین از شهر رهنمایی میکرد و قوماندانان دوستم را به مناصب حکومتی توظیف می‌نمود. آنگونه که بعداً می‌گوید: « من بالای خریطه‌ی کارم شهر مزار شریف را به چهار قسمت عمده تقسیم کردم و در آن گارنیزون‌های کوچکی رسم کرده قرار دادم که پرسونل جنرال دوستم بنا بر اهمیت استقامت‌ها در آن گارنیزونها جا بجا ساخته شوند. جنرال مجید روزی را با مشوره جنرال دوستم به حیث قوماندان گارنیزون شهر مزار شریف تعیین نمودم. مجید با خوشی زاید الوصفی او امر مرا پذیرفت و در مدت کوتاهی از تطبیق آن اطمینان داد. در آنروز ( 26 حوت 1370 ) جنرال جوره بیک به تقاضای جنرال دوستم





وتائید دکتورنجیب الله قوماندان فرقه 18 تعیین شد. . . . ویلان های مخالفین مبنی بر تصرف شهرمزارشریف و تقسیم نمودن قوای مسلح افغانستان مستقر درمزارشریف بین تنظیم های جهادی ناکام و نقش برآب گردید. « ( 54 )

تا بیست ونهم حوت 1370 شهرمزار شریف درتصرف وکنترول ملیشیاي دوستم و جنرالان حزب دمکراتیک خلق قرار گرفت. درفرداي آن روزجنرال دوستم قوماندانان احزاب مختلف جهادي را که با آنها قبلاً ارتباط برقرار کرده بود درجلسه اي بداخل شهرفراخواند و جنبش ملي اسلامي را تأسیس کرد. در جلسه، جنرال عبدالرشید دوستم رهبرجنبش تعیین شد. سید منصور نادري رهبرفرقه اسماعلیه، جنرال مؤمن قوماندان لوي سرحدي حیرتان ورسول پهلوان قوماندان ملیشیاي فاریاب ویک نفر ازاحزاب مجاهدین به حیث معاونین جنبش اعلان گردیدند. پرچمي های دفتر سیاسي حزب وطن وهمه جنرالان گروه پرچم درکابل ازتصرف مزارو تأسیس جنبش ملي استقبال وحمایت کردند. به قول جنرال مؤمن: « زمانیکه شهر مزار شریف سقوط کرد، قیام ازحمایت اعضاي کمیته مرکزي حزب وطن و جنرالان مستقردرکابل برخوردارگردیده و جنرال آصف دلاور لوي درستیز، جنرال نبي عظیمي قوماندان گارنیزيون کابل، جنرال سید اعظم سعید قوماندان گارد ریاست جمهوری وده ها جنرال دیگر پیام فرستاده وهمبستگی شانرا با ما بصورت آشکاراعلان کردند. « ( 55 )

بدین ترتیب جنبش ملي اسلامي افغانستان توسط زعمای گروه پرچم حزب دمکراتیک خلق خاصاً کارمل وهواداران او تأسیس شد وبوسیله ي آنها رهبري گردید. عبدالرشیددوستم درحلقه اي از سیاستمداران ونظامیان حزب دمکراتیک خلق عمدتاً پرچمي ها قرار داشت. سید اکرام پیگیر، شرعي جوزجاني، فضل احمد طغیان، جنرال عالم رزم، جنرال رحمت الله روفي، جنرال امام الدین ( کسیکه سردارمحمد داودرا با تمام اعضاي خانواده اش درکودتاي ثور 1357 به قتل رسانیده بود)، جنرال نبي ظفر، جنرال داود عزیزي، جنرال عثمان، جنرال سروررفیق، جنرال سید کمال، جنرال همایون فوزي، جنرال یوسف، جنرال بیگی، جنرال پاینده، جنرال حفیظ، و . . . همه اعضاي ارشد شاخه هاي خلق وپرچم بصورت علني، قوماندان، منشي، سخنگوي، عضوشورا، معاون وهرکاره دوستم و جنبش ملي بودند. درحالیکه ببرک کارمل، محمودبریالي، جنرال نبي عظیمي وتعداددیگراز رهبران ویلندپایگان پرچم عبدالرشید دوستم و جنبش ملي اورا در خفا رهبري میکردند.

جنبش ملي اسلامي بعد ازتشکیل خود تنها به حفظ حالت سیاسي ونظامي که درآن زمان داشت قانع نگردید. طرح تقویت وگسترش نفوذ وسلطه ي جنبش حتي درمناطق مجاهدین که کمونیستان درسالهاي جهاد نفوذي به آن مناطق نداشتند، بمیان آمد وعملی گردید. دوستم وسایرقوماندانان جنبش با استفاده از امکانات عظیم نظامي ولوژیستیکی



که از شوروي ورژيم نجيب الله مخصوصاً در شهرک سرحدی حيرتان باقی مانده بود به جلب و جذب در صف جنبش ملی پرداختند. ایجاد کندک، غند، لواء و فرقه های نظامی از سوی دوستم در ولسوالی های مختلف ولایات شمال کشور آغاز شد. دیپوها و ذخایر حیرتان بصورت بی رحمانه ای برای توسعه و نفوذ جنبش مورد دستبرد و چپاول قرار گرفت. حیرتان مملو از همه چیز بود. از سلاح و مهمات نظامی تا انواع مواد ارتزاقی، وسایل و عراده جات مختلف. به گفته جنرال شوروي بوریس گروموف: « حیرتان در سالیان حضور ما در افغانستان یکی از انبارهای عمده بود. 9 سال تمام جنگ بی وقفه، واکنشهای پراز جنگ افزار، مهمات، تجهیزات، خواروبار، دارو و دیگر بارهای غیر نظامی به این پایگاه سرازیر می شدند. انبارهای به این بزرگی را من پیش از این هرگز ندیده بودم. در آخرین لحظات می خواستم ببینم چه چیزهایی در این انبارها انباشته شده اند. با سر نگهبان بندر که یک افغان بومی بود به باز دید از شهرک بندری پرداختم. انبارهای حیرتان زمینی گسترده ای را در بر می گیرند. یک هفته تمام هم بس نیست که همه چیز را ببینی. شهرید و بخش تقسیم شده است. نظامی و غیر نظامی. هر چه دلتان میخواهد، در این جا میتوانید ببینید. از تراکتورها، ماشین و آلات و سیمان گرفته تا شکر و آرد که به صدها هزار تن انبار شده بودند. و این در حالی بود که کشور خود ما به کمبود این مواد روبرو بود. » ( 56 )

جنبش ملی با استفاده از این همه امکانات عظیم نظامی و مالی به تقویت و توسعه خود پرداخت. کارمل با برادرش محمود بریالی و پرچمی های هوادار آنها عبدالرشید دوستم و جنبش ملی را وسیله ای برای تأمین مقاصد و اهداف خود ساختند. در تحلیل و ارزیابی آنها دوستم با نیروی نظامی خود از یک طرف عامل تعیین کننده در تشکیل و تغییر حاکمیت داخل کشور محسوب می شد و از طرف دیگر نیروی بازدارنده ی حاکمیت و سلطه ی بنیاد گرایي اسلامی به حساب میرفت که هم برای روسیه و آسیای میانه و هم برای امریکا و جهان غرب مورد پذیرش و حمایت قرار میگرفت. معهدا پرچمی های هوادار کارمل سعی ورزیدند با قرار گرفتن در عقب دوستم و جنبش ملی او همچنان با تأثیرگذاری و حضور خود در دگرگونی های سیاسی کشور ادامه بدهند. هر چند که این تأثیر و حضور به قیمت بی ثباتی اوضاع در جهت فاجعه آفرینی و تداوم جنگ در کشور تمام می شد. آنگونه که محمود بریالی اظهار داشت: "هیچ دولت با ثبات در آینده ی افغانستان نمی تواند بدون در نظر گرفتن حزب ما دولت داری کند. "

جنرال عبدالرشید دوستم که در آغاز تسلط به شهر مزار شریف و اعلان بغاوت علیه دولت نجیب الله بیشتر از حقوق مردم شمال و اقلیت های قومی و از تشکیل نظام فدرالی در افغانستان سخن میگفت سپس بنام رهبر جنبش ملی با دیکته و هدایت پرچمیها خواهان رسمیت یافتن جنبش ملی، مشارکت در دولت و بدست گرفتن مسئولیت و رهبری در ارتش شد. اوساحه فعالیت خود را در جذب و جلب بسوی جنبش ملی به ولایات



غوروبادغیس و حتی قندهار وهلمند گسترش داد و شهرهای مزارشریف و شیرغان را به مرکز تجمع اعضای ارشد و فعالین حزب دمکراتیک خلق مبدل ساخت. دوستم که بعداً قوت و شهرت بیشتر یافت و مورد توجه کشورهای حلقه‌های مختلف خارجی قرارگرفت به اطاعت از رهبران پرچم در عملکرد و بازی‌های سیاسی - نظامی خود دلچسپی و وابستگی کمتر نشان میداد. او خود وارد معامله و زدوبند سیاسی - نظامی با حلقه‌های داخلی و خارجی می‌شد و برای جلب توجه و حمایت محافل غربی و جامعه‌ی بین‌المللی از خطر بنیادگرایی اسلامی سخن میگفت: « بنیادگرایان افراطی از افغانستان برای صدور اسلحه و افراد جنگی به سایر ممالک استفاده میکنند. همین اکنون افراد جنگی بنیادگراها در آذربایجان می‌جنگند و طیارات نظامی از میدان هوایی بگرام برای سودان اسلحه میبرد. مسلمانان افراطی عرب نیز در افغانستان وجود دارند و برای مصارف اهداف خود به قاچاق هیروئین دست میزنند. افراطی‌های مسلمان تاجک که مصروف جنگ اند از افغانستان اسلحه بدست می‌آورند و از خاک افغانستان استفاده می‌کنند. » ( 57 )

دوستم علی‌الرغم بزرگنمایی خود به عنوان رهبر یک حزب و برخورداري از توان نظامی نتوانست برای خود جنبش ملی اسلامی موقعیت و جایگاه مطلوب و قابل پذیرش در جامعه ایجاد کند. او در رسیدن به این هدف و مقام محدودیت‌های جدی داشت. او به عنوان ملیشایی تربیت یافته‌ی شوروی در دوران تجاوز که در جنگ با مجاهدین به شهرت رسید از هرگونه مشروعیت ملی و دینی در جامعه محروم بود. هرچند که در رهبری جنبش ملی از حقوق اقلیت‌های قومی سخن میزد اما جنگ‌های نخستین خود را در جوزجان و فاریاب علیه ازبک‌ها آغاز کرده بود. دوستم برای کسب پول می‌جنگید. از سوی ارتش اشغالگر شوروی و حکومت دست‌نشانده‌ی آنها اجیر شد و تدریجاً به بزرگترین نیروی جنگی مزد بگیر و ملیشیا مبدل گردید. معه‌ذا در دوره‌ی رهبری جنبش ملی پیوسته تغییر موضع و موقف میداد و برای کسب منفعت وسیله‌ی دست‌گروه‌ها و حلقه‌های مختلف داخلی و خارجی می‌شد. زمانی با احمدشاه مسعود اتحاد میکرد. گاهی در پهلوی گلبدین حکمتیار قرار میگرفت. باری با "آی اس آی" وارد معامله می‌شد و در فرصت‌های مختلف با استخبارات ایران هم کاسه میگردید و با جانشینان کی‌جی بی درازبکستان و روسیه هم پیاله. یک نویسنده‌ی هوادار جنبش ملی که در قلمرو جنبش و در کنار عبدالرشید دوستم ایفای وظیفه میکرد در مورد شخصیت دوستم می‌نگارد: « جنرال دوستم در معاملات سیاسی خویش کوشش به خرج میداد تا در همه حالات منافع شخصی خود را که در حفظ و تحکیم حاکمیت منطوقی او مطرح بود، در نظر داشته باشد. بناً تعهداتی را که با جانب مقابل عقد میکرد تا زمانی با آن پابندی نشان میداد که احتمال وارد گردیدن ضرر آن متوجه اش میگشت. و در آن صورت به بهانه‌ی اینکه گویا طرف مقابل بد عهدی کرده است تغییر



موضع داده و در فکر آن نبود که در معامله ی مذکور چه مصیبتی برمردمش وارد خواهد آمد. « ( 58 )

مشارکت دوستم در جنگ های بعد از حاکمیت مجاهدین، جهت گیری های متغیر و متضاد او در همسویی با جناح های مختلف، گسترش اختلاف و مخاصمت در درون جنبش و دوبار فرار دوستم در برابر طالبان در سالهای 1376 و 1377 به بیرون از کشور و عوامل متعدد دیگر جنبش ملی را در عرصه ی نظامی و سیاسی به فروپاشی و اضمحلال برد. جنرال عبدالرشید دوستم که در ماه های اخیر حکومت طالبان بداخل کشور برگشت بعد از سقوط حاکمیت طالبان مجدداً در صدد احیای جنبش ملی گردید. او گردهم آیی را بنام کنگره جنبش ملی در تابستان 1381 ( 2002 ) در شهر مزار شریف دایر کرد. تدویر کنگره در زمانی صورت گرفت که دوستم نه در موقعیت و شرایط سالهای آغاز تشکیل جنبش قرار دارد و نه از امکانات و تسهیلات گذشته برخوردار است. از جانب دیگر جنرال عبدالملک رقیب او خود را رهبر جنبش ملی مینامد و به مخالفت با دوستم ادامه میدهد.

## تحریک اسلامی طالبان

### - 1 -

تحریک اسلامی طالبان با سه خصوصیت آیدئولوژیکی، قومی و وابستگی به خارج در سال 1373 ( 1994 ) پا به عرصه ی ظهور گذاشت. از لحاظ آیدئولوژیکی، تحریک مذکور یک جریان و جنبش سیاسی - دینی مربوط به شاخه ی سنتی نهضت اسلامی برهبری علمای دینی ( ملا ها ) می شد. از لحاظ قومی حرکتی بود در جهت اعاده ی حاکمیت انحصاری قوم پشتون در افغانستان. و خصوصیت سوم تحریک اسلامی طالبان در وابستگی کامل آنها به خارج و نیروی بیگانه برمیگشت. در حالیکه انگیزه و عوامل ظهور طالبان بصورت بالقوه در هر دو محل و جایگاه اعتقادی و قومی تحریک طالبان وجود داشت، عامل خارجی و بیگانه تحریک مذکور را بصورت بالفعل وارد متن حوادث و دگر گونیهای سیاسی و نظامی افغانستان ساخت.

در برخی نوشته ها و تحقیقات، پیشنه ی ظهور و موجودیت طالبان را به حیث یک گروه سیاسی - نظامی در سالهای دهه ی هشتاد میلادی به بحث گرفته می شود. دوتن از محققین و نویسندگان غربی در سال 1365 ( 1986 ) برای اولین بار از موجودیت طالبان بصورت یک گروه سیاسی - نظامی در صفوف جهاد و مقاومت افغانستان سخن میگویند: « . . . بعضی دیگر از جوانان از همان آوان جوانی بابریدن از تمام علایق و محیطی که به آن تعلق دارند به نهضت مقاومت می پیوندند. فی المثل محصلین علوم دینی، هم آنها که بدلیل اقدامات ضد مذهبی سال 1978 ( 1357 ) رژیم و قتل استادانشان از ادامه ی تحصیل بازماندند. آنها دست به تشکیل گروه



های متعددی بنام "جبهه ی طالب" زده اند که با حرکت انقلاب اسلامی ائتلاف کرده و در سیزده ولایت غرب افغانستان مستقر شده اند.» ( 59 )  
 ونشریه " نیوزویک" چاپ امریکا در مورد پیدایش طالبان می نویسد: « . . . ریشه طالبان به سالهای هشتاد برمیگردد. بسیاری از متعصبان مذهبی که از مدرسه های دینی سنتی روستاها نامنویس گردیده بودند برای تربیت نظامی توسط امام افسر عملیات ویژه ی پاکستان استخدام گردیدند. امام یک افسر استخباراتی سابقه دار پاکستان است که نام وی سلطان امیر است. . . . عرفان صدیق نویسنده پاکستانی که امام را خوب میشناسد میگوید: " هر رهبر طالبان بصورت شخصی امام را می شناسند توگویی وی مشاور فنی آنها میباشد. " . . . پاکستان وقتی یک چینل کمکی به جنبش طالبان که قندهار را گرفتند باز کرد برای تقویت آنها ده ها نفر رانندگان مجرب تانک و پیلوتان و دو نفر مستشار نظامی فرستاد. یکی از این مستشاران که زیر پوشش دیپلماتیک در شهر غربی هرات بکار آغاز کرد همین امیر است. » ( 60 )

تحریک اسلامی طالبان در بعد آیدیالوژیک و اعتقادی از مدارس دینی پاکستان عمدتاً مدارس مربوط به جمعیت العلمای اسلام برهبری مولانا فضل الرحمن و مدارس دینی افغانستان برخوردار شدند و از لحاظ افکار و اعتقادات سیاسی و مذهبی متأثر از آن مدارس بودند. تمام مدارس دینی جمعیت العلمای اسلام پاکستان و مدارس دینی افغانستان در شیوه تدریس و بینش مذهبی، سیاسی و اجتماعی از مدرسه دیوبند هندوستان پیروی میکنند. و جماعت العلمای اسلام نیم قاره ی هند در سال 1919 توسط گروهی از علمای دیوبند تشکیل شد که یکی از رهبران مؤسس مولانا مفتی محمود بود. با آزادی نیم قاره از سلطه انگلیس و تشکیل کشور پاکستان در سال 1947 مولانا مفتی محمود برهبری جمعیت العلمای پاکستان رسید و سپس رهبری را بعد از مرگ او در سال 1977 پسرش مولانا فضل الرحمن به ارث برد.

مدرسه دیوبند در 1867 میلادی، درست زمانی که استعمار انگلیس سلطه ی خود را در نیم قاره هند گسترانیده بود تأسیس گردید. این مدرسه که در قریه " دیوبند" واقع شمال دهلی بنام " دارالعلوم" بوجود آمد سپس به مدرسه دیوبند محل تأسیس و موقعیت مدرسه شهرت یافت. شیوه فراگیری و تدریس علوم دینی در مدرسه دیوبند به شیوه " نظامی" به اسم پایه گزاران شیخ نظام الدین بن قطب الدین سهالوی شهرت دارد که مطابق آن علوم دینی بدو دسته ی علوم مادر و اصلی و علوم ممد به علوم اصلی تقسیم میشود. علوم اصلی شامل تفسیر قرآن کریم، حدیث و فقه میگردد. و علوم ممد، آموزش قوانین زبان عربی ( صرف و نحو )، تجوید، منطق، ریاضیات، فلسفه، هندسه و فلکیات را دربرمیگیرد. نصاب درسی و اسلوب تدریس در مدارس دینی پاکستان و افغانستان ( جامعه تسنن) در تقلید کامل از مدرسه دیوبند قرار دارد. مدرسه دیوبند برای علما و طلاب



علوم دینی جامعه‌ی تسنن وحنفی مذهب افغانستان وپاکستان طی یک و نیم قرن اخیر مقام و جایگاه دانشگاه ازمدرسه اهل تسنن محسوب میشود که طالبان علوم دینی درمدرسه مذکور و کلیه مدارسیکه نصاب درسی و اسلوب تدریس شان هم مانند مدرسه دیوبند است، بصورت سنتی و عنعنوی معتقد و مقید به مذاهب چهارگانه اهل تسنن خاصاً مذهب حنفی تربیه می شوند. برای سفر و آموزش طالبان افغانستان در مدرسه دیوبند در دوره پادشاهی امان الله خان محدودیت زیادی ایجاد گردید. چون در نخستین شورش‌ها علیه امان الله شاه علمای فارغ شده از مدرسه دیوبند نقش اصلی و رهبری کننده را داشتند. بعد از آن در طول نیم قرن اخیر رفت و آمد و تحصیل طالبان افغانی به دیوبند بسیار محدود شد. اما شیوه‌ی تدریس و نصاب درس مدارس دینی افغانستان کماکان در تقلید از مدرسه دیوبند تا امروز باقی ماند. بعد از دوره امان الله خان حلقه‌های تحصیل کرده در مکاتب عصری افغانستان همیشه در برابر مدرسه دیوبند و علمای افغانی برخواسته از آن سوء ظن داشته اند. دکتر عثمان روستار تره کی استاد سابق فاکولته حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل علی الرغم حمایت از تحریک اسلامی طالبان که جنگ آنها را با وجود مشارکت هزاران جنگجوی پاکستانی و شبکه تروریستی اسامه بن لادن، "انقلاب اجتماعی" خواند در مورد مدرسه دیوبند می نویسد: «کشور متجاوز و استعماری انگلستان در طول قرن 19 و آغاز قرن 20 همیشه مقاصد سیاسی خود را با لفاظیه‌ی مذهب پوشانیده و مانند ادویه‌ی سم‌داریکه با قشر شرین پوشانیده شده باشد، در حلقوم مردم فروبرده است. بخشی از اجنت هائیکه در جامعه ملا و روحانی در قرن 19 و در مدرسه دیوبند انگریزی نیم قاره هندوستان تعلیمات مذهبی سیاسی را تعقیب میکردند و سپس از فراغت از مدرسه به منظور تبلیغات دینی، سیاسی به افغانستان صادر می شدند، مظهر دخالت آرام، نامحسوس اما مؤثر استعماری انگلستان در امور داخلی افغانستان بالوسیله اجنت های خاص بود. . . .» (61)

تقلید از مدرسه دیوبند در نصاب و شیوه تدریس مدارس دینی جامعه سنی مذهب افغانستان و پاکستان بینش و ذهنیت متحجرانه و پراز تبعیض و تعصب را به طالب و ملا در هر دو جامعه داده است. تحصیل طالبان و ملاها در مدارس تنها به فراگیری علوم دینی محدود میشود. آنها در بی خبری از علوم عصری به سربرده و تحصیل آنها حتی بعضاً حرام و نامشروع تلقی می کنند. آنچه را که آنها بنام ریاضیات، منطق، فلسفه و فلکیات در مدارس می خوانند بحث های بسیار قدیمی در مورد علوم مذکور است که بسیاری از مطالب آن در عصر حاضر نادرست محسوب میشود. آنها از تاریخ و تمدن اسلامی نیز در بی اطلاعی بسر میبرند. چون هیچ مبحث و مضمونی را در این مورد شامل نصاب درسی ندارند. از این رو برای آنها دوران تمدن



اسلامی در قرون وسطی و ماقبل آن غیر قابل درک می‌باشد. از تاریخ کشورشان نیز نا آگاه و بی‌خبراند.

تبعیض و تعصب مذهبی بخشی دیگر از ویژه گیهای طالبان و ملاها در مدارس اهل تسنن افغانستان و پاکستان است. مذهب تشیع برای بسیاری از آنها به عنوان رافضی، نامسلمان محسوب می‌شود. و مذهب حنفی را در میان کلیه مذاهب اهل سنت و جماعت بهترین و برحق ترین مذهب می‌پندارند. آنها توسل به اجتهاد را در عصر کنونی که با انکشافات و تحولات جدید در عرصه های زندگی ضرورت مبرم محسوب می‌شود غیرمجاز می‌پندارند.

طالبان و ملاها که قبل از حاکمیت حزب دمکراتیک (ثور 1357) رویه به کاهش نهاده بودند، در دوران جهاد علیه تجاوز قوای شوروی بنا بر عواملی چون ویرانی و انسداد مکاتب عصری و افزایش بیکاری و فقر در جامعه مجدداً افزایش یافتند. به خصوص تعداد طالبان در مدارس دینی مهاجرین و احزاب جهادی در پاکستان و مدارس دینی کشور میزبان با گذشت هر سال بیشتر و بیشتر گردید. مشهورترین مدارس دینی پاکستان که محل درس طلاب و جایگاه ظهور و شکل‌گیری تحریک اسلامی طالبان افغانستان بودند عبارتند از: دارالعلوم حقانیه در اکوهر ختک واقع ایالت سرحد که متعلق به مولانا سمیع الحق رهبر شاخه انشعابی جماعت العلمای اسلام پاکستان است. دارالعلوم شهر کراچی، جامعه ی اسلامی بنوری تاون در کراچی، جامعه ی فاروقیه کراچی، مدرسه عربی مطلع العلوم در کویت و جامعه ی اشرفیه در لاهور. تمام این مدارس از سوی جمعیت علمای اسلام پاکستان برهبری مولانا فضل الرحمن تنظیم و اداره میشوند.

## - 2 -

از دیدگاه رهبر فراری طالبان ملا محمد عمر، تشکیل تحریک اسلامی طالبان در سال 1373 به عنوان یک گروه سیاسی - نظامی به آسانی و سادگی انجام یافته است. ملا عمر میگوید: « ادامه ی بدامنی، فساد و غارتگری من را به فکر تغییر این وضعیت انداخت. در حالیکه تغییر این حالت و اصلاح آنرا بسیار مشکل و حتی غیرمحمتمل می‌پنداشتم. فقط با توکل به خداوند وارد میدان مبارزه با فساد گردیدم. نخست از مدرسه سنگسار (واقع ولسوالی میوند قندهار) با شخص دیگری به منطقه ی زنگاوات رفتم و با بدست آوردن اسلحه از فردی بنام سرور وارد "تلوکان" شدم. در حلقه تدریس مدرسه آنجا به جمعی از طلاب که تعداد شان به چهارده نفر میرسید فکر مبارزه با فساد و اصلاح وضع را مطرح کردم . . .

آنها توافق نکردند. بعداً موضوع را با هفت تن طلاب دیگر در میان گذاشتم اما این هفت تن موافقت خود را نشان دادند. و تا پایان روز، 53 تن از طالبان با اراده ی توکل به خداوند آماده قیام شدند. در فردای آنروز همه درسنگسار گرد آمدیم. بعد از ادای نماز فجر یکی از اهالی منطقه گفت که من امشب خواب دیدم که ملایک وارد سنگسار شده اند . . . روز دیگر از حاجی



بشیر یکی از تاجرین سنگسار تقاضای موتر کردیم. او دو موتر در اختیار ما گذاشت که توسط آنها با طالبان به "کشک نخود" رفتیم. سایر مردم با دادن اسلحه و مهمات و امکانات مالی کمک کردند. از کشک نخود به ارغستان و سپس بولدک رفتیم و قیام را آغاز کردیم. . . . « ( 62 )

در حالیکه ملا عمر رهبر طالبان بنیانگذاری تحریک طالبان و جنگ آنرا در کشور نتیجه فکر و اراده ی خود تلقی می کند، مولوی احسان الله احسان یکی دیگر از رهبران و فرماندهان طالبان که در جوزای 1376 در شهر مزار شریف به قتل رسید نظر دیگری ارائه می کند: « ما منتظر ماندیم تا رهبران وضعیت کشور را اصلاح کنند. از بزرگان و رؤسای اقوام نیز امید وار بودیم. و به ملل متحد هم چشم دوخته بودیم اما هیچکدام کاری برای بهبود وضع افغانستان انجام ندادند. بعداً با علما و بزرگان قبایل به مشوره پرداختیم و از ضرورت قیام و حرکت طالبان سخن زدیم. در این مورد با تمام اقوام افغانستان و همه مسئولین صحبت کردیم. و بعد از دریافت فتوای علما به قیام متوسل شدیم. در این قیام که یاری و عنایت خداوند با ما بود به پیروزی دست یافتیم و این موفقیت از قندهار آغاز گردید. . . . « ( 63 )

اما ادعای های فوق الذکر، داستان اصلی و واقعی شکل گیری و تشکیل گروه طالبان نیست. بسیاری از تحلیلگران و محققین امور افغانستان، ظهور و حاکمیت طالبان را در عوامل مختلف به خصوص عوامل خارجی مورد جستجو و ارزیابی قرار میدهند. احمد رشید نویسنده و محقق پاکستانی معتقد است که: « . . . طالبان بیشتر یک سازمان نظامی است تا یک جنبش سیاسی. در مدت کوتاه دو سال تعداد آنها به سرعت چند برابر شده و از یک نیروی متشکل کمتر از یکصد نفر به یک نیروی چند هزار نفری و نهایتاً در اواخر سال 1996 به نیروی حداقل با سی و پنج هزار سرباز با یک سیستم کار آمد و ساختار نظامی تبدیل شد. این نیرو مجهز بود به زرهپوش، توپخانه ای قوی، یک نیروی هوایی کوچک، یک شبکه ارتباطی قوی و یک سیستم اطلاعاتی . مهارتهای سازمانی و امکان لوژستیک لازم برای گرد آوری، گسترش و نگهداری یک چنین ماشین جنگی یکپارچه ای در زمان شدت خصومت ها چیزی نیست که از مدرسه های پاکستان یا قریه های افغانستان برخواسته باشد. حمایت آشکار پاکستان تاثیر اساسی در گسترش طالبان و تبدیل آنها به یک نیروی منطقه ای و سپس ملی (!) داشت . . . . « ( 64 )

انتونی دیویس محقق و نویسنده استرالیایی در امور افغانستان ظهور و موفقیت طالبان را در صحنه افغانستان زاده عوامل مختلفی میداند که هیچکدام آنها سیاسی تلقی نمیکند: « طالبان با سرعت زیادی که حتی خودشان انتظار آنها نداشتند رشد کردند تا در حقیقت امر خلاصی سیاسی در جنوب افغانستان را پر نمایند . . . . جنوب برای ظهور نیروی متحد که مشروعیت ملی داشته باشد به پختگی کامل رسیده بود و این نیرو بایستی غرور پایمال شده ی پشتونها را احیاء نماید. . . . « قامت





افراشتگی " پشتونها برای رهبری پذیرفته شده در کشور، با پیشرفت طالبان خواست تا خود را دوباره به رخ بکشند. » ( 65 )

یک نویسنده و تحلیل گرایرانی تحریک طالبان را حرکت قومی ازسوی برتری خواهان پشتون در افغانستان وانمود میدارد: « جریان طالبان در اساس با اتکاء به قوم پشتون وبه مدد پنهانی پشتونیستها سازماندهی شد. اسلام طالبان به همین سبب اسلام قومی به حساب می آید. پشتونیستها در افغانستان فقط یک چیز می خواهند: زعامت انحصاری پشتونان . این زعامت را به هر وسیله وطرقی که ممکن باشد باید بدست آورد. با حمایت خارجی وبا توسل به عقب افتاده ترین گروه های اجتماعی. هر وسیله و ابزاری درراه تحقق این هدف موجه مینماید . . . » ( 66 )

محمود خان اچکزئی یکی از رهبران حزب ناسیونالیست پشتونهای پاکستان در سال 1374 ( 1995 ) اظهار داشت که طالبان افغانستان ساخته و پرداخته ی وزیر داخله خود ما نصیرالله بابر هستند وپاکستان طالبان را برای مستعمره ساختن افغانستان ایجاد کرده است. بی نظیر بوتو صدراعظم اسبق پاکستان در 14 اکتوبر 1997 ( میزان 1376 ) در مصاحبه با رادیو بی بی سی اظهار داشت که ایالات متحده امریکا وانگلیس با پول عربستان تأمین کننده ی اسلحه طالبان اند. بی نظیر بوتو توضیح نداد که حکومت او در ایجاد وتقویت طالبان چه نقشی را ایفا کرده است؟ در حالیکه ظهور طالبان در دوره حکومت او بوقوع پیوست. اما احمد رشید نویسنده ومحقق پاکستانی در این مورد میگوید: « در سال 1993 ( 1372 ) که بی بینظیر بوتو به نخست وزیری پاکستان رسید، جماعت علمای اسلام برهبری فضل الرحمن با او ائتلاف کرد. دسترسی به قدرت به جماعت مذکور زمینه نزدیکی را به ارتش، آی اس آی و وزارت داخله تحت رهبری نصیرالله بابر مساعد ساخت. در حالیکه در گذشته این مؤفقیت را جماعت اسلامی پاکستان برهبری قاضی حسین احمد داشت. برای بوتو نیز جالب وقابل توجه بود که در برابر مسلم لیک وجماعت اسلامی یک متحد اسلامی پیدا کرده بود. مولانا فضل الرحمن بریاست کمیته دائمی مجلس ملی برای امور خارجه منصوب گردید که او را قادر میساخت تا سیاست خارجی را تحت نفوذ خود درآورد. او پس از 1994 از ممالک اروپایی و واشنگتن دیدن کرد تا برای طالبان جذب حمایت نماید . . . فضل الرحمن در ماه های جنوری وفبروری 1995 ( قوس وجدی 1374 ) اولین سفرهای شکار " باز" ( نوعی از مرغ وحشی) به قندهار را برای شاهزاده های عرب کشورهای حوزه خلیج فارس تدارک دید وبه این وسیله اولین تماس های بین طالبان وحکام عرب را ترتیب داد . . . .

پس از دیدار محرمانه ی شاهزاده ترکی الفیصل سعود رئیس سازمان امنیت عربستان از پاکستان در جولای 1996 (سرطان 1375) عربستان سعودی به مهم ترین حامی مالی طالبان تبدیل شد. » ( 67 )



البته در این تردیدی نیست که فضل الرحمن یکی از حامیان سرسخت طالبان بود. او در سالهای جنگ و حاکمیت طالبان هزاران جنگجوی طالب پاکستانی را از مدارس خود برای کشتار و ویرانی افغانستان در کنار طالبان اعزام کرد. اما پروسه ی تشکیل گروه طالبان برای ایجاد یک حکومت تابع و تحت فرمان اسلام آباد با مشارکت و همسویی مستقیم و غیر مستقیم سازمانهای استخبارات ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی موضوع بالا تر از اندیشه و برنامه ی فضل الرحمن و سایر ملای های پاکستانی بود. وقتی از "رابرت گیتس" رئیس اسبق سی آی ای و "برژنسکی" مشاور امنیت ملی جیمی کارتر رئیس جمهور پیشین آمریکا پرسیده می شود که از کمک به بنیاد گرابی اسلامی و در واقع کمک به تروریست های آینده هیچ پشتیبان نیستید، پاسخ میدهند: « سقوط امپراطوری شوروی مهم تر از قدرت گرفتن طالبان بود. ببینید از دیدگاه تاریخ کدام یک مهمتر است؟ طالبان یا سقوط امپراطوری شوروی؟ چند اسلام گرای هیئجان زده یا آزادی اروپای شرقی و پایان گرفتن جنگ سرد . . . » ( 68 )

### - 3 -

تحریک اسلامی طالبان از لحاظ نظم و ساختار، رهبری و شیوه های عملی اجراءات، ویژگیهای ناهمگون و متفاوت از هم داشت. در تحریک طالبان در حالیکه هیچگونه مشخصات یک حزب سیاسی به چشم نمی خورد اما ظاهراً از یکسو دارای رهبری شدیداً متمرکز و یکپارچه بود و از سوی دیگر با شگفتی دیده می شد که طالبان یک مجمع متحد و یکپارچه نیستند. دسته ها و گروه های مختلف آنها به طور جداگانه و با افکار و سلیقه های متفاوت عمل میکردند. هر فرد و هر دسته ای از طالبان برداشت و تصورات خود را از شریعت اسلامی به عنوان تطبیق شریعت و اجرای نظم بر مردم تحمیل میداشتند. ملا عمر رهبر طالبان که ظاهراً قدرت و صلاحیت نامحدود در میان طالبان داشت برای مردم افغانستان و جهان خارج فردی مجهول الهویه و بحث بر انگیز محسوب می شد. او در عصر کامپیوتر و اینترنت از دسترسی رسانه های همگانی خود را مخفی نگه داشته بود. به مردم عامه تماس نداشت. در محافل و مجالس عمومی ظاهر نمی شد و به موعظه و سخنرانی نیز نمی پرداخت. در ملاقات و مذاکره با هیئت های داخلی و خارجی به ندرت حاضر میگردد و در صورت حضور ترجیح میداد که یاران و همکارانش به جای او صحبت و گفتگو کنند. در دوران حکومت مجاهدین در کابل هیئات مذاکره کننده دولت که چند بار با زعیم طالبان ملاقات و مذاکره کردند، تصاویری گوناگونی از او ارائه نمودند. بسیاری از آنها رهبر طالبان را آدم ساده و فاقد دانش و فهم سیاسی معرفی کردند. سخیدادفایز وزیر حج و اوقاف که در چند نوبت از سوی کابل با طالبان در قندهار به مذاکره پرداخته بود در مورد رهبرانها گفت: « او ( ملا عمر ) همیشه عینک سیاه به چشم خود میگذارد. وقتی در مجلسی برای مذاکره می نشیند به ندرت گپ میزند حتی گاهی تا پایان مجلس حرفی



به زبان نمي آورد. هنگام نشستن قدیفه ي ( پتو يا چادر) خودرا به سرش مي كشد و سروسینه اش را دراتكاي هردو دست به زانو هایش خم میکند. صحبت هارا به عوض او ملا رباني وگاهي وکیل احمد متوکل انجام میدهند. این وضعیت حاكي از آن بود که او چیزی را نمي فهمد و خودش بجاي اینکه رهبري کند رهبري ميشود. « ( 69 )

از میان خبرنگاران خارجي تنها رحيم الله يوسفزي از پشاور، خبرنگار محلي بخش پشتوي راديو بي بي سي با رهبر طالبان درچند نوبت دیدار ومصاحبه داشت. وگردانندگان بخش پشتوي راديو بي بي سي از لندن نیز با ملا محمدعمر رهبرطالبان چند بار مصاحبه تيلفوني انجام دادند. اگر این مصاحبه ها معياري براي شناخت رهبر طالبان درفهم و قدرت رهبري مدنظر گرفته شود، ميتوان گفت که او فردي بود بدوي، خشن، عصباني، جاهل، مستبدالراي و فاقد استدلال، معقوليت وتدبيردرسياست واداره. اودرصحت و ابراز نظر به زبان مادري خود، زبان پشتو ويگانه زباني که ميتوانست به آن سخن بگويد فاقد بلاغت وفصاحت بود. گفتگو هایش نشان میداد که از دانش ديني نیز بي بهره است. وقتي خبرنگار بخش پشتوي راديو بي بي سي درمصاحبه تيلفوني ازاوپرسيد که در سه سال حکومت طالبان اوضاع اقتصادي مردم به شدت رو به خرابي نهاده است شما در بهبود وضع اقتصادي چه برنامه وتدابيري رويدست داريد، با لحن خشن جواب داد: « دا دخلکو کارندي. دادخدای کار دي . . . . ( این کار مردم نیست. کار خدا ونداست. به کسیکه بخواهد زیاد میدهد وبه کسیکه بخواهد کم میدهد. دربسیار ملک ها وضع اقتصاد خراب است. ) « ( 70 )

اما رهبر طالبان به آیه دهم سوره جمعه درقرآنکریم توجه نداشت که خداوند به مسلمانان امرمیکند تا بعد ازاداي نماز براي کسب روزي وکار بروي زمین پراکنده شوند. همچنان ملاعمر رهبر طالبان زلزله ي نهم جوزاي 1377 ( اپریل 1998) تخار وبدخشان را که به مرگ پنج هزارنفرانجامید به عدم اطاعت وتسلیمی آن دو ولایت به امارت اسلامي افغانستان یعنی رهبري وحاکمیت خودش ارتباط داد. وگفت که مردم تخار وبدخشان به امارت اسلامي افغانستان تسلیم نشدند وازدستورات آن اطاعت نکردند مورد خشم وغضب خداوند قرار گرفتند . ( 71 )

اما رهبرطالبان ازاین دستور پیغمبر اسلام آگاهی نداشت که مردم را روز وفات فرزند کوچکش ابراهیم ازاین اعتقاد که کسوف به خاطر مرگ او بوقوع پیوسته است منع کردند وفرمودند که آفتاب ومهتاب مخلوق خداوند هستند وبراى مرگ کسی گرفته نمي شود.

یکی ازشيوه هاي قابل توجه درمدیریت واداره طالبان تغير وتعويض دايمي بسياري ازافراد دريست هاي بخش نظامي وملکي حاکمیت آنها بود. رهبري طالبان برخلاف رهبران احزاب مجاهدین، درصوفوف افراد واعضاي خود نفوذ وسلطه داشت. به قول یکی ازاعضاي ارشد تحریک طالبان نفوذ وسلطه رهبري درمیان افراد واعضاي تحریک طالبان برمبنای



رعب و وحشت، ترس از مجازات و گستردگی شبکه ی استخباراتی در داخل تحریک مذکور استوار بود: « اکثریت افراد طالبان در وحشت و هراس به سر میبردند. چون معتقد هستند که در داخل تحریک سیستم و شبکه ی بسیار نیرومند جاسوسی و استخباراتی قرار دارد. و هر لحظه ممکن است مورد سوء ظن دستگاه امنیتی و استخباراتی قرار بگیرند و متهم به خیانت شوند. آنگاه سخت ترین و شدید ترین مجازات در انتظارشان خواهد بود.» (72)

با وجودیکه تحریک اسلامی طالبان خصوصیت قومی بودن تحریک خود را در وابستگی کامل آن به قوم پشتون رد میکردند، عملکرد و سیاست عملی آنها در ابعاد مختلف، ویژگی قومی بودن آنها را بصورت افراطی و فاشیستی منعکس میساخت. کلیه ویا اکثریت مطلق اعضای شورا های طالبان از لحاظ قومی پشتون بودند. چون: " شورای مرکزی"، " شورای عالی"، " شورای سرپرست در کابل" و بعداً " شورای وزیران"، " شورای ولایات" و " دارلافتای مرکزی". تمام قوماندانان نظامی طالبان به قبایل مختلف قوم پشتون تعلق داشتند. حضور افراد از قومیت های دیگر در میان مسئولین نظامی و ملکی طالبان در حالیکه بسیار کم و غیر محسوس بود در هر دو بخش ملکی و نظامی حاکمیت طالبان به عنوان سرباز، فرمانبردار و وزیر دست مورد استفاده قرار میگرفتند. تحریک طالبان در حالیکه قوماندانان غیر پشتون احزاب اسلامی و جهادی را بنام قوماندان شر و فساد از خود می رانداند و آنها را مورد تعقیب و آزار قرار میدادند، قوماندانان پشتون احزاب اسلامی را در کنار خود میگرفتند و برایشان تفویض صلاحیت میکردند. در راستای همین سیاست قوم گرایانه، فاشیستی و غیر شرعی بود که تحریک طالبان در شمال افغانستان قوماندانان پشتون تبار احزاب مجاهدین و حتی قوماندانان ملیشیایی دوستم را در کنار خود پذیرفتند و شریک حاکمیت ساختند. قوماندانان انور مشهور به انوردنگردر شمال کابل، عارف خان در قندزاز قوماندانان جمعیت اسلامی، ارباب هاشم در قندز، بشیر وسید رحمن در بغلان، مجید پاچا خان در سمنگان، امیر جان قلعه چه ای در بلخ از قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار، ناصر در قندز از قوماندانان محاذ ملی، باقی در تالقان از قوماندانان حزب اسلامی مولوی یونس خالص، حضرت گرگری در بلخ از قوماندانان ملیشیایی عبدالرشید دوستم و رسول پهلوان و ده ها تن دیگر از قوماندانان و افراد پشتون تبار در احزاب اسلامی بودند که مجدداً در فرماندهی و مدیریت مناطق و ولایات خود قرار گرفتند. در حالیکه فساد و شرارت بسیاری از قوماندانان مذکور بیشتر از قوماندانان غیر پشتون ولایات شمال بود.

بسیاری از قوماندانان طالبان در سطح کل کشور و تعدادی از وزرای حکومت آنها قوماندانان پشتون احزاب اسلامی و جهادی بودند. بخشی از نیروهای قابل ملاحظه در قوای طالبان، تمام نیروهای فنی در قوای هوایی و زرهی از کمونیستان پشتون متعلق به جناح خلق حزب دمکراتیک خلق تشکیل یافته بودند. به قول نویسنده و محقق پاکستانی: «... . جناح



خلق تحت سلطه پښتونها بود و بسیاری از افسران آن ناسیونالیست های متعصب پښتون بودند. این افسران طالبان را به عنوان یک وسیله مناسب برای حاکمیت مجدد پښتونها می دیدند و لذا مایل بودند به آنها بپیوندند. هنگامیکه طالبان کابل را گرفتند کل نیروی هوایی و بخش اعظم نیروی زرهی و توپخانه ی سنگین آنها توسط خلقی های سابق راه اندازی شد . . . . » ( 73 )

این تنها قوماندانان پښتون احزاب جهادی و افسران پښتون خلقی نبودند که تحریک طالبان را به گفته " انتنی دیویس " مظهر قامت برافراشتگی پښتونها" ویا به قول احمد رشید" وسیله مناسب برای حاکمیت مجدد پښتون " بدانند، بلکه عناصر و حلقه های مختلف دیگر قبایل پښتون از جناح های مختلف حزب افغان ملت، روشنفکران چپ و راست، برخی از اخوانیهایی تنظیم اتحاد اسلامی و حزب اسلامی حکمتیار، تکنو کرات ها و سکیو لرهایی مهاجر و مقیم ممالک غربی نیز با همین نگرش به تحریک طالبان دل بستند و در دفاع و حمایت از آن قرار گرفتند. نگارش نوشته ای بنام " دویمه سقاوی" بمثابة " مانیفست طالبان" از سوی متعصب ترین و فاشیست ترین اینگونه افراد و حلقه ها صورت گرفت که در آن پیشنهادات و رهنمود های ظالمانه و فاشیستی جهت ایجاد حاکمیت تک قومی و انحصاری پښتونها به تحریک طالبان ارائه گردید. طالبان با کوچاندن دسته جمعی و اجباری مردم از شمالی در تابستان 1378 ( 1999 )، راندن و قتل عام مناطق مرکزی هزاره جات و ولایات شمال، انحلال کلیه انجمن های ادبی و اجتماعی انکشاف زبان فارسی دری از مرکز و ولایات، اجباری ساختن نامه و مراسلات رسمی در دوایر و دفاتر دولتی پایتخت و سایر ولایات به زبان پښتو و . . . . به رهنمود ها و پیشنهادات " دویمه سقاوی" عمل کردند. پیشنهادات و رهنمود های که در بخشهای از آن نگاشته می شود: « . . . دلته پښتانه دتولو لژکیود مجموعی له دوه برابرخه هم زیات دی، نوددی ژبی په اساسی مانا رسمی کیدل دافغان ملت یو قانونی حق اوضرورت دی . . . . دپښتو ژبی عامیدل او دفتري کیدل دافغان ملت جورونی لپاره یو اساسی او سترعامل دی، چي که عملی شي دوخت په تیرویدو سره یو واحد ملت جور شي او دژنیو او نور و قومی ستونزومخه په ونیسی. د دي په خاطر چي دهیواد په شمال کي دروسانو اویه مرکزی آسیا کي دهغوي دنویولاسپوحو حکومتونو اوژده ستراتیژی او هیلې دتل لپاره له ماتې سره مخامخ شي نو دهیواد له ختیج، جنوب ختیج او جنوب لویدیخ خخه د گن شمیر وکړي یا په دله ییز او یا هم انفرادي دول دهیواد دشمال ته ولیژدول شي او دهلته دي شاري حمکي ورکړاي شي . . . .

حرنگه چه دپنجشیر سیمی اوسیدونکوته بهرنیواو دهغو گوداگیانو دافغانستان دنور ولس په وړاندي یوه ناوره کینه او فکورورکړي، نود دي په خاطر چي دوي دبهرنیو توطئه دي سیمی، له جغرافیایي او پوحي موقعیت خخه دتول افغانستان پر ضد گته پورته نه کړي، نو باید داسیمه له



اوسینوووکروخه تصفیه شی او اوسیدونکوته یی دهیواد زیاته حمکه ورکرای شی. ملی حکومتنه حق لری دهیواد دملي گتودتضمین اوملي یووالي دتأمین لپاره له یوي سیمی خخه حینی خلک بلي سیمی ته یا په موقتي یا په هم دایمی دول ولیردوي . . . . ( این جا پشتونها بیشتر از دوبر اقلیت های دیگر قومی هستند. بنا براین رسمی کردن زبان پشتو به تنهایی، حق قانونی ملت افغان است. ( از نظر فاشیستان دویمه سقاوي نویس ملت افغان فقط پشتونها میباشند) سرتاسری شدن ودفتري کردن زبان پشتو برای ایجاد ملت افغان یک عامل اصلي و بزرگ محسوب می شود. با تحقق این عامل وبا گذشت زمان، ملت واحد تشکیل میابد وجلو معضلات زبانی وقومی گرفته می شود. برای ناکام شدن اهداف واستراتیژی طویل المدت روس ها وحکومت های دست نشانده ی شان در آسیای مرکزی، انتقال ساکنین مناطق شرقی، جنوب شرقی وجنوب غربی بصورت دسته جمعی یا انفرادی به شمال کشور باید عملی گردد. ودرشمال برای آنها زمین های لا مزروع داده شود . . . .

چون خارجی ها ومزدورانشان برای ساکنان پنجشیر فکر کینه توزی ومخاصمت را دربرابر دیگر مردم کشورداده اند وبه منظور آنکه مردم پنجشیر آله دست دسایس بیگانگان قرارنگیرند واز موقعیت جغرافیایی ونظامی پنجشیرعلیه تمام کشوراستفاده صورت نگیرد، باید پنجشیرازوجود ساکنان فعلی اش تصفیه شود وبرای مردم پنجشیر درشرق وبا درجنوب غرب به اندازه زمین شان یا بیشترازآن زمین داده شود. حکومت های ملی! حق دارند که به خاطر تضمین منافع ملی وتأمین وحدت ملی بعضی مردم را از یک منطقه به منطقه دیگر به شکل مؤقت یا دایمی انتقال دهند . . . . ) ( 74 )

تعقیب سیاست راه حل نظامی از سوی تحریک طالبان به قبیله گرایي وفاشیزم قومی آنها مربوط می شد. شکست کامل نظامی مخالفان از دیدگاه طالبان زمینه رشد وظهورهرگونه مقاومت های مسلحانه ی اقوام دیگررا در آینده خنثی میکرد وحاکمیت انحصاری پشتون ها را بصورت دایم بلا مانع میساخت. از همین جهت بود که طالبان با گروه ها ونیروهای مخالف خود که از لحاظ قومی متعلق به اقوام غیر پشتون بودند وحتی با مردم عامه ی اقوام دیگر با خشونت، تشدد و وحشت رفتارمیکردند وازهرگونه گذشت ومدارا دربرابر آنها خود داری می ورزیدند. وبرای تحریک اسلامی طالبان استفاده ازهروسیله غرض سرکوبی اقوام دیگرجایز ومشروع بود. ازجمله کشتار، سوزاندن وکوچاندن مردم توسط جنگجویان متجاوز وتروریست خارجی اعم از پاکستانی، کشمیری، عربی وغیره .

#### - 4 -

تحریک اسلامی طالبان از لحاظ آیدئولوژیک و برنامه های دینی خود با افکارو عملکرد متفاوت از بسیاری احزاب اسلامی افغانستان وجهان قرار



داشت. این تفاوت، طالبان را برای بسا از نویسندگان، محققین و سیاستمداران به نیرو و پدیده‌ی ناشناخته و مورد بحث در جهان اسلام و جنبش‌های اسلامی در آورده بود. " اولیویه روا" نویسنده و محقق فرانسوی تحریک طالبان را " بنیاد گرایي نوین" خواند: « جنبش طالبان مورد روشنی از بنیاد گرایي نوین است که بیشتر به قانون شریعت توجه دارد تا به اندیشه‌ی کشور اسلامی. طالبان به آنچه که معتقد اند عمل می‌کنند، اما گسترش پیام آنها نا محتمل است. آنها نمایندگی یک بنیاد گرایي بی هویت هستند که هرکسی نمی‌تواند به آن عمل کند. . . . » ( 75 )

اما " ویلیام میلی" محقق افغانستان شناس استرالیایی میگوید: « رفتار طالبان ممکن است دیدگاه کسانی را که طالبان را بنیاد گرا توصیف میکنند، موجه جلوه دهد. اما اگر فردی چون حکمتیار را نیز میتوان بنیاد گرا نامید، پس ویژگیهای مشترک آنها چیست؟ . . . » ( 76 )

" انتونی دیویس" یکی از تحلیلگران و محققین دیگر غربی به سیاسی نبودن جنبش طالبان باور دارد: « طالبان از قندهار افراطی گری عنعنوی و عمدتاً تاریک را آموخته اند که با محافظه کاری طبیعی ملاها ملون است و نظریات محدود که از زندگی روستایی ناشی میگردد در آنها اثر دارد. این جنبش ماهیتاً غیرسیاسی است؛ با استثنای تطبیق شریعت در جامعه هیچ برنامه سیاسی ندارند. در شرایط جو سیاسی کنونی جهان غرب که از رشد اسلام گرایي انقلابی نگرانی فزاینده بی دارد بعضی از تحلیلگران غربی عنعنه گرایي و گرایش ضد اسلام گرایان ( اخوانی ها) طالبان را به عنوان نقطه‌ی برگشت به ارزش های " واقعی " افغانی مورد تمجید قرار میدهند. » ( 77 )

زلمی خلیل زاد مشاور سابق وزارت های دفاع و خارجه ایالات متحده آمریکا که بعد از سقوط حکومت طالبان نماینده خاص جورج بوش رئیس جمهور آمریکا در افغانستان تعیین شد، طالبان را نه ضد غرب بل ضد مدرنیسم خواند. او در روزنامه " نیویارک تایمز" در روزهای آغاز حاکمیت طالبان ( میزان 1375 ) طی مقاله ای نوشت که طالبان ضد غرب نیستند، بلکه ضد مدرنیسم اند. از این رو به نفع آمریکا است تا از این گروه که هیچگونه تجربه تروریستی ندارند و به شیوه‌ی علمای عربستان سعودی، نه ایران میخواهند کشورشانرا رهبری نمایند حمایت کند. ( 78 )

نه تنها بعضی تحلیلگران غربی، با برداشت غلط خود عنعنه گرایي و گرایش ضد اسلامگرایان طالبان را در آغاز ظهور حاکمیت آنها مورد تقدیر قرار دادند، بلکه این ویژگی حرکت طالبان مورد توجه و حمایت افراد و حلقه‌های مختلف داخلی نیز قرار گرفت. تکنو کراتها و سکولرهای افغانی در بیرون از افغانستان به خصوص روشنفکران پشتون طرفدار محمد ظاهرشاه، گروه‌های مختلف حزب افغان ملت و حتی گروه‌های کمونیستی و چپ به ویژه جناح خلق حزب دمکراتیک خلق به تحریک



اسلامی طالبان با همین برداشت و باور نگاه میکردند و اسلام خواهی طالبان را، اسلام عنعنوی می پنداشتند که با سیاست و حاکمیت سیاسی کاری ندارد. بنا بر همین باور بود که طرفداران محمد ظاهر، پادشاه مخلوع و مستعفی کشور در داخل و خارج، طالبان را حرکت و نیرویی برای حاکمیت شاه مذکور تلقی میکردند.

اما طالبان با گسترش ساحة تحت کنترل خود نشان دادند که یک جریان و حرکتی برای تشکیل و تصاحب حاکمیت هستند. حاکمیتی که آنرا حاکمیت شریعت اسلامی خواندند. بنا بر همین اعتقاد و باور بود که تحریک طالبان در حمل 1375 صدها نفر ملاهای طرفدار خود را از نقاط مختلف افغانستان به قندهارگرد آوردند و به رهبر خود لقب "امیر المومنین" دادند و بعداً با تصاحب قدرت در پایتخت نام رسمی دولت افغانستان را به "امارت اسلامی افغانستان" تعویض کردند.

برداشت، پالیسی و سیاست طالبان در مورد حاکمیت شریعت از تلقی، تصور و فهم ملاها و علمای دینی جامعه تسنن افغانستان ریشه میگرفت. تصور و دید طالبان از شریعت و نظام اسلامی با باور و سیاست دویخش از نهضت اسلامی متفاوت بود. با نهضت اسلامی تشیع که جمهوری اسلامی ایران در رهبری آن قرارداد. و با نهضت اسلامی تحصیل یافتگان عصری تسنن که از کشور مصر با تأسیس "اخوان المسلمین" در 1928 شروع شد. اختلاف و تفاوت در مسایل مختلف مذهبی، سیاسی و اجتماعی میان اینها و تحریک اسلامی طالبان ابعاد وسیع دارد. به خصوص اختلاف تحریک طالبان با نهضت اسلامی تشیع یسار شدید و غیر قابل حل محسوب می شود. میزان این اختلاف و خصومت در اظهارات رهبر جمهوری اسلامی ایران و رهبر طالبان بعد از قتل دیپلماتهای ایرانی در تابستان 1377 (1998) در مزار شریف بازتاب یافت. در حالیکه آیت الله خامنه ای طالبان را گروه جاهل و بی خیر از سیاست و اسلام خواند، ملا عمر رهبر طالبان اظهار داشت که شیعه های ایران نه نزد مسلمانان به حیث مسلمان پذیرفته می شوند و نه نزد کفار. (79)

هرچند این اظهارات در موقع خاص و وضعیت متشنج میان هر دو طرف صورت گرفت اما در واقع باور همیشگی تحریک طالبان از نهضت و مذهب تشیع چیزی غیر از این نیست.

تفاوت و اختلاف تحریک طالبان با اخوانی ها و اسلام گرایان جامعه ی تسنن شامل مسایل گوناگون و متعدد میشود. تحریک طالبان از لحاظ مذهبی، مقلد و به شدت حنفی مذهب هستند. اجتهاد از دیدگاه آنها در دوره ی حاضر که عصر فتنه خوانده میشود مجاز نیست. به زنان حق تحصیل و اشتغال در جامعه نمیدهند. انتخابات برای تعیین رهبری و حاکمیت را غیر مشروع می پندارند. اما برعکس اخوانی ها به تقلید در مسایل مذهبی پابندی کمتر نشان میدهند و اجتهاد را نه تنها مشروع بلکه ضروری و اجتناب ناپذیر تلقی میدارند. انتخابات، تحصیل و اشتغال زنان را در جامعه ی





اسلامی مجاز می‌شمارند. یک عضو تحریک طالبان، تصور سیاست تحریک مذکور را در مورد نظام اسلامی در دوران حاکمیت شان مبهم، ناروشن و جاهلانه و نامود کرد: «حرکت طالبان که اقامه‌ی نظام اسلامی را هدف خود اعلان می‌دارند، تصویر واضح و روشنی از نظام اسلامی ندارند. دید برداشت آنها از نظام اسلامی در وادار ساختن مردم به گذاشتن ریش، به سر کردن دستار، کوتاه کردن موی سر و اجرای بعضی منکرات خلاصه می‌شود. . . . اعضای تحریک طالبان افراد متعصب و تنگ نظر هستند. پذیرش افکار مخالف برای شان غیر قابل تحمل است و همیشه نظریات خود را حق و افکار دیگران را باطل می‌پندارند. . . . تحریک طالبان به تعلیم و تحصیل علوم عصری اهمیت قایل نمی‌شوند و حتی در قندهار مقرر حکومت طالبان هیچ مکتب ثانوی وجود ندارد. . . . طالبان در جلوگیری از فقر فزاینده مردم طرح و برنامه‌ای ندارند. مشکل اقتصادی و فقر مردم در حاکمیت آنها آنچنان رو به گسترش است که در کابل جمعی کثیری از مردم به قبرستانها می‌روند تا با جمع آوری استخوان مرده گان و فروش آن سد و جوع کنند. . . . برخورد طالبان با مردم بسیار آزاردهنده و وحشتناک است. بنام جمع آوری اسلحه و ارتباط با مخالفین مردم را تحت فشار قرار می‌دهند و گاهی تا سرحد مرگ به لت و کوب آنها می‌پردازند. . . .» ( 80 )

تحریک اسلامی طالبان در بینش و برداشت از پدیده‌ها و تحولات اجتماعی و برخورد و روابط با مردم و مخالفین شان بیشتر متأثر از عنعنات و رسوم بدوی و قبیلوی روستایی و زندگی روستایی خود بودند تا از قوانین و ارزش‌های اسلامی. از این رو آنها در شهرها با فرهنگ و زندگی شهری به مخالفت می‌پرداختند. مکاتب دختران را می‌بستند، تلویزیون، ویدیو کسیت و کامره‌های عکاسی را می‌شکستند. سینما و تصویر را قدغن می‌کردند. زنان را از رفتن به حمام باز می‌داشتند.

برخورد با دشمن در جوامع بدوی و قبیله‌وی همیشه شدید، خشن، کینه‌توزانه و عقده‌مندانه است. در دشمنی‌های قبیله‌وی گذشت و مدارا به ندرت صورت می‌گیرد و نوعی از ضعف و بی‌غیرتی تلقی می‌شود. در حالیکه انتقام جویی، شجاعت و مردانگی را به نمایش می‌گذارد و از آن توصیف و تمجید بعمل می‌آید. این عنعنات در میان عشایر و طوایف قبایل پشتون بیشتر از اقوام دیگر مروج و متداول است. از این سبب طالبان زنان و مردانی را که آراسته به شریعت نمی‌یافتند به شلاق می‌زدند، اذیت و تحقیر می‌کردند، به بند و زندان می‌کشیدند. چون آنها با نقض آنچه که از دیدگاه طالبان اوامر شریعت بود، دشمن طالبان یعنی دشمن مجریان و حامیان شریعت پنداشته می‌شدند. جلوگیری از دفن اجساد مخالفین در معرکه‌ها و مناطق جنگ و گذاشتن آن اجساد از سوی طالبان به تماشای عامه به همین خصوصیت و ویژگی طالبان برمیگشت که در رفتار با دشمن از معیارها و رواج‌های بدوی و قبیله‌وی استفاده می‌کردند.



درحاليکه دو ويژگي ملايي وقومي ، انگيزه وماهيت داخلي تحريک اسلامي طالبان را تشکيل ميداد، خصوصيت سوم وعمده ترين ويژه گي طالبان دروابستگي آنها به حلقه ها وکشورهاي خارجي مشخص مي شد. ازديدگاه بسا محققين وتحليلگران تحريک اسلامي طالبان دربررسي نقش واثر گذاريهاي عوامل خارجي، زاييده نيازاستراتژيک پاکستان، امريکا وعربستان سعودي به حساب ميرفت. به خصوص نقش وتأثير پاکستان درايجاد وتقويت طالبان بسيار اساسي وتعين کننده بود. البته کارکشورهاي مذکور درايجاد وتقويت طالبان پيش ازآنکه نياز استراتژيک آنها تلقي گردد يک مداخله ي غلط و نادرست درافغانستان بود که بعداً خودمزه ي اين دخالت ناجايز را چشيدند. درميان همه کشورها وحلقات خارجي که درايجاد وتقويت طالبان نقش داشتند، پاکستان پيشقراول وسردسته ي اين حلقات بود. به قول يک محقق ونويسنده غربي: « حمايت پاکستان از طالبان بدون ترديد بسيار گسترده وجاه طلبانه تراحمائت هاي سايرقدرتهاي منطقه اي ازگروه مورد حمايت شان بوده است. کمک پاکستان براي شکل گيري طالبان، عامل اساسي بوده است نه فرعي وجانبي. وپاکستان به طورناخردانه اي تلاش کرده است با کمک به طالبان، خودرا ازراه نظامي بر يک ملت تحميل کند. . . » ( 81 )

هرچند وابستگي تحريک طالبان به پاکستان درتحولات دونيم دهه ي اخير افغانستان پديده نو وشگفت آور نبود. قبل ازطالبان تنظيم هاي اسلامي وجهادي نيزدرسايه حمايت و وابستگي به پاکستان عرض وجود کردند ورشد يافتند. اما نحوه ي وابستگي تحريک اسلامي طالبان با وابستگي احزاب اسلامي دوره جهاد تفاوت داشت. وابستگي احزاب جهادي به پاکستان حداقل درظاهريه خاطر بيرون راندن قواي اشغالگر شوروي وخنثي کردن اهداف شوروي درسلمه به افغانستان بود. اما وابستگي طالبان به پاکستان براي تحقق اهداف ومنافع استراتژيک پاکستان درافغانستان بود. احزاب مجاهدين را تجاوز شوروي به خاک افغانستان اجتاراً دروابستگي به پاکستان کشانيد. اما تحريک طالبان را پاکستان خود در وابستگي به خویش قرار داد. ميزان وابستگي احزاب مجاهدين به پاکستان درميان اين احزاب متفاوت بود. عناصر وحلقه هاي مختلفي در احزاب وگروه هاي مجاهدين با استقلال انديشي واستقلال عمل درمخالفت با اين وابستگي قرار داشتند. احمد شاه مسعود ازعمده ترين فرماندهان مجاهدين زعامت اين استقلاليت را تا آخر بدوش کشيد. درحاليکه ميان تحريک طالبان هيچ عنصر وحلقه اي مستقل وجود نداشت. از اين گذشته ريشه ها وپايه هاي ارتباط و وابستگي طالبان به پاکستان بسيار عميق تر، محکم تر وگسترده تر ازدوران حمايت و وابستگي تنظيم هاي مجاهدين محسوب مي شد. احزاب مجاهدين در گذشته تنها به استخبارات نظامي پاکستان ( آي اس آي ) ارتباط و وابستگي داشتند. اما طالبان با تمام مراکز وگروه هاي قدرت درارتباط و وابستگي قرار گرفتند. اين



مراکز و گروه‌ها شامل آی اس آی، حکومت مرکزی، حکومت‌های ایالتی، احزاب سیاسی - مذهبی، افراد و حلقه‌های متنفذ در سیاست، اقتصاد و جامعه پاکستان می‌شدند. و این روابط و وابستگی‌های طالبان با مراکز و حلقه‌های مذکور برخلاف ارتباط و وابستگی‌های احزاب مجاهدین بر منافع و اهداف دوجانبه استوار بود که مسایل متنوع و گوناگونی از مسایل مذهبی، سیاسی، قومی، زبانی تا سودهای هنگفت اقتصادی قاچاق و تجارت مواد مخدر را شامل می‌شد. گروه‌های متعدد قدرت در پاکستان، احزاب مختلف سیاسی و مذهبی آن کشور که در رقابت و اختلاف ذات‌البینی به سر می‌بردند در حمایت از طالبان به عنوان تأمین‌کننده‌ی منافع حیاتی و استراتژیک پاکستان در افغانستان وحدت نظر داشتند. بر مبنای همین وحدت نظر بود که قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی، مولوی سمیع الحق رهبر شاخه انشعابی جماعت علمای اسلامی، جنرال نصیر الله بابر از حزب مردم و نمایندگان بسیاری از احزاب متنفذ سیاسی و مذهبی پاکستان در گرد هم آیی مشترک، مخالفت خود را با تحریم اقتصادی شورای امنیت ملل متحد علیه طالبان اعلان کردند و از حکومت نظامی پاکستان خواستار صدور گندم به کابل شدند. این گرد هم آیی بروز 31 عقرب 1378 (21 نومبر 1999) در شهر پشاور تشکیل یافته بود.

گسترده‌گی و عمق ارتباط و وابستگی تحریک طالبان به پاکستان حکایت از عدم تغییر سیاست پاکستان در حمایت از طالبان می‌کرد. حاکمیت طالبان نه برای پاکستان و نه برای آمریکا و عربستان سعودی علی‌الرغم تنش‌های که میان آنها و طالبان ایجاد شد، قابل تغییر و تعویض نبود. آنها خواستار تعویض سیاست طالبان در حاکمیت و تعدیل آن بودند. اما طالبان که در دست شبکه تروریستی القاعده و جنگجویان خارجی قرار داشتند و خود بیشتر نیروی بدوی جنگجویان و نا عاقبت اندیش بودند راهی جز خفه کردن واز گلو آویختن برای ولی نعمتان و اربابان خویش باقی نگذاشتند.

### مآخذ و منابع فصل اول

- 1 - عظیمی، ستر جنرال محمد نبی، اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، چاپ پشاور سال 1376، ناشر صبا کتا بخانه، ص 51
- 2 - پنجشیری، دستگیر، ظهور و زوال حزب دمکراتیک خلق افغانستان، سال 1377، ص 2
- 3 - کشککی، صباح الدین، دهه قانون اساسی، چاپ پشاور 1375، ص 144
- 4 - برادشر، هنری، افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ترجمه بفارسی، شورای ثقافتی جهاد افغانستان، سال 1370 صفحات 41 و 46
- 5 - نگارنده هنگام اظهار مطلب متذکره توسط بهاء الدین الغارخسر بره‌ی شرعی جوزجانی به یکی از دوستانش حاضر بودم. نامبرده که در سال 1357 محصل صنف چهارم فاکولته‌ی تعلیم و تربیه در دانشگاه کابل بود در خوابگاه مرکزی دانشگاه موضوع متذکره را هفته‌ی دوم کودتای ثور 1357 به دوستش شمس کیوی یکی از محصلین اظهار داشت.



- 6 - سیدرسول، ببرک درپارالمان ظاہرشاہ، چاپ پشاور سال 1366، ص 56
- 7 - دہہ قانون اساسی، ص 160
- 8 - دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامہ احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، چاپ قم ایرن سال 1371 صفحات 289 و 291
- 9 - جریدہ ی شعلہ جاوید، چاپ کابل شماره دوم ثور 1347
- 10 - شناسنامہ احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، ص 69
- 11 - اردو سیاست درسه دہہ اخیر، ص 72
- 12 - دہہ قانون اساسی، ص 154
- 13 - روستار ترہ کی، محمدعثمان، ساختار قدرت از نظر جامعہ شناسی درافغانستان، چاپ پشاور سال 1988، ص 44
- 14 - شناسنامہ احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، ص 115
- 15 - نامہ ی خبری حزب وحدت اسلامی افغانستان، نشریہ نمایندگی حزب وحدت اسلامی دراروپا، شماره 48، 18 دلو 1374، مصاحبہ با گلبدین حکمتیار امیر حزب اسلامی افغانستان
- 16 - توانا، سیدمحمد موسی، حقایقی پیرامون نہضت اسلامی افغانستان، ہفتہ نامہ مجاہد سال 1370
- 17 - فرہنگ، میر محمد صدیق، افغانستان درپنج قرن اخیر، چاپ تہران سال 1373، جلد دوم صفحات 22 و 23
- 18 - دہہ قانون اساسی، ص 151
- 19 - حقشناس، دکتور نصری، دسایس و جنایات روس درافغانستان از امیرعبدالرحمن تا ببرک، چاپ تہران سال 1366، صفحات 332 و 334
- 20 - الوطن العربی، ہفتہ نامہ ی عربی چاپ پاریس شماره 868 اکتوبر 1993، مصاحبہ با احمد شاہ مسعود
- 21 - بہ این نگارندہ در 23 سنبلہ 1377 درکشورہالند
- 22 - آرنی، جارج، افغانستان گذرگاہ کشورکشایان، برگردان بہ فارسی: پروفیسور علمی و پروفیسور ہالہ، چاپ پشاور سال 1376، ص 134
- 23 - دگروال یوسف، ومارک ادکین، تلک خرس، برگردان بہ فارسی داکتر نثاراحمد صمد، ص 49
- 24 - حکمتیار این مطلب را درعقرب 1368 بہ تعداد محدودی از اعضای حزب اسلامی و جمعیت اسلامی کہ بمنظور ایجاد نزدیکی و رفع اختلافات میان دو حزب کارمیکردند درمقر نظامی خود واقع "سپینہ شیگہ" اظہار داشت. نگارندہ یکی از اعضای جمعیت اسلامی دراین جمع واز مستمعین اظہارات رہبر حزب اسلامی بودم.
- 25 - انجنیرعبدالرحیم درسال 1367 کہ ریاست آژانس خبر رسانی حکومت مؤقت مجاہدین ( میدیا) را درپشاور بہ عہدہ داشت، اظہارات حکمتیار را بہ نگارندہ گفت.
- 26 - از یاد داشت ہای نگارندہ کہ در آن جلسہ شاہد وشنوندہ ی سخنرانی رہبران احزاب بودم
- 27 - یوسف، دگروال، مجاہد خاموش، ص 5
- 28 - افغانستان گذرگاہ کشورکشایان، ص 134
- 29 - گروموف، جنرال بوریس، ارتش سرخ درافغانستان، برگردان بفارسی، عزیز آریانفر، ص 145
- 30 - افغانستان گذرگاہ کشورکشایان، ص 134



- 31 - اعلامیه جنبش ملی اسلامی افغانستان در مورد ایجاد و چگونگی کار کمیسیون تسوید اصول اساسی دولت اسلامی افغانستان مؤرخ 4 میزان 1372
- 32 - اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص 618
- 33 - تلک خرس، صفحات 52 و 120
- 34 - افغانستان گذرگاه کشور گشایان، ص 138
- 35 - از یاد داشتهای نگارنده، دکتر عبدالله سخنگوی اسبق احمدشاه مسعود و بعداً وزیر خارجه ی دولت انتقالی از قول ارباب خیرمحمد قوماندان حرکت انقلاب اسلامی در ولسوالی اشکمش این اظهار مولوی محمدنبی را در سال 1374 به نگارنده در شهر کابل ابراز داشت.
- 36 - از یاد داشتهای نگارنده، محتوای نامه ی مولوی محمدنبی را احمد شاه مسعود به نگارنده در قوس 1374 در کابل اظهار داشت. نامه ی مولوی محمدنبی از نزد سید مقبول قوماندان قوای 4 زرهدار در پلچرخي بعد از دستگیری او توسط مقامات امنیتی دولت بدست آمد. قوماندان مذکور در قوس سال متذکره از سوی اداره ی امنیت و وزارت دفاع دولت وقتي دستگیر و زندانی شد که می خواست قوای 4 زرهدار را به طالبان تسلیم بدارد.
- 37 - تلک خرس ، ص 84
- 38 - ارتش سرخ در افغانستان، ص 98
- 39 - لیخافسکی، الکساندر، توفان در افغانستان، برگردان بفارسی، عزیز آریانفر، ص 98
- 40 - همان مأخذ، ص 98
- 41 - ارتش سرخ در افغانستان ، ص 118
- 42 - مصاحبه احمدشاه مسعود با سندیکال Sandy Gall خبرنگار انگلیسی ، 28 جون 1993
- 43 - توفان در افغانستان، صفحات 99 و 100
- 44 - پهلوان، دکتر چنگیز، افغانستان عصر مجاهدین و برآمد طالبان، صفحات 175 و 179
- 45 - خسرو شاهی، سید هادی، نهضتهای اسلامی افغانستان، چاپ تهران سال 1371 ، ص 128
- 46 - "امروزما"، نشریه حزب وحدت اسلامی ، چاپ پشاور، شماره سوم ، 5 حمل 1374
- 47 - دیتل Dietl ، ویلهلم Wilhelm ، گذرگاه افغانستان، برگردان بفارسی محسن محسنیان، چاپ تهران سال 1365، ص 280
- 48 - دهه قانون اساسی، ص 152
- 49 - هایمن ، انتنی، افغانستان زیر سلطه شوروی، چاپ ایران، ص 152
- 50 - مجله " پیام زن " نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان، چاپ کوپته ، شماره 37، ص 88
- 51 - به این نگارنده در سرطان 1377، بدلایلی از ذکر نام و معرفی منبع متذکره خود داری میشود.
- 52 - " دگر جنرال عبدالرشید دوستم قهرمان جمهوری افغانستان"، فلم مستند از ریاست نشرات نظامی رادیوتلوویزیون و افغان فلم، خزان 1368
- 53 - اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص 636



- 54 - همان مأخذ، ص 525
- 55 - علمي، حامد، سفرها و خاطره ها، مصاحبه باجنرال مؤمن معاون جنبش ملي، چاپ پشاور سال 1376، ص 229
- 56 - ارتش سرخ در افغانستان، ص 229
- 57 - راديو صداي امريكا، بخش دري، مصاحبه جنرال عبدالرشيد دوستم با " گير تامسن" خبر نگار صداي امريكا در شهر شبرغان، عقرب 1372
- 58 - ولوالجي، اسدالله، در صفحات شمال چه ميگذشت؟ چاپ پشاور سال 1378، ص 88
- 59 - آندره سريگو و اليو روبه، جنگ افغانستان، دخالت شوروي و نهضت مقاومت، چاپ مشهد سال 1366، ص 121
- 60 - مجموعه مقالات، طالبان و بازي قدرت ها در افغانستان، ص 155 به نقل از گزارش اختصاصي از نيوزويک، 13 اکتوبر 1997
- 61 - ساختار قدرت از نظر جامعه شناسي در افغانستان، ص 34
- 62 - حقاني، مولوي حفيظ الله ( طالبان افغانستان ( بزبان عربي )، چاپ اسلام آباد، ناشر، بخش عربي انيستيوت مطالعات سياسي اسلام آباد، سال 1997، صفحات 99، 100 و 101
- 63 - همان مأخذ، ص 103
- 64 - ميلي، ويليام، افغانستان، طالبان و سياست هاي جهاني، ( مجموعه مقالات) برگردان بفارسي، عبدالغفار محقق، چاپ مشهد سال 1377، ص 104
- 65 - ديويس، انتوني، طالبان افغانستان، مترجم بفارسي سلطان احمد بهين، هفته نامه مجاهد، شماره 43، جدي 1374
- 66 - افغانستان عصر مجاهدين و برآمد طالبان، صفحات 250 و 253
- 67 - افغانستان، طالبان و سياست هاي جهاني، ص 116
- 68 - كيهان، نشریه فارسي چاپ لندن شماره 692، 29 جنوري 1999 به نقل از كتاب " از درون سايه ها " نوشته " رابرت گيتس " رئيس اسبق سي C - I - A
- 69 - به اين نگارنده درجوزاي 1374، زمانیکه با نامبرده درسفر به پشاور داخل هواپيماي آريانا بودم از او خواستم تا رهبر طالبان را دقيقاً براي تعريف کند.
- 70 - راديو بي بي سي، بخش پشتو، برنامه شامگاهي 6 ميزان 1378 ( 28 سپتمبر 1999 )، مصاحبه با ملا محمد عمر رهبر طالبان
- 71 - راديو صداي شريعت، کابل، اعلاميه امارت اسلامي افغانستان بمناسبت زلزله اخير در ولايات تخار و بدخشان، 12 جوزاي 1377
- 72 - طالبان افغانستان، ص 127
- 73 - افغانستان، طالبان و سياست هاي جهاني، ص 132
- 74 - سمسورافغان، دويمه سقاوي، ناشر: دافغانستان دکلتوري ودي تولنه - جرمني، سال 1377، صفحات 168، 169 و 170
- 75 - افغانستان، طالبان و سياست هاي جهاني، ص 43
- 76 - همان مأخذ، ص 30
- 77 - هفته نامه مجاهد، طالبان افغانستان، شماره 43 جدي 1374
- 78 - منصور، عبدالحفيظ، نهضت اسلامي افغانستان، چاپ سال 1380، ص 97



79 - رادیو بی بی سی، بخش فارسی ویشتو، 27 اسد 1377، آیت الله خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ایران این اظهارات در نماز جمعه ی تهران روز 27 اسد 1377 ( 18 اگست 1998 ) انجام داد که در بخش فارسی رادیو بی بی سی شام آنروز منعکس گردید. و اظهارات ملا عمر رهبر طالبان در مصاحبه بخش پشتوی بی بی سی با وی در شام همان روز ( 27 اسد ) انتشار یافت.

80 - حقانی، مولوی حفیظ الله، طالبان افغانستان، صفحات 155 و 161

81 - افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، ص 106



## فصل دوم حاکمیت حزب دمکراتیک خلق افغانستان وتجاوزه نظامی شوري

### کودتاي سرخ - 7 ثور 1357 :

شامگاه ششم ثور 1357 در خوابگاه مرکزی دانشگاه کابل به اخبار شب رادیو افغانستان گوش میدادم. مهدي ظفرگوینده ي مشهور رادیو خبرگرفتاري سران دوجناح حزب دمکراتیک خلق افغانستان را قرائت کرد. سران این دو جناح یک هفته قبل در مراسم تدفین جسد میراکبر خیبرعضوارشد شاخه ي پرچم دست به مظاهره وسخنراني زده بودندکه از نظر حکومت تحریک آمیز وغیرقانوني محسوب مي شد. خبربراي مخالفین حزب دمکراتیک خلق در خوابگاه مرکزی دانشگاه به خصوص براي دانشجویان اسلام گرا که به اخواني ها شهرت داشتند، شوروشعف زیادی ایجاد کرد. اما شب بعد که رادیو خبر پیروزي کودتاي حزب مذکور را پخش نمود، اندوه وسکوت اتاق هاي محصلین اخواني را فراگرفت وبر خلاف شب پیشین فریاد شادي وسرورازاتاق هاي محصلین عضو حزب دمکراتیک خلق بلند گردید. شب سپري شد. هنوز کودتا چيان که صبح روز پنجشنبه هفتم ثور کودتا را آغاز کرده بودند به قصر ریاست جمهوری وبرخي فرقه هاي نظامي در کابل دست نیافته بودند. مقاومت در داخل قصر، قومانداني قواي مرکز در دارالامان وفرقه ریشخور ادامه داشت.

ساعت 9 صبح جمعه هشتم ثوربا جمعي از محصلین به کوه علي آباد مقابل خوابگاه مرکزی دانشگاه رفتیم تا بمباران فرقه ریشخور ونواحي آنرا نظاره کنیم. آتش دافع هوای مخالفان کودتا یک فروند میک کودتا چيان را در آسمان دارالامان سرنگون کرد. تا ساعت 11 قبل از ظهر این روز (جمعه 8 ثور) صدای بمباران وآتش دافع هوا وتوپخانه خاموش شد وما هم بطرف خوابگاه آمدیم. در پارک جلو خوابگاه صدها دانشجو به نشرات رادیو که در کنترل کودتا چيان قرارداداشت گوش میدادند. من هم به آنها پیوستم. دقایق بعد، رادیو خبر کشته شدن محمد داود را اعلان کرد. در خبر گفته شد دوبرادر محمد داود ومحمد نعیم بعد از مقاومت دیوانه وار خود که تسلیم انقلابیون نشدند به قتل رسیدند وآخرین مقاومت در قصر ریاست جمهوری پایان یافت. فریاد "هورا" "هورای" محصلین خلقي وپرچمي بلند شد. وبه این ترتیب سردار محمد داود که قبل از کودتاي خودش در سرطان 1352 ( 1973 ) روزي در پاسخ به این خواسته ي یکی از استادانش که نزدیکی شما به پرچمي ها به شهرت شما لطمه وارد میکند گفته بود: « در ملک ما





عادت شده که در دم هر وطنپرست لته سرخ گره کنند.» ( 1 ) ، توسط همان وطنپرستان ! سرخ لته با همه اعضاي خانواده اش به قتل رسید. فرمان کودتا ازسوي حفيظ الله امين مسئول تنظيم افسران ارتش درجناح خلق حزب دمکراتیک خلق صادرگردید. امين برخلاف ساير رهبران حزب مذکور تا صبحگاه هفتم ثوردستگیر وزندانې نشده بود. فرماندهي نیروهاي زرهی کودتا چيان را اسلم وطنجار یکی از افسران خلقي قواي 4 زرهدار وفرماندهي قواي هوایي آنها را دگروال عبدالقادر به عهده داشت. قادر در حالیکه به هردو شاخه پرچم وخلق حزب دمکراتیک خلق وابسته بود، با سازمان جاسوسی شوروي ( کي جي بي ) در روابط نزدیک بسر میبرد. اودر کابینه جدید بعد از کودتا بمقام وزارت دفاع رسید اما تا سه ماه دیگر، به کودتا علیه دولت خلقي متهم شد و به زندان رفت. با تجاوز قواي شوروي درجدي 1358 ونصب ببرک کارمل در رهبري حزب دمکراتیک خلق و دولت آن حزب مجدداً از سوي شوروي بمقام وزارت دفاع توظيف گردید. اشتباهات محمد داود در نزدیک شدن بیش از حد به گروه هاي کمونیست طرفدار شوروي و دولت شوروي چه در دورهٔ صدارت و چه در دورهٔ ریاست جمهوری اش که تدریجاً به وابستگی کامل افغانستان به شوروي انجامید یکی از عوامل مصایب و حوادث خونین افغانستان درونیم دهه ي اخیر محسوب مي شود. خصوصیت خودخواهي و برتري طلبی او در خانواده شاهي ونظام شاهي وتعقیب سیاست خشن و متشنج با پاکستان، داود خان را اسیر دام شوروي و گروه هاي طرفدار آن در کشور ساخت. سردار محمد داود که در دهه ي اخیر پادشاهي محمد ظاهر شاه از حاکمیت بدور مانده بود از موفقیت پنج صدراعظم این دوره از طریق حمایت وهمکاری با گروه هاي چپ به خصوص جناح پرچم حزب دمکراتیک خلق جلوگیری کرد و مانع قرار گرفتن افغانستان در مسیر انکشاف دمکراسي وثبات سیاسی واجتماعي گردید که در پرتو قانون اساسي جدید شکل میگرفت. قانون اساسي جدید 1343 ( 1964 ) علي الرغم همه کمبود ها ونواقصي که در خود نهفته داشت، تهداب سیستم ونظام سیاسی را گذاشت که یک حرکت مثبت وبالنده در مسیر ترقی وانکشاف اجتماعي محسوب مي شد. نظام سیاسی که بر مبنای انتخابات، پارلمان وتفکیک قواي سه گانه استوار میگردد. مردم مي توانستند آراء خود را به صندوق ها بریزند. نمایندگان و وکلای خود را در پارلمان یا شوراي ملي انتخاب کنند. ونمایندگان در پارلمان حق داشتند حکومت را برگزینند. اما داود خان با کودتا بیش تهداب این سیستم نوین را تخریب کرد و سپس حزب دمکراتیک خلق با کودتای سرخ خود، کشور را بسوي بي ثباتي، جنگ، ویرانی، کشتار وتجاوز خارجی برد.

گفته میشود یکی از دلایل روی آوردن محمد داود به شوروي ها و کمونیستان طرفدارشان در افغانستان پاسخ منفي ایالات متحده امریکا به تقاضاي او مبني بر کمک وهمکاری اقتصادي ونظامي به افغانستان بود.



اگرچنين چيزي صحت هم داشته باشد، محمداود حق نداشت که افغانستان را یک جانبه بسوي شوروي بکشاند و توازن را دربرقراري ارتباط با ممالک خارجي و جلب همکاري آنها رعایت نکند. داودخان تا سالهاي اخير رياست جمهوري اش درتعقيب اين سياست با افراط حرکت کرد. اما وقتي در صدد تصحيح نواقص واشتباهات درسياست هایش برآمد ازسوي کمونيستان همکار و همراهش ودستگاه جاسوسي شوروي ( کي جي بي ) مجال داده نشد. زیرا او تا اين وقت به قول یک عضو جناح پرچم حزب دمکراتیک خلق: « به حيث پيش آهنگ درانجام مقاصد کمونيستان بکار گرفته شده وزمان آن فرارسیده بود تا از بين برده شود. » ( 2 )

داود خان همان ترتيبی که درنزدیکی و وابستگی به حزب دمکراتیک خلق واتحاد شوروي راه نادرست واشتباه آمیزی پيمود، دریکارگیری شیوه و تاکتیک دوري و رهايي از آن نزدیکی و وابستگی نیز دچار اشتباه شد. او قبل ازآنکه ارتش را از تسلط حزب دمکراتیک خلق و وابستگی آن به شوروي نجات دهد، به تغير وچرخش سريع در سياست خارجي خود پرداخت. به کشورهای مصر، ایران وپاکستان سفر کرد. درصدد پایان دادن به داعیه ي پشتونستان خواهي برآمد ودرجهت دوري ازمسکو گام هاي تند وعجولانه برداشت. اما مسکو که همه حرکات محمداود را توسط وزير تجارت او محمد خان جلالر زیر نظر داشت، به رئیس جمهورمحمداود اين فرصت را نگذاشت که افغانستان را ازدايره نفوذ و وابستگی امپراطوري شوروي بيرون کند. نخستين اقدام درتحقق ائتلاف میان دو جناح خلق وپرچم حزب دمکراتیک خلق انجام يافت: « اين ائتلاف به اشاره وتشويق مسکو دراسد 1356 ( آگست 1977 ) صورت گرفت که درنتيجه آن نورمحمد تره کي رهبر جناح خلق منشي عمومي وبيبرک کارمل رهبر جناح پرچم معاون حزب تعين گردیدند.» ( 3 )

9 ماه بعد ازائتلاف، کودتاي حزب دمکراتیک خلق عليه محمداود پيروز شد وباحاکميت حزب مذکور یک دوره ي خونين درتاريخ افغانستان آغاز گردید.

### حزب دمکراتیک خلق درکرسى حاکميت:

یازدهم ثور 1357 رهبري وکابينه نو با نام جديد دولت جمهوري دمکراتیک افغانستان اعلان گردید. وزارت خانه ها میان هر دو جناح خلق وپرچم تقسيم شد. دراین تقسم قدرت، جناح خلق امتياز بیشتر بدست آورد. درحاليکه یازده وزارت را این جناح وهفت وزارت را جناح پرچم تصاحب کرد، نورمحمد تره کي رهبر جناح خلق در رأس دولت جمهوري دمکراتیک افغانستان قرارگرفت وبيبرک کارمل رهبرشاخه پرچم پست معاونيت را بدست آورد. خطوط اساسي رژیم جديد از سوي تره کي وبيبرک به زبان پشتو وفارسي دري از راديو تلویزيون پخش گردید . این خطوط با مرام حزب دمکراتیک خلق که از حزب کمونيست شوروي کاپي شده بود هماهنگي



ومطابقت داشت. در عرصه‌ی سیاست داخلی بر طرفی کدرها و متخصصین دولتی و توظیف اعضای حزب دمکراتیک خلق به جای آنها، مبارزه با ارزش‌ها و باورهای دینی و ملی مردم، تعقیب و دستگیری افراد نخبه و سرشناس جامعه بنام‌های مختلف ضد انقلاب آغاز شد. برای دستگیری، شکنجه و کشتار، سازمان جدید جاسوسی و استخباراتی در تبعیت از کمی جی بی بنام "اگسا" بوجود آمد. در عرصه سیاست خارجی قرار گرفتن در بلوک سوسیالیزم و تعقیب سیاست شوروی در مجامع بین‌المللی و دوری روزافزون از ممالک اسلامی و کشورهای غربی عملی گردید. حاکمان جدید که مست دست یافتن به جامعه سوسیالیستی در زودترین فرصت زمانی بودند در صدد آن شدند تا این رویا را با "هورا" کشیدن‌ها، سرخ کردن درودیوار و صدور فرامین تحقق بخشند. فرمانها بدون در نظر داشت شرایط عینی و ذهنی جامعه در تضاد و تناقض با اعتقادات دینی، مذهبی، عنعنات قومی و ملی مردم یکی به تعقیب دیگر صادر می‌شد. اعضای جوان و احساساتی حزب حاکم دمکراتیک خلق در مرکز و ولایات، در شهر و روستا گرم تر و احساساتی تر از صدور فرمانها به تطبیق آن می‌پرداختند. در نتیجه، مخالفت و مقاومت علیه رژیم و عمال آن در بسیاری از نقاط کشور بصورت بالقوه ایجاد گردید. وهمزمان با آن فرارنخبگان، روشنفکران، علمای دینی، تاجران و منتفذین از وحشت رژیم به بیرون از کشور آغاز یافت. بعداً سازمانها و احزاب اسلامی که تعداد محدودی از اعضای آن به پاکستان و ایران پناه برده بودند مخالفت و مقاومت‌های بالقوه‌ی مردم را به مقاومت بالفعل درآوردند.

اولین مقاومت مسلحانه علیه دولت حزب دمکراتیک خلق در اواخر ثور 1357 از ولایت پکتیا، کنرها و بدخشان شروع شد. سپس مقاومت‌های مسلحانه علیه رژیم تا اواسط سال بعدی به ولایات مختلف کشور کشانیده شد و در ماه جدی 1358 که قشون شوروی دست به اشغال افغانستان زد، قیام و مقاومت مسلحانه سراسری و همگانی گردید. حاکمان انقلابی! بروزمخالفت‌ها و قیام‌ها را در روزها و ماه‌های اول حاکمیت نه با اصلاح عملکردها و اشتباهات خود بل با تشدید فشار و توسل به اذیت، حبس و کشتار پاسخ گفتند. آنها هزاران نفر از مردم افغانستان را بنام اخوانی، فیودال، نوکران تجار و امپریالیزم، افراطی چپ و راست و . . . در مرکز و ولایات به زندانها انداختند و بدون محاکمه و اثبات جرم اعدام نمودند و یا زنده بگور کردند.

در حالیکه حاکمان جدید چهره‌ی ضد خلقی خود را بصورت فزاینده با آزار و کشتار خلق به نمایش می‌گذاشتند، اتکاء و وابستگی آنها به اجنبی نیز باتسلط روزافزون مشاوران شوروی در ادارات دولتی برملا می‌گردید. با گذشت هر روز از عمر رژیم بر تعداد مشاوران در وزارت خانه‌ها افزوده می‌شد. حضور مشاوران نه در حد مشوره بلکه در شکل آمریت و ریاست بود. در واقع حکومت حزب دمکراتیک خلق حتی قبل از تجاوز نظامی شوروی به



افغانستان، " حکومت مشاورین " بود. درجوزای 1358 من ( نگارنده) استعلامیه ای را به امضای رئیس دانشگاه کابل به وزارت زراعت و اصلاحات ارضی بردم تا درمورد مقدار اراضی قابل زرع آبی وللمی ولایت بغلان غرض استفادۀ درمونو گراف خود معلومات بدست بیاورم. رئیس مربوط استعلام را گرفته من را با خود بدفتر مشاورین شوروی برد و مطلب را از طریق مترجم به مشاور گفت و اجازه ی اجراءات گرفت. مشاور به او اجازه داد. آنگاه بدفترش آمد دراستعلام به شعبه مربوط نوشت تا در مورد زمین های زراعتی بغلان معلومات داده شود. با توجه به حاکمیت مشاورین شوروی دریک وزارت غیر مهم ( وزارت زراعت ) میتوان گفت که کلیه امور وزارت خانه های با اهمیت چون دفاع، داخله، پلان، مالیه، امنیت، معارف واطلاعات وکلنتور در دست شورویها بود و حاکمان حزب دمکراتیک خلق مجری اوامر وهدایات مشاورین بودند. تسلط مشاورین شوروی را به ادارات دولتی ازتعداد وسیع آنها نیز میتوان فهمید که تا قبل از تجاوز نظامی شوروی به صدها وحتی هزاران نفر میرسیدند. به نوشته ی مؤلف افغانستان درینج قرن اخیر: « دولت حزب دمکراتیک خلق در نشر اطلاعات راجع به تعداد مشاوران شوروی در افغانستان ممسک بود. تنها یکبار حفیظ الله امین پس از احراز مقام نخست وزیری در یک کنفرانس مطبوعاتی در این باره معلوماتی فراهم نموده اظهار داشت که تعداد مشاوران وکار شناسان شوروی در هر دو شق ملکی و نظامی به یک هزار نفر بالغ میشود. که از آن جمله 799 تن ملکی و 201 تن نظامی میباشد . این ارقام یقیناً بر مبالغه معکوس بنا یافته بود، زیرا ناظران سیاست تعداد مشاوران شوروی را در دوران جمهوریت محمداود خان سه هزار تن و در ماه اپریل سال 1979 ( حمل 1357 ) چهار هزار و پنجاه تن تخمین کرده اند که یک ثلث آن وابسته به اردو بوده است. بروس امستوتز تعداد مشاوران و کارشناسان شوروی را در روزهای واپسین زمامداری امین بین 350 و 4000 نفر شمرده است.» ( 4 )

### منازعه ی قدرت در حزب حاکم :

در نخستین روز اعلان اسامی وزیران حکومت که عکس رئیس و معاون شورای انقلابی و وزیران صفحات اول روزنامه های شهر کابل را به خود اختصاص داده بود، چهره ببرک کارمل گرفته و مضطرب معلوم می شد. همان روز مردم کابل در سرگوشی هامیان هم میگفتند که ببرک کارمل ناراض است و به زودی خلق و پرچم با هم می افتند. اندکی بعد حدس و گمانها واقعیت یافت و نشانه های اختلاف در ائتلاف متزلزل هر دو جناح خلق و پرچم نمودار گردید. حفیظ الله امین مسئول نظامی در جناح خلق که خود را قوماندان و قهرمان انقلاب ثور! می شمرد، ببرک کارمل و جناح پرچم را مستحق مشارکت در قدرت نمیدانست. اما رهبری پرچمها به ادعای جنرال محمد نبی عظیمی عضو جناح پرچم " امین را ماجراجو، ضد وحدت و یکپارچگی حزب محسوب می نمود و پیروزی کودتای ثور را محصول اشتراک



مستقیم هردو جناح نظامی و بعداً پشتبانی وسیع پرچمیها در ارتش تلقی میکرد. " هرچند در هفته های اول حکومت، نام ببرک بعد از نام تره کی در انتشارات رسمی تذکرمیافت اما در اوایل جوزای 1357 رساله ای " راجع به انقلاب ثور" از طرف کمیته سیاسی حزب حاکم منتشر شد که در آن از نقش ببرک کارمل و پرچمی ها در کودتای ثور چیزی گفته نشد. در این رساله از رهبری خردمندان ی نورمحمد تره کی و قوماندانی قهرمانان ی قوماندان دلیرانقلاب ثور! حفیظ الله امین ستایش بعمل آمده بود. حفیظ الله امین که سمت وزارت خارجه و معاونیت صدراعظم را در دولت جمهوری دموکراتیک به عهده داشت در مبارزه و کشمکش درونی با جناح پرچم پیروز شد و به تدریج اهداف خود را بدست آورد. او توسط تره کی رهبر دولت و حزب، دوماه بعد از کودتا رهبر و وزیران پرچم را بنام سفیرازکشور بیرون کرد. در اواخر ماه اسد 1357 اعلان شد که کودتای جنرال قادر وزیر دفاع کشف و توطئه گران گرفتار شدند. اندکی بعد ببرک کارمل و پرچمی های سفیر شامل لیست توطئه کودتا گردیدند. اعضای گروه پرچم از ادارات دولتی کنار زده شد و صدها نفر پرچمی روانه زندان پلچرخ گردیدند. تره کی سفیران پرچمی را برکنار کرد و خواستار بازگشت شان جهت محاکمه به کابل شد. پرچمی های سفیر که ببرک کارمل در چکسلواکیا، نوراحمد نوردرایالات متحده امریکا، اناهیتا راتب زاد در بلگراد، عبدالوکیل در انگلستان، محمود بریالی در پاکستان و داکتر نجیب الله در ایران به حیث سفیرایفای وظیفه میکردند از بازگشت سرباز زدند و با تاراج دارایی سفارت خانه ها در تحت حمایت شوروی در اروپای شرقی اقامت کردند. حفیظ الله امین بعد از موفقیت در طرد پرچمیها از حاکمیت مصروف تحکیم و گسترش سلطه خود به حزب و دولت گردید. او تره کی را با دادن القابی چون: "رهبر نابغه"، "فرزند کبیر خلق"، "رهبر خلاق"، "معلم توانا"، و . . . مصروف ساخت. خودش را شاگرد وفادار تره کی نامید و برای اغفال و تحمیق بیشتر او در خزان 1357 سالگرد تولد رهبر را با شراب خواری و رقص دختران جشن گرفت. و این اولین و آخرین جشن سالگرد نورمحمد تره کی در شصت سالگی بود. امین تره کی را چنان تحت کنترل خود داشت که در محفل شبانه ی جشن سالگرد، کریم میثاق وزیر مالیه به تره کی گفت: «چوکی شما در این جا نبود که نشسته اید. پروگرام این بود که شما در آنجا بنشینید و محفل با سرود و موسیقی آغاز شود. تره کی در پاسخ میثاق اشاره به امین کرده گفت: " به من او گفت که این جا بنشین و من دیگر نمی فهمم که چه گپ است." « (5)

آغاز دومین سال کودتا با تسلط کامل حفیظ الله امین به حزب و دولت و گسترش قیام های مسلحانه علیه رژیم در نقاط مختلف افغانستان توأم بود. امین ریاست و کنترل حکومت او را بنام لومری وزیر ( صدراعظم) و ریاست حزب دموکراتیک خلق را بنام منشی حزب بدست گرفت و هواداران خود را در مناصب حزبی و دولتی توظیف کرد.



دولت حزب دمکراتیک خلق عل الرغم نفاق درونی میان دو جناح حزب حاکم و راندن پرچمی‌ها از حاکمیت و با وجود تبارز علایم و نشانه‌های دوپارچگی در داخل جناح خلق میان تره کی و امین، همچنان کمک‌های روبه‌تزیاید نظامی شوروی را بدست می‌آورد و اتکای رژیم در ادامهٔ حیاتش به مسکو روزافزون می‌گردد. به قول جنرال گروموف: «تأین زمان شوروی تسلیحات بزرگی را که شامل 120 دستگاه نفربر زرهی، 5 فروند هلیکوپتر Mi-25، دوازده فروند هلیکوپتر Mi-8T، پنجاه دستگاه زره پوش PP 60 چهل و هشت هزار قبضه کلاشینکوف، یک هزار دستگاه نارنجک انداز، ده‌ها دستگاه دافع هوای نصب شده بروسایل سیار، 680 بم‌هوایی و ده‌ها دستگاه راکت ضد هوایی استریلا می‌شد برای سرکوبی مقاومت ضد انقلاب ثوربلا عوض تحویل رژیم خلقی کرده بود.» (6)

با تسلط حفیظ الله امین به حزب و دولت، رهبری و قدرت تره کی ضعیف شد و دوپارچگی در داخل جناح خلق نمایان گردید. بصورت آشکار دو گروه امین و تره کی بوجود آمد. تره کی و هوادارانش در فکر آن شدند که حزب خلق و دولت خلقی را از انحصار و سلطه ی امین خارج کنند. آنها در این مورد از رهبران شوروی هدایت خواستند. برژنف رهبر حزب کمونیست و زمامدار شوروی در اواخر تابستان 1358 در مسکو به نورمحمد تره کی هدایت داد تا حفیظ الله امین را از میان بردارد و جناح پرچم را مجدداً در حاکمیت شریک بسازد. تره کی در مسکو با بایرک کارمل نیز ملاقات کرد و از برکناری امین به او اطمینان داد. امین که ماه‌ها قبل تره کی را تحت مراقبت داشت از طریق سید داود ترون یاور تره کی و داکتر شاه ولی وزیر خارجه ی رژیم، پلان تره کی و مسکو را کشف نمود. با بازگشت نورمحمد تره کی به کابل مبارزه میان امین و تره کی و هواداران شان جدی و خونین گردید و برخلاف فیصلهٔ مسکو حفیظ الله امین در این کشمکش پیروز شد. او تره کی را در بیست و چهارم سنبله 1358 بعد از یک برخورد کوتاه مسلحانه در داخل قصر ریاست جمهوری که بعد از حاکمیت حزب دمکراتیک خلق به قصر مذکور خانه خلق نام گذاشته شده بود، دستگیر کرد و خود را به عنوان منشی عمومی حزب دمکراتیک خلق، رئیس شورای انقلابی و رئیس دولت اعلان نمود. شاگرد وفادار (امین) بعداً در هفدهم میزان هدایت داد تا استاد کبیر! رهبر خلاق خلق! و نابغه شرق! را به قتل برساند. هدایت حفیظ الله امین عملی شد و رهبر با بالشتی که از سوی عبدالودود رئیس مخبرات، روزی رئیس ارکان سیاسی و محمد اقبال رئیس اطلاعات گارد ریاست جمهوری سه تن از هواداران خلقی امین به دهنش گذاشته شد، خفه گردید. (7) و به گفته ی یک خبرنگار غربی: «مرد خاک آلود، شرابخوار و احساساتی که تحقق نظام سوسیالیستی را در خواب می‌دید و از طریق کودتای نظامی» رهبر بزرگ و نابغه" شده بود در کمال فضیحت جان به جان آفرین تسلیم کرد» (8)



نورمحمدتره کي فرزند نظرمحمد ازقبيله تره کي قوم پشتون متولد ناوه مقررغزني بود. اوازتعليمات وتحصيلات عالي، متوسطه وحتي ابتدايي بهره يي نداشت و تنها سه صنف دهاتي را درکوپته پاکستان که با کاکايش اميرالملک زندگي ميکرد درس خوانده است. هرچند ميگويند که تره کي بعداً مکتب شبانه را تا صنف دهم تعقيب کرد اما هرگاه چنين ادعايي صحت هم داشته باشد مکتب شبانه نمي توانست در بالا بردن سواد وآگاهي تره کي به آن حد مؤثر وکافي باشد که او را درآينده به نويسنده بزرگ ومشهور و مستحق جايزه ادبي درمسکو مبدل کند. تره کي در دوره صدارت محمداود کتابي را درمعرفي فلسفه مارکسيزم - لنینيزم تحت عنوان " دمکراسي نوين" با نام نظرزاده نوشت وازسوي شورويها بمتابه يکي از نويسندگان مهم جامعه شرقي جايزه نقدي دريافت داشت. اين کتاب را تره کي به زبان فارسي دري نوشت درحاليکه او به مشکل مي توانست به اين زبان صحبت کند. برخي از محققين به اين باوراند که کتاب " دمکراسي نوين" را نه تره کي بل نويسندگان فارسي زبان شوروي نوشتند وبه اين نام به تره کي يک مقدار پول دادند تا ازان درجهت تشکيل وتقويت حزب وگروه سياسي طرفدار شوروي استفاده بعمل بياورد. رسيدن تره کي به رهبري حزب دمکراتيک خلق که حزب وابسته به مسکو بود وبراي تأمين اهداف شوروي درافغانستان تاسيس گرديد هنوز به عنوان يک پرسش باقي مانده است که او چه وقت اعتقاد مارکسيستي پيدا کرد وچگونه مورد اعتماد مسکو قرار گرفت؟ هرچند گفته مي شود که نورمحمدتره کي درنمايندگي شرکت پشتون دربمبئي هندوستان به عنوان کاتب مقررشد ودرآنجا از طريق کورس هاي شبانه، زبان انگليسي را آموخت ودرهمانجا به اثر صحبت با مارکسيست هاي هندي به مارکسيزم - لنینيزم گرويد ودردوره هاي بعدي زندگي اش درکابل حزب مارکسيستي دمکراتيک خلق را تاسيس کرد. هرگاه به اين دوره ي حيات تره کي از بمبئي به حيث کاتب شرکت پشتون تا کابل ( 1343 ) به حيث بنيانگذار ورهبر حزب دمکراتيک خلق نظر بيغکنيم مي بينيم که تره کي دراین دوره زيروپوبال ودرحمایت عبدالمجيد زابلي تاجر وسرمایدارمعروف ورئيس بانک ملي و وزيراقتصاد درصدارت محمد هاشم خان رشد کرد. درحاليکه عبدالمجيد زابلي راهم قبيله وهم عشيره تره کي گفته اند وتوجه وحمایت او را از تره کي به اين پيوند قبيلوي ارتباط داده اند اما ازديدگاه برخي صاحب نظران ودرميان تعدادي ازمجامع وحلقه هاي روشنفکري وسياسي افغانستان عبدالمجيد زابلي يک آدم مشکوک وبسيارنزدیک به مسکو وروسها پنداشته شده است. وحتي دردوره ي قدرت وحيات او گاهي از مجهول بودن هويت موصوف نامبرده مي شد وفردي وابسته به کي جي بي تلقي ميگرديد. نگاشته شدن نام عبدالمجيد زابلي در پاسپورت پسرش با نام خانوادگي "حکيم اوف" که ازسفارت افغانستان درمسکو اخذ شده است، بيشتري



از همه هویت مجید زابلی و روابطش را با روس ها زیرپرسش میبرد. ( بخش اسناد - 1 )  
 تره کی در دوره حاکمیت خود نشان داد که او شخصی است خرافاتی، ساده لوح و نادان. او که از گذشته به نوشیدن مشروبات الکلی عادت داشت در دوره قدرت خود به یک شخص دایم الخمر و معتاد مبدل شد. او در حالیکه رهبری یک حزب مارکسیستی را به عهده داشت و از ایجاد جامعه سوسیالیستی و فاقد طبقه سخن میگفت، دارای افکار بدوی و قبیله وی بود. او شراب را با " نسوار " می آمیخت و صحبت های رسمی اش را با زبان کوچه و بازار بگونه سطحی و غیر دقیق با هرزه گوئی و باوه سرایی ایراد میکرد. از تعریف و تمجید خوشش می آمد و می پنداشت که او مصداق اصلی و واقعی تمام القاب است که در وسایل نشرات جمعی دولتی برایش گفته می شد. در حالیکه حفیظ الله امین آن القاب را برای اغفال و تحمیش بکار میبرد. تره کی علی الرغم نادانی و ساده لوحی درازیکه قدرت ، زمام داری بود بی رحم، ظالم و خون آشام. وقتی در مورد مخالفین و مخالفت با حزب دمکراتیک خلق و حاکمیت این حزب صحبت میکرد از سرکوبی و نابودی کامل مخالفین و مخالفت ها سخن میگفت. مع هذا او با حفیظ الله امین غرض نابودی مخالفت ها با حزب دمکراتیک خلق فرمان قتل دسته جمعی و زنده بگور کردن هزاران نفر از نخبگان وطن را در کشتارگاه پلچرخي و سایر کشتار گاه های ولایات صادر کردند.

### حفیظ الله امین؛ برنده ی بدفرجام در جنگ قدرت:

امین که دریشی آبی رنگ پوشیده بود و نکتایی سرخ به گردن داشت شب بیست و پنجم سنبله 1358 با چهره فاتحانه و خندان پشت میز خطاب به قرارگرفت. او از طریق رادیو تلویزیون رهبری خود را به اطلاع مردم رسانید. کیش شخصیت پرستی تره کی را محکوم کرد، در حالیکه او خود مبلغ کیش شخصیت برای تره کی بود. او (امین) بود که در سخنرانیهای خود نورمحمد تره کی را بالقاب شگفت انگیز و مضحک می ستود. گاهی تره کی را روح حزب می نامید و حزب را جسم و گاهی او را با لنین مقایسه میکرد. باری در یکی از سخنرا نی هایش گفت: « آن یک ( اشاره به لنین ) رهبر کبیر پرولتاریای جهان و این دیگری ( تره کی ) رهبر کبیر خلق زحمتکش افغانستان است. هر دو رهبر کبیر و انقلاب کارگری را رهبری کردند که در تاریخ بشریت از آغاز خود انقلاب پرولتری بودند و قدرت سیاسی را از آغاز پیروزی خود به طبقه کارگر انتقال دادند. آن یکی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر و این دیگر انقلاب کبیر خلقی ثور بود . . . » ( 9 )

حفیظ الله امین در نخستین بیانیه، دوره جدید رهبری خود را مصئونیت، قانونیت و عدالت نامید. نام سازمان جاسوسی را از اگسا به کام ( کارگری استخباراتی مؤسسه ) تبدیل کرد. و لیست 12 هزار زندانی پلچرخي را بنام اینکه در دوران حاکمیت تره کی کشته شده اند به دیوار بیرونی





ساختمان وزارت داخله آویخت تا جنایات قتل هزاران نغري را که شبانگاه درکشتار گاه پلچرخي به حکم او (امین) وتره کي زیر خاک شدند به گردن تره کي اندازد و خشم و قیام مردم در برابر رژیم فروکش کند. اما حرکت ها و شعار هاي امین نه از مخالفت و قیام علیه حکومت حزب دمکراتیک خلق کاست و نه امین و رفقاییش شعار مصئونیت، قانونیت و عدالت را در عمل پیاده کردند. دستگیری و کشتار در طول حکومت صدروزه امین همچنان ادامه یافت. به دشمنی و بی احترامی در برابر دین و ارزش هاي اعتقادی و اسلامی مردم شدت بیشتر بخشیده شد. حفیظ الله امین اعتقادات دینی مردم را شخصاً بصورت علنی مورد تمسخر و استهزاء قرار میداد. اودریکی از مجالس رسمی اجلاس وزیران که خود در ریاست مجلس قرار داشت پانزده دقیقه را برای ادای نماز عصر اعلان کرد و آنگاه بلا فاصله به وزیرانش گفت: « اما رفقا! ما و شما به جای ادای نماز عصر پیک های شراب را به سلامتی هم بلند میکنیم و می نوشیم. » ( 10 )

امین که نورمحمد تره کي رهبر حزب و دولت را برخلاف نظر و برنامه ی حاکمان مسکو از قدرت برانداخته بود، کوشید تا با فریاد شوروی دوستی اعتماد از دست رفته ی آنها را جلب کند. تلاش و تمایل شدید او در این مورد در اظهارات و سخنرانی هایش انعکاس میافت. او یک هفته بعد از تصاحب قدرت در جمعی از محصلین که برای تحصیل عازم شوروی بودند به سخنرانی پرداخت که بیشتر کلمات و جملاتش توصیف و تمجید از شوروی بود. اودر این سخنرانی بیش از ده بار محصلین را در آموختن همه چیز از برادران شوروی شان توصیه کرد. « ( 11 )

حفیظ الله امین برای نجات از خشم و انتقام مسکو راه هاي دیگری را نیز به آزمایش گرفت. با امریکا و پاکستان در تماس شد. از جنرال ضیاء الحق رئیس دولت نظامی پاکستان خواست تا وزیر خارجه اش را بکابل بفرستد. و به ادعای سید محمد گلابزوی عضو ارشد جناح خلق با گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی افغانستان ارتباط برقرار کرد تا قدرت را با هم تقسیم کنند. در حالیکه امین برای استفاده از این راه ها به زمان طولانی نیاز داشت، مسکو اجازه نمیداد تا چنین زمان مورد ضرورت در اختیار او قرار بگیرد. برژنف زمام دار شوروی از ناکامی پلان خود در برکناری امین و ایجاد دولت مشترک تره کي - کارمل احساس سرخوردگی و توهین میکرد. و از همان آغاز با خون سردی برنامه سرنگونی امین و نصب ببرک کارمل را در حاکمیت رویدست گرفت. و از طرف دیگر تشدید و گسترش شوروش هاي مسلحانه در حاکمیت صد روزه امین مسکورا متقاعد ساخت که رژیم خلقي طرفدار مسکو بسوی زوال می رود. و سقوط رژیم به معنی استقرار یک حکومت اسلامی مخالف کمونیسم و شوروی در مرز جنوبی اتحاد شوروی بود. از نظر مسکو وجود حکومت اسلامی در افغانستان تهدید واقعی به امنیت آسیای میانه ی اتحاد شوروی محسوب می شد. تهدید آسیای مرکزی کلیه قلمرو امپراطوری شوروی را به مخاطره روبرو میساخت. مع هذا حاکمان کرملین



تصمیم گرفتند تا برای بقای حزب دمکراتیک خلق در حاکمیت، سرنگونی حفیظ الله امین، نصب ببرک کارمل و سرکوبی قیام ضد کمونیستی به افغانستان لشکر بکشند. اما امین برای جلب اعتماد مسکو و سرکوبی شورشیهای مسلحانه علیه رژیم حاکم به خاطر بقای خود در حاکمیت و قدرت خواستار اعزام قوای نظامی شوروی به افغانستان شد. بی خبر از آنکه او خود اولین قربانی دعوت به تجاوز نظامی و اشغال افغانستان بود. یکی از اعضای ارشد حزب دمکراتیک خلق در مورد دعوت حفیظ الله امین از مسکو برای اعزام قوای نظامی به افغانستان می نویسد: « بعد از کشته شدن نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین که از ناحیه اختلافات شدید داخل حزبی و عدم اعتماد رهبران شوروی بر خویش تشویش داشت به خاطر جلب اعتماد دوباره آنها تقاضای اعزام " قطعات محدود نظامی " را به افغانستان تجدید نمود و این تقاضا از جانب کرملین با در نظر داشت اهداف خود روسها در قبال اعزام سپاهیان مذکور تأیید گردید. یک تن از هم‌زمان نزدیک حفیظ الله امین و مامور عالی رتبه زمان حاکمیت او که بعد از سقوط و کشته شدن حفیظ الله امین توسط ارتش سرخ مدت ده سال را به عنوان همکار او زندانی بود به نگارنده گفت: " باید به اساس این پیشنهاد ده هزار تن از منسوبان اردوی شوروی در میدان های هوایی افغانستان جایجا و در مواقع لازم از آنها استفاده میگردید، به همین سبب در بیانیه ها و اسناد هردو جانب فورمول بندی " قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی " بکار میرفت. " « ( 12 )

مقدمات تجاوز ارتش سرخ به افغانستان از اواخر عقرب 1358 در شوروی آغاز شد. در روزهای اول ماه قوس مارشال اوستینوف وزیر دفاع شوروی تصمیم حاکمان شوروی را به ارسال قوا به افغانستان در جلسه ی هیئات رهبری وزارت دفاع و برخی جنرالان ارشد و باصلاحیت اعلان کرد. قوای مهاجم که بعداً نام ارتش چهلیم شوروی را گرفت به این منظور در ترمز و حوزه ترکمنستان تشکیل شد. امین که در گذشته بارها از مسکو تقاضای اعزام نیروی نظامی را کرده بود، خواسته مسکورا در جایجایی قطعات مسلح شوروی به فرودگاه های بگرام و کابل و ورود قطعات زمینی از بندر حیرتان به شاهراه سالنگ و انتقال دفتر و خانه خود از قصر ریاست جمهوری در مرکز شهر به قصر دارالامان در حومه جنوب شهر پذیرفت. ( 13 )

با تقاضا و توافق حفیظ الله امین به ورود قوای شوروی، انتقال قطعات ارتش سرخ از راه هوا به کابل و بگرام در دوم جدی 1358 آغاز شد. و در همین روز اولین کندی ارتش چهل از فراز رود آمو گذشت و به حیرتان رسید. حفیظ الله امین در این روز میزبان وزیران خود و مشاوران بلند پایه ی شوروی در قصر جدید بود. در این مهمانی دستگیر پنجشیری از خلقی های طرفدار تره کی که از ترس امین به مسکو فرار کرده بود نیز حضور داشت. او به وساطت شورویها از مسکو به کابل آورده شده بود. دستگیر پنجشیری بعد از شوخی در جریان صرف غذا به امین گفت: « . . . در مسکو به وی



اطمینان داده اند که اتحاد شوروی در جنگ داخلی افغانستان کمک های عظیمی با دولت جمهوری دموکراتیک خواهد نمود. امین در پاسخ به او با خرسندی گفت که قشون شوروی اکنون در این جا است. من همیشه برایتان میگویم که همسایه بزرگ ما هیچگاه روز بد ما را تنها نمیگذارند. اکنون همه چیز طور عالی پیش میرود من هر روز از طریق تلفون با رفیق گرومیکو ارتباط می گیرم و با هم درباره اینکه چطور برای جهانیان کمک های نظامی اتحاد شوروی را در جنگ داخلی افغانستان توجیه نمائیم، صحبت می کنیم.» ( 14 )

شامگاه ششم جدي 1358 حفيظ الله امين در قصر دارالامان به قتل رسيد. جالب اين بود که امين در آغاز شلیک و آتش باري توسط نيروهاي مهاجم شوروي به قصر محل سکونت خود فریاد میکرد که قوای دوست را بگویند، قوای دوست را بگویند ( نيروهاي شوروي ) تا کمک کنند. ( 15 ) حتي حفيظ الله امين اطلاع جاندا د قوماندان قصر خود را که آتشباري از طرف روسها است نپذيرفت. خانم امين بعد در مصاحبه با راديو بي بي سي گفت: « امين صاحب به جاندا د قوماندان گارد گفت بين که فير میکند. جاندا د معلومات گرفت و آمد به امين صاحب گفت اين طور معلوم ميشود که فيراز طرف روسها باشد اما امين صاحب گفت نه . » ( 16 ) قطعات ارتش سرخ در شب ششم جدي همزمان با تصرف قصر دارالامان و قتل امين، نقاط مختلف ومهم شهر کابل چون : راديو تلوزيون، مخابرات، وزارت خانه هاي عمده، زندان پلچرخي وبرخي فرقه هاي اطراف شهر را اشغال کردند. در آغاز شب تمام محبوسين پرچمي از زندان پلچرخي وسایر زندان هاي پایتخت آزاد شدند تا همراه با رفیقان خلقي شان ارتش متجاوز واشغالگر شوروي را در ادارات دولتي، مراکز نظامي ونقاط حساس پایتخت رهنمائي کنند.

حفيظ الله امين پسر حبيب الله باشنده پغمان کابل از قبیله خروتي قوم پشتون بود. وي فاکولته ساينس را در دانشگاه کابل به پایان رسانيد و دو سال دوره ماستري را در دارلعلوم کلمبياي ايالات متحده امريکا سپري نمود. امين در سال 1965 ( 1344 ) عضو حزب دموکراتیک خلق شد و پله هاي ارتقاي مقامات حزبي را تحت حمايت نورمحمدتره کي پيمود. او با اعضاي غير پشتون حزب روابط ناهنجار ومتشنج داشت. انشعاب طاهر بدخشي وببرک کارمل را از حزب دموکراتیک خلق به همين خصوصيت امين ارتباط میدهند. امين آدم زيرک، جسور، خودخواه، سفاک، ديکتاتور، توطئه گر وبدگمان بود. او یک فاشيست قبیله گرا محسوب مي شد. در سازمان دهی استعداد عالی داشت و برای دست یافتن به قدرت هرچیز وهمه کسي را از مسیر راه خود بي رحمانه دور میکرد. اونورمحمدتره کي را که استاد کبير ورهبر نابغه نامیده بود بسيار مفتضحانه به قتل رساند. در حالیکه تره کي توطئه امين را به آساني باور نمیکرد و به سيد محمد



گلابزوي گفـت: « من تمام عمر او ( امين ) را بزرگ کرده ام و او را از دشواریهای زندگی حفظ نموده ام. ببینید دستانم آبله نموده است. »  
حفیظ الله امین در حالیکه مانند خلف خودتره کی و جانشینان آینده خود کارمل و نجیب الله سئوتیست و سر سپرده مسکو محسوب می شد اما در بی رحمی و کشتار مردم افغانستان خون ریز تر و سفاکتر از آنها بود.

### **تجاویز نظامی و رهبردست نشانده (6 جدي 1358):**

در حالیکه ساعت هشت شب 6 جدي 1358 رادیو تلویزیون دولتی در کابل از حفیظ الله امین به عنوان رئیس شورای انقلابی و منشی عمومی حزب دمکراتیک خلق افغانستان نام میبرد، ببرک کارمل از رادیوی تاشکند خبر قتل امین و سرنگونی حکومت او را اعلان کرد. جنرال نبی عظیمی عضو ارشد جناح پرچم و از هواداران کارمل، بیانیه ی آنروز کارمل را سند مشروعیت تجاویز شوروی به افغانستان تلقی میکند: « . . . برای آنها ( مردم کابل) آنچه مهم، دلچسپ و قابل تعجب بود، شنیدن آواز پرتین،



### **نیروهای شوروی هنگام یورش به افغانستان در زمستان 1358 خورشیدی که از جاده سالنگ بسوی کابل می آیند**

گرم و آشنای ببرک کارمل بود که اکنون بعد از گذشت تقریباً، دو سال از ورای امواج رادیو می شنیدند. خاصتاً هنگامیکه او به مردم تبریکی گفت و از نابودی فزیکي حفیظ الله امین این عوام فریب و جلاد تاریخ و باند جنایتکار او حرف زد اشک های سرور و خوشحالی اکثر باشندگان کشور خاصتاً مردم ستمدیده کابل را که در دوران قدرت این مرد خون آشام عزیزان شانرا از دست داده بودند بی اختیار سرازیر ساخت . . . و گفت قطعات محدود اتحاد شوروی، بنا بر دعوت دولت ها و حکومت قبلی افغانستان به



افغانستان آمده اند تا با مردم افغانستان در حوضه دفاع از تمامیت ارضی، استقلال ملی و دفاع از سرزمین پدر وطن آنها کمک نمایند. اوگفت آنها به وظیفه انتر ناسیونالیستی شان عمل کرده و بعد از تأمین صلح و امنیت در کشور ما، افغانستان را ترک گفته و دوباره به کشورشان برخواهندگشت و در سخنانش به آمدن روسها به افغانستان مشروعیت داد. « ( 17 )

اما مردم کابل دوماه بعد از تجاوز قشون شوروی و نصب کارمل در حاکمیت دست به تظاهرات خیابانی زدند و خواستار خروج قوای شوروی و سرنگونی کارمل از کرسی قدرت شدند. مردم در تظاهرات خود بیرک کارمل را شاه شجاع روسی نامیدند. هرچند این تظاهرات با خشونت و آتش سلاح سربازان متجاوز شوروی و حزب دمکراتیک خلق سرکوب گردید.

شوروی مطابق تمام پرنسپ ها و ضوابط بین المللی، قواعد اجتماعی و اخلاقی متجاوز و اشغالگر بود و بیرک کارمل رئیس یک دولت محصول این تجاوز و اشغال و دست نشاندگی قوای اجنبی. اگر امروز شوروی و دول سوسیالیستی طرفدارش هجوم قشون سرخ را کمک انتر ناسیونالیستی مینامیدند نه تجاوز، اکنون آنها نیز معترف اند که ورود سربازان شوروی به افغانستان تجاوز بود. همان جنرالان ارتش سرخ که این تجاوز را رهبری و فرماندهی کردند امروز آنها محکوم میکنند. حتی بیرک کارمل لشکرکشی شوروی را به افغانستان در سالهای اخیر عمر خود تجاوز خواند و خود را قربانی این تجاوز نامید. او به خبر نگار رادیو بی بی سی ( حامد علمی ) در تابستان 1371 در حیرتان گفت: « . . . تو با مجاهدین افغانستان همکاری بوده ای و از رنج و زحمت آنها در جنگ علیه نیروهای شوروی به خوبی آگاه هستی. همان طوریکه شما مخالف تجاوز شوروی به افغانستان بودید به همان اندازه من هم مخالف بودم. من از روز اول مخالف آمدن شوروی ها به کشور بودم ولی ما قربانی جنگ سرد شدیم» ( 18 )

و حتی رهبران شوروی که کارمل را با تجاوز نظامی قوای خود براریکه حاکمیت نصب کردند اعتقاد و باور به پذیرش رهبری و حاکمیت کارمل در جامعه افغانستان نداشتند. اندروپوف رئیس کمی جی بی و بعداً زمام دار شوروی که از طراحان اصلی تجاوز نظامی به افغانستان و نصب بیرک کارمل در رهبری دولت محسوب می شد در سال 1359 ( 1980 ) به سرمشاویر نظامی شوروی در افغانستان گفت: « میدانم کارمل یک چهره نفرت انگیز است اما به دساترما خوب گوش فرامیدهد. از او حمایت کن . . . » ( 19 )

صبحگاه روز هفتم جدي 1358 کارمل با هواپیمای نظامی شوروی با بادیگاردان روسی به کابل آورده شد و در ریاست دولت جمهوری دمکراتیک افغانستان قرار گرفت. او توسط سربازان شوروی حفاظت می شد و توسط مشاوران شوروی رهنمایی و هدایت می گردید: « افسران کمی جی بی درگارد محافظ بیرک کارمل خدمت میکردند و از او نگهبانی می نمودند. » ( 20 )



همه چیز کارمل را شورویها ترتیب و تنظیم میکردند. ملاقاتها، بیانیه‌ها، سفرها و . . . به گفته داکتر محمد حسن شرق از دوستان سابقه دار کارمل و حزب دمکراتیک خلق: « در سال 1358 نزد کارمل در ریاست جمهوری رفتم. در اتاق انتظار نشستم. بعد از برآمدن آقای عبدالرحیم هاتف مرا اجازه دادند که داخل اتاق کارمل شوم. متأسفانه من بدون داشتن عصا چوب موازنه خود را نظر به پای دردی نگهداشته نمیتوانستم با عصا چوب خواستم داخل اتاق شوم. محافظ شوروی با داشتن چوب ممانعت و من هم مقاومت کردم. صدا های هر دوی ما را کارمل صاحب شنید. خودش بیرون برآمد و از محافظ شوروی خواهش کرد مرا با چوب دست اجازه بدهد. مثلیکه او امرا را نشنیده باشد چوب را از دستم بیرون کشید. کارمل به اتاق خود بازگشت و من لنگیده داخل اتاق شدم و به آغوش باز و صمیمانه روی مرا بوسید و گفت مرا رفقای شوروی بی نهایت دوست دارند و برای حفظ جانم اوامر مرا نادیده می گیرند. » ( 21 )

محمد ضیاء مجید از ملاقات با کارمل در سال 1359 میگوید: « . . . هنوز دقیقه ی چند از صحبت ما نگذشته بود که دروازه ی اتاق باز شد و پاسبان شوروی کارمل به انگلیسی شکسته با بی اعتنایی اشاره به ساعت بند دست خود کرده گفت وقت تمام شده. کارمل صاحب دوستانه از وی به انگلیسی خواهش کرد لطفاً اجازه بدهید یک دقیقه بیشتر، اما مورد قبـول سـربازو واقع نشد. » ( 22 )

بیرک کارمل بعد از قرار گرفتن در کرسی حاکمیت ، حفیظ الله امین را در مصاحبه و سخنرانی هایش محکوم کرد. کشتار و جنایات گذشته را به گردن او انداخت. برای فرونشاندن مخالفت ها و قیام های مسلحانه علیه رژیم دست به اقداماتی زد. پنج هزار زندانی پلچرخي را آزاد ساخت. عده ای از یاران و همکاران امین را محبوس و اعدام کرد، از احترام به شعار دین مقدس اسلام سخن گفت. جبهه ی ملی پدر وطن بوجود آورد. و . . .

اما این ها برای کارمل و رژیمش کارگرواقع نشد. چون او را قوای متجاوز و اشغالگر شوروی از بیرون کشور همچون شاه شجاع صاحب تخت و تاج کابل کرده بود. و درازای این تخت و تاج فقط شوروی را می ستود و فریاد می کشید: « اگر کمک به موقع اتحاد شوروی بزرگ نمی بود، دیگر افغانستان در نقشه جهان وجود نمیداشت . . . افغان واقعی و وطنپرست کیست؟ وطنپرست آتشین کیست؟ آنکه در دوستی افغان شوروی صادق باشد. این است ملاک اول . . . این خون های پاک ( اشاره به سربازان و افسران شوروی که بادیگاردان و مشاوران کارمل بودند) در سرزمین مقدس افغانستان با خون پاک افغانها یکجا شده حماسه های جاویدانی را ساخته اند . . . » ( 23 )

کارمل را میتوان در تاریخ کشور شاه شجاع روسی نامید. اما شاه شجاع انگلیسی که مانند او با قشون متجاوز بیگانه ( انگلیسها ) وارد افغانستان شدند و بر تخت شاهی جلوس کرد، بهتر از کارمل بود. چون شاه شجاع در



روزهاي اخير پادشاهي اش حاضر شد تا درمبارزه و جهاد عليه انگليس با مردم بپيوندد. هرچند كه ديگر ديرشده بود وچنين وقتي را مردم براي باقاي نگذاشتند. اما كارمل تمام سالهاي حاكميت خودرا دراطاعت از شورويها و سركوبي جهاد و مقاومت مردم سپري كرد. اوازكشتار هموطنانش و ويراني وطنش توسط اشغالگران شوروي اظهار سرورو وجد مي نمود و با جنرالان شوروي جام شراب مي نوشيد. جنرال الكزاندرمايوروف ازعكس العمل كارمل درزمان گزارش عمليات جنگي مي نويسد: « . . . . نگاه كه حرف برسر تلفات دشمن مي آمد اوضاع ببرك دگرگون مي شد. . . . اما آثار نگراني بسيار زود از چهره او زایل مي شد وباردگر غرق خوشي ناشي از موفقيت ها ميگرديد و ميگفت تشكر شورويها، تشكر. سپس گيلاس هاي پراز شراب " سيميروف " سر مي رسيدند. بياد دارم كه ببرك هنگام نوشيدن شراب گفت: به سلامتي بالا كنيد! . . . » ( 24 )

خوشحالي ببرك كارمل ازكشتار مردم وطنش در زمان ارائه گزارش عمليات نظامي حتي براي جنرال شوروي تعجب برانگيز و دردآور بود: « . . . . خارج ازمنطق و يك چهره كه قابل تشریح نيست. وطن درآتش ميسوزد، صدها وهزارها نفر از هموطنان وي مي ميرند، اقتصاد كشور رو به ويراني است ولي وي ( كارمل ) آرام است و خوشحالي مي كند. من به اين حيران هستم . . . » ( 25 )

شورويها از نخستين روز اشغال افغانستان و آغاز حاكميت كارمل كنترول ورهبري حزب دمكراتيک خلق و كلييه ادارات دولتي را بدست گرفتند. درپهلوي هرمسئول حزبي يك مشاور شوروي توظيف شد. كلييه امور و پلان دولت توسط آنها از طريق حزب ترتيب و براي اجراات به وزارت خانه ها وارگانهاي دولتي تحويل داده مي شد. اعضاي حزب دمكراتيک خلق از ببرك كارمل رهبر حزب تا آخرين مدير مسئول حزبي در هر دفتر و اداره مجري احكام و هدايت مشاورين شوروي بودند و بسياري از آنها براي ارتقاي مقام حزبي و دولتي بصورت دايم به مشاورين تملق و جاسوسي ميگردند. يكي از مشاورين شوروي در مورد وابستگي رهبران حزب دمكراتيک خلق در دوران زمام داري شان بعداً گفت: « يكي از خصوصيات رهبران افغاني اين بود كه آنها كمتر خصلت افغاني داشتند. كارمل مارا سايه و ارتعقيب مي كرد و همه چيز را از ما مشوره ( هدايت ) ميگرفت . حتي ما درجهت تنظيم امور مذهبي هم به كابل مشاور فرستاديم. » ( 26 )

ببرك كارمل نيز بعد از سقوط امپراطوري شوروي در مصاحبه با يك روزنامه روسي درمسكو از تسلط كامل مشاورين شوروي سخن گفت و خود را رئيس دولت غيرمستقل و اسير مشاوران خواند:

« ببرك كارمل تابستان 1991 با خبرنگار روزنامه " ترود " ( كار ) درباره مشاورين ما چنين گفت: " مشاوران شما همه جا بودند: در ارتش، درخاد، در ادارات دولتي، در رسانه هاي گروهني، شهرياني، نهاد هاي آموزش



عالي، در همه جا. من رهبر یک کشور مستقل و آزاد نبودم. کشور ما یک کشور اشغال شده بود که در واقع شما به آن فرمان می‌راندید. و حالا ژنرال و راینکیف مرا متهم به تمام گناهان مینمایند، آیا این کار عادلانه است؟ آری من نمیتوانستم هیچ گامی بدون مشاوران شما بردارم.» ( 27 )

نام ادارات دولتی به شیوه شوروی تغییر یافت. صدراعظم و صدارت رابه رئیس شوروی وزیران و ریاست شوروی وزیران تغییر دادند. در بخش تعلیم و تربیه و تحصیلات، روسی سازی مکاتب و دانشگاه آغاز گردید. نصاب درسی و شیوه تدریس همه شوروی گونه شد. زبان روسی در فاکولته ادبیات به زبان مهم خارجی مبدل گردید و جای زبان انگلیسی و عربی را گرفت. تدریس مارکسیزم - لنینیسم تحت نام مضمون علوم اجتماعی و فلسفه در تمام مکاتب و دانشگاه ها اجباری شد. مطبوعات و همه وسایل رسانه های جمعی چون رادیو و تلویزیون افغانستان همچون رادیو تلویزیون مسکو در مرگ برژنف، چرنینکو و اندروپوف سه روز موزیک غم نواختند. و این روزها، سیاه ترین روزهای تاریخ رادیو تلویزیون افغانستان بود.

شوروی ها نام سازمان استخبارات را از کام ( کارگری استخباراتی مؤسسه) به خاد ( خدمات اطلاعات دولتی) تغییر دادند و در ریاست آن داکتر نجیب الله رانصب کردند. دستگاه خاد تحت رهبری کی جی بی قرار گرفت. ریاست ها و مدیریت های متعدد ایجاد گردید و شعبات خاد در سراسر کشور تا سطح ولسوالیها و علاقه داریها کشانیده شد. اعضای خاد از امتیازات زیادی بهره مند گردیدند. معاش یا حقوق آنها چند برابر افزون شد. پول بی حساب بنام پول اوپراتیوی که ثبت دفتر و شامل حساب دولتی در وزارت مالیه و افغانستان بانک نمی شد بودجه خاد اختصاص یافت. کورس های آموزشی در داخل افغانستان و در تاشکند برای تربیت اعضا و کارمندان خاد بوجود آمد. قوای نظامی خاد تقویت شد. پرورشگاه وطن برای تربیه ی اعضای خاد از کودکی ایجاد گردید. محکمه اختصاصی انقلابی و حارنوالی اختصاصی در چوکات خاد بوجود آمد. عملیات جاسوسی و خرابکاری خاد در پاکستان و ایران توسعه یافت.

### یک میلیون سربازا جنبی و 3335 روز جنگ:

ارتش چهلیم شوروی در اوایل هجوم به افغانستان از هشتاد هزار سرباز و افسر تشکیل یافته بود. بعداً این رقم به یکصد و بیست هزار نفر رسید که تعداد ثابت و دائمی آنها را تشکیل میداد. اما در طول 3335 روز اشغال، یک میلیون سرباز و افسر شوروی به نوبت در افغانستان وظایف محاروبی انجام دادند. بعد از قتل حفیظ الله امین، قوماندانی ارتش چهل قرارگاه خود را در قصر تپه تاجبیک گرفت و قصر دارالامان مقر وزارت دفاع دولت کارمل گردید. فرقه 105 دیسانت هجومی ارتش چهل شوروی در فرودگاه کابل، خیرخانه، بالا حصار، کلپ عسکری و قصر ریاست جمهوری جابجا شد. فرقه پنج موتوریزه درشیندند و یک فرقه موتوریزه دیگر در قندزاستقرار





یافت. یک لوا در مشرقی، یک لوا در گردیز و یک غند مستقل در قندهار جابجا شد. وقطعات متعدد دیگر در مناطق مختلف که اهمیت استراتژیک داشتند استقرار یافتند. سوق و اداره ارتش چهل اگرچه از کابل انجام میگرفت اما ریاست ستاد مشترک قوای شوروی از مسکو بصورت مداوم با آن در تماس بود و مستقیماً آنرا قومانده میکرد.

ارتش افغانستان توسط سر مستشاریت شوروی که در وزارت دفاع در قصدارالامان قرار داشت، سوق و اداره میگردد. گروه مستشاریت هشتم نفر بودند که تمام ادارات وزارت دفاع افغانستان را کنترل و هدایت میکردند: « جنرال عبدالقادر وزیر دفاع هر روز صبح به دفتر لوی مستشار شوروی می رفت و از آنها هدایت میگرفت. بعد از آمدن در دفترش جلسه اوپراتیفی تشکیل میداد و وظایف داده شده را بدون حذف حتی یک حرفی دیکته میکرد و بعد از دادن این وظایف کارش را ختم شده تلقی میکرد. » ( 28 )

تمام فرقه ها و قطعات ارتش افغانستان در ولایات نیز توسط مشاورین شوروی سوق و اداره می شد. جنرال نبی عظیمی از قوماندانان ارشد دولت حزب دمکراتیک خلق در دوره اشغال می نویسد: « سرمشاور فرقه 17 هرات دگروال کنا چوف نام داشت. از دودمان روس های سفید و پنجاه ساله. دارای خوی و عادت سرکش، اتوریته و انضباط خشن نظامی. به طوریکه بدون اشاره او کسی آب خورده نتوانستی وبدون اجازه او دست به هیچ کاری نیازی. مغرور و بی باک بود و در سفاکی و شرارت شهیر و نام آور. » ( 29 )

تمام عملیات نظامی نیز توسط شوروی ها حتی از مسکو پلان میگردد. بدون اجازه قوماندان شوروی جنرالان حزب دمکراتیک خلق مجاز به عملیات محاروبی نبودند: « قوماندان فرقه پنج موتوریزه اردوی چهل در شیندند جنرال یوری شتالین بود. عملیات ها اکثراً برای او ومن ( قوماندان فرقه 17 هرات) از کابل و یا از مسکو پلان میگردد. عملیات های پلان شده از طرف ستردرستیز قوای مسلح شوروی در اطراف زون سبز هرات بود که مناطق پشتون زرغون، زیارت جاه، ولسوالی گذره و ولسوالی انجیل را دربر میگرفت. » ( 30 )

لشکر کشی شوروی به افغانستان عکس العمل تند جامعه بین المللی را برانگیخت. به استثنای بلوک " وارثا" این هجوم و اشغالگری از سوی کلیه کشورهای دنیا محکوم شد. این تجاوز برای شورویها یک احمافت بود. آنها با اقتصاد ناتوان و تکنالوژی ضعیف در مقایسه با تکنالوژی غرب، خود را در معرض ضربات دنیای سرمایداري یا به قول خودشان امپریالیزم قرار دادند. برای امریکا زمینه انتقام شکست ویتنام از روس ها فرارسید و برای پاکستان زمینه تحکیم حاکمیت نظامی جنرال ضیاء الحق و بالا رفتن اهمیت و حیثیت آن کشور در ربهای مقاومت و مبارزه با پیشروی شوروی و کمونیزم مساعد شد. در داخل افغانستان همه چیز آماده بود.



قیام مردم سلحشور و مسلمان در برابر کمونیزم و اشغال اجنبی و موجودیت انگیزه قوی دینی و ملی در تداوم این مقاومت، دنیای مخالف کمونیزم و شوروی از این همه شرایط مساعد بهره برداری کردند. تحرک گسترده ی سیاسی در مجامع بین المللی علیه شوروی ورژیم دست نشانده آن بوجود آمد. تبلیغات وسیع رسانه های گروهی علیه تجاوز قشون سرخ آغاز یافت. سازمانهای استخباراتی مشهور دست بکار شدند. سی آی ای، انلیجنت سرویس، آی اس آی، سازمان امنیت عربستان سعودی، وزارت اطلاعات ایران و . . . آمریکا و غرب که با حکومت جنرال ضیاء الحق با بی اعتنائی برخورد میکردند، تغییر سیاست دادند. پاکستان در محراق توجه آنها قرار گرفت و به عنوان سنگرمقدم مبارزه در برابر "امپراطوری شیطان" تلقی گردید. جنرال ضیاء الحق با درک این موقعیت پاکستان با جرئت وبدون هراس گام گذاشت. دروازه های پاکستان را بروی مهاجرین ومجاهدین افغانستان گشود و خاک پاکستان را پایگاه مجاهدان افغان ومحل اکمالات لوژستیکی وتسلیحاتی آنها قرار داد. او به جنرال اختر عبدالرحمن رئیس آی اس آی در اولین ماه اشغال افغانستان توسط قشون شوروی گفت: « افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشید. » ( 31 )

جنرال اختر دست بکار شد وبا ایجاد دفتر جداگانه در سطح ریاست برای افغانستان در داخل سازمان استخبارات نظامی ( آی اس آی ) برنامه های سازمان خود را در حمایت وهمکاری با جهاد ومقاومت علیه شوروی وحکومت حزب دمکراتیک خلق به منصفه اجرا گذاشت. کمک های نظامی، مالی ولوژستیکی کشورها وسازمانهای استخباراتی از کانال آی اس آی بدسترس احزاب مجاهدین گذاشته می شد. آی اس آی این کمک هارا مطابق تشخیص وبرنامه خود توزیع میکرد. رئیس بخش افغانستان در آی اس آی در مورد چگونگی این کمک ها به تنظیم ها می نویسد: « فیصدی تخصیص عمده ایکه در سال 1978 ( 1366 ) به احزاب داده می شد از این قرار بود. حکمتیار 18 تا 20 فیصد، ربانی 18 تا 19 فیصد، سیاف 17 تا 18 فیصد، خالص 13 تا 15 فیصد، نبی 13 تا 15 فیصد، گیلانی 10 تا 11 فیصد ومجددی 3 تا 5 فیصد را تصاحب می شد. » ( 32 )

در حالیکه مسئولین شعبات مختلف ریاست بخش افغانستان در آی اس آی با احزاب مجاهدین همه روزه در تماس میبود و وظایف خود را در اکمالات وسوق و اداره ی آنها انجام میداد، رهبران احزاب به ادعای رئیس دفتر افغانستان در آی اس آی هر چهار ماه یکبار بصورت منظم به ملاقات جنرال ضیاء الحق در اسلام آباد فراخوانده می شدند: « من مؤظف به آوردن این رهبران در موترها بودم. ایشانرا در حالیکه پرسونل آی اس آی منحیث گارد امنیتی توظیف میبودند، به یک محفل امن در راولپنڈی جهت تبدیل نمودن موترهایشان هدایت می نمودم. آنها سپس به خانه جنرال اخترهنمایی و وقتیکه همه می رسید جنرال اختر ایشان را در موتر خویش به مقر رئیس جمهور در فاصله تقریباً نیم کیلو متر میبردند. در جلسه جنرال



اختر، وزیر امور خارجه، رئیس بخش افغانستان در آی اس آی ویک ترجمان اشتراک می ورزید. هر رهبر راجع به مساعی حزب خویش در جنگ ویا دشواریها ی مربوط راپور میداد. و وزیر خارجه رهبران را درارتباط پیشرفت مذاکرات شان با همتای شوروی خویش درملل متحد آگاه ساخته ودرمورد تبادل نظر صورت میگرفت . . . . » ( 33 )

باگذشت هر روزازاشغال افغانستان توسط قوای شوروی، قیام مسلحانه گسترده ترمی شد. میزان آوارگی مردم به پاکستان وایران بالا میرفت. کمک های دنیا به مهاجرین ومجاهدین افغانستان افزایش میافت و آی اس آی فعالتر وتنور جنگ درافغانستان داغ وداغتر میگرددید. هرکس دراین تنورمیخواست نان خودرا پخته کند:

امریکا انتقام شکست ویتنام را از روس ها مطالبه داشت. درنخستین روزهای هجوم شوروی " زیگنیوبرژینسکی" مشاور امنیت ملی ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا به جیمی کارتررئیس جمهور نوشت: « اکنون فرصتی است تا شوروی را گرفتار جنگی چون جنگ ویتنام کنیم.» ( 34 )  
و "چارلیزوبلس" نماینده کنگره امریکا در داغ ترین سالهای جنگ گفت:  
« در ویتنام 58000 امریکایی کشته شده است وروس ها ممکن است درافغانستان تا حال ( 1985 ) 25 هزار نفرزدست داده باشند. آنها هنوز 33 هزارنفر دیگر قرض دار ما میباشند. من به خاطر ویتنام یک عقده ی روانی گرفته ام وشوروی نیز باید مزه آنرا بچشد. » ( 35 )

پاکستان توقع داشت تا این تنورداغ مانعی باشد برای توقف روس ها درمرزهای شمالی اش. جنرال اختر رئیس آی اس آی درجدي 1358 به رئیس جمهور ضیاءالحق گفت: « مقاومت افغانها باید علیه شورویها خط مقدم دفاع پاکستان درآورده شود. اگر به آنها فرصت داده شود که افغانستان را به آسانی هضم نمایند درآنصورت پاکستان نیز احتمالاً از راه بلوچستان درقدم بعدی آنها خواهد بود. » ( 36 )

وجنرال ضیاءالحق ازاین مقاومت بیشترازآنچه که جنرال اخترمی اندیشید، توقع داشت: « ضیاء آرزو داشت که با اغتنام ازاین فرصت طلایی مسئله پشتونستان را برای همیشه وبه نفع خود حل کند ودرنتیجه به نقشه ی آسیای جنوب غربی شکل نوي بدهد. هدف نهایی او ازجنگ با کمونیست ها سقوط رژیم کابل نبود، بلکه او میخواست که ازطریق مجاهدین حکومتی را درکابل مستقر سازد که آن حکومت به نوبه خود بر سیل سپاسگذاری از کمک پاکستان دریک کنفدراسیون اسلامی با آن ملحق گردد. » ( 37 )

عربستان سعودی با دست بازوسخاوتمندانه هیزم به این تنور تهیه میکرد تا هم وجیهه ی اسلامی خویش را ادا کند وهم هدایت واشنگتن را . سی آی ای بصورت مداوم با آی اس آی بر سرافغانستان درمشوره وهمکاری بود. در سی آی ای نیز دفتر رسمی ومستقل برای افغانستان ایجاد شده بود. رئیس سی آی ای " ویلیم کیسی" بارها به پاکستان می



آمد و با جنرال اختر به گفتگو می‌پرداخت: « طیاره رئیس سی آی ای همیشه در تاریکی مواصلت می‌ورزید. من ( دگروال یوسف رئیس بخش افغانستان در آی اس آی ) و جنرال اختر به همراهی پرسونل محلی سی آی ای معمولاً در حدود 9 بجه شب ویا اندکی قبل از سپیده دم در پایگاه هوایی " چکلاله " منتظر طیاره سیاه غول پیکر ( C- 119 ) ستار لیفتر می‌بودیم تا آنرا به قسمت منزوی ترمینل رهنمایی کنیم. مذاکره در مقر اصلی آی اس آی در اسلام آباد صورت می‌گرفت. کیسی دارای مغز تند و متفکری بود که به جنگ علیه شورویها بی باکانه و ظالمانه می‌تاخت. او با کمونیزم کینه و دشمنی داشت. در واقع وی نیز مانند عده کثیری از افسران سی آی ای بر آن بود تا انتقام شکست امریکا در ویتنام را در افغانستان بکشد. . . . عزیمت کیسی از اسلام آباد مانند مراجعت شان همیشه در شب صورت می‌گرفت. وی طبق معمول به عربستان سعودی مراجعت میکرد تا با همتای خویش شهزاده ترکی در مورد امداد مالی آن حکومت در سال آینده به جهاد مذاکره نماید. . . .

قسمت عمده و اساسی کمک سی آی ای تمویل پول بطور نقدی بود. اگر یک دالراز طرف ایالات متحده تهیه می‌شد، دالر دیگر از جانب حکومت عربستان سعودی جمع می‌شد. این وجوه آمیخته که سالیانه بالغ بر چندین صد میلیون دالرمی شد از طرف سی آی ای به حساب های مخصوص در پاکستان تحت کنترل آی اس آی انتقال داده می‌شد . . . . » ( 38 )

همسایه غربی افغانستان، جمهوری اسلامی ایران نیز در حمایت از جهاد و مقاومت علیه شوروی و در داغ کردن تنور جنگ سهم گرفت . اما نه سهم مؤثر و حساب شده. ایران که خود با امریکا و هم پیمانانش مشکلات جدی داشت، در بیرون از زدو بند های مثلث استخبارات امریکا، پاکستان و عربستان بصورت منزوی به سر میبرد. و بادر پیش گرفتن سیاست ضعیف و نا منظم نسبت به افغانستان به انزوای خود افزود.

و اما مردم افغانستان و مجاهدان آن که در داخل بار طاقت فرسای جهاد و مقاومت را بدوش می کشیدند و تنور جنگ را با خون و عرق خود داغ نگه میداشتند از این زدو بند ها و چشمداشتها از فرجام مقاومت شان بی خبر بودند. گرمی رو به تزاید تنور جنگ قشون اشغالگرا از افغانستان بیرون راند اما شعله های آن تا سالهای دگر هست و بود افغانستان را هم چنان سوختاند.

### **بازگشت ناکام و بی دست آورد - 26 دلو 1367 :**

شوروی موفقیت خود را در تداوم و پایان جنگ بر اساس تجارب گذشته از آسیای میانه و مناطق قفقاز محاسبه کرده بود. و این تجارب حتی به دو قرن قبل از حکومت بلشویک ها در دوره های جنگ ارتش تزاری با مسلمانان مناطق مذکور بر میگشت: « روسیه تزاری قیام مسلمانان مناطق قفقاز را



درسالهای 1785، 1825، تا 1859 و 1877 تا 1878 میلادی در چیچین و داغستان هرچند با تلفات بسیار سنگین قوای خود سرکوب کرد. بعداً حکومت شوروی قیام های مشابه را در مناطق مذکور و سایر مناطق قفقاز طی سالهای 1918 و 1941 تا 1942 درهم کوبید. در مناطق مسلمان نشین آسیای مرکزی نیز نخست روس های تزاری و سپس رژیم بلشویکی قیام های مختلف مردم را بعد از سالها جنگ و درگیری شدید خاموش کردند. شوروی علاوه از فشار نظامی و جنگ برای سرکوبی قیام های مناطق قفقاز و آسیای مرکزی، سیاست های دیگری را بکار بست که منتج به شکست قیام ها و تسلط شوروی بر آن مناطق گردید. جلب همکاری افراد متنوع و اقوام، درگیر ساختن یک قوم با قوم و منطقه دیگر، تبعید دسته جمعی یا مهاجرت اجباری برخی اقوام مسلمان مانند چرکسها، چیچین ها و تارهای جزیره کریمه در سالهای 1856، 1870 و 1943 میلادی از روش هایی بود که هم روس های تزاری و هم روس های بلشویک برای آرام سازی و اشغال کامل مناطق مسلمان نشین آسیای مرکزی و ماورای قفقاز بکار بستند. « ( 39 )

روس ها با داشتن تجارب فوق الذکر در سرکوبی مقاومت های آزادیخواهانه مطمئن بودند که به مقاومت و جهاد افغانستان هم غالب میشوند. آنها در افغانستان تمام تجارب فوق را بکار گرفتند. برای سرکوبی مقاومت از تمام امکانات نظامی استفاده کردند. جدید ترین سلاح های که تا آن زمان آزمایش نشده بود در افغانستان مورد امتحان قرار دادند. بم افکن های سو 25 اولین بار به سرزمین افغانستان بم ریختند: « کارشناسان نظامی، طراحان، انجینران و تکنیسن ها پیوسته کارایی این هوا پیمای ها را زیرمراقبت داشتند و در روند نبرد ها همواره با در نظر داشتن دستاوردهای عملی می کوشیدند کارایی آنها را بهبود بخشیده و توان رزمی آنها را بالا تر ببرند. رئیس اداره نیروهای زرهی ارتش شوروی با گروهی از انجینران طراح تانگ و رئیسان کارخانه های عظیم اسلحه سازی به افغانستان آمدند تا راه های بهبود کارایی تانک هارا بررسی کرده و دریابند که چگونه میتوان سرنشینان یک زرهپوش را هنگام برخورد با مین نجات داد. « ( 40 )

عملیات نظامی قوای شوروی بسیار بی رحمانه و وحشتناک انجام میافت. قبل از داخل شدن به منطقه ی مورد نظر و جب و جب خاک آنها از زمین و هوا آتش میگشودند و سپس داخل منطقه شده به قتل و کشتار می پرداختند. نیروهای شوروی وقتی در بهار 1363 به ولسوالی خوست و فرنگ توسط ده ها فروند چرخبال نیرو پیاده کردند، طی یک هفته اقامت شان در ولسوالی مذکور بیش از یکصد نفر اهالی قریه های دره ی فرغانیل، دامنه، فارزو چرخ فلک را که اکثراً پیرمردان و پیرزنان بودند به قتل رسانیدند. عساکر شوروی دریکی از قریه های کوچک دره ی فرغانیل هفده نفر را که از خانه های شان دستگیر کردند به آتش کشیدند. شورویها آنها را به زمین



خوابانیده پروی بدنشان پتو های عسکری انداختند بعداً بروی پتو ها تیل پاشیدند و آنگاه حریق ساختند. ( 41 )

شورویها از کارهای استخباراتی و جاسوسی برای سرکوبی مقاومت نیز استفاده نمودند. ترور قوماندانان، خریداری آنان، ایجاد نفاق و جنگ های داخلی میان مجاهدین و تشکیل قوت های اجیرملیشیا از اقوام مختلف و سوق آنها در جنگ با مجاهدین تاکتیک دیگر برای پیروزی در جنگ افغانستان بود. آنها قوت های متعدد ملیشیا را در ولایات مختلف بوجود آوردند که معروفترین و نیرومند ترین آنها ملیشه های عبدالرشید دوستم در شمال افغانستان و ملیشه های عصمت مسلم در قندهار و جبار قهرمان در هلمند بود. اما هیچکدام این تاکتیک ها و عملکردها، شوروی را در رسیدن به اهدافش در افغانستان نایل نگردانید. نه رژیم کمونیستان درکشور استحکام یافت و نه مقاومت مجاهدین سرکوب و تضعیف گردید. آنگونه که بعدها جنرالان شوروی به این ناکامی اعتراف کردند: « بسیاری از افسران اعزام شده به افغانستان به زودی دریافته بودند که اجرای عملیات رزمی همانند نفس اعزام نیرو به افغانستان سودی در بر ندارد. چون هیچ چیزی به جز تلفات جانی برای سپاهیان ما و مردم افغانستان به ارمغان نخواهد آورد. » ( 42 )

جنگ افغانستان بصورت فزاینده اقتصاد بحرانی و رژیم توتالیتر شوروی را زیر فشار شدید قرار میداد. به اعتراف شوارندازه وزیر خارجه اسبق شوروی و رئیس جمهور بعدی گرجستان مصرف جنگ در افغانستان سالانه به ده میلیارد دلرمی رسید که این بزرگترین ضربه اقتصادی بر پیکر شوروی بود. تلفات قوای شوروی در افغانستان که مسکو آنرا از جامعه شوروی پنهان میکرد سرانجام برای مردم برملا گردید و نا رضایتی های اجتماعی را هر چند به پیمانهای محدود بوجود آورد. با موجودیت چنین فشارها، پایان جنگ نا پیدا بود. احتمال پیروزی شوروی در این جنگ بسیار مبهم و تاریک بنظر میخورد. به قول جنرال گروموف آخرین قوماندان عمومی قوای شوروی در افغانستان سیمای سال 1985 ( 1364 ) افغانستان را میتوانست تنها یک کلمه بازتاب دهد، " بن بست " .

در شوروی، برژنف که فرمان اشغال افغانستان را صادر کرده بود وجود نداشت. بعد از مرگ او دو جانشین پیرنیز مرده بودند. و کرملین در اختیار شخص جوان تری بنام گورباچف درآمد. گورباچف فرسودگی نظام کمونیسم را از داخل به وضوح لمس میکرد و دریافته بود که ادامه ی درگیری شوروی در افغانستان این فرسودگی را تا پرتگاه فروپاشی می کشاند. معهداً او جنگ افغانستان را " زخم خون چکان " نامید. و در 13 نومبر 1986 ( قوس 1365 ) در جلسه اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی گفت: « ما در افغانستان الآن شش سال است که می جنگیم و هرگاه رفتار خود را عوض نکنیم بیست سال دیگر خواهیم جنگید. این



کاربرشایستگی ما مبنی بر تاثیر گذاري برانکشاف رخداد ها سایه خواهد افگند. « ( 43 )

اما گورباچف شاید به خوبي ميدانست که جنگيدن براي شوروي در افغانستان در بيست تا سي سال به معني پايان دادن به عمر شوروي و نظام کمونيزم است. هرچند که شوروي و حاکميت کمونيزم بسيار پيستران سقوت کرد. خارج از کرملين، در معرکه هاي جنگ، جنرالان و قوماندانان ارتش سرخ بيستر از رهبران شان ناتواني و بن بست را در جنگ افغانستان درک ميکردند: « . . . افسران و جنرالان خود بيست از هرکسي ديگري به اين نتيجه رسیده بودند که لازم است تا سپاه چهل را بدون قيد و شرط کاملاً از افغانستان بيرون کرد . . . آيا ما ميتوانيم در مجموع در جنگ افغانستان پيروز گرديم؟ عقل سليم پاسخ ميدهد که در " جنگ در برابر مردم " پيروي ممکن نيست. . . به زور اسلحه در افغانستان هيچ چيزي را نمي توانيم بدست بياوريم. مهم ترين مسئله براي ما اين بود که ما در افغانستان کشته مي داديم و بسياري نميدانستند براي چه و براي که ؟ » ( 44 )

گورباچف در شوروي سياست معروف بازسازي يا " پروستريکا " را اعلان کرد. بر مبنای اين سياست بسوي بهبود روابط با امريکا و غرب قدم گذاشت و از خروج عساکر شوروي از افغانستان سخن گفت. با خروج قواي شوروي از افغانستان تغيير در رهبري جمهوري دمکراتيک افغانستان از سوي کرملين ضروري پنداشته مي شد. داکتر نجيب الله رئيس سازمان جاسوسي ( خاد ) به جاي بيرک کارمل انتصاب گرديد. بدنبال اين تحولات، معاهده ژنو ميان وزراي خارجه پاکستان، افغانستان، شوروي و امريکا در 14 اپريل 1988 ( ثور 1367 ) به امضاء رسيد و راه نه چندان آبرومندانه اي براي خروج قواي شوروي هموار گرديد. خروج ارتش چهل در 26 دلو 1367 از افغانستان تکميل شد. آخرين نظامي شوروي که پل حيرتان را عبور کرد، جنرال بوريس گروموف قوماندان عمومي ارتش چهل بود. هشتاد هزار سرباز و افسر ارتش چهل شوروي 3335 روز قبل با مدرن ترين سلاح هوايي و زميني وارد افغانستان شده بود تا جهاد و مقاومت ضد کمونيستي را خاموش کند و پايه هاي حاکميت حزب دمکراتيک خلق را استحکام بخشد. اما آنروز قواي اشغالگر در حالي افغانستان را ترک گفتند که بيست از نيم شان کشته ، مجروح، معلول، مفقود و اسير شده بودند. سترجنرال محمود قارييف سرمشاور نظامي داکتر نجيب الله تلفات و ضايعات قواي شوروي را با اين ارقام بيان مي کند: « 14453 نفر کشته که 13833 نفر از ارتش، 572 نفر از کي جي بي، 28 نفر از وزارت داخله و 664 نفر مشاورين و مترجمان بودند. تعداد مجروحين به 49983 نفر مي رسيد که 38614 نفر آن بهبود يافتند و 6669 نفر معيوب باقي ماندند. و 330 نفر مفقود الاثر شدند.



تعداد وسایل و وسایط نظامی تخریب شده که شامل انواع هواپیماها، تانک و وسایل زرهی می شد به این شرح بود: 103 فروندهواپیمای بم افگن، شکاری و ترانسپورتهی، 317 فروند هلیکوپتر، 147 دستگاه تانگ، 1314 دستگاه نفربرها و خودروزرهی، 433 دستگاه توپ وهاوان، 11309 وسایل انجنیـری، 11369 دستگاه مخابراتی و 1138 دستگاه قوماندانی . « ( 45 )

وبرعکس، جهاد و مقاومت مردم نیرومند شده وگسترش یافته بود. آینده حاکمیت حزب دمکراتیک خلق در پرده ابهام و تاریکی قرار داشت. آیا این برای شورویها شکست بود؟ جنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان قوای شوروی میگوید: « پایان هر جنگی، تعیین برنده و بازنده را در بستگی از مقاصد که هر یک از جوانب درگیری کوشیده اند بدست بیاورند، درقبال دارد. . . . مبنای برای تایید این مطلب که سپاه چهل شکست خورده، وجود ندارد. به همان میزان تظاهر به پیروزی در جنگ افغانستان نیز بی پایه است. « ( 46 )

هرگاه دسترسی به مقاصد مسکو را در جنگ افغانستان آنطوریکه جنرال گروموف اشاره میکند به عنوان شرط پیروزی مورد توجه قرار بدهیم، بلا فاصله به این نتیجه میرسیم که شورویها در افغانستان شکست خوردند. به گونه ای که گروموف از فراز رود آمو به عنوان آخرین سرباز اشغالگر عبور کرد، میتوان آنرا دلیل شکست یک قوای اشغالگر و متجاوز خواند. جنرال گروموف قوماندان عمومی قوای اشغالگر شوروی با پای پیاده و سرب خیمه از پل رودخانه آمو گذشت و به عقب نگاه نکرد. او بعداً احساسش را در آن لحظات چنین بیان داشت: « من آخرین سپاهی شوروی بودم که سرزمین افغانستان را ترک میگفتم. در این لحظات واپسین در درونم خلاء بزرگی را احساس میکردم، زیرا در پیش رویم آینده گنگ و تاریک و در پشت سرم گذشته ی تهی و برباد رفته را دیدم . « ( 47 )

### تغیر مهره در کابل:

وقتی جنرال الکساندر مایوروف سرمشاور نظامی جمهوری دمکراتیک افغانستان چشم دید خود را از شراب نوشی بیرک کارمل در قصر ریاست جمهوری به جنرال " چریومنیخ " بازگومیدارد، " چریومنیخ " به سرمشاور میگوید: « بیجا با این یابو وقت خود را ضایع می کنیم. دیربازود حتی اگر اوضاع بسیار حساس هم باشد باید عوض کنیم. ناحق این علف را به آن می خورائیم . . . . « ( 48 ) اما مسکو چند سال دیگر هم کارمل را در رهبری حزب ورژیم دست نشانده ی خود در کابل نگهداشت. زمان تعویض کارمل در کابل با فرارسیدن زمان حاکمیت گورباچف در مسکو فرارسید. به قول گروموف: « در بهار 1986 ( 1365 ) در کابل به این نتیجه رسیدند که بیرک بانیست جای خود را به یک سیاستمدار پرانرژی تر بدهد و برای جانشینی وی سردمدار خدمات اطلاعات دولتی افغانستان ( خاد ) نجیب





الله را پیشنهاد کردند. درمسکو با این پیشنهاد موافقه کردند و نجیب الله را در ماه می 1986 ( جوزای 1366 ) به سمت دبیرکل حزب دمکراتیک خلق افغانستان برگزیدند. « ( 49 )

کارمل نخست از رهبری حزب معزول گردید. یک سال بعد ریاست شورای انقلابی را نیز از او گرفتند و او را بلافاصله بنام تداوی به مسکو تبعید کردند. باری کارمل در دوران تبعید به یکی از جنرالان پرچمی هوادار خود گفت: « دراینکه دکتور نجیب الله یک شارلاتان و کلاه بردار بزرگ حزب ما و تاریخ کشور ما است، شک و تردیدی نداشته باشید. گورباچف نیز دست کمی از او ندارد و با این روش خود به زودی سوسیالیزم را در جهان روسیه و امپریالیزم را روسفید خواهد ساخت. با وجود نفرت و بیزاری که از او دارم بشما توصیه می کنم تا او را کمک کنید. زیرا اگر او را تنها بگذارید خود را بدامن امپریالیزم خواهد افکند و از انقلاب ثورحتی نامی بیادگار نخواهد ماند. « ( 50 )

تلاش های کارمل برای ماندن به اریکه رهبری حزب و دولت حتی با الحان وزاری در برابر حاکمان مسکو بی نتیجه بود: « . . . چهره کارمل تیره شد او انکار نکرد که درمسکو به توافق هایی رسیده است. اما هوشدار داد که برکناری اش فوراً خشم و نارضایتی و وارد آمدن ضربه جبران نا پذیر بر اعتبار اتحاد شوروی بدنبال دارد. پس از آن، او ناگهان پریشان حال شده زبانش بند آمد و گریست: مرا بکشید! قربانی ام کنید! من آماده مرگ، زندان و شکنجه ام . . . » ( 51 )

بیرک کارمل پسر ارشد دگر جنرال محمد حسین خان یکی از جنرالان حکومت محمد ظاهر شاه بود. از تعلقات قومی او اطلاع دقیقی در دست نیست. در حالیکه عده ای او را کشمیری الاصل می خوانند و بسیاری از تاجک بودنش صحبت میکنند، کارمل خودش رادرتذکره تابعیت پشتون نوشته بود. کارمل در قریه کمري ولسوالی بگرامی ولایت کابل متولد گردیده و تحصیلات خود را در فاکولته حقوق دانشگاه کابل به پایان رسانید . کارمل سالهای اخیر عمر خود را درمسکو، کابل و حیرتان در بیماری به سختی و ذلت سپری کرد. سرانجام درمسکو مرد و جسد او بعد از مرگش در اول دسامبر 1996 ( 10 قوس 1375 ) توسط پرچمی های هوادارش و جنرال عبدالرشید دوستم به حیرتان انتقال یافت و در آنجا به خاک سپرده شد.

و اما دکتور نجیب الله به قول " گئورگی کورنینکو " « فرزند موطلایی کی جی بی » ( 52 ) از قبیله احمدزی پکتیا بود. دوره لیسسه را در مکتب حبیبیه کابل سپری کرد و در سال 1975 از فاکولته طب دانشگاه کابل فارغ گردید. او در 1344 ( 1965 ) به جناح پرچم حزب دمکراتیک خلق پیوست و عروج وی در مقامات حزبی توأم با تجاوز قوای شوروی بود که بریاست خاد توظیف یافت. نجیب الله و دستگاه خاد مستقیماً تحت نظر، مشورت و هدایت کی جی بی قرار داشتند. رسیدن نجیب الله به آخرین پله قدرت در رهبری حزب و دولت به همین پرورش و وابستگی او بدامان کی جی بی بر میگردد. او این



وابستگی را در دوران رهبري و حاکمیتش نیز با سرسپردگی حفظ کرد. به آن حدیکه سرمشاور نظامي شوروي از اطاعت و تبعیت نجیب الله از کي جي بي لب به شکایت مي گشاید: « . . . نجیب الله درباره یک رشته مسایل نظامي پس از گفتگو با من (محمود قاریف) با نمایندگان کي جي بي گفتگو و آنرا با ایشان به توافق میرسانید. روي همرفته نجیب الله به عنوان کسیکه پیوند هاي نزدیکی با نمایندگان کي جي بي داشت به میزان زیادی تابع نمایندگان کي جي بي بود. نجیب الله میتواند برای دیدار با رئیس ستاد کل نیروهاي زميني ارتش شوروي که از کابل بازدید مي کند وقت پیدا نکند در حالیکه چندین شبانه روز پیهم با ماموران کي جي بي که از کابل بازدید میکردند، به سر میبرد. . . . » ( 53 )

صدیق الله راهي برادر نجیب الله که در دوره حاکمیت او به امریکا پناهنده شد از برادرش اینگونه تصویر ارائه مي کند: « نجیب علاقه فراواني به موسیقي هندي و فلم هاي هندي داشت. از همان دوره ي متعلمي در رفتار و لباس از هنرمندان فلم هندي تقلید میکرد و غرق در فساد اخلاقي بود. اود برابر اعضاي فامیل با خشونت رفتار میکرد و بارها مادر کلان ، مادر و خواهرش را مورد ضرب و شتم قرار میداد. در میان اعضاي فامیل نفاق و تفرقه ایجاد میکرد. مادر را علیه پدر، پدر را علیه مادر، برادر را علیه خواهر و یکی را علیه دیگری تحریک میکرد و همه را به جان هم مي انداخت. یاران و هم نشینان او افراد بد اخلاق و بد معاش بودند و جرایم و فساد اخلاقي را با آنها یکجا مرتکب مي شد. . . . » ( 54 )

"اخرومیف" عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروي نجیب را یک انسان با استعداد و قاطع میدانند و جنرال گروموف در مورد او مي نویسد: « نجیب با برخوردار بودن از اوتوریته در میان افغانها، داشتن وسعت دید، نیروي اراده، یک دندگی و هم با حيله گري و نیرنگ بازی از پیشینان خود متمایز بود. مسایل مشي نظامي را با نجیب عمدتاً سرمشاور نظامي شوروي حل و فصل میکرد. در مسایل حزبي و دولتي رئیس گروه مشاورین در کمیته مرکزی حزب " ویکتور پولیانچکو" با او دوشادوش میکرد. » ( 55 )

داکتر نجیب الله در مقایسه با همه سران حزب دمکراتیک خلق توانایی و امتیازاتی را در رهبري حزب مذکور داشت. او به پشتو و فارسي دري با فصاحت سخن میگفت و با استدلال و روشن صحبت میکرد. در سازماندهي ابتکار و مهارت داشت. اشتباهات رهبران گذشته حزب خود را به خوبی میدانست. مکار، حيله گر، زیرک، چند چهره و نیرنگ باز بود. اما نجیب الله با گذشته کمونیستی، وابستگی به مسکو و خدمت به قوای اجنبي و اشغالگرد دوره اي به حاکمیت نصب شد که این ویژگیها او را به ساحل پیروزي نمی کشانید. اودر طول دوران اشغال افغانستان توسط قشون شوروي ریاست سازمان استخبارات دولت (خاد) را بدوش داشت. اودراین کرسی با بي رحمي عمل میکرد. در شکنجه هاي زندانیان سیاسی سهم میگرفت و زندانیها را تا سرحد مرگ مورد لت و کوب قرار میداد. اودر کرسی



خاد به قصاب مردم تبدیل شده بود. خود به کشتار بدون محاکمه مخالفین رژیم می پرداخت. حتی گاهی کشتار او دل جنرالان اشغالگر شوروی را بدر می آورد. باری جنرال " پترو خالکه" از جنرالان شوروی از کشتار صدها نفر بدست نجیب الله در هرات در سال 1360 به سر مشاوری نظامی شوروی در کابل شکایت کرد که نجیب و خاد در هرات دیوانگی را شروع کرده و به اعدام کردن بدون پرسا و محاکمه ادامه میدهد. سر مشاوری ( جنرال مایوروف) به او گفت: « من خبر بودم که داکتر طب نجیب الله بسیار مرد سنگدل است. ولی با وجود این، تصور هم نمی توانستم که بعد از پخش اوراق تبلیغاتی ما که در آن گفته شده بود: اگر دشمن تسلیم شود عفو میگردد، باز هم امر اعدام آنها داده شود. این مطلق حیوانیت است. . . . همه این ها که هستند چوچه های سگ هستند مخصوصاً این نجیب . . . » ( 56 )



**داکتر نجیب الله رهبر حزب دموکراتیک خلق و آخرین رئیس حکومت این حزب در افغانستان به سینه یکی از افسران متجاوز و اشغالگر شوروی نشان شجاعت و افتخار می آویزد.**

رهبري نجیب الله در حزب دموکراتیک خلق و دولت درمسکو فیصله گردید نه در افغانستان. او مانند گذشتگان حزبی خود سئوتیست، وابسته به شوروی ها و تحت فرمان آنها قرار داشت. در 26 دلو 1367 حین خروج آخرین دسته های قشون شوروی خطاب به سربازان و افسران متجاوز و اشغالگر گفت: « سربازان انترناسیونالیست بعد از اجرای وظیفه انترناسیونالیستی



شان به وطن صلحدوست خود عودت مینمایند. این تصمیم از جانب رفیق میخائیل سرگیویچ گرباچوف ضمن صحبت در ویلادی واستوک با توافق به حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلان شده بود. شما دلرلحظات تاریک و دشواری برای انقلاب به کمک ما شتافتید. در آن زمان موضوع زندگی و مرگ انقلابی مطرح بود. شما دست کمک را بما دراز نمودید و درازبین بردن نا بسامانیها کمک کردید. دوست در روز بد آزمایش می شود و دیگر هرکس به خوبی درک نموده که دوست ما که است؟ این مسئله در نزد ما برای ابد و همیشه حل شده است. ما در برابر شما فرزندان شجاع کشورلین به خاطر همه آنچه برای مردم افغانستان، برای انقلاب ثور انجام داده اید، به خاطر مردانگی و شجاعت و هم بخاطر مهربانی و انسانیت شما سرتعظیم فرود می آوریم. « ( 57 )

نجیب الله علي الرغم این اظهارات که به قوای اشغالگرومتجاوزاجنبی سرتعظیم فرود می آورد، بعداً روز 26 دلو 1367 آخرین روز خروج قوای شوروی را روز نجات ملی اعلان کرد تا از خود چهره ملی و قابل پذیرش بسازد. اما لفاظی ها و حرکات او در این مورد بیشتر از همه دو رویی و حیلہ گری او را انعکاس میداد تا صداقت و وجاهت ملی اش را. وحتی دورویی نجیب الله برای اربابان و ولی نعمتان شوروی اش غیر قابل درک و شکفت آور بود. جنرال لیخافیسکی بعداً نوشت: « یک اصل کهن دوباره تمثیل میگردد. هنگامیکه دزد خود بلند تر و رساتراز دیگران صدا میزند " دزد را بگیرد ". معراج دورویی و سالوس. سخنرانی نجیب الله در جنوری 1992 به بهانه پنجمین سالگرد آغازانفاذ مشی آشتی ملی بود که اعلان کرد " آمدن سپاهیان شوروی علت اصلی قیام مردمی در افغانستان بود که منجر به تراژیدی گردید. . . . » ( 58 )

ونجیب الله در کرسی ریاست جمهوری از مشاور شوروی خود برای سخنرانی و ابراز نظر رهنمود و دستوردیافت میکرد: « من با رئیس جمهور طرح دستورهای او را شامگاهان یا بامداد هرروز پیش از برگزاري نشست بورد قوماندانی اعلي بررسی میکردم. معمولاً من مسایل اصلی را که باید درباره آن دستور صادر میکرد، برایش می نوشتم . . . . » ( 59 )

سخنرانی و صحبت های نجیب الله بعد از خروج قوای شوروی بسیار عوام فریبانه ایراد می شد. او در صحبت های خود به آیات قرآن کریم و احادیث پیغمبر اسلام ( ص ) استدلال میکرد. از اعتقاد و باور به اسلام سخن میگفت و جنگ مجاهدین را در برابر حاکمیت خود غیر شرعی تلقی می نمود. اما برای بسیاری از مجاهدین و احزاب اسلامی اینگونه صحبت های موصوف بیشتر به شعبده بازی میماند. نجیب الله نمی توانست به چهره قابل قبول در سطح ملی و بین المللی تبدیل شود. بقای او در حاکمیت به معنی پیروزی شوروی در تجاوز نظامی به افغانستان و شکست مجاهدین و همه حامیان منطقوی و بین المللی شان بود. در حالیکه این امر برای مجاهدین و کلیه کشورهاییکه از آنها حمایت کردند غیر قابل قبول محسوب می شد. از



طرف دیگر امپراطوري شوروي در جریان ادامه ي حاکمیت نجیب الله متلاشی گردید و حاکمیت او با از دست دادن یگانه حامی خارجی و منبع دریافت امکانات نظامی و مالی نمیتوانست دوام بیاورد.

نجیب الله در 14 ثور 1365 که ریاست حزب و دولت را بدست گرفته بود به هدایت ورهنمایی مسکو سیاست مصالحه ملی را اعلان کرد. جنرال گروموف میگوید این سیاست ازسوی مشاورین شوروي طرح و تدوین یافت: « با گزینش نجیب الله به سمت دبیرکل حزب دمکراتیک خلق افغانستان، به یاری و کمک بلا فصل مشاورین حزبی شوروي استراتیژی تازه ای تدوین گردید که هدف آن زدایش رویارویی های داخلی درکشور بود. این استراتیژی در سراسر گیتی به نام مشی آشتی ملی ( مصالحه ملی) شهرت دارد. » ( 60 )

همچنان به قول " سلینکین " شرق شناس و نویسنده معرف روسی « برخلاف شایع نه او (نجیب الله) و نه کسی دیگری از رهبران افغان اندیشه مشی آشتی ملی را بمیان نکشیدند. سناریوی مصالحه ملی بدستورگردانندگان کاخ کرملین در مسکو نوشته شده بود و جانب افغانی تنها مجری عادی این طرح بود. » ( 61 )

نجیب الله برای تحقق سیاست مصالحه ملی از آتش بس یک جانبه ي شش ماهه، تشکیل دولت ملی با مخالفان و بازگشت پنج ملیون مهاجر از پاکستان و ایران سخن گفت. قانون اساسی جدید را در فوس 1367 توسط لویه جرگه انتصابی به تصویب رسانید که در آن نام دمکراتیک را از دولت حذف کرد و خود در لویه جرگه رئیس جمهور انتخاب شد. در قانون جدید آزادی احزاب سیاسی پیش بینی گردید. در رسانه های گروهی رژیم لحن تبلیغات علیه مجاهدین تغییر یافت و واژه اپوزیسیون جای " اشرار " را گرفت. انتخابات پارلمانی در مناطق تحت کنترل رژیم براه افتید و ربع کرسی های پارلمان برای مخالفین ( مجاهدین) خالی نگهداشته شد.

نجیب الله برای آمادگی جنگ و مقاومت در برابر مجاهدین بعد از تکمیل خروج قوای شوروي، عده ای از جنرالان ارتش را به عضویت کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق منصوب نمود. ارگان جدیدی را بنام قرارگاه قوماندانی اعلی قوای مسلح بوجود آورد تا فعالیت محاروبی وزارت های دفاع، امنیت و داخله را هم آهنگ و انسجام ببخشد. برای جلوگیری از پراگندگی قوت ها اقدام به برچیدن برخی لوا های سرحدی کرد تا آن لواها را مجاهدین تصرف نکنند. بمنظور بهره گیری سیاسی در یک تبلیغات وسیع آن مناطق را مناطق صلح اعلان نمود و از مهاجرین خواست تا به آن مناطق برگردند. از لواهای سرحدی فراخوانده شده وقوت های ملیشیا، گروپ های اوپراتیوی، فرقه ها و قطعات متعدد نظامی ایجاد شد تا جای عساکر شوروي را پر کند. فرقه 80 کیان، لوائی 70 حیرتان، فرقه 53 جوزجان به قوماندانی دوستم، فرقه 2 پروان در پشته سرخ جبل السراج، فرقه 40 بگرام، فرقه 60 سروبی، فرقه 54 کندز، فرقه 21 فراه و سه گروپ اوپراتیوی



جدیداً تشکیل شد. برای تأمین امنیت شهر کابل سه زون امنیتی بوجود آمد. فرقه 8 وزارت دفاع، فرقه 5 وزارت داخله و فرقه دهم وزارت امنیت وظایف امنیت این زون‌ها را به عهده گرفتند.

نجیب‌الله درعقرب 1366 از احزاب مجاهدین دعوت کرد تا با او حکومت ائتلافی تشکیل بدهند و خواستار تأسیس دفاتر آنها به جای جنگ در شهر کابل شد. در 6 جوزای 1376 داکتر محمد حسن شرق به عنوان شخص غیر حزبی به صفت صدراعظم تعیین گردید. او وزیران غیر حزبی را وارد کابینه ساخت و تغییراتی مانند لغو قیود شب‌گردی، لغو جلسات سازمان‌های حزبی در هنگام وظایف رسمی، لغو اتاق‌های دوستی افغان - شوروی، لغو اداره‌های مشاورین شوروی در دوایر رسمی، لغو مقام معاونیت صدارت در شمال، لغو جرگه‌های کوچی‌ها و مردم هزاره را اعلان و تطبیق نمود. ولی تمام این اقدامات از سوی احزاب مجاهدین رد گردید. اما نجیب‌الله بدون توجه به موقف مجاهدین به سیاست خود ادامه داد. تحلیل او بعد از خروج قوای شوروی این بود که با خروج عساکر شوروی از افغانستان و در نتیجه سیاست پروستریکای گورباچف از گرمی جنگ سرد کاسته می‌شود. آنگاه غرب برهبری امریکا ضرورت این را نمی‌بیند که با دولت نجیب‌الله مخالفت و مخاصمت را ادامه بدهد و برعکس آنها در انتخاب حاکمیت او و بنیاد گراهای اسلامی، داکتر نجیب‌الله را ترجیح خواهند داد. از طرف دیگر نجیب‌الله از جانب مسکو مطمئن بود که بعد از خروج سربازان شوروی کمک‌های هنگفت نظامی و مالی آنها را دریافت می‌دارد. مع هذا داکتر نجیب‌الله در فکر وقت کمایی کردن بود. او بازرنگی و جسارت به تقویت و تنظیم نیروهای مسلح خود می‌پرداخت. با انجام ابتکارات پیهم از لحاظ سیاسی مجاهدین را در تنگنا قرار میداد و از طریق شبکه‌های استخباراتی و امنیتی رژیم، قوماندانان تنظیم‌ها را در داخل به مذاکره و سازش می‌کشاند. او معتقد بود که گذشت زمان به نفع او و ضرر مجاهدین است. مرگ جنرال ضیاءالحق و جنرال اختر عبدالرحمن رئیس آی اس آی در حادثه‌ی هوایی که حامیان سرسخت تشکیل حکومت مجاهدین مورد نظر خودشان به جای حکومت حزب دمکراتیک خلق بود، مایه تشویق نجیب‌الله در ادامه‌ی سیاست‌هایش گردید.

علی‌الرغم آنچه گفته شد سیاست مصالحه نجیب‌الله در داخل حزب دمکراتیک خلق بازتاب متفاوت داشت. برخی در داخل حزب حاکم و حاکمیت، با سیاست مصالحه‌ی وی مخالف بودند و عده‌ای هم موافق. اختلاف داخلی میان جناح‌های خلق و پرچم همچنان وجود داشت. سید محمد گلابزوی وزیر داخله رژیم که در پایان خروج قوای شوروی به سفارت کابل در مسکو گماشته شد به رهبر جناح خلق تبدیل شده بود. فراكسیون وشاخه‌های متعدد دیگر در داخل هر دو جناح اصلی گسترش می‌افت و اختلافات تا سرحد مخاصمت اوج می‌گرفت. طرفداران حفیظ‌الله امین از زندان پلچرخي رها یافته و بوظایف دولتی گماشته شدند. خلقي‌ها سه



شاخه شده بودند. دوشاخه تره کی وامین وشاخه سوم برهبري وطنجار وپکتین طرفدار نجیب الله بودند. درمیان پرچمی ها نیز سه دسته ی رقیب شکل گرفته بود. طرفداران داکتر نجیب الله، هواداران ببرک کارمل وگروه نجم الدین کاویانی و فرید مزدک.

آینده حاکمیت حزب دمکراتیک خلق پس از خروج قوای شوروی مایه نگرانی بسیاری از اعضای حزب بود. این امر با موجودیت اختلاف ودسته بندی های درونی سبب می شد که اعضای ارشد وباصلاحیت حزبی دربخش ملکی ونظامی با مجاهدین ارتباط برقرارکنند وبه آینده خود جای پای دست وپا نمایند. مذاکرات مستقیم شوروی با رهبران مجاهدین در طایف، تهران ومسکو به این نگرانی ها درداخل حزب دمکراتیک خلق یا حزب وطن افزود.

### کابل وپیروزی ناپایداردرجلال آباد:

هنوزیازده روزه خروج آخرین سربازان شوروی ازافغانستان مانده بود که دیپلوماتهای اروپایی وامریکایی بیرق ممالک خودرا ازفراز سفارت خانه هایشان درکابل پایین آوردند وبه کشورهای خود رفتند. "چارلز ویلسن" عضو کانگریس امریکا پیشگویی کرد که با تکمیل خروج قوای شوروی، کابل درطول سه هفته سقوط خواهد کرد.

کابل هدف مجاهدین وهمه طرفداران بیرونی مجاهدین بود. چون با سقوط کابل، شکست شوروی ودولت دست نشانده اش درافغانستان تکمیل میگردد. درمیان کشورهای منطقوی وخارجی حامیان مجاهدین، پاکستان بیشترازهمه برای سقوط کابل وتشکیل حکومت اسلامی مورد نظرش برهبری حکمتیارعلاقه واشتیاق داشت. آی اس آی سقوط کابل را بمتابۀ فتح بزرگ برای خود تلقی میکرد. آنگونه که رئیس دفتر افغانستان درآی اس آی می نویسد: « جنرال اختر با کابل عقدۀ فطری وروانی داشت. وی به این امر که حملات درکابل باید چندین برابر سایر حملات باشد خیلی جدی بود. اگر کدام قوماندان ازوی درارتباط به زدن کابل هرنوع اسلحه ثقیلی طلب می نمود، وی حتی درصورت مخالفت من نیزحاضر به صدورآن می شد. فشار برکابل هدف اساسی ستراتیژی مارا تشکیل میداد. سقوط کابل به معنی فاتح آمدن ما تلقی می شد. این بود سرمنزل مقصودما. دراترهمین الویت کابل بود که بیشترین گروپ های مشاورین پاکستانی برعلیه آن شهر گماشته می شدند. » ( 62 )

خروج قوای شوروی، کابل را در دسترس قرار میداد ودر رسیدن به آن بیقراری وجود داشت. پاکستان به احزاب مجاهدین فشارآورد تا قبل ازتکمیل خروج عساکر شوروی حکومت خودرا تشکیل بدهند. پاکستان ازاین تشویش داشت که با گذشت زمان، نجیب الله پایه های حکومت خودرا وسیع ومستحکم سازد وبا خروج قوای شوروی کمک های بین المللی به مهاجرین افغان قطع گردد وانگاه بارسه ملیون مهاجر بدوش



پاکستان بماند. و این درحالی خواهد بود که جهاد در پشت دروازه های پیروزی متوقف می شود. و به همین حد پاکستان از سقوط کابل بدست مجاهدین در داخل کشور که از سلطه و دخالت اسلام آباد در نارضایتی بسر میبردند، به خصوص بدست احمدشاه مسعود ناخشنود و نگران بود. اما احمد شاه مسعود برخلاف نظر آی اس آی ، اعتقاد محافل دیپلماتیک و خارجی و باور رهبران تنظیم های مجاهدین در پشاور سقوط کابل را در هفته ها و ماه های پس از خروج قوای شوروی غیرمحمتمل می خواند. مسعود برای سقوط کابل آمادگی مجاهدین را در رفتن به مرحله تعرض استراتژیک جنگ ضروری میدانست که نه در چند هفته و چند ماه بلکه در طول چند سال میتوانست عملی شود. اما آی اس آی برخلاف نظر احمدشاه مسعود در صدد سقوط حکومت نجیب الله در فردای خروج قوای شوروی برآمد.

در نتیجه ی فشار پاکستان ، حکومت مؤقت مجاهدین به عجله تشکیل گردید. بیش از پنجمد نماینده از تنظیم های هفتگانه ی پشاور بنام شورای مشورتی در مدینه الحجاج راولپندی گرد آمدند و طی سیزده روزیه تاریخ 20 دلو 1367 حکومتی را بوجود آوردند که در رأس آن صبغت الله مجددی قرار گرفت. ائتلاف هشتگانه تشیع در تهران از شورا و حکومت کنار گذاشته شدند. افغانهای مهاجر در غرب و قوماندانان عمده مجاهدین در شورای مشورتی حضور نداشتند. نارضایتی از نتیجه شورا همگانی بود. به قول خبر نگار بی بی سی : « از این حکومت همه بیزار بودند. ولی برای هیچکس قابل تعجب نبود. حکومت مذکور هیچ چیزی جز اتحاد مجدد رهبران پشاور نبود . رهبران هفت حزب مستقر در پشاور زمام تمام سی و پنج وزارت را در دست خود گرفتند. درست سیزده روز را دربر گرفت که هفت رهبر دوباره انتخاب شدند. و اما آنچه حکومت مؤقت افغان را بی اعتبار و باور نکردنی میساخت، حقیقتی بود که حکومت مذکور در اسلام آباد، مرکز پاکستان ایجاد گردید و استخبارات نظامی ( آی اس آی) تحت نظر خود آنرا رهنمایی میکرد. » ( 63 )

حکومت تشکیل شده مجاهدین در راولپندی میباید به کابل انتقال میکرد. اما میزبانان این حکومت در صدد آن شدند که رهبری و کابینه حکومت از راه زمین و از طریق جلال آباد به کابل برود. جلال آباد باید به عنوان اولین منزلگاه حکومت تشکیل شده در راولپندی آماده میگردد. مقدمات حمله به جلال آباد فراهم شد و سحرگاه شانزدهم حوت 1367 هزاران مجاهد از احزاب مختلف و صدها داو طلب جنگجوی عربی، کشمیری و پاکستانی تعرض خود را برای تصرف جلال آباد آغاز کردند. در کابل که نجیب الله از قبل در جریان حمله به جلال آباد قراردادش برای دفاع آمادگی گرفت. او در روزهای قبل از جنگ جلال آباد هزاران نفر اعضای حزب دمکراتیک خلق را در حالیکه همه مسلح شده بودند با شعار " کفن یا وطن" در چهار راهی آریانا متصل قصر ریاست جمهوری فراخواند و در یک سخنرانی هیجان انگیز





روحیه ی مقاومت را میان آنان ایجاد کرد. شاخه های متعدد و متفرق حزب مذکور مؤقناً اختلاف را کنار گذاشته برای دفاع از حاکمیت خود انگیزه گرفتند و دست بدست هم دادند. ارتش دولت نجیب الله متشکل از یکصد و پنجاه هزار نیروی مسلح بود که در آن قطعات ملیشیا و واحدهای پولیس و دستگاه خاد شامل می شد. هرچند خود نجیب الله تعداد نیروهای مسلح را پنجمصد هزار تن وانمود میکرد. قوای هوایی دولت نجیب الله متشکل از 300 هواپیمای نظامی بود که نود فروند آنرا بم افکن های سوخو تشکیل میداد. هفتاد فروند طیاره شکاری میک 17 و میک 21، نود فروند چرخبالهای ترانسپورتهی و توپدار و پنجاه فروند انواع هواپیماهای حمل و نقل نظامی شامل نیروهای هوایی میگردد. تعداد تانک در قوت های مسلح دولت به بیش از دوهزارچین می رسید. علاوه بر این همه امکانات نظامی، ارتش چهل شوروی کلیه مهمات و مواد لوژستکی و غذایی خود را حین ترک افغانستان به ارتش دولت کابل گذاشتند. هم چنان در شروع ماه عقرب 1367 شوروی ها با برقراری پل های هوایی میان فرودگاه های شوروی و کابل - قندهار روزانه با انجام ده ها پرواز، به دولت کابل سلاح و تجهیزات انتقال میدادند. کاروانهای زمینی نیز به وقفه ها از شاهراه سالنگ وارد کابل می شد که همه حامل کمک های تسلیحاتی و لوژستکی از شوروی بودند و این سیل امکانات نظامی و لوژستکی تا فروپاشی شوروی در اسد 1369 ادامه یافت. داکتر محمدحسن شرق که تا قبل از وقوع جنگ جلال آباد در دولت نجیب الله پست صدارت را بدوش داشت بعداً در مورد ارسال کمک های نظامی شوروی به دولت مذکور نوشت: « طیارات سنگین وزن شوروی بعد از خروج عساکر شان روزانه با 15 تا 80 پرواز، جدید ترین اسلحه امروز را که تا آن وقت در هیچ گوشه های جهان استعمال نشده بودند مانند راکت های بزرگ اسکاد، اوراگان و لونا از شوروی به میدانهای هوایی کابل، بگرام و شیندند حمل میکردند. وهم چنان طیارات بلند پرواز بم افکن و بیش از دو هزار تانک جدید را به خدمت اردوی جمهوری برای از بین بردن پایگا های مجاهدین قرارداد داده بودند و به این صورت قدرت آتش اردوی رژیم را با رهنمایی مشاورین متخصص به استعمال سلاح های متذکره چندین مرتبه بیشتر از زمان موجودیت اردوی شوروی تقویه و توسعه داده بودند و نیروی تخریبی عظیمی را به پیروان بی دیانت خویش برای از بین بردن ملتی که آزادی و حکومتی مطابق میل خود ها را می خواستند گذاشته و رفتند. » ( 64 )

به این ترتیب در حالیکه کمک های هنگفت نظامی مسکو به دولت نجیب الله ادامه یافت، ارتش دولت او در نخستین تهاجم مجاهدین برای تصرف جلال آباد پیروز بدرآمد. کابل در شکست مجاهدین از پیشرفته ترین سلاح های که بدست آورده بود استفاده کرد. در اولین روزهجوم نیروهای مجاهدین، بم افکن های سوخوی 22 دوصدبار مواضع آنها را بمباران کردند. اسکاد ها به صدا درآمدند. لونا، اوراگان و انواع توپخانه بارانی از آتش را بر



سرمجاهدین فرود آوردند. در جنگ جلال آباد بیش از هفت هزار تن از نیروی مجاهدین سهم گرفته بودند. در این نیرو جنگجویان داو طلب عربی و پاکستانی نیز مشارکت داشتند. آی اس آی بصورت گسترده این نیرو را از لحاظ نظامی و لوژستکی اکمال میکرد. علی الرغم پیشرویهای مجاهدین تا دروازه های شهر در پایان ماه چهارم جنگ، قوای دولت کابل دوباره تا تورخم پیش آمد. تلفات مجاهدین بسیار سنگین بود. دگروال ( سرهنگ ) یوسف رئیس دفتر افغانستان در آی اس آی این تلفات را سه هزار کشته و زخمی محاسبه میکند ( 65 ) اما دولت نجیب الله تلفات مجاهدین را هشت هزارتن وانمود میکند که در محاسبه ی آن دولت پانزده هزار مجاهد در حمله به جلال آباد سهم گرفته بودند.

شکست در جلال آباد برای حکومت مؤقت مجاهدین مایه شرمساری گردید. به ویژه که رهبران حکومت خاصاً صیغت الله مجددی و گلبدین حکمتیار رئیس دولت و وزیر خارجه در مصاحبه های خود با رادیو بی بی سی و صدای امریکا فتح جلال آباد را در ظرف چند روز وعده میدادند. انعکاس این ناکامی برای میزبانان حکومت مؤقت نیز بسیار منفی بود. به خصوص برای آی اس آی یک شرمندگی آشکار محسوب می شد. رئیس دفتر افغانستان در آی اس آی جنگ جلال آباد را بعداً فاجعه خواند و برکناری حمید گل را از ریاست آی اس آی به ناکامی این جنگ ارتباط داد. ( 66 ) اما این پیروزی برای کابل ، پیروزی پایدار و سرنوشت ساز نبود.

### **خصوصیت های درون حزبی و کودتای ناکام در کابل:**

دفاع از جلال آباد روحیه ارتش دولت نجیب الله را تقویت کرد. افزون بر آن اعتماد سیاسی برای رژیم ایجاد شد. مسکو نخستین مقاومت حاکمان کابل را در اولین هجوم مجاهدین بعد از خروج قوای خود با ارسال سیل آسای کمک های بزرگ نظامی و مالی استقبال کرد. نجیب الله بعد از پیروزی در جلال آباد با اعتماد به نفس بیشتر از مصالحه ی ملی و مذاکره با مخالفان و ختم جنگ صحبت میکرد و با حالت تهاجمی و ابتکاری در عرصه سیاسی گام برمیداشت. اما در پهلوی این همه پیشرفت های حاکمیت حزب دمکراتیک خلق و مقاومتش در برابر مجاهدین، حوادث و واقعیت های تلخی در داخل آن شکل میگرفت. دفاع از جلال آباد انگیزه حفظ وحدت میان شاخه ها و فراقسیون های حزب حاکم را که در آغاز جنگ ایجاد شده بود تضعیف کرد. سید محمد گلاب زوی وزیر داخله که رهبری جناح خلق را داشت اکنون به حیث سفیر در مسکو به تنظیم و تحریک خلقی ها علیه نجیب الله می پرداخت. اختلاف میان نجیب الله و سید محمد گلابزوی به سابقه ی رقابت میان آنها در وزارت داخله و ریاست خاد برمیگشت که هر یک برای تقویت و نیرومندی ارگانهای مربوط خود به شورویها نزدیک می شدند. نجیب الله در ریاست خاد مسکو را قانع ساخت تا اداره استخبارات وزارت داخله را مربوط ریاست خاد بسازند که ریاست آنرا نجیب الله بدوش



داشت. این امر برکینه ی گلابزوی در برابر نجیب افزود. گلابزوی در دوران اشغال، وزارت داخله را تحت هدایت و قیمومیت وزارت داخله شوروی به نیروی مسلح تقریباً همسطح وزارت دفاع تبدیل کرد، درپسا موارد با "خاد" در نزاع و کشمکش به سر میبرد. او که عملاً رهبری جناح خلق حزب دمکراتیک خلق را بدست گرفته بود از رهبری پرچمی ها در حزب و حاکمیت رنج میبرد. او از مسکو تقاضا داشت که بعد از برک کارمل، جناح خلق دوباره در زعامت حاکمیت و حزب قرار بگیرد. گلابزوی و بسیاری از بلند پایگان جناح خلق، خلقی هارا بنا بر نفوذ و قدرت شان در ارتش به این کار مستحق می پنداشتند. اما برخلاف آرزوی آنها، مسکو نجیب الله را به جانشینی کارمل برگزید که از جناح پرچم بود. صعود داکتر نجیب الله در پله های بالای قدرت از ریاست خاد به رهبری حزب و دولت، گلابزوی را بیش از پیش عقده مند و ناراحت ساخت. گلابزوی در مبارزه قدرت با نجیب الله فرار گرفت. اما او به خوبی درک میکرد که در این مبارزه و منازعه، شورویها جانب نجیب الله را می گیرند. مع هذا در صد آن شد تا نجیب الله و پرچمی هارا در ائتلاف با مجاهدین از حاکمیت براندازد. گلابزوی از میان احزاب مجاهدین حزب اسلامی گلبدین حکمتیار را انتخاب کرد. در این انتخاب تماس و تشویق مداوم پاچاگل وفادار که از گذشته ها با حکمتیار ارتباط داشت و تمایلات قوم گرایي گلابزوی به عنوان پشتون بسوی رهبر پشتون حزب اسلامی نقش اساسی داشت. اولین بار قدیر قوماندان شفاخانه دوصد بسترخارندوی (پولیس) به عنوان نماینده گلابزوی در بهار سال 1367 با مسئول حوزه مرکز حزب اسلامی در کابل ملاقات می کند. انجنیر شکیب مسئول حوزه مرکز حزب اسلامی مدعی است: « بعد از هدایت حکمتیار این ملاقات در خانه جنرال سالم مسعود قوماندان اکادمی خارندوی که عضو مخفی حزب اسلامی بود صورت گرفت. پیام قدیر از سوی گلاب زوی براه انداختن کودتا با مشارکت حزب اسلامی برای تصاحب قدرت در کابل بود. قدیر شرط وقوع کودتا را در تقسیم مساویانه قدرت میان حزب دمکراتیک خلق و حزب اسلامی خاطر نشان ساخت. تقاضای تقسیم قدرت با خلقی ها از سوی حکمتیار مورد تردید قرار گرفت و حکمتیار خواستار انجام کودتای بدون قید و شرط و تسلیمی قدرت به حزب اسلامی شد. این پیام توسط من (انجنیر شکیب) در اولین ملاقات با گلابزوی باز هم در خانه جنرال مسعود واقع کارته مامورین شهر کابل رسانیده شد. هر چند گلابزوی در اول به کودتایی که خلقی هارا شریک قدرت نمی ساخت تن در نداد اما بعداً گفت که مسئله اساسی بر انداختن نجیب از حاکمیت است. او گفت که تحت تعقیب و کنترل روس ها قرار دارد و باید پلان دقیق و حساب شده اتخاذ گردد. گفتگو ها و ارتباط حزب اسلامی با سید محمد گلابزوی ادامه داشت. در حالیکه برنامه کودتا بعد از تکمیل خروج قوای شوروی ترتیب یافته بود، گلابزوی قبل از آن از وزارت داخله بر کنارویه حیث سفیر به مسکو فرستاده شد. او حین عزیمت در میدان هوایی کابل به جنرال سالم مسعود گفت که بعد از این



کلیه برنامه های قبلی با حزب اسلامی توسط جنرال شهنواز تنی لوی درستیز که بعداً وزیر دفاع شد و جنرال هاشم رئیس حارنوالی قوای مسلح عملی می شود. آنها به نمایندگی از من صلاحیت دارند که کارها را با حزب اسلامی دنبال نمایند. « ( 67 )

در حالیکه فعالیت های مخفیانه گلابزوی، شهنواز تنی و هواداران خلقی شان از نظر پرچمی ها و نجیب الله پوشیده نمی ماند، اختلافات در داخل جناح پرچم نیز بصورت فزاینده گسترش میافت. به قول جنرال نبی عظیمی، پرچمی های طرفدار کارمل آرزومند دفاع از کشور بودند و با وصف آنکه نجیب را با دیده حقارت می نگریستند، اما فکر انتقام گرفتن از نجیب و ضربه زدن به او لحظه ای آنها را ترک نمی کرد. یکی از راه های انتقام گیری پرچمی های طرفدار کارمل از نجیب الله ائتلاف آنها با خلقی های گلابزوی و براه انداختن کودتا برای سرنگونی حاکمیت نجیب بود. این اندیشه را گلابزوی در زمستان 1368 با جنرال نبی عظیمی معاون وزارت دفاع از طرفداران قدرتمند کارمل، درمسکو مطرح کرد. او به عظیمی گفت: « جنرال تنی وزیر دفاع، نیازمحمد مهمند و میرصاحب کاروال از طرف خلقی ها و محمود بریالی، جنرال نورالحق علومی و نعمت از طرف پرچمی ها در کابل با هم دید و بازدید هایی داشته و برای سرنگونی نجیب الله در حال حاضر کردن پلان مشترک هستند. هدف ما این است که بار دیگر ببرک کارمل را به قدرت برسانیم و نجیب را سقوط دهیم. خواهش من این است که خودت همراه با رفقای با ما همراه شوی و همینکه به کابل رسیدی موضوع را با جنرال تنی طرح کنی و همچنان با کاروال تماس بگیری. « ( 68 )

مسلماً طرح کودتای مشترک با شاخه کارمل از سوی گلابزوی برای تضعیف نیروی نظامی نجیب بود و تشدید اختلاف درونی جناح پرچم تا سرحد دشمنی و مخاصمت. در حالیکه برنامه اصلی گلابزوی را کودتای مشترک با حزب اسلامی حکمتیار تشکیل میداد. اظهارات جنرال تنی در یکی از روزهای قدرتش در پست وزارت دفاع برای جنرال نبی عظیمی که از تقسیم قدرت یا مجاهدین حرف میزند به خوبی این تمایل خلقی های مخالف نجیب الله و حاکمیت پرچمی ها را منعکس میسازد: « روزی جنرال تنی بعد از جلسه قرارگاه با برافروختگی و عصیانیت بدفترش آمد و به من که منتظر نشسته بودم گفت: " معاون صاحب همراه این گاو( منظورش نجیب الله بود) دیوانه شده ام. در همه کارها دست میزند. هرچه دلش میخواهد انجام میدهد. آخر من وزیر دفاع هستم یا او؟ بیا که او را پس کنیم و قدرت را بامجاهدین تقسیم نماییم که هم در تاریخ نام خوبی از ما به یادگار باقی بماند و هم در آینده رفقای خود را تضمین کرده باشیم. " اما وقتی دانست چه حرفی زده است، خجل شده گفت رفیق عظیمی مزاح کردم. لطفاً وظایف فردا را یاد داشت بگیر. سخنان تنی مرا تکان داده و دانستم که در پشت پرده علیه دکتور نجیب الله ورژیم ما چه دسیسه شوم و هولناکی در حال تکوین است. « ( 69 )



وضعیت درمیان احزاب اسلامی و جهادی و در حکومت مؤقت آنها بهتر از حالت درونی حزب دمکراتیک خلق نبود. حزب اسلامی و جمعیت اسلامی که در شورای راولپنڈی نتوانسته بودند کرسی های اول حکومت مؤقت را بدست بیاورند از همان آغاز با حکومت مذکور علاقه نداشتند. آی اس آی که میخواست وزارت دفاع را از حرکت انقلاب مولوی محمد نبی به حزب اسلامی حکمتیار تعویض بدارد و حکمتیار را به جای مولوی محمدی به وزارت دفاع حکومت مؤقت بگمارد در نتیجه مخالفت جدی جمعیت اسلامی به خواستش نرسید. مولوی محمد نبی وزیر دفاع حکومت مؤقت نه از جنگ جلال آباد خبر بود، نه از وضعیت نظامی جبهات مجاهدین اطلاع داشت، نه ضرورت هماهنگی آنها را در رفتن بسوی مرحله ی جدید تعرض استراتژیک درک میکرد و نه از تاکتیک ها و شیوه های رسیدن به این مرحله سردر می آورد. ائتلاف هشتگانه ی تشیع که بصورت توهین آمیزی از شرکت در شورا و حکومت راولپنڈی باز داشته شده بودند با میزبانان خود در تهران سرگرم راه های بودند که بتوانند در آینده به اهداف خود برسند. صبغت الله مجددی رئیس حکومت مؤقت با عبد رب الرسول سیاف صدراعظم حکومت بر سر ریاست مجلس وزراء کشمکش داشتند. دفاتر وزارت خانه ها به دفتر های کار حزبی و تنظیمی تبدیل شده بود. قوماندانان احزاب مجاهدین برخلاف سالهای گذشته سلاح و مهمات نظامی را به جای تنظیم های خود مستقیماً از آی اس آی می گرفتند. به این ترتیب حکومت مؤقت مجاهدین که بعد از شکست جلال آباد اهمیت و اعتبار خود را از دست داده بود، در معرض اختلاف و بیکاری دست و پا میزد. تشدید نفاق و درگیری حزب اسلامی و جمعیت اسلامی در سطح سیاسی و نظامی بعد از حادثه تنگی فرخارد در تابستان 1368 پیکر نحیف و بیمار حکومت مؤقت مجاهدین را از پای در انداخت. در این حادثه سی تن از قوماندانان و افراد شورای نظار و جمعیت اسلامی توسط سید جمال ولید قوماندان حزب اسلامی حکمتیار کشته شدند. سپس قومندان قاتل حزب اسلامی به چند تن از همرزمانش در یک تهاجم نیروهای احمد شاه مسعود دستگیر و بعد از محاکمه بدار آویخته شد. گلبدین حکمتیار وزیر خارجه حکومت مؤقت در نتیجه این درگیری ها و ناخشنودی از حضرت صبغت الله مجددی که عمل سید جمال را محکوم کرد، انفصال خود را از حکومت اعلان داشت. کودتای شهناز تنی در حوت 1368 که مورد حمایت حکمتیار واقع شد، پیکرافتیده حکومت مؤقت را به تابوت انداخت و آخرین میخ را بر آن کوبید. پیروزی کودتا به معنی تصاحب قدرت توسط گلبدین حکمتیار بود و باقی ماندن حکومت مؤقت با رهبری و کابینه آن در پشاور. کودتا فاصله و بی اعتمادی را میان احزاب اسلامی و جهادی تشدید کرد. حکمتیار منزوی گردید و بسیاری از تنظیم های اسلامی مجاهدین و حتی بیشترین تعداد عضو شورای اجرایی حزب اسلامی در برابر او قرار گرفتند.



انجنیر شکیب درمورد وقوع ودلائل ناکامی کودتای مشترک شهنواز تنی و حزب اسلامی اظهار داشت: « مطابق توصیه گلابزوی من با شهنواز تنی ارتباط گرفتم. او پیهم پیام و نظریات حکمتیار رهبر حزب اسلامی افغانستان را دریافت میداشت. کار بسیار طولانی شد. برنامه قیام نظامی برای برانداختن حکومت نجیب الله را جنرال تنی بروی خریطه ترسیم کرد و به حکمتیار فرستاد. پلان این بود که حکمتیار در لوگر بیاید و قوت های حزب اسلامی را در کمر بند کابل دراستقامت جنوب و جنوب شرق قرار بدهد و آنگاه با یک قیام هماهنگ از داخل و خارج، کابل را تصرف کنند. اما پلان کودتا افشاء شد. نجیب و طرفدارانش آمادگی همه جانبه برای ناکام ساختن کودتا گرفتند. دستگیری جنرالان اردو توسط وزارت امنیت آغاز شد و جنرال تنی بصورت ناگهانی و با عجله قیام را آغاز کرد اما در اثر کشته شدن سه تن از جنرالان عضو حزب اسلامی در مقر فرماندهی در دارالامان، قیام به ناکامی انجامید.» ( 70 )

در ناکام ساختن کودتا کلیه شاخه های جناح پرچم و دسته های طرفدار حفیظ الله امین و طرفداران اسلم وطنچار و راز محمد پکتین در جناح خلق نقش داشتند. خبر وقوع کودتای شهنواز تنی و همراهان او در ارتش یک هفته قبل از کودتا در نشریه " شوری " ارگان نشراتی شورای نظار در تالقان چاپ و منتشر گردیده بود. احمد شاه مسعود به تمام نیروهای هوادار و مرتبط با خود در داخل قوت های مسلح رژیم نجیب الله هدایت داده بود تا از پیروزی کودتای تنی و حزب اسلامی حکمتیار جلوگیری کنند. رو به مرفته کودتای تنی و ناکامی آن اثرات جدی و تعیین کننده ای در تحولات بعدی کشور داشت. هر چند داکتر نجیب الله از این کشمکش خونین درون حزبی پیروز و سلامت بیرون شد اما این رویداد توانایی نظامی و سیاسی رژیم او را تضعیف کرد و اختلاف و بی اعتمادی را در داخل حزب حاکم عمیق ساخت. شکست کودتا جناح خلق حزب دمکراتیک خلق را در ارتش که نیرومند تر از جناح پرچم بود تضعیف کرد و موجب افزایش قدرت و صلاحیت پرچمی ها در ارتش، حزب و حکومت گردید. نیرو های ملیشیا به قوماندانی عبدالرشید دوستم که در جناح پرچم قرار داشت و اتکای فزاینده ی نجیب الله به آنها، قوت های ملیشیا را تدریجاً به یک وزنه ی مهم قدرت در تحولات آتی کشور تبدیل کرد. و شکست کودتا اثر بسیار ناگواری به موقعیت گلبدین حکمتیار گذاشت. حکمتیار در حالیکه از طرف تمام گروه های مجاهدین متهم به خیانت در برابر جهاد و خون شهدا گردید، شانس مجدد او در رسیدن به کرسی قدرت از طریق کودتای جناح خلق به حد اقل تنزیل یافت. چون بسیاری از صاحب منصبان خلقی و طرفداران او در این کودتا کشته و دستگیر شدند. برخی فرار نمودند و عده ای از وظیفه شان سبکدوش و به جاهای غیر مؤثر توظیف گردیدند. اما برعکس، موقعیت احمد شاه مسعود که بخشی از افراد مربوط به جناح پرچم با او ارتباط داشت در داخل ارتش نجیب الله



تقویت شد وزمینه برای ضربت او درسرنګوني دولت حزب دمکراتیک خلق مساعد گردید.

علي الرغم اثرات منفي کودتا بردولت حزب دمکراتیک خلق، نجیب الله رهبر حزب ودولت کما کان به ابتکارات خود درعرضه های مختلف ادامه داد. قوت های دولتي ولسوالي پغمان را بدست آوردند. درعملیات نظامي پغمان علیه نیرو های مجاهدین، ملیشیاي جنرال عبدالرشید دوستم به قومانداني خودش نقش اساسي داشتند. بي رحمي وچپاول ملیشیا درپغمان آنها را نزد مردم بنام " ملیشیاي گلم جم " شهرت داد. قوت های مسلح دولت نجیب الله درشمال کابل نیزمؤفقیتهایي بدست آوردند. نجیب الله درجوزاي 1369 به تدویر لویه جرگه يي پرداخت که اعضاي آن بصورت انتصابي تعیین گردیدند. این لویه جرگه تعدیلاتي درقانون اساسي وارد کرد وفضل الحق خالقیار صدراعظم پیشنهادي وي با کابینه 36 عضوي خود مورد تأیید قرار گرفت. درکابینه تعدادي زیادی وزراي غیرحزبي طرفدار داکتر نجیب وحکومت وي راه یافتند. از اقدامات دیگر نجیب الله درعرضه سیاسي تدویردومین کنگره حزب دمکراتیک خلق در سرطان 1369 بود که در نتیجه آن نام حزب دمکراتیک خلق به حزب وطن وپیرق آن از رنگ سرخ به رنگ آبی تغییر یافت. دراین کنگره او افشا ساخت که با بعضي رهبران ونمایندگان احزاب اسلامي وجهادي ملاقات کرده است. او گفت که خودش ویاکسانی به نمایندگی از دولت جمهوری افغانستان وحزب دمکراتیک خلق با صیغت الله مجددی، سیداحمد گیلانی ونمایندگان گلبدین حکمتیار ومحمد ظاهر، شاه سابق ملاقات ومذاکراتي انجام داده اند.همچنان درکنگره حزب دمکراتیک خلق فیصله گردید که دیگر قدرت سیاسي بصورت انحصاري در دست حزب حاکم قرارنداشته واحزاب سیاسي قانوناً حق تشکیل، فعالیت ومشارکت در قدرت را دارند. بر مبنای این فیصله احزاب چپ طرفدارحاکمیت نجیب الله بوجود آمد. اما در جریان این تغییرات وتحولات حادثه کودتای آگست وشکست کودتا درمسکو بوقوع پیوست که به زودي سرنوشت رژیم دکتور نجیب الله را درکابل دگرگون ساخت.

### سقوط اولین وأخرین تکیه گاه:

شکست کودتای ماه اسد 1369 ( آگست 1991 ) درمسکو برای دولت نجیب الله وحزب دمکراتیک خلق یک خبر تلخ، هولناک ومرگبار بود. مسکو ودولت حاکم حزب کمونیست شوروي قبله ي آمال وتکیه گاه اول وأخرحزب دمکراتیک خلق محسوب مي شد. مسکو سرچشمه ي آب حیات برای آنها بود. همه چیزسیل وار از آنجا سرازیرمي گردید: پول، اسلحه، مهمات، البسه، نان، شراب و . . . به قول جنرال گروموف: « روشن است که رهبران افغانستان درآن زمان به اصطلاح " درشکم مادر " به سر میبردند. با برخورداری ازحمایت همسایه ي نیرومند شمالي که هر نوع خواهش ها



وهوس های آنان را برآورده میگردانید، آنها به مفهوم تام کلمه سرمست ازبادهٔ فرمانروایی بودند. « ( 71 )

سقوط حاکمیت کمونیزم درمسکو نه تنها کمونیستان حاکم درکابل را از دسترسی به همه خواهشها وهوس های شان درادامه فرمانروایی وحاکمیت محروم میکرد، بلکه آنها را از لحاظ اعتقادی وایدئولوژیک نیز به استهزاء وافتحاح می کشانید. همه تفسیرها وتعبیروهای ایدئولوژیکی وتاریخی درمورد تأسیس حزب دمکراتیک خلق، انقلاب ثورا وکمک انترناسیونالیستی کشورشورا ها غلط ثابت می شد که شد.

شکست کودتای مسکو آژیرمرگ دولت نجیب الله وحاکمیت حزب دمکراتیک خلق را نواخت. مرگ رژیم کابل درحقیقت همان روزی بوقوع پیوست که پیکر بی جان برادر بزرگ ( اتحاد شوروی سوسیالیستی) توسط بوریس یلتسن به خاک سپرده شد. وپایداری برادر کوچک به تخت وتاج کابل تا یکسال وهشت ماه دیگر به دست وپازدن جاندارذبح شده ای میماند که آخرین نفس های خود را به سختی از دست میداد. سقوط حاکمیت کمونیزم وفروپاشی شوروی، اعضای حزب دمکراتیک خلق را متقاعد ساخت که دیگرشانسی دربقای حاکمیت ندارند. درحالیکه اعضای حزب مذکورخاصتاً درارتش رژیم براساس تعلقات وگرایشات قومی، زبانی، سمتی وسلیقه ای درصدد ارتباط با احزاب اسلامی وقوماندانان مجاهدین شدند وروابط گذشته وپنهانی خود را گسترش دادند، داکتر نجیب الله با لجاجت وجرئت دربقای حاکمیت خود تلاش به خرج داد. او قوت های ملیشیا را تقویت کرد. برای عبدالرشید دوستم لواها وقطعات جدید منظور نمود وبه تقویت بیشتر نیروهای ملیشیای جبارقهorman درهلمند، رسول بی خدا درجوزجان وملیشیه های هرات پرداخت. اوملیشیای ازبک را درمناطق مختلف با مجاهدین پشتون وملیشیه های پشتون را با مجاهدین اقوام دیگر درگیرساخت. جنرال عبدالرشید دوست از طرف داکتر نجیب الله پیهم رتبهٔ نظامی میگرفت وبه عضویت کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق پذیرفته شد. وظایف محاروبی را نجیب الله شخصاً به دوستم محول میکرد وفرقهٔ 53 او به فرقه نجیب معروف گردید. نجیب الله با تشدید جنگ وسرکوبی مجاهدین ازطریق نظامی درفکر به ثمررسانیدن مصالحه ملی بود. مصالحهٔ ملی از نظر اومشارکت مجاهدین درحکومت ائتلافی برهبری خودش ومحوریت حزب دمکراتیک خلق محسوب می شد. اودرجلسه پنجم حوت 1369 برای جنرالان ارتش گفت: « نتایج عملیات محاروبی در پغمان، شمال کابل، قلات، بادغیس، جلال آباد وهرات مثبت ودرخشان بود. ما به امید خداوند بزرگ به پیش میرویم. از مشکلات نمی هراسیم ومصالحه ملی را پیروزمیگردانیم. « ( 72 )

نجیب الله به صراحت پیروزی مصالحه ملی را درآتیه مؤفقیتهای نظامی جستجو می نمود. وقتی عملیات محاروبی برای نجیب الله مثبت ودرخشان تبارز نمی کرد، مصالحه ملی را نمی شناخت. حتی در اظهارات





لفظی مصلحت مصالحه ملی را رعایت نمی کرد و به همان لحن روزهای تجاوز قوای شوروی بر میگشت. واژه ی اپوزیسیون را به " اشرار" تبدیل می نمود و فرمان کشتن و سوختن خشک و تر را میداد. بعد از سقوط خوست به افسران و جنرالان رژیم گفت: « ما باید چنان ضربات قوی بالای خوست وارد کنیم و چنان انتباه بدهیم که درخوست دیگر هیچکس زندگی کرده نتواند. نباید اشرار حکومت مؤقت خویش را از پاکستان به خوست انتقال دهند. آنها نباید مسئولیت احساس نمایند. » ( 73 )

درواقع سیاست مصالحه نجیب الله به منظور بقای حاکمیت حزب دمکراتیک خلق در جریان دگرگونی های فروپاشی شوروی و سقوط حکومت کمونیستی آن چنگ انداختن به خس و خاشاک بود که منجر به نجات کشتی شکسته ی حزب مذبور نمی گردید. نجیب الله رهبر ملی نبود که تفاهم و مصالحه ملی ایجاد کند. و حاکمیت حزب دمکراتیک خلق، حاکمیت مردم و منتخب مردم محسوب نمی شد. حاکمیت حزب مذبور با کودتا شکل گرفته بود و با تجاوز نظامی نیروی اجنبی و اشغالگر مجال بقاء یافته بود. حزب دمکراتیک خلق و رهبران آن وابسته به شوروی بودند. آنها چه دردوران حاکمیت شان و چه قبل از آن در بیگانگی و در ضدیت و مخالفت با اعتقادات و ارزش های دینی خلق و منافع خلق به سر میبردند. و این بیگانگی آنها را از مردم، حتی شوروی ها هر چند بسیار دیر دریافتند و بیان داشتند. آنگونه که یکی از جنرالان روسی بعداً گفت: « رهبران حزب دمکراتیک خلق همواره می کوشیدند به نمایندگی از خلق سخن بگویند و در حرف تماایل داشتند نشان بدهند که به خاطر منافع آنها جانفشانی میکنند. مگر در عمل از مردم دور بودند و به آرمان و نیازهای آن بی تفاوت برخورد میکردند. رهبران حزب دمکراتیک خلق از حزبی های عادی دور بودند و بیشرمانه از میهن پرستی و فداکاری آنها بهره برداری میکردند. با آدم ها به عنوان عامل انسانی مجرد برخورد میکردند و اندیشه های خود را از راه زور در عمل پیاده میساختند. دولتی را که بوجود آورده بودند با نیروی سرنیزه و اختناق در کشور سرپا ایستاده بود. آنها خود از خلق بیگانه بودند. مردم آنها را برنگزیده بودند. در پیشگاه مردم مسئول و پاسخده نبودند. انتقاد ناپذیر بودند. آنها نمی توانستند تفاهم ملی را در افغانستان تأمین نمایند. » ( 74 )

در حالیکه نجیب الله برای دوام حاکمیت خود از ده جنگ تا به صدها نیرنگ متوسل می شد، کشمکش های داخلی شاخه های مختلف خلق و پرچم را نیز زیر نظر داشت. او میخواست در این کشمکش ها به هواداران خود بیفزاید و رهبری خویش را در حزب و دولت مستحکم بسازد. او معتقد بود که با در دست گرفتن جنرال عبدالرشید دوستم و قوتهای ملیشایی او، هواداران بزرگ کارمل نمی توانند خطر نظامی برایش ایجاد کنند. خلقی ها که بعد از کودتای شهنواز تنی ضعیف شده بودند بصورت طبیعی رهبری نجیب الله را می پذیرند و در برابر او هرگز به اقدام نظامی دست نمی زنند. اما خلقی ها و پرچمی های طرفدار نجیب الله که نیرومندی روز افزون



عبدالرشید دوستم را برای حاکمیت کابل خطرناک می پنداشتند، نجیب الله را متقاعد کردند تا از قدرت دوستم و جنرالان پرچمی غیر پشتون در شمال بکاهد. جنرال جمعه احک قوماندان اوپراتیفی شمال بیشتر از همه از خود سري و بی اعتنایی دوستم به نجیب الله شکایت میکرد و خواستار اقدام علیه او می شد. نجیب الله دست به اقدام زد اما اقدام او بيمورد و نایجا بود. زیرا او تنور را به حدي برای دشمنانش داغ کرده بود که خودش از حرارت آن سوخت. بعداً جنرال عبدالرشید دوستم گفت: « یک روزه دفتر داکتر نجیب رفتم. همان وقتی بود که قطار را از قندهار به قلات رسانده بودم. نجیب الله عصبی بود و به من گفت که در فرقه ات چند هزار نفر داري . گفتم چهل هزار نفر. او گفت تو چه میکنی این قدر نفر را . اسلام کریموف در تاشکند غریزند و دوستم در شمال غریزند. ما این را تحمل کرده نمی توانیم . . . . نجیب به برطرف کردن کدرهای شمال آغاز کرد. جمعه احک و تاج محمد را وظیفه داد که من را ترور کند . . . . اختلاف بمیان آمد. ماهیئت خود را، مردم خود را و شمال را در خطر دیدیم. از رفتن در کابل صرف نظر کردیم. کار را شروع کردیم. با مردم دیدیم. با مسعود تماس گرفتیم و قیام را آغاز کردیم . . . » ( 75 )

### جرقه ی حیرتان:

« . . . . من ( جنرال مؤمن قوماندان لوی سرحدی حیرتان ) به حیث یک صاحب منصب که در زمان تسلط شوروی ها در افغانستان وظیفه اجرا نموده ام سخت پشیمان هستم. این شرمندگی تاریخی را ما کمایی نموده ایم. نه تنها ما پشیمان هستیم بلکه اولاد و فرزندان ما با داشتن پدرانی چون ما شرمسار خواهند بود. به خداوند قسم است که من در کنار حکومت اسلامی صرف برای این منظور ایستاده ام که اعمال و ارتباطات گذشته ی خویش را بشویم. در غیر آن از همین راه حیرتان صدها نفر خانواده به ازبکستان و روسیه واز آنجا به اروپا و آمریکا رفته اند. ولی من میخواهم خدمتگزار صلح در کشورم باشم. من میدانم که در این راه کشته خواهم شد ولی میخواهم خدمتی را انجام دهم که فرزندانم از ذکر نام من خجالت نکشند . . . . » ( 76 )

جنرال مؤمن قوماندان لوی سرحدی حیرتان ( بعداً فرقه 70 ) آغازگر مخالفت های شمال با نجیب الله در درون حاکمیت او محسوب می شود. او که با اظهارات فوق الذکر از گذشته ی خود در دفاع از رژیم کمونیستی و همکاری با قوای شوروی ابراز ندامت می کند در جدي 1372 در مزار شریف به قتل رسید. قتل او از سوی نیروهای دوستم که در ائتلاف شورایی هماهنگی با حکمتیار علیه دولت مجاهدین وارد جنگ گردیده بود صورت گرفت. چرخبال حامل او بر فراز مزار شریف - حیرتان مورد آتشباری افراد دوستم واقع شد و سرنگون گردید. بعداً گلبدین حکمتیار در مورد قتل جنرال مؤمن نوشت: « جنرال دوستم از ناحیه ی مؤمن خیلی مشوش بود. تسلط



او را برحیرتان تهدید جدي براي خود مي شمرد. چندین بار در این رابطه بامن تيلفوني صحبت کرده و تشويش جدي خود را اظهار داشته و گفته بود که لازم است چاره اي براي اين مشکل جستجو کرد. . . . » ( 77 )

جنرال مؤمن در 25 جدي 1370 با سه تن ديگر از جنرالان پرچمي غير پشتون شمال مکتوب برکناري خود را از کابل دریافت داشت که به مرکز خواسته شده بود. مؤمن از رفتن به پایتخت خود داري کرد و بیرق مخالفت و مقاومت را در برابر داکتر نجیب الله برافراشت. جرقه درحیرتان تولید شد و احمدشاه مسعود این جرقه را قبل از آنکه دیر شده باشد به آتش بزرگی تبدیل کرد که شعله های آن نجیب الله را با همه زیرکی و نیرنگ بازی هایش فراگرفت و سوختاند. احمدشاه مسعود در مورد اقدام جنرال مؤمن درحیرتان و تحولات بعدي گفت: « جنرال مؤمن ارتباط ضعیفی از گذشته با ما داشت. وقتي درحیرتان علم مخالفت علیه داکتر نجیب بلند کرد به او پیغام دادم که حیرتان را محکم کند و ما باتمام نیرو در عقبش ایستاده ایم. براي اطمینان او ششصد نفر مجاهدین شوراي نظار را از تالقان به حیرتان فرستادیم تا در صورت حمله از حیرتان دفاع کنند. به سایر جنرالانی که در اردو با ما ارتباط داشتند پیام دادیم که جنرال مؤمن را از حمایت شان اطمینان دهند. آن عده از اعضای حزب وطن که در داخل به نفع ما کار میکردند و وظایف خود را انجام دادند و در همه جا زمینه را براي ضربه ي کاري به نجیب الله و برانداختن رژیم او آماده کردند. » ( 78 )

جنرال مؤمن عوامل و جریان مخالفت و مقاومت خود در برابر داکتر نجیب الله و چگونگی تحولات بعدي را اینگونه توضیح میدارد: « دو عامل عمده باعث شد که قیام علیه حکومت داکتر نجیب الله صورت گیرد. اول موجودیت یک نظام ضد مردمی و دوم تک روی، انحصار طلبی و خاصیت های فاشیستی داکتر نجیب. .

داکتر نجیب سیاست محیلانه در خارج و داخل حکومتش داشت. او در خارج از حزب و حکومت میخواست با همه طرف ها کنار بیاید در صورتیکه بقای خودش و نظامش و مقامش تضمین شود. و پافشاری او برای بقای حکومتش تمام راه های حل و فصل بر مشکلات کشور را بسته بود. اما در داخل حکومت درصد بود تا با فریب های گوناگون صفوف اردو و حکومت را از عناصری که دلخواه او نبودند پاکسازی کند . . . . بتاریخ 25 جدي 1370 نجیب میخواست من، جنرال هلال الدین و جنرال عبدالوهاب را از کار برکنار کند ولی قبل از رسیدن فرمان، آنها را از برنامه ي داکتر نجیب با خبر ساختم و از آنها خواستم که برای نجات کشورشان آماده پیکار و فداکاری شوند. زمانیکه متوجه شدم که همه افسران و سربازان از من اطاعت کامل مینمایند به صفت قوماندان قوای حیرتان به داکتر نجیب پیام فرستاده او را هوشدار دادم که دست از چنین اعمال بردارد. در آن زمان با اشخاصی چون جنرال دوستم، جنرال سید حسام الدین، جنرال هلال، غفار پهلوان و رسول پهلوان در تماس شده از پلان خویش آنها را آگاه ساختم و حمایت آنها



رادرمینه و فرمان نجیب حاصل کردم. از همان جلسه نماینده ای تعیین نموده نزد احمدشاه مسعود فرستاده تا حمایت او را از قیام حاصل نمایم. نجیب بعداً امر دستگیری من را به جنرال احک صادر کرد. به آنها اخطار دادم. اما طیارات نجیب الله به حیرتان بم ریختند. زمانیکه نجیب متوجه شد فشار نظامی مؤثر نیست به فرستادن هیئات مصالحه پرداخت. . . .

در بیست و هفت حوت 1370 یک جلسه سری در حیرتان ترتیب دادیم که در آن جنرال دوستم و جنرال حسام الدین اشتراک کردند و روی استراتژی حمله و دفاع به بحث پرداختیم و نتایج آنرا به قوماندانان مجاهدین در ولایات شمال در میان گذاشتیم. در جلسه دیگر با قوماندانان جهادی نقشه تهاجم علیه طرفداران نجیب را در مزار شریف و ولایات دیگر شمال طرح کردیم. تقسیم وظایف صورت گرفت و 23 حوت 1370 مزار را گرفتیم. . . .

بتاریخ 30 حوت جلسه مهم را در داخل شهر مزار شریف دایر کرده و جنبش ملی اسلامی افغانستان را پایه گذاری کردیم. و در آن جلسه رئیس و معاونین آنرا تعیین نمودیم و فیصله بعمل آمد که هیئات بلند پایه به کاپیسا سفر نموده با احمدشاه مسعود دیدار و گفتگو نماید. در هیئت من هم شامل بودم. در جبل السراج با احمدشاه مسعود دیدار و گفتگو نمودیم. و در آنجا برای پیشبرد امور نظامی شورای جهادی را که احزاب جهادی و جنبش ملی اسلامی افغانستان اعضای آن بودند پایه گذاری کرده احمدشاه مسعود را به حیث رئیس و جنرال دوستم را منحیت معاون شورای جهادی تعیین کردیم. در جلسه در مورد حمله به کابل تصمیم گرفته شد. . . .» ( 79 )

مسئلاً در توضیحات جنرال مؤمن لاف زنیهای زیادی دیده می شود. اما در این تردیدی نیست که جرقه تولید شده در حیرتان سرآغاز سقوط دولت نجیب الله گردید. جنرال نبی عظیمی معاون وزارت دفاع و قوماندان گارنیزون کابل در حکومت داکتر نجیب که برای آشتی دادن عبدالرشید دوستم با کابل در 21 حوت 1370 از سوی نجیب الله به شمال فرستاده شده بود و تا سوم حمل 1371 به تلاش های نافرمانی در این ارتباط ادامه داد، معتقد است که حرکات ناشیانه و تصامیم عجولانه داکتر نجیب الله سرانجام عامل نابودی حاکمیت گردید. هر چند که طرفداران نجیب الله، او ( جنرال عظیمی ) را متهم به توطئه و کودتا علیه حکومت نجیب الله میکنند. اما جنرال نبی عظیمی این اتهام را نمی پذیرد و میگوید که داکتر نجیب در آغاز بروز مشکلات در شمال که از حیرتان شروع شد با درایت و تدبیر عمل نکرد. برای حل مشکل به زور متوسل شد اما بعداً که استعمال قوه را غیر مؤثر پنداشت، خود قوت های جنرال دوستم را اجازه داد که مزار شریف را اشغال نمایند و بعداً این اشتباه را در کابل نیز مرتکب شد. اوزمانی به تمام خواسته های دوستم پاسخ گفت که قبلاً با بمباردمان حیرتان، تاشقرغان و شبرغان و اظهارات توهین آمیز علیه دوستم، سید منصور نادری و جنرال مؤمن هرگونه اعتماد آنها را نسبت به خودش خراب کرده بود. جنرال نبی عظیمی می نویسد: « ساعت یک، روز 23 حوت 1370 رئیس جمهور با من



در پلخمری داخل تماس شده گفت . . . . من تمام شرایط دوستم را پذیرفته ام. جنرال احک و همراهانش کابل می آیند و خودت مزاررفته سرپرستی گروپ اوپراتیوی شمال را به عهده بگیر. من به جنرال دوستم وظیفه داده ام که با قطعات عملیاتی خویش فردا وارد مزار شریف شود . . . من گفتم اجازه بدهید که یکبار کابل بیایم و تصویر روشنی را به شما ارائه کنم. دکتورنجیب گفت چه تصویری میدهی؟ من از همه چیز خبردارم. آنها دیگر چه میخواهند؟ من تقاضای آنها را انجام داده ام . . . . من باردیگر اصرار کردم که قضایا سطحی نیست ولی دکتور نجیب با غضب گوشی را گذاشت و مکالمه را قطع کرد. کاملاً روشن بود که نجیب در این معامله فریب خورده است و با وصف زیرکی خویش تمام شرایط را بدون کدام تضمین و گرانتهی قبول نموده و شخصاً امر داده که قوت های فرقه 53 بدون کدام مانع به مزار شریف مواصلت کنند و آن شهر بیدفاع را تسلیم شوند. این بزرگترین خبط و اشتباه نظامی و سیاسی دکتور نجیب شمرده می شد. کسی نمی فهمید که چگونه در حالیکه چند ساعت قبل طیارات جنگی رژیم به امر منوکی منگل مواضع جنرال دوستم را بمبارد میکرد و چگونه و چرا بطور غیر منتظره یی یک تغییر یکصد و هشتاد درجه در افکار وی ظاهر گردید. من دلیل آن کینه ی بزرگ و این اعتماد کبیر او را نمیدانستم.» (80)

جنرال نبی عظیمی زمانی به کابل برگشت که شمال کاملاً از حاکمیت نجیب الله جدا شده بود. تنها دست آورد عظیمی این بود که نگذاشته بود مزار شریف را مجاهدین به خصوص احمدشاه مسعود در کنترل خود بیاورد. آنگونه که بعداً اظهار داشت: « پلان مخالفین منی بر تصرف شهر مزار شریف و تقسیم نمودن قوای مسلح افغانستان مستقر در مزار شریف بین تنظیم های جهادی ناکام و نقش بر آب گردید و احمد شاه مسعود نتوانست نفوذ خویش را در مزار شریف بیشتر بسازد. زیرا جنرال دوستم اردوی نیرومندی که شامل میدانهای هوایی، طیارات محاروبی، هلیکوپترها، راکت های اسکاد، راکت های دافع هوا و غیره بود تصاحب نموده بود. » (81)

در جریان حوادث شمال داکتر نجیب الله طی بیانیه ای رادیو تلویزیونی اعلان کرد که برای تطبیق طرح ملل متحد حاضر به استعفا است. و این در حالی بود که او به خوبی درک میکرد دیگر توانایی ماندن به کرسی قدرت را ندارد. این اعلان انگیزه ی دفاع از حکومت او را در میان قوت های مسلح اش کاملاً از بین برد و جریان ارتباط گرفتن و تسلیم شدن قطعات را به مجاهدین سرعت بخشید. زیرا قوماندانان و افسران حزب دمکراتیک خلق که بیش از یک دهه در کنار اشغالگران شوروی قرار گرفته بودند و علیه مجاهدین و مردم خود جنگیدند در صدد آن شدند تا با تسلیم شدن داو طلبانه در روزهای اخیر حاکمیت خود تضمین و جای پایي برای بقا و ادامه حیات بیابند. نجیب الله که در چنین حالتی مرگ حاکمیت خود و حزب



دمکراتیک خلق را لحظه به لحظه نظاره میکرد در فکر آن شد تا از "بین سیوان" نماینده سازمان ملل متحد درامور افغانستان به جای انتقال قدرت در انتقال خود استفاده کند. اودرنیمه شب 28 حمل 1371 با بین سیوان قرار گذاشت تا وی از پشاور به فرودگاه کابل آمده داکتر نجیب الله را مخفیانه با طیاره سازمان ملل به دهلی جدید انتقال بدهد. اما نجیب الله که آن شب با استفاده از موتر دفتر ملل متحد به فرودگاه میرفت از سوی افراد مسلح فرودگاه که مربوط دوستم و نیروهای مخالف نجیب در داخل دولت و حزب دمکراتیک خلق بودند در مسیر راه توقف داده شد. او بلافاصله از راه بازگشت و عوض مراجعه به قصر ریاست جمهوری بدفتر سازمان ملل متحد پناه برد. آن شب همه چیز برای نجیب الله پایان یافته بود. و "انقلاب برگشت ناپذیر ثور"، برگشته بود.

## مآخذ و منابع فصل دوم

- 1 - دهه قانون اساسی، ص 17
- 2 - همان مآخذ، ص 17، مؤلف در این مورد می نویسد: « هنگامیکه محمداود خان در سال 1973 ( 1352 ) زمام امور را به حیث رئیس جمهور بدست گرفت یک پرچمی در جواب این سوال که آیا محمداود واقعاً شخص مطلوب است؟ گفت باکی ندارد. او را برای انجام مقاصد خود به حیث پیش آهنگ بکار میبریم و هنگامیکه لازم شود او را از بین میبریم.»
- 3 - اندره بریگو و اولیویه روا، جنگ افغانستان، دخالت شوروی و نهضت مقاومت، مترجم بفارسی، ابوالحسن سرو مقدم، چاپ مشهد سال 1366، ص 59
- 4 - افغانستان در پنج قرن اخیر، ص 169
- 5 - "دوروز پی در پی"، فلم مستند، تهیه شده در تلویزیون دولتی افغانستان، کابل قوس 1372
- 6 - ارتش سرخ در افغانستان، صفحات 44 تا 65. در این صفحات کمک های بلاعوض شوروی به تره کی و امین به تفصیل بیان شده است.
- 7 - افغانستان در پنج قرن اخیر، صفحات 144 و 147
- 8 - افغانستان گذرگاه کشورگشیان، ص 98
- 9 - سالنامه سال 1357، چاپ کابل، ص 761
- 10 - فلم مستند "دوروز پی در پی"
- 11 - از یاد داشتهای نگارنده که سخنانی امین را از تلویزیون کابل شنیدم.
- 12 - ودان، فقیرمحمد، دشمنه های سرخ، چاپ پشاور جنوری 1999، ص 230
- 13 - گروموف، ارتش سرخ در افغانستان، برای معلومات بیشتر در این مورد به صفحات 60 و 61 کتاب مذکور مراجعه شود.
- 14 - جنرال گاوریلوف و سینگروف، تجاوز، صفحات 6 و 7



- 15 - این مطلب را اسد الله کهزاد خبر نگار محلي بخش فارسي راديو بين المللي فرانسه از قول دستگیر پنجشيري درمیزان 1379 به نگارنده درشهر پشاور اظهار داشت.
- 16 - راديو بي بي سي، بخش فارسي، آسیاي میانه، افغانستان در قرن بیست ، برنامه اي از ظاهرطین ، 21 حوت 1379 ( 11 مارچ 2001
- 17 - اردو وسياست در سه دهه اخير افغانستان، ص 226
- 18 - علمي، حامد، سفرها و خاطره ها، ص 209
- 19 - مايو روف، جنرال الکساندر، درافغانستان چه میگذشت، مترجم فارسي دري، ع - صفا ، چاپ پشاور اسد 1379، ص 5
- 20 - ارتش سرخ درافغانستان، ص 92
- 21 - شرق، داکتر محمد حسن، کرباس پوش هاي برهنه پا، چاپ پشاور، ص 239
- 22 - همان مأخذ، ص 240
- 23 - دوروز بي دري، فلم مستند تلویزيون دولتي افغانستان، قوس 1372
- 24 - درافغانستان چه میگذشت، ص 106
- 25 - همان مأخذ، ص 200
- 26 - پاسيف، ولادیمیر، مصاحبه با راديو بي بي سي، 5 سنبله 1377
- 27 - پلاستون واندریانف، افغانستان در منگنه ژئوپولتيک، ترجمه بفارسي: عزيز آریانفر چاپ ایران، سال 1998، ص 82
- 28 - اردو وسياست درسه دهه اخير افغانستان، ص 283
- 29 - همان مأخذ، ص 253
- 30 - همان مأخذ، ص 257
- 31 - تلک خرس، ص 29
- 32 - همان مأخذ، 120
- 33 - همان مأخذ، ص 153
- 34 - کیهان، نشریه چاپ لندن شماره 692، 29 جنوري 1998
- 35 - افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص 155
- 36 - تلک خرس، ص 34
- 37 - افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص 156
- 38 - تلک خرس، صفحات 90 و 95
- 39 - جنگ افغانستان، دخالت شوروي ونهضت مقاومت، ص 65
- 40 - ارتش سرخ درافغانستان، ص 100
- 41 - از یاد داشتهای نگارنده که شخصاً درحملات کماندويي نیروهاي شوروي به ولسوالي خوست وفرنگ ولایت بغلان شاهد بسياري ازاین قتل ها بودم وبرخي ازاین قتل هارا شاهدان عيني به نگارنده بیان داشتند.
- 42 - ارتش سرخ درافغانستان، ص 107
- 43 - همان مأخذ، ص 157
- 44 - همان مأخذ، صفحات 197، 121 و 148
- 45 - قاریف، محمود، افغانستان پس ازبازگشت سپاهیان شوروي، برگردان به فارسي عزيز آریانفر، چاپ ایران سال 1988، صفحه 200
- 46 - ارتش سرخ درافغانستان، ص 222
- 47 - همان مأخذ، ص 230
- 48 - درافغانستان چه میگذشت، ص 120



- 49 - ارتش سرخ در افغانستان، ص 153
- 50 - ازدو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص 395
- 51 - کوردویز و سلیک هریسن، پشت پرده افغانستان، ص 211
- 52 - همان مآخذ، ص 253، به نقل از مصاحبه "گورنیکو" معاون اول وزارت خارجه و مشاور خاص کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در دوران گورباچف.
- 53 - افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 156
- 54 - راهی، صدیق الله، آیا نجیب را می شناسید؟ چاپ پشاور عقرب 1369 ، صفحات 4 و 16
- 55 - ارتش سرخ در افغانستان، ص 163
- 56 - در افغانستان چه میگذشت، ص 258
- 57 - یاد داشت های نگارنده از آرشیف رادیو تلویزیون دولتی افغانستان، بیانیه داکتر نجیب الله در جمعی از آخرین قطعات سربازان شوروی که افغانستان را ترک میگفتند.
- 58 - توفان در افغانستان، ص 163
- 59 - افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 153
- 60 - ارتش سرخ در افغانستان، ص 192
- 61 - افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ص 30
- 62 - تلک خرس، ص 172
- 63 - افغانستان گذرگاه کشور گشایان، ص 239
- 64 - شرق، داکتر محمدحسن، کربوس پوش های برهنه پا، ص 263
- 65 - تلک خرس، ص 255
- 66 - همان مآخذ، ص 256
- 67 - به نگارنده در تابستان 1377، انجنیر شکیب نام مستعار مسئول حوزه مرکزی حزب اسلامی افغانستان برهبری گلبدین حکمتیار بود که جریان ارتباط گلابزوی را به حزب اسلام و کودتای شهناز تنی به نگارنده بیان داشت. از ذکر نام اصلی و وظیفه رسمی نامبرده در کابل بنا بردلایلی خود داری میشود.
- 68 - اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص 165
- 69 - همان مآخذ، ص 390
- 70 - به این نگارنده
- 71 - ارتش سرخ در افغانستان، ص 165
- 72 - اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص 456
- 73 - همان مآخذ، ص 464
- 74 - جنرال الکساندر لیخافسکی، توفان در افغانستان، ص 182
- 75 - رادیو بی بی سی، برنامه افغانستان در قرن بیست، مصاحبه با جنرال عبدالرشید دوستم، 19 سنبله 1377
- 76 - علمی، سفرها و خاطره ها، از مصاحبه با جنرال مؤمن، ص 211
- 77 - حکمتیار، گلبدین، دسایس پنهان و چهره های عریان، ص 167
- 78 - از یاد داشتهای نگارنده که سامع اظهارات احمدشاه مسعود به جمعی از اعضای جمعیت اسلامی افغانستان در کابل بودم. موصوف این سخنان را در 14 ثور 1371 در ساختمان وزارت امنیت دولتی اظهار داشت .
- 79 - سفرها و خاطره ها، صفحات 201 و 206





80 - اردو وسياست در سه ده اخير افغانستان، ص 518  
81 - همان مأخذ، ص 525

## فصل سوم حاکمیت مجاهدين و دور جدید جنگ با دخالت از خارج و مقاومت در داخل

### حوادث مزار و خوشحالی قبل از وقت در پشاور:

مزار شريف تا بيست ونهم حوت 1370 در تصرف و كنترول جنرال عبدالرشيد دوستم قوماندان فرقه 53 مليشيا درآمد. در حالیکه دوستم با ساير جنرالان حزب دمکراتیک خلق به رهنمايي و همکاري جنرال محمد نبي عظيمي معاون وزارت دفاع و قوماندان گارنيزيون کابل تسلط خود را به مزار شريف گسترده و مستحکم میساخت، تنظيم هاي اسلامي در پشاور از فتح شهر مزارمژده دادند. جمعيت اسلامي افغانستان با انتشار ابلاغيه ها و چاپ شماره فوق العاده هفته نامه " مجاهد " فتح مزار شريف را به خود منسوب کرد. حزب وحدت اسلامي ادعای تصرف کامل مزار را سرداد و خود را فاتح مزار خواند. حرکت انقلاب اسلامي و محاذ ملي نيز در مورد فتح مزار شريف مطالبی ارائه داشتند.

گلبدين حكمتيار رهبر حزب اسلامي در مورد حوادث مزار شريف طی دوهفته موضع متضاد و متناقض گرفت. حكمتيار در كنفرانس مطبوعاتي مؤرخ يازدهم حمل 1371 در شهر پشاور، حوادث مزار را به خيرنگاران چنين توضيح کرد: « . . . حقيقت اين است که در شمال از مدتي به اين سو ميان دولت وقوت هاي مليشياي رژيم کشمکش در گرفت. حکومت کابل مجبور شد که جمعه احک را کابل بخواهد. زيرا او دريکطرف نيروهاي متحارب قرار داشت. برخي ها در دولت کابل اعتراض کردند که اين اقدام يکطرفه بود. بايد از طرف مقابل برخي افراد تبديل شود. بناً حکومت کابل بر طرفي جنرال مؤمن را فيصله کرد. او اين فيصله را قبول نکرد و بغاوت نمود. قوت هاي مليشه در اين وقت با ما تماس گرفت شرط ما اين بود که آنها اول عملاً به اثبات برسانند که به مجاهدين تسليم شدند. در اين وقت حکومت کابل جمعه احک را دوباره کابل اعزام کرد. اين وقت قوت هاي مليشيايي که بغاوت کرده بود با قوماندانان ساير تنظيم ها یک ائتلاف محلي را ايجاد کردند و در مزار شريف حمله نمودند. نجيب در اين زمان نبي عظيمي را با مانوکی منگل و یک هيئت به مزار فرستاد. هيئات فيصله کرد که براي راضي شدن رشيد دوستم، جمعه احک دوباره کابل خواسته شود. ميدان هوايي و فرقه 18 به دوستم سپاريد شده که حالا فرقه و ميدان هوايي بدست دوستم است. به مجاهدين تنظيم هاي اين ائتلاف از سوي مليشه ها اجازه داده ميشود که بدون اسلحه وارد شهر مزار شوند. مجاهدين حزب اسلامي



ازاين استفاده كرده ولسوالي هاي بلخ، خلم، حضرت سلطان سمنگان و آق تپه كندز را تصرف كردند. « ( 1 )

اما روزهاي بعد كه انجنير نسيم مهدي قوماندان حزب اسلامي درفارياب به حكمتيارارتباط گرفت وازنقش محوري خود درفتح مزارشريف سخن گفت وسلام وپيام عبدالرشيد دوستم را به رهبر حزب اسلامي تقديم كرد، حكمتيار به عجله خبرنگاران را دريك كنفرانس مطبوعاتي فراخواند. آنچه كه او دراين كنفرانس خبري گفت، درست برعكس گفته هاي قبلي اش دركنفرانس خبري يك هفته پيش بود: « موژدشمال له انكشافاتو اديته ورته حوادثونه پوره ملاتر كوه. موژ له هغه نه حمايت كوو. زه بايد دومره اضافه كرم چي بدي پيشو كي دحزب دمجاهدينو ديره ستره محوري برخه ده. د دولت حواكونه مطلق اكثريت دحزب اسلامي له مجاهد ينو سره يوهاي شويدې . . . . ( ما ازجريان حوادث شمال استقبال وحمایت ميكنيم. من بايد همين قدر اضافه كنم كه دراين حوادث مجاهدين حزب اسلامي نقش محوري دارند. اكثريت كامل قواي دولتي به نيروهاي حزب اسلامي پيوسته اند.) وقتي يك خبرنگار پاكستاني ازرهبر حزب اسلامي پرسيد: « تاسو مخكني پرس كنفرانس كي دسمت شمال له پيشو سره خپل مخالفت حرگند كړي وو. خواوس مو له هگونه خپل پوره حمايت حرگند كړ. د دي وجه حه ده؟ ( شما دركنفرانس مطبوعاتي قبلي خود مخالفت خودرا با حوادث شمال اعلان كرديد وحالا حمايت كامل خودرا ازآن حوادث ابراز داشتيد. دليل اين( تناقض) چيست؟) حكمتيار پاسخ داد: « تاسي خپل ريكارد وگوري چي ما پخپل مخكني مطبوعاتي كنفرانس كي دشمال دحوادثو په هكله حه ويلي دي. شايد هلته حواب پيدا كړي. ( شما نوار خودرا ببيند كه ما در مورد حوادث شمال چه گفته ايم شايد آنجا حواب پيدا كنيد.) » ( 2 )

گلبدين حكمتيار علاوه ازاعلان همبستگي خود با نيروهاي مليشيا دركنفرانس خبري، نامه اي را به جنرال عبدالرشيد دوستم فرستاد كه درآن ازحركت او حمايت كرد و اقدام اورا، اقدام جرئت مندانه ومدبرانه خواند.

## (بخش اسناد - 2)

اما درمورد حوادث مزارشريف نه ادعاي گلبدين حكمتيار صحت داشت ونه ادعاي احزاب ديگر. قوماندانان تنظيم ها مثل هميشه به رهبران خود درپشاور، عجلوانه وبا مبالغه گزارش دادند. مزار شريف نه ازسوي مجاهدين فتح شده بود ونه دركنترول آنها قرارداشت. خوشحالي وهياهو تنظيم هاي مجاهدين درپشاور بيجا وقبل ازوقت بود. هرچندكه مجاهدين بخش هاي كوچك شهررا بصورت مؤقت متصرف شدند اما شهر با تمام مراكز نظامي وامنيتي آن بدست نيروهاي عبدالرشيد دوستم افتيده بود: « شب( 26 حوت 1370) جنرال دوستم وارد شهر( مزارشريف) شد وراساً به منزل رسول پهلوان رفت. من ( جنرال نبي عظيمي) وپيگير( سيد اكرام پيگير) به ديدن او رفتيم. دوستم پيراهن تنبان دربرداشت وهمينكه برايش



اطلاع دادند به استقبال ما شناخت. بغل گشود و اظهار صمیمیت و محبت کرد. من بدون مقدمه چینی به وی گفتم: رفیق دوستم! همان چند نفری که خودت میخواستی به کابل رفتند و من مدت کوتاهی در این جا به حیث سرپرست تعیین شده ام. رئیس جمهور وظیفه داده است که همراه خودت بنشینم و در حصره ی باز شدن راه و تثبیت وضع در ولایت بلخ عمل کنم. ولی اکنون وضع تغییر کرده است. احتمال سقوط شهرو وجود دارد. میدان هوایی ملکی به تصرف نیروهای مخالفین افتاده است فرقه 18 ممکن است امشب سقوط کند تصمیم شما چیست؟ جنرال دوستم گفت: " غصه نخورید همه کارها درست می شود. من همراه خود به تعداد پنج هزار نفر و تعداد زیاد تانگ و توپچی آورده ام. هیچ نیرویی قادر نیست تا شهر مزار شریف را سقوط دهد. به جنرال مجید وظیفه داده ام تا هر امری که شما بدهید اجرا کند. خواهش من این است که قلعه جنگی را برای وضع الجیش قطعات ما واگذار کنید و میدان هوایی را نیز که قوت های مخالفین گرفته اند به مجید بسپارید. دیگر مطمئن باشید . . . « ( 3 )

احمد شاه مسعود باری در مورد حوادث آن روزهای حوت 1370 مزار شریف گفت: « بعد از آنکه بغاوت جنرال مؤمن، جنرال دوستم و سید منصور نادری علیه حکومت نجیب در شمال آغاز شد و ما از آنها حمایت کردیم، پلان و برنامه ی ما این بود که مزار شریف را جمعیت اسلامی تصرف کند. در این باره با حزب وحدت اسلامی که روابط خوب داشتیم صحبت کردیم و به فیصله رسیدیم که جمعیت و حزب وحدت عملیات مشترک انجام بدهند و جمعیت اسلامی در کنترل و اداره مزار حزب اول باشد و حزب وحدت حزب دوم. عملیات آغاز شد و پیشرفت نیروهای جمعیت بسیار خوب صورت گرفت. اما پرچمی ها به زودی متوجه شدند و در همان آغاز، جنرال نبی عظیمی مزار آمد و دوستم را به مزار آورد و به قطعات نظامی رژیم مسلط ساخت. نیروهای جمعیت اسلامی وقتی بداخل مزار شریف پیش رفتند در رویا رویی با دوستم قرار گرفتند. به نیروهای جمعیت گفتیم که از درگیری اجتناب بورزند و پیشروی را متوقف بسازند. دوستم و پرچمی ها با هوشیاری اتحاد با احزاب دیگر را در مزار بمیان آوردند. آنها تجدید سازمان کردند و حزب خود را بنام جنبش ملی ساختند. در این اتحاد و ائتلاف جمعیت اسلامی تنها ماند. وقتی ما وضع را این طور دیدیم در فکر تصرف قندزیا پروان شدیم. از قندز عجلتاً صرف نظر کردیم. چاریکار و بگرام را گرفتیم. این حالت ما را در وضعیت بهتر قرار داد . . . « ( 4 )

علی الرغم آنکه مزار شریف در تصرف و تسلط مجاهدین قرار نگرفت اما حوادث مزار که با جرعه حیرتان آغاز یافته بود شرایط را به نفع مجاهدین در تمام کشور متحول و دگرگون ساخت. مراکز نظامی در نقاط مختلف کشور و ولایات یکی پی دیگری بدست مجاهدین افتیدند. این فتوحات نه با زور و از طریق عملیات محاروبی بل با کنار آمدن و پیوستن نیرو های دولتی به مجاهدین صورت گرفت. نیروهای مسلح رژیم نجیب الله در ولایات نیز



براساس اختلافات درونی شاخه های خلق و پرچم با در نظر داشت تمایلات قومی، زبانی و محلی به قوماندانان مورد نظرشان تسلیم می شدند. گاهی در یک ولایت قطعات و بخش های مختلف قوت های مسلح دولتی به قوماندانهای مختلف احزاب اسلامی و جهادی می پیوستند. و مراکز احزاب مجاهدین در پشاور بر مبنای گزارش قوماندانانشان ادعای تصرف کامل ولایت را به تنهایی سر میدادند.

### سقوط پروان و آمادگی کابل به تسلیم:

احمدشاه مسعود بعد از تصرف و کنترل مزارشریف توسط دوستم، توجه خود را به ولایت پروان معطوف ساخت. او در پروان با استفاده از ارتباط و نفوذیکه میان قطعات مسلح دولت نجیب الله داشت به سرعت مراکز مهم نظامی را بدست آورد. جنرالان و قوماندانان جناح پرچم و هواخواهان موصوف در درون دولت راه را برای ورود نیروهای او هموار کردند. سقوط مراکز نظامی پروان یکی پی دیگری آغاز شد. جبل السراج در 23 حمل، چاریکار در 24 حمل و فرودگاه بگرام در 25 حمل 1371 به تصرف نیروهای احمدشاه مسعود درآمد. و سقوط این مناطق موصوف را به قول خودش در وضعیت بهتر قرار داد. او از شمال تا دروازه کابل رسید و حکومت حزب دمکراتیک خلق با قرار گرفتن در آستانه سقوط آماده به تسلیم شد. احمدشاه مسعود در مرکز و محور تحولات سیاسی و نظامی افغانستان قرار گرفت. نگاه ها در داخل و خارج از افغانستان به او دوخته شد و مقر او در جبل السراج و چاریکار به مرکز اصلی رفت و آمد ها و تصمیم گیری ها مبدل گردید.

جنرال عبدالرشید دوستم، عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت و تعداد کثیری از قوماندانان احزاب مجاهدین و جنرالان دولتی نخستین کسانی بودند که از شمال کشور به جبل السراج آمدند و برای همکاری و همسویی با او اعلان آمادگی کردند. آنها در مذاکره و گفتگو از مسعود خواستند تا خود رهبری دولت آینده را بدست بگیرد. اما احمدشاه مسعود تشکیل دولت را به رهبران احزاب اسلامی محول کرد و در صورت عدم تسلیمی کابل طرح تشکیل شورای جهادی را ارائه داشت. او بعداً در این مورد گفت: « پس از سقوط چاریکار و بگرام عبدالرشید دوستم و عبدالعلی مزاری با تعداد زیادی قوماندانان احزاب از شمال به جبل السراج آمدند تا در مورد تصرف کابل، تشکیل حکومت و مسایل دیگر صحبت و توافق صورت بگیرد. طرح دوستم و مزاری این بود که با تصرف کابل خود به تشکیل حکومت بپردازیم. در این طرح من به حیث رئیس دولت، مزاری صدراعظم و دوستم وزیر دفاع در نظر گرفته شده بود. سایر پست های دولتی تقسیم می شد. من با این طرح مخالفت کردم. به آنها گفتم که کار تشکیل دولت را باید به رهبران احزاب در پشاور محول کنیم. ما و شما در مورد تصرف کابل و سقوط رژیم نجیب الله برنامه مشترک و هم آهنگ بریزیم. برای این کار لازم است تا شورای جهادی تشکیل شود که همه قوماندانان بتوانند در شورا



سهم بگیرند. تشکیل شورای جهادی تصویب شد و از سایر قوماندانان تنظیم ها خواستیم که به این شورا بپیوندند. روی تصرف کابل و سقوط دولت نجیب الله نیز بحث صورت گرفت و تصمیمی اتخاذ شد. « ( 5 )

هرچند گلبدین حکمتیار در توجیه جنگ های خود علیه کابل که روزهای بعد آغاز کرد، اجلاس و گفتگوی جبل السراج را ائتلافی برای تقسیم قدرت و تشکیل حکومت مشترک میان احمدشاه مسعود، عبدالعلی مزاری، عبدالرشید دوستم و جناح پرچم حزب دمکراتیک خلق خواند اما در مذاکره و اجلاس جبل السراج، ساختار دولت آینده و تقسیم قدرت میان اعضای شرکت کننده و طرف های اصلی اجلاس مشخص نگردید. هیچ نوع سندی در مورد تقسیم قدرت و تعیین پست های دولتی میان آنها به امضاء نرسید. احمدشاه مسعود پافشاری عبدالرشید دوستم و عبدالعلی مزاری را در امضای توافقنامه ی تشکیل حکومت و تقسیم قدرت نپذیرفت. زیرا او معتقد بود که در جهاد همه احزاب و گروه های قومی و مذهبی مشارکت داشته و برای تحقق عدالت و تأمین آرامش و ثبات، دولت مشترک ایجاد شود. از طرف دیگر او به خوبی می فهمید که تشکیل حکومت و تقسیم قدرت با دوستم و مزاری تمام احزاب مجاهدین را در برابرش قرار میدهد و دور جدیدی از جنگ با بهانه ها و انگیزه های مختلف مذهبی، قومی، زبانی، ستمی و غیره آغاز می شود. معهذ او از رهبران احزاب جهادی در پشاور خواست تا برای جلوگیری از هر نوع جنگی اقدام به تشکیل حکومت بدارند. هرچند تقاضای مسعود از رهبران احزاب و تشکیل حکومت آنها نتوانست مانع جنگ های آینده گردد. از همین رو برخی ها بعداً اقدام موصوف را در تقاضا از رهبران احزاب اسلامی برای تشکیل حکومت اشتباه تلقی کردند. به باور و تحلیل آنها جنگ بدون مشارکت رهبران احزاب اسلامی در دولت آینده هیچگاه شدید تر و ویران کننده تر از جنگی نمی بود که با تشکیل حکومت مشترک احزاب اسلامی در کابل بوقوع پیوست.

این تنها دوستم و قوماندانان شمال نبودند که بعد از سقوط پروان به مقر احمدشاه مسعود آمدند، بلکه سیلی از پیام های همبستگی و اطاعت و رفت و آمد مقامات و اعضای بلند پایه نظامی و ملکی دولت نجیب الله و حزب دمکراتیک خلق از پایتخت و سایر ولایات به مقر موصوف سرازیر گردید. عبدالوکیل وزیر خارجه ی حکومت نجیب الله دویا ربه چاریکار آمد. نخست در تفاهم با داکتر نجیب که هنوز در مسند قدرت قرار داشت به مرکز پروان آمد تا طرح پیشنهادی تشکیل حکومت ائتلافی حزب وطن را با مجاهدین از سوی نجیب الله و شورای مرکزی آن حزب با احمدشاه مسعود در میان بگذارد. وقتی وزیر خارجه با تردید این طرح از جانب مسعود به کابل برگشت مجدداً با پیام پذیرش حکومت مجاهدین از سوی شورای مرکزی حزب وطن ( حزب دمکراتیک خلق ) به چاریکار آمد. اعلان پذیرش حکومت مجاهدین از سوی حزب وطن هرگونه امیدی را در دوام حاکمیت میان اعضای نظامی و ملکی حزب مذکور از میان برد. جناح های خلق و پرچم حزب، دسته



ها و فراکسیونهای مختلف در داخل این جناح ها بصورت گروهی و انفرادی در صدد تأمین ارتباط و تسلیمی به قوماندانان احزاب مجاهدین برآمدند. بخش عمده ی جناح خلق و پرچمی های هوادار نجیب الله با گلبدین حکمتیار ارتباط برقرار کردند و طرح سقوط کابل را بدست نیروهای حزب اسلامی ریختند. دسته کارمل در جناح پرچم برای ورود بیشتر نیروهای عبدالرشید دوستم تلاش کردند تا موقعیت خود را در تحولات آینده تقویت کنند. شاخه ی نجم الدین کابویانی و فرید مزدک در جناح پرچم و تعداد دیگر از جنرالان و افسران حزبی که بنا بر مستقل اندیشی ویا هر علت دیگری به احمدشاه مسعود تمایل و همسویی داشتند در صدد همکاری و تقویت بیشتر از پیش نیرو های وی گردیدند.

احمد شاه مسعود بعد از تماس و ارتباط مداوم جنرالان و اعضای ارشد حزب وطن و دوبار مذاکره ی مستقیم با عبدالوکیل وزیر خارجه که توافق و پذیرش آنها را در تشکیل بدون قید و شرط دولت مجاهدین کسب کرد با قوماندانان مختلف احزاب جهادی وعده ای از رهبران احزاب درپشاور از طریق مخابره به مذاکره پرداخت و آنها را در جریان اوضاع قرارداد. او در تلاش آن شد تا نظم دولتی در کابل از هم نپاشد و احزاب مجاهدین به جای سرازیر کردن نیروهای مسلح خود به شهر کابل، در تحویل گیری مسالمت آمیز قدرت از حکومت حزب وطن همکاری بدارند. برای جلوگیری از بروز هرگونه بی نظمی، ایجاد سوء تفاهم و وقوع جنگ در کابل با گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی از طریق مخابره وارد گفتگو شد. (بخش اسناد - 3) مسعود از حکمتیار که کابل را به حمله تهدید کرده بود خواست تا با سایر رهبران احزاب اسلامی و جهادی حکومت مشترک خود را تشکیل بدهند و حاکمیت را از حزب وطن که آماده ی تسلیم دهی قدرت و پذیرش حکومت مجاهدین هستند، تسلیم شوند .

### کابل در محاصره و تهدید گلبدین حکمتیار:

وقتی احمدشاه مسعود از حکمتیار پرسید، " زمانیکه این ها ( حکومت حزب وطن) کاملاً تسلیم هستند که حکومت جهادی را بپذیرند و خودشان میگویند که حاضراند قدرت را بسپارند در این صورت آیا ضرورت است که ما با سلاح وارد شویم، باز هم بگویم که ما جنگ می کنیم و باید از طریق زور قدرت را بگیریم و قدرت را از پیش مردمی که تسلیم شده بزور بگیریم؟ " حکمتیار در پاسخ گفت: « جمعیت میتواند این پالیسی را اختیار کند، بگوید عملیات درست نیست دیگر مجاهدین نباید مسلحانه داخل کابل شوند. همین گپ درست است. جمعیت اگر وضع را به مصلحت می بیند همین موقف را اختیار کند. ولی اگر ما به عنوان حزب مستقلی تصمیم دیگری را اختیار کنیم این حق ما ست. و ما این را ترجیح میدهیم که مجاهدین فاتحانه، سربلند با اسلحه ی خود وارد کابل شوند. هدف از وارد شدن به کابل با اسلحه این نیست که خدای نخواسته در کابل خون ریزی شود. ما



هرگز نمی خواهیم یک قطره خون هم در کابل ریخته شود . . . . . ولی ما نمی خواهیم که در تاریخ مجاهدین نوشته شود که آنها نتوانستند کابل را فتح کنند. از طریق ملل متحد قضیه ی شان حل شد. از طریق مداخلات بین المللی قضیه ی شان حل شد. ما می خواهیم در پایان تاریخ جهاد ما نوشته شود که مجاهدین سربلند، فاتح و با اسلحه ی خود با شعارهای تکبیر در حالیکه پرچم اسلام را برافراشته بودند از چهار طرف وارد کابل شدند. ما همین را می خواهیم . . . . .» ( 6 )

تلاش احمدشاه مسعود برای قانع کردن حکمتیار بی نتیجه ماند. اوضاع در کابل و در داخل حکومت حزب وطن با گذشت هر روز و حتی هر ساعت بسوی تشنج و بی ثباتی میرفت. داکتر نجیب الله رهبر حزب حاکم و رئیس حاکمیت به دفتر ملل متحد پناه برده بود. یعقوبی وزیر امنیت او در دفتر کارش به قتل رسیده بود. در حالیکه مخالفین پرچمی نجیب الله در حزب وطن و ارتش رژیم او را متهم به فراروخیانت میکردند، هواداران نجیب در هر دو جناح پرچم و خلق مخالفین پرچمی نجیب الله را متهم به توطئه کودتا علیه رهبر حزب و حاکمیت میکردند. در این وضعیت، آخرین زمینه های ارتباط و تفاهم میان جناح خلق و پرچم در داخل حاکمیت کابل قطع گردید. بخش اعظم خلقی ها برهبری اسلم و وطنجوار و محمد پکتین وزرای دفاع و داخله و پرچمی های طرفدار نجیب الله ساختمان وزارت داخله را قرارگاه خود ساختند و ارتباط خود را در جنوب کابل با گلبدین حکمتیار تأمین کردند تا کابل را در یک اقدام مشترک به کنترل و تصرف خود بیاورند. سایر شاخه ها و دسته های جناح پرچم، عده ای از خلقی ها و بقیه افراد و عناصر صاحب مقام در حاکمیت کابل که قبلاً تسلیمی بلا قید و شرط دولت را به دولت مجاهدین اعلان کرده بودند در گارنیزون شهر کابل قرارگاه گرفتند و راه را برای ورود نیرو های احمدشاه مسعود هموار کردند تا از سقوط کابل بدست نیرو های حکمتیار و جناح خلق جلوگیری شود. مسعود که به حکمتیار در صحبت مخابراتی خود از ترتیبات دفاعی در صورت عملی شدن تهدید حمله ی او به کابل سخن زده بود به سرعت دست بکار شد و هزاران تن از نیروهای خود را با برقراری پل هوایی میان پشته ی سرخ جبل السراج و فرودگاه خواجه رو اش به کابل انتقال داد. گلبدین حکمتیار که جلسه ی رهبران احزاب را ترک کرده به جنوب کابل آمده بود روز 29 حمل 1371 با انتشار پیامی موضع خود را بدین گونه اعلان کرد: « . . . . . عده ای از عناصر فرصت طلب و ماجرا جواز حزب کمونیست وطن باردیگر دست به توطئه زده به منظور تثبیت رول شان در آینده و بقای شان در قدرت به حیث یک گروه با استخدام و تحمیق عده ی از افراد کودن در صفوف مجاهدین به اقداماتی در کابل متوسل شده اند. . . . در رأس این گروه خائن بیرک کارمل و سلطانتعلی کشتمند قرار داشته و عده ای از افسران اردو و قوماندانان ملیشه بر اساس این مفکوره در صفوف قطعات مسلح دولت مصروف شرارت و ماجراجویی اند. . . . این گروه که در گذشته توسط ماسکو توجیه و تغذیه



ميگرديد امروز آله ي دست عده از عناصر متعصب و تنگ نظر و توسعه طلب دريك کشور همسايه قرار گرفته اند، کشور يکه مصالح خود را در ادامه جنگ در کشور ما و تجزيه آن جستجو مي کند. ( منظور حکمتيار کشور ايران بود) برفرد فرد ملت لازم است تا در برابر اين توطئه هاي خائنه به شدت مقابله نموده عزائم شوم دشمنان خارجي و عوامل فرومايه آنرا به خاک برابر کنند. . . .

ما به همه نيروهاي مؤمن و مجاهد اعلان مي کنيم که:

- 1 - در برابر اين توطئه ي خائنه متحد شوند و آنرا در نطفه خفه کنند.
- 2 - بايد عناصر ملوث در اين توطئه ، آنانيکه در صف حزب کمونيست وطن اند و با در لباس مجاهد به شدت سرکوب شوند.
- 3 - اگر تغييراتي در کابل توسط ائتلاف اين خائنين به ملت رخ ميدهد در اسرع وقت کابل را زير فشار گرفته پيشروي نيروهاي مسلح مجاهدين مخلص به سوي کابل تا آنگاه و آنجا ادامه يابد که کابل کاملاً بدست مجاهدين سقوط کند.
- 4 - آنعده قطعات مسلح اردو که در اين توطئه ملوث نيستند بايد با نيروهاي حزب اسلامي وساير مجاهدين همکاري نموده در برابر جبهه مشترک خائنين سرسختانه مقاومت نموده در زمينه ي دستگيري و مجازات انقلابي آنان از هيچ اقدامي دريغ نوزريده و هيچ فرصتي را ضايع نکنند . . . . » ( 7 )

حکمتيار در پيام ديگري که دوزخ بعد منتشر شد به تشکيل حکومت توسط قوماندانان جبهات اطراف کابل تاکيد کرد. او در اين پيام گفت: « تا زمانيکه قدرت در کابل بطور کامل به شوراي مشتمل بر قوماندانان جبهات مؤثر اطراف کابل انتقال نيافته است فشار نظامي بر شهرها و پيشروي مجاهدين ادامه خواهد يافت. شوراي قوماندانان حکومت مؤقتي را تشکيل خواهد داد تا در ظرف کمتر از يکسال انتخابات را برگزار نموده قدرت به حکومت منتخب انتقال يابد. » ( 8 )

همزمان با پيام حکمتيار رهبر جمعيت اسلامي نيز پيامي صادر کرد که در آن از مجاهدين خواست تا با جنرالانيکه عليه حکومت نجيب الله قيام کردند همکاري بدارند. جمعيت اسلامي طی اعلاميه اي روز دوم ثور 1371 ادعای حکمتيار را در مورد تحولات کابل که توطئه از سوي پرچمي ها خوانده شده بود رد کرد: « . . . . موج بزرگي از فتوحات امروز که نصيب مجاهدان خفته درسنگر هاي جهاد گرديده ورژيم کمونيست کابل را درسراشيب سقوط قرار داده است به ابتکار جمعيت اسلامي افغانستان تحت فرماندهي فرمانده نسته جهاد احمد شاه مسعود بمثابه انفجاري نوري بود که از شمال کابل آغاز شد و به سرعت سراسر افغانستان را روشن ساخت. اما در برابر اين ابتکار و پيشقدمي جمعيت ، دشمنان جهاد و تشکيل حکومت اسلامي در افغانستان از يکطرف، ورشکستگان سياسي و نظامي منزوي شده از ملت از طرف ديگر به فغان آمده ديوانه وار و مذبحخانه در تلاش اند تا با





فتنه انگیزی هایی چون تبلیغ کردن به اینکه مسایل زبان و قومیت عامل وانگیزه پیروزی های اخیر بوده و با جمعیت درصدد تشکیل حکومت مشترک وائتلافی با حزب کمونیست وطن است، اذهان ملت را مغشوش بسازند . جمعیت اسلامی به صراحت و قاطعیت اعلان میدارد:

1 - تشکیل حکومت ائتلافی با کمونیستها و حزب وطن مردود میباشد.  
2 - فتوحات اخیریکه به ابتکار جمعیت اسلامی افغانستان از صفحات شمال کشور آغاز شده هیچ ارتباطی به مسایل زبانی، قومی و ستمی ندارد. . . .

3 - با آنکه جمعیت اسلامی ابتکار فتوحات اخیر و سقوط رژیم کمونیست کابل را در دست دارد، صادقانه خواهان تشکیل حکومت اسلامی از کلیه نیروهای جهادی افغانستان است.

4 - جمعیت فتنه انگیزی هایی را بنام پشتون، تاجک، شیعه و سنی که از سوی دشمنان اسلام و جهاد و عناصر قدرت طلب و ناعاقبت اندیش صورت میگیرد جداً تقبیح و محکوم می کند. . . . » ( 9 )

گلبدین حکمتیار روز سوم ثوریا جنرال رفیع معاون رئیس جمهور از جناح پرچم که در دسته بندی های درونی حزب دمکراتیک خلق جانب جناح خلق و شاخه پرچمی های نجیب الله را گرفته بود در لوگر ملاقات و مذاکره کرد. در این مذاکرات توافق صورت گرفت که نیروهای حزب اسلامی تحت نام ملیشیا ی جبار قهرمان وارد شهر کابل شوند. جنرال رفیع سه روز قبل طی فرمانی قوت های جبار قهرمان را که تا آن وقت به وزارت دفاع تعلق داشتند به وزارت داخله مربوط ساخت. این امر جایابی نیروهای حزب اسلامی را در کلیه مراکز و حوزه های مربوط وزارت داخله در شهر کابل آسان و سریع گردانید. گروه های دیگر از احزاب مختلف مجاهدین نیز به اطراف شهر سرارزیر شده بودند. آنها به قطعات نظامی، دفاتر و ادارات دولتی چشم دوخته بودند و هرازگاهی به قوماندانان پوسته ها و قطعات اولتیماتوم صادر میکردند تا بدون قید و شرط همه امکانات را تسلیم بدارند. نیروهای مسلح دولت حزب دمکراتیک خلق در کابل روحیه ای برای مقاومت نداشتند و نه دلیلی برای مقاومت و پایداری. علاوه بر مرجع و مرکزیت واحدی وجود نداشت. بسیاری از جنرالان، قوماندانان و اعضای بلند پایه حزب دمکراتیک خلق در جستجوی قوماندانانی از مجاهدین بودند که با تسلیم دهی قطعه و محل اداره و دفتر خود تضمینی برای زنده ماندن دریابند. هیچگونه تفاهم و هماهنگی در میان اعضای حزب حاکم برای تسلیم دهی قطعات نظامی و پیوستن افراد دولتی به مجاهدین وجود نداشت. مجاهدین نیز در پذیرفتن و تسلیم گرفتن قطعات نظامی و ارگانهای حاکمیت هیچگونه تفاهم و هماهنگی میان خود ایجاد نکردند. کابل از چهار طرف در محاصره و هجوم گروه های مسلح درآمده بود. همان خواست گلبدین حکمتیار در حال برآورده شدن بود که در گفتگوی مخابراتی به احمد شاه مسعود گفت: " ما ترجیح میدهیم که مجاهدین فاتحانه، سربلند با اسلحه خود وارد کابل شوند". اما



بسیاری از افراد این گروه ها به نسل مسلحی تعلق داشتند که در طول 14 سال با تفنگ، جنگ و خشونت خو گرفته و تربیه شده بودند. آنها به پدیده ای بنام دولت، اموال و دارایی دولت، نظم و قانون دولتی آشنا نبودند. چون مجاهدین یک حزب و گروه سیاسی و سازمان یافته ی واحد محسوب نمی شدند که تحولات و دگرگونی ها را تحت نظم و کنترل داشته باشند. جنگ بصورت جدی و واقعی کابل را تهدید میکرد و احتمال اشتعال آتش جنگ لحظه به لحظه قوت میگرفت و نزدیک می شد.

### **تشکیل حکومت مجاهدین در پشاور- 4 ثور 1371 :**

احمد شاه مسعود که از رهبران احزاب خواسته بود تا اقدام به تشکیل حکومت بدارند، در تشکیل و اعلان حکومت از سوی رهبران عجله داشت. چون با اعلان حکومت مجاهدین تبلیغات و ستیزه جویی حکمتی در مورد آنچه که از سوی رهبر حزب اسلامی ائتلاف احمدشاه مسعود با پرچمی ها و ملیشایی عبدالرشید دوستم خوانده می شد تضعیف و بی تأثیر میگردد و از طرف دیگر جنگ با حکمتی در روزهای آینده که اجتناب ناپذیر به نظر میخورد، جنگ با حکومت اسلامی احزاب مجاهدین محسوب می شد. از عدم اعلان حکومت مجاهدین در اسرع وقت حکمتی بر سر آمد. او به آسانی نمیتوانست با کسب زمان نیروهای بیشتری را در همکاری و مشارکت با جناح خلق حزب حاکم به کابل سرازیر کند. نظم و آرامش شهر را برهم بزند و از انتقال مسالمت آمیز قدرت جلوگیری بعمل آورد.

برهان الدین ربانی هیر جمعیت اسلامی افغانستان در پشاور تلاش کرد تا وقت را در انتظار توافق همه رهبران بر سر حکومت از دست ندهد و برای تشکیل و اعلان حکومت با دو یا سه تنظیم به موافقه برسد. بناً موصوف با عبد رب الرسول سیاف، مولوی محمد نبی و مولوی محمد یونس خالص در مورد تشکیل حکومت توافق نامه ای را امضاء کرد. متن این توافق نامه که توسط رهبر تنظیم اتحاد اسلامی تهیه و ترتیب شده بود، سخت ترین و غیر عملی ترین شرایط را آن زمان برای تشکیل حکومت در برداشت. **(بخش اسناد - 4)** اما سپس با ادامه مذاکرات رهبران احزاب و نمایندگان شان در "گورنرهاوس" پشاور بر مبنای موافقت نامه ی مذکور، حکومت انتقالی مجاهدین تشکیل و اعلان گردید. در مذاکرات و توافق نامه گورنرهاوس، قطب الدین هلال رئیس کمیته سیاسی حزب اسلامی از گلبدین حکمتیار نمایندگی میکرد. آن روز من (نگارنده) در جمله ده ها نفر عضو احزاب اسلامی و خبر نگاران کشورهای مختلف در یکی از سالون های گورنرهاوس پشاور منتظر اعلان تشکیل حکومت مجاهدین بودم. مذاکره در پشت درهای بسته میان رهبران احزاب صبح روز (4 ثور) آغاز یافته بود. در پایان روز، دروازه ی بسته مذاکرات باز شد و رهبران مجاهدین به سالون اجتماع خبرنگاران و اعضای تنظیم ها آمدند. و آنگاه عبد رب الرسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی توافق احزاب هفتگانه را در مورد تشکیل حکومت



توضیح داد: « . . . . بند اول فیصله ی ما این است که حضرت صبغت الله مجددی همراه یک هیئت پنجاه نفری در طول دو روز آینده عازم افغانستان خواهد شد. در این پنجاه نفری قوماندان جهاد، ده نفر از علمای نامور کشور بوده نفر از سیاستمداران که ارکان تنظیم های جهادی هستند شرکت خواهند داشت. این هیئات وظیفه دارد تا قدرت را از نظام در حال سقوط کابل به مجاهدین انتقال بدهد. عملیه انتقال قدرت در خلال دو ماه به سر خواهد رسید و حضرت صاحب مجددی علاوه بر اینکه رهبری هیئات را به عهده دارد ممثل ریاست دولت اسلامی افغانستان نیز خواهد بود. البته بعد از ختم دوره انتقال قدرت عین هیئات پنجاه نفری با زهم تحت ریاست حضرت مجددی به حیث شورای اسلامی دولت اسلامی افغانستان در پهلوی حکومت به کار خود ادامه خواهد داد.

بند دوم فیصله ما از این قرار است که استاد برهان الدین ربانی برای مدت چهار ماه به حیث رئیس دولت اسلامی افغانستان و رئیس شورای رهبری افغانستان تعیین گردید. البته استاد ربانی کار خود را رسماً بعد از دوره دو ماهه ی انتقال قدرت آغاز می کند. بعد از تعیین دولت و رئیس شورای رهبری ما به توافق رسیدیم که یک حکومت داشته باشیم و این حکومت از ارکان تنظیم های جهادی تشکیل شده باشد و رهبران تنظیم های جهادی در آن اشتراک نمیداشته باشند و رئیس این حکومت ویا صدراعظم یکی از ارکان حزب اسلامی انجنیر صاحب حکمتیار خواهد بود. این صدراعظم سه معاون دارد. یک معاون که در عین زمان وزیر امور خارجه نیز میباشد از تنظیم محاذ ملی اسلامی افغانستان به رهبری پیرسید احمد گیلانی میباشد. معاون دیگر صدراعظم که وزیر معارف نیز است از حزب اسلامی به رهبری مولوی محمد یونس خالص خواهد بود و معاون سومی که در عین زمان وزیر داخله میباشد از تنظیم اتحاد اسلامی بوده که ما انجنیر احمد شاه احمد زی را تعیین نمودیم. وزیر دفاع از تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان میباشد (استاد ربانی اعلان کرد که احمد شاه مسعود وزیر دفاع است) و رئیس ستره محکمه از تنظیم حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی صاحب محمد نبی خواهد بود. البته در مورد تعیین و تثبیت وزرای باقی مانده فردا و پس فردا تصمیم گرفته خواهد شد. به خاطر اینکه وزرای یک تعداد از گروه های جهادی تا حال تعیین و تثبیت نشده اند. البته تمام مدت این پروسه از شش ماه اضافه نمی باشد و قبل از پایان رسیدن این مدت ما یک شورای اسلامی یا مجلس اسلامی را که روی فرمول آن قبلاً نیز کار شده و مرکب از چند صد نفر خواهد بود تشکیل داده و شورا در مورد تأسیس یک حکومت انتقالی دیگر که مدت آن یک و نیم الی دو سال میباشد تصمیم خواهد گرفت. . . . » ( 10 )

اصل موافقت نامه به زبان پشتو تهیه شده بود که در آن تعدادی از رهبران احزاب جهادی امضاء کرده بودند. (بخش اسناد - 5) و کاملاً روشن بنظر میخورد که موافقت نامه مذکور با عجله، بدون دقت لازم،



سطحي و به صورت غير تخصصي تهيه شده بود. وظائف و صلاحيت حضرت مجددي مبهم و نا مشخص بود. فهميده نمي شد كه " ممثل رياست دولت اسلامي افغانستان" طي دوماه حاكميت خود چه وظائفي را بايد انجام دهد؟ و در دولت اسلامي كه جز نام هيچگونه اصول و قوانيني نداشت چه صلاحيت هايي را ميتواند داشته باشد؟ در بند اول موافقه نامه وظيفه هيئت پنجاه نفری، انتقال قدرت از نظام در حال سقوط كابل به مجاهدين و انمود و در مورد زمان آن گفته شده بود كه عمليه ي انتقال قدرت در خلال دوماه به سر ميرسد. در حاليكه عمليه انتقال قدرت در يك مراسم رسمي و تشريفاتي بيش از چند ساعت طول نمي كشيد، پس ادامه عمليه انتقال قدرت در خلال دوماه چه مفهومي داشت و پنجاه نفر هيئت همركاب حضرت مجددي چه كاري را در اين مدت اصولاً انجام ميدادند؟ اين موافقت نامه هيچگونه اشاره اي به تهديد گلبدين حكمتيار در حمله به كابل و صف آرايي او براي جنگ نداشت و هيچ تذكر و طرحي در جلوكيري از جنگ ارائه نكرده بود. صبغت الله مجددي بدون توجه به همه نارسايي ها و نواقص موافقت نامه پشاور، رهبري هيئات انتقال قدرت را با دو ماه كرسبي تمثيل از رياست دولت اسلامي افغانستان پذيرفت. و آن زمان براي او خطر وقوع جنگ در پايخت مايه نگراني نبود. مجددي با خوشباوري و سطحي نگري فكر ميكرد كه اجازه ي چنين جنگي را نميدهد: « اگر كسي بخواهد هرج و مرج توليد كند ما اجازه نميدهيم. حكومت تأسيس شده، قيادت را مردم تأييد كردند و پاكستان اين قيادت را به رسميت شناخته ند. ما هيئت را تعيين كرديم تحت قومانده ي احمدشاه مسعود كه امنيت را تأمين كنند. نيروهاي حزب اسلامي يا خلقي ها يا كسان ديگر كه ميخواهند اوضاع را مختل سازند ما قبول نمي كنيم. » ( 11 )

### پايخت در شعله هاي آتش جنگ:

پشاور در آخرين روزهاي حمل و نخستين روزهاي ثور 1371 ( اپريل 1992 ) شاهد بحث هاي داغ رهبران تنظيم ها بر سر تشكيل حكومت انتقالی بود. اما كابل شاهد آمادگي نيروهاي مختلف براي آغاز جنگ . تا پايان روز چهارم ثور كه در پشاور توافق بر سر تشكيل حكومت انتقالی میان سران احزاب مجاهدين اعلان گرديد، كابل با هجوم يا بهتر گفت با ورود بي سروصداي نيروهاي مختلف مجاهدين سقوط کرده بود. فرقه 5 بگرامي و لوي مستقر در تنگي واغجان لوگر را جناح خلق به نيروهاي حزب اسلامي حكمتيار تسليم كردند. قوت هاي عبدالرشيد دوستم در جنوب كابل با حملات مشترك حزب اسلامي و جناح خلق تار و مار گرديدند. حزب اسلامي و خلقي ها همچنان نيروهاي مخالف خود را در ريشخورد و نواحی آن درهم كوبيدند. سپيده دم روز چهارم ثور هزاران نفر از نيروي حزب اسلامي تحت پوشش نيروهاي وزارت داخله و قوت هاي جبار قهرمان قوماندان مليشاي هلمند داخل شهر شدند و در وزارت داخله، مكرور يانها، حوزه هاي امنيتي



شهر، شفاخانه چهارصد بستراتش، تپه بی بی مهرو، قصر ریاست جمهوری و بسیاری از نقاط جنوبی و جنوب شرقی شهر کابل جابجا گردیدند. در حالیکه نیروهای احمدشاه مسعود با نیروهای دولتی و قوت های دوستم فرودگاه کابل، گارنیزون، رادیو تلویزیون و نواحی شمال شهر را در دست داشتند. علاوه از این نیروها، افراد مسلح سایر احزاب تا این زمان وارد کابل شده بودند. حزب وحدت اسلامی، اتحاد اسلامی، حرکت اسلامی، حزب اسلامی مولوی خالص، حرکت انقلاب اسلامی، محاذ ملی اسلامی و جبهه نجات ملی مناطقی را در حومه ها و ساحات غربی و شرقی شهر بدست آورده بودند. کمربند های امنیتی اطراف کابل شکسته بود و دیگر مانعی برای ورود گروه های مسلح وجود نداشت. رویهمرفته در واقع شهر کابل پایتخت کشور که قرار بود تا یک روز دیگر حکومت انتقالی احزاب مجاهدین برهبری صبغت الله مجددی قدرت را از حکومت حزب وطن در آن شهر تسلیم شود، به تصرف نیرو های حزب اسلامی حکمتیار و جناح خلق حزب دمکراتیک خلق یا حزب وطن درآمده بود. وقوع جنگ اجتناب ناپذیر می نمود. حکمتیار پیروزی کامل را در یک قدمی خود می دید و با تصرف رادیو تلویزیون به آن پیروزی دست میافت. او به منظور طی کردن این یک قدم و دسترسی به آخرین منزل پیروزی، با اشتیاق و حرص به جنگ متوسل می شد. و احمد شاه مسعود جنگ را در برابر گلبدین حکمتیار که در زدو بند با قسمتی از نیرو های حزب دمکراتیک خلق پایتخت را اشغال کرده بود و در برابر تمام احزاب اسلامی قرار گرفته بود، دفاع مشروع و عادلانه و یخشی از مکلفیت خویش تلقی میکرد. آنگونه که در نخستین روز آغاز جنگ، رهبران احزاب مجاهدین با انتشار اولین ابلاغیه ی شورای رهبری جهادی، وظیفه تأمین امنیت و دفاع از کابل را بدوش او گذاشتند.

جنگ در سحرگاه پنجم ثور 1371 در پایتخت آغاز گردید. در حالیکه نبرد خونینی در پایتخت ادامه داشت، گلبدین حکمتیار ظهر آن روز (5 ثور 1371) از پیروزی انقلاب اسلامی و فتح کابل سخن گفت. وی در یک کنفرانس مطبوعاتی که توسط مخبره از جنوب کابل با خبرنگاران در پشاور صحبت میکرد اظهار داشت: « پیروزی کامل انقلاب اسلامی را به فرد فرد ملت افغان و کافه امت مسلمه تبریک میگویم . . . ما اعلان می کنیم که جنگ پایان یافته است. ما باید همه دست بدست هم داده و در جهت اعاده صلح پایدار، برادروارتلاش نماییم. حکومت های آینده در کشور ما از طریق انتخابات و مراجعه به آرای مردم برگزیده خواهد شد. از نظر ما تشکیل اداره انتقال قدرت از رژیم قبلی به حکومت مجاهدین تا تشکیل انتخابات اخیر منتفی شده است. ما از همه نیروها اعم از آنهایکه با احزاب اسلامی متعهد اند و چه آنهایکه تا حال در خدمت دولت بوده اند می خواهیم که دست به هم داده امنیت شهر را تأمین نمایند. . .

باید تذکر داد که تا حال قوت های مسلح ما از اطراف کابل داخل شهر نشده اند. آنها منتظر هدایت نهایی میباشند. تا حال صرف یک قسمت



محدود مجاهدین ما وارد شهرگردیده اند و در نقاط حساس جابجا شده اند. همه نیروها مخصوصاً ملیشه های جنرال مؤمن باید از ماجرا جویی در مقابل پیشروی مجاهدین ما خود داری کنند. اگر کوچکترین مزاحمت و ماجراجویی در مقابل پیشروی مجاهدین صورت گرفت ما ناگزیر خواهیم بود به تمام نیروهای خود هدایت بدهیم تا با قوت هرچه بیشتر وارد کابل شوند. احدي نمیتواند از کشور فرار کند. ورود و خروج از میدان هوایی تا امرثانی معطل میباشد. . . .

در مورد شوراي قيادي و حکومت انتقالی که در پشاور ساخته شده باید بگویم که زمان آن شوراي قيادي و اداره ي انتقالی سپري شده و فکر نمی کنم که آنها خود در اندیشه ي ورود به کابل باشند . . . . » ( 12 )  
 اما گلبدین حکمتیار در سال 1379 که در تهران از حوادث آن سال واز اظهارات خود در کنفرانس مطبوعاتی روز پنجم ثور 1371 در تألیف خود بنام "دسایس پنهان و چهره های عربان" سخن گفت، برخلاف گفته های آن روز که زمان شوراي قيادي و اداره انتقالی را سپري شده خواند، نوشت که من در کنفرانس مطبوعاتی آن روز ( 5 ثور 1371 ) گفتم: « . . . . عجالتاً اقتدار به اتفاق تنظیم های جهادي به حکومت مؤقت سپرده مي شود و در جریان شش ماه انتخابات برگزار میگردد. توافقاتی که در این رابطه میان رهبران احزاب و نماینده ي حزب اسلامي صورت گرفته، مورد تأیید ما بوده و نسبت به آن التزام مي ورزیم . . . . » ( 13 )

گلبدین حکمتیار در حالی از پیروزی خود مژده داد و حکومت سایر تنظیم هارا علي الرغم امضاي نمایندۀ خود دریای توافقنامه حکومت مذکور رد کرد که هنوز فاصله زیادی در تسلط به پایتخت داشت. حملات مکرر نیروهای مشترک او و خلقي ها برای تصرف رادیو تلویزیون، گارنیزون کابل و فرود گاه در طول روز دفع شد. تلاش آنها برای پیشروی بسوی مرکز شهر از استقامت چهلستون و گذرگاه بی نتیجه ماند. آنها حتی بالا حصار کابل را که از سه طرف در محاصره داشتند بدست نیاوردند و تا پایان روز تپه بی بی مهرو و شفاخانه چهارصد بستر را نیز از دست دادند. هواپیماهای بگرام و مزارقوت های حکمتیار و خلقي هارا بلا وقفه بمباران میکردند. و چرخ بالها از پشته سرخ جبل السراج نیرو های احمدشاه مسعود را پیهم به شمال شهر کابل انتقال میدادند.

حکمتیار علي الرغم این همه مشکلات نظامی، علیه موافقت نامه رهبران احزاب در پشاور موضع گرفت و آنها را بیشتر از پیش در برابر خود قرار داد. خبر جنگ و اعلان فتح کابل از سوی حکمتیار برای تنظیم ها که یک روز قبل بر سرتشکیل حکومت انتقالی به موافقه رسیده بودند غیر قابل قبول بود . آنها با عجله در جلسه اي اضطراری ابلاغیه ي را صادر کردند که شام روز پنجم ثور 1371 از رادیو تلویزیون دولتي افغانستان منتشر گردید. این ابلاغیه بصورت رسمی به حاکمت حزب دمکراتیک خلق افغانستان که سیزده سال و یازده ماه و 28 روز طول کشید پایان داد. حاکمیتی که در دوره



آن پنج میلیون نفر از مردم افغانستان به بیرون از کشور آواره شدند و یک میلیون تن دیگر کشته، مجروح و معیوب گردیدند. ابلاغیه توسط داکتر عبدالرحمن رئیس کمیته سیاسی شورای نظار به زبان فارسی و توسط داکتر نجیب الله مجددي پسر صبغت الله مجددي به زبان پشتو در رادیو تلویزیون افغانستان به خوانش گرفته شد:

### بسم الله الرحمن الرحيم

#### ابلاغیه شماره یک شورای رهبری جهادي

امروز صبح پنج ثور 1371 شورای رهبری جهادي تشکیل جلسه فوق العاده داده فیصله بعمل آوردند تا غرض تأمین امنیت در شهر کابل و حفظ جان و مال ناموس ساکنان آن به همه مجاهدین و قوای مسلح دستور داده می شود که از اوامرداره کمیسیون امنیتی کابل محترم دکتور نجیب الله مجددي، محترم جنرال عبدالرحیم وردک، محترم قوماندان عبدالحق، محترم قوماندان مولوي صديق الله، محترم قوماندان حاجي شیرعلم و گروپ های مسلح قوماندان احمد شاه مسعود وزیر دفاع حکومت اسلامی اطاعت نمود ه امنیت را در شهر و مراکز استراتژیکی شهر کابل تأمین و از اوامر آن سرکشی ننماید. تأکید میشود که برادر احمد شاه مسعود فوراً بکار خویش آغاز کند

### والسلام

#### حضرت صبغت الله مجددي

#### رئیس دولت اسلامی افغانستان

نشر اعلامیه بمعنی پیروزی احمدشاه مسعود و شکست گلبدین حکمتیار بود. و به معنی استقرار حکومت انتقالی رهبران تنظیم ها در کابل که حکمتیار ظهران روز عمر حکومت مذکور را پایان یافته تلقی کرد. هرچند بیشترین قسمت پایتخت در تصرف حزب اسلامی و متحدینش قرار داشت اما برای مردم در داخل و بیرون کشور تصرف رادیو تلویزیون و کنترل نشرات آن معیار پیروزی حاکمیت جدید محسوب می شد. همیشه در گذشته خبر تغییر رژیم ها و رهبران حاکمیت نو از طریق رادیو به گوش مردم میرسید: پیروزی کودتای محمد داود، کودتای حزب دمکراتیک خلق و حاکمیت تره کی، کودتای امین و برکناری تره کی، حاکمیت کارمل، حاکمیت نجیب و برکناری او.

بعد از نشر اولین ابلاغیه ی حکومت انتقالی مجاهدین آتش جنگ به سردی گرایید. تبلیغات رادیو تلویزیون روحیه جنگجویان حزب اسلامی و متحدین شانرا در حزب دمکراتیک خلق تضعیف کرد. آنها در جنگ های خونین 6 و 7 ثور بسیاری از مناطق بدست آورده را در شهر زدست دادند. تا پایان روز هفتم ثور قوت های حکمتیار و خلقیها از شهر کابل خارج گردیده



در مناطق ریشخور، سید نورمحمدشاه مینه، بنی حصار، تپه های شینه و قسمت های اخیر تپه مرنجان و حومه های جنوبی و جنوب شرقی شهر جابجا شدند. در جنگ های سه روزه میان طرفین از انواع سلاح ثقیل استفاده بعمل آمد. ده ها خانه مسکونی در شهر تخریب شد و صدها غیرنظامی کشته و مجروح گردیدند. علاوه از ویرانی و کشتار در شهر، غارت و چپاول از نخستین روز جنگ در پایتخت آغاز شده بود. دیوها و ذخایر نظامی در تمام قطعات و ادارات وزارت های دفاع، داخله و امنیت در معرض دستبرد و چپاول قرار گرفت. سلاح بدست همه افتید. افراد بی بند و بار، دزدان و زندانیان جنایی که از زندانهای پایتخت رها شده بودند و گروه های مختلف مردم مسلح گردیدند. هر گروه مسلح اداره و دفتر حکومتی و حتی ساختمانهای مکاتب و مؤسسات تعلیمی و آموزشی را اشغال کردند و با نصب فوتوی رهبر ویا قوماندانی از یک تنظیم بفرز ساختمان اشغال شده فرمانروای بی چون و چرای آن اداره و کوچه ها و ساحات اطراف آن گردیدند. قانون و نظام دولتی از هم گسیسته بود. صبغت الله مجددی بعداً آن همه وحشت و چپاول را در پایتخت به گردن خلقی ها و حزب اسلامی حکمتیار انداخت: « . . . در حالیکه ما در پاکستان برای ورود به وطن آمادگی می گرفتیم و تمام زمینه ها برای انتقال سالم قدرت بدولت اسلامی افغانستان آماده گردیده بود و مسئولین نظامی و سیاسی گذشته که در سرنگونی رژیم دکتور نجیب الله نقش بزرگی داشتند در انتظار ما بودند از جانب برخی از برادران ( حکمتیار و حزب اسلامی او) با همدستی عده ای از خلقی ها در کابل کودتایی صورت گرفت که باعث کشته شدن تعدادی از هموطنان بی گناه ما گردید. هر چند کودتای خائنانه مذکور با مقاومت شدید مردم مسلمان ما روبرو گردید و با همکاری مجاهدین و افسران اردو ناکام شد ولی در اثر چور و چپاول و غارت و وحشت آنان نظم و دولتی از هم گسست و خسارات هنگفتی به کشور وارد گردید. . . » ( 14 )

### آتش بس و انتقال قدرت:

با شعله ور شدن آتش جنگ در کابل، تلاش برای آتش بس و مصالحه در پاکستان آغاز شد. ترکی الفیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی که با رهبران احزاب جهادی روابط نزدیک داشت به اسلام آباد آمد تا برای برقراری آتش بس میانجگری کند. نواز شریف صدراعظم پاکستان تماس های مداوم را با رهبران احزاب برقرار ساخت. او با حکمتیار از طریق مخابره گفتگو کرد و از او خواست تا با آتش بس موافقه کند. گلبدین حکمتیار در آغاز جنگ آتش بس را نمی پذیرفت اما در روزهای ششم و هفتم ثور که سرنوشت جنگ به ضرر او تغییر یافت حاضر به قبول آتش بس گردید. و سپس در اعلامیه ی حزب اسلامی انگیزه، اهداف و دست آورد جنگ توضیح یافت: « ما در مرحله ی ابتدایی به تمام اهداف خود دست یافته ایم. آن عده ای که از برنامه ما آگاه نبودند و بر اساس برداشت های خود قضاوت میکردند





گمان میکنند که حزب اسلامی در برنامه ی داخلی خود کامیاب نشد. مانه قصد تصرف کابل را کردیم و نه اراده ی اعلان کردن حکومت خود را در آنجا داشتیم و نه طرفدار حمله وسیع و بزرگ بر کابل بودیم .

هدف نخست ما این بود که این نیرو های منظم نظامی ملیشه هارا نابود کنیم و تمام کمربند های امنیتی و نیرو های دشمن را که در اطراف کابل جابجا شده بودند از هم متلاشی سازیم تا در افغانستان هیچ نیروی مجهز و منظمی غیر از مجاهدین باقی نماند. اکنون همه ولایات فتح گردیده اند. قطعات عسکری به مجاهدین تسلیم شده اند. کمربند های امنیتی کابل شکسته شده است. به جزا ملیشه ها دیگر نیروی مجهز و منظمی باقی نمانده است . . . . » ( 15 )

از تناقض گوییهای اعلامیه هویدا میشود که حکمتیار در جنگ باخته بود. در این اعلامیه گفته می شود که حزب اسلامی قصد تصرف کابل را نداشت اما حکمتیار در کنفرانس مطبوعاتی روز پنجم ثور 1371 تصرف و فتح کابل را اعلان کرد. در آغاز اعلامیه، نابودی نیرو های منظم ملیشه ها انگیزه و هدف جنگ ذکر میشود و تأکید میگردد که حزب اسلامی در مرحله ی ابتدایی به تمام اهداف خود دست یافته است اما در پایان اعلامیه می آید که به جزا ملیشه ها دیگر نیروی منظمی باقی نمانده است.

موافقت نامه آتش بس با فشار شهزاده ترکی الفیصل و نواز شریف میان مولوی سرفراز و قطب الدین هلال به نمایندگی از حکمتیار و برهان الدین ربانی به امضاء رسید. آتش بس هر چند بصورت درست رعایت نشد اما حداقل زمینه برای ورود صبغت الله مجددی به پایتخت و انتقال قدرت در یک مراسم ظاهری و تشریفاتی مساعد گردید.

صبغت الله مجددی صبحگاه هفتم ثور 1371 با کاروان بزرگی از اعضای شورای انتقال قدرت و ده ها نفر اعضای احزاب اسلامی، پشاور را به مقصد کابل ترک کرد. در منطقه تورخم سرحد افغانستان و پاکستان، جنرال جاوید ناصر رئیس استخبارات نظامی ارتش پاکستان مجددی و همراهانش را بدرقه نمود. در حالیکه کاروان صبغت الله مجددی در چند صد متری مرز تورخم رسیده بود، چرخبال حامل رئیس آی اس آی به آن محل فرود آمد و حضرت مجددی را تا آنطرف دروازه سرحدی تورخم در داخل خاک افغانستان همراهی کرد. شاید هدف جنرال جاوید ناصر آن بود تا دنیا حرکت آن روز او را در تورخم با حرکت جنرال بوریس گروموف قوماندان نیرو های شوروی که در 26 دلو 1367 در حیرتان انجام داد، به مقایسه بگیرد. و شاید رئیس آی اس آی خواست تا پیروزی سازمان خود را در جنگ افغانستان علیه شوروی و کمونیسم به نمایش بگذارد!

صبغت الله مجددی ظهر هشتم ثور در حالیکه با فیر هزاران مرمی گروه های مسلح استقبال گردید، وارد شهر کابل شد و ساعت پنج عصر آن روز قدرت را رسماً از دولت گذشته تحویل گرفت. انتقال قدرت شکل تشریفاتی و نمایشی داشت. نه عبدالرحیم عاطف معاون رئیس جمهور به عنوان



تسلیم کننده ی قدرت صاحب حاکمیت و اقتدار بود و نه صبغت الله مجددي به عنوان تسلیم گیرنده قدرت می توانست صاحب اقتدار و صلاحیت در حاکمیت و دولت جدید گردد. قدرت عملاً روزهای قبل میان گروه ها و نیروهای مختلف در پایتخت تقسیم شده بود. در محفل انتقال قدرت که در ساختمان وزارت خارجه تدویر یافته بود عبدالرحیم هائف کفیل ریاست جمهوری، فضل الحق خالقیار صدراعظم و عبدالکریم شادان قاضی القضاة دولت مخلوع با سخنرانی های خود انتقال قدرت و تشکیل حکومت مجاهدین را به حضرت مجددي تبریک گفتند. شادان در اظهارات خود گفت: با تشریف آوری شما برادران مجاهد یک دهه خون ریزی در کشور پایان یافت. اما در فردای آن روز توسط افراد مسلح در منزلش به قتل رسید



8 ثور 1371 خورشیدی- تصویری از محفل انتقال قدرت که در آن عبدالرحیم عاطف معاون نجیب الله آخرین رئیس حکومت حزب دموکراتیک خلق، قدرت را به نمایندگی از حکومت وقت به صبغت الله مجددي میسپارد. در عقب مجددي حامد کرزی دیده می شود که آن زمان یکی از مامورین تنظیم مذکور ( جبهه نجات ملی) بود.

مجلس رسمی انتقال قدرت با سخنرانی صبغت الله مجددي پایان یافت. او پیروزی جهاد و تشکیل دولت اسلامی را تبریک گفت و برای همه اعضای رژیم اسبق عفو عمومی اعلان کرد.



## صبغت الله مجددي و حکومت دوماهه:

ورود صبغت الله مجددي به کابل در وضعیت آن روز عملي بود جرئتمندانه. اوضاع در کابل خطرناک و تاریک بود. جنگ بصورت پراکنده علي الرغم توافق آتش بس دوام داشت. نظام دولتي از هم گسسته بود. مصئونیت و امنیت درست وجود نداشت. حکمتیار تهدید کرده بود که طیاره حامل مجددي را سرنگون می کند. و راه زميني از تورخم تا حومه شرقي شهر کابل بیشتر در کنترل حزب اسلامي قرار داشت. احمدشاه مسعود وزیر دفاع دولت مجاهدین هنوز به پایتخت نیامده بود و صبغت الله مجددي علي الرغم آن همه اوضاع پیچیده و دشوار وارد کابل شد. اما سختي ها و مشکلات براي او در پایتخت و در رهبري دولت بیشتر از این دشواریها بود. موانع متعددي در فرا راه او وجود داشت:

وزارت خانه ها و ادارات دولتي در اشغال گروه هاي مختلف مسلح قرار گرفته بود. شهر به بخش هاي مختلف حکومت تنظيمي و گروهی تقسیم شده بود. چپاول اموال دولتي با گذشت هر روز افزایش میافت. ادامه جنگ و راکت باران حکمتیار به شمار قربانیان و مجروحین می افزود. مردم بصورت فزاینده دچار بدامني می شدند و امکانات زندگي را از دست میدادند. نارسايي و دشواریهاي موافقت نامه پشاور براي مجددي کمتر از این ها نبود: حکومت او دوماهه وقت داشت. صلاحیت و وظایف او و پنجاه نفر اعضاي شوراي جهادي همراهش در موافقت نامه نا مشخص بود. مخالفت رهبران تنظیم هاي که با امضاي موافقت نامه ي پشاور، مجددي را بریاست دولت دوماهه برگزیدند حتي قبل از ورود او به کابل آغاز شد. برخي رهبران احزاب از ذکر نام صبغت الله مجددي در پایان اولین ابلاغیه دولت اسلامي که در پنجم ثور 1371 از رادیو تلویزیون افغانستان نشر گردید ناراض و نا راحت بودند. با آنکه در موافقت نامه پشاور گفته شده بود که شوراي رهبري کار خود را رسماً بعد از دوره ي دوماهه انتقال قدرت آغاز کند، رئیس شوراي رهبري با جمعي از رهبران تنظیم ها در پانزدهم ثور وارد کابل شدند و بصورت مرجع و مرکز مقتدر تر از شوراي جهادي بریاست مجددي و حکومت او قرار گرفتند. صبغت الله مجددي به عنوان ممثل ریاست دولت اسلامي و رئیس شوراي جهادي فیصله و اجراءات خود را داشت و شوراي رهبري اجراءات و فیصله هاي خود را. در بسا موارد فیصله ها مخالف و متناقض هم بودند. در حالیکه صبغت الله مجددي در مجلس انتقال قدرت عفو عمومي اعلان کرده بود، شوراي رهبري در اولین نشست خود روز شانزدهم ثور 1371 فرمان تشکیل محکمه اختصاصي را صادر کرد تا مجرمین رژیم اسبق محاکمه و مجازات شوند. انحلال حزب وطن، مصادره دارایی آن براي دولت اسلامي، محاکمه ي رهبران پیشین حزب مذکور ( ببرک کارمل و نجیب الله ) ، لغو کلیه قوانین مخالف شریعت و ممنوعیت خرید و فروش مشروبات الکلي و . . . . از فیصله هايي بود که توسط شوراي رهبري صادر گردید.



ناتوانی وضعف نظامی تنظیم صبغت الله مجددی (جبهه ملی نجات اسلامی افغانستان) بیشتر از پیش به مشکلات افزایش یافته بود. جبهه مذکور نیرو و وقوت نظامی در کابل و ولایات نداشت تا موقعیت رهبران در کرسی حاکمیت تقویت و تثبیت می شد. وبه این ترتیب مجددی در محاصره انبوهی از مشکلات و موانع کار خود را در کرسی ریاست دولت آغاز کرد. او در دومین روز حاکمیت خود برای چند ساعت از نواز شریف صدراعظم پاکستان و شهزاده ترکی الفیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی میزبانی نمود. نواز شریف با اعطای چک ده میلیون دالری به ممثل دولت اسلامی حمایت خود را از حاکمیت جدید در حالی ابراز داشت که آی اس آی همچنان در عقب حکمتیار ایستاده بود تا کابل از راه نظامی و جنگ بدست او سقوط کند و دولت مورد نظر آی اس آی برهبری حکمتیار تشکیل شود.

صبغت الله مجددی از شورای پنجاه نفره برای وزارت خانه ها سرپرست برگزید و با این اقدام کابینه دولت خود را بوجود آورد. او وزارت زراعت را به برادر خود حشمت الله مجددی و وزارت صحت عامه را به پسر خود داکتر نجیب الله مجددی سپرد. ممثل دولت از نخستین روز تحویل گیری قدرت در فکر آن بود تا برخلاف توافق نامه پشاور در کرسی حاکمیت باقی بماند. و در رسیدن به این هدف نیاز مند حمایت یک نیروی نظامی بود. او به جنبش ملی عبدالرشید دوستم و حزب وحدت اسلامی روی آورد تا در پناه حمایت نظامی و سیاسی آنها کرسی حاکمیت را بدست داشته باشد. مجددی در جلب رضایت و حمایت جنبش ملی و حزب وحدت به اقداماتی دست زد که بسیاری از رهبران احزاب اسلامی به آن مخالف بودند. او به جنبش ملی دوستم حق داد تا در شورای جهادی پنج عضو داشته باشد. برای حزب وحدت اسلامی وزارت امنیت را با دو وزارت خانه دیگر وهشت کرسی در شورای جهادی بخشید. **(بخش اسناد - 6)** وبه ده ها نفر از قوماندانان ملیشیا، حزب وحدت و تنظیم های دیگر رتبه ی جنرالی اعطا کرد. در حالیکه این اجراء بدون توافق همه رهبران احزاب نمی توانست عملی شود. و از طرف دیگر برای ممثل دولت اسلامی چنین صلاحیتی در توافقنامه ی پشاور وجود نداشت. شورای رهبری درواکنش به فیصله صبغت الله مجددی وزارت امنیت را منحل کرد و آنرا بریاست عموی امنیت دولتی تنزیل داد.

مجددی در اول جوزای 1371 به مزار شریف رفت تا از نزدیک توجه و حمایت جنرال عبدالرشید دوستم را جلب کند. او در سخنرانی خود دوستم را مجاهد کبیر خواند. به او رتبه ستر جنرالی اعطا کرد و گفت: « این قدرت و شوکت را به جنرال عبدالرشید خان دوستم نه وهابیت بین المللی و نه اخوانیت بین المللی داده است. » ( 16 )

صبغت الله مجددی با اظهار فوق خواست تا حمایت نظامی و سیاسی عبدالرشید دوستم را به طرف خود معطوف بدارد. ممثل دولت اسلامی می پنداشت که جنبش ملی دوستم از کمونیستان حزب دمکراتیک خلق



عمدتاً جناح پرچم تشکیل یافته با برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود که به گمان او به اخوانیت بین المللی تعلق دارند نمی تواند در درازمدت اعتماد و معامله نماید. اما اجراءات و سیاست صبغت الله مجددی به مخالفت شورای رهبری و مخالفت احمد شاه مسعود در داخل حاکمیت انجامید. تلاش مجددی برای ماندن در حاکمیت بیشتر از بیش روابط او را با وزیر دفاع دولت متشنج ساخت.

مجددی در پنجم جوزای 1371 سفر رسمی به پاکستان انجام داد و هوا پیمای حاملش حین بازگشت در کابل مورد اصابت راکت قرار گرفت اما ازین حادثه جان به سلامت برد. او زمانیکه از هواپیما فرود آمد گلبدین حکمتیار را مسئول این حمله خواند. ولی بعد از ختم دوره ی حاکمیتش که از احمدشاه مسعود ناراض رفت، شورای نظار را متهم به حمله راکتی کرد.

### موافقت نامه ی " شینه " :

احمد شاه مسعود دوروز پس از ورود ممثل دولت اسلامی وارد پایتخت شد. او قبلاً هزاران نفر از نیروی خود را به کابل اعزام کرده بود تا از کودتای مشترک حکمتیار و بیخشی از جناح حزب دمکراتیک خلق جلوگیری کند. هر چند مسعود موفق شد تا حکمتیار را از پشت دروازه حاکمیت دور براند و آرزوی آی اس آی را در افغانستان به خاک بزند اما شکل گیری حوادث و وقایع در کابل برخلاف خواست ها و برنامه های او بود. احمدشاه مسعود در گام نخست میخواست تا قدرت از حزب وطن به حکومت احزاب مجاهدین در آرامش وبدون فروپاشی نظم وثبات سیاسی ونظامی در پایتخت انتقال یابد. از ورود افراد و گروه های مسلح به شهر جلوگیری شود و دولت نوتشکیل مجاهدین، اداره ونظام ثابت را در کابل تحویل بگیرند. وقتی حکمتیار درهماهنگی با جناح خلق حزب حاکم روند شکل گیری انتقال آرام قدرت را برهم زد و وقوع جنگ اجتناب ناپذیر گردید، شکست کامل حکمتیار واعاده ثبات وتأمین حاکمیت دولتی در پایتخت ازالویت های کار و برنامه احمدشاه مسعود قرار گرفت. مسعود می خواست پایتخت را بصورت کامل ویکپارچه دردست داشته باشد ونیروهای دوستم وبقایای ارتش که عمدتاً از جناح پرچم بودند تحت کنترل ودر اطاعتش باشند. اما او دردسترسی به این اهداف به موانع ومحدودیت های جدی مواجه بود. عقب زدن و بیرون راندن کامل حکمتیار از کابل بدون یک جنگ گسترده وتمام عیارها مشارکت ملیشیای دوستم و حزب وحدت و نیروهای باقی مانده از حزب دمکراتیک خلق در دولت که عمدتاً شامل جناح پرچم می شدند، میسر نمی گردید، که در این صورت مرز بندی وتنش های قومی به سرعت عمیق وگسترده می شد. بسیاری از احزاب جهادی درکنار حکمتیار قرار می گرفتند. میانجگران بیرونی برای تأمین آتش بس بارملامتی ودوام جنگ را متوجه احمدشاه مسعود میکردند. ومشکل اصلی بعد از غلبه بر حکمتیار آغاز می شد: پذیرفتن خواسته های رو به تزاید عبدالرشید دوستم که در عقب آن



پرچمیها و به خصوص شاخه ی کارمل قرارداداشت و همچنان قبول مطالبات حزب وحدت برهبری عبدالعلی مزاری ویا جنگیدن با آنها درداخل حاکمیت. پرچمی ها خاصتاً شاخه کارمل که ملیشه های دوستم را با خود داشتند درصدد حفظ قدرت نظامی وکنترول وزارت دفاع وارتش بودند. محمود بریالی بدستور بیرک کارمل رهبری پرچم وجنبش ملی را درکابل بدست داشت وبرای بسیاری ازجنرالان مقتدر وپرحال پرچمی درارتش فرمان وهدایت میداد. جنرال نبی عظیمی که درآن ایام فرماندهی جناح پرچم را در نیروی مسلح بدست داشت می نویسد: « . . . برای ما این امر مهم بود که در وزارت دفاع تغییرات عمده ای رخ ندهد وازهمان کادرهای قبلی یک اردوی ملی بوجود بیاید. . . » ( 17 )

پرچمی هادرارتش به ادامه جنگ وبیرون راندن حکمتیار وخلقی ها ازکابل پافشاری داشتند. آنها به بهانه ضرورت نیروی جنگی درصدد انتقال بیشترینرو های عبدالرشید دوستم ازشمال به کابل بودند تا به تقویت نیروهای خود پردازند. احمدشاه مسعود با توجه این همه واقعیت ها ودشواریها با حکمتیار به مذاکره نشست وبه امضای توافقنامه آتش بس پرداخت. این موافقت نامه جهت راضی نگهداشتن میانجگران ممالک اسلامی، جلوگیری از تبدیل شدن جنگ به جنگ قومی بنام پشتون وغیر پشتون، درکنارداشتن تنظیم های جهادی، عقیم ساختن پلان پرچمی ها ی کارملی در حفظ قدرت نظامی وکنترول شان به پایتخت وگرفتن بهانه ی جنگ از دست حکمتیار بود. مذاکره بعد ازروزها وساطت ومیانجگری شهزاده نایف ازشاهزادگان عربستان سعودی، جنرال حمید گل رئیس اسبق آی اس آی واعجازالحق پسرجنرال ضیاءالحق بتاریخ چهارم جوزای 1371 در منطقه "شینه" واقع حومه جنوب شرقی کابل صورت گرفت. این مذاکره به امضای موافقت نامه ای غرض آتش بس وتأمین صلح میان طرفین انجامید.

### ( بخش اسناد - 7 )

در حالیکه گلبدین حکمتیاردرمذاکره ی خصوصی با احمدشاه مسعود خواستار تشکیل حکومت مشترک میان هم شدند اما این تقاضا مورد پذیرش مسعود قرار نگرفت. احمدشاه مسعود دراین مورد بعداً گفت: « حکمتیار درمذاکرات خاص ودونفرضی ازمن تقاضای تشکیل حکومت مشترک را نمود. استدلال او این بود که تنظیم ها وگروههای دیگر نقش ونیروی درافغانستان ندارند. ما با تشکیل یک حکومت مشترک قوی میتوانیم به ثبات دایمی دست بیابیم. اما من تقاضای او را رد کردم وگفتم که درافغانستان تمام تنظیم ها درجهاد ومبارزه سهیم بوده اند ودولت را نمیتوان از یک یا دوگروه تشکیل داد ودولت باید ممثل خواست تمام مردم وگروه های مختلف باشد. البته حکمتیاردراین خواسته اش نیزصداقت نداشت وفقط در صدد بهره برداری به نفع خود بود. » ( 18 )

روپهمرفته توافقات " شینه" جامه عمل نپوشید. برخورد های پراکنده درخطوط اول جنگ ادامه یافت ومناطق مسکونی شهرزحملات راکتی



وتویخانه ی حکمتیار درامان نماند. گلبدین حکمتیار به خروج افراد دوستم از کابل پافشاری داشت. اودرتمام مصاحبه ها وبیانات خود ودرهمه ملاقات ها ومذاکرات با میانجی صلح، با نویسندہ وخبرنگار، با قوماندان ومجاهد، با عالم وعامی، با داخلی وخارجی از خروج قوت های دوستم سخن میگفت. جنگ خودرا درکابل به حضور ملیشه ها ی دوستم ارتباط میداد وموجودیت آنها را درکابل عامل بدامنی ومانع صلح می پنداشت: « . . . حکمران اصلی کابل درحال حاضر رشید دوستم است. تا وقتیکه ملیشه های گلم جم درکابل موجود باشندانم وصلح درآنجا استحکام نخواهدیافت » ( 19 )

« . . . مور غواروچی گلم جم ملیشیا چي دا 14 کاله زمور دمؤمن ملت په وړاندي جنگیدلي، له کابل خخه وباسو. . . ( ما میخواهیم ملیشیای گلم جم را که دراین 14 سال درمقابل ملت مؤمن ما جنگیده اند ازکابل اخراج کنیم. ) » ( 20 )

درپایتخت علاوه ازجنگ با حکمتیار، جنگ بین حزب وحدت اسلامی واتحاد اسلامی درمناطق مرکزی وغرب شهرکابل دراویل جوزای 1371 درگرفت. هرچند این جنگ با میانجگری رئیس شورای رهبری وامضای موافقت نامه آتش بس میان طرفین متوقف شد، اما دراویل سرطان باردیگرهردو طرف به جان هم افتادند وتا پایان سال 1373 در اوقات مختلف چند باربا هم جنگیدند.

### اوضاع عمومی کشوردردوره ی انتقال:

با سقوط دولت نجیب الله آخرین نشانه هایی ازدولت مرکزی که در بسیاری ازشهرهای افغانستان وجود داشت ازمیان رفت. نخستین روزهای حاکمیت مجاهدین درکشورکه با دوره دوماهه ی انتقال قدرت بریاست صبغت الله مجددی آغاز یافت با ایجاد حکومت های متعدد احزاب جهادی وقوماندانهای مختلف توأم بود. ادارات وملکیت های دولتی اعم از بخش نظامی وملکی آن درپایتخت و ولایات میان احزاب وقوماندانان تقسیم گردید. ارتش دولت نجیب الله که توسط شوروی بسیار مسلح ومجهز گردیده بود از هم پاشید وهر بخش وپارچه آن در دست گروه ها وقوماندانان مختلف قرار گرفت. درپایتخت کشور کلیه قطعات نظامی وزارت دفاع، امنیت وداخله که درجنوب وجنوب شرق وحومه های آن مستقر بود به تصرف حزب اسلامی حکمتیار وخلقهای ها درآمد. حزب وحدت اسلامی وحرکت اسلامی برهبری محمد آصف محسنی مکتب حربی، عند 61 ضربتی، غند اسکاد، لوای 3 گارد درتپه های تاج بیک وبسیاری از قطعات نظامی وادارات دولتی را درساحات غرب شهر کابل متصرف شدند. شورای نظار وجمعیت اسلامی فرقه 8 قرغه، فرقه دهم امنیت درباغ داود، لوای 99 راکت درقرغه، بخش نظامی فرودگاه خواجه رواش، فرقه 16، قطعات مستقر درشمال شهر، وزارت امنیت دولتی وبسیاری از ریاست های "خاد" را



در مرکز و شمال بدست آوردند. حرکت انقلاب اسلامي قواي 4 و 15 زاهدان، حزب اسلامي مولوي خالص قطعات نظامي مستقر درلته بند، ماهیپر و سروپي واتحاد اسلامي قطعات نظامي پغمان وقسمتي ازپوسته ها وقطعات غرب کابل را متصرف شدند. قطعات مستقردرولسواليهاي شمال کابل نیز به تصرف قوماندانهاي مختلف احزاب جهادي قرارگرفت. فرقه بالا حصار، قسمت هاي ملكي فرودگاه خواجه رواش، گارنيزيون کابل وبرخي پوسته هاي نظامي درمجمع مکروربانها و تپه مرنجان درکنترول نیروهاي عبدالرشيد دوستم و جناح پرچم درآمد. هم چنان گروپ هاي مختلف مسلح تنظيم ها، افراد و نیروهايي از قطعات دولت نجيب الله اعم ازقطعات ارتش، استخبارات، پوليس، مليشه هاي قومي ودسته هاي مسلحي که به هيچ گروه و جناح مربوط نبودند تمام ادارات وساختمانهاي دولتي را درشهر متصرف شده به مقر بودو باش وپايگاه هاي نظامي خود تبديل کردند. مکاتب، مؤسسات آموزشي ودانشگاه ها درپایتخت تعطيل گردید. چون بسياري ازساختمانهاي آن قرارگاه افراد مسلح وسنگر جنگ بود. مطبوعات نیزازفعاليت بازماند. جريان آب وبرق مختل شد. فابريکات ومؤسسات توليدي نیزازفعاليت ماندند. شهرک صنعتي درمنطقه پلچرخي که ده ها فابريکه کوچک را درخود جاي داده بود درجریان جنگ قسماً تخریب گردید واموال وامکانات آن به غارت رفت. فابريکه جنگلک در جنوب شهر وفابريکه نساجي بگرامي وتمام فابريکات ومؤسسات توليدي ديگردرساحات جنوب وجنوب شرقي با تمام ماشين وآلات آن چپاول گردیده دربازارهاي پاکستان به فروش رسانیده شد. مهاجرت وآوارگي مردم کابل ازنخستين روزجنگ آغاز يافت وميزان آوارگي مردم بصورت فزاینده درطول جنگ بالا رفت. آنچه دردوره ي انتقال قدرت وبعد ازآن خاصتاً درپایتخت کشورقابل توجه وشگفت برانگيزمي نمود، بوقوع نپیوستن قتل ها وترورهاي سياسي بود. علي الرغم حضورهزاران مجاهد مسلح ازاحزاب مختلف اسلامي که چهارده سال با حزب دمکراتيک خلق افغانستان دردشمني وجنگ به سرميبردند ويا وجود ازبين رفتن نظم وامنيت درشهروازم پاشيدن نظام دولتي به استثناي عبدالکریم شادان قاضي القضاة حکومت نجيب الله، منصورهاشمي وزيرآب وبرق حکومت تره کي وجنرال عبد الحق علومي کسي ديگرا زاعضاي حزب مذکور ترورنگردید. درحاليکه حزب دمکراتيک خلق درطول ده سال تجاوزنظامي شوروي درکنارمتجاوزين واشغالگران عليه مجاهدین جنگيدند وهزاران نفر از مردم خودرا خاصتاً درسالهاي اول حاکميت بدون محاکمه قتل عام ويا زنده بگورکردند. درميان اعضاي حزب مذکوردرکابل صدها نفر ازقاتلان پدر، برادر، خواهر، فرزند وخويشاوند هزاران مجاهدي بود که پایتخت وسایر شهرهارا درتصرف داشتند و آنها را به چشم سرمي دیدند. چنین پديده اي درهرگونه انقلاب وتغير وتحول سياسي که از طريق شورش، جنگ ومقاومت مسلحانه بوجود آمده کمتر بوقوع پیوسته





است. در تمام انقلابات جهان هزاران نفر بعد از پیروزی انقلاب از دم تیغ انتقام گذشتند و جان دادند.

سقوط ولایات برخلاف پایتخت بدون خون ریزی و جنگ صورت گرفت. در برخی ولایات قوماندانان احزاب اسلامی و جهادی به جای جنگ، شورا و اداره مشترک تشکیل دادند. رویهمرفته شیوه حاکمیت و اداره ولایات از هم فرق داشت. گروه‌ها و قوماندانان حاکم در ولایات مطابق ذوق و سلیقه خود نظام‌های متفاوت و جدا از مرکز ایجاد کردند. امکانات نظامی و غیرنظامی دولت در بسیاری از ولایات نسبتاً حفظ شد و در برخی ولایات به تاراج رفت. در ولایات شمالی خصوصاً ولایات بلخ، جوزجان، فاریاب، سمنگان و شهر پلخمری بغلان جنبش ملی برهبری عبدالرشید دوستم حاکم گردید. این ولایات با اندکی تغییر به شیوه گذشته اداره می‌شد. و در بسیاری از ادارات آن کمونیستان سابق حاکم بود. حکومت دوستم در این ولایات حتی در یک سال و نیم اول که متحد دولت اسلامی بود، بصورت مستقل از پایتخت به سر میبرد. امکانات نظامی رژیم در ولایات مذکور به خصوص اسلحه سنگین از انواع توپخانه تا انواع راکت، هواپیما و تانک در کنترل جنبش ملی قرار گرفت. فرقه 18 دهدادی، فرقه 70 حیرتان، فرقه 80 کیان، فرقه 20 پوزه ایشان در بغلان، فرقه 54 سمنگان، فرقه 53 جوزجان، لوی راکت دافع هوا، فرودگاه مزارشریف و دهدادی و کلیه قطعات وزارت دفاع، داخله و امنیت دولتی در ولایات مذکور بتصرف دوستم درآمد. از آنجاییکه ولایات تحت کنترل دوستم بصورت یکدست و یکپارچه اداره می‌شد و از ساحه جنگ فاصله زیادی داشت، در آرامش و امنیت نسبی باقی ماند. شهر مزارشیرغان توسعه یافت. هزاران خانواده از کابل به این شهر خصوصاً مزارشیریف مهاجر شدند. قونسلگری‌های ممالک خارجی در مزارشیریف فعال باقی ماندند. دوستم به کمک ازبکستان و ترکیه در شیرغان فرودگاه اعمار کرد که بیشتر پروازهای نظامی از آن فرودگاه به انجام می‌رسید. در ولایات شمال شرقی (بدخشان، قندز، تخار و بغلان) احزاب مجاهدین حاکم گردیدند. بدخشان و تخار در کنترل جمعیت اسلامی و شورایی نظار قرار گرفت. قندز توسط شورایی مشترک احزاب اداره می‌شد و مرکز بغلان در کنترل قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار قرار داشت. حکومت‌های این ولایات به استثنای مرکز بغلان در اطاعت و وابستگی مرکز (کابل) به سر میبردند.

بامیان و مناطق مرکزی هزاره جات در کنترل و حاکمیت حزب وحدت اسلامی قرار داشت. ولایات پروان و کاپیسا در اطاعت از مرکز و در کنترل احمدشاه مسعود قرار داشتند. هرچند حزب اسلامی حکمتیار نفوذ قابل ملاحظه‌ای در این ولایات داشت اما تدریجاً به حضور آن حزب خاتمه داده شد. احمدشاه مسعود کلیه امکانات نظامی این ولایات به شمول فرودگاه بگرام را در تصرف خود درآورده بود. نظم و امنیت در ولایات مذکور بهتر بود.



ادارات دولتي، مكاتب و مؤسسات آموزشي فعال باقي ماندند. فابريكه هاي نساجي گلپهار و سمنت جبل السراج از دستبرد و تخریب مصئون ماند. ولايات غربی و جنوب غربی هرات، فراه، نیمروز، بادغیس و غوربه تدریج و خيلي زود در كنترول محمداسماعيل خان قوماندان معروف جمعیت اسلامي قرار گرفت. اسماعیل خان تا خزان اولین سالی دولت اسلامي به ولايات مذکور مسلط شد. فرودگاه شیندند را که در كنترول خلقي ها و حزب اسلامي قراردادشت به کمک قوای هوایي دوستم تصرف کرد. او به خلع سلاح عمومي در این ولايات پرداخت و به موجودیت سایر تنظیم ها در ولايات مذکور خاتمه داد. اسماعیل خان خود را به عنوان امیر عمومي حوزه جنوب غرب افغانستان به نیرو و حکومت مستقلي تبدیل ساخت که بدولت مركزي به رهبري حزب خودش در کابل هماهنگی و وابستگی کمتری نشان میداد.

وي باتصرف قول اردوي نمبر 4 هرات، فرودگاه هرات و شیندند، دیپوها، قطعات و تأسیسات نظامي بندر تورغوندي، لوا هاي سرحدی و کلیه قطعات نظامي رژیم گذشته در ولايات مذکور صاحب بخش عمده ای از بخش هاي پارچه شده ي ارتش دولت نجیب الله گردید. او در مناطق تحت كنترول خود امنیت خوبی ایجاد کرد. مكاتب و مؤسسات تعلیمی را بازگذاشت و جلوراه گیری ها و چپاول را گرفت.

در ولايات شرقی ننگرهار، لغمان و کنرها قوماندانان احزاب مختلف جهادي به تشکیل شورا و حکومت مشترک پرداختند. رهبري شورا بدست حاجي عبدالقدير قوماندان حزب اسلامي مولوي خالص بود. وي کرسی ولايت ننگرهار را نیز در دست داشت. قول اردوي 1 در شهر جلال آباد به تصرف حزب اسلامي حکمتیار درآمد که قوماندانی آن در دست فضل الحق مجاهد بود. قطعات نظامي در ولايات مذکور بدست قوماندانان مختلف قرار گرفت که بسیاری از سلاح و مهمات آن به غارت رفت. شوراي ننگرهار، حکومت مستقل و جدا از کابل را بوجود آورد. عواید گمرکی بندر تورخم را میان هم تقسیم میکردند و در جنگ هاي کابل حالت بیطرفی داشتند. هر چند که بخشی از مصارف و بودجه ي ولايات خود را از کابل میگرفتند. در ادارات حکومتی آنها زنان حق کار نداشتند و موسیقی در نشرات رادیوي جلال آباد ممنوع بود. مكاتب و مؤسسات آموزشی فعال بودند. در حالیکه اوضاع امنیتی در داخل شهر بهتر بود اما در مسیر شاهراه تورخم - کابل افراد و دسته هاي مسلح تنظیم ها از رانندگان وسایل نقلیه پول میگرفتند و با عث آزار و اذیت مسافرین می شدند.

ولايات جنوبی پکتیا، پکتیکا، خوست و لوگر در حاکمیت تنظیم هاي مختلف قرار داشت. قول اردوي 3 در گردیز به تصرف مولوي جلال الدین حقانی از قوماندانان مولوي خالص قرار گرفت. اما بسیاری از امکانات این قول اردو به غارت رفت و در بازارهاي پاکستان به فروش رسید. این ولايات



از آرامش برخوردار بود. جنگ‌های تنظیمی وجود نداشت و جرگه‌های قومی نسبت به ادارات حکومتی فعالتر و مؤثرتر عمل میکردند. قندهار یکی از مهم‌ترین ولایت‌ها و شهر کشور که یکی از قول‌ارذوهای ارتش افغانستان را در خود جای داده بود در دوره‌ی انتقال و بعد از آن وضع بسیار بد داشت. ادارات دولتی و قطعات نظامی در میان احزاب تقسیم یافته بود. ملا نقیب‌الله قوماندان جمعیت اسلامی که قول اردو را تصرف کرده بود با سرکاتب قوماندان حزب اسلامی حکمتیار همیشه در جنگ و کشمکش بسر میبرد. کرسی ولایت در دست گل‌آغا شیرزی قوماندان محاذ ملی قرار داشت. مکاتب و مؤسسات بسته شده بودند. امنیت در شهر و راه‌ها وجود نداشت.

وضع ولایات هلمند، زابل و ارزگان بهتر از قندهار بود. اما ولایات مذکور به ویژه هلمند که در کنترل غفار آخندزاده قوماندان حرکت انقلاب اسلامی قرار داشت مرکز کشت و تولید تریاک و چرس محسوب می‌شد. در ولایات غزنی قاری بابا قوماندان حرکت انقلاب اسلامی در رأس حکومت تنظیم‌ها قرار داشت و در ولایت وردک نیز احزاب مختلف فرمان می‌راندند. تمام حاکمان محلی احزاب و قوماندانان در ولایات شرقی، جنوبی و جنوب شرقی مستقل از دولت مرکزی عمل میکردند. آنها گاه‌گاهی فقط به خاطر گرفتن پول فیزیکی با کابل سلام و کلامی داشتند و اکثراً در جنگ‌های پایتخت به استثنای برخی قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار بی‌طرف بودند.

### **اعمال فشار و انتقال قدرت:**

صبغت‌الله مجددی در دوماه دوره‌ی انتقال راه‌های تداوم حاکمیتش را به جستجو گرفت. او کوشید تا حمایت جنبش ملی عبدالرشید دوستم و حزب وحدت اسلامی را بدست بیاورد. اما تلاش‌های او سوءظن و مخالفت احمدشاه مسعود و سایر احزاب جهادی و اعضای شورای رهبری را برانگیخت. آنها مصمم بودند که مجددی را یک روز بیشتر از معاد تعیین شده براریکه‌ی قدرت نگذارند. از نظر بسیاری رهبران احزاب اسلامی ادامه‌ی حاکمیت مجددی برای دولت اسلامی و حکومت مجاهدین خطرناک و مضر تمام می‌شد. زیرا مجددی که خود نیرو و قدرتی برای حکومت نداشت، جنبش ملی و حزب وحدت را با اعطای امتیازات مستمر و پیهم بر قدرت سیاسی و نظامی کشور حاکم می‌ساخت. صبغت‌الله مجددی در روزهای نزدیک به پایان دوره‌ی انتقال به آخرین تلاش‌هایی در ماندن به کرسی حاکمیت دست زد. او پسر خود داکتر نجیب‌الله مجددی را با پیامی نزد جنرال دوستم به مزار شریف فرستاد. یکی از همراهان نامبرده در این سفر از محتوای پیام و پاسخ دوستم اظهار داشت: «حضرت صاحب‌به دوستم پیام فرستاد که به اساس تقاضا و خواست بسیاری از قوماندانان و مردم کشور، من میخواهم به کارم در ریاست دولت ادامه بدهم. اکثر مردم انتقال قدرت به استاد ربانی را نمی‌پذیرند و مصرانه از من میخواهند که



در ریاست دولت باقی باشم. از شما می‌خواهم تا از این تصمیم حمایت سیاسی و نظامی خود را اعلان بدارید. اما جنرال دوستم در پاسخ به این پیام و خواست جناب حضرت صاحب گفت که من نمی‌توانم بدون موافقت احمدشاه مسعود در مورد تقاضای حضرت اعلان موافقت بدارم. هر چه نباشد ما با مسعود قول و قرار داریم. به مجددی صاحب بگویید که با وزیر دفاع تماس بگیرند اگر آنها موافقه کرد من صد درصد با جناب حضرت صاحب موافقه دارم. « ( 21 )

مسلم بود که احمدشاه مسعود تقاضای صبغت الله مجددی را در ادامه حاکمیتش نمی‌پذیرفت و نه مجددی نظر دوستم را با وزیر دفاع در میان می‌گذاشت. برای ممثل ریاست دولت راهی جز این باقی نماند که در پایان دوماه دوره کار خود قدرت را به برهان الدین ربانی انتقال بدهد. اما اودریک اقدام دیگر خواست با انتشار اعلامیه‌ای از طریق رادیو تلویزیون افرادی را از ولایات برای تشکیل هم‌آیشی در کابل فرا بخواند. مجددی هدف از تدویر این اجلاس را حضور نمایندگان ولایات در مراسم انتقال قدرت وانمود می‌کرد. اما وزارت دفاع از نشر اعلامیه در رادیو تلویزیون جلوگیری نمود. سرانجام صبغت الله مجددی تحت فشار شدید وزیر دفاع و رهبران احزاب حاضر شد تا مطابق توافقنامه‌ی پشاور قدرت را به برهان الدین ربانی رئیس شورای رهبری انتقال بدهد. وی در هشتم سرطان 1371 طی محفلی در هتل بین‌المللی کابل کناره‌گیری خود را از حاکمیت اعلان کرد. مجددی که از تسلیم کردن قدرت به رئیس شورای رهبری ناراض بود در محفل انتقال قدرت بجای تذکر نام او به عنوان جانشین خود از شورای رهبری و شورای جهادی خواست تا فرد هیئتی را برای بدست گرفتن قدرت انتخاب نمایند: « . . . چون مدت دوماهی که بر اساس فیصله‌ی تنظیمات هفتگانه جهادی در پشاور برای اینجانب تعیین گردیده بود رو به اختتام است با در نظر داشت عدم همکاری، کارشکنی‌ها و عدم رعایت، مخالفت و نقض مصوبه مذکور از جانب برخی از رهبران و تنظیم‌های جهادی و با توجه به مسئولیت خطیرو بزرگی که در برابر ملت مسلمان افغانستان دارم همانطوریکه قدرت را از رژیم گذشته تسلیم گردیده‌ام طی این جلسه خجسته آنرا به شورای محترم رهبری و جهادی می‌سپارم تا رهبران محترم جهادی مشترکاً با شورای محترم جهادی که طی دوماه گذشته رسماً مسئولیت امور وزارت خانه‌ها را به عهده داشته‌اند، به هر شخص و یا هیئتی که آنان پس از غور و تعمق لازم انتخاب نمایند تسلیم دهند . . . » ( 22 )

صبغت الله مجددی که به حیث اولین رئیس دولت اسلامی در دوره انتقال بدون ارائه خط مشی آغاز بکار کرده بود، برعکس در پایان این دوره از خط مشی و برنامه کار خود سخن گفت: « . . . در نخستین گام، تأمین امنیت کامل در کشور و تهیه مواد اولیه مورد ضرورت مردم و توسعه‌ی روابط بین‌المللی و جلب کمک‌ها، طرح پلان بازسازی کشور و اسکان دوباره مهاجرین شامل برنامه‌ی کارما بود . . . » ( 23 )



مجددي مسئوليت ناکامي هاي خود را در دوماه دوره انتقال به گردن برخي تنظيم هاي شريك دولت انداخت: « اما با تأسف بايد گفت که عدم همکاري، کارشکني و تخلفات برخي از تنظيم ها ويرانان باعث گرديد تا طوریکه آرزو داشتيم نتوانيم به اهداف خويش نایل گرديم . . . . . شوراي رهبري بريا ست استاد برهان الدين رباني برخلاف فيصله پشاور در شروع دوره انتقال قدرت به جلسات خود آغاز کرد و بسياري از فيصله هايش در تضاد با تصاوب شوراي جهادي بود. استاد رباني بدون اطلاع و استيذان دولت اسلامي افغانستان و شوراي جهادي به خارج سفر کرد. . . . .

وزارت دفاع در جريان سفرهاي داخلي و خارجي اين جانب هيچگونه تدابير امنيتي اتخاذ نکرد و براي دريافت عاملين فيرراکت بالاي طياره اينجانب کاري انجام نداد . . . . .

با آنکه محترم استاد سياف خود طراح و بنيان گزار فيصله نامه پشاور بود اما بعد از ورود به کشور به جاي همکاري با دولت در اطراف شهر کابل مرکز گرفته به تبليغات و تخريبات عليه دولت اسلامي آغاز نمود و از آن هنگام تا حال یکبار حاضر نشد براي ابراز نظريات و خواسته هاي خويش با اين جانب ملاقات نمايد. . . . . » ( 24 )

جانشين صبغت الله مجددي و همه کسانی که مورد حملات شديد لفظي او قرار گرفته بودند در مراسم حضور داشتند. آنها سخنان ممثل دولت اسلامي را با خون سردی و سکوت شنيدند و برهان الدين رباني در سخنان کوتاه اي که آمادگي خود را در پذيرش زمام داري اعلان کرد به انتقادات و حملات مجددي پاسخي نداد. رويهمرفته اين انتقال قدرت که هر چند با اعمال فشار و تهديد صورت گرفت در تاريخ سياسي افغانستان از محدود رويدادي در تعويض حاکميت ها محسوب مي شد که بدون جنگ و خون ريزي و بدون دخالت نظامی خارجی به وقوع پيوست.

### صبغت الله مجددي؛ شخصيت و عملکرد:

حضرات در افغانستان خود را منسوب به عمر فاروق (رض) خليفه دوم مسلمانها میدانند که در میان اهل تسنن مظهر اقتدار و عظمت حاکميت و عدالت اسلامي محسوب مي شود. نام حضرات و نفوذ آنها در جامعه سنتي افغانستان از اخلاص و احترام علماي اهل سنت به حضرت عمر فاروق (رض) ريشه ميگيرد. خانواده ي حضرات حدوداً چهار قرن قبل از هندوستان وارد افغانستان شدند. شيخ احمد سرهندي فاروقي خليفه طريقه نقشبنديه که در زمان پادشاهي جهانگير اکبر لقب " مجدد الف ثاني" دريافت داشت از اجداد صبغت الله مجددي مي باشد. خانواده حضرات بعد از ورود شان در زندگي سياسي و مذهبي کشور اثرات قابل ملاحظه اي داشته اند. به ویژه افراد مشهور خانواده مذکور در درگرونيها و تحولات سياسي یکصد سال اخير کشور بسيار فعال بودند. حضرت محمد صادق



مجددي در قيام مردم پکتيا عليه شاه امان الله دست داشت که بعد از سرکوبي قيام توسط دولت به هند فرار کرد. برادرانش فضل الرحيم و گل آقا مجددي به فعاليت عليه رژيم امانی ادامه دادند. آنها در سپتمبر 1928 ميلادي فتوای تکفيرشاه را صادر نموده خواستار قيام مردم شدند. شمس المشايخ فضل محمد خان مجددي پدرکلان صبغت الله مجددي از شرکت کننده گان جنگ استقلال عليه انگليس ها بود. فرزند او محمد معصوم مجددي نیز از شخصيت هاي معروف اين خاندان به شمار ميرود که با محمد نادرشاه و خانواده او روابط نزديک داشت. سپس پسر او صبغت الله مجددي فعال تروم شهوتراز پدرو پدرکلان خود در صحنه سياسي کشور ظاهر گرديد و دوره هاي مختلفي را در حيات سياسي خویش از زندان و آوارگی تا رهبري حزب و رياست دولت سپري کرد.

صبغت الله مجددي در سال 1331 (1952) تحصيلات عالي خود را در دانشگاه اسلامي ازهر مصر به پايان رسانيد. بعد از ختم تحصيلات نخست در دانشگاه کابل و سپس در لیسسه حبيبيه شهر کابل به تدریس مضامين ديني پرداخت. فعاليت سياسي او در ايام تحصيل آغاز گرديد. وي مدعي تاسيس و تشکيل حلقه وهسته نهضت اسلامي در کشور است. هرچند که اين ادعا از سوي رهبران احزاب اسلامي چون گلبدین حکمتيار پذيرفته نمي شود. آنها معتقد اند که فعاليت و مبارزات سياسي مجددي در دوران شاهي، قلابي و فریبنده بود چون مجددي روابط نزديک با دربارشاه داشت. علي الرغم اين باور فعاليت سياسي مجددي و مبارزات اسلامي او در دوران محمد ظاهرشاه آغاز ميايد. صبغت الله مجددي در سال 1339 هجري خورشيدي حين بازديد خروسچف از کابل توسط استخبارات حکومت محمد داود دستگير و زنداني شد. او به اتهام سوء قصد به جان خروسچف زمام دار وقت شوروي که طی سفر رسمي به کابل آمده بود، چهار سال را بدون محاکمه در زندان بسربرد. هرچند مجددي با شاه روابط نزديک داشت اما سردار محمد داود همیشه بسوي او با دیده شک و تردید مي نگريست: « . . . داودخان بر اساس احساس ملي اش همواره اين سوال را مطرح ميساخت که آیا کدام کشور ديگر هست که در آنجا روحانيون تازه وارد از اين همه نفوذ سياسي و اجتماعي برخوردار باشند و با خانواده هاي بزرگ کشور خویشاوندي و پیوند داشته باشند. وي آمدن اين خانواده هارا به افغانستان در قرن نهم و مصادف با ورود انگليسان به منطقه تصادفي نميدانست. . . » (25)

صبغت الله مجددي تا قبل از کودتاي 1357 در اروپا به سر ميرد و در کشور دنمارک رياست یک مرکز اسلامي را بدوش داشت. او بعد از کودتا وارد پشاور شد و در رياست "جبهه ملي نجات اسلامي افغانستان" قرار گرفت. مجددي علي الرغم وابستگي اش به خانواده ي مشهور حضرات و با وجود تحصيلات عالي و تسلط به زبان هاي مشهور بين المللي نتوانست به حيث یک رهبر مؤثر در ريك حزب نيرومند و با نفوذ تبارز کند. تنظيم جبهه نجات



ملی برهبری صبغت الله مجددی ضعیف ترین تنظیم های هفتگانه در دوران جنگ با قوای شوروی بود. هرچند او ناتوانی وضعف تنظیم خود را به سیاست استخبارات نظامی پاکستان ارتباط میداد که آی اس آی از روی عمد کمترین سهمیه ی پول و اسلحه را به جبهه نجات ملی میداد تا از دیگران مخصوصاً حزب اسلامی حکمتیار قوی نشود. یکی دیگر از دلایل ضعف تنظیم مجددی و ناکامی او در رهبری به مشکل " قومیت " نامبرده مربوط می شد. اجداد صبغت الله مجددی هرچند که قرن ها قبل از بیرون افغانستان آمده اند اما هنوز هویت مشخص قومی ندارند. آنها از لحاظ قومی نه پشتون شناخته می شوند، نه تاجک و نه هزاره . بنابراین پایگاه اجتماعی آنها در جامعه ی شدیداً عنعنوی و سنتی افغانستان که باید از ساختار پیچیده قومی ریشه وقوت بگیرد بسیار ضعیف باقی مانده است. صبغت الله مجددی از میان رهبران احزاب اسلامی و جهادی دوباره ریاست حکومت مجاهدین انتخاب گردید. اما در هیچ دوری از رهبری به دشواریها و موانع غالب نشد. شخصیت و عملکرد او از ویژگیهای منحصر به خودش که گاهی مضحک و شگفت آور به نظر می خورد تشکیل شده است. او به ریاست و قدرت علاقه ی مفرطی دارد. اما شخصی است مثلون مزاج، سطحی نگر و غیرقابل پیش بینی . جارج آر نی خبر نگار بی بی سی در سالهای جهاد که حضرت صبغت الله مجددی را دیده و با او به گفتگو پرداخته است ، وی را مردی می خواند که به مشکل میتوان تعریف کرد. ( 26 )

حضرت مجددی به زودی عصبی و پرا فروخته می شود. ساده دل و خوشبایور است. از تعریف و تمجید خوشش می آید و از خواب دیدن دیگران در مورد شخصیت و فوق العادگی خودش احساس وجد و غرور میکند. افراد چالاک و استفاده جو دایم از این خصوصیت او در بدست آوردن منفعت مادی استفاده کرده اند. از خوشبایوری و علاقه مجددی به قدرت گروه های سیاسی و نظامی کشور و محافل خارجی در مواقع مختلف بهره برداری نموده اند. او در دوره جهاد و حاکمیت مجاهدین گاهی به نفع یک گروه و گاهی به نفع گروه دیگر لب به اعتراض و انتقاد کشوده است. در سالهای جهاد و دوره زمام داری اش در کابل، همیشه به جانبداری از جمعیت اسلامی و احمدشاه مسعود در مقابل حکمتیار قرار میگرفت. بعد از انتقال قدرت علیه احمدشاه مسعود و به نفع حکمتیار تغییر موضع داد. او در دوره ای از جنگ حکمتیار علیه کابل ریاست ائتلاف حکمتیار و دوستم ( شورای هماهنگی) را به عهده گرفت و بعداً در آغاز ظهور طالبان به امید کسب مجدد قدرت تقاضای استخبارات نظامی پاکستان ( آی اس آی ) را در سفر به قندهار پذیرفت. او در بهار 1374 از سوی آی اس آی ماموریت سفر به قندهار یافت تا با تبلیغ و موعظه طالبان را متقاعد به ائتلاف با عبدالرشید دوستم بدارد. از دیگران مجددی تحقق ائتلاف مذکور به سقوط دولت در کابل می انجامید و خود را یگانه فرد مناسب در رهبری ائتلاف و دولت آینده می



پنداشت. صبغت الله مجددي بعد از حاکمیت طالبان که جنگ میان آنها و جبهه متحد ادامه یافت همچنان در هوای کسب قدرت به سر برد. او معتقد بود که رهبري اش در هر نوع راه حل داخلي و بين المللي براي تشکيل دولت جديد مورد پذيرش همه طرف هاي درگير قرار مي گيرد. و با اين اميد واري از انتقاد و اعتراض در برابر طرفين جنگ پرهيز مي نمود و از ضرورت صلح و آشتي ميان آنها صحبت ميکرد. اما پس از تصرف شمالي توسط طالبان و خاصتاً بعد از سقوط کوتاه مدت ولايات پروان و کاپيسا در اسد 1378 که شانس و احتمال رهبري او دريک دولت ائتلافي يا بيطرف از ميان رفت با عصبانيت عليه پاکستان و طالبان موضع گرفت: « . . . اين پيشرفت طالبان تا گلپهار و جبل السراج به زور عساکر و افسران پاکستاني است. اگر کمک و مداخله پاکستان نمي بود آنها اين مناطق را گرفته نميتوانستند. اخضر ابراهيمي نماينده سازمان ملل متحد در امور افغانستان بمن تيلفون کرد که خودم عساکر و افسران پاکستاني را در کابل ديدم. من اين موضوع را به نواز شريف صدر اعظم پاکستان گفتم که شما مداخله نظامي داريد. عساکر خود را بايد از افغانستان بيرون کنيد. . . » ( 27 )

علي الرغم کثرت ضعف ها در شخصيت سياسي مجددي، جنبه هاي مثبت نيز دراو به چشم ميخورد. جرئت و صراحت عمده ترين ويژگي شخصيت او را تشکيل ميدهند که در وجود ساير رهبران احزاب کمتر مشاهده شده است. هر چند جرئت و صراحت او در حيات سياسي اش توأم با تدبير و بخشي از عملکرد ثابت و منظم را تشکيل نميداد. با وجود آن اين ويژگي در بسا مواقع از صبغت الله مجددي يک شخصيت ناسيوناليست، وطن دوست و آزاده ترسيم ميکند. باري او دريک محفل رسمي قنسلگري ايران در پشاور و مداخلات ايران و پاکستان را در امور افغانستان تقبيح کرد و افغانستان را سرزمين آزاده و بيگانه ستيز خواند. مجددي زماني به ابراز سخنان تند عليه سياست جمهوري اسلامي ايران پرداخت که جمعي از اطفال افغاني با تصاوير رهبران ايران در محفل تجليل از سالروز پيروزي انقلاب اسلامي ايران ظاهر شدند. در اين محفل موصوف و برهان الدين رباني رهبر جمعيت اسلامي با جمعي ديگر از رهبران احزاب مجاهدين حضور داشتند. مجددي که هر چند سخنراني خود را به پايان رسانيده بود با مشاهده عکس رهبران جمهوري اسلامي ايران بدست اطفال افغاني که به خواندن ترانه اي پرداختند دوباره به ميز خطابه رفت و با احساسات و عصبانيت اظهار داشت: « من از شما برادران ايراني مي پرسم اگر بدست اطفال شما در ايران يا بيرون از ايران فوتوي من، استاد رباني و رهبران ديگر افغانستان باشد آنها مي پذيريد؟ آيا آنها يک کار و عمل درست و پسنديده تلقي مي کنيد؟ من يقين دارم که شما نه مي گوييد و آنها تحمل نمي کنيد. پس شما چگونه به خود چنين حقي را مي دهيد که اطفال افغانستان در سینه هاي خود عکس رهبران ايران را بياويزند و با بدست بگيرند. شما بايد متوجه باشيد که افغانستان سرزمين آزاد و بيگانه ستيز است. مداخله شما و پاکستان





درامور افغانستان یک کار نابجا میباشد. من چند روز قبل به مقامات پاکستان شکایت کردم که افسران پاکستانی به قوماندانان ماهدایت میدهند تا بند های برق نغلو و سرویی را تخریب بدارند. این یک مداخله است. یک مداخله غلط که به تخریب منافع و سرمایه ی ملی ما تمام میشود. به آنها گفتم که جلو این مداخلات را بگیرید. من حالا به ایرانیها هم میگویم که در افغانستان مداخله نکنند. بگذارند که افغانها رهبر خود را خودشان انتخاب بدارند. در افغانستان رهبر کم نیست. . . . « ( 28 )

### برهان الدین ربانی در رهبری دولت

#### خط مشی آرمانگرایانه:

برهان الدین ربانی رئیس شورای رهبری دوازده روز بعد از احراز قدرت در دهم سرطان 1371 خط مشی دولت خود را از طریق رادیو تلویزیون اعلان کرد. موصوف با دقت زیاد این خط مشی را تهیه کرده بود. خط مشی که با بلند پروازی و آرمانگرایی ارائه شد. آنچه که در خط مشی گفته شد به سالهای طولانی نیاز داشت. سالهای که کشور در مسیر صلح و ثبات قرار میگرفت. برای بازسازی و نوسازی آن، مردم در داخل دست بدست هم میدادند. بی نظمی و بی قانونی جانشین نظم و قانون می شد. کشورهای همسایه و منطقه و مجامع بین المللی به جای دخالت در بی ثباتی و جنگ به تحقق صلح و ثبات همکاری میکردند و در اعمار مجدد افغانستان سهم میگرفتند. اما از همان آغاز پیدا بود که حوادث در جهت معکوس این نیازها و خواستها شکل می گیرد. رئیس دولت اسلامی در شروع خط مشی خود پیروزی جهاد و تشکیل دولت اسلامی را نتیجه ی مبارزات طولانی خواند که قبل از کودتای ثور 1357 آغاز یافته بود. او عمر آن دوره هارا پایان یافته تلقی کرد اما پیامدهای تلخ و ناگواریه میراث مانده از آن دوره هارا باقی مانده خواند: « . . . اکنون دیگر آن دوره های سیاه و اختناق پایان یافته و دولت اسلامی به همت برهنه پایان مؤمن و انقلابی کشور به پیروزی رسید. اما میراث ننگین و ترکه ی سنگین آن دوره های سیاه و خونین روان ملت ما را تا مدت زمانی دیگری شکنجه و آزار میدهد. ما از آن دوره های سیاه و ذلت بار فقر، مرض، جهل، محرومیت، ویرانی و آواره گی را به میراث برده ایم . . . » ( 29 )

رئیس دولت اسلامی دست آورد جهاد را تنها به تشکیل دولت اسلامی در افغانستان خلاصه نکرد بلکه از اثرات آن دردگرگونی های جهانی سخن گفت: « . . . آنگاه که یغما گران روسی بر حریم کشور ما گذاشتند رستاخیز جهادی همراه با امواج سرکش خون شهدا تند و خروشان شد، گرچه در دوران تجاوز اردوی سرخ ملت ما متحمل خسارات سنگینی گردید اما ره آورد این قیام خونین تغییرات عمده ای به سطح جهانی بمیان آورد. طلسم ابر قدرت ها را درهم شکست. سرطان کمونیزم از ریشه نابود شد. اتحاد شوروی اردوگاه الحاد و استبداد فروپاشید. جغرافیای جهان عوض شد.



دیواربرلین فروریخت و ملیونها تن انسانهای در بند اسارت از بندبردگی اسارت کمونیزم آزاد گشتند. . . . « ( 30 )

برهان الدین ریانی بعد از مقدمه خط مشی خود خطوط اساسی سیاست و پالیسی دولت را توضیح کرد. او این خطوط را در عناوین مختلف که همه ابعاد زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی کشور و سیاست خارجی و دولتش را درمیگرفت به تفصیل بیان داشت: « . . . دفاع و حمایت از دست آورد جهاد و انقلاب شکوهمند اسلامی، پخش و نشر دعوت اسلامی و تعمیق مفاهیم اعتقادی و عملی اسلام در همه ابعاد زندگی جامعه، استقرار و استحکام دولت اسلامی، تحکیم حاکمیت ملی، حفظ استقلال و تمامیت ارضی، وحدت و یکپارچگی ملی بر مبنای تعالیم و الای اسلامی در صدر وظایف دولت اسلامی ما قرار دارد. . . .

زیربنای اهداف درازمدت اقتصادی ما را تأمین استقلال اقتصادی، خودکفایی، رفع عقب ماندگی دیرینه و رفاه عمومی مردم زجر کشیده و بکار بردن منابع داخلی و تشویق تولیدات داخلی و بهتر شدن سطح کمی و کیفی آن تشکیل میدهد. . . .

تعلیم و تربیت از نهاد های عمده ی وجایب اساسی دولت اسلامی را تشکیل میدهد. دولت اسلامی قویاً سعی و تلاش می ورزد تا برای همه نوباوگان و جوانان کشور زمینه تحصیل را بصورت رایگان فراهم سازد. . . .

حمایت از متعلمین بی بضاعت، مامورین، متقاعدین، اجیران، مستخدمین، کارگران و دهقانان و در رأس همه ی این ها حمایت از معلولین و خانواده های شهیدان عزیز. . . . تهیه مسکن و سرپناه جهت حل مشکلات مهاجرینی که دوباره به وطن عودت مینمایند و برای مردم محروم و بی سرپناه کشور، جزء عمده از برنامه کار قصیرالمدت و درازمدت دولت اسلامی را تشکیل میدهد. . . .

دولت اسلامی توجه جدی خود را معطوف این امر خواهد نمود تا مردم ما در همه جا و مخصوصاً اهالی ایثارگر کابل از بی امنیتی و انارشیزم نجات یابند و مال و جان و ناموس، عزت و کرامت هر فرد در امان بماند. . . .

بازسازی اردوی کشور بر مبنای تعالیم اسلامی و تشکیل اردوی جهادی از سنگر نشینان قهرمان و افسران متدین، کارکشته، آگاه و با تجربه مطابق به نیازهای کنونی دولت اسلامی به منظور حفظ و حراست انقلاب اسلامی، دفاع از تمامیت ارضی، تاریخ و فرهنگ، وحدت و یکپارچگی ملت و سهمگیری در تأمین امنیت منطقه و جهان یکی از وجایب دیگر ماست. دولت اسلامی مخالف تجزیه ی قوای مسلح بنام های مختلف بوده و به این منظور قطعات اوپراتیفی، امنیت دولتی و حارندوی را در چوکات اردوی اسلامی تنظیم و مدغم ساخته و تشکیلات ملیشه و قطعات قومی را ملغی اعلان مینماید تا اردو پاسبان جان، مال، عزت و آبروی مردم باشد نه قاتل و غارتگر آن. . . .



دولت اسلامي به منشور سازمان ملل متحد، اعلاميه ي جهاني حقوق بشروساير اصول وموازين قبول شده ي عرصه حقوق بين الدول كه با مباني اسلامي در تضاد نباشد ارزش واحترام ميگذارد . . . .

دولت اسلامي در راه برقراري تحكيم وبهبود مناسبات دوستانه با همه دول جهان به خصوص با كشور هاي اسلامي وهمجوار بر بنياد تساوي حقوق، احترام متقابل به استقلال، حاكميت ملي، تماميت ارضي، عدم مداخله در امور داخلي يكديگر، عدم توسل به زور وتهديد به استخدام قوت حمايت نموده همه اشكال ومظاهرمداخله وتجاوز را تقبيح مي كند. . . .

دولت اسلامي از مبارزه ملل مستضعف در راه صلح، آزادي، استقلال ملي، حقوق اجتماعي وتعين سرنوشت شان جانبداري نموده بر ضد استعمارواشكال وشيوه هاي گوناگون آن صهيونيزم، فاشيزم وكمونيزم مبارزه مي كند . . . .» ( 31 )

اما رهبري جديد دولت در عملي ساختن اين همه برنامه ها واهدافيكه در خط مشي دولت خود ترسيم كرده بود، مشكلات بزرگ وموانع متعدد داشت. در حاليكه دسترسي به اين اهداف بدون تامين ثبات وامنيت ناممكن محسوب ميگرديد با گذشت هر روز، ثبات وامنيت از دسترس زمام دار جديد فاصله ميگرفت. محدوديت هاي او در ايجاد دولت با ثبات وحاكم در سراسر كشور بيش از حد به نظرمي خورد. محدوديت ها وموانعي كه ريشه هاي آن به عوامل متعددي در خارج وداخل كشور بر ميگشت. اوبراي رهبري در جامعه ي كثيرالا قوام، عقب مانده وقبيله اي افغانستان به چالش هاي جدي وگوناگوني روبرو بود. رهبري موصوف در حاكميت كشور از سوي پشتونها به ويژه حلقه هاي قوم گرا وعناصر فاشيست، غصب زعامت انحصاري قوم پشتون توسط تاجكها خوانده مي شد وبراي آنها غير قابل قبول تلقي ميگرديد. خط مشي اعلان شده از سوي رئيس دولت اسلامي، خط مشي يك دولت مقتدر مركزي محسوب مي شد؛ در حاليكه قدرت دولتي قبلاً در ميان احزاب مسلح وباعني تقسيم يافته بود. حزب اسلامي حكمتيار بمتابه قوي ترين حزب جهادي كه بخشي قابل ملاحظه ي ارتش رژيم را صاحب شده بود با حمايت استخبارات نظامي پاكستان( آي اس اس) درسنگر جنگ با دلت قرار داشت. گلبدين حكمتيار علي الرغم آنكه توافقنامه ي پشاور را پذيرفته بود وانتقال قدرت از صبغت الله مجددي مطابق اين معاهده صورت گرفت روزانتقال قدرت از پايگاه خود در چهارآسياب صحبت از ادامه جنگ كرد: «ايكاش امروز قدرت به استاد رباني انتقال ميافت كه ما در اين باره حرفي نداشتيم. ولي قدرت بدست چند تن از مليشه هاي مزدور جنرال دوستم و جنرالان كمونيست قرار دارد وتازماني كه جنرالان كمونيست در مقام هاي دولتي ونيروهاي وحشي دوستم در كابل وجود دارند جنگ ادامه خواهد يافت ومسئوليت بدوش كساني است كه به يك ائتلاف نا مقدس دست زده اند. . . .» ( 32 )



دشواري هاي رئيس دولت اسلامي در برابر خواست ها و مطالبات تنظيمهاي شريك دولت او كمتر از دشواريهاي جنگ با حكمتيار نبود. در حاليكه هريك از احزاب و تنظيمها هوا و هوس جداگانه در دولت داشتند ولي حاضر نبودند در دفاع از دولت با حكمتيار بجنگند و نه حاضر بودند تا از منافع شخصي و تنظيمي خود براي ايجاد دولت قوي و مقتدر مركزي صرف نظر كنند. آنها رهبري برهان الدين رباني را بصورت صادقانه نمي پذيرفتند. اما رهبر دولت مجبوره كسب رضاي و خشنودي احزاب بود تا ظاهراً تصويري از مشروعيت دولت ارائه شود.

موانع و محدوديت هاي خارجي در فراروي رئيس دولت اسلامي بيشتر از موانع داخلي بود. براي پاكستان حاكميت استادرباني و احمدشاه مسعود، حاكميت نا مطلوب و برخلاف استراتيژي آن كشور محسوب مي شد. جمهوري اسلامي ايران از تشكيل و استحكام يك دولت سني مذهب اسلامي راضي نبود. براي روسيه و ممالك آسياي ميانه شكل گيري دولت قوي و باثبات مجاهدين نا خوش آيند و حتي خطرناك تلقى ميشد. ايالات متحده امريكا كه تا خروج قواي شوروي و فروپاشي امپراطوري شوروي از مجاهدين حمايت ميكرد به استحكام دولت اسلامي برهبري برهان الدين رباني علاقه و رضاي نداشت. چون اين دولت را پاكستان، متحد منطقوي اش نمي خواست قدرت بگيرد و استحكام يابد.

### حزب اسلامي در كرسي صدارت و سنگرباغوت:

گلبدين حكمتيار مطابق توافقنامه ي پشاور عبدالصبور فريد يكي از قوماندانان تاجك و فارسي زبان خود را به كرسي صدارت معرفي كرد. در حاليكه افراد بالا تر و قابل اعتمادتر از فريد براي معرفي به پست صدارت داشت اما او عمداً به معرفي موصوف در پست صدارت پرداخت تا در مخاصمت و جنگ با كابل احساسات قومي پشتونها را تحريك كند و با اين انتخاب به پشتونها نشان بدهد كه در رهبري حاكميت ديگر جايي به آنها نيست. هم چنان او با تداوم راکت باران و جنگ عليه كابل علي الرغم اعزام صدراعظم و حضورش در قصر صدارت براي پشتونها نشان ميداد كه ديگر با حاكميت كابل برهبري برهان الدين رباني به عنوان تاجك صلح و آشتي ندارد و بايد پشتونها براي جنگيدن با كابل در عقب او (حكمتيار) قرار بگيرند. هر چند كه حكمتيار در سال 1379 از انگيزه و استدلال خود در مورد تعيين موصوف به پست صدارت نوشت: « حزب اسلامي به اين دليل استاد فريد را به صفت صدراعظم معرفي كرد كه با اين كارتوطئه ي خطرناك كمونيست ها مبني بردامن زدن تعصبات قومي و زباني درميان پشتون و غير پشتون و بدنبال آن اشغال جنگ هاي داخلي را خنثي سازد. . . . » ( 33 )

اما اگر حكمتيار در ارائه اين استدلال صادق مي بود مي بايست يكي از اعضاي پشتون حزب خود را به كرسي صدارت معرفي ميكرد و به جاي



ادامه ی راکت پراگنی و بغاوت در برابر حکومتیکه صدراعظمش را خود معرفی و اعزام کرده بود زمینه ی صلح و ثبات را مساعد میساخت تا صدراعظم او در فضای صلح و امنیت وظایف خود را انجام میداد. رهبر حزب اسلامی در حالیکه قوماندان خود را در مقام صدارت اعزام کرد خود کماکان درسنگر بغاوت باقی ماند و ورود صدراعظم خود را با راکت باران شهرکابل استقبال کرد.

عبدالصبور فرید در سالهای جهاد فرماندهی جبهات حزب اسلامی را در کاپیسا و پروان بدوش داشت و از قوماندانان نیک نام مجاهدین در ولایات مذکور محسوب می شد. او قبل از کودتای حزب دمکراتیک خلق در سال 1357 وظیفه معلمی داشت و یکی از فعالین نهضت اسلامی یا اخوانیها در منطقه خود بود.

فرید بتاريخ پانزدهم سرطان 1371 از ولایت کاپیسا به شهرکابل آمد و بلا فاصله در قصر صدارت رحل اقامت افگند. او کار خود را در قصر صدارت با ابلاغ خط مشی که بیشترین بخش آنرا ابراز احساسات و شعارهای غیر عملی تشکیل میداد، آغاز کرد: « . . . آزادی سنگرداران حق در پیشا پیش آزادگان تاریخ با فریاد رساء و بزرگ که همه را چون اسوه ی زمان در پی خود میخواند پیغام نمونه است و پیروانش نیز نمونه. و به همه فرزندان آدم که در زندان زمین نعره میزنند که ترس و وحشت از زمین رخت بر بسته و آن با سکوت زمانه طلسم هیبتناک سرخ و سیاه دستگاهی را به ثبوت زمان و عظمت زمین شکسته است. . . »

ماباد شمن درجه یک و بزرگ رویارویی جنگیدیم و او را شکست دادیم. دشمنان مکار دیگر باقیست. ما جمره های دیگر و روزهای نبرد دیگر با شیطان در قبال داریم. صحنه پیکار و بقایای دشمن غدار هنوز باقیست. . . . مانخست از همه برای حاکمیت اسلام حیات بخش و برپایی نظام کامل الهی که آرمان شهدای ماست تأکید می کنیم. زیرا اعمار یک جامعه ی آباد و نوین و آبادی کشور ویران جز در پرتو این نظام ممکن نیست. . . ما میخواهیم فضای را ایجاد کنیم که آبرو، حیثیت و عزت مردم در امن بوده، صلح و سلم در جامعه حکمفرما باشد. فضایی که در آن مؤمن برادر مؤمن باشد. . . . » ( 34 )

عبدالصبور فرید با اعلان خط مشی خود تا هفدهم اسد 1371 در چهار دیواری قصر صدارت باقی ماند. او در کرسی صدارت نتوانست مانع راکت باران حکمتیار به شهرکابل شود و موفق نشد تا موضع گیری و سیاست رهبر حزب خود را در برابر دولتی که از سوی او به صدارت آن دولت گماشته شده بود، تغییر دهد. حکمتیار دولت اسلامی را علی الرغم اعزام فرمانده خود در پست صدارت، اداره ائتلافی تشکیل شده از کمونیستان پرچمی و ملیشیا ی دوستم میخواند. او در طول اقامت صدراعظم حزب خود در قصر صدارت کماکان کابل را به راکت بست و به صدراعظم خود وقت نداد تا مبرم ترین وظیفه و مسئولیت خویش را که تأمین امنیت و اعاده ی آرامش به



پایتخت بود انجام بدهد. فرید بعد از 32 روز صدرات براي هيچ با تشديد راکت باران حکمتيار روز هفدهم اسد 1371 شهر کابل را ترک گفت و به بهانه ي سفر به خارج ازراه جلال آباد پشاوررفت واز آنجا سري به اسلام آباد و تهران زد وديگر برنگشت.

### تابستان خونين:

سحرگاه نوزدهم اسد 1371 شهريان کابل را انفجارات مهيبی از خواب بيدار کرد. هرچند براي ساکنان شهريوي باروت وصدای انفجار یک رویداد عادي محسوب مي شد، اما انفجارات وسيع وبلا وقفه اي که درنخستين لحظات سپيده دم آنروز سراسر شهر وحومه هاي آنرا فراگرفته بود از شروع یک جنگ خونين و آغاز دورجدید کشتارو ويرانی درکابل حکایت میکرد. آنروز حکمتيار باردیگر فرمان اشغال پایتخت را صادر کرده بود تا حکومت ناب اسلامي بسازد. و به قول خودش کابل را از وجود ملیشه هاي دوستم و کمونیستان تصفيه کند. سه روز پيش حزب اسلامي با انتشار اعلامیه اي درپانزدهم اسد حمله و تهاجم نوزدم اسد را توجیه کرده بود: « ما راه مسالمت آمیز حل پرابلم ها ومعضلات موجود را اتخاذ نموده وصادقانه تلاش ورزیدیم تا احتمالات جنگ بطور کامل منتفی گردد. امنیت درکابل وسراسر کشور تأمین شود وحکومت اسلامي براوضاع مسلط گردیده ثبات واستقرار به کشور برگردد. ولي حوادث اخير درکابل واحضارات نمبریک قطعات اردوي سابقه وآمادگی آنها براي تعرض آغاز گردید وبرخورد هاي خونين دردوروز اخير ثابت ساخت که طرف مقابل ودرراس آن جنرال هاي کمونیست رژیم ملحد قبلي راه جنگ را اختیار کرده اند. به مجرد ورود ملیشه هاي تازه نفس واحضارات نمبریک قطعات اردو بما اطلاع رسید که پلان تصفيه شهر از مجاهدین وتعرض برمواضع آنان در اطراف شهر روی دست است . . . . » ( 35 )

گلبدين حکمتيار بعد از انتشار اعلامیه حزب خود در کنفرانس مطبوعاتی اعلان داشت که تمام مسئولیت خون ریزی کابل بدوش جمعیت اسلامي است. موصوف روز هژدهم اسد در ولسوالی چهارآسیاب کابل به خبرنگاران توضیح داد که دولت برهان الدین ربانی به تعهدات خود در اخراج ملیشه ها از کابل و طرد کمونیستان از ادارات عمل نکرده است. حملات راکتی حزب اسلامي قبل از کنفرانس خبری رهبری حزب به شهر ومواضع نیروهای دولت آغاز یافته بود. روز هفدهم اسد 1371 فرستنده تلویزیون دولتی وترمینل فرودگاه کابل در نتیجه این راکت بارانها به آتش کشیده شد. روز نوزدهم اسد قوت هاي حزب اسلامي در حالیکه شهر را بابرانی از راکت وتوپخانه مورد حمله قرار دادند، تعرض خود را براي تصرف پایتخت از سوی جنوب وجنوب شرق آغاز کردند. آنها در اولین ساعات هجوم از سوی جنوب تا منطقه گذرگاه پيش آمدند اما پیشروي شان به زودی از طرف نیروهای دولت جلوگیری شد. رئیس دولت روز نوزدهم اسد را روز خون وشهادت، روز قتل



عام مردم مسلمان ومظلوم کابل خواند ودرپيامي گفت: « من اين روز را روز خون وشهادت، روز قتل عام مردم مسلمان ومظلوم کابل که توسط گلبدین حکمتيار براه انداخته شده است اعلان میدارم. باايراز تسليت عميق به خانواده ي شهداء واطهارهمدردي به مصدومين اين حادثه جانسوزاطمينان میدهم که دولت اسلامي افغانستان ضامن تأمين امنيت وحفظ جان ومال مردم بوده به قوای مسلح اردوي اسلامي دستور داده است تا با دفع وطرد قطعي عوامل فتنه وفساد نظم وآرامش را درکشور بطور جدي و عاجل تأمين نمایند. . . . » ( 36 )

اما نيروهاي حکمتياردراین جنگ وجنگهاي بعدي که تا سالهاي ديگر بخش اعظم پایتخت را به ويرانه مبدل ساختند رانده ونابود نشدند وبرعکس نام گلبدین حکمتيار دراعلاميه ها وبيانات دولتي ازگلبدین قاتل وجنايتکار تا برادرومحترم حکمتيار درتغیر ونوسان بود.

برای گلبدین حکمتيار این جنگ، نبرد عليه مردم کابل وجنگ نامشروع محسوب نمي شد: « . . . حقيقت امراین است که تا این عناصر وحشي وچپاولگران جاني وسفاک( مليشه هاي دوستم) سرکوب نشوند نه درکشورامنيت تأمين خواهد شد ونه صلح، استقرار وثبات درکشوربرخواهد گشت. حوادث خونين چارماه گذشته ثابت کرد که با موجوديت بقايای مسلح رژيم کمونيست مجاهدين نمي توانند براوضاع مسلط شوند وکشور را اداره نمایند ونظام عدل الهي را پياده کنند. اگرما این نيروهاي وحشي را ازسراه خود برنداريم، آرمان شهداي به خون خفته ما تحقق نخواهد يافت . . . . » ( 37 )

« . . . . تأکید برخروج مليشه ها ازاین خاطر نيست که مليشه ها فرزندان افغانستان نيستند. بلکه ازاین خاطر است که دستان آنان به خون ملت افغان تا به بازو سرخ است. ازاین سبب هيچ افغان باوجدان به مشروعيت وجود آنها اصرار نورزيده وهيچ گروه وقوت مجاهدين ومردمان کابل که ننگ وناموس شان درخطر است موجوديت خاديسست هاي دوستم را درکابل تحمل کرده نمي توانند. » ( 38 )

وقايع وحقايق ماه ها وسالهاي واپسين نشان داد که ادعا واستدلال حکمتياردراشتعال جنگ آنروز فرينده ودروغين بود. گلبدین حکمتيارکه بنام جهاد عليه دوستم ومليشه هاي گلم جم يکسال کابل را به خاک وخون کشيد بعداً درائتلاف وهماهنگي با آنها بازهم کابل را درکام کشتار و ويراني فروبرد.

روبهمرفته جنگ آنروز وروزهاي بعدي که تا ششم سنبله ادامه يافت به یک جنگ ويرانگر وخونين تبديل شد. آن روزها، روزهاي سوختن پایتخت کشوربود. ازهمه جاي شهرستون هاي دود وغبار به چشم ميخورد وشعله هاي آتش زبانه مي کشيد. درآن روزها گلبدین حکمتيارآرزوي جنرال اختر عبدالرحمن رئيس مقتول آي اس آي را که سالها پيش درهوس رسيدن به آن بي صبري نشان ميداد، برآورده ساخته بود. آن روزها " کابل به آتش



کشانیده شده بود". آن روزها منظره سوختن کابل ازهر نقطه ی مرتفع شهر به خوبی دیده می شد. مردم کابل وحشت زده و سراسیمه از شهر فرار میکردند و در مناطق نزدیک به خطوط اول جنگ خانه وهمه دار وندار خود را که محصول یک عمر دسترنج و زحمت کشی شان بود بی صاحب میگذاشتند. این خانه ها در طرف چند روزگارت می شد و تنها چهار دیواری خانه باقی میماند. برای بسیاری از کشته شدگان جنگ خانه ها قبرستان بود. بازماندگان را جنگ امان نمیداد که اجساد بستگان خود را به مقبره ببرند و مراسم تشییع و تدفین برپا بدارند. بسیاری از امکانات و تسهیلات زندگی در پایتخت تخریب شده و یا تاراج گردیده بود. موترامبولانس در شفاخانه یافت نمی شد. برای خاموش کردن آتش سوزیهای که از اصابت گلوله های توپ و راکت کورنیروهای حکمتیارمیان می آمد موتر اطفائیه وجود نداشت. بنا بر این مطبعه ی دولتی تا آخرین ماشین و امکانات خود در آتش سوخت و از سوختن ذخیره تیل مرکزی گرمی مکروریاها چند شبی از شب های تاریک وهولناک کابل روشن بود. در این روزهای دشوار و خونین روزهای مصیبت بار جنگ بسیاری از رهبران، وزراء ورؤسای تنظیمی کابل را ترک میگفتند و در روزهای آتش بس و آرامی باز میگشتند و از تطبیق قوانین شرعی و حاکمیت اسلامی حرف میزدند. خانواده های رهبران احزاب اسلامی وجهادی در پشاور و اسلام آباد زندگی میکردند و یکبار هم صدای انفجاری را نشنیدند و به خاک و خون غلطیدن اطفال مردم را ندیدند. وقتی خبرنگار رادیو بی بی سی از مولوی محمدنی محمدی رهبر حرکت انقلاب اسلامی پرسید که چرا کابل نمیرود تا از نزدیک برای آتش بس و صلح میانگیری کند گفت: « من مریضی دارم که آب وهوای کابل به آن سازگار نیست. از این سبب من نمیتوانم کابل بروم و آنجا باشم. » ( 39 )

جنگ نوزدهم اسد 1371 در کابل بعد از 19 روز حوادث خونین و غم انگیز با وساطت و پادرمیانی شورای ننگرهار در ششم سنبله 1371 به آتش بس انجامید. هیئت شورای مذکور فیصله ای را به توافق طرفین صادر کرد که نکات اساسی آن عبارت بود از: آتش بس، تبادلہ ی اسراء، گشایش راه های منتهی به کابل، خروج قطعات ملیشه از کابل، رعایت و تطبیق معاهده ی پشاور مبنی بر تشکیل شورای حل و عقد و تأمین امنیت شهر کابل با خروج نیروهای مسلح و انتقال سلاح ثقیل به بیرون از پایتخت. پس از توافقات آتش بس قدم های عملی با انفاذ آتش بس، تبادلہ ی تعدادی از اسراء و خروج اولین دسته ی ملیشیا از کابل که به تقاضای رئیس دولت اسلامی از دوستم صورت گرفت، آغاز گردید. نخستین گروه نیروهای دوستم در حالیکه هیئت شورای ننگرهار از آن نظارت میکرد کابل را ترک گفتند. اما وقتی هیئت مذکور به تقاضای دولت از حکمتیار خواست که درگشودن راه ها و عقب بردن اسلحه ثقیل و نیروهای خود از اطراف شهر گام دومی را بردارد او در پاسخ گفت: « که شورای نظار قوتونه له کابل حخه





پنجه کیلومتره و وتل، مونر په لس کیلو متره خپل هواکونه شاته کرو. )  
اگرشورای نظار نیروهای خودرا از کابل پنج کیلو متر عقب برد ما قوت های  
خودرا ده کیلومتر عقب میبریم. ) « ( 40 )

### خصوصیت و جنگ در جبهه ی دولت:

نیروهای عبدالرشید دوستم در پایتخت که ظاهراً قوت های مربوط وزارت  
دفاع دولت اسلامی بودند در جنگ های تابستان 1371 با حکمتیار در دفاع از  
دولت سهم مؤثر نگرفتند. آنها از یکطرف شرکت فعال و مؤثر خودرا در جنگ  
علیه حکمتیار به تعیین و تثبیت سهم جنبش ملی در دولت ارتباط میدادند  
و از طرف دیگر تعداد نیروهای خودرا در کابل برای مشارکت در یک جنگ  
تعرضی، کم و نا کافی تلقی میکردند. دوستم برای وارد شدن در یک جنگ  
فیصله کن علیه حکمتیار خواستار ورود هزاران تن نیروهایش به کابل بود.  
اما احمدشاه مسعود با ورود قوت های او به کابل مخالفت میکرد و صدها  
تن از افراد مسلح دوستم را که از سالنگ عبور کرده بودند در فرقه ی دوم  
جبل السراج توقف داد و تعداد دیگر نیروهای دوستم در دشت کیلگی بغلان  
در حالت انتظار نگهداشته شدند. وزیر دفاع استدلال میکرد که: ورود  
نیروهای بیشتر دوستم به کابل موضوع کشور را بسیار پیچیده ساخته  
و جنگ را وارد مرحله ی خطرناکی میسازد. علاوه بر این موصوف معتقد بود  
که هدف از ورود قوت های دوستم به کابل تقویت پرچمی های کارملی  
و قوت های ملیشیا غرض انجام توطئه علیه دولت است. احمدشاه مسعود  
در صحبت های اختصاصی خود اظهار میداشت که محمود بریالی و جنرالان  
پرچمی هوادار کارمل میخواستند با ورود هزاران تن ملیشه های دوستم به  
کابل در تپانی با برخی دسته ها و گروه های دیگر دست به کودتا بزنند  
و حاکمیت را در پایتخت بدست بگیرند و با افزایش توان نظامی همه  
خواستهای خودرا به دولت بقبولانند. ( 41 )

جنرال عبدالرشید دوستم از ممانعت ورود نیروهایش به کابل توسط  
وزیر دفاع دولت بسیار ناراض و عقده مند شده بود. او و جنرالانش که عمدتاً  
از جناح پرچم بودند نیز عقده مندی و خشم خودرا در برابر احمدشاه مسعود  
در محافل و مجالس اختصاصی اظهار میکردند. خبرنگار محلی رادیوی بی بی  
سی که در روزهای آغاز آتش بس ( سنبله 1371 ) با عبدالرشید دوستم  
ملاقات و مصاحبه داشته است میگوید: « جنرال دوستم بعد از مصاحبه  
از احمدشاه مسعود شدیداً انتقاد نموده چنین وانمود ساخت که گویا  
مسعود خواهان از بین بردن حکمتیار و حزب اسلامی نیست. زیرا به  
نیروهای جنبش اجازه نداد تا به کابل بروند و او تمام قوایش را که تعداد آن  
به یازده هزار سرباز میرسید و با تانک و وسایل حربی و لوژیستیکی مجهز  
بودند در دشت کیلگی ولایت بغلان امرتوقف داده و تا حال اجازه ورود به کابل  
را نگرفته اند. یکی از جنرالان جنبش به آواز بلند گفت مگر نشنیده اید که



همه اخوانی‌ها با هم برادر اند و چند جنرال دیگر آنرا تصدیق کرده و به علامت تأسف سرهای شانرا تکان دادند. . . . » ( 42 )

در حالیکه با جلوگیری از ورود نیروهای دوستم به کابل توسط وزیر دفاع دولت در تابستان 1371، سوء ظن و بی اعتمادی طرفین بسوی خصومت و جنگ می لغزید، اما این حادثه نقطه‌ی آغاز اختلاف و خصومت‌های بعدی میان آنها محسوب نمی‌شد. صرف نظر از اینکه عبدالرشید دوستم به عنوان قوماندان قوت‌های ملیشایی دولت حزب دمکراتیک خلق سالهای طولانی با مجاهدین و احمدشاه مسعود جنگیده بود و با دیدگاه ارزشی و اعتقادی دوستم نمی‌توانست شخصیت مطلوب و قابل اعتماد برای موصوف باشد، شروع سوء ظن و بی باوری رویه تزیاید احمدشاه مسعود در برابر دوستم در مرحله‌ی جدید سقوط حکومت نجیب‌الله و تشکیل حکومت مجاهدین به زمانی برمیگشت که دوستم در مزار شریف به تشکیل جنبش ملی پرداخت و خود را قوماندان عمومی نظامی صفحات شمال کشور خواند. دوستم بمنظور دسترسی به این رهبری و قوماندانی به جلب و جذب و تأسیس پایگاه‌های جنبش ملی خود حتی در قلمرو مجاهدین و احمدشاه مسعود دست زد. این حرکت و عملکرد عبدالرشید دوستم که بصورت واضح مغایر و متناقض صداقت و در همکاری و همراهی با مجاهدین و تقویت دولت اسلامی من حیث دولت مرکزی کشور بود، موجبات بی اعتمادی و نا باوری احمدشاه مسعود در برابر او گردید. و این بی اعتمادی بگونه‌ی فزاینده تشدید یافت. باری احمد شاه مسعود در میزان 1371 در شهر تالقان به چند تن از جنرالان دوستم که از مزار شریف آمده بودند گفت: « به دوستم بگوئید که از این همه تخریب کاری و جذب و جلب دست بردارد. به او بگوئید که من هنوز کالای جهاد را از تن خود نکشیده‌ام مگر درس خواجه غار فراموشش شده است؟ » ( 43 )

حضور و عملکرد نیروهای عبدالرشید دوستم بعد از تشکیل و استقرار دولت مجاهدین در کابل نیز موجب تشدید بی اعتمادی و مخاصمت و زیردفاع دولت اسلامی با نامبرده گردید. در حالیکه نیروهای دوستم ظاهراً بکی از فرقه‌های مربوط وزارت دفاع بود اما در کابل، دولت و وزارت دفاع هیچگونه محدودیتی برفساد، غارتگری و فعالیت آن نیروها نمیتوانست اعمال کند. بخشی از فرودگاه کابل در تصرف و تسلط قوت‌های دوستم قرار داشت. هواپیماهای آنها بدون نظارت و ممانعتی بین کابل و مزار در رفت و آمد بودند. کلیه اعضای ارشد جناح پرچم که در کابل باقی مانده بودند در مقرور یا آنها ساحه‌ی تحت کنترل دوستم به سر میبردند. فعالیت حزبی، سیاسی و نظامی آنها بر رهبری محمود بریالی ادامه داشت. و دوستم به مشوره و هدایت آنها از دولت تقاضا داشت تا جنبش ملی اسلامی را به عنوان یک حزب در کشور برسمیت بشناسد. دوستم علاوه بر ادعای قوماندانی عمومی نظامی صفحات شمال و رهبری در جنبش ملی، گاهی هوس دسترسی به پست وزارت دفاع را در سر می‌پروراند و آنرا در زمره‌ی مطالبات خود می‌گنجاند. انتقاد و اعتراض دوستم و اطرافیان از عدم



پابندی احمدشاه مسعود به فیصله ها و توافقات جبل السراج که پیوسته آنرا مطرح میکردند به همین هوس دوستم برمیگردید. چون درگفتگوهای جبل السراج درحمله 1371 دوستم خواستار وزارت دفاع بود. عامل خارجی نیز درجهت دهی و تقویت عبدالرشید دوستم علیه احمدشاه مسعود و دولت اسلامی نقش و تأثیر عمده داشت. درحالیکه دوستم از قبل مورد حمایت ازبکستان و روسیه قرارداشت، همدردی و همکاری احمدشاه مسعود با نهضت اسلامی تاجکستان در آن دوره، دوستم و جنبش ملی او را در محراق توجه و حمایت آنها قرار داد. در راستای این حمایت، دولت ازبکستان به مشورت روسیه چندبار سلاح و مهمات نظامی بدسترس دوستم گذاشت. جنرال عبدالروف بیگی معاون جنبش ملی در مورد دریافت کمکهای نظامی از تاشکند با توافق مسکو می نویسد: « ازبکستان با توافق قبلی مسکو بیست چین تانک، مقدار زیاد سلاح خفیه در بدل پول به جنرال دوستم تسلیم داد. از جمله ی بیست چین تانک 9 چین آن توسط کشتی از آنطرف دریای کندز به طرف تپه سورتیل که پرسونل جنبش جابجا بود گذشتانده شد. » ( 44 )

اسلام کریموف رئیس جمهور ازبکستان که دولتش را قدرت حاکم منطقوی در آسیای میانه می پنداشت خواستار گسترش و تقویت حکومت دوستم در شمال افغانستان برای تحکیم پایه های این قدرت بود. ازبکستان علاقمندی مفرط داشت تا با تسلط کامل دوستم در سرحدات افغانستان و تاجکستان مؤثریت خود را بر تحولات داخلی تاجکستان تثبیت بدارد و جانشین روسیه در آسیای میانه شود. در راستای این هدف بود که دوستم به تصرف شیرخان بندرتوجه خاص داشت و در سالهای حکومت مجاهدین در کابل شهرک بندری مذکور چند بار میان دوستم و مجاهدین ولایت کندز دست بدست گردید. به این ترتیب عبدالرشید دوستم از همان آغاز تشکیل دولت مجاهدین در دست عوامل خارجی در مسیر مخالفت و مخاصمت با آن دولت قرار گرفت.

درحالیکه بر خوردهای پراکنده و مقطعی میان نیروهای دوستم و نیروهای احمدشاه مسعود در کابل از نخستین روزهای انتقال قدرت به حکومت مجاهدین هراز چند گاهی واقع می شد اما جنگ شدید میان طرفین در پایتخت برای نخستین بار شب بیستم قوس 1371 بوقوع پیوست. این جنگ شبانه بعد از 9 ساعت آتشباری سهمگین توپ و تانک هر دو طرف خاموش شد. و در فردای آنروز نیروهای دوستم که از تپه مرنجان و مکروریانها تا چهارراهی وزارت صحت عامه پیش آمده بودند به مواضع قبلی خود برگشتند. در جریان این جنگ شبانه احمدشاه مسعود که در اطراف رادیوتلوویزیون در منطقه وزیر اکبر خان مصروف تحکیم خطوط دفاعی نیروهای خود بود از سوی ملیشایی دوستم شناسایی شده هدف شلیک آنها قرار گرفت. اما او از این آتشباری جان به سلامت برد و یکی از محافظینش به شدت مجروح گردید. این جنگ در اثر تماس و مذاکره تلفونی رئیس دولت



اسلامی با عبدالرشید دوستم توقف یافت و در مصاحبه و اظهارات رسمی به آن سوء تفاهم گفته شد. بعد از این جنرال عبدالرشید دوستم در جبهه دولت یک نیروی مزاحم و مخالف محسوب می‌شد که دیگر نه تنها در جنگ علیه گلبدین حکمتیار به جانبداری از دولت سهم نگرفت و حکمتیار نیز دیگر خواستار خروج نیروهای او از کابل نشد، بلکه بصورت معکوس تا یکسال دیگر از موضع حکمتیار علیه دولت وارد جنگ و برانگیز و خونین گردید. حزب وحدت اسلامی برهبری عبدالعلی مزاری گروه دیگری در داخل جبهه ی دولت بود که موضع و موقفش از همسویی به اختلاف و خصومت و جنگ تغییر یافت. جنگ این حزب مدت‌ها پیشتر از جنبش ملی دوستم با نیروهای احمدشاه مسعود در پایتخت آغاز گردید. عبدالعلی مزاری و طرفدارانش در اختلاف و خصومت فزاینده که به جنگ‌های ویرانگر و خونینی میان آنها و دولت انجامید، جانب دولت به خصوص احمدشاه مسعود وزیر دفاع را ملامت و مسئول قلمداد میکردند. آنها مدعی بودند که مسعود به تعهداتش در توافقات جبل السراج که قبل از سقوط دولت نجیب‌الله صورت گرفته بود، عمل نکرد. گفته می‌شد این توافقات تقسیم پست‌های دولتی بود که مطابق آن پست‌های مزاری به عبدالعلی مزاری و وزارت دفاع به عبدالرشید دوستم تعلق میگرفت. هرچند نه آنها و نه حکمتیار که از چنین معاهده‌ای بارها سخن گفتند و جنگ علیه دولت مجاهدین را با عقد این معاهده که از نظر حکمتیار در آن زمان غیر اسلامی و غیر شرعی محسوب می‌شد توجیه نمود، هیچ‌گونه سندی را از توافقات جبل السراج در هیچ دوره‌ای از خصومت و جنگ ارائه نکردند. واقعیت این بود که چنین معاهده‌ای هیچگاه به امضاء نرسید و پیشنهاد مزاری و دوستم را احمدشاه مسعود در نشست جبل السراج مبنی بر تشکیل دولت و تقسیم پست‌ها از همان آغاز مورد تردید قرار داده بود و از رهبران احزاب در پشاور خواسته بود که به تشکیل دولت بپردازند.

اختلاف و خصومت رهبر حزب وحدت و هوادارانش در داخل این حزب علیه دولت و احمدشاه مسعود زمانی افزایش یافت که صبغت‌الله مجددی در دوره ی دوم ماه انتقال قدرت وزارت امنیت را به حزب وحدت متعلق ساخت. این امر به مخالفت جدی شورای رهبری مواجه شد و وزارت امنیت در فیصله شورای رهبری به ریاست عمومی امنیت تغییر یافت. اما مزاری عدم دسترسی حزب وحدت را به وزارت امنیت مربوط به مخالفت احمدشاه مسعود تلقی میکرد. همچنان احمدشاه مسعود از سوی عبدالعلی مزاری به جانبداری از اتحاد اسلامی عبدرب الرسول سیاف متهم می‌شد و ادعا میگردد که مسعود سیاست انحصارگرایانه را تعقیب میکند و خواستار حذف حزب وحدت و دیگر گروه‌ها از صحنه ی نظامی و سیاسی کشور میباشد. نشریه حزب وحدت بعداً نوشت: « احمدشاه مسعود و شورای نظارش در فکرا انحصار قدرت و حذف تمامی نیروهای مطرح از صحنه بود. او که پس از ورود به کابل توانسته بود با سوء استفاده از اعتماد حزب وحدت و جنبش



ملی رقیب اصلی خود حزب حکمتیار را از مرکز قدرت یعنی شهر کابل اخراج نماید در فکراخراج سایر نیروها از کابل برآمد و در همین راستا و برای دستیابی به این هدف جنگ‌های خانمانسوز را میان حزب وحدت و نیروهای اتحاد سیاف مشتعل نمود تا حزب وحدت را توسط وهابیه‌ها از کابل اخراج نماید . . . . » ( 45 )

اما احمدشاه مسعود عوامل اصلی جنگ را در ویژگی و عملکرد رهبری حزب وحدت و همفکران او در این حزب سراغ میکرد. باری اظهار داشت: « آقای مزاری در حزب وحدت خواست‌ها و مطالبات غیر عملی را در شرایط جنگی مطرح میکند. او خود را نماینده قوم هزاره و اهل تشیع می‌پندارد و معتقد است که هزاره‌ها حتی تا 35 فیصد نفوس افغانستان را تشکیل میدهند. او خواستار 35 فیصد سهم در قدرت سیاسی کشور است و در رسمی شدن فقه جعفری نیز پافشاری میکند. بسیار ما تلاش کردیم که آقای مزاری را قانع بسازیم تا همه مطالبات و خواست‌های خود را بعد از دوره مؤقت در موجودیت قانون اساسی، پارلمان و حکومت منتخب مطرح و پیگیری کند اما او قانع نگردید و خواست که همه تقاضاهای خود را از طریق جنگ و فشار نظامی بدست بیاورد. در حالیکه همین سهم داده شده به حزب وحدت و اهل تشیع مورد قبول احزاب نیست و همیشه ما به جانب داری از حزب وحدت و تشیع تحت فشار داریم . » ( 46 )

علی‌الرغم تلاش‌های میانجگرانه و مذاکرات میان دولت و حزب وحدت در دوره انتقال، روابط میان آنها در مسیر اختلاف و خصومت قرار گرفت. برخورد‌های متعدد افراد مسلح طرفین که گاه‌گاهی در نقاط مختلف رخ میداد، بی‌اعتمادی و خصومت میان آنها را تشدید میکرد. و از طرف دیگر جنگ حزب وحدت و تنظیم اتحاد اسلامی که در واقع جنگ در داخل جبهه‌ی دولت و میان دو گروه متحد دولت بود به گسترش اختلاف و خصومت میان حزب وحدت و دولت انجامید. حزب وحدت بر رهبری عبدالعلی مزاری بعد از همان نخستین روزهای دوره انتقال دیگر متحد دولت محسوب نمی‌شد. در حالیکه نیروهای دولتی به فرماندهی احمدشاه مسعود درگیر جنگ با نیروهای گلبدین حکمتیار بود، قوت‌های مسلح حزب وحدت در عقب خط جنگ نیروی مزاحم و اخلالگر برای دولت محسوب می‌شدند. آنها در عقب جبهه و در داخل شهر دست به بی‌نظمی و هرج و مرج می‌زدند. مردم غیرنظامی را بنام تعلقات قومی و گروهی گروگان میگرفتند. با افراد مسلح دولت درگیری می‌شدند. به سنگر بندی می‌پرداختند و برای تصرف ارتفاعات در داخل شهر غرض استفاده نظامی تلاش میکردند. ادامه این وضع بوقوع جنگ میان دولت و حزب وحدت انجامید. نخستین جنگ طرفین در قوس 1371 در چنداول واقع شد و در ماه بعد جنگ خونین افشار و باغ بالا بوقوع پیوست. جنگ در افشار زمانی آغاز گردید که نیروهای دولتی در استقامت شرق و جنوب شهر بعد از برگزاری مجلس شورای حل و عقد درگیر جنگ‌های شدید با حزب اسلامی حکمتیار بود. اما نیروهای حزب وحدت در آن روزها برای تصرف هتل بین‌المللی



کابل و ارتفاعات غرب کوتل خیرخانه و کوه رادار تلاش میکردند. در جنگ افشار و باغ بالا عبدالعلي مزاری رهبر حزب وحدت از مقر اصلی اش در علوم اجتماعی بسوی غرب کابل در کارته 3 رانده شد. موصوف پس از آن در غرب کابل به جنگ علیه دولت ادامه داد. مردم افشار که بیشتر از اهل تشیع و متعلق به قوم هزاره بودند در این جنگ صدمات زیادی دیدند. آنها به ترک دسته جمعی افشار پرداختند و خانه های شان در جریان جنگ و بعد از آن غارت گردید.

در حالیکه عبدالعلي مزاری رهبر حزب وحدت عامل جنگ خود و حزب وحدت را با دولت اسلامی به انحصار گرایي احمدشاه مسعود و زبردفاع دولت مذکور ارتباط میداد، محمد اکبری که در سنبله 1373 مزاری را ترک گفت و خود را رهبر حزب وحدت اعلان کرد معتقد بود که مسئول جنگ با دولت و احمدشاه مسعود، عبدالعلي مزاری است. اکبری اظهار داشت: « من بارها به مزاری گفتم که جنگ حزب وحدت و جنگ هزاره ها با احمدشاه مسعود و دولت استاد ربانی نامعقول و غیر منطقی است. ما که به این جنگ دهن باز می کنیم، دهن خود را پر خون مینماییم. مردم خود را مجروح میسازیم. منفعت و مصلحت ما و مردم ما این است که با مسعود همکاری کنیم. اگر حکمتیاری جنگ مدعی تاج و تخت از دست رفته ی اجدادش است ولی ما برای چه می جنگیم؟ اگر برای تأمین حقوق است ما حق خود را با ایستاد شدن در کنار مسعود میتوانیم بدست بیاوریم نه در جنگ علیه او. ما با جنگ خود مسعود را تضعیف می کنیم. وقتی اوضاع شد سقوط میکند. و آنگاه حکمتیاری یا عموزاده های حکمتیاری به حاکمیت می رسد و در حاکمیت آنها اجازه ی طلب حق نخواهیم داشت چه رسد به آنکه صاحب حق شویم . . . » ( 47 )

### شورای حل و عقد - 18 جدي 1371 :

در حالیکه اختلاف شدید ی در مورد تطبیق مرحله سوم توافقنامه پشاور بر سر تشکیل و عدم تشکیل شورای حل و عقد میان احزاب اسلامی و جهادی وجود داشت، فضای سیاسی - نظامی در این مرحله نسبت به مراحل قبلی معاهده مذکور بسیار متشنج و نا مساعد بنظر میخورد. دامنه ی خصومت و جنگ در اثر درگیری های متعدد حزب وحدت با اتحاد اسلامی و برخورد های حزب وحدت و جنبش ملی با نیروهای دولت گسترش یافته بود. برخی از رهبران احزاب که هوای جلوس بر تخت و تاج کابل را در سر داشتند با تدویر شورا مخالفت میکردند. آنها تشکیل شورا را به معنی بقاء و تداوم حاکمیت برهان الدین ربانی تلقی می نمودند. برای گلبدین حکمتیاری شرایط بهتری ایجاد شده بود تا گروه ها و نیروهای جدید را علیه دولت درهمسویی با خود قرار بدهد.

نخستین واکنش هماهنگ برخی احزاب با حزب اسلامی در مخالفت به تشکیل شورای حل و عقد با امضاء و انتشار فیصله نامه ای انعکاس یافت. در



فیصله نامه که توسط نمایندگان پنج گروه امضاء یافته بود تشکیل شورای حل و عقد و نتایج آن غیرقانونی اعلان گردید. درحالیکه گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی هشت ماه جنگ خود را در کابل به موجودیت ملیشه های دوستم ارتباط میداد، نماینده او در مذاکره و نشست مشترک با نماینده دوستم فیصله نامه ی مذکور را امضاء کرد. **( بخش اسناد - 8 )** رهبران دولت در کابل به خصوص احمدشاه مسعود روی تدویر شورای حل و عقد پافشاری داشتند . چون آنها می خواستند به رهبری و حاکمیت آینده مشروعیت ببخشند و از اعضای شورا به ایجاد پارلمان مبادرت ورزند. احزاب شامل در دولت ( جمعیت اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی، اتحاد اسلامی و حرکت اسلامی) در مساعی مشترک موفق شدند تا بیش از یک هزار نفر را از سراسر افغانستان برای تدویر شورا به کابل بیاورند. هرچند که حزب اسلامی حکمتیار، حزب وحدت اسلامی، محاذ ملی و جبهه نجات ملی صبغت الله مجددی شورا را تحریم کردند اما تعداد گردآمده در کابل از لحاظ ترکیب قومی قابل توجه بود. با وجودیکه حکمتیار و سایر مخالفین دولت شورای مذکور را قلابی و اعضای آنرا افراد خریده شده توسط پول خواندند، تشکیل شورای حل و عقد با کمیت بیش از یک هزار نفر و با ترکیب وسیع قومی در آن شرایط جنگ و بی ثباتی برای دولت یک پیروزی سیاسی محسوب می شد. اما نحوه ی تدویر شورا و موجودیت یکصندوق اخذ رأی با یک نفر کاندیدای ریاست جمهوری بیشتر از تبلیغات مخالفین از اهمیت آن میکاست.

شورای حل و عقد در محافظت شدید امنیتی بروزهشتم جدي 1371 در تالار وزارت داخله تشکیل گردید. و در پایان سخنرانیها، اکثریت کامل اعضای آن در رأی گیری شرکت کردند و برای برهان الدین ربانی که یگانه کاندید مقام ریاست جمهوری بود رأی دادند. در پایان جلسات شورا پنج فیصد اعضای آن به عنوان شورای اسلامی یا ممثل پارلمان تعیین شدند تا در پایتخت باقی بمانند. رئیس دولت اسلامی در جلسه ی پایانی شورا که برای احراز دور جدید رهبری دولت تا یک ونیم سال دیگر سوگند وفاداری ادا کرد از مخالفین دولت بویژه از حکمتیار خواست تا جنگ را کنار بگذارد و به مذاکره و صلح روی بیاورد.

عکس العمل در برابر شورای حل و عقد و انتخاب آن از سوی مخالفین شورای مذکور متفاوت بود . درحالیکه حزب اسلامی با تشدید راکت باران کابل تدویر شورا و فیصله های آنرا نادرست و غیر قابل قبول اعلان کرد، جنرال عبدالرشید دوستم علی الرغم امضای نماینده خود در فیصله نامه پنج گروه که تشکیل شورا را غیرقانونی اعلان کرده بودند به رئیس دولت اسلامی پیام تبریکی فرستاد. **( بخش اسناد - 9 )** ارسال پیام با آن نبرد سهمگین شبانه ی بیست روز قبل و مخالفت جنبش ملی به انعقاد شورای حل و عقد نشان میداد که هنوز همسویی و همراهی عبدالرشید دوستم و گلبدین حکمتیار به پختگی نرسیده است. و از طرف دیگر دوستم



درباربررئيس دولت اسلامي ووزيردفاع دولت، دید و سياست متفاوت داشت. براي او و جنبش ملي اش، رئيس دولت اسلامي حرف شنو، اهل مدارا و معامله بود اما احمدشاه مسعود، نيرومند، سازش ناپذير و مخالف سرسخت جنبش ملي محسوب مي شد.

### آغاز زمستان و تشديد جنگ:

حزب وحدت اسلامي برهبري عبدالعلي مزاري پس از شوراي حل و عقد جنگ و راکت باران را تشديد کرد. تلاش هاي مداوم رئيس دولت و وزيردفاع در مصالحه با رهبر حزب وحدت نتيجه نداد. گلبدین حکمتيار ميکوشيد تا دامنه جنگ میان حزب وحدت و دولت عمیق تر و گسترده تر شود. حزب اسلامي روزهاي بعد از پايان شوراي حل و عقد با انتشار اعلاميه اي از جنگ و هجوم نيروهاي دولتي به مواضع و مناطق حزب وحدت خبر داد: « اداره ي ائتلافي به یک جنگ ديگر در برابر حزب وحدت آمادگي مي گيرد. شايد در هفته جاري اين جنگ شروع شود که اين یک جنگ خونين ديگر خواهد بود که توسط نيروهاي اداره ائتلافي به مردم مظلوم کابل تحميل ميشود. از آنروزيکه در نتيجه ائتلاف نامقدس برخي از عناصر جبهه طلب به قدرت رسیده اند تا کنون طی هشت ماه هشت جنگ خونين در کابل بوقوع پيوسته است. هر روز کابل مورد اصابت سلاح ثقيل قرار مي گيرد. . . . اين عناصر هستند که با مشوره کمونيستان همراه خود به نقاط مسکوني راکت پرتاب مي کنند ولي مسئوليت آنرا بدوش حزب اسلامي مي اندازند. در حالیکه حزب اسلامي بارها از جنگي که به مردم عامه صدمه برساند خود داري نموده است . . . ما ميخواهيم قدرت به تمام گروه هاي جهادي انتقال يابد و بعداً طی شش ماه انتخابات انجام يابد و آنگاه اداره کشور به یک حکومت منتخب سپرده شود. اگر اين خواست ما پذيرفته شود ما خواهان هيچ امتياز ديگر نيستيم . » ( 48 )

حزب اسلامي در اين اعلاميه ديگر از خروج مليشه هاي دوستم به عنوان خواست اصلي خود سخن نمي زند. البته خواست ها و مواضع گلبدین حکمتيار در طول جنگ پيوسته در تغيير بود . شگفت آور اينکه تغيير در مواضع و موافق حکمتيار بصورت متناقض و متضاد نمايان ميگرديد.

شهر کابل در طول ماه جدي 1371 که آغاز زمستان سرد و يخندان پايخت بود مورد اصابت باران راکت و گلوله هاي تانگ و توپ قوت هاي حکمتيار قرار گرفت. احمدشاه مسعود براي کاهش راکت باران حکمتيار و رواندن نيروهاي او از اطراف شهر مواضع حزب اسلامي را در مناطق جنوب شرقي کابل مورد هجوم قرار داد. نيروهاي دولتي در آغاز تعرض خود مؤفق شدند تا قوت هاي حکمتيار را بيست كيلومتر از حومه جنوب شرقي عقب برانند اما به زودي با ضد حمله قوت حزب اسلامي به مواضع اول باز گشتند.





جنگ در غرب کابل با تشدید حملات پیهم حزب وحدت برای تصرف هتل بین المللی کابل و ارتفاعات باغ بالا و تهاجم متقابل نیروهای دولتی به مواضع آن حزب همزمان با جنگ و راکت باران حکمتیار وارد مرحله خطرناک و خونینی گردید. در این جنگ حزب وحدت از مواضع و مناطق دست داشته اش در افشار و اطراف آن بسوی کارته 3 رانده شد. حملات قوای دولتی که غرض دور ساختن حزب اسلامی و حزب وحدت از شهر و حومه های آن براه انداخته شده بود تا پایتخت از تیر رس راکت و توپخانه آنها در امان بماند، برعکس به تشدید راکت باران شهر انجامید. نیروهای متخاصم دولت همچنان در مواضع خود ماندند و با خصومت بیشتر از گذشته به جنگ و راکت باران شهر ادامه داد. جنگ در طول زمستان ادامه یافت. صدای انفجار و تبادل آتش اسلحه ی سنگین در همه شبها و روزهای سرد زمستان کابل گوش هارا می خراشید و از مردم بیدفاع شهر قربانی میگرفت. جنگ برای هر دو طرف به بن بست رسیده بود. نه نیروهای دولتی موفق شد که حزب اسلامی را به پشت کمر بندهای امنیتی کابل براند و پایتخت را از شر راکت باران حکمتیار نجات بدهد و نه گلبدین حکمتیار علی الرغم اكمال مستمر نظامی در پشت جبهه که عمدتاً از پاکستان دریافت میداشت موفق به سقوط حاکمیت در کابل گردید. تلاش های وسیع و گسترده حکمتیار برای تحریک و بسیج پشتونهای مشرقی و جنوبی در جنگ علیه دولت ناموفق بود. رهبر حزب اسلامی در طول سال 1371 به سفرها و سخنرانیهای در ولایات پکتیا، خوست، ننگرهار و لغمان دست زد تا احساسات قومی را در جنگ علیه کابل تحریک کند اما قبایل و عشایر مختلف پشتون بدور حکمتیار بماندند. یک زعيم قومي گرد نیامدند. نیروهای حکمتیار در جنگ متشکل از گروه ها و دسته های پراکنده و متعدد قومی و منطوقی بود. عمده ترین گروه جنگی او قوماندانان زرداد اوبه کوچی های قبیله احمدزی تعلق داشت که حتی در گذشته متعهد به حزب اسلامی حکمتیار نبودند. زرداد که با نیروهایش در سروبی و چهار آسیاب به راهزنی و غارتگری میپرداخت توسط حکمتیار برای راکت باران شهر کابل و ادامه جنگ استخدام شده بود. علاوه از زرداد و نیروهای پراکنده ی دیگر، افراد و دسته هایی از داوطلبان ممالک عربی، پاکستانی و کشمیری در جبهه حزب اسلامی قرار داشتند که بیشتر و سرسخت تر از افراد حزب مذکور در برابر کابل می جنگیدند. صاحب منصبان و قوماندانان جناح خلق که در روزهای اول سقوط رژیم حزب دمکراتیک خلق در سنگر حزب اسلامی قرار داشتند به تدریج جبهات حزب را ترک گفتند.

در دولت اسلامی، احمدشاه مسعود به تنهایی می جنگید. علی الرغم آنکه تنظیم های حرکت انقلاب اسلامی، محاذ ملی، اتحاد اسلامی، جبهه نجات ملی، حزب وحدت (دراویل حکومت) و حرکت اسلامی در حکومت شامل بودند اما در جنگ با احمدشاه مسعود همکاری و همراهی نداشتند.



تنها گروپهاي کوچکي از اتحاد اسلامي بعد از شوراي حل و عقد و حرکت اسلامي محمد آصف محسني پس از سنبله 1372 شامل جنگ گرديدند. نيروهاي دوستم در روزهاي سقوط حکومت نجيب الله با نيروهاي دولت همراهي کردند و بعداً از حالت بيطرفي تا خصومت و جنگ با دولت تغير موضع دادند.

نيروهاي احمدشاه مسعود راعمدتاً مردم پنجشير، شمالي، ولايت بدخشان و تخار و ولسواليهاي خوست و فرنگ و اندراب ولايت بغلان تشكيل ميدادند. تعداد قابل ملاحظه اي از افراد مسلکي رژيم اسبق در وزارت دفاع بسر ميبردند و وسايط حربي دولت را در جنگ بکار مي انداختند. مصارف نظامي وغير نظامي دولت از بانکوت هاي افغاني که در بيرون چاپ مي شد تأمين ميگرديد. احمدشاه مسعود وسايل يدکي، اسلحه و وسايط جنگي خود را تا سقوط کابل با بخشي از مهمات مورد نیاز از کشورهای اروپاي شرقي خريداري و وارد ميکرد. يک مقام مسئول در وزارت دفاع دولت اسلامي اظهار داشت: « عمدتاً سلاح و مهمات مورد نیاز که بیشتر شامل وسايل يدکي و پوزه جات اسلحه ي سنگين وسايل و وسايط نظامي مي شد از کشورهای سلواک و بلغاريا بدست مي آمد. وزارت دفاع بصورت رسمي اين ضروريات نظامي خود را از آن کشورها خريداري ميکرد و از طريق هوايي وارد کشور ميساخت. در سالهاي حکومت مجاهدين نه تنها دولت فدراتيف روسيه حاضر به کمک نظامي و حتي فروش پرده جات اسلحه و وسايط نظامي به وزارت دفاع افغانستان نبود بلکه از هرگونه معامله تجارتي شرکتها با دولت اسلامي چه در داخل روسيه و چه در آسياي ميانه جلوگیری ميکرد. آنگونه که در سال 1372 مانع انتقال تيل خريداري شده توسط وزارت دفاع افغانستان از طريق تاجکستان گرديد. » ( 49 )

بعد از سقوط کابل بدست طالبان جمهوري اسلامي ايران بخشي از نيازمنديهاي نظامي دولت را تأمين مينمود. و روسيه نيز حاضر به فروش سلاح و مهمات نظامي به وزارت دفاع دولت اسلامي گرديد.

گلبدين حکمتيار مصارف جنگ خود را عمدتاً از منابع بيروني تأمين ميکرد. يکي از اين منابع دولت آذربايجان بود. حکمتيار با فرستادن افراد خود بصورت اجيران جنگي به آذربايجان که عليه ارمنستان در کنار ارتش آذري مي جنگيدند پول هنگفتي دريافت ميکرد. او ماهانه يک مليون دالرامريکايي جدا از حقوق افراد خود بدست مي آورد و هفتاد فيصد معاش افراد خود را که از سوي دولت آذربايجان پرداخت مي شد نيز اخذ مي نمود. 2500 نفر نيروي حزب اسلامي بنام فرقه ميوند در زمستان 1372 به آذربايجان اعزام شدند. اين فرقه به قومانداني وحيد الله سباون رئيس استخبارات حزب اسلامي در آذربايجان قرار داشت. براي هرسرباز فرقه ي مذکور پنجاه دالرامريکايي و براي هر صاحب منصب آن از 750 تا 1000 دالر حقوق پرداخته مي شد. ( بخش اسناد - 10 )



منبع دیگر تمویل جنگ حکمتیار پاکستان بود. کمک های پاکستان شامل مهمات نظامی و مواد لوژستیک می گردید که بصورت غیرعلنی وبا دقت از سوی استخبارات نظامی آن کشور در اختیار حکمتیار قرار داده می شد: « پس از فروپاشی اتحاد شوروی در 1991، روابط سیاسی افغانستان و پاکستان رو به سردی گرایید. حاکمان پاکستان بی صبرانه مشتاق باز گشایی مسیرهای تجارت با جمهوری های آسیای مرکزی بودند. اما مانع عمده، ادامه ی جنگ داخلی در افغانستان بود که در مسیر تجارت قرار دارد. بنابراین سیاستگزاران پاکستانی با یک بن بست استراتژیک روبرو بودند؛ آیا به حمایت از حکمتیار که روابط دوستانه ای با پاکستان داشت، ادامه دهند ویا دید گاه شانرا به نفع یک حکومت فراگیر که حاضر به تقسیم قدرت بین جناح های مختلف باشد تغییر دهند ولو اینکه برای پشتونها بهای آن سنگین باشد؟ البته چنین حکومت با ثباتی می توانست راه ها را بسوی آسیای مرکزی بازنگهدارد. ارتش پاکستان به این نتیجه رسیده بود که دیگر گروههای قومی، خواست آنرا برآورده نخواهند کرد و بنا براین به حمایت از حکمتیار ادامه داد . . . . . »

در جنوری 1995 ( جدي 1372 ) همه گروه های اپوزیسیون دست بدست هم داده و حمله مشترکی را علیه ربانی تدارک دیدند. حکمتیار، جنرال عبدالرشید دوستم و هزاره های مرکزی افغانستان که بخشی از کابل را نیز در اختیار داشتند با هم متحد شدند. پاکستان به اتحاد جدید کمک کرد؛ زیرا حکمتیار هنوز دوست پاکستان به شمار میرفت. در آغاز همان سال حکمتیار مقدار زیادی راکت برای گلوله باران شهر کابل از پاکستان دریافت نمود. « ( 50 )

علاوه براین، حکمتیار مقدار نامعین دلار از حکومت های قذافی و صدام حسین و هم چنان از برخی افراد و سازمانهای افراطی و تندرو اسلامی ممالک عربی بدست می آورد که توسط آن ماشین جنگی خود را فعال نگه میداشت. روابط گلبدین حکمتیار با رژیم صدام حسین در عراق زمانی برقرار شد که حکمتیار از اشغال نظامی کویت توسط رئیس جمهور عراق حمایت کرد. او حمایت خود را در جلسه ی احزاب و سازمانهای اسلامی خط اخوان المسلمین که توسط جماعت اسلامی پاکستان در شهر لاهور تدویر یافته بود اظهار داشت. این اجلاس با اشتراک بسیاری از رهبران ویا نمایندگان احزاب اسلامی ممالک عرب و غیر عرب در سنبله 1369 تدویر یافت. یکی از شرکت کنندگان اجلاس گفت: « در بحث ها و ابراز نظرها ی اعضای جلسه، گلبدین حکمتیار حاکمان کویت را دست نشاندها ن قدرت های خارجی خواند و از ادغام کویت و کشورهای کوچک عربی در خلیج فارس در یک کشور بزرگی چون عراق پشتیبانی کرد. اظهارات حکمتیار نمایندگان تنظیمهای اسلامی کویت و کشورهای دیگر خلیج فارس را بر آشفته ساخت و مجلس را تهدید به مقاطعه کردند. اما در اثر پادرمیانی



قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان و معذرت خواهی او آنها به حضور در جلسه ادامه دادند.» ( 51 )

### سال نو و معاهده ی نو:

با آغاز سال جدید 1372 رهبران احزاب مجاهدین با وساطت و پادرمیانی پاکستان در اسلام آباد گرد آمدند تا در مورد تأمین صلح، مذاکرات و توافقاتی بعمل بیاورند. در نتیجه مذاکرات آنها که پشت درهای بسته و با حضور میزبانانشان به شمول رئیس استخبارات عربستان سعودی صورت گرفت موافقت نامه ای را در هفدهم حمل 1372 به امضاء رسانیدند که به موافقت نامه ی اسلام آباد معروف گردید. متن موافقت نامه به زبان انگلیسی تهیه شده بود و رهبران احزاب که برخی از آنها زبان انگلیسی را نمی فهمیدند در پای همان متن انگلیسی امضاء کردند. ( بخش اسناد - 11 )

متن انگلیسی موافقت نامه حاکی از تهیه و ترتیب آن توسط میزبانان پاکستانی بود که اراده و استقلال رهبران احزاب را در سرنوشت و تحولات آتی ی کشور مورد تردید و پرسش قرار میداد. عدم تذکر و توجه به تدویر و انتخاب شورای حل و عقد در توافقنامه، موضع گیری و خواست حکمتیار را در مورد شورای مذکور برآورده میساخت. دولت مردان پاکستانی افزونتر از حکمتیار از موافقت نامه خشنود و راضی بودند. چون با موافقت نامه اسلام آباد، اهمیت و نقش اسلام آباد در حوادث و تحولات افغانستان تثبیت می شد. بویژه موافقت نامه مذکور به شورای حل و عقد و فیصله ی آن که در پایتخت افغانستان صورت گرفته بود خط بطلان می کشید. و شکستن فیصله ی شورای حل و عقد توسط فیصله اسلام آباد در واقع بیان این مطلب بود که بعد از این اسلام آباد قرارگاه اصدار فرمان و فیصله در مورد افغانستان است نه کابل.

و اما احمدشاه مسعود از موافقت نامه اسلام آباد ناراض و خشمگین بود. او این موافقت نامه را غیر عادلانه و فیصله ای توسط آی اس آی تلقی میکرد: « با تأسف در پاکستان جماعت اسلامی و آی اس آی حین مذاکره ی رهبران تنظیم ها شرایطی را آماده ساختند که فیصله به نفع حکمتیار صورت گرفت. در آنجا فیصله و معاهده ی غیر عادلانه انجام یافت. آن فیصله برای ختم جنگ و استقرار صلح نبود. فقط آی اس آی با استفاده از نفوذ و رسوخ خود حقوق مردم و تنظیم ها را به حکمتیار بخشید. . . » ( 52 )

احمدشاه مسعود همیشه در محافل غیر رسمی اظهار میداشت که پاکستان از طریق جنگ نتوانست حکمتیار را به قدرت برساند اما از راه دیپلوماسی و توسط رهبران تنظیم ها خواست به هدفش نایل گردد. موصوف از رهبران احزاب انتقاد میکرد که چرا در پای موافقت نامه ی ترتیب شده توسط آی اس آی امضاء کردند؟ او معتقد بود که موافقت نامه اسلام آباد مشروعیت ملی و قانونی دولت اسلامی و رهبری آنرا که از طریق شورای حل و عقد ایجاد شده بود باطل ساخت. دولت از وجود یک شورای



قانونی که از پنج فیصد اعضای شورای حل و عقد تشکیل شده بود و حیثیت پارلمان کشور را داشت محروم گردید و موافقت نامه اسلام آباد با وجود این همه عقب نشینی‌ها نتوانست صلح و ثبات را به ارمنان بیاورد. ( 53 )

امضای موافقت نامه اسلام آباد علی‌الرغم همه ضعف‌ها و کمبودهای آن برای بسیاری از رهبرانی که در داخل حاکمیت به سر می‌بردند ضرورت اجتناب ناپذیر بود. امتناع ارامضای موافقت نامه از یکسو جنگ طلبی آنها را در ذهن میانجگران صلح به تصویر می‌کشید و از سوی دیگر آنها در شرایط برتر نظامی که نیروهای حکمتیار را تا آنسوی کمربندهای امنیتی کابل رانده باشند قرار نداشتند. آنها ختم جنگ و بازگشت آرامش و امنیت را به خصوص در پایتخت، خواست مردم و وظیفه‌ی اولی دولت محسوب می‌کردند و می‌پنداشتند که موافقت نامه اسلام آباد می‌تواند این خواست و این وظیفه را بر آورده سازد. امضاءکنندگان موافقت نامه اسلام آباد بعد از پایان جلسات و امضای موافقت نامه راهی عربستان سعودی شدند. سپس رهبران احزاب اسلامی در دهم ثور 1372 در شهر جلال آباد گرد آمدند تا کابینه جدید حکومت حکمتیار را تعیین و اعلان بدارند. احمدشاه مسعود در کابینه جدید از وزارت دفاع برکنار گردید. این برکناری که با پافشاری شدید گلبدین حکمتیار عملی شد از سوی رهبران تنظیم‌ها که موافقت نامه اسلام آباد را امضاء کرده بودند با مخالفت‌های نه‌چندان جدی مورد تأیید قرار گرفت. و این در حالی بود که احمدشاه مسعود یکسال قبل از این رهبران خواست تا برای تحویل‌گیری قدرت از حزب دمکراتیک خلق، حکومت خود را تشکیل بدهند و به کابل بیایند.

### حکمتیار و صدارت در چهار آسیاب:

موافقت نامه اسلام آباد با هدیه‌ی مقام صدارت به گلبدین حکمتیار او را به این فکر واداشته بود که زمینه برای غلبه به احمدشاه مسعود مساعد گردیده است. رهبر حزب اسلامی استفاده از صلاحیت‌های صدارت را در کنار زدن وزیر دفاع از قدرت راه قانونی و آسان تشخیص داده بود. او با این تشخیص و تصمیم کابینه خود را با برکناری احمدشاه مسعود از وزارت دفاع اعلان کرد و برای اداره وزارت‌های دفاع، خارجه و مالیه شوراهایی را تعیین نمود که از احزاب شامل در حکومت تشکیل شده بود. صدراعظم دولت اسلامی مراسم تحلیف خود و اعضای کابینه را در قلعه حیدرخان ولسوالی پغمان انجام داد و برای شروع کار در قصر صدارت از رئیس دولت خواست تا به پنجهزار نیروی مسلح اوجازه ورود به شهر کابل داده شود. حکمتیار جابجایی این تعداد نیرو را در نقاط مختلف شهر و قصر صدارت برای تأمین امنیت خود ضروری می‌پنداشت. دیگر حکمتیار از لزوم خروج ملیشه‌های دوستم صحبت نمی‌کرد و وجود آنها را در کابل حتی مانعی برای ورود خود به قصر صدارت نمی‌دانست. او موفق شد تا با معاهده اسلام آباد، فیصله شورای حل و عقد را که در پایتخت کشور بدور از حضور و نفوذ خارجی‌ها



ومشاورین خارجی دایر شده بود باطل بسازد. ودر فیصله جلال آباد احمدشاه مسعود را از وزارت دفاع کنار بزند. اکنون میخواست کابل را از لحاظ نظامی نیز آرام و بی سروصدا به تصرف خود بیاورد و احمدشاه مسعود را هم از صحنه سیاسی و هم از صحنه نظامی حذف کند. و این نشان میداد که توافقنامه اسلام آباد نه بمنظور تأمین صلح و ختم جنگ بلکه برای حذف احمدشاه مسعود و حاکمیت گلبدین حکمتیار تنظیم یافته بود. در حالیکه معنی و مفهوم و هدف هر توافقنامه در حالت جنگ میان طرفین درگیر، کنار آمدن و توافق طرف ها به صلح و سازش است نه به معنی و بمنظور کنار زدن و حذف یکطرف به قیمت غلبه و بقای طرف دیگر. و این واقعیت را تمام میانجگران و میزبانان موافقت نامه ی اسلام آباد با امضاء کنندگان توافقنامه مذکور می فهمیدند که فرمانده نیروهای مدافع دولت و کابل در برابر حملات و جنگ حکمتیار، احمدشاه مسعود است. و این چگونه موافقت نامه ای برای صلح بود که طرف متعرض و مهاجم جنگ بمقام صدارت می رسد و طرف مدافع آن برکنار و سبکدوش میگردد؟ در حالیکه احمدشاه مسعود بعد از برکناری اش از وزارت دفاع کابل را ترک گفته و بیشتر در جیل السراج به سر میبرد، گلبدین حکمتیار حاضر نشد تا بدون جایجایی هزاران نیروی حزب خود در شهر کابل به قصر صدارت وارد شود. او جلسات کابینه را در مقر نظامی خود در ولسوالی چهار آسیاب دایر میکرد و وزیران حکومت مجبور بودند تا علی الرغم موانع و دشواریهای امنیتی غرض شرکت در جلسات کابینه از خطوط اول جنگ عبور کنند. و حکمتیار جلسات کابینه را در حالی دایر میکرد که کابل همچنان توسط قوت های اوراکت باران می شد و در خطوط اول جنگ برخورد میان نیروهای او و دولت ادامه میافت.

جنگ میان حکمتیار و نیروهای دولت به فرماندهی احمدشاه مسعود که تا قبل از توافقنامه اسلام آباد تنها محدود به پایتخت بود، پس از آن به خارج از پایتخت گسترش یافت. مناطقی در ولایات پروان، کاپیسا و لوگر صحنه جنگ های طرفین شد. در حالیکه احمدشاه مسعود موفق گردید تا مناطق وسیعی را در ولایات پروان و کاپیسا بدون درگیری های جدی از نیروهای حزب اسلامی بدست بیاورد، نیروهای صدراعظم در جنگ های شدید و کوتاه، ولایت لوگر و ولسوالی سروبی را در شرق کابل از وجود کلیه نیروهای مربوط به احزاب اسلامی و جهادی تصفیه کردند. قوت های حکمتیار با تصرف بند نغلو جنگ را به ولسوالی تگاب کشانیدند تا از آن طرق بتوانند مناطق از دست رفته را در پروان و کاپیسا بدست بیاورند. بسیاری از افراد مسلح و متعهدین حزب اسلامی حکمتیار در پروان و کاپیسا بصورت داوطلبانه به احمدشاه مسعود پیوسته بودند که این وضعیت حضور دوباره حزب حکمتیار را به آن ولایات مشکل و حتی غیر عملی میساخت. جلو پیشروی نیروهای حکمتیار در ولسوالی تگاب با حملات متقابل نیروهای احمدشاه مسعود گرفته شد. و ولسوالی تگاب چند بار میان طرفین دست بدست گردید. جنگ های تگاب هزاران نفر ساکنین آنرا آواره و بی خانمان ساخت



وتگاب همچنان تا سقوط حکومت طالبان جنگ و درگیری های نظامی باقی ماند.

در حالیکه جنگ های شدید درخزان 1372 در ولسوالی تگاب ادامه داشت، آتش جنگ در کابل میان نیروهای دولت و حزب وحدت اسلامی در طول سال مذکور که آغاز آن به جدی سال پارلمیکشت کماکان شعله ور بود. راکت باران شهر کابل توسط نیروهای حزب وحدت و برخی قوماندانان حرکت اسلامی برهبری محمد آصف محسنی در میزان و عقرب 1372، روزهای اجلاس کمیسیون تسوید قانون اساسی بسیار شدید گردید. این کمیسیون با 44 عضو تحت ریاست مولوی محمد نبی محمدی از سوی رئیس دولت اسلامی توظیف یافته بود تا بر مسوده قانون اساسی بحث کنند. در مسوده قانون اساسی تنها مذهب و فقه حنفی به عنوان یگانه مذهب کشور به رسمیت شناخته شده بود در حالیکه احزاب تشیع خواستار رسمیت یافتن مذهب و فقه جعفری بودند. این احزاب قبل از همه کمیسیون و مسوده قانون مذکور را غیر قابل قبول خواندند و با تشدید راکت باران مناطق مختلف شهر ردالعمل خود را به نمایش گذاشتند. جنبش ملی دوستم، جبهه نجات ملی، محاذ ملی و حزب اسلامی حکمتیار نیز با انتشار اعلامیه ها و اظهارات خود کمیسیون تسوید قانون اساسی و مسوده آنرا غیر قانونی اعلان کردند. و در نتیجه این مخالفت ها رئیس دولت اسلامی از توشیح مسوده قانون اساسی که از تصویب کمیسیون گذشته بود خود داری ورزید.

با تشدید راکت باران کابل از سوی حزب وحدت و تشدید جنگ در تگاب جلسات کابینه حکمتیار که تا آن زمان گاه گاهی بصورت نمایشی در چهار آسیاب دایر می شد کاملاً برهم خورد. حزب اسلامی در رادیو تلویزیون خود دولت را اداره ائتلافی با کمونیستان می خواند و حکمتیار را نه صدراعظم دولت بل صدراعظم کشور مینامید. حکمتیار از لزوم استعفای خود و رئیس دولت سخن گفت: « اگر استاد ربانی استعفا بدهد من نیز از صدارت استعفا میدهم. اداره ائتلافی در تعهدات خود صادق نبوده است. آنها مانع تأمین صلح شدند. در حالیکه مسعود وزیر دفاع نیست، وزارت دفاع از جبل السراج توسط او اداره میشود. شما پرسید که آیا بمباردهای سروبی، تگاب ولغمان به قوماندانان معاون وزیر دفاع صورت گرفته، به قوماندانان کمیسیون وزارت دفاع شده یا از ریاست جمهوری فرمان داده شده یا از جبل السراج. فعلاً وضع طوری است که از مسکو پول چاپ می شود می آید در اختیار شورایی نظار در ائتلاف کمونیستها قرار می گیرد. . . . » ( 54 )

اما سخنگوی ریاست دولت خواست حکمتیار را مبنی بر استعفای رئیس دولت رد نمود و گفت: « استعفای آقای حکمتیار به ریاست جمهوری استاد ربانی ارتباطی ندارد. اگر آنها احساس کرده باشند که موفق نیستند در کارهای خود همانطوریکه مردم افغانستان حالا به این نتیجه رسیده اند میتواند استعفا بدهد و یا درباره آنها میشود که هفت هشت رهبری که



تصمیم گرفته اند که او صدراعظم افغانستان باشد تصمیم بگیرند. یا رئیس جمهور در مورد صدراعظم تصمیم بگیرند. اما در رابطه با رئیس جمهور فقط همان شورای منتخب میتواند که تصمیم بگیرد. همان شورای که رئیس جمهور را انتخاب کرده است» ( 55 )

دیگر واضح شده بود که موافقت نامه اسلام آباد نتوانست نقشی در استقرار صلح ایفا کند. اما در فرجام ناکامی موافقت نامه مذکور تلاش تازه ای نه در جهت تأمین صلح بل در جهت اشتعال یک جنگ ویرانگر و خونین دیگر بر راه افتید. گلبدین حکمتیار ظاهراً به وساطت عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت در اسد 1372 با عبدالرشید دوستم در بنی حصار کابل به دیدار و مذاکره پرداخت و این دیدار زمینه ساز ائتلاف سیاسی - نظامی او با دوستم گردید.

عبدالرشید دوستم به تقاضای مکرر رئیس دولت اسلامی در تابستان 1372 به کابل آمد تا همبستگی و حمایت او از دولت که بصورت فزاینده سست و خدشه دار می گردید، جلب شود. به خصوص روابط او با احمدشاه مسعود که بسوی خصومت پیش میرفت بهبود یابد. دوستم در پایتخت مورد استقبال گرم رئیس دولت قرار گرفت. او را در قصر ریاست جمهوری اقامت داد و خود در روزهای اقامت دوستم به ترکیه رفت تا به او بفهماند که مورد اعتماد کامل رهبری دولت اسلامی قرار دارد. و متقابلاً دوستم متقاعد به وفاداری بدولت اسلامی و حمایت از آن دولت گردد. در روزهای اقامت دوستم بیشترین بخش خبری رادیو تلویزیون دولت اسلامی را اخبار مربوط به اوتشکیل میداد. اما سفر دوستم به کابل و این همه استقبال به جای کسب اعتماد و حمایت از دولت، زمینه ساز نزدیکی و ائتلافش با حکمتیار گردید. در حالیکه رئیس دولت اسلامی به بسیاری از خواسته های عبدالرشید دوستم به ویژه در برسمیت شناختن جنیش ملی پاسخ مثبت گفت و او را به صفت معاونت وزارت دفاع دولت توظیف کرد. ( بخش اسناد - 12 )

هرچند در ظاهر، وساطت عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت زمینه ساز همسویی و اتحاد حکمتیار و دوستم در ائتلاف شورای هماهنگی و جنگ علیه کابل شد اما این ائتلاف با تلاش و دخالت کشورهای خارجی صورت گرفت که هر کدام منافع مورد نظر خود را در گروه های شامل ائتلاف سراغ میکردند. بعد از ائتلاف شورای هماهنگی یک منبع امنیتی دولت در مورد دست های خارجی ائتلاف مذکور اظهار داشت: « مذاکرات برای ایجاد چنین ائتلاف میان نمایندگان دوستم، حکمتیار و مزاری در تاشکند در خزان 1372 صورت گرفت. در مذاکرات همیشه از حکمتیار، همایون جبریداماد و یواز دوستم ملک برادر رسول پهلوان قوماندان ملیشیا ی فاریاب نمایندگی میکردند. آخرین دور مذاکرات آنها که به ایجاد ائتلاف منجر شد در باکو پایتخت آذربایجان برگزار گردید. صاحب منصبان استخبارات نظامی پاکستان ( آی اس آی ) به حکمتیار توصیه کردند که حمله علیه کابل را تا 8 سرطان





1373 که زمان حکومت استاد رباني مطابق توافقنامه اسلام آباد به سر میرسد به تعویق اندازد. به او گفتند که جنگ در سردی زمستان باعث اذیت بیشتر مردم غیر نظامی میشود و به بدنامی شما می انجامد. اما حکمتیار از توانایی خود و نیروهای دوستم و مزاری در تصرف سریع کابل و پایان یافتن جنگ در ظرف چند ساعت به افسران آي اس آي اطمینان داد. نماینده عبدالعلي مزاری نیز در تمام مذاکرات با نمایندگان دوستم و حکمتیار سهم داشت. « ( 56 )

### "شورای هماهنگی" و مرحله جدید جنگ:

شهر را کابوس وحشتناکی فرا گرفته بود. آن شهروندانیکه قدرت پیشبینی اوضاع و توانایی بیرون رفتن از شهر را داشتند تا قبل از سحرگاه یازدهم جدي 1372 رخت سفر بسته و راهی دیار غربت و دریدری شده بودند. سردی زمستان، فقر و ناتوانی اقتصادی به این همه ترس و دلهرگی مردم افزوده بود. دگر شروع جنگ در یکی دوروز آینده راز پوشیده و سر بسته محسوب نمی شد. جنرالان دوستم که به قوت و پیروزی خود در این جنگ اطمینان داشتند از حمله و تصرف پایتخت آشکارا و بی پرده سخن میگفتند. نیروهای دوستم در تپه مرنجان، بالا حصار و مکروریان کهنه ظهر روز جمعه دهم جدي 1372 ترتیب و تدارک جنگ را آغاز کردند. خبر آمادگی قوت های دوستم و وقوع جنگ در شب آینده تا غروب آنروز در سراسر پایتخت پیچید. در حالیکه تا شام آنروز آثاری از ترتیبات دفاعی قوت های دولتی به چشم نمی خورد، در نیمه های شب جایجایی نیروها در مواضع مختلف شهر توسط احمدشاه مسعود آغاز گردید. بسیاری از این نیروها افراد تازه وارد از شمالی و پنجشیر و افراد اتحاد اسلامی از پغمان بودند. احمدشاه مسعود به اداره امنیت وظیفه داد تا پرچمی های مظنون به همکاری با پلان دوستم و حکمتیار را در وزارت دفاع و امنیت دستگیر کنند. برخی از آنها دستگیر اما تعداد بیشترشان فرار کردند.

در مزار شریف جنرال عبدالرشید دوستم کلیه جنرالان و قوماندانان نیروهای خود را شام دهم جدي به قلعه جنگی دعوت کرده بود. او در این جلسه که تا نیمه های شب ادامه یافت آنها را از ائتلاف با حکمتیار و حمله مشترک برای سقوط دولت آگاه ساخت. او گفت که این ائتلاف برای وحدت ملی افغانستان با حکمتیار صاحب ضروری بود. ریاست این ائتلاف را حضرت صاحب صبغت الله مجددی بدوش دارد و در دولت آینده وزارت دفاع از جنبش ملی است. دوستم به قوماندانان خود هدایت داد که ظهر فردا تعدادی از نیروهای خود را آماده کنند تا توسط طیارات انتونوف به خواجه رواش انتقال یابند. او توضیح کرد تا قبل از ظهر فردا، پایتخت در کنترل نیروهای " شورای عالی هماهنگی انقلاب اسلامی افغانستان" قرار می گیرد.

جنگ در کابل، سپیده دم یازدهم جدي 1372 که هنوز روشنایی صبح بر تار یکی شب چیره نشده بود با هجوم قوت های مشترک دوستم



وحکمتیاریه مواضع دولتی آغاز یافت. مکروریان اول، پل محمودخان، اطراف قصر ریاست جمهوری، جاده میوند و فرودگاه کابل صحنه اصلی جنگ بود. تعرض پی در پی تانک های دوستم در رسیدن به رادیو تلویزیون با مقاومت سرسختانه ی نیروهای دولت دریل مکروریان اول به ناکامی انجامید. ساعت 8 صبح 11 جدی ابلاغیه وزارت دفاع از جنگ اینگونه خبر داد: « همشهریان مسلمان کابل! یکبار دیگر خداوند توطئه دشمنان ملت مسلمان افغانستان را به شکست مواجه ساخت. جنرال روفی و فوزی در رأس گروه خابین دوستم همراه با ملیشه های گلبدین توطئه ای را که قبلاً طرح شده بود و می خواستند آنرا عملی نمایند به فضل و مرحمت خداوند خنثی گردید . . . » ( 57 )

شامگاه آنروز در اولین اعلامیه شورای همآهنگی انقلاب اسلامی افغانستان گفته شد: « هموطنان مسلمان! شورای عالی همآهنگی انقلاب اسلامی افغانستان برای اسقاط اداره غیرقانونی ربانی - مسعود که عامل جنگ و بدبختی در کشور ما میباشد ناچار شد تا به قیام مسلحانه متوسل شود. در نخستین روز قیام بخش وسیعی از پایتخت کشور آزاد گردید و به شما هموطنان متدین اطمینان داده می شود که به زودترین فرصت بساط ننگین اداره ربانی - مسعود برچیده می شود. . . » ( 58 )

ائتلاف شورای همآهنگی برخلاف برنامه و توقع رهبران آن در اولین روز جنگ مؤفقیته بدست نیامد. با ادامه ی جنگ تا چهار روز دیگر تمام قرارگاه های نیروهای دوستم در فرودگاه کابل، تپه بی بی مهر و دهمزنگ، وزیر اکبرخان و مکروریان سوم به تصرف نیروهای دولت درآمد و خط اول جنگ در دو طرف دریای کابل تثبیت گردید که تا سقوط بالا حصار و تپه مرنجان تا شش ماه دیگر بدون تغییر باقی ماند. بهای این ائتلاف برای گلبدین حکمتیار سنگین و جبران ناپذیر بود. رهبر حزب اسلامی آخرین جاذبه ها و مقبولیت خود را در هر دو عرصه ی قومی و اعتقادی از دست داد و در میان احزاب مجاهدین و احزاب اسلامی کشورهای دیگر نیز بدنام و منزوی گردید. زیرا او بروی همه گفته ها و ادعای قبلی خود در مورد جنگ خط بطلان کشید. در داخل حزب اسلامی نیز انتقاد و اعتراض در برابر او بالا گرفت. قاضی محمد امین وقاد با گروه خود که در عقرب 1371 به حزب اسلامی حکمتیار پیوسته بود، ائتلاف رهبر حزب اسلامی را با دوستم تقبیح کرد. عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت که از بنیانگذاران ائتلاف شورای همآهنگی بود بنا بر مخالفت بسیاری از اعضای شورای مرکزی حزب مذکور نتوانست کلیه امکانات و نیروهای حزب وحدت را به نفع دوستم و حکمتیار وارد جنگ سازد. مولوی محمد نبی محمدی و مولوی محمد یونس خالص با انتشار اعلامیه ای، احزاب مجاهدین را به " جهاد علیه عناصر مخرب و مفسد ملیشه " فراخواندند. هر چند که خودشان به این فتوا یا اعلامیه عمل نکردند و نیروهای شان را در جنگ سهیم نساختند. عبد رب الرسول سیاف رهبر



اتحاد اسلامي با صراحت در برابر " ملیشه ها و کمونیستان " اعلان جهاد کرد و نیروهای خود را در اولین شب جنگ وارد کارزار ساخت. رئیس دولت اسلامي از ضرورت جهاد در برابر عناصریکه مفسد و مخرب خواند سخن گفت. شوراي جلال آباد با ارسال مواد غذايي، البسه و مهمات جنگي به کابل مخالفت خود را با ائتلاف دوستم و حکمتیار نشان دادند. اسماعیل خان والي هرات و امیرحوزه جنوب غرب جمعیت اسلامي در دوره جهاد اظهار داشت که برای مشارکت در جهاد علیه ملیشه لشکري را بنام " کاروان نور " تشکیل میدهد و با این کاروان بسوي مزار شريف ميرود. به این ترتیب با ائتلاف جدید سياسي - نظامي وصف بندي هاي تازه در میان احزاب مجاهدین جنگ وارد مرحله ي نويني گردید که گسترش جنگ به بیرون از پایتخت، تلفات و ویراني به مراتب بیشتر از گذشته ویژه گي این مرحله بود.

در مرحله جدید جنگ، کابل توسط هواپیماهاي سوخو و میک بمباران مي گردید. تلفات و ویراني در شهر چنان گسترده بود که فکرمي شد جنگ اصلي تازه آغاز یافته است. هواپیما هاي بم افکن دوستم در پنجمین روز جنگ با پرواز از مزار شريف و شبرغان وارد آسمان کابل شدند و در هر ساعت یکبار نقاط مختلف شهر و فرود گاه بگرام را بمباران میکردند. نیروهاي هوایي دوستم بعد از ده روز برتری هوایي که میک هاي شکاری در بگرام فعال گردیدند از شدت بمباران پایتخت کاستند. در حالیکه راه زميني میان مزار شريف و کابل بسته بود، خط سرک قبر در دشت سقاوه ي لوگر به عنوان محل فرود هواپیماهاي انتونوف دوستم در طول جنگ مورد استفاده قرار داشت. حمل و نقل سلاح و مهمات جنگي، افراد نظامي، زخمي ها و مقتولین جنگ از طریق این پروازهاي شبانه به مزار و شبرغان و از آنجا به کابل صورت میگرفت.

دور جدید جنگ هزاران خانواده پایتخت را در فصل سرد و یخبندان زمستان بي خانمان و آواره ساخت و هزاران تن دیگر را به خاک و خون کشانید. جنگ در این دور تازه بیشتر از یکسال ( 11 جدي 1372 تا 29 حوت 1373 ) در پایتخت ادامه یافت و میزان شدت جنگ در مواقع و ایام مختلف این دوره متفاوت بود. جنگ پایتخت زماني بسیار ترسناک و هولناک گردید که با ایجاد اختلاف در داخل حزب وحدت، غرب کابل به صحنه اصلي نبرد تبدیل شد. عبدالعلي مزاری رهبر حزب وحدت در 23 سنبله 1373 به تصفيه مخالفین خود در داخل حزب پرداخت و بعد از برخورد هاي کوتاه و پراکنده، طرفداران جناح محمد اکبري و حرکت اسلامي برهبري محمد آصف محسني مغلوب گردیده به احمد شاه مسعود پناه آوردند. اکبري با ایجاد قرارگاه در منطقه تایمني به تسليح و تجهیز طرفداران خود پرداخت و در اعلامیه مشترکي با حرکت اسلامي عبدالعلي مزاری را خائن و جنایتکار خواند: « مزاری و باندش در شب 23 سنبله 1373 کودتاي خونین و ناجوانمردانه را علیه حرکت اسلامي و حزب وحدت اسلامي افغانستان بر اه انداختند و ده ها



نفران جوانان، پیران، زنان و کودکان شیعه و بویژه شیعیان مظلوم هزاره را در همان شب کودتا به خاک و خون کشیدند. . . . غرب کابل را که ازمینیت و آرامش برخوردار بود به میدان جنگ تبدیل ساختند که در اثر آن تا کنون هزاران نفر از مردم بیدفاع شیعه غرب کابل کشته و زخمی گردیده است. . . . مزاری و باندش به عنوان خائن ملی از پیکره ی مقدس مردم شیعه و حزب وحدت اسلامی مطرود هستند. « ( 59 )

طرفداران عبدالعلي مزاری نیز در اعلامیه مشابه محمد اکبري ورهبران حرکت اسلامی را خائن و طرد شده از جامعه هزاره و شیعه خواندند. بعد از این اختلاف در حزب وحدت جناح عبدالعلي مزاری در کنار نیروهای حکمتیار و دوستم مستقیماً وارد جنگ با نیروهای دولت گردید. بدترین روزهای کابل در این دوره ی جنگ، روزهای اسد و سنبله 1373 بود که نیروهای حزب اسلامی در انتقام از مباران محل اقامت حکمتیار گلوله های توپ و راکت را در سراسر مرکز و شمال شهر می ریختند. رهبر حزب اسلامی از این مباران هوایی که در اواخر ماه اسد صورت گرفته بود جان سالم بدر برد. بعداً نیروهای حکمتیار تا دوماه دیگر چنان با خشم و بیدادگری شهر را هدف سلاحهای ثقیل قرار دادند که در نتیجه آن صدها نفر در خانه ها و خیابانها به خاک و خون افتیدند. طرفین جنگ در یکسال و دوماه نبرد خونین و ویرانگر از لحاظ نظامی دست آورد مهمی نداشتند. نیروهای دولت در اوایل سرطان 1373 در یک عملیات سهمگین هوایی وزمینی، بالا حصار و تپه مرنجان را از نیروهای دوستم متصرف شدند و هم چنان در جنگ های ماه سنبله کارته سخی و دانشگاه کابل را از تصرف نیروهای حزب وحدت برهبری مزاری بیرون آوردند. اما این پیروزیها در سرنوشت جنگ پایتخت اثر نداشت و زمینه را برای غلبه و مغلوبیت یکی از طرف ها مساعد نکرد. و اما شعله های آتش دور جدید جنگ برخی از ولایات دیگر را نیز فرا گرفت. شهر مزار شریف در ولایات بلخ همزمان با آغاز جنگ شورای هماهنگی در کابل صحنه ی درگیری های خونین میان نیروهای جمعیت اسلامی و نیروهای جنبش ملی عبدالرشید دوستم گردید. نیروهای دوستم بعد از یک هفته نبرد سنگین، نیروهای جمعیت اسلامی را از شهر بیرون کردند. هر چند نیروهای جمعیت به فرماندهی عطا محمد از قوماندانان مشهور دوره جهاد در مزار شریف تا پنج ماه دیگر در ولسوالی های شادیان و مارمول به مقاومت علیه ملیشیا ی دوستم ادامه دادند اما در اثر حملات پی در پی ملیشیا در اوایل سرطان 1373 مناطق متذکره را ترک نموده بسوی ولایات تخار و قندز متواری گردیدند.

جنگ شورای هماهنگی ولایات سمنگان، فاریاب و سرپل را نیز به میدان درگیری های مسلحانه کشاند. جنگ میان دوستم و نیروهای احمد شاه مسعود در ولایات قندز و بغلان شدید تر و خونین تر بوقوع پیوست. نیروهای دولت در یک حمله ی غافلگیرانه شمال سالنگ و ولسوالی های خنجان و دوشی را از تصرف جنبش ملی در زمستان 1372 بیرون ساختند. اما جلو



پیشروی آنها بسوی پلخمری توسط قوت های دوستم و حکمتیار گرفته شد و تا تابستان 1373 نیروهای ائتلاف شورای هماهنگی مجدداً تا سالنگ شمالی پیش آمدند. همچنان نیروهای دوستم و حکمتیار در اواخر جدي 1372 ولایت قندز را در یک جنگ شدید از نیروهای طرفدار دولت گرفتند، اما بعد از دوهفته ولایت مذکور را با تلفات سنگین از دست دادند. دوستم در تابستان 1373 یکبار دیگر قندز را در تصرف خود درآورد ولی مجدداً در حوت سال مذکور از قندز رانده شد.

ولسوالی های بالا مرغاب و غورماچ ولایت بادغیس نیز در مرحله ی جدید جنگ میدان نبرد گردید. اسماعیل خان که با علاقه مندی علیه دوستم جبهه ی جنگ را گشود به موفقیتی دست نیافت. ولسوالی های غورماچ و بالا مرغاب چند بار میان طرفین دست بدست شد. کاروان نورامیرحوزه جنوب غرب که برای رسیدن به شهر مزار شریف رخت سفر بسته بود از دریای مرغاب پیشتر نرفت. و محمد اسماعیل خان بعداً بمنظور حفظ شهرت و قدرت خویش از ضرورت صلح سخن گفت و در صدد تشکیل شورای بزرگی از تمام طرف های درگیر و افغانهای بیرون از کشور درهرات گردید. اوبه این منظور نخست جلسه ای را در غزنی دایر کرد و برای مذاکره با رهبران دولت ورهبران حزب اسلامی و حزب وحدت اسلامی به کابل آمد. رویهمرفته دور جدید جنگ میان شورای هماهنگی حکمتیار - دوستم و دولت اسلامی از خونین ترین مراحل جنگ به خصوص در پایتخت کشور بود. این جنگ بیش از نیم پایتخت را ویران کرد و در برخی مناطق شهر این ویرانی چنان گسترده بود که از صدها خانه و ساختمانهای شخصی و دولتی تل هایی از خاک باقی ماند. هرچند آمار دقیقی از تلفات انسانی در این جنگ منتشر نگردید اما منابع مختلف مؤسسات خیریه تلفات تخمینی جنگ مذکور را در پایتخت (شامل کشته و مجروح) بین بیست تا سی هزار نفر وانمود کردند. تلفات نظامی طرف ها در جنگ نیز سنگین بود. نیروهای جنرال عبدالرشید دوستم بیشتر از همه تلفات داشت. به قول دوستم ششش هزار نفر از افراد مسلح او در جنگ با نیروهای دولت اسلامی در پایتخت و ولایات شمال به قتل رسیدند. ( 60 )

ائتلاف شورای هماهنگی که هرچند موفق به سقوط دولت اسلامی نگردید اما ضربات سختی را به پیکر ضعیف این دولت وارد کرد. ناتوانی دولت در تأمین امنیت پایتخت و گسترش حاکمیت دولتی در ولایات، مشروعیت ملی و بین المللی دولت را زیر سوال برد. روابط دولت اسلامی با پاکستان که در عقب توطئه ها و جنگ های مستمر علیه کابل دست اسلام آباد و آی اس آی را می دید در مسیر تشنج و مخاصمت قرار گرفت. نخستین مرحله تشنج و مخاصمت دولت اسلامی با پاکستان زمانی آغاز شد که هنوز سه ماه از شروع جنگ شورای هماهنگی نگذشته بود. در پنجم حوت 1372 تظاهرات مردم در کابل علیه پاکستان به حمله بالای سفارت پاکستان انجامید. تظاهرات در اعتراض به قتل سه تن از اتباع افغانی که



متعلمین پاکستان را به گروگان گرفته بودند صورت گرفت. گروگان گیرها متعلمین پاکستانی را از مکتبی در پشاور به سفارت افغانستان در اسلام آباد نقل دادند و خواستار آزادی محبوسین افغانی از زندانهای پاکستان و قطع مداخله ی آن کشور در افغانستان شدند. آنها در سفارت افغانستان مورد حمله کماندوهای پاکستان قرار گرفته به قتل رسیدند. تظاهرات مذکور مصادف با روز ورود آصف علی شاه وزیر خارجه پاکستان به کابل بود که سفارت خود را در پایتخت افغانستان شکسته و ویران یافت. وزیر مذکور بعداً در 8 سرطان 1373 اظهار داشت که با ختم میعاد موافقت نامه اسلام آباد دولت اسلامی افغانستان مشروعیت ندارد.

با ختم و اعتبار توافقنامه ی اسلام آباد در روزهای آغاز سرطان 1373 دوره کاربرهان الدین ربانی در ریاست دولت ازسوی محکمه عالی افغانستان (ستره محکمه) برای شش ماه دیگر تمدید شد. سپس فیصله محکمه در اواخر سرطان سال مذکور مورد تأیید شورای هرات نیز قرار گرفت. شورای هرات به ابتکار محمد اسماعیل خان والی هرات در 28 سرطان 1373 با شرکت بیش از یک هزار نفر از بسیاری ولایات کشور و پناهندگان افغان مقیم اروپا، امریکا و ممالک عربی در شهر هرات تشکیل گردید. تلاش اسماعیل خان در بهار 1373 برای جلب حمایت و مشارکت عبدالعلی مزاری و گلبدین حکمتیار به شورای هرات بی نتیجه ماند و بعداً جلسات مقدماتی شورا ازسوی هوا پیما های دوستم چند بار مورد بمباران قرار گرفت. هر چند شورای هرات در اوضاع جنگ و بحران در کشوری که ابتکار ارزنده و گام مهم محسوب می شد اما اثر و پیامد عملی آن برای ختم جنگ و تأمین صلح نامشهود و غیر عملی بود. احمدشاه مسعود در روزهای پایان جلسات شورا استعفای رئیس دولت اسلامی و ایجاد یک دوره کوتاه انتقالی را به عنوان ابتکار سیاسی به شورای هرات در مجالس اختصاصی و محدود رهبری دولت مطرح کرد. او این اقدام را در سطح ملی و بین المللی با اهمیت تلقی می نمود و استعفای رئیس دولت را نه بر اساس فشار خارجی و نه در یک توافق بیرون مرزی میان گروه ها بلکه بصورت داوطلبانه به شورا و مجمعی که از مردم افغانستان تشکیل یافته بود ارزیابی میکرد. این طرح نیز در شورای هرات تحقق نیافت و شورای هرات بدون دست آوردی در عرصه سیاسی و نظامی به کار خود پایان داد.

## **طالبان از سپین بولدک قندهار تا دو کیلومتری قصر ریاست جمهوری:**

در آخرین روزهای میزان 1373 ( اکتوبر 1994 ) گروه تازه ظهور طالبان با تصرف ولسوالی سرحدی سپین بولدک قندهار وارد صحنه ی سیاسی و نظامی کشور شدند. سپین بولدک ازسوی نیروهای حزب اسلامی حکمتیار به قوماندانی ملا اختر جان کنترول می شد. تصرف سپین بولدک بعد از دو ساعت جنگ میان طرفین صورت گرفت و این اولین نبرد طالبان



درمسیر رسیدن به کرسی قدرت بود. به نوشته یک محقق غربی طالبان در این نخستین نبرد با پشتبانی از آتش توپخانه سرحدی پاکستان به پیروزی دست یافتند: « منابع دیپلماتیک بعدها گزارش دادند که مهاجمین با آتش توپخانه از آنسوی مرز حمایت می شدند. » ( 61 )

طالبان بعد از تسلط بر سپین بولدک از سوی نظامیان پاکستانی اجازه یافتند تا دیپوی بزرگ سلاح و مهمات انبار شده حزب اسلامی حکمتیار را در سپین بولدک متصرف شوند. طالبان از این دیپوهزاران میل کلاشینکوف و ده ها عراده توپ و انواع سلاح دیگر با مقادیر هنگفت مهمات بدست آوردند. دومین درگیری طالبان بعد از جنگ سپسن بولدک برای رهایی کاروان موترهای پاکستانی رخداد که حامل مواد امدادی در ورود به افغانستان بود. این کاروان با سی عراده موتر مواد امدادی شامل ادویه و مواد غذایی می شد که از سوی جنرال نصیرا لله بابر وزیر داخله پاکستان سازمان داده شده بود. هدف از حرکت کاروان آزمودن مسیر تجارتي پاکستان با آسیای میانه بود که از راه قندهار - هرات میگذشت و کوئته را با عشق آباد وصل میکرد. پاکستان مدت ها قبل از دسترسی به این مسیر سخن میگفت و تلاش خود را در گشودن این راه از طریق دیپلماتیک دنبال می نمود. ملاقات بی نظیر بوتو صدراعظم وقت پاکستان در عشق آباد با عبدالرشید دوستم و محمد اسماعیل خان والی هرات در 1373 بخشی از تلاش های پاکستان در این راستا محسوب می شد. بی نظیر بوتو از هر دو فرمانروای محلی نامبرده در گشودن راه قول همکاری گرفت.

دوروز بعد از ورود این کاروان به قندهار، جنرال نصیرا لله بابر وزیر داخله پاکستان با تعدادی سفیران خارجی از این مسیر بسوی ترکمنستان رفت. در این سفر زمینی وزیر پاکستانی را سفیران چین، جاپان، ایتالیا، اسپانیا، ایالات متحده آمریکا و کوریای جنوبی همراهی میکردند. مسیر سفر جنرال را با مهمانانش مسیر راه ابریشم تشکیل میداد. و جنرال مذکور یکماه قبل ( اول میزان 1373 ) در چمن ( منطقه مرزی بین افغانستان و پاکستان ) از ضرورت دسترسی پاکستان به یک خط مواصلاتی زمینی با آسیای میانه سخن گفت. او توضیح کرد که امروز در برابر ما بهترین فرصت برای احداث و اعمار این خط مواصلاتی و دستیابی به بازارهای آسیای میانه مساعد گردیده است. ( 62 )

اما علی الرغم این تلاش ها و قتی که نخستین کاروان پاکستانی کوئته را در رسیدن به عشق آباد از مسیر قندهار - هرات پشت سر گذاشت در فاصله میان سپین بولدک و قندهار توسط قوماندانان قندهار توقف داده شد. این درست زمانی بود که کمتر از یک هفته قبل سپین بولدک بدست طالبان سقوط کرده بود. وقتی مذاکره با قوماندانانیکه جلو کاروان را گرفته بودند به نتیجه نرسید، طالبان از راه نظامی راه را بروی کاروان کشودند. آنها در این دومین نبرد نیز پیروزیدر شدند و این نبرد دروازه شهر قندهار را بروی آنان گشود. برخی از محققین و تحلیلگران خارجی با زهم پیروزی طالبان را



محصول حمایت همه جانبه پاکستان تلقی کرده اند: « پس از تصرف سپین بولدک حضور افسران آی اس آی و فرماندهان ارشد طالبان در کاروانهای پاکستانی به وضوح منعکس کننده درجه هماهنگی بین دو طرف بود.» (63)

طالبان بعد از 24 ساعت بازگشایی راه بروی کاروان پاکستانی، به شهر قندهار دومین شهر افغانستان حمله بردند و به سرعت شهر را بدست آوردند. گروه اصلی درگیر با طالبان در قندهار حزب اسلامی حکمتیار تشکیل میداد. ملا نقیب الله آخندزاده قوماندان جمعیت اسلامی و قوماندان قول اردوی قندهار با آنها همراهی و همکاری داشت. اودرسالهای جهاد و حکومت مجاهدین در کابل با سرکاتب قوماندان حزب اسلامی حکمتیار در خصوصت و جنگ مداوم بسر میبرد. ملا نقیب الله که توسط آی اس آی قبلاً با طالبان در یک زدو بند سری هم پیمان گردیده بود در مورد طالبان به رهبران دولت در کابل اطلاعات نادرست و اغوا کننده ارائه میکرد. او به کابل اطمینان میداد که طالبان از دولت اسلامی حمایت میکنند و تنها به خلع سلاح حزب اسلامی حکمتیار میپردازند. روی هم رفته دولت تنها به اطلاعات قوماندانان خود در قندهار اکتفا نکرد. کابل در چند نوبت هیئاتی را به قندهار فرستاد تا از نیروی تازه ظهور، اطلاعات و شناسایی دقیق تری بدست بیاورد و با آنها به توافقاتی برسد. اما برخورد طالبان با این هیئات نیز گمراه کننده بود و ارزیابی هیئات از آنها نادرست و غیر واقعی. هیئات اعزامی کابل در گزارش خود طالبان را متحد دولت اسلامی معرفی میکردند و خواستار حمایت از حرکت طالبان می شدند. و دولت در کابل به توصیه ملا نقیب الله و هیئات اعزامی خود از حرکت طالبان استقبال کرد و آنها را در آغاز با کمک های مالی و نظامی مورد حمایت قرار داد.

طالبان در تصرف قندهار با خشونت عمل کردند. اجساد چند تن از قوماندانان گروه های مسلح مجاهدین را به تماشای عامه در شهر قندهار گذاشتند. پس از تسلط به قندهار به سرعت ولایات ارزگان، زابل و هلمند را به تصرف خود درآوردند. آنها با تصرف هلمند قول اردوی قندهار را از ملا نقیب الله قوماندان جمعیت اسلامی متصرف شدند و افراد او را سلاح کردند. تصرف هلمند از یکطرف به سقوط عبدالغفار آخند زاده والی هلمند که متحد دولت در کابل بود انجامید و از طرف دیگر با قرار گرفتن طالبان در مرز ولایت نیمروز و فراه، مناطق اسماعیل خان در معرض تهدید واقع شد. اسماعیل خان که این تهدید را در آینده ی نه چندان دور احساس کرده بود از کابل خواست تا دستور بمباران مراکز طالبان را در قندهار و هلمند برای او صادر کند. اما رهبران دولت در کابل این اجازه را به اسماعیل خان ندادند. کابل نمیخواست با بمباران هوایی طالبان توسط اسماعیل خان چهارمین جبهه و گروه دشمن را برای خود ایجاد کند. اما دولت در کابل علی الرغم امتناع از دشمنی و درگیری با طالبان، چهارمین و قوی ترین جبهه دشمن را در مقابل خود می دید. رهبران سیاسی و نظامی دولت در اجلاس، طالبان





را به عنوان دشمن جديد مورد ارزيابي قرار دادند و راه هاي مقابله و معامله با آنها را به بحث و جستجو گرفتند. در اين جلسه که در پنجم دلو 1373 با شرکت رئيس دولت اسلامي و احمد شاه مسعود صورت گرفت، طالبان نيروي ايجاد شده از سوي پاکستان و قدرت هاي خارجي خوانده شد که براي سقوط حکومت مجاهدين و ايجاد یک رژيم دست نشانده و مزدورمیان آورده شده اند. فيصله بعمل آمد تا طالبان در ولايت غزني نگهداشته شوند و یک اداره مشترک میان آنها و قاري بابا والي غزني بمیان بيايد. و بعداً در مذاکرات جدی با طالبان موضع و موقف آینده دولت مشخص و تثبيت گردد. ( 64 )

طالبان ولايت غزني را در اواسط دلو 1373 به کمک بمباران هوايي دولت بعد از برخورد هاي خونين با حزب اسلامي متصرف شدند. اما شکل گيري حوادث در غزني برخلاف برنامه و اهداف رهبران دولت اسلامي بود. طالبان رهبري حاکميت در غزني را خود بدست گرفتند و بتدریج قاري با و وکليه گروه هاي مسلح آن ولايت را به استثنای احزاب تشيع در وهله نخست خلع سلاح کردند.

طالبان بعد از تصرف غزني بلا فاصله بسوي کابل پيش آمدند. آنها با تسخير ولسوالي هاي سيد آباد جبهه حزب اسلامي را در ميدانشهر بعد از يک هفته نبرد شديد درهم کوبيدند. با سقوط ميدان شهر ديگر مانعي در سر راه طالبان تا دروازه هاي کابل وجود نداشت. و طالبان همزمان با عقب نشيني حکمتيار از جنوب کابل در توافق با عبدالعلي مزاري رهبر حزب وحدت تا هفدهم حوت 1373 در سراسر خطوط اول جنگ در غرب شهر کابل جابجا شدند. از چوک دهمزنگ در دو کيلو متری قصر رياست جمهوري تا منطقه يوسف بنگي در دشت برجي .

### سقوط شوراي هماهنگي در پاي تخت:

گلبدين حکمتيار بعد از سقوط ميدانشهر، لوگر را بدون مقاومت از دست داد و تا 26 دلو چهار آسياب را نيز تخليه کرد و به سروبي و لغمان عقب نشست. حکمتيار با اين عقب نشيني از يکطرف خواست تا طالبان و نيروهاي دولت در مقابل هم قرار گرفته به جنگ بپردازند و از طرف ديگر قوت هاي خود را از محاصره ي دوجانبه طالبان و دولت نجات بدهد. او بعداً عقب نشيني خود را یک عمل تاکتيکي خواند و اظهار داشت که حزب اسلامي همچنان در صحنه نظامي و سياسي کشور نيرومند تر از گذشته باقي خواهند ماند. نيروهاي دولتي تا قبل از رسيدن طالبان به مناطق تخليه شده حزب اسلامي وارد چهار آسياب و ريشخورد گرديدند. اما بعداً در اثريافشاري طالبان و بمنظور پرهيز از جنگ با آنها مناطق مذکور را تخليه کرده به مواضع اول خود برگشتند.

عقب نشيني حزب اسلامي از جنوب کابل، رهبر حزب وحدت (عبدالعلي مزاري) متحد حزب مذکور را در غرب پاي تخت در شرايط ناگوار و خطرناکي



قراردارد. هرچند مزاری این خطر را کتمان میکرد و از توافق خود با طالبان حرف میزد: «فکر نمیکنم جنگ شود. مذاکرات (با طالبان) منجر به یک راه حل اساسی میشود. چون همه خواهان این هستند که یک صلح در افغانستان بیاید و یک حکومتی با پایه های وسیع که همه در آن شریک باشند. از این جهت طالبان هم از طرح سازمان ملل حمایت کرده ما هم مکرر حمایت کردیم. فکر نمیکنم جنجالی پیش بیاید. همین طرح سازمان ملل یک راه حلی است که به آن توافق دارند.» (65)

نیروهای حزب وحدت با سیصد تن از یقایای نیروی دوستم به قوماندانی جنرال همایون فوزی که از چهار آسیاب به غرب کابل آمده بودند در محاصره کامل طالبان و نیروهای دولت قرار گرفتند. رهبر حزب وحدت با ایجاد خط دفاعی در غرب کابل با دولت و طالبان به مذاکره پرداخت. اما مذاکره او با دولت به نتیجه ای نرسید و نیروهای دولتی روزیازدهم حوت حملات سنگینی را از زمین و هوا برای تصرف مناطق و مواضع حزب وحدت براه انداختند. عبدالعلی مزاری که در این جنگ به کمک عبدالرشید دوستم چشم دوخته بود از او خواست تا مناطقی را در کابل و پروان هدف فیرموشک اسکاد قرار بدهد: «از جنرال دوستم خواستیم که چون مسعود زیاد شرارت می کند، جبل السراج، چاریکار و خیرخانه را به اسکاد بزند. و جنرال دوستم آمادگی خود را نشان داد. اگر شرارت مسعود کم نشد میگوییم که اسکاد ها را شلیک کند.» (66)

رهبر حزب وحدت بعد از آنکه دوستم نتوانست در جنگ با او همکاری کند و از سوی دیگر که شدت حملات نیروهای دولتی افزایش میافت از طالبان خواست تا در خطوط مقدم جنگ جایجا شوند. طالبان در روزهای قبل از حزب وحدت خواستار تحویلدهی اسلحه شده بودند. ولی مزاری خلع سلاح را نپذیرفته خواهان دفاع مشترک با طالبان در برابر دولت گردید. او به طالبان گفت زمانی اسلحه خود را تحویل می کند که نیروهای دولت خلع سلاح شوند: «امروز (اول حوت 1373) سومین بار است که ما با گروه طلبه ها صحبت کردیم و تا حال نتیجه به جایی نرسیده است. آنها حرفشان پافشاری سر مسئله خلع سلاح عمومی است و در این رابطه طبق شرایطی که در غرب کابل حاکم است تا حالا به توافق نرسیدیم. اما مذاکره ادامه دارد. آنها بما میگویند که همه را خلع سلاح می کنیم چون طرف سیاف و طرف مسعود با ما سیزده بار جنگ کردند تا آنها را خلع سلاح نکنند مشکل است که ما سلاح خود را بدهیم.» (67)

طالبان مطالبه و تقاضای مزاری را در دفاع مشترک رد کردند و مزاری که توان مقاومت در برابر حملات نیروهای دولتی را از دست داده بود شرایط طالبان را در تحویلدهی سلاح پذیرفت. او توافق کرد که طالبان سلاح و مواضع حزب وحدت را تحویل بگیرند تا از تصرف غرب کابل توسط نیروهای دولتی جلوگیری شود. طالبان از هفدهم تا بیستم و یکم حوت تمام خطوط مقدم جبهه در غرب کابل را متصرف گردیدند. آنها نخست افراد مسلح دوستم را



خلع سلاح کرده به قندهار انتقال دادند و سپس به خلع سلاح حزب وحدت پرداختند. نیروهای دولت در جریان جابجایی طالبان به مواضع حزب وحدت، با طالبان نیز درگیر شدند. طالبان در اولین درگیری تلفات سنگینی را متحمل شدند و با ادامه جنگ از مواضع خود عقب نشستند. با عقب نشینی طالبان، عبدالعلی مزاری در نامه ای از ملا بورجان قوماندان عمومی طالبان در اطراف کابل خواست که سلاح حزب وحدت را دوباره به آنها مسترد نماید تا بدفاع از مواضع و مناطق خود بپردازند. (بخش اسناد - 13)

طالبان خواهش رهبر حزب وحدت را در تسلیم دهی مجدد سلاح به آن حزب نپذیرفتند و عبدالعلی مزاری خواست سفیر ایران در آمدن خود به سفارت ایران و قلمرو حاکمیت دولت را رد کرد. احمدشاه مسعود به سفیر ایران اطمینان داده بود که مزاری می تواند به ساحه حاکمیت دولت بیاید. اما رهبر حزب وحدت به استقامت جنوب کابل رفت تا از آن طریق خود را به هزاره جات برساند. وی در ساحه گل باغ حومه ی جنوبی شهر کابل توسط طالبان دستگیر گردید و با همراهانش به شکل اسیر به چهار آسیاب انتقال داده شد. رهبر حزب وحدت در چهار آسیاب مورد شکنجه و اذیت طالبان قرار گرفت. شکنجه ی او توأم با تحقیر و توهین بود. یک خبرنگار غربی عکس هایی از رهبر اسیر حزب وحدت گرفته بود که او را با دست و پای بسته نشان میداد که طالبان برشانه هایش سوار شده و از گوش ها و ریشش گرفته اند.

تلاش برای رهایی عبدالعلی مزاری بی نتیجه ماند. ملا عمر رهبر طالبان به نامه مولوی تره خیل که خواستار آزادی رهبر اسیر حزب وحدت شده بود پاسخی نداد. (بخش اسناد - 14) هر چند که مولوی تره خیل در نامه، رهبران دولت را دجال نامید و علیه آنها فتوای جهاد صادر کرد. مولوی تره خیل از علمای مشهور دینی و عضو حزب اسلامی حکمتیار بود که از طریق ائتلاف شورای هماهنگی با حزب وحدت و رهبران خویشاوندی سیاسی پیدا کرده بود.

طالبان رهبر حزب وحدت را با پانزده تن از همراهانش که با چرخبال به قندهار انتقال میدادند در نزدیکی غزنی دسته جمعی به قتل رسانیدند. طالبان در توجیه قتل موصوف گفتند که او در داخل هواپیما با افراد مسلح طالبان درگیری کرد و در جریان درگیری کشته شد. اما جسد رهبر حزب وحدت که بعداً به شهر مزار شریف انتقال یافت و دفن گردید نشان میداد که دست و پای او در جریان شکنجه شکسته شده و به صورت وسیله اش ده ها مرمی شلیک گردیده است. 9 نفر از کشته شده گان با مزاری اعضای ارشد حزب وحدت بودند و شش تن دیگر بادیگاردان قبلی او را تشکیل میدادند. علاوه بر مزاری و همراهانش 23 تن دیگر از افراد حزب وحدت در چهار آسیاب توسط طالبان تیرباران گردیدند. اجساد آنها که دسته جمعی زیر خاک شده بودند بعد از عقب نشینی طالبان از چهار آسیاب بدست آمد. آنها با دستان



از عقب بسته شده در ناحیه سر مورد اصابت مرمی کلاشینکوف قرار گرفته بودند.

### شکست طالبان در نخستین نبرد با کابل:

احمدشاه مسعود در بیست و دوم دلو 1373، یک روز بعد از سقوط میدان شهر بدست طالبان بصورت ناگهانی وارد شهرک مذکور گردید. سفراونزد بسیاری از هواداران و همسنگران در کابل یک کار خطرناک و متهورانه بود. او با چند تن از محافظینش در حالی به منطقه تحت کنترل طالبان رفت که هیچگونه تضمینی در امنیتش دیده نمی شد. اما از دیدگاه مسعود این سفر و مذاکره ی رودر روی و مستقیم با طالبان یک ضرورت اجتناب ناپذیر بود. موصوف تا آن زمان از طریق هیئات اعزامی کابل که در مذاکره و گفتگو با طالبان در رفت و آمد بودند با طالبان و اهداف شان شناخت حاصل کرده بود در حالیکه او این شناخت را ناقص و غیر دقیق تلقی میکرد. برای احمدشاه مسعود دسترسی به صلح و پایان بخشیدن به جنگ یکی از اولویت های بود که پای او را در مذاکره با طالبان کشاند. او میخواست مستقیماً با طالبان که با شعار تأمین صلح و ختم جنگ پا به میدان گذاشته بودند وارد گفتگو شود و به توافق کلی و همه جانبه دست یابد. اما طالبان در این مذاکره به هیچ توافقی با احمد شاه مسعود نرسیدند. ملا ربانی بعداً رئیس الوزراء حکومت طالبان و شخص شماره دوم در تحریک طالبان که از جانب طالبان مذاکره میکرد ناتوانی های دولت را در تطبیق شریعت اسلامی و تأمین امنیت برشمرد. او به احمدشاه مسعود توضیح داد که طالبان از هیچ تنظیمی حمایت نمیکند و با تنظیم و گروه های خاصی هم دشمنی ندارند. بلکه آنها خواهان ختم جنگ در کشور و تأمین صلح هستند. طالبان معتقد اند که یگانه راه رسیدن به صلح و تطبیق شریعت جمع آوری اسلحه از تنظیم ها و گروه های مختلف است. احمدشاه مسعود از مذاکره با ملا ربانی درک کرد که طالبان تصمیم خلع سلاح او و سرنگونی دولت را نیز در سر دارند. معهداً او در پایگاه طالبان با توضیحات و نظریات ملا ربانی به مخالفت جدی پرداخت و اظهار داشت که با برنامه و اهداف تحریک طالبان در خلع سلاح عمومی و تأمین صلح موافقت دارد؛ اما برای تحقق این مرام و برنامه های بعدی به گفتگو های گسترده و مستمر ضرورت است. احمدشاه مسعود در واقع از میدان شهر بدست خالی برگشت اما دروازه مذاکره و تماس با طالبان را کماکان باز گذاشت. او تا آخر سعی ورزید که از جنگ با طالبان بپرهیزد. وی جهت جلوگیری از جنگ، نیروهای خود را از چهار آسیاب و ریشخور که با عقب نشینی حزب اسلامی متصرف شده بود بیرون کرد. اما وقتی طالبان در توافق با عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت به غرب کابل آمدند، جنگجویان طالبان را در سراسر خطوط مقدم جبهه غرب کابل مقابل خود دید. طالبان در خطوط جنگ پیهم به نیروهای دولتی اخطار میدادند تا سلاح خود را به زمین بگذارند. در حالیکه قوماندانان دولت



در خطوط جبهه خواهان صدور دستور حمله به طالبان می شدند، احمدشاه مسعود آنها را به تحمل و پرهیز از درگیری توصیه می کرد. او مصرانه تلاش نمود تا طالبان را متقاعد به پذیرش راه حل سیاسی برای بحران کشور کند و از هرگونه جنگی میان نیروهای خود و طالبان جلوگیری نماید. اما احمدشاه مسعود به نتیجه نرسید و طالبان به چیزی کمتر از خلع سلاح دولت و نیروهای مسعود و تصرف شهر کابل قانع نشدند. سرانجام جنگ میان نیروهای دولتی و طالبان بعد از ظهر بیست و یکم حوت 1373 در مناطق غربی و جنوبی شهر کابل آغاز گردید. و این اولین جنگ طالبان با نیروهای احمدشاه مسعود در پایتخت بود. طالبان تلفات سنگینی را متحمل گردیدند. نیروهای دولتی بسیاری از مناطق غرب شهر را طی دوروز نبرد شدید بدست آوردند. طالبان در فرقه ریشخورتپه های اطراف آن عقب نشینند و شهر کابل را بصورت بی رحمانه بی راکت باران کردند که موجب جراحت و قتل ده ها نفر مردم غیر نظامی شهر گردید. آنها تا بیست و هشتم حوت 1373 به مقاومت در ساحه ریشخور و چهار آسیاب ادامه دادند و تا پایان آنروز در نتیجه عملیات مداوم و گسترده نیروهای دولتی شکست خوردند و به ولسوالی محمد آغه ولایت لوگر عقب نشستند. طالبان در ولسوالی محمد آغه با کشیدن خط دفاعی از پیشروی نیروهای کابل جلوگیری کردند. آنها روزهای بعد، از استقامت میدان شهر در پیشروی بسوی پایتخت دست به تعرض زدند اما جلو پیشروی شان در کوتل ارغندی و مناطق اطراف با عملیات متقابل قوای دولتی گرفته شد. طالبان به میدان شهر عقب نشستند و شهر کابل از هر دو استقامت غرب و جنوب از تیر آس گلوه های توپ و راکت آنها در مصئونیت قرار گرفت. هر چند در جنگهای میدان شهر قوت های دولتی تلفاتی سنگینی دادند و قوماندان پناه یکی از قوماندانان مشهور احمدشاه مسعود به قتل رسید. پناه از قوماندانان نامدار دوران جهاد در پنجشیر محسوب می شد. او عملیات متعددی را در شاهراه سالنگ علیه قوای اشغالگر شوروی با موفقیت انجام داده بود. او در حمله شش تن از فرماندهان مجاهدین کشور محسوب می شد که از سوی حکومت حزب دمکراتیک خلق در دوران اشغال نظامی قوای شوروی در سرطان 1365 مورد محکمه غیابی قرار گرفت و به اعدام محکوم گردید.

### **پایتخت در آرامش زودگذر:**

نوروز 1374 در کابل با بازگشت آرامش آغاز یافت. در حالیکه تا یک روز قبل مردم شاهد شدید ترین جنگ در مرکز و حومه های پایتخت بودند. در اولین روز بهار و روزهای واپسین نوروز مردم برای نخستین بار پس از سه بهار جنگ و بدامنی، دسته دسته در شهر به گردش پرداختند. ولی نه برای جشن و تفریح نوروزی. مردم در روزهای نوروز ویرانه های شهر را به تماشا گرفتند. مردمی که در سه سال گذشته خانه های خود را در خطوط اول جنگ و مناطق جنوب و غرب شهر با همه دار و ندارشان ترک گفته بودند به



تماشای محل زندگی خود آمدند. اما از هست و بود خانه چیزی نمی دیدند و بسیاری از خانه هارا تل های از خاک و چهار دیواری ویران می یافتند. روی هم رفته سال 1374، نخستین روز خود را در انبوهی از ویرانیهای کابل و در میان غم ها و دردهای بی پایان شهروندان کابلی بدور از آتش انفجار و دود باروت آغاز کرد. تحول جدیدی در عرصه نبرد ایجاد شده بود. در این تحول تازه جنبش ملی عبدالرشید دوستم دیگر نیرویی در اطراف کابل نداشت. از چهار هزار نیروی دوستم در طول سه سال جنگ پایتخت سیصد نفر باقی مانده بود. این افراد هر چند توسط طالبان به شکل اسیر به قندهار برده شدند اما بعداً آزاد گردیدند. جنرال همایون فوزی قوماندان این نیروها بدون مزاحمتی از سوی طالبان، به پاکستان رفت و از آنجا وارد مزار شریف شد. طالبان توصیه و هدایت پاکستانیها را در برقراری روابط خوب با دوستم رعایت میکردند. چون تشنج و برخورد با دوستم در آن مرحله و تا مراحل بعدی که طالبان کابل را متصرف شدند و به شمال نفوذ کردند از طرف اسلام آباد به ضرر آنها تشخیص داده شده بود.

حزب وحدت اسلامی برهبری عبدالعلی مزاری با زدست دادن رهبر خود شکست سختی را در پایتخت متحمل شد. تعداد کمی از نیروهای متلاشی شده این حزب در حالیکه همه امکانات نظامی خود را از دست دادند به بامیان و هزاره جات رفتند. و حزب اسلامی حکمتیار که به شدت تضعیف شده بود در سررویی ولغمان جابجا گردید. حکمتیار که در چهار آسیاب از ادامه ی 25 سال جنگ علیه کابل حرف میزد دیگر آن توانایی و امکانات را نداشت. او (حکمتیار) در ثور 1374 پایگاه اتحاد اسلامی را در جاجی پکتیا به تصرف خود درآورد تا پایگاه سرحدی خود را در سپینه شیگه با سررویی وصل کند. هر چند او در سررویی تحت فشار شدید نیروهای احمدشاه مسعود قرار گرفت اما در آنجا به مقاومت ادامه داد. علی الرغم آن، نیروهای حزب اسلامی نمی توانست از سررویی شهر کابل را با توپ و راکت مورد هدف قرار بدهد. شهر از وحشت و شرارت راکت و توپخانه امیر حزب اسلامی افغانستان نجات یافته بود. هر چند که هواپیماهای عبدالرشید دوستم در چند نوبت حملات و بمباران شبانه آرامش پایتخت را تهدید کردند.

شهر کابل تا میزان 1374 که طالبان دوباره چهار آسیاب و ریشخور را متصرف شدند در آرامش قرار گرفت. دفاتر و ادارات دولتی بخش مرکز شهر در جاهای اصلی شان فعال شدند. دروازه های مکاتب و مؤسسات آموزشی که در جریان جنگ تخریب نیافته بود باز گردید. مطبوعات دولتی با انتشار برخی از روزنامه هایی چون انیس و هیواد مجدداً به فعالیت آغاز کردند. نشریه های برخی احزاب و نشریه های آزاد نیز کار خود را از سر گرفتند. هفته نامه کابل نشریه آزادیکه در قوس 1371 بمیان آمده بود منظم تر از گذشته در عرصه مطبوعات ظاهر گردید. از مهم ترین کار دولت در دوره آرامش شش ماهه ی پایتخت بازسازی ساختمانهای دانشگاه کابل بود. دروس دانشگاه در جریان این بازسازی آغاز گردید. با وجودیکه کلیه امکانات



درسی از میز و چوکی تا کتاب ولا براتوار در دانشگاه به تاراج رفته بود و بسیاری از استادان کشور را ترک گفته بودند. نظم در ادارات دولتی روبه بهبودی گذاشت. پولیس با لباس رسمی ویژه خود در شهر ظاهر گردید و نخستین نشانه‌هایی از نظام دولتی پدیدار شد.

دولت اسلامی در فضای آرام پایتخت سومین سالروز پیروزی مجاهدین را جشن گرفت. این جشن روز پنجم ثور 1374 با نمایش و راه پیمایی قطعات و وسایل نظامی و با سخنرانی رئیس دولت در روز هشتم ثور برگزار گردید. در این راه پیمایی، موشک‌های لونا و اسکاد و سایر دستگاه‌های پرتاب راکت، تانک و توپخانه سنگین با دسته‌های منظم ارتش و پروازسوخوهای بم افکن، میکهای شکاری، چرخبالها و بالگردهای توپدار به نمایش گذاشته شد. در حالیکه ریژه نظامی مذکور ظاهراً از وجود ارتش منظم و نیرومند دولتی حکایت میکرد اما در واقع دولت فاقد چنین ارتش بود.

هرچند دولت اسلامی در عرصه خارجی و روابط دیپلماتیک طی آرامش مؤقت پایتخت دست آورد و موفقیت مهمی نداشت، اما سفر امام علی رحمانف رئیس جمهور تاجکستان به کابل و مذاکرات او با سید عبدالله نوری رهبر نهضت اسلامی مخالفان دولت تاجکستان بوساطت رهبران دولت اسلامی یک نقطه و نوید مثبت برای کابل بود. مسافرت رحمانف به کابل اولین سفر یک رئیس جمهور کشور خارجی به پایتخت جنگ زده و ویران افغانستان محسوب می‌شد و میانجگری کابل در منازعه داخلی تاجکستان برای دولت و دولتمردان کشور که روابطش با همسایه‌های غربی و جنوبی به خصوص پاکستان بسوی خصومت فزاینده می‌لغزید اهمیت زیاد داشت. علی‌الرغم این یگانه نقطه مثبت، رهبران حاکمیت نتوانستند پیروزی‌های نظامی نیمه اول سال 1374 را در جهت سیاسی مورد استفاده قرار بدهند. با شکست شورای هماهنگی و طالبان در پایتخت آنها در این پیروزی نظامی دچار توهمی شدند که به ارزیابی بردو باخت در مسابقات سپورتنی شباهت داشت. پیروزی بر طالبان در جنگ پایتخت غلبه بر آخرین گروه تلقی می‌شد که بمثابة قهرمان وارد فاینل مسابقه شده بود. در جو چنین تلقی و برداشت بود که بهره‌گیری سیاسی از پیروزی‌های نظامی تحقق نیافت. مذاکرات با گروه‌های در حال جنگ به توافقاتی نیا انجامید و ابتکار برانزده‌ای در عرصه سیاسی و دیپلماتیک غرض تغییر موضع و موقف سایر همسایگان و جامعه بین‌المللی ایجاد نشد.

رو بهمرفته در بیرون از پایتخت اوضاع سیاسی و نظامی به نفع دولت اسلامی شکل نمی‌گرفت. طالبان که حضور نظامی خود را در میدان شهر و لوگر در مرزهای جنوب و غرب پایتخت حفظ کردند همچنان به جنگ علیه نیروهای کابل ادامه دادند. تنظیم‌های حرکت انقلاب اسلامی برهبری مولوی محمد نبی محمدی و حزب اسلامی مولوی خالص که تا قبل از جنگ کابل با طالبان از متحدین دولت محسوب می‌شدند، انفصال خود را از دولت و همبستگی خود را با طالبان اعلان کردند. طالبان با اعلان حمایت



این دو گروه ولایات جنوبی پکتیا، پکتیکا و خوست را بدون درگیری و جنگ بدست آوردند و موضع سیاسی و نظامی خود را در اطراف کابل تقویت کردند. جنگ میان دولت و اعضای شورایی هماهنگی در بیرون از پایتخت و در برخی مناطق مرکزی و شمال کشور ادامه یافت. بعد از قتل عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت توسط طالبان لبه ی تبغ تبلیغات هواداران و طرفداران موصوف بیشتر بسوی دولت در کابل بود تا بسوی طالبان. همچنان طرفداران مزاری، جناح دیگر حزب وحدت بر رهبری محمد اکبری و حرکت اسلامی محسنی را در شکست حزب وحدت در پایتخت و قتل رهبر حزب بدست طالبان مسئول محسوب میکردند. آنها بعد از دفن جسد رهبر حزب وحدت در شهر مزار شریف، خشم و خونخواهی خود را به جای طالبان بر سر مخالفان شیعه و هزاره (جناح اکبری حزب وحدت و حرکت اسلامی) ریختند. رهبری جدید حزب وحدت به عهده عبدالکریم خلیلی گذاشته شد. موصوف و لسوایی یکاؤلنگ را در بامیان مرکز و مقر حزب تعیین کرد و حملات نیروهای حزب وحدت به رهبری خلیلی غرض راندن مخالفان از هزاره جات آغاز یافت. این جناح حزب وحدت که کابل را از دست داده بود تسلط به بامیان و مناطق شیعه نشین مرکزی را در احیای اهمیت و قدرت خود ضروری می پنداشت. تسلط به مناطق مذکور جناح اکبری و حرکت اسلامی را از رهبریت سیاسی و نظامی مردم شیعه در هزاره جات بر مبنای خط مشی رهبر جدید حزب وحدت دور میساخت. حزب وحدت با پیوستن شدن به مناطق دوستم از طریق ولسوالیهای دره صوف و بلخ آب از محاصره نجات پیدا میکرد. گسترش سلطه ی آن به سمت شرق (غوربند) قلمرو حاکمیت دولت را در ولایت پروان مورد تهدید قرار میداد. و این تهدید برای دولت که در شمال سالنگ با دوستم در نبرد بود و در اطراف پایتخت با طالبان و حکمتیاری جنگید بسیار خطرناک محسوب می شد. احمدشاه مسعود نه تنها در صدد جلوگیری از سقوط بامیان و هزاره جات بود بلکه میخواست تا حاکمیت دولت را در این مناطق از طریق جناح اکبری و حرکت اسلامی گسترش و استحکام بخشد. او با در دست داشتن بامیان و دره شکاری می توانست به جبهات جنگ علیه دوستم در ولایات سمنگان و جوزجان ارتباط زمینی برقرار کند.

جنگ در بهار 1374 با پیشروی نیروهای حزب وحدت از یکاؤلنگ بسوی شهر بامیان آغاز یافت. اما جناح اکبری و حرکت اسلامی در حمایت کابل مانع سقوط شهر گردیدند. نیروهای جناح خلیلی بعد از نبردهای سنگین اطراف بامیان را ترک کرده بسوی یکاؤلنگ عقب نشستند. همچنان آنها در ولسوالی های بلخ آب، سرپل و شیخ علی شکست خورده کنترل دره شکاری و کوتل شیبیرا از دست دادند. این شکست، راه زمینی را بروی احمدشاه مسعود تا مناطق کوهستانی ولایات سمنگان و سرپل باز کرد. او در اولین فرصت عطا محمد فرمانده مشهور جمعیت اسلامی در مزار شریف را که سال گذشته توسط نیروهای دوستم رانده شده بود از طریق دره





شكاري به سمنگان فرستاد. فرمانده عطامحمد با كشودن جبهه ي جنگ در برابر دوستم ولسواليهاي روئي، دره صوف وخرم وسارباغ ولايات مذبور را متصرف شد و به مقاومت تا پائيز سال بعدي ادامه داد.

حزب وحدت برهبري عبدالكريم خليلي با مقاومت دريكاولنگ ازسوي عبدالرشيد دوستم تقويت گرديد و تا ميزان 1374 باميان وكليه مناطق ازدست رفته را بدست آورد. درجريان جنگها تعدادي از طرفداران اكبري وحرکت اسلامي با تغير وفاداري جانب خليلي را گرفتند كه اين تغير، سقوط مناطق را بدست نيروهاي خليلي آسانتر ساخت. جنگ ميان طرفين علي الرغم تحولات مذكورهرچند نه به شدت گذشته تا سال بعدي (1375) ادامه يافت.

حزب وحدت برهبري خليلي بعد از تصرف باميان با طالبان وارد مذاكره گرديد. طالبان با اعلان اين مذاكره ازتوافق با حزب وحدت سخن گفتند: «مذاكراتي كه با نمايندگان آنها (حزب وحدت) ازجمله صادق مديردرميدانشهر بود صورت گرفت روي سه موضوع توافق شد: تشكيل كميسيون مشترك براي تحقيق درباره قتل آقاي استاد مزاري، تمام راه ها بين طرفين باز شود ورفت و آمد دربين طلبه ها و برادران اهل تشيع در باميان صورت بگيرد و به همكاري هر دو طرف مراکز اداره رياني كه در آن مناطق موجود است برچيده شود. . . . » ( 68 )

درحالي كه توافقات حزب وحدت با طالبان عملي نشد، همچنان اين حزب مذاكراتي را با پادرمياني جمهوري اسلامي ايران با كابل و جناح اكبري و حرکت اسلامي براه انداخت. اين مذاكرات با اعزام هيئتي برياض محمدابراهيم ورسجي شهردار كابل به باميان درمعييت سفيرايران آغاز شد. نتيجه مذاكرات توافق برسرآتش بس بود كه ميان طرفين تا سقوط كابل بدست طالبان درميزان 1375 ادامه يافت.

## سقوط هرات:

شكست درجنگهاي كابل، اراده وتصميم طالبان را در ادامه ي تلاش وفعاليت نظامي شان تضعيف نكرد و نه پاكستان را در حمايت وكمك نظامي ومالي به طالبان متردد ساخت. درحالي كه طالبان حملات متعدد نيروهاي دولت را درمرزهاي لوگروميدانشهر عقب زدند، فعاليت محاربي خود را به ولايات غربي متمرکز كردند. طالبان درآغاز بهار 1374 ولايت نيمروز وفراه را درمسير رسيدن به شيندند وهرات متصرف شدند. نخستين نبرد طالبان با نيروهاي اسماعيل خان درحوت 1373 در ولايت هلمند بوقوع پيوست كه به شكست قوت هاي اسماعيل خان انجاميد. نيروهاي هرات را در اين نبرد علاءالدين خان قوماندان فرقه 17 واز فرماندهان معروف دوره جهاد عليه شوروي فرماندهي ميكرد. اين نيروها متشكل از هزاران نفر افراد هراتي و ولايات همجوار به شمول غفاراخذ زاده وقوماندانان رانده شده قندهار بودند. تجهيزات نظامي آنها شامل انواع توپخانه، دستگاه هاي پرتاب راکت وتانک



می شد. همچنان قوای کوچک هوایی شیندند متشکل از جنگنده بم افکن های سوخو و میک از این نیروها حمایت میکرد. علاءالدین خان در یک برخورد شبانه با طالبان مجروح گردید و صدها نفر از نیروهایش به اسارت طالبان درآمد. اسماعیل خان بعد از این نخستین شکست فرودگاه شیندند را در معرض سقوط دید و از کابل قوای کمکی خواست. احمدشاه مسعود با اعزام صدها تن از نیروهای خود به فرودگاه شیندند، مواضع اسماعیل خان را تقویت کرد و مانع سقوط شیندند گردید. جنگ های که در اطراف شیندند (دره شور، خوست و ژیزه) در بهار 1374 رخداد، خونین ترین و سنگین ترین جنگ ها در غرب کشور میان طالبان و نیروهای مشترک احمدشاه مسعود و اسماعیل خان بود. طالبان با حملات لاینقطع شبانه ی خود که بصورت منظم در حدود دوماه ادامه داشت به شیندند دست نیافتند. تلفات هر دو طرف در این نبردها سنگین بود. ولی طالبان بیشتر از افراد دولتی در معرکه های جنگ کشته بجا می گذاشتند.

اسماعیل خان در اواخر ثور 1374 ولایات از دست رفته فراه و نیمروز را مجدداً بدست آورد و در جنگ با طالبان سیصد تن از نیروهای آنها را اسیر گرفت. اما از ادامه پیشروی و تعقیب طالبان علی الرغم تقاضای احمدشاه مسعود همزمان با تصرف ولایات متذکره خودداری کرد. در حالیکه زمینه و شرایط برای موفقیت او در آن موقع بهتر از دوره بعدی بود. او نیروها را تا پایان تابستان در دشتهای فراه نگهداشت که در نتیجه قوت ها دچار فرسودگی روحی، اختلاف و بی انگیزه گی شدند. شور و شعف پیروزی های آغازین در میان آنها فرونشست. امکانات اولیه که در شروع جنگ بدسترس آنها قرار میگرفت تضعیف گردید. حقوق در نظر گرفته شده برای سربازان و مجاهدین که در آغاز یکصد هزار افغانی بود پرداخته نشد.

طالبان در طول تابستان به تجدید قوا پرداختند. پاکستان آنها را در حمله ی مجدد به شیندند و هرات تسلیح و تجهیز کرد: « هنگامیکه طالبان اقدام به دومین حمله خود به هرات کردند، آی اس آی کمک نظامی محدودی به آنها رسانید. این کمک مشتمل بود بر مهمات برای مسلسل های سنگین و گلوله های توپ که طالبان با کمبود آن مواجه بودند و کمک به نیروی هوایی بی تجربه آنها که پس از تسخیر هرات حجم آن دوبرابر شد. همچنان آی اس آی با قراردادن صدها افسر و تکنسین افغانی الاصل ارتش که از سال 1992 به پاکستان پناه آورده بودند در اختیار طالبان، کمک مؤثر به آنها نمود. برخی آنها به جنرال شهنواز تینی وابسته بودند. . . . » ( 69 )

طالبان در حالی از سوی پاکستان اكمال شدند که شکست های بهار آنها را به مقاومت و انتقام تحریک کرد. آنها اسیران خود را با براه انداختن مذاکرات با جانب دولت و اسماعیل خان آزاد ساختند و اسماعیل خان که در آغاز خزان 1374 به حمله علیه طالبان موافقه کرد و به جنگ پرداخت در ابعاد مختلف دچار ضعف بود. کابل با اعزام هشتصد تن از نیروهای خود جبهه ی اسماعیل خان را تقویت کرد. آواره گان مسلح طرفدار دولت



درولایات قندهار، هلمند و زابل نیز در جبهات غرب قرار گرفتند. جنگ در منطقه دلارام خط مقدم جبهه دراول سنبله 1374 با تعرض نیروهای مشترک کابل، اسماعیل خان و قوماندانان قندهاری و هلمندی مخالف طالبان از سه استقامت آغاز گردید. نیروهای دولتی به سرعت مقاومت طالبان را در خط مقدم جنگ درهم شکستند. ولسوالی گلستان در فراه و ولسوالی‌های موسی قلعه و نادعلی در هلمند طی چهار روز نبرد‌های نه چندان سنگین سقوط کرد. روز پنجم ولسوالی گرشک نیز به تصرف نیروهای دولتی درآمد و قندهار مقر اصلی طالبان در معرض تهدید قرار گرفت. در پایان روز وضعیت نظامی در جهت معکوس تغییر یافت. نیروهای قندهار به قوماندانی عبدالحکیم مشهور به استاد حکیم از قوماندانان اتحاد اسلامی با اسماعیل خان اختلاف پیدا کردند و از اطاعت اوسرباز زدند. در حالیکه تلاش برای رفع این اختلاف ادامه داشت، طالبان به ضد حمله متوسل شدند. طالبان در حمله‌ی شبانه گرشک را پس گرفتند و صدها نفر از نیروهای دولت را به قتل رسانیده ویا اسیر کردند. داکتر نصیر احمد از نزدیکان اسماعیل خان قوماندان اصلی و مهم در جبهه‌ی دولت در میان کشته شده گان بود. این شکست هم نظام و هم مورال نیروهای دولت را فروپاشاند. تلاش‌های داکتر عبدالله نماینده‌ی کابل و چند تن دیگر از هیئت که برای سازماندهی مجدد نیروها به فرودگاه شیندند رفته بودند بی نتیجه ماند. در همین ایام فرودگاه شیندند و مراکز قطعات اسماعیل خان و کابل در خط اول و عقب جبهه طی دوروز متوالی توسط طیارات عبدالرشید دوستم مورد بمباران قرار گرفت که بیشتر از بیس به تضعیف مورال آنها انجامید. طالبان طی هشت روز جنگ (5 سنبله تا 14 سنبله 1374) نیروهای اسماعیل خان و کابل را از گرشک تا اسلام قلعه عقب راندند. در این نبرد صدها تن از افراد دولتی کشته شدند و صدها نفر به اسارت درآمدند. طالبان اجساد ده‌ها تن از سربازان دولتی را در مسیر شاهراه قندهار- هرات به تماشا می‌رسانیدند. از هزاران نفر نیروی که در آغاز هفته اول برای تصرف هلمند و قندهار تا گرشک آمده بودند در اواخر هفته دوم تنها چند صد نفر به آن سوی مرز اسلام قلعه پناه بردند. طالبان با تصرف شیندند و هرات به بزرگترین پیروزی دست یافتند. به استثنای سه فروند سوخوی 22 که از پایگاه هوایی شیندند و هرات به بگرام آمده بود، کلیه هوا پیمای نظامی و صدها عراده توپ و تانک با همه امکانات و تأسیسات نظامی بدست طالبان افتید. سقوط هرات برای دولت یک فاجعه بود. داکتر عبدالله سخنگوی احمدشاه مسعود روزهای بعد در کابل بخشی از مسئولیت این سقوط را بدوش اسماعیل خان انداخت و پاکستان را متهم کرد که در تصرف هرات بصورت مستقیم دست داشت. (70)

اما اسماعیل خان که بعداً از جنگ با طالبان و سقوط هرات سخن گفت دلایل شکست خود را به گونه‌ی دیگر توضیح کرد: « اشتباهات و دست کشیدن شماری از نیروهای دولتی از جنگ باعث شکست آنها در هرات شد.



برادران قندهاری با کمال بی‌همتایی که درجه‌های وسطی بودند عقب نشستند و این عقب‌نشینی باعث عقب‌نشینی در دو جبهه دیگر شد. نیروها از گرشک به دلارام و از دلارام به چک‌آب و به شیندند و ادرسکن عقب نشستند. از 4200 نیرو 1700 نفر باقی ماندند بقیه تا شیندند کشته و اسیر شدند. اوعلت دیگر شکست خود در عدم همکاری برخی اعضای شورای هرات از جمله علاءالدین خان، افضل‌ی و جنرال عظیمی میدانند. او برخی ادعاها در مورد تماس با پاکستان و احتمال سازش با آن کشور را رد کرده و آنرا بی‌اساس می‌خواند. « (71) »

طالبان پیروزی خود را به آموزش و تجارت حربی ارتباط دادند که در جریان جنگ‌ها کمایی کردند. یکی از سخنگویان طالبان گفت: « طلبه‌های کرام حالا تاکتیک‌های جنگی را خوب آموخته‌اند. وقتی قوای تورن اسماعیل و مسعود به طرف گرشک آمدند، نیروهای ما از عقب آنها را محاصره کرده و مورد حمله قرار دادند. در نتیجه آنها شکست خوردند و ما شیندند و هرات را آزاد کردیم. « (72) »

البته ادعای آموختن تاکتیک‌های جنگی عامل موفقیت طالبان در این جنگ نبود. در حالیکه پیروزی طالبان را عوامل متعددی فراهم کرد، بمباران فرودگاه شیندند توسط هواپیماهای عبدالرشید دوستم در پنجمین روز نبرد، یکی از عوامل مؤثر و قابل محاسبه در این پیروزی محسوب می‌شد. در آخرین بمباران یک فروند میک 21 و دو فروند سوخوی 22 تخریب گردید. ضرورت و اهمیت بمباران مذکور را برای طالبان میتوان از تقاضای آنها به این بمباران دریافت. بعداً صبغت‌الله مجددی که در سرطان 1375 به تقاضای آی اس آی به قندهار رفت تا طالبان را تشویق به اتحاد با عبدالرشید دوستم کند گفت: « . . . به همین اندازه که شما نغردارید دوستم تانک و طیاره دارد. او یک قوت است. همین جنبش ملی جنرال دوستم بود که با شما در جنگ باربانی همکاری کرد. وقتی قوای ربانی به طرف هلمند پیشروی نمود مولوی احمد جان نماینده شما در پشاور نزد من آمد که به دوستم هدایت بدهید تا با طیاره‌های خود قوای ربانی را بمباران کند من به دوستم گفتم و دوستم بگرام و شیندند را بمباران کرد که در نتیجه قوای ربانی شکست خورد و شما به پانزده ولایت مسلط شدید. حالا شما چطور با دوستم و جنبش با این همه قوتی که دارد دشمنی می‌کنید؟ « (73) »

عبدالرشید دوستم پس از سقوط شیندند و هرات به همکاری خود با طالبان ادامه داد: « بعد از آنکه طالبان در سپتامبر 1995 (سنبله 1374) هرات را گرفتند، جنرال دوستم تکنیسن‌های از یک را فرستاد تا برای ترمیم ده‌ها هواپیما میک و هلیکوپتر که بدست طالبان افتاده بود به آنها کمک کنند. « (74) »

شیوه حاکمیت امیرحوزه جنوب غرب و والی هرات از عوامل مهم دیگر در سقوط هرات و حوزه جنوب غرب بود. او در قلمرو خود با یک تازی و خود بزرگ بینی حکومت میکرد. با بسیاری از اعضای ارشد اداره هرات در اختلاف



بسر میبرد. اداره وساختار حاکمیت موصوف دربخش نظامی مؤثریت و کارآیی لازم برای جنگ نداشت. وقتی نیروهای او درگرشک شکست خوردند در عقب جبهه خط مدافعه نبود تا مانع پیشروی طالبان گردد. از نیروی ذخیره درهرات و ولایات تحت سلطه امیر حوزه جنوب غرب چیزی وجود نداشت تا به میدان نبرد انتقال یابند. واسماعیل خان درروزهای شکست بی روحیه تراز قوماندانان و سربازان خود به چشم میخورد. اودر حالی و در نیمه های شب هرات را ترک گفت که هنوز بقایایی از نیروهای مشترک او و کابل در ولسوالی ادرسکن قرار داشتند.

مقامات دولت و مطبوعات در کابل بعد از سقوط هرات موجی از انتقاد و اعتراض خود را متوجه پاکستان ساختند. احمدشاه مسعود بیشتر از همه در برابر پاکستان خشمگین و معترض بود. عبدالرحیم غفورزی معین سیاسی وزارت خارجه در اجلاس وزرای خارجه گروه تماس سازمان کنفرانس اسلامی در قزیه افغانستان پاکستان را متهم بدخالت نظامی در جنگ هرات کرد. روز هفدهم سنبله 1374 (سپتامبر 1995) سفارت پاکستان در کابل با تظاهرات هزاران نفریکه دخالت پاکستان را در جنگ هرات محکوم میکردند به آتش کشیده شد. یکی از کارمندان سفارت در اثر لگد و کوب مظاهره چیان به قتل رسید و بسیاری از اعضای سفارت به شمول سفیر مجروح گردیدند. مجروحین سفارت با مداخله قطعات مسلح وزارت دفاع از هلاکت نجات یافتند.

آتش زدن سفارت پاکستان در کابل به حریق کردن سفارت انگلستان در دوران امارت محمد یعقوب خان قابل مقایسه محسوب می شد که در سوم سپتمبر 1879 میلادی بوقوع پیوست. عکس العمل پاکستان در برابر حادثه ی سفارتش هر چند در ظاهر با واکنش انگلیسها که 116 سال قبل نشان دادند تفاوت عمده داشت اما در ماهیت و محتوا با آن هم مانند بود. انگلیسها با لشکرکشی فوری و اشغال کابل امیر افغانستان را با توهین و تحقیر مجبور به استعفا کردند؛ اما پاکستان بصورت تدریجی و آرام به سقوط دولت اسلامی برهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود در کابل دست یافت. اسلام آباد در عکس العمل رسمی خود به اخراج سفیر وعده ای از دیپلماتهای افغانی پرداخت وهم چنان از کابل خواست تا رسماً از پاکستان معذرت بخواهد و برای اعمار مجدد سفارت غرامت بپردازد.

حادثه ی سفارت پاکستان در درون دولت اسلامی بادید و برداشت متفاوت بررسی می شد. عبدرب الرسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی از این واقعه بسیار ناراحت بود. اودستگاه امنیتی دولت را مسئول می پنداشت و حمله بر سفارت را یک عمل غیر منطقی و ناجوانمردانه تلقی میکرد. وی در شورای عالی دولت طرفدار معذرت خواهی رسمی از پاکستان بود. رئیس دولت نیز از این واقعه ناخشنود و ناراض بنظر میخورد. اودر تماس تلفونی به رئیس جمهور پاکستان تأثر خود را اعلان کرد. و احمدشاه مسعود حادثه سفارت را انعکاسی از خشم مردم در برابر دخالت پاکستان می پنداشت و به



معذرت خواهی دولت مخالفت میکرد. علی الرغم این اختلاف نظرها، کابل در نامه ی رسمی مراتب تأثر و تأسف خود را از حادثه سفارت اظهار داشت و ترمیم و بازسازی سفارت را بدوش گرفت. نامه مذکور هر چند تقاضای پاکستان را در معذرت خواهی برآورده نمی ساخت اما اسلام آباد دگر بدریافت چنان نامه ای اصرار نورزید. و برعکس توجه و تلاش خود را در سرنگونی دولت اسلامی افغانستان با افزایش و گسترش میزان دخالت در عرصه های سیاسی و نظامی متمرکز کرد.

طالبان بعد از تسلط به هرات در اوایل میزان 1374 مناطق مسکونی شهر کابل را با بی رحمی مورد بمباران هوایی قراردارند. این بمبارانها در تایمینی، قلعه فتح الله، شیرپور، بی بی مهرو، مکروریان دوم و کارته پروان بیش از دوصد نفر مردم غیر نظامی را به هلاکت رسانید. و سپس با یک تهاجم سریع و سنگین شبانه خطوط اول جنگ را در دشت سقاوه درهم شکستند و تا پایان شب مناطق چهار آسیاب و ریشخور را در جنوب شهر کابل تا سنگ نوشته و گل باغ به تصرف خود درآوردند. تسلط طالبان به ریشخور و چهار آسیاب آرامش شش ماهه ی پایتخت را برهم زد و شهر کابل باردیگر در تیررس راکت و توپخانه قرار گرفت. در حالیکه هواپیماهای طالبان بمباران شهر را قبلاً آغاز کرده بودند با آتش راکت و توپخانه به شدت این حملات افزودند. حملات مکرر نیروهای دولت برای عقب راندن طالبان از ریشخور و چهار آسیاب نتیجه نداد. هجوم متعدد طالبان در تصرف شهر که در طول زمستان، بهار و تابستان سال بعد ادامه یافت نیز ناموفق بود. در ادامه این جنگها ملا مشرقوماندان طالبان در جنگ کابل به قتل رسید. در حالیکه بن بست نظامی میان طرفین جنگ تا خزان سال 1375 ادامه یافت؛ شهر کابل در طول این مدت بصورت مداوم از سوی طالبان راکت باران شد و طالبان همچنان راه ورود مواد غذایی و مورد نیاز را بروی شهروندان کابل بسته نگهداشتند.

### **همسایه ها و مرحله ی جدید رقابت در افغانستان:**

سقوط هرات بدست طالبان دید و تحولات نوي را برای طرف های جنگ در داخل و همسایگان افغانستان به خصوص پاکستان و ایران در بیرون ایجاد کرد. سقوط هرات به همان حدیکه پایه های دولت را در عرصه سیاسی و نظامی لرزان و بی ثبات گردانید، جمهوری اسلامی ایران را به شدت شگفت زده و نگران ساخت و پاکستان را در ذوق و خوشحالی فروبرد. بعد از آن پاکستان و ایران با ناهمسویی بیشتر از گذشته وارد میدان بازی و رقابت بر سر افغانستان شدند. پاکستان در این رقابت استراتژی تعرضی و تهاجمی داشت. به قول "انتنی دیویس": « چیزیکه شاید تعجب انگیز باشد، آن است که تشکیلات نظامی پاکستان بواسطه ی کمکی که به پیروزی مجاهدین بر رژیم دست نشانده مسکو کرده، این حق را برای خود قایل است که در مورد حکام کابل تصمیم گیری کند. به نظرمی رسد که از



نظر پاکستان، افغانستان مهمتر از آن است که بدست افغانها سپرده شود. پاکستان هیچگونه حق دخالت در امور افغانستان نداشته است. در سالهای اخیر، ایران، ازبکستان، روسیه و (در حد بسیار پایین تری) هند از جناح های متخاصم افغانستان حمایت کرده و به خاطر منافع خود به نابودی یک ملت کمک کرده اند. اما حمایت پاکستان از طالبان بدون تردید بسیار گسترده تر و جاه طلبانه تر از حمایت های سایر قدرت های منطقه ای از گروه های مورد حمایت شان بوده است. « ( 75 )

اما ایران درباری و رقابت با پاکستان بر سر افغانستان سیاست دفاعی و عکس العملی داشت. ایران بعد از تشکیل دولت اسلامی مجاهدین به جای حمایت از این دولت که منافع و مصالح ملی اش در آن نهفته بود با اتخاذ سیاست های آیدئولوژیک، موسمی و مقطعی در عقب حزب وحدت قرار گرفت و خود را درگیر بحرانی و بن بست های حزب مذکور ساخت. و ایران با این سیاست به جای تقویت دولت اسلامی افغانستان برهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود در تضعیف دولت مذکور گام برداشت. تبلیغات رسانه های جمهوری اسلامی ایران در دوران مخاصمت و جنگ حزب وحدت با دولت در کابل همچون تبلیغات حزب مذکور بود. رادیوی دولتی ایران از تهران در فردای نخستین برخورد مسلحانه میان نیروهای دولت و عبدالرشید دوستم در شب بیستم قوس 1371 از بمباران قصر ریاست جمهوری و دستگیری احمدشاه مسعود وزیر دفاع دولت خبر داد. و ایران در سخت ترین روزهای جنگ مشترک دوستم و حکمتیار علیه دولت در زمستان 1372 اجازه نداد که هواپیمای حامل بانکون های افغانی به جای عبور از فضای شمال افغانستان که بوسیله طیارات جنگی دوستم تهدید می شد از آسمان ایران وارد هرات شود. در حالیکه پاکستان از آغاز تشکیل دولت اسلامی برای سرنگونی این دولت و ایجاد دولت دست نشانده و تابع خود در عقب حکمتیار قرار گرفت و جنگ را بر دولت و مردم افغانستان به خصوص در کابل پایتخت کشور تحمیل کرد، این جنگها را باری هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت ایران جنگ میان رهبران بی خرد افغانستان خواند و روزنامه تهران تایمز نوشت: « جمهوری اسلامی ایران نمی تواند پول مایه ی اتباع خود را به کسانی دهد که یکدیگر خود را می کشند. » ( 76 )

جمهوری اسلامی ایران که با سیاست های ناسنجیده و نداشتن استراتژی دقیق و درست در مورد افغانستان به جای تقویت دولتی که برخلاف استراتژی آی اس آی و اسلام آباد تشکیل یافته بود، در جهت تضعیف آن عمل کرد و با سقوط هرات خود را در برابر ظهور قدرت و حاکمیتی یافت که برخلاف منافع و مصالح ملی اش در مرزهای شرقی شکل میگیرد. آنگاه دولت مردان ایران با یک حرکت عکس العملی که حالت دفاعی داشت نه ابتکاری با سرعت و عجله در صدد میانجگری میان کابل و مخالفانش برآمدند. ایران در این دیپلوماسی میانجگرانه نتوانست در زمان



و فرصت مناسب به مؤفقیت دست یابد و برعکس، اسلام آباد در این عرصه نیز میدان را از تهران تصاحب کرد و تلاش های تهران را در همسویی شورای هماهنگی با کابل به ناکامی کشانید.

رو به مرزهای جمهوری اسلامی ایران تلاش مستمر و پیگیرا غرض نزدیکی و همسویی ائتلاف شورای هماهنگی با کابل، پیوست با سقوط هرات آغاز کرد. این در حالی بود که کابل نیز در موقعیت دشوار بدریافت متحد جدیدی احساس نیازمندی و ضرورت می نمود. و با این نیاز به کمک دیپلوماسی فعال اما ناکام ایران وارد مذاکره و گفتگو با مخالفان خود شد. اولین دور مذاکرات میان همایون جریر نماینده گلبدین حکمتیار و دکتر عبدالرحمن نماینده کابل در تهران آغاز یافت. مذاکرات با عبدالکریم خلیلی رهبر حزب وحدت با پایا در میانی سفیر ایران در میان صورت گرفت. مذاکره با عبدالرشید دوستم نیز به وساطت ایران و رفت و آمد علاء الدین بروجردی معاون وزیر خارجه آنکشور بین کابل و مزارشریف آغاز گردید. کابل همچنان مذاکراتی را در اوایل عقرب 1374 با شورای جلال آباد و رهبران تنظیم های حرکت انقلاب اسلامی، حزب اسلامی مولوی خالص و محاذ ملی براه انداخت. در این مذاکرات که عبدرب الرسول سیاف از کابل نمایندگی میکرد کوشید تا حمایت شورای جلال آباد و رهبران تنظیم های مذکور را بدست بیاورد. اما این تلاش ها به جایی نرسید. مولوی محمد نبی خواستار تحویل بلا قید و شرط قدرت به طالبان شد. مولوی خالص از تشکیل حکومت غیر تنظیمی سخن گفت. پیرسید احمد گیلانی تشکیل حکومت مؤقت و تدویر لویه جرگه را مطرح کرد. و حاجی قدیر رئیس شورای ننگرهار به هیئت گفت: « ما مجبور هستیم در پلان عمومی پاکستان سهم بگیریم. هرات که آنطرف پاکستان بود آنرا به دست طالبان سقوط دادند. جلال آباد نزدیک و در جوار آنها است. » ( 77 )

مذاکرات دولت با جنرال عبدالرشید دوستم علی الرغم تلاش های ایران نیز به نتیجه نرسید. دوستم توافق با کابل را مشروط به سفر رئیس دولت اسلامی به مزارشریف و واگذاری پست وزارت دفاع به خود ساخت. از دیدگاه دوستم سفر رئیس دولت به مزارشریف ندامت و پیوزش خواهی از اعلان جهاد بر ضد جنبش ملی بود. دوستم استدلال میکرد که برای قانع ساختن نیروها و طرفداران خود در هرگونه ائتلاف و همسویی با دولت، سفر مذکور ضروری شمرده می شود. در حالیکه رئیس دولت خواهان کنار آمدن و توافق با عبدالرشید دوستم بود، احمدشاه مسعود این توافق و اتحاد را غیر عملی میدانست. او در این رابطه اظهار داشت: « ما باید راه های بیرون رفت از بحران کنونی را با دقت ارزیابی کنیم. در یک موقعیت ضعیف هر نوع راه حل و توافق با جناح های مخالف مخصوصاً با دوستم به ضرر ما است. بهتر آن است که از این حالت خود را بیرون نماییم. در شمال کشور کار منظم برای آمادگی و بسیج شروع شود. در غرب با آزاد سازی هرات تحولی ایجاد گردد. مقاومت در جنوب و شرق علیه طالبان و دخالت پاکستان احیا و تقویت





یابد. دوستم با انگیزه‌ها و دلایل قومی و سمی‌تی که بعضی از برادران فکرمیکنند با ما متحد نمی‌شود. مخالفت و جنگ او با دولت اسلامی ریشه در دو تقاضای دوستم دارد که از همان آغاز همیشه آنرا مطرح میکرد. تسلط به شمال و رهبری در اردو. اکنون نیز او خواهان همین دو موضوع است که پذیرفتن آن برای ما چه در گذشته و چه حالا خطرناک و غیر عملی است. « ( 78 )

هرچند رئیس دولت تصمیم رفتن به مزار شریف را اتخاذ کرد اما سفر صورت نگرفت. عبدالرشید دوستم به هیئت دولت که در نهم جدی 1374 از کابل به مزار شریف رفته بودند تا تا مقدمات ورود رئیس دولت را به روز نهم جدی فراهم کنند گفت: « سفر رئیس دولت در فردا و روزهای نزدیک به مزار شریف نامساعد است. من باید در قدم اول ذهنیت جنبش ملی و مردم خود را برای انجام سفر استاد ربانی به مزار شریف آماده کنم. چون در نتیجه‌ی اعلان جهاد استاد ربانی و جنگ با ما شش هزار نفر از نیروهای جنبش تا حال کشته شده‌اند. « ( 79 )

برخورد دوستم با هیئت دولت متشکل از دکتر عبدالرحمن وزیر هوانوردی، عبدالعزیز مراد رئیس دفتر مطبوعاتی ریاست جمهوری و محمد اکبری رهبر جناح انشعابی حزب وحدت و تعداد دیگر بسیار توهین آمیز صورت گرفت. هیئت بعد از ساعت‌ها انتظاری در داخل هواپیما به شبرغان برده شدند. استدلال دوستم در مورد تعویق سفر رئیس دولت به مزار شریف بهانه جویی و شانه خالی کردن از همسویی و اتحاد با کابل بود. او نفع خود را در دوام خصومت و عدم آشتی با دولت می‌دید. او فکرمیکرد که با سقوط دولت بدست طالبان، شمال افغانستان بصورت طبیعی و یکپارچه در حاکمیت جنبش ملی قرار می‌گیرد. و در افغانستان تنها دنیروی جنبش ملی و تحریک طالبان باقی میمانند. به گمان دوستم در حالیکه جنبش ملی بانروی نظامی خود هرگونه حملات طالبان را غرض نفوذ به شمال دفع میکند، حاکمیت جنبش در شمال بمنظور جلوگیری از خطر بنیاد گرای طالبان مورد پذیرش بسیاری از همسایگان افغانستان، کشورهای منطقه و ممالک غربی واقع می‌شود. دوستم با چنین رویایی که از مشورت کمونیستان همراهش و وعده‌های آئی اس آئی و مقامات پاکستان ناشی شده بود نه تنها شمال افغانستان را قلمرو بلامنازعه‌ی حاکمیت خود می‌دید بلکه تصاحب سهم دلخواه را در حاکمیت پایتخت با طالبان نیز مشاهده میکرد.

در حالیکه تلاش ایران غرض ایجاد آشتی و همسویی میان دوستم و کابل به ناکامی انجامید، تلاش پاکستان در جهت معکوس با موفقیت توأم بود. اسلام آباد در اواخر دلو 1374 از اجلاس رهبران شورایی هماهنگی میزبانی بعمل آورد. پاکستان در صد آن بود تا رهبران شورایی مذکور را در ائتلاف واحد نظامی با طالبان قرار بدهد و برای اسقاط دولت در کابل به جنگ مشترک بپردازند. عبدالرشید دوستم در این سفر مورد پذیرایی بسیار رسمی و تشریفاتی دولت پاکستان و آئی اس آئی قرار گرفت. او این



استقبال را چراغ سبزی در پذیرش حاکمیت جنبش ملی به شمال و مشارکت با طالبان در حکومت مرکزی از سوی پاکستان تلقی کرد. وی در اسلام آباد جهت اطمینان و رضایت بیشتر آس آی در جانبداری از طالبان گفت: « هرگاه دولت کابل به هریک از گروه‌های مخالف از جمله طالبان حمله کند، شورای هماهنگی و جنبش ملی اسلامی افغانستان بدفاع از آن پرداخته در مقابل آن دست به حمله خواهند زد. » ( 80 )

دوستان و سایر سران شورای هماهنگی طی جلسه‌ای در اسلام آباد با هیئت طالبان به وساطت و نظارت آس آی که از سوی عربستان سعودی و آمریکا حمایت گردید به مذاکرات و توافقاتی پرداختند. گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی که در این مذاکرات و توافقات سهم داشت بعداً نوشت: « به وساطت پاکستانیها مذاکراتی میان چهار گروه حزب اسلامی، حزب وحدت، جنبش ملی و طالبان در اسلام آباد آغاز گردید. سعودی و آمریکا نیز به این مذاکرات ابراز علاقمندی میکردند. سفیر سعودی برای اظهار حسن نیت دعوتی به هیئت‌های مذاکره‌کننده تدارک دید و به آنان گفت: از تصمیم مشترک شما حمایت می‌کنیم، اگر بر سر تشکیل حکومت به توافق برسید آنرا بر رسمیت می‌شناسیم. امریکایی‌ها نیز چراغ سبز نشان میدادند و اشاره‌های از اینگونه داشتند. » ( 81 )

عبدالرشید دوستان در اواخر حمل 1375 به انگلستان و آمریکا سفر کرد و در مصاحبه‌ای از نیویارک بازهم از عدم آشتی با کابل سخن گفت: « مادر افغانستان با هیچ گروه مشکلات نداریم. نه با محاذ ملی مشکلات داریم. نه با حاجی قدیر. و با حزب وحدت، حزب اسلامی و با نجات ملی شورای هماهنگی را تشکیل داده ایم. یگانه مشکل ما با جمعیت و با اتحاد اسلامی آقای سیاف است. جنگ در افغانستان توسط جمعیت و آقای مسعود براه انداخته می‌شود. اطلاعاتیکه ما داریم دوهزار نفر از نیروهای اسماعیل خان و مسعود به کمک دوستان ایرانی ما آماده حمله به هرات اند. » ( 82 )

دوستان بعد از این سفرها، مذاکرات خود را با کابل به حالت تعلیق درآورد و جنگ را در مناطق کوهستانی سمنگان علیه فرمانده عطا محمد و درسالنگ شمالی علیه نیروهای احمدشاه مسعود تشدید کرد.

مؤفقت دیپلوماسی پاکستان تنها به ناکام ساختن تلاش‌های تهران در جلب حمایت دوستان از کابل محدود نمی‌شد. با شروع سال جدید 1375 سایر رهبران تنظیم‌های اسلامی افغانستان به تشویق و تقاضای آس آی از پاکستان به قندهار سرراز شدند. و بعد از آن قندهار به عنوان مرکز توجه و تحولات آینده در افغانستان قرار گرفت.

طالبان در پانزدهم حمل 1375 با تدویر جلسه‌ای از علمای دینی نخستین گام سیاسی را در راستای مشروعیت خود برداشتند. در این اجلاس به ملا عمر رهبر طالبان لقب امیر المؤمنین داده شد و جنگ طالبان تا تسلط به سراسر افغانستان از سوی علمای دینی این اجلاس مورد تأیید



قرار گرفت. این جلسه پشت درهای بسته و با مشورت و نظارت پاکستان به خصوص آی اس آی صورت گرفت: « جلسات پشت درهای بسته برگزار شد. و در طول مدت برگزاری آن هیچ خارجی اجازه ی ورود به قندهار نداشت. البته مقامات پاکستانی به شمول قاضی همایون سفیر پاکستان در کابل و چند افسر آی اس آی مثل کلینل امام سرکنسل پاکستان در هرات، برای نظارت و مشورت حضور داشتند. . . .

برای بسیاری از افغانها و حتی مسلمانان دیگرکشورها، چنین جسارتی که یک ملای ده بدون نسبت خانوادگی با پیامبر و هیچ درجه علمی خود را امیر المؤمنین بخواند توهین آشکار به سنت های متداول به شمار میرود. از سال 1834 به بعد هیچ فرد افغان چنین عنوانی را به خود منسوب نکرده است. فقط در آن سال بود که دوست محمد خان قبل از آنکه علیه دولت "سک" پشاور اعلان جهاد کند، عنوان مذکور را قبول کرد. با این تفاوت که دوست محمد خان در حال جنگ با بیگانگان بود، در حالی که ملا عمر علیه مردم خودش اعلان جهاد کرده بود. « ( 83 )

### صدارت حکمتیار و سقوط ولایات شرقی:

عدم توافق عبدالرشید دوستم با دولت، پای کابل را بسوی توافق با حکمتیار کشانید. آنطوریکه بی تفاوتی دوستم در دفاع از حزب اسلامی در برابر طالبان که هم پیمان اودر ائتلاف شورایی هماهنگی بود، حکمتیار را بدامن کابل انداخت. مذاکرات دولت و حزب اسلامی که نخست از تهران آغاز یافته بود بعد از قوس 1374 در داخل کشور ادامه یافت. نمایندگان حکمتیار در آغاز مذاکره بیش از نیمی کرسی های وزارت را به عنوان سهم شورایی هماهنگی در حکومت تقاضا داشتند. آنها مدعی بودند که با مشارکت حزب اسلامی در دولت اعضای شورایی هماهنگی وارد دولت می شوند. با این طرح و تقاضا حکمتیار میخواست خود توزیع گزیدرت به گروه های مخالف دولت باشد و در صورت عدم مشارکت آنها در دولت، همه امتیازات به حزبش تعلق بگیرد. و در حالی به این امتیازات دسترسی پیدا کند که علی الرغم چهار سال جنگ نتوانسته بود آنها بدست بیاورد.

مذاکرات کابل و حزب اسلامی بعد از رفت و آمد هیئات و گفتگو های طولانی منجر به توافقنامه ماهیپر گردید. توافقنامه مذکور روز چهارم جوزای 1375 ( 1996 ) توسط برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار در مهمانخانه بند برق ماهیپر امضاء شد. ( بخش اسناد - 15 ) در این توافقنامه حکمتیار در کرسی صدارت قرار گرفت و وزارت دفاع نیز به حزب او داده شد. وی در هفتم سرطان 1375 به پایتخت آمد. طالبان با راکت باران شدید شهر در آنروز که 150 نفر کشته و زخمی بجا گذاشت به ورود حکمتیار عکس العمل نشان دادند.

گلبدین حکمتیار در زمانی به کرسی صدارت تکیه زد که بسیاری از نیرو و امکانات خود را از دست داده بود و از لحاظ سیاسی در بدنامی و انزوا به



سر میرید. طالبان هیچگونه ائتلاف و اتحادی را با او نپذیرفته بودند. و از هیچ نوع همکاری و حمایت عبدالرشید دوستم در جنگ با طالبان برخوردار نگردیده بود. پاکستان که گروه طالبان را به جانشینی او ایجاد کرده بود دیگر به حکمتیاری علاقه و دلچسپی پیشین را نداشت و مردم افغانستان در داخل به خصوص مردم پایتخت از او خاطره ی نیک و دل خوش نداشتند. احمدشاه مسعود نیز پس از ورود حکمتیار به کابل و مشارکتش در قدرت بر مبنای موافقت نامه ی ماهیپر ناراض بود. حکمتیار را عامل اصلی جنگ و ویرانی پایتخت در حاکمیت مجاهدین میدانست و حضور او را در کابل و مسند صدارت بعد از سه سال راکت باران شهر و ادامه جنگ ناوقت و غیر ضروری تلقی میکرد. مسعود ناخشنودی خود را با ابراز مخالفت به تصامیم حکمتیار در مورد لغو برخی از تشکیلات ادارات دولتی، وضع محدودیت به آزادی زنان، نشر موسیقی در رادیو تلویزیون و فعالیت سینما های شهر کابل آشکار ساخت و آنرا افکار شخصی حکمتیار خواند.

گلبدین حکمتیار روزهای بعد از احراز پست صدارت خط مشی حکومت خود را از طریق رادیو تلویزیون بیان نمود. او مثل همیشه در خط مشی خود به ارائه نظریات و طرح های غیر عملی و شعاری پرداخت. رهبر حزب اسلامی جنگ را عامل مصیبت ها معرفی کرد اما از عامل اصلی چهار سال جنگ خونین و ویرانگر گذشته که خودش بود سخنی به لب نیاورد: « . . . اگر مجاهدین نتوانستند که ادراه ی سالم بسازند، نظام اسلامی را اقامه نمایند. عناصر مفسد را سرچایشان بنشانند. بر زخم های مردم مرهم بگذارند و دردهای آنرا مداوا کنند، عامل تمام این مصایب جنگ است. . . . » ( 84 )

حکمتیار کابینه خود را روز سیزدهم سرطان 1375 معرفی کرد. اعضای کابینه او عبارت بودند از: وحیدالله سبوان وزیر دفاع و عبدالهادی ارغندیوال وزیر مالیه از حزب اسلامی، محمد یونس قانونی وزیر داخله و سید نورالله عماد وزیر زراعت از جمعیت اسلامی، احمدشاه احمدزی وزیر معارف و قیام الدین کشاف وزیر اطلاعات و فرهنگ از اتحاد اسلامی، سید محمد علی جاوید وزیر پلان و سید حسین انوری وزیر کار و امور اجتماعی از حرکت اسلامی و مولوی سمیع الله وزیر شهداء و معلولین از جمعیت اهل حدیث. حکمتیار نتوانست توافق دوستم و خلیلی دوعضو ائتلاف شورای همآهنگی را در پیوستن به دولت کسب کند. او تنها توانست توافق عبدالرشید دوستم را در بازگشایی شاهراه سالنگ بدست بیاورد. و از اجراءات دیگر او منحیث صدراعظم در دوره کوتاه صدارتش ایجاد محدودیت در نمایش فلم های سینما و نشر موسیقی از رادیو و تلویزیون و وضع محدودیت در لباس زنان بود. اجراءاتیکه " بارت، آر. روبین " مدیر عملیات پیشگیری در شورای روابط بین المللی نیویارک آنرا غم انگیز و خنده دار میخواند: « مسئله ی بسیار غم انگیز و خنده دار برای رهبران نهاد یک کشور که پایتختش توسط راکت منهدم گردیده ( عمدتاً راکت های خودش) از پایین ترین سطح سواد و بلند ترین



نرخ مرگ و میر نوزادان و مادران برخوردار است، این می باشد که همه ی انرژی خود را در لباس زنان متمرکز گرداند. « ( 85 )

حکمتیار در خط مشی خود از تلاش کشمیری های آزادیخواه حمایت کرد و به جانبداری از موقف پاکستان در قضیه کشمیر سخن گفت. او در دوره کوتاهی صدارتش کوشید میان دولتین پاکستان و افغانستان روابط گرم و دوستانه برقرار کند. در این دوره قانونی به حیث وزیر داخله به پاکستان سفر کرد و اسلام آباد از او پذیرایی گرم بعمل آورد. این در حالی بود که پاکستان عملاً استراتژی سرنگونی دولت اسلامی افغانستان را توسط طالبان دنبال میکرد. رویهمرفته توافقنامه ی ماهیپرو ورود حکمتیار به شهر کابل در مقام وقصر صدارت نه تنها عامل بقای دولت در کابل و مانع سقوط این شهر بدست طالبان نشد بلکه جریان سقوط دولت و پایتخت را تسریع کرد.

پس از توافقنامه ماهیپرو و ورود حکمتیار به کابل، طالبان حملات شدید خود را غرض تصفیه کامل ولایات پکتیا و پکتیکا از نیروی های مسلح حزب اسلامی آغاز کردند. این حملات که در اواخر سرطان 1375 از منطقه "اورگون" و "گومل" شروع شد بعد از سه هفته جنگ های پراکنده منجر به سقوط آخرین پایگاه کوهستانی حزب اسلامی در منطقه مرزی "سپینه شیکه" گردید. این منطقه، پایگاه کوهستانی حزب اسلامی در سرحد با پاکستان واقع در شمال شرق ولایت پکتیا بود که در طول سالهای جنگ با شوروی در کنترل حزب مذکور قرار داشت. در این پایگاه زیرزمینی های متعددی توسط آی اس آی و حزب اسلامی ساخته شده بود که در آنها ذخایر عظیم سلاح و مهمات نظامی و لوژیستکی نگهداری می شد. تصرف سپینه شیکه راه را برای پیشروی طالبان بسوی جلال آباد هموار ساخت. آنها تا سه هفته دیگر ولسوالیهای "ازره" و "حصارک" را در سر راه جلال آباد تصرف کردند. خط دفاعی شوروی جلال آباد که در حصارک ایجاد شده بود به آسانی از سوی طالبان درهم شکست. در حالیکه حاجی قدیر والی و رئیس شوروی ننگرهار و تعدادی از اعضای شورا بعد از تفاهم با کابل آماده ی دفاع از جلال آباد گردیده بودند و با اعزام چند صد نفر مسلح و تعدادی تانک و توپ در حصارک به ایجاد خط دفاعی پرداختند. کابل با ارسال چهار میلیارد افغانی پول نقد به جبهه حصارک و اعزام ششصد نفر نیروی مسلح به استقامت شهر جلال آباد به کمک مدافعین جلال آباد شتافت. اما این تدابیر مانع سقوط جلال آباد و سایر ولایات شرقی نگردید. حاجی قدیر رئیس شوروی ننگرهار یک روز قبل از سقوط حصارک و جلال آباد به پشاور رفت. انجنیر محمود و سازنوراز قومندانان و اعضای مقتدر شوروی جلال آباد حین فرار بسوی پشاور توسط منجی به خونخواهی برادرش شمالی خان به قتل رسید. شمالی قوماندان محاذ ملی در شوروی ننگرهار بود که در میزان 1374 توسط شوروی مذکور ترور گردید.

طالبان شهر جلال آباد را در 29 سنبله 1375 بدون مقاومت متصرف شدند. از میان قوماندانان جلال آباد تنها حضرت علی که با احمدشاه مسعود



روابط نزدیک داشت بعد از برخورد مختصر با طالبان به زادگاه خود "دره‌نور" عقب نشست. او تا سقوط حاکمیت طالبان که هرچند در شهر دوبي امارات متحده عربی اقامت داشت به مقاومت علیه طالبان ادامه داد. حاجی قدیر رئیس شورای ننگرهار بعد از چند ماه اقامت در پاکستان از سوی حکومت آن کشور متهم به فعالیت علیه طالبان شد و از پاکستان اخراج گردید. او بعد از آن در دوبي و آلمان اقامت گزید؛ به پنجشیر و تالقان در رفت و آمد شد و با عضویت در جبهه متحد اسلامی در صف مخالفین و نیروهای مقاومت ضد طالبان قرار گرفت. موصوف در خزان 1381 که معاون ریاست شورای دولت انتقالی و وزیر فواید عامه در دولت مذکور بود در شهر کابل ترور گردید.

باسقوط آسان و سریع جلال آباد بدون درگیری و مقاومت از سوی نیروهای شورای ننگرهار از یکطرف شایعه‌ی یک معامله پولی برای تسلیمی جلال آباد با توزیع دو میلیون دالر توسط آی اس آی و طالبان برای برخی فرماندهان و مسئولین شورای جلال آباد بالا گرفت که بعداً گفته شد آی اس آی دالر های جعلی را تحویل داده است و از طرف دیگر خبر بازگشت محمد ظاهر شاه در قدرت با پیشروی طالبان بسوی پایتخت مطرح گردید. هرچند خبر بازگشت شاه سابق قبل از ورود طالبان به شهر جلال آباد در کابل شایع شد اما بعد از سقوط جلال آباد این شایعه هنگامی قوت گرفت که دفتر شاه پیشین از شهر روم ایتالیا اطلاعیه‌ی ای را در مورد بازگشت قریب الوقوع شاه بداخل افغانستان منتشر کرد. وزیري سخنگوي محمد ظاهر شاه گفت: « اعلي حضرت آماده است در ظرف يکي دو هفته ي آینده به افغانستان بروند . . . » ( 86 )

اطلاعیه‌ی دفتر شاه و اظهارات سخنگوي او این ذهنیت را ایجاد کرد که گروه طالبان لشکری برای حاکمیت مجدد شاه مخلوع و مستعفی می‌باشد. و از دید گاه برخی افراد و حلقات داخلی و خارجی ذیدخل در بحران افغانستان دسترسی آسان طالبان به جلال آباد و حتی سپس سقوط کابل بدست آنها در همین راستا ارزیابی گردید. عبدالروف باجوری باشنده ولایت کنرها که در روزهای ورود طالبان در شهر جلال آباد بود اظهار داشت: « چهار روز پیش از ورود طالبان به شهر جلال آباد تورن جنرال باجوری آخرین قوماندان قول اردوی ننگرهار در حکومت نجیب الله و دیگر جنرال معراج الدین عمران که یک دوره قوماندان قول اردوی ننگرهار در حکومت حزب دمکراتیک خلق بود از پشاور به جلال آباد آمدند. امنیت آنها از طرف انجنیر محمود یکی از قوماندانان مشهور جلال آباد گرفته شده بود. آنها مخفیانه به حصارک رفتند و با طالبان مذاکره کردند. سردار باجوری که پسر کاکای من می‌باشد در بازگشت از حصارک گفت: چهار روز بعد طالبان وارد جلال آباد میشوند. قوماندانی آنها بدوش ملا بورجان است. فیصله بعمل آمده که در حکومت آینده ظاهر شاه رئیس جمهور باشد، ملا بورجان وزیر دفاع و جنرال شهناز تنی لوی درستیز. وقتی طالبان داخل جلال آباد شدند ملا بورجان را از نزدیک دیدم. با او دونفر امریکایی همراه بود. یکی از آنها هنگام حمله طالبان به لغمان کشته شد.



ملا بورجان از قتل او ناراحت بود و می‌گفت که لغمانی‌ها خوب مردم نیستند مهمان ما را کشتند. روزهای بعد ملا بورجان نیز کشته شد. بعد از کشته شدن ملا بورجان سردار باجوری و معراج الدین عمران دیگر جلال آباد نیامدند. وقتی سردار را در پشاور دیدم برایم گفت آن پلان را پاکستان برهم زدوما جلال آباد رفته نمی‌توانیم.» (87)

طالبان بعد از تصرف کابل ضرورت بازگشت شاه سابق را در رهبری افغانستان منتفی اعلان کردند. عبدالمنان نیازی یکی از سخنگویان آنها در مصاحبه با رادیوی بی‌سی‌بی گفت که با انتخاب امیرالمؤمنین قیادت در افغانستان معین شده است و ظاهر شاه نمیتواند نقشی در رهبری کشور داشته باشد.

### ورود طالبان به پایتخت:

احمدشاه مسعود را من (نگارنده) یک روز بعد از سقوط سروبی شامگاه چهارشنبه چهارم میزان 1375 در جبل السراج دیدم. او به اتاق مخابره در ساختمانیکه از آن به عنوان محل کار و ملاقات‌های خود حین اقامت در جبل السراج استفاده میکرد آمده بود. در سیمایش گرفتگی و خستگی دیده می‌شد. پیهم فاجه می‌کشید. به نظر میرسید بی‌خوابی طولانی کشیده است. به کارمندان مخابره هدایت داد تا به تالقان ارتباط برقرار کنند. وقتی این ارتباط برقرار شد به آنطرف دستگاه به تالقان گفت که فرودگاه قندزرا برای نشست هواپیماهای شکاری و بم افکن میک و سو آماده کنند تا در سبیده دم فردا پنجشنبه (5 میزان) هواپیماهای مذکور با پرواز بگرام به آنجا فرود بیایند. اوسپس به فرودگاه بگرام دستورداد تا چرخ‌بالها (هلیکوپترها) را از آنجا به جبل السراج بیاورند. احمدشاه مسعود دقایقی طولانی در عقب دستگاه‌های مخابره خاموش و آرام به گفتگوهای قوماندانان خود که از کابل و مناطق مختلف شنیده می‌شد گوش داد. سپس اتاق مخابره را بابلند شدن صدای چرخ‌بالهای که از بگرام به جبل السراج می‌آمدند ترک گفت. هرچند انتقال هواپیماهای جنگنده و بم افکن در سحرگاه پنجشنبه پنجم میزان 1375 از قندزبه بگرام عملی نشد اما این دستورنشان میداد که سقوط پایتخت و فرودگاه نظامی بگرام برای احمدشاه مسعود قطعی شده بود. او بعد از سقوط جلال آباد و سقوط لغمان و کنرها به سختی تلاش کرد تا مانع پیشروی طالبان در تنگی ابریشم شود. اما طالبان تمام مقاومت‌ها را در این مناطق درهم شکستند. محمدقسیم فهم رئیس عمومی امنیت ملی در دولت اسلامی و بعداً معاون رئیس جمهور و وزیر دفاع در دولت انتقالی که در روزهای ورود طالبان به کابل فرماندهی نیروهای دولتی را در جبهه‌ی شرق بدوش داشت از جنگ با طالبان در جبهه‌ی شرق می‌گوید: «نیروهای دولت از سرخکان تا سروبی قدم به قدم جنگیدند. ما در تنگی ابریشم بودیم که طالبان از سمت راست به جگدک دست یافتند. وقتی در سروبی خط دفاعی ایجاد کردیم، طالبان از



لته بند به منطقه پلچرخي نفوذ کردند. نیروهای مادرتنگي ابريشم تا سروبي ششصد نفر کشته و اسير دادند و طالبان در نتیجه جنگ به کابل آمدند. « ( 88 )

احمدشاه مسعود در اوایل صبح روز پنجشنبه پنجم میزان 1375 به تمام قوماندانان جبهات پایتخت دستور عقب نشینی را در آخرین روز حاکمیت بسوي شمال صادر کرد. این آخرین روز برای نیروهای او اهمیت حیاتی داشت. چون یکروز تأخیر در خروج از کابل، نیروهای مسعود را بدام طالبان می انداخت. طالبان که از مسیر کابل - جلال آباد وارد شهر شدند به آسانی میتوانستند راه بیرون رفت قوت های او را از عقب در هر دو سرک نو و کهنه در مسیر شمالی ببندند. و آنگاه برای نیروهای دولت راهی جز جنگ و یا تسلیمی به طالبان باقی نمی ماند که این هر دو حالت برای احمدشاه مسعود و نیروهایش حالت بسیار دشوار، غیر قابل پیش بینی، خطرناک و مهلک بود. جنگ در شهر کابل کوچه به کوچه و خانه به خانه صورت میگرفت و در چنین جنگی جان هزاران نفر شهریان بی گناه و مظلوم کابل قربانی می شد. و این جنگ برای نیروهای مدافع کابل هم انتحاری بیش محسوب نمی گردید. نیروهای احمدشاه مسعود در این مدافعه علی الرغم هرگونه سرسختی در مقاومت تار و مار می شدند و تداوم بعدی مقاومت در بیرون از پایتخت آنگونه که در سالهای واپسین به فرماندهی موصوف ادامه یافت ناممکن و حد اقل درضعیف ترین حالت تنزیل میکرد. مع هذا صدور فرمان عقب نشینی نیروها از سوی احمدشاه مسعود در آن آخرین روز حاکمیت که متضمن دوام و بقای مقاومت در کشور علیه طالبان، تروریسم و دخالت پاکستان گردید قدرت و نبوغ نظامی و توانایی او را در آینده نگری، اراده و تدبیر به نمایش گذاشت. هر چند که این عقب نشینی یک شکست نظامی بود. نیروهای دولتی که برای خروج از کابل فقط یک روز وقت داشتند با عجله و سرعت و با مقدار ناچیزی از اسلحه و مهمات دست داشته ی خود پایتخت را ترک گفتند. در حالیکه قسمت اعظم امکانات نظامی آنها از اسلحه سنگین و سبک تا مقدار هنگفت مهمات و مواد اعاشه در قطعات و خطوط اول جنگ باقی ماند.

طالبان تا ظهر پنجشنبه میزان 1375 تنگی ماهیپیر را بدون مقاومت نیروهای دولت علی الرغم بمباران هوایی که غرض جلوگیری از ورود سریع شان به شهر کابل صورت میگرفت، پشت سر گذاشتند. آنها تا عصر آنروز با قوت های دیگرشان که از لته بند به زندان پلچرخي آمده بودند یکجا شدند. تا آن ساعات بگرامی، بنی حصار، قسمت های شرق و جنوب تپه ی مرنجان را به تصرف خود در آوردند. با آنکه نیروهای دولت با سراسیمگی و سرعت مواضع خود را در تمام خطوط جنگ ترک میکردند و بسوي شمال عقب می نشستند، طالبان تا نیمه های شب وارد شهر نگریدند. یک شاهد عینی چشم دید خود را از شب سقوط کابل بدست طالبان اینگونه بیان داشت: « با غروب آفتاب و چیره شدن تاریکی شب جاده ها و کوچه





هاي كابل لحظه به لحظه درسكوت فرو ميرفتند. آخرين سربازان و افراد مسلح دولت درنيمه ي شب آنروز پاي پياده از کوتل خيرخانه عبور کردند. بسياري از فرماندهان ارشد، اراکين عالي رتبه ي دولتي ورؤساي دواير قبل ازغروب شهر را ترک کرده بودند. ساکنان كابل قبل ازغروب آفتاب درخانه هاي خود آرام گرفتند. درآن شب کمتر کسي به خواب رفته بود. بسياري از فاميل ها بر پشت بام خانه ها و دربالکن منازل شان انفجار ديپوهاي اسلحه ومهمات را نظاره ميکردند. اين انفجارها گاه گاهي از گوشه وکنارشهريلند مي شد وروشنی آن درآسمان كابل به چشم ميخورد. به نظرمي رسيد كه نيروهاي دولتي حين ترک قطعات ومواضع خود عمداً اسلحه ومهمات را منفجرساخته اند. بعد از نيمه هاي شب صداي انفجارها هم خاموش شد وجريان خروج نيروهاي دولتي بسوي شمال قطع گرديد. تا ساعت 2 بعد از نيمه ي شب نوعي ازسكوت كابل را فرا گرفت. اين سکوت توأم با خواب مردم نبود. شهريان كابل با ديده گان بيدار ونفس هاي حبس کرده درسيه منتظرحوادث وتحويلات بعدي بودند. درحوالي ساعت 2 شب، خاموشي شهريا غرش تانک ها واواز ترانه هاي طالبان برهم خورد. ترانه هاي که بدون موزيک به زبان پشتو خوانده شده بود وازيلند گوهاي داتسونهابگوش مي رسيد. نخستين ستون داتسون وتانک طالبان از سرک كابل - جلا آباد وارد شهر شدند وبه سرعت درفرودگاه خواجه رواش، وزارت خانه ها وقصر رياست جمهوري جابجاگرديدند. . . . « ( 89 )

## تصويري از اوضاع عمومي کشور در سالهاي حاکميت مجاهدين:

انتقال حاکميت از حزب دمکراتيک خلق به حکومت احزاب مجاهدين همراه با فروپاشي حکومت نيم بندمرکزي، ايجاد بي ثباتي وشروع دورجديد جنگ و دخالت خارجي بود. اين بي ثباتي وجنگ بعد از دوره انتقال تشديد يافت وسالهاي حکومت برهان الدين رباني در ناامني وجنگ گروه هاي سرکش وافزون طلب داخلي و با مداخلات خارجي که توسط سازمانهاي استخبارات منطقه وجهان بصورت بغرنج وپيچيده سازمان داده مي شد، سپري گرديد. استمرار جنگ تأثير بسيار منفي و ناگوار به ابعاد مختلف زندگي مردم وارد کرد. اين اثرات منفي ومصيبت بار در پايخت کشور بيش از هر نقطه ديگر عميق و وحشتناک بود. هر چند آمار دقيقي از تلفات مردم پايخت وخسارات ناشي از جنگ هاييکه در سالهاي حاکميت احزاب اسلامي بوقوع پيوست وجود ندارد اما اين جنگ ها چهل تا هفتاد درصد آبادي شهرا ويران کرد و ده ها هزار نفر را به خاک وخون کشانيد. كابل تا قبل از حاکميت مجاهدين دومليون جمعيت را در خودجاي داده بود. جنگ بيش از نيم جمعيت مذکور را آواره ساخت و تعداد اعظم آنرا بسوي بيکاري وفقر کشانيد. تنها اصابت گلوله هاي بي امان توپ وراکت نبود که زندگي مردم را تهديد ميکرد وساکنان بيدفاع شهر را به خاک وخون



میکشانید. مصیبت فزاینده ی فقر و گرسنگی در برابر مردم بی رحمانه تراز مصیبت کشتار و ویرانی عمل میکرد. راه های منتهی به پایتخت مسدود بود و از ورود مواد غذایی توسط گلبدین حکمتیار و عبدالرشید دوستم و بعداً طالبان جلوگیری می شد. فابریکات و مؤسسات تولیدی ویران گردیده بودند. پول افغانی با گذشت هر روز ارزش خود را از دست میداد. قیمت اجناس و مواد مورد ضرورت بالا میرفت. مردم پیوسته قدرت خرید را از دست می دادند و هزاران خانواده ی پایتخت با فروش آخرین وسایل دست داشته خود به صف گدایان می پیوستند و یا مهاجر و آواره میگرددند. یک دالر امریکایی در شروع حکومت مجاهدین به چهار صد افغانی تبادل میگردد، اما چهار سال و شش ماه بعد در آخرین روز سقوط دولت اسلامی در پایتخت یک دالر معادل 22 هزار افغانی بود. البته در حکومت طالبان اوضاع اقتصادی چنان رقت بار و غم انگیز گردید که قیمت یک دالر از پنجاه هزار افغانی بالا رفت. ادامه جنگ علاوه بر فقر، مصیبت امراض را به مردم در پایتخت و ولایات نیز تحمیل کرد. مرض سالدانه، ملاریا و تیرکلوز در کابل و ولایات گسترش یافت. در حالیکه مرض سالدانه تا سال 1375 در پایتخت 8 تا 15 درصد افزایش داشت، شیوع ملاریا در ولایات شمال شرقی تخار، قندز و بغلان بسیار گسترده و فاجعه بار بود.

پایتخت علی الرغم تحمل جنگهای ویرانگر و خونین تا آخرین روز 1373 در حاکمیت دولت اسلامی قرار نگرفت. تا قبل از این روز بخش مرکز، شمال و شمال غرب شهر توسط نیروهای دولتی کنترل میگردد. در بخش های جنوب، جنوب شرقی، غرب و جنوب غرب شهر نیروهای حکمتیار، حزب وحدت و دوستم حکومت میکردند. همچنان در ولایات حاکمیت متعدد گروهی و تنظیمی وجود داشت. بسیاری از قوماندانان حاکم با سلیقه و میل خود فرمان می راندند نه به هدایت و دستور رهبران و احزابشان. علاوه بر آنکه قوماندانان طرفدار دولت در ولایات عواید قلمرو حاکمیت خود را بدولت نمی فرستادند، مقادیر هنگفت پول فزیکتی بنام بودجه ولایت از مرکز دریافت میکردند. عواید گمرکی بندر حیرتان را عبدالرشید دوستم، بنادر اسلام قلعه و تورغوندي را اسماعیل خان، بندر تورخم را شورای جلال آباد و بندر سپین بولدک را قوماندانان محلی قندهار اخذ میداشتند. محصولات فابریکه ها و مؤسسات تولیدی فعال در ولایت نیز در اختیار حاکمان محلی قرار میگرفت. دولت در کابل کلیه مصارف خود را از طریق چاپ بانکنوت تأمین میکرد. و بانکنوت ها صد درصد به چاپ می رسید. سقوط ارزش روز افزون پول افغانی حتی هزینه چاپ و حمل و نقل آنرا بالا برد و دولت را واداشت تا به چاپ بانکنوت های پنج هزار افغانی بپردازد. این بانکنوت ها از تیرماه 1372 وارد چلند گردید. بانکنوت های جدید هئوره تورم پولی و نزول ارزش آن افزود و بعداً چاپ بانکنوت های مشابه ده هزار افغانی بصورت جعلی و تقلبی از سوی عبدالرشید دوستم بیش از پیش به سقوط ارزش پول افغانی انجامید.



معارف و تعلیم و تربیه وضع بدی داشت. دروازه مکاتب و دانشگاه کابل در بسیاری از روزهای سال بروی متعلمین و محصلین بسته ماندند. علی الرغم اوضاع ناامن و راکت باران شهریسا از روزها شاگردان به مکاتبی که در قلمرو دولت قرار داشت رفت و آمد میکردند. اما نبود امکانات و وسایل درسی در کنار بدامنی و بی ثباتی زمینه مساعد تعلیم و آموزش را از بین برده بود. مشکل دیگر مکاتب و مؤسسات آموزشی را مشکل نصاب تعلیمی و مضامین درسی تشکیل میداد. با حاکمیت مجاهدین به تدریس مضامین دینی مکاتب افزوده شد. این افزایش چنان گسترده بود که فکرمی شد مکاتب متوسطه و عالی کشور به مدارس دینی تبدیل گردیده اند. تدریس مضامین حدیث، تفسیر، عقاید، فقه، بینش اسلامی، تجوید، صرف و نحو شامل مضامین درسی هر سه دوره ابتدایه، متوسطه و لیسه گردید. افزایش این همه مضامین دینی در نصاب درسی بالاتر از ظرفیت زمانی درس و قدرت فراگیری شاگردان بود. و فارغان مکاتب در این نصاب از فراگیری هر دو علوم دینی و عصری محروم میماندند. در مکاتب، نصاب تدوین شده ی "مرکز تعلیمی افغانستان" به عنوان نصاب درسی تعیین شد. مرکز تعلیمی به کمک مالی ایالات متحده امریکا در سال 1365 (1986) در پشاور برای مکاتب داخل افغانستان ایجاد شده بود. کلیه کارمندان مرکز از سوی تنظیم ها معرفی میگرددند. بسیاری از این کارمندان که در مدیریت نصاب تعلیمی مرکز، نصاب درسی دوره های مختلف مکاتب را ترتیب کردند اکثراً افراد غیر مسلکی و فاقد دانش و تخصص در تعلیم و تربیه بودند. آن نصاب که در دوران جهاد تدوین و تنظیم گردیده بود، بیشتر نصاب جنگی بود. اما بعداً نصاب مذکور با همه نواقص و کمبود هایش و با همان روحیه جنگی اش در دولت اسلامی به عنوان نصاب درسی مکاتب در شرایطی قرار گرفت که جامعه و کشور به صلح و ختم جنگ ضرورت داشت. مشکل دیگر مکاتب را کمبود معلم به خصوص معلمین مضامین دینی تشکیل میداد.

وضع مکاتب و دانشگاه در برخی ولایات اندکی بهتر از مرکز بود. مکاتب و دانشگاه در هرات، جلال آباد و ولایات شمال کشور فعال بودند. هر چند کمبود امکانات و وسایل درسی و فقر اقتصادی ادامه فعالیت مکاتب و مؤسسات آموزشی ولایت مذکور را همیشه به مشکل روبرو میکرد. حکمروایی متعدد و جداگانه ی قوماندانان عامل دیگر بحران در تعلیم و تربیه ی ولایات محسوب می شد. در بیشتر ولایات قوماندانان که مفهوم و اهمیت تعلیم و تربیه را برای کشور درک نمیکردند هیچ توجه و اعتنایی به مکاتب نداشتند. بسیاری از قوماندانان بودجه ی تعلیم و تربیه را که از مرکز و برخی مؤسسات امدادی بدست می آوردند خود تصاحب میکردند.

فرهنگ و مطبوعات همچو معارف در کشور از جنگ و بی ثباتی به شدت صدمه دیده بود. بخش اعظم امکانات و وسایل فرهنگی شامل دستگاه های طباعتی، فرستنده های رادیو و تلویزیون، آثار موزیم و ساختمانهای مربوط به دفاتر و ادارات فرهنگی در سالهای جنگ با راکت باران حکمتیار



تخریب گردیدند. رادیوتلوویز یون دولتی علی الرغم شرایط ناگوار در تمام سالهای جنگ هرچند با تغییرات کمی و کیفی در برنامه ها به نشرات خود ادامه دادند. رادیو تلویزیون محلی در ولایت نیز تحت حاکمیت قوماندانان محلی فعال بودند و برای حاکمان محلی خودشان برنامه پخش میکردند. روزنامه های دولتی انیس و هیواد در کابل بصورت مقطعی در سالهای جنگ به چاپ می رسید که چاپ آنها بعد از زمستان 1372 در مطبوعه پروان در شهر چاریکار صورت میگرفت. علاوه به روزنامه های دولتی برخی احزاب در کابل نشریات خود را داشتند و در قلمرو حاکمیت خود آنها چاپ و توزیع میکردند. جنگ و پیامد های مصیبت بار آن اثرات خود را روی آثار نویسندگان و شاعران نیز گذاشته بود. شعرونوشته ها در قالب مقاله، داستان و هنرنوع دیگر اوضاع غم انگیز جامعه و کشور را به تصویر می کشید. نوشته ها و اشعار نویسندگان و شاعران عضو احزاب اسلامی و جهادی مملو از مذمت گروه متخاصم بود که در نشرات احزاب به چاپ می رسید. به نوشته و اشعار نویسندگان و شاعران مخالف احزاب مجاهدین مجال چاپ و نشر داده نمی شد. اینگونه اشعار در کابل و سایر شهرها دست بدست میگشت و در مجالس خصوصی به خوانش گرفته می شد. در اشعار ذیل بخش هایی از قطعه شعر دسته ی اخیر الذکر را میخوانیم که اوضاع مصیبت بار و پیامد غم انگیز روزها و سالهای جنگ و بی ثباتی پایتخت را ترسیم میکند. هرچند در شعر به عوامل جنگ پرداخته نمی شود:

الا ای ملّت آزاده هـوشیـار

زمکرو حیلہ ی دشمن خبردار

که دستی از جفا بگرفته شمشیر

بدست دیگری قرآن و تلویر

به ظاهر دوست و باطن دشمنانند

پی فرصت به قتل این و آنند

دریغا آسمانی بی هوا شد  
 دگرخواجه صفایش بی صفا شد  
 گذرگاهش نمی آرد هوایی  
 ندارد جوی شیر او صفایی  
 گسسته حلقه ی رندان کابل  
 شکسته چهچه ی مستان کابل  
 خراباتش دیگر سازی ندارد  
 کبوتر های دلبازی ندارد  
 خزان کرده چوریشه در بهارش  
 فسرده رنگ و بوی از زرنگارش



شکسته جلوه های کهسارش  
خمیده قامت بالا حصارش  
سلامت رفته از کوه و کرانش  
امانت نیست در دارالا مانش

کجا شد عاشقان با وقارش  
کجاشد عارفان نامدارش  
دریغا کابل این زیبای خاور  
عروس نازنین لیلای خاور  
زاین ناآشنایان دلفگاراست  
به مرگ عاشقانش سوگواراست  
الا ای هموطن فریاد سرکن  
جهان را زین مصیبت ها خبرکن  
به سازمان ملل وقع بشر نیست  
زقتل عام کابل کس خبرنیست  
به شهرما که جوی خون روان است  
سیاست بازیگاه کودکان است  
دراین جا حاکم مطلق تفنگ است  
نفس درسینه آزادی تنگ است  
دراین دریا که ناپیدا کناراست  
وطن برزورق خونین سواراست  
دراین جا جنگ قدرت درتلافیست  
جهادشان دیگرحرف اضافیست  
چوبیرون تیغ نفرت ازنیام است  
جهاد آویز دست انتقام است  
ولایت درولایت پادشاهیست  
امیریکلاهی باج خواهیست  
زجهل خویش این تقصیرکردند  
که دین را واژگون تعبیر کردند  
کجاشد آن وطن یاران دیرین  
کجاشد آن جوان مردان پیشین  
که دست مادر میهن بگیرد  
فراخوان وطن ازجان پذیرد  
که این جا زورق هستی شکسته  
که این جا ملتی درخون نشسته  
با بائی - حمل 1373



## برهان الدين رباني؛ سجايوشخصيت:

برهان الدين رباني در سال 1319 (1940) در دهكده يفتل از توابع فيض آباد مركز ولايت بدخشان ديده به جهان گشود. پدرش ملا محمد يوسف از خانواده بي بضاعت وكشاورز محل بود. برهان الدين رباني بعد از اتمام دوره ليسانس در 1338 وارد دانشگاه كابل گرديد و تحصيلات خود را از فاكولته شرعيات آغاز كرد. موصوف با اخذ نمرات عالي در ختم تحصيل وارد كدراستادان فاكولته مذبور گرديد. سپس براي تحصيلات عالي تر به دانشگاه ازهر مصر راه يافت و ماستري خود را در سال 1345 در فلسفه الهيات از دانشگاه مذكور بدست آورد. رباني در محيط ازهر وقاهره به افكار و نظريات جنبش اخوان المسلمين آشنا گرديد. و بر مبناي اين آشنائي فعاليت هاي سياسي او در دوره هاي بعدي زنده گي اش شكل گرفت. وي در فاكولته شرعيات با جمعي ديگر از استادان فاكولته مذبور در اوائل دهه ي چهل هجري شمسي تلاش هاي را در اسلامي ساختن نظام سياسي كشور بر راه انداخت. اين تلاش ها كه سر آغاز تاريخ نهضت اسلامي در افغانستان خوانده ميشود توسط غلام محمد نيازي يكي ديگر از استادان فاكولته شرعيات رهبري ميگرديد. بر اساس نوشته هاي رسمي جمعيت اسلامي، رهبري نهضت در سال 1351 كه جمعيت اسلامي افغانستان نام گرفت به عهده ي برهان الدين رباني گذاشته شد. موصوف بعد از كودتاي محمد داود در سال 1353 كه مورد تعقيب دولت قرار گرفت به پاكستان پناه برد.

هجرت و آواره گي برهان الدين رباني آغاز فصل جديد در زندگي سياسي او بود. وي در پايان اين فصل تازه و مرحله جديد زندگي سياسي خويش كه بيشتراز يك و نيم دهه را در بر گرفت به زمام داري كشور رسيد. در حاليكه او مرحله ي مذكور را باروزهاي دشوار، پرمشقت و نااميدي ها آغاز كرد. باري موصوف در ايام زمامداري اش از خاطرات و حوادث آنروزهاي زندگي خود سخن گفت. او در هفدهم جوزاي 1374 غرض افتتاح فرستنده جديد راديو تلويزيون به تپه تلويزيون آمد و وقتي روي تپه درهواي آزاد با جمعي از همراهان خود وكارمندان راديو تلويزيون نشست نگاه طولاني به دانشگاه كابل وكارته سخي در دامنه جنوب غربي تپه انداخت. نگاه به حاضرين روبرگردانيده گفت: « اينجا دوره هاي گذشته را بيادم آورد. روزهاي سخت و نااميدي را . روزي كه من از جنگال پوليس داود خان فرار كردم، با شش نفر از محصلين شرعيات از كارته سخي تانيمه هاي تپه بالا برآمديم. دقايق طولاني آنجا منتظر بودم تا يكجوره پيراهن تنبان براي ما آورند. در اين دقايق به شهرزيباي كابل مي ديدم. به اينده تاريخ و مبهم مي انديشيدم كه وطن را كمونيستان و روسها تصرف خواهند كرد. محمد داود در او اواخر سال 1352 به تحريك چپي ها به تعقيب و دستگيري رهبري واعضاي ارشد نهضت اسلامي افغانستان پرداخت. پوليس به خانه من و مرحوم نيازي حمله کرده بود. استاد نيازي اسير پوليس شدند و من خانه نبودم. با خبر دستگيري استاد نيازي من به خانه نيادم و سه روز در خانه دوستان مخفي شدم.



درمخفیگاه با خود فکر کردم که راه دیگری وجود ندارد. سرانجام پولیس دستگیرم می کند. اگرمن درجاهای دیگر بدست پولیس اسیرشوم کاربدي خواهد بود. ازمخفي گاه بیرون شده به خانه آمدم. خانواده ام گمان میکردند که من دستگیرشده ام. درخانه وصیت نامه نوشتم و نام چند نفري را که از آنها قرضدار بودم یاد داشت کردم تا پول هایشان را بدهند. سپس به پوهنتون ( دانشگاه ) آمدم به این فکر که دستگیری ام درپوهنتون بهتر و ابرومندانه تر است. وقتي داخل پوهنتون شدم بدون توقف به صنف دوم شرعیات رفتم و به تدریس پرداختم. هنوز ساعت درس تمام نشده بود که چند افسرپولیس با لباس پولیسی و شخصی داخل صنف شد و برایم گفتند که با شما کار داریم. از آنها اجازه خواستم تا دقایقی برایم وقت بدهند. به اداره فاکولته رفتم تا مونیوگراف های محصلین صنف چهارم را برایشان مسترد کنم. بعداً بدستورپولیس وارد دهلیز فاکولته تعلیم و تربیه شدم. درختم دهلیزموتر جیب پولیس برای انتقال به زندان آمده بود. هنوز در چند متری ختم دهلیز قرار داشتیم که محصلین در پشت سرم صدا کردند استاد برگرد به پولیس تسلیم نشوی. رویم را برگردانیدم جمع کثیری از محصلین در عقب من قرار داشتند. به پولیس گفتم صاحب منصب خود را بگو که یکبار این جا بیاید. پولیس بطرف موتر جیب رفت و من با محصلین از دروازه دیگر فاکولته حقوق خارج شدم. با عجله سوار تاکسی شده به کارته سخی آمدم و از آنجا تانیمه تپه بالا شدم. وقتي پیراهن تنبان را برایم آوردند، نمیدانستم که کجا بروم و چه کنم. یکن از محصلین همراهم که از جلال آباد بود پیشنهاد کرد خانه آنها بروم و گفت از آنجا کنرمیرویم. به سرعت حرکت کردیم. بعد از آن تعقیب و دستگیری محصلین درپوهنتون تشدید یافت. ما از کنرها به مناطق قبایلی پاکستان رفتیم و از آن طریق به شهر پشاور رسیدیم. « ( 90 )

زندگی و فعالیت سیاسی برهان الدین ربانی در تبعید و هجرت نیز توأم بادشواریها و فرازونشیب بود. در نخستین سال هجرت گلبدین حکمتیار با او بر سر رهبری نهضت اسلامی در اختلاف و منازعه قرار گرفت. برخورد و روابط با حکومت محمداود موضوع دیگر اختلاف آنها را تشکیل میداد. در حالیکه حکمتیار از مبارزه ی قهرآمیز و مسلحانه برای برانداختن حکومت داودخان و تشکیل حکومت اسلامی حمایت میکرد، رهبر جمعیت اسلامی طرفدار مفاهیم و مذاکره با محمداود بود. او در بهار 1356 به داودخان نامه ای نوشت که در آن خواستار مذاکره و تفاهم با حکومت موصوف گردیده بود. وی در سال نامبرده تحت فشار حکمتیار و طرفدارانش مجبور به ترک پاکستان گردید و مدتی را در عربستان سعودی به سربرد. ولی بعداً به پاکستان برگشت و در حلقه ای از اعضای نهضت اسلامی به رهبری جمعیت اسلامی افغانستان ادامه داد.

برهان الدین ربانی بعد از 19 سال زندگی در بیرون از کشور و رهبری جمعیت اسلامی افغانستان به زمامداری رسید. سختی ها و مشکلات



اودردوره زمامداری بیش از هردوره حیات سیاسی اش بود. وی در این دوره روزهای تلخ و دشواری را تحمل کرد. هیچ زمامداری در تاریخ افغانستان همچو او در قصر ریاست جمهوری زیر باران گلوله و مرمی قرار نگرفت. وزمینة ی حاکمیت هیچ زمام داری در کشور چون زمینة حاکمیت وی نامساعد و مملو از دشواریها نبود.

شخصیت سیاسی برهان الدین ربانی از جنبه های مختلف و ابعاد متفاوت ساخته شده است. در شخصیت و عملکرد او نقطه های قوت و ضعف، برانزنگی ها و کمبودها به چشم میخورد. هر چند موصوف در شرایط خاصی که کشورش مورد هجوم و تجاوز قشون شوروی قرار گرفت و جنگ به سرزمین افغانستان تحمیل گردید، جمعیت اسلامی عمده ترین گروه اسلامی و جهادی را رهبری نمود اما جمعیت اسلامی تحت رهبری وی هرگز بمثابه ی یک حزب سیاسی با داشتن تشکیلات منظم و سازمان یافته تبارز نکرد. او طی چهارده سال رهبری جمعیت به تربیه و ایجاد گروه فنی و متخصص که مدیران ادارات دوره حاکمیتش را تشکیل بدهند هیچگونه توجه جدی و کار اساسی انجام نداد. در حالیکه تسهیلات و زمینة های مساعدی در این مورد در مقرر رهبری جمعیت بدوراز میدان های جنگ وجود داشت. ابهام، ضعف، بی نظمی، سردرگمی و عدم صراحت در دوره زعامت رهبر جمعیت اسلامی چه در زمان قبل از حاکمیت و چه در دوره حاکمیت از کمبود هایی محسوب می شدند که در بسا مواقع اثر ناگواری روی پیشرفت ها و یا زمینة های مؤفقیته میگذاشتند. از این ها که بگذریم رهبر جمعیت اسلامی افغانستان در شخصیت و سجایای حیات سیاسی خود دارای نقطه های قوت و برانزنگی های ارزشمند و مهمی میباشد. تواضع، برده باری، میانة روی و اعتدال از برانزنگیهای شخصیت سیاسی او محسوب میشوند. او در حالات مختلف با خون سردی، دورانیشی و اعتدال سخن میگوید و از احساساتی شدن و افراط می پرهیزد. اوسیمای نیکو و ظاهراً آرام دارد. خوش برخورد، متواضع و مؤدب است. در پذیرش مردم و مهمان نوازی با حوصله مندی و سخاوت عمل می کند. در حالیکه یک عالم دینی محسوب می شود و با نظریات علمای سنتی جامعه ی خود هماهنگی نشان میدهد از خصوصیات و گرایشات مدرن و روشنفکرانه ی اسلامی نیز برخوردار است. این ویژه گیها برای اونسبت به همه رهبران احزاب جهادی مقبولیت و جذابیت بیشتر بخشیده است. معهذا بسیاری از خبرنگاران، نویسندگان و تحلیلگران خارجی در امور افغانستان در مورد رهبر جمعیت نظریات مثبت ابراز داشته اند. " الیوروا " نویسنده و محقق فرانسوی برهان الدین ربانی را شخصیت معتدل و نادر در جامعه اسلامی معرفی می کند: « برهان الدین ربانی در محل تقاطع سه جریان فکری قرار دارد که از ویژگیهای جمعیت اسلامی است. فرهنگ کلاسیک، اسلام معنوی و اسلامیزم سیاسی. تلفیق یک چنین تفکری در جهان اسلام نادر است. »





" ویلهلم دیتل " Wilhelm Dietl نویسنده ی آلمانی که رهبر جمعیت اسلامی را در دوره جهاد و مقاومت ضد شوروی دیده است می نویسد: « دربرخورد با ربانی نوار قرمزی که نشانه ی پیوند تمامی مجاهدین افغانی است در نزد وی مشاهده می شود. ربانی آرام صحبت میکند و تا حد ممکن عصبانی نمی شود. حالت متیني دارد . سخنانش پرمغز است. » ( 91 )

دکتور چنگیز پهلوان محقق و نویسنده ایرانی و استاد دانشگاه برهان الدین ربانی را رهبر شایسته میخواند: « استاد ربانی مردی است دیندار و بسیار متقی و پرهیزگار. او یک انسان و آراسته و رهبر شایسته است. در برابر مخالفان خود همواره سیاست مسالمت آمیز در پیش گرفته است و هرگز در صدد انتقام جویی بر نیامده است. . . . بنظر من در تاریخ دو صد ساله اخیر افغانستان هیچ رهبری در این کشور دارای چنین صفات برجسته و بارزی نبوده است. هرگاه رخداد های اخیر کابل ( جنگ های دوران حکومت مجاهدین) بوقوع نمی پیوست، ربانی میتوانست چهره تازه ای از اسلام مدرن را به نمایش بگذارد و جذبه های نوینی پدید آورد.» (92)

### ریشه یابی سقوط دولت اسلامی مجاهدین

دولت اسلامی افغانستان برهبري و ریاست برهان الدین ربانی که ائتلافی از بیشترین احزاب اسلامی و جهادی بود در اثر عوامل خارجی و داخلی سقوط کرد. در این جا هر یک از این دو عامل را به اختصار و اجمال به بحث و بررسی می گیریم.

#### الف - عوامل خارجی:

فشار و مداخله ی خارجی عامل بسیار مهم و اثر گذار در سقوط دولت اسلامی مجاهدین محسوب می شود. نخستین عامل در دخالت خارجی برای تضعیف و سرانجام سقوط دولت اسلامی، تشکیل دولت مذکور با تحولی از داخل و دور از دسترسی و آگاهی همسایگان و کشورهای ذی علاقه و دارای منافع بود. همسایگان افغانستان و کشورهای مختلف، شکل گیری و ظهور حاکمیت جدید را با شیوه های جداگانه و در راستای اهداف و استراتژی خود مورد توجه قرار میدادند. از دیدگاه امریکا و غرب رسالت و دوران حضور و قدرت مجاهدین با خروج قوای شوروی پایان میافت. به ویژه که شوروی طی دوسه سال بعد از این هزیمت متلاشی شد و از میدان رقابت و مسابقه به نفع امریکا بیرون رفت. آنها علایق و منافع آینده خود را در افغانستان در عدم حاکمیت مجاهدین و نظام اسلام گرا جستجو میکردند.

روسیه و کشورهای تازه به استقلال رسیده ی آسیای میانه بصورت طبیعی مخالف ایجاد حاکمیت مجاهدین و حکومت اسلامی در افغانستان بودند. چون آنها استقرار چنین حکومتی را در ثبات و آرامش آینده خود مضرو خطرناک می پنداشتند. هندوستان نیز با توجه به سیاست گذشته اش در حمایت از دولت کمونیستی افغانستان و مشکلاتش در کشمیر،



استقرار حکومت اسلامی مجاهدین را مخالف منافع خود تلقی میکرد. جمهوری اسلامی ایران علی‌الرغم اختلاف و تضاد هایش با آمریکا و غرب و با وجود حمایت و همبستگی گذشته اش با جهاد و مجاهدین افغانستان آرزوی تشکیل یک حکومت غیرجهادی، مختلط و ائتلافی و بیطرف را در سر می‌پروراند تا از یکطرف زمینه برای مشارکت و نقش بیشتر تشیع با نبود یک حکومت بنیاد گرای سنی مذهب مساعد گردد و از طرف دیگر از تبارز و تشکیل یک حاکمیت جدید اسلامی برهبری اهل تسنن در همسایگی آن جلوگیری شود. به خصوص که این حکومت با درهم شکستن تجاوز قوای شوروی بعد از ده سال جنگ نابرابری قوای مذکور میان می‌آمد و در انظار جهان اسلام و نهضت‌های اسلامی از اعتبار و منزلت بیشتر از انقلاب اسلامی ایران و حکومت اسلامی آن کشور برخوردار می‌بود.

پاکستان همسایه‌ی بسیار پراهمیت و بازیگر اساسی در قضیه افغانستان بدنبال تحقق استراتژی خود بود. پاکستان بنا بر حمایت و نقش فعال و گسترده اش در جهاد مسلحانه‌ی افغانستان علیه شوروی و حکومت ظرفدار آن در افغانستان نه تنها تأمین اهداف و خواسته‌هایش را حق مسلم و ثمره‌ی تلاش و سرمایه‌گذاری اش می‌پنداشت بلکه در فرجام پیروزی جهاد افغانستان و خروج قوای شوروی خود را قهرمان و میداندار اصلی محسوب میکرد. استراتژی پاکستان ایجاد یک حاکمیت متحد و مطیع در کابل متشکل از افراد و گروه‌های خاص مجاهدین بود. و پاکستان زمانی در تحقق این استراتژی مطمئن می‌گردید که تحولات سیاسی و نظامی آینده‌ی افغانستان در کنترل و نظارتش شکل میگرفت. تشکیل حکومت مؤقت مجاهدین در راولپنڈی ( 1367 )، جنگ جلال آباد در حمل 1368 و بعداً جنگ خوست و سقوط آن در 1369 و وقایع سیاسی و نظامی در چهارچوب استراتژی پاکستان محسوب می‌شد.

سقوط حکومت داکتر نجیب‌الله توسط احمدشاه مسعود در بهار 1371 در واقع تحول غیرمنتظره برای کشورهای فوق‌الذکر خاصاً برای پاکستان بود. عدم آگاهی و نظارت آنها در تحول مذکور به تشویش و نگرانی شان افزود. چون هر کدام آن کشورها از تأمین علایق و منافع شان در حاکمیت جدید اسلامی افغانستان تصویر تاریک و نا مشخص داشتند. و از طرف دیگر برخی از آن کشورها به ویژه پاکستان از نا آگاهی و ناکامی خود در این تحول احساس ناراحتی و سرخوردگی میکردند. معهداً همسایگان و کشورهای دارای اهداف و منافع در افغانستان با تردید و احتیاط و با حفظ و در نظر داشت همه امکانات و زمینه‌های مداخله در برابر حاکمیت جدید اسلامی افغانستان قرار گرفتند. این مداخلات در نتیجه‌ی خبط‌ها و اشتباهات حاکمان جدید در سیاست خارجی روبه گسترش گذاشت.

روسیه، دولت‌های آسیای میانه، جمهوری اسلامی ایران و پاکستان از همان آغاز به شیوه‌ها و میزان متفاوت در کمیت و کیفیت مداخله بدخالت در افغانستان پرداختند. روسیه و حاکمان آسیای میانه از عبدالرشید دوستم



حمایت کردند تا مانع نفوذ جریان اسلامگرایی دولت مجاهدین به آسیای میانه شود. به ویژه برنامه وتوانایی احمدشاه مسعود در همکاری با مجاهدین تاجکستان تضعیف گردد. هرچند دوستم بعدها در دست پاکستان قرار گرفت و احمدشاه مسعود سیاست حمایت از مجاهدین تاجک را به میانگیری میان آنها و دولت تاجکستان تبدیل ساخت، اما تا آنوقت جنگ با دوستم امکانات وتوانایی حاکمیت او را در عرصه های مختلف تضعیف کرده بود.

جمهوری اسلامی ایران که بعداً تصرف هرات و خاصاً بعد از سقوط کابل بدست طالبان به حمایت از دولت اسلامی افغانستان و جبهه متحد مخالف طالبان پرداخت در سالهای پیشین با حمایت از حزب وحدت موجب بی ثباتی دولت مذکور گردید.

نقش پاکستان در سقوط دولت اسلامی امریست بدیهی و آشکار. پاکستان که در آغاز تشکیل دولت اسلامی علی الرغم شناسایی دولت مذکور در عقب جنگهای حکمتی قرار گرفت تا کابل را از راه جنگ بدست بیاورد و دولت مورد نظر خود را مستقر بسازد، با ظهور طالبان دوستان امریکایی و سعودی خود را در سقوط حاکمیت مجاهدین برهبری برهان الدین ربانی قانع کرد؛ « شاهزاده ترکی الفیصل رئیس آژانس اطلاعاتی عربستان در ژوئیه 1996 ( سرطان 1375) از اسلام آباد و قندهار دیدار کرد تا طرح جدید فتح کابل را با آی اس آی مورد بحث قرار بدهد. هر دو کشور کمکهای شانرا به طالبان افزودند. در طول دوماه پس از ملاقات ترکی الفیصل، طالبان پیشروی شانرا نه به سمت کابل بلکه به سمت جلال آباد شروع کردند... » ( 93 )

طالبان بعداً تصرف جلال آباد که کابل را در چند روز کوتاه بدست آوردند، بیشتر از پیش مورد حمایت کامل و همه جانبه ی پاکستان قرار گرفتند. و این حمایت به پیمانهای بود که حقوق یا معاش کارمندان دولت طالبان و کابل از سوی پاکستان پرداخته شد؛ « در 28 جون ( 1998 ) بخش اعتبارات پولی وزارت دارایی سیصد میلیون روپیه ( شش میلیون دالر) برای پرداخت حقوق کارمندان اداری طالبان در کابل اختصاص داد. این اعتباریه وزارت امور خارجه اختیار میداد که در طول شش ماه بعدی پرداخت حقوق زمامداران ماهانه پنجاه میلیون تخصیص دهد. وزارت امور خارجه ملزم بود این مبلغ را در بودجه خود و سایر وزارتخانه ها طوری پنهان کند که در ثبت رسمی بودجه 9 - 1998 آشکار نشود و از چشمان کنجکاو کمک کننده گان بین المللی پاکستان که برای نجات اقتصاد بحران زده کشور خواهان قطع کامل کمک های دولتی بودند به دور بماند.

در سال مالی 8 - 1997 پاکستان حدود سی میلیون دالر کمک در اختیار طالبان قرارداد. این کمک شامل اقلام زیر بود:

ششصد هزار تن گندم، گازوئیل، بنزین و نفت سفید که قیمت بخشی آنرا عربستان سعودی پرداخت نمود. همچنین تهیه اسلحه و مهمات، تعمیر



وتھیه قطعات یدکی برای تجهیزات نظامی باقی مانده از زمان حضور نظامی شوروی مثل تانک ها و توپ های سنگین، تجهیز نیروی هوایی و ترمیم فرودگاه، جاده سازی، تأمین برق قندهار و پرداخت حقوق کارمندان از جمله ی همین کمکها بود. پاکستان برای خود طالبان نیز زمینه خرید سلاح ومهمات را از اوکراین و اروپای شرقی فراهم کرد. « ( 94 )

## ب - عوامل داخلی:

### 1 - جنگ احزاب ومشکل مشروعیت:

جنگ گروها علیه دولت اسلامی ومشکل مشروعیت کامل وگسترده دو عامل در تضعیف وزوال دولت مذکور بود. در حالیکه معضل گسترش واستحکام مشروعیت، به جنگ احزاب وگروه ها در برابردولت میانجامید وبهانه ی سرکشی وبغاوت آنها میگردد، حل این معضل به زمان طولانی وزمینه های مشخص ومساعد نیاز داشت وچنین زمان وزمینه ای را موانع گوناگون ازمداخله ی خارجی تا جنگ داخلی برای رهبران دولت اسلامی غیرقابل دسترس میساخت.

مشروعیت در حاکمیت ونظام سیاسی کشورها، سلطه وقدرت پنهانی وعلمی است که دولت وحاکمیت موجود را برای مردم وباشندگان جامعه قابل قبول میسازد و جامعه بدون اکراه وفشار از آن اطاعت وفرمانبری میکند. وظیفه ومکلفیت اساسی یک دولت وحاکمیت حمایت همه جانبه اززندگی فردی، اجتماعی، مادی ومعنوی کلیه اتباع به خصوص پاسداری ازامنیت فرد فرد آنان در جامعه وکشور است. مشروعیت دولت بستگی به انجام این وظایف دارد. ناتوانی وضعف دولت در تأمین وظایف مذکور مشروعیت دولت را زیر سوال میبرد. مینا وریشه ی مشروعیت رادر حاکمیت ها همیشه هنجارها وضوابطی تشکیل میدهند که ساختار سیاسی واجتماعی کشور در پرتو آن شکل می گیرد. در جوامع پیشرفته، رشد قوانین، شکل گیری ساختار سیاسی واجتماعی ومشروعیت دولت ها وارد مرحله ی ثبات وپختگی گردیده است. با نهادینه شدن این جوامع مشکل وبحران مشروعیت برای دولت ها ایجاد نمی شود. تغییر وتعویض حکومت ها برمبنای ضوابط ومعیارهای نسبتاً ثابت عملی میگردد که در این صورت حاکمیت جدید با داشتن مشروعیت زمام اداره ورهبری کشور را بدست میگیرد. اما برعکس در جوامع عقب مانده به خصوص در کشورهاییکه انتساب و وابستگی به اقوام، قبایل وطوایف جای خود را به هویت ملی واحد نداده مشکل مشروعیت، مشکل همیشگی دولت ها است. افغانستان مصداق عملی کشوری است که هنوز از مرحله ی اقوام وقبایل به مرحله ی ملت وهویت واحد ملی نرسیده است. در اینگونه کشورها، دولت بیشتر از طریق کودتای نظامی ویا تغلب وجنگ وحتمی مداخله وتجاوز نظامی قوت خارجی بوجود می آید که طبیعتاً با بحران مشروعیت دست وگریبان میباشند. تفوق وقدرت نظامی حاکمیت جدید در کوتاه مدت می



تواند به مهار ساختن بحران بیانجامد. اما ضعف و ناتوانی در اعمال سلطه، بحران مشروعیت را بیکي از عوامل سقوط و فروپاشی حاکمیت تبدیل میکند.

مشکل مشروعیت برای رهبران دولت اسلامی به خصوص برای برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود بیش از حد معمول و طبیعی آن بود. زیرا آنها منحیت حاکمان جدید در زمان و شرایطی نیاز به مشروعیت حاکمیت خود داشتند که تمام ساختارهای دولتی درکشورازهم پاشیده بود. در مملکت عملاً گروه‌ها و قوماندانان با سلیقه‌های ناهمگون بصورت جدا از مرکز فرمان میراندند. ارتش متلاشی گردیده بود و سلاح در دست عام مردم قرار داشت. یک و نیم دهه جنگ و اشغال خارجی ساختار سیاسی و اجتماعی گذشته را برهم زده بود. شرکت اقوام، قبایل، طوایف و گروه‌های مختلف سیاسی و مذهبی در این یک و نیم دهه جنگ دید و باورهای تازه‌ای به آنها داده بود. هر یک از گروه‌های قومی، سیاسی و مذهبی کشور مطالبات جداگانه در ساختار جدید سیاسی داشتند. این مطالبات و خواست‌ها بدور از منطق و عدالت و در تضاد و عناد با منافع همدیگر مطرح می‌شد. مشروعیت دولت برهبری برهان الدین ربانی از دیدگاه‌های مختلف قومی و گروهی مورد تردید قرار می‌گرفت. برای بسیاری از گروه‌های قوم پشتون، حاکمیت تاجک‌ها و غیرقابل قبول پنداشته می‌شد. عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت به عنوان حقوق هزاره خواستار تصاحب بخشی معین و مهم در قدرت دولتی بود. حزب او و سایر احزاب تشیع از لزوم رسمیت یافتن فقه جعفری صحبت می‌کردند. عبدالرشید دوستم بنام حقوق شمال، حاکمیت انحصاری در شمال و رهبری وزارت دفاع را می‌خواست. گلبدین حکمتیار با هر دو چهره‌ی گروهی و قومی با بهانه‌های گوناگون در فکر رسیدن به رهبری کشور بود. و همچنان گروه‌ها و تنظیم‌های مختلف دیگر با خواست‌های متعدد آوازی می‌کشیدند و دسترسی به آنرا حق مسلم خود می‌پنداشتند. مطالبات احزاب و گروه‌ها توأم با اعمال خشونت و جنگ مطرح می‌گردید و در عقب آنها کشورهای خارجی و سازمان‌های استخباراتی آن‌کشورها قرار داشت که منافع و اهداف خود را در وجود گروه‌های مذکور و تحقق خواسته‌هایشان سراغ می‌کردند.

دولت اسلامی افغانستان علی‌الرغم دشواریها و موانع فوق‌الذکر میبایست مشروعیت خود را با ایجاد ساختار جدید سیاسی و با گسترش و استحکام آن تثبیت می‌کرد. برای دولت مذکور دوره دسترسی به مشروعیت و عبور از این بحران وجود داشت: راه تغلب و راه تفاهم. اصل تغلب از طریق جنگ و با غلبه بر همه گروه‌های جنگجو و باغی می‌توانست تحقق یابد. و آنگاه زمینه برای ایجاد ساختار جدید سیاسی و اجتماعی میسر می‌گردید و مشروعیت دولت در پرتو این ساختار شکل می‌گرفت و تثبیت می‌شد.



اصل تفاهم و مذاکره با احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی، قومی و مذهبی در توافق به تشکیل ساختار جدید سیاسی می‌توانست عملی شود. این راه در صورت توافق و تعهد همه افراد و گروه‌ها به ساختار جدید سیاسی به مشروعیت حاکمیت می‌انجامید و مرحله‌ی بحران مشروعیت بصورت آرام و تدریجی بدون جنگ، کشتار و ویرانی کشور و حقوق تلفی و بی‌عدالتی در برابر گروه‌های مختلف قومی و مذهبی جای خود را به ثبات و آرامش میداد. در حالیکه رهبران دولت از هردو راه درکسب مشروعیت و گذر از این مرحله استفاده کردند اما به موفقیت دست نیافتند. برخی اشتباهات در شکل و چگونگی استفاده از هردو راه مذکور، جنگ و بغاوت مستمر گروه‌ها به خصوص مخاصمت گلبدین حکمتیار، فشار و دخالت خارجی بویژه دخالت مداوم و روبه‌گسترش پاکستان، مشکل مشروعیت را برای دولت‌مداران دولت اسلامی لاینحل گردانید و آنرا بیکي از عوامل سقوط حاکمیت تبدیل کرد.

## 2. اختلاف و ناهماهنگی در داخل حاکمیت:

اختلاف و ناهماهنگی در شکل‌های گوناگون میان احزاب مؤتلف حاکم و رهبران دست اول حاکمیت وجود داشت که به تضعیف و زوال آن انجامید. درگام نخست ناهماهنگی میان نخستین گروه‌های که دولت نجیب‌الله را سرنگون کردند به خصومت و جنگ میان آنها تبدیل شد. بروز اختلافات میان رهبر حزب وحدت و عبدالرشید دوستم با احمد شاه مسعود که تدریجاً به جنگ خونین مبدل گردید، در داخل حاکمیت بود. احزاب و تنظیم‌های شریک در دولت در مورد مسایل گوناگون از تقسیم قدرت و توزیع پست‌های دولتی تا موضوعات متعدد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و روابط خارجی آراء متفاوت و سلیقه‌های ناهمگون داشتند. حرکت انقلاب اسلامی برهبری مولوی محمد نبی محمدی و حزب اسلامی مولوی خالص با بسیاری از سیاست و عملکرد رئیس دولت اسلامی و احمدشاه مسعود مخالفت میکردند. آنها حضور و موجودیت زنان را در ادارات دولتی مغایر با شریعت اسلامی تلقی میکردند. از ظاهر شدن زنان در تلویزیون و گوبندگی‌شان در ادیو ناراض بودند. سیاست و عملکرد رهبران جمعیت اسلامی را در نزدیکی با احزاب تشیع نادرست می‌پنداشتند. به حضور نیروهای دوستم در کابل و ادامه کار اعضای حزب دمکراتیک خلق در ادارات دولتی به خصوص در قطعات مسلح اعتراض داشتند. و در باطن بنا بر ملاحظات و انگیزه‌های قومی و سیاسی طرفدار بقای حاکمیت با رهبری برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود نبودند. مع هذا آنها علی‌الرغم مشارکت در دولت، در جهت تقویت و استحکام آن کاری انجام ندادند. و در جنگ‌های دولت با مخالفین حتی در جنگ با دوستم که همیشه از جهاد با ملیشه‌های دوستم صحبت میکردند، سهم نگرفتند.



جناب محمد اکبری در حزب وحدت و حرکت اسلامی برهبري آیت الله محسنی با آنکه از متحدین حاکمیت بودند نارضایتی هایی از رهبران دولت داشتند. عبدرب الرسول سیاف رهبر تنظیم اتحاد اسلامی و از متحدین اصلی دولت نیز با سیاست و عملکردهای رئیس دولت اختلاف و ناهماهنگی داشت. او روش و سیاست دولت را در اسلامی کردن ادارات دولتی غیرمؤثر و ناکافی می شمرد. باری به رئیس دولت هرچند با شوخی و مطایبه گفت: « استاد (استاد ربانی) از دولت شما هم خدا خفه است و هم شیطان. خداوند به این سبب خفه است که نام دولت اسلامی است اما کارش غیر اسلامی. شیطان از این خاطر که چرا دولتی مطابق خواسته ی او نام اسلامی دارد. » ( 95 )

رهبر اتحاد اسلامی در مورد تفاهم و نزدیکی با عبدالرشید دوستم و جنبش ملی او مخالف بود. نظریه ی حکومت تکنوکرات ها را که گاهی از سوی احمدشاه مسعود مطرح می شد نمی پذیرفت. طرح سازمان ملل را در ایجاد حکومت بیطرف که هرچند عملی نگردید در تناقض با اهداف و آرمان جهاد تلقی میکرد. با موضع گیریهای دولت علیه پاکستان به خصوص با سیاست احمدشاه مسعود در این مورد ناسازگاری داشت. برای بسیاری از سران احزاب اسلامی و جهادی حتی آنهاییکه در داخل دولت قرار داشتند و یا در حالت بیطرفی به سر میبردند، جمعیت اسلامی و شورای نظار گروه ها و نیروهای انحصار گری محسوب می شدند که مناصب و مراکز اصلی قدرت را در اختیار خود نگهداشته بودند. از دیدگاه آنها مفهوم قدرت و حاکمیت دولت اسلامی در سه محور تصاحب و توزیع پول ، امور نظامی و امنیتی، توظیف و تقرر کارمندان عالی رتبه ی دولتی خلاصه می گردید که تمام آنها در انحصار جمعیت اسلامی و شورای نظامی پنداشتند. در حالیکه این ذهنیت، کینه و خصومت گروههای مخالف دولت را تشدید میکرد، در داخل دولت به ناخشنودی و عقده مندی گروههای متحد دولت می افزود. گروه هاییکه همزمان با مشارکت در قدرت و بهره مندی از امتیازات دولت احساس بیگانگی میکردند و عملاً خود را از دسترسی مستقیم به منابع و مراکز اصلی قدرت محروم میافتند.

تفاوت برداشت ها و دیدگاه ها درباره ای از مسایل میان رئیس دولت اسلامی و احمدشاه مسعود فرمانده کل نیروهای دولت بخش دیگر از ناهمسوئی و ناهماهنگی در هسته ی رهبری دولت بود. احمدشاه مسعود از امضای معاهده اسلام آباد در بهار 1372 توسط رئیس دولت ناراض بود و از توافقنامه ماهیپیر با گلبدین حکمتیار که پای او را به حیث صدراعظم بدخل شهر کابل کشانید دل خوش نداشت. از عدم استعفای رئیس دولت اسلامی در شورای هرات ناراحت بود. در حالیکه رئیس دولت طرفدار آرام ساختن و مهار کردن عبدالرشید دوستم با دادن امتیازاتی به او بود، اما احمدشاه مسعود مطالبات دوستم را نادرست و پذیرش آنها خطرناک تلقی



میکړد. دیدگاه های آنها در مورد برخورد و روابط با پاکستان همسویی و هماهنگی نداشت.

### 3 - اشتباه و تناقض در سیاست خارجی:

سیاست خارجی دولتمداران در دولت اسلامی همراه با اشتباهاتی بود که روند مداخلات خارجی را در افغانستان و علیه دولت اسلامی تسریع و گسترش بخشید. افزون بر آن، برخورد و عملکرد متناقض در سیاست خارجی راه را برای عمل مؤثر، به موقع و مؤفقت آمیز در عرصه ی سیاست و مناسبات خارجی بروی دولت اسلامی مسدود می‌کرد. باری احمدشاه مسعود وزیر دفاع و شخصیت محوری در دولت اسلامی مجاهدین که پیروزی مجاهدین در تشکیل دولت مدیون نقش او محسوب میشود گفت: « یکی از اشتباهات عمده ما این بود که قبل از دستیابی به پایتخت و تشکیل دولت با هیچ یک از کشورهای خارجی و جامعه بین المللی به تفاهم و مذاکره ای نیرادخته بودیم تا حمایت آنها را از دولت نو تشکیل مجاهدین جلب می‌کردیم. باور ما این بود که جامعه ی بین المللی به خصوص کشورهای اسلامی و جهان غرب که در دوران جهاد و مقاومت علیه تجاوز شوروی از مجاهدین حمایت کردند و آنها را مبارزین راه آزادی می خواندند هم چنان در دوران پیروزی و تشکیل دولت مجاهدین به حمایت خود ادامه خواهند داد. به خصوص من در مورد پاکستان فکر نمی‌کردم که آن کشور بعد از تشکیل دولت اسلامی متشکل از احزاب مجاهدین در عقب حکمتیایر قرار بگیرد و جنگ را به دولت افغانستان تحمیل کند. » ( 96 )

بسیاری از رهبران دولتی به خصوص احمدشاه مسعود که بعد از یک و نیم دهه جهاد و مقاومت، تجاوز بزرگترین ارتش نظامی دنیا ( ارتش شوروی ) را درهم شکسته بودند و رژیم محصول تجاوز را از پا در آورده بودند توقع داشتند که همسایگان افغانستان و جامعه ی بین المللی بصورت طبیعی پیروزی و حاکمیت جدید را بپذیرند و به آن احترام بگذارند. آنها با این توقع، به نیت و اهداف همسایگان به خصوص پاکستان و میزان اثر گذاری آن در آتیة ی شکل گیری حوادث و تحولات سیاسی و نظامی افغانستان با بی اعتنائی برخورد کردند و با آنرا دست کم گرفتند. این امر خشم و حرص پاکستان را در دخالت مداوم و گسترده مضاعف کرد و به تدریج، این دخالت با ایجاد طالبان و لشکر خون ریز زمین سوز طالبی متشکل از هزاران جنگجوی پاکستانی و ده ها کشور خارجی دیگر به یک تجاوز آشکار، اعلان نشده و غیر رسمی مبدل گردید. علی الرغم آنکه سقوط حاکمیت حزب دمکراتیک خلق بریاست نجیب الله توسط احمدشاه مسعود و تشکیل دولت مجاهدین برهبری برهان الدین ربانی برخلاف استراتژی پاکستان به خصوص آی اس آی بود اما دولت اسلامی افغانستان و رهبران آن به ویژه احمدشاه مسعود از فرصت های مساعد ماه های نخستین عمر دولت اسلامی در مفاهمه و مذاکره ی جدی با اسلام آباد استفاده نکردند. هر چند برداشت ها و تحلیل





هایی در داخل و بیرون دولت وجود داشت که هرگونه تماس و مفاهمه با اسلام آباد نمیتوانست استراتژی و اراده ی پاکستان را در اسقاط دولت برهان الدین ربانی و تشکیل دولتی به رهبری حکمتیار تغییر دهد. با وجود آن، یک گفتگوی دوجانبه، صریح و جدی با اسلام آباد و خاصاً ارتش پاکستان در ماه های نخستین حکومت مجاهدین مورد امتحان قرار نگرفت. احمدشاه مسعود وزیر دفاع دولت اسلامی و شخصیت اصلی حاکمیت در اسد 1371 (جولای 1992) در پاسخ بدعوت وزارت دفاع پاکستان غرض سفر رسمی به آن کشور، جنرال عبدالرحیم وردک رئیس ستاد مشترک ارتش یا لوی درستیز را فرستاد. این دعوت فرصت مساعد برای مذاکرات اساسی و گسترده از سوی موصوف با مقامات نظامی پاکستان محسوب می شد که گرداننده ی اصلی سیاست کشورشان در مورد افغانستان بودند. مسلم بود که جنرال رحیم وردک نه صلاحیت چنین مذاکراتی را با اسلام آباد داشت و نه مسئولیت آنرا. و نه تمایل و اراده یی که علاقه و اطمینان پاکستان را برای پذیرش دولت اسلامی برهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود جلب بدارد.

احمدشاه مسعود در صدد آن بود تا جلو مداخلات پاکستان از طریق کشورهای غربی به خصوص ایالات متحده آمریکا گرفته شود. اما آمریکا کماکان به سیاست خود در مورد افغانستان که نگاه از عینک پاکستان به افغانستان و باز گذاشتن دست اسلام آباد به مداخله بود، ادامه داد. امریکایی ها هیچگاه حاضر نشدند تا اعتراض و مطالبات احمدشاه مسعود را در مورد مداخله ی پاکستان و اعمال فشار به آن کشور در قطع این مداخله بشنوند و بپذیرند.

اشتباه دیگر در سیاست خارجی دولت مردان دولت اسلامی حمایت آنها از نهضت اسلامی تاجکستان بود. آنها با این حمایت روسیه و کشورهای آسیای میانه را در برابر حاکمیت خود قرار دادند. روس ها در حالیکه مناطق مختلفی را در ولایات تخار و بدخشان بصورت مکرر مورد بمباران هوایی قرار دادند، همراه با ازبکستان به تقویت عبدالرشید دوستم پرداختند و از سرکشی و بغاوت او بمنظور تضعیف دولت مجاهدین حمایت بعمل آوردند. هر چند که بعداً دولت اسلامی در کابل با میزبانی از رئیس جمهور تاجکستان و سید عبدالله نوری رهبر مخالفان اسلامی آن، سیاست معقول و واقع گرایانه ای در پیش گرفت. اما تا آن زمان جنگ و خصومت دوستم، توان نظامی دولت را ضعیف کرده بود. در حالیکه حمایت از نهضت اسلامی تاجکستان و انعطاف ناپذیری در برابر همسایگان از روحیه ی جهاد، بیگانه ستیزی، عدالت طلبی و استقلال خواهی دولت اسلامی مجاهدین ناشی می شد و دولت مردان مجاهد در صدد حفظ و استحکام دولت مستقل و غیر وابسته در کشور خود بودند اما به این واقعیت کمتر توجه کردند که تحقق چنین امری به عوامل و زمینه های مختلف نیاز داشت. این عوامل، مسایل متعددی را از موجودیت دولت مرکزی و مسلط تا نیرومندی آن در ابعاد مختلف



نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، موقعیت مناسب جغرافیایی کشور و غیره در برمیگرفت. و دولت اسلامی از چنین عوامل وزمینه هایی بهره مند نبود. البته دسترسی به این عوامل وزمینه ها برای دولت های آینده افغانستان نیز با توجه به دخالت و اهداف همسایگان و کشورهای دیگر خارجی آسان نخواهد بود.

برداشت و سلیقه های متفاوت، ناهمسویی و ناهماهنگی و حتی تناقض و تضاد در سیاست خارجی میان رهبران دولت و احزاب متحد دولت بخشی دیگر از ضعف و کمبودی بود که به دوام اشتباهات در این عرصه می انجامید. رهبران دولت و رهبران احزاب متحد دولت که افکار و سلیقه های متفاوت در مسایل مختلف داشتند در مورد سیاست و مناسبات خارجی دولت نیز با دیدگاه های متعدد، ناهماهنگ و گاهی متضاد ظاهر می شدند.

برخی از دیپلومانهای دولت اسلامی با کارنامه های شان در بیرون، بخشی دیگر از نارسایی وضعف سیاست خارجی دولت را بازتاب میداد. سفیران و کارمندان سفارتخانه ها هر کدام ممثل سیاست و سلیقه ی رهبران و گروه های مربوط به خود بودند. و بسا مواقع در رقابت و منازعه میان هم بسر میبردند. آنها برخلاف تعامل و قانون تغییر و تعویض در هر دوره ی معین دو و یا سه سال طی یک دهه عمر دولت اسلامی به وظایف خود ادامه دادند. تعدادی از این دیپلوماتها سالها قبل تابعیت کشورهای را داشتند که در آنجا من حیث دیپلومات تعیین شده بودند و یا در طول دوران جهاد در همان کشورها بسر برده بودند. با چنین ویژگی در امور سیاست خارجی و در میان دیپلوماتهای دولت اسلامی تعدادی از این دیپلوماتها تعهد و وفاداری به دولت متبوع شان نداشتند. علاءالدین اثیر سفیر افغانستان در تاشکند بعد از اولین ورود طالبان در جوزای 1376 به مزار شریف، پیروزی طالبان را تبریک گفت. یکی از دیپلوماتهای دولت اسلامی در ریاض سفارت را به طالبان تسلیم کرد. دیپلومات دیگر در واشنگتن به نفع طالبان با اعضای سفارت وارد نزاع و کشمکش گردید و این کشمکش ظاهراً بهانه ای برای انسداد سفارت افغانستان در واشنگتن شد. وعده ای از دیپلوماتهای دولت در کشورهای مختلف بعد از سقوط کابل و مزاربدست طالبان وظایف خود را ترک کرده به ممالک غربی پناهند شدند.

#### 4. ناآمادگی احزاب اسلامی و جهادی برای دولنداری:

یکی از عوامل سقوط دولت اسلامی را میتوان در ناآمادگی احزاب اسلامی و جهادی برای حاکمیت و دولنداری مورد بحث و ارزیابی قرار داد. در قدم نخست خروج کامل قوای شوروی در سال 1367 از افغانستان، هم جهان و هم احزاب مجاهدین را غافلگیر کرد. سه سال بعد سقوط سریع رژیم دست نشانده شورویها برهبری نجیب الله بصورت ناگهانی موضوع تشکیل دولت و شروع اداره کشور و دولنداری را در برابر احزاب اسلامی و جهادی قرار داد. این در حالی بود که احزاب مجاهدین عملاً برای اداره مملکت و دولنداری



آمادگي نداشتند. ودر واقع احزاب مجاهدين، احزاب سياسي با معيارهاي معين ومشخص محسوب نمي شدند. منظم ترين جبهه جنگ وجهاد درداخل كشورجبهات احمدشاه مسعود بود كه دولت حزب دمكراتيک خلق يا ضربت وابتكاراوسرنگوني يافت. اما نظم وسازماندهي مؤفقانه ي احمدشاه مسعود براي مناطق محدودي ازكشور ودرشرایط ويژه اي دوران جهاد، مؤثريت وكارآيي داشت. درحاليكه براي تشكيل دولت دركابل واداره ي كشور به ايجاد ساختار ونظام دولتي با موجوديت گروه كثيري مديران متخصص درعرصه هاي مختلف حاكميت واداره ضرورت بود.

احزاب وتنظيم هاي مجاهدين دربيرون كشورعمدتاً درپشاورپاكستان كه دولت اسلامي متشكل از اعضاي آنها درثور 1371 قدرت را دركابل تحويل گرفتند نيز براي اداره ي كشور و دولتداري شرايط و ابزارمورد نياز را با خود نداشتند. از يكطرف آن احزاب براي اداره كشور وايجاد ساختار ونظام دولتي فاقد برنامه ي مشخص ومنظم تدوين شده بودند واز طرف ديگر نيروي فني ومتخصص نداشتند تا آنها رادارات دولتي وبمنظورمديريت ورهبري بگمارند. احزاب اسلامي وجهادي درطول بيشترازيكدهه موجوديت وفعاليت خود درمحيط آرام وپرازتسهيلات عقب جبهه وجنگ درپاكستان هيچ كاراساسي ومثمربراي تربيه وايجاد يك نيروي فني ومتخصص انجام ندادند. حتي اين احزاب متناسب به هويت ظاهري وادعاي بلند بالاي تعهد و وفاداري به اسلام وجهاد درايجاد وتربيه ي نيروي متعهد وعامل به احكام وقوانين اسلامي نيزنامؤفق بودند. بسياري ازافراد وعناصريكه كدرها وفعالين احزاب خود درهردوعرصه ي نظامي وملكي بودند وبعداً دركرسي هاي دولتي قرار گرفتند دست به سوء استفاده وخيانت مالي زدند. اگر بخشي ازعوامل وزمينه هاي سوء استفاده وفساد مالي( رشوت ستاني، اختلاس، دزدی ) درادارات دولت اسلامي ريشه درفقرزاينده ، جنگ وبني ثباتي جامعه وكشورداشت، بخش ديگران ازفقدان تعهد ومسئوليت اسلامي و وطني آن افراد وعناصر ناشي مي شد. ودربررسي عوامل دروني سقوط دولت اسلامي نمي توان ازاثرمغفي ومخرب گسترش فساد مالي درارگانها وادارات دولتي چشم پوشيد. به قول ابن خلدون مؤرخ مشهور مسلمان، قدرت "عصيه" كه نيرو وانگيزه ي دفاع ازحاکميت محسوب مي شود درنتيجه ي فساد مالي به انحطاط واضمحلال رفت.

### مآخذ ومنابع فصل سوم:

- 1 - " شهادت" ، ارگان نشراتي حزب اسلامي افغانستان، شماره 463 مؤرخ 13 حمل 1371، کنفرانس مطبوعاتي گلبدين حكمتيار امير حزب اسلامي افغانستان
- 2 - برگرفته از نوار ضبط شده کنفرانس مطبوعاتي حكمتيار توسط نگارنده . اين کنفرانس مطبوعاتي بتاريخ 21 حمل 1371 درپشاور دايرگرديد. نگارنده كه مسئوليت راديو صداي افغانستان را در وزارت دعوت وارشاد حكومت



- مؤقت مجاهدین بدوش داشتیم به این کنفرانس رفته بودم. متن کامل کنفرانس مذکور در شماره 470 نشریه شهادت نیز به چاپ رسیده است.
- 3 - اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص 524
- 4 - از یاد داشته‌های نگارنده، احمد شاه مسعود این مطالب را روز هفدهم ثور 1371 در ساختمان وزارت امنیت در کابل به جمعی از اعضای انجمن سخنوران و نویسندگان جمعیت اسلامی افغانستان اظهار داشت که نگارنده در میان آنان قرار داشتیم.
- 5 - از یاد داشته‌های نگارنده، احمد شاه مسعود این اظهارات را در جمعی از اعضای جمعیت اسلامی در میزان 1371 در جبل السراج اظهار داشت که نگارنده در آن جمع بودم.
- 6 - برگرفته از نوار گفتگوی مخابرویی احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار توسط نگارنده که جریان گفتگوی آنها را از طریق دستگاه مخابره کمیته نظامی جمعیت اسلامی افغانستان در منطقه "چمکنی" شهر پشاور شنیدم. این گفتگوی مخابرویی بروز بیست و هشتم حمل 1371 صورت گرفت. در زمان گفتگو احمد شاه مسعود در جبل السراج و گلبدین حکمتیار در لوگر قرار داشت.
- 7 - شهادت، ارگان مرکزی حزب اسلامی افغانستان، چاپ مطبعه حزب اسلامی، شهر پشاور، شماره 465، مؤرخ 30 حمل 1371
- 8 - همان مأخذ، شماره 467
- 9 - اعلامیه جمعیت اسلامی افغانستان، منتشره انجمن سخنوران و نویسندگان جمعیت اسلامی، مؤرخ 2 ثور 1371، شهر پشاور
- 10 - از یاد داشته‌های نگارنده، رونوشت از نوار ضبط شده صحبت عبد رب الرسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی افغانستان توسط نگارنده در ثور 1371
- 11 - رادیو بی بی سی، برنامه فارسی شام 4 ثور 1371 مصاحبه با حضرت صبغت الله مجددی
- 12 - شهادت، ارگان مرکزی حزب اسلامی افغانستان، شماره 470 ثور 1371
- 13 - حکمتیار، گلبدین، دسایس پنهان و چهره‌های عریان، چاپ تهران سال 1379، ص 88
- 14 - بیانیه حضرت صبغت الله مجددی رئیس شورای جهادی و ممثل دولت اسلامی افغانستان در مجلس انتقال قدرت، نشر و تکثیر: دارالانشاء دولت اسلامی افغانستان، 7 سرطان 1371، صفحات 3 و 4
- 15 - شهادت، شماره 475، 13 ثور 1371، اعلامیه حزب اسلامی افغانستان
- 16 - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، شامگاه اول جوزای 1371، گزارش از سفر صبغت الله مجددی به شهر مزار شریف و سخنرانی او در مسجد روضه مزار
- 17 - اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص 601



- 18 - به این نگارنده در شهر کابل، 7 جوزای 1371
- 19 - مصاحبه گلبدین حکمتیار با روزنامه انگلیسی زبان " فرنترپست" چاپ پشاور 14 ثور 1371
- 20 - شهادت، شماره 476، 13 ثور 1371، سخنرانی حکمتیار در جلال آباد
- 21 - شاه آقا صدیق مجددی از همراهان داکتر نجیب الله مجددی مطلب متذکره را به این نگارنده، در ثور 1373 در شهر کابل بیان داشت.
- 22 - بیانیه حضرت صبغت الله مجددی رئیس شورای جهادی و ممثل دولت اسلامی افغانستان در مجلس انتقال قدرت، 7 سرطان 1371، صفحات 15 و 16
- 23 - همان مأخذ
- 24 - همان مأخذ
- 25 - هارون، الف، داود خان در چنگال کی جی بی، ص 37
- 26 - افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص 140
- 27 - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، شامگاه دهم اسد 1378، مصاحبه با صبغت الله مجددی رئیس دولت پیشین افغانستان
- 28 - از یاد داشتهای نگارنده، محفل مذکور که نگارنده نیز در آن شرکت داشتم در 22 دلو 1368 سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران تدویر یافته بود. در این محفل سفیر ایران در اسلام آباد، برخی از مقامات ایالت سرحد پاکستان وعده ای از رهبران و اعضای احزاب مجاهدین اشتراک کرده بودند. سخنان مجددی به استقبال گرم افغانها روبرو شد.
- 29 - خط مشی دولت اسلامی افغانستان، ناشر: روزنامه ملی انیس، چاپ مطبعه دولتی کابل، اسد 1371، ص 4
- 30 - همان مأخذ
- 31 - همان مأخذ
- 32 - علمی، حامد، سفرها و خاطره ها، ص 17
- 33 - دسایس پنهان و چهره های عریان، ص 123
- 34 - انیس، روزنامه ملی چاپ کابل، 20 سرطان 1371
- 35 - شهادت، شماره 504، 23 اسد 1371
- 36 - رادیو افغانستان، کابل، 19 اسد 1371
- 37 - شهادت، شماره 524 اول سنبله 1371، اعلامیه فرماندهی کل قوای حزب اسلامی افغانستان
- 38 - رادیویام آزادی، رادیوی حزب اسلامی حکمتیار، شامگاه 21 اسد 1371
- 39 - رادیو بی بی سی، شامگاه 2 سنبله 1371، مصاحبه با مولوی محمد نبی محمدی
- 40 - نشریه شهادت، شماره 540



- 41 - از یاد داشت های نگارنده، حین اظهارات احمدشاه مسعود در مورد متذکره در میزان 1371 به جمعی از یاران و همزمانش در کابل، نگارنده حاضر بودم
- 42 - سفرها و خاطره ها، ص 89
- 43 - عده ای از مسئولین ولایت بغلان که سامع و شاهد اظهارات احمدشاه مسعود به جنرالان دوستم بودند اظهارات او را به نگارنده باز گو کردند. نیرو های دوستم در دوران حکومت نجیب الله با مجاهدین احمدشاه مسعود در ولسوالی خواجه غار جنگیده بودند. در این جنگها قوت های دوستم شکست خورده بودند.
- 44 - بیگی، دگر جنرال ارکان حرب عبدالروف، افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط شمال بدست طالبان، چاپ پشاور سال 1379، ص 116
- 45 - هفته نامه وحدت، نشریه ی حزب وحدت اسلامی افغانستان ( برهبری عبدالعلی مزاری )، شماره 177، دهم عقرب 1375
- 46 - از یاد داشتهای نگارنده، این مطالب را احمدشاه مسعود در جدي 1372 به جمعی از مسئولین وزارت اطلاعات و فرهنگ اظهار داشت که نگارنده در آن میان بودم .
- 47 - از یاد داشت های نگارنده، محمد اکبری این مطالب را به جمعی از اعضای دفتر فرهنگی جمعیت اسلامی در منطقه تایمینی شهر کابل اظهار داشت که نگارنده یکی از مستمعین نظریات او بودم. او را در اواخر سنبله 1373 در منطقه مذکور زمانی ملاقات کردیم که با طرفدارانش از سوی نیروهای عبدالعلی مزاری از غرب کابل رانده شد. اکبری ادعا داشت که بر اساس انتخابات شورای مرکزی حزب وحدت که اکثریت به او رای داده اند رهبر قانونی حزب وحدت میباشد. بعد از آن حزب وحدت بدو جناح مزاری و اکبری تقسیم شد.
- 48 - شهادت، شماره 586، 27 جدي 1371
- 49 - به این نگارنده، جنرال لطیف که در حکومت مجاهدین معنیت تخنیکي وزارت دفاع را بدوش داشت و ضروریات نظامی توسط او از کشورهای اروپای شرقی خریداری می شد این مطلب را به نگارنده در کشورهای اند اظهار داشت .
- 50 - احمد رشید، طالبان ، نفت و بازي بزرگ جدید، صفحات 53 و 63
- 51 - این مطلب را دکتور عبدالحی الهی رئیس کمیته تعلیم و تربیه جمعیت اسلامی افغانستان در آن زمان به نگارنده در شهر پشاور اظهار داشت. وی با رهبر جمعیت اسلامی افغانستان در اجلاس لاهور شرکت کرده بود.
- 52 - تصویر، هفته نامه چاپ پاکستان، 11 جون 1993، مصاحبه با احمد شاه مسعود
- 53 - نگارنده شاهد اینگونه اظهارات احمدشاه مسعود بعد از امضای توافقنامه اسلام آباد بودم.



- 54 - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، 7 قوس 1372 مصاحبه با گلبدین حکمتیار
- 55 - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، شامگاه 8 قوس 1371، مصاحبه با عبدالعزیزمراد رئیس دفتر مطبوعاتی و سخنگوی ریاست دولت اسلامی افغانستان
- 56 - به این نگارنده، در 18 جدي 1372 یکی از رؤسای اداره امنیت دولتی مطالب متذکره را بیان داشت.
- 57 - رادیو افغانستان، 11 جدب 1372، ابلاغیه اردوی دولت اسلامی افغانستان
- 58 - رادیو پیام آزادی، 11 جدي 1372، اعلامیه شماره اول شورای عالی هم‌آهنگی انقلاب اسلامی افغانستان
- 59 - ریاست فرهنگی شورای اداری ولایت کابل حرکت اسلامی افغانستان، اعلامیه مشترک حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی افغانستان، 25 سنبله 1373
- 60 - جنرال عبدالرشید دوستم به هیئت اعزامی کابل درجدي 1374 گفته بود که شش هزار نفر از نیروهای جنبش ملی درجنگ با دولت اسلامی جان خود را از دست دادند. عبدالعزیزمراد عضو هیئت این مطلب را از قول دوستم به نگارنده اظهار داشت.
- 61 - میلی، افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، ص 71
- 62 - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، گزارش خبری درمورد سخنرانی جنرال نصیرالله بابروزی داخله پاکستان در منطقه سرحدی چمن، اول میزان 1373
- 63 - افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، ص 76
- 64 - از یاد داشته‌های نگارنده، این مطلب را عبدالعزیز مراد سخنگوی رئیس دولت اسلامی که در جلسه حاضر بود به نگارنده بیان داشت.
- 65 - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، مصاحبه با عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان، شامگاه 26 دلو 1373
- 66 - رادیو بی بی سی، مصاحبه با عبدالعلی مزاری، 28 دلو 1363
- 67 - عبدالعلی مزاری در مصاحبه با کسری ناجی خبر نگار رادیو بی بی سی، اول حوت 1373
- 68 - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، مصاحبه با عبدالمنان نیازی سخنگوی تحریک اسلامی طالبان افغانستان 6 حمل 1375
- 69 - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ص 131
- 70 - یاد داشت نگارنده از اظهارات داکتر عبدالله که درمورد شکست نیروهای دولتی درهرات به جمعی از اعضای جمعیت اسلامی افغانستان و شورای نظار در اواخر میزان 1374 درتالار رادیو افغانستان درکابل ارائه کرد. موصوف ضعف اداره ی اسماعیل خان، نقص جدي کار اودرعرصه نظامی،



- تک محوري، انحصارگري وهمه کاره بودن اورا يکي از عوامل سقوط هرات معرفي کرد.
- 71 - راديو بي بي سي، بخش فارسي 18 سنبله 1374 ، به نقل از مصاحبه اسماعيل خان دريک نشريه افغاني چاپ اروپا
- 72 - راديو بي بي سي، بخش فارسي، مصاحبه با عبدالمنان نيازي سخنگوي طالبان ، 13 سنبله 1374
- 73 - صبغت الله مجددي اين اظهارات را در جمعي از قوماندانان ومسئولين تحريک طالبان که ملا عمر رهبر آنها نیز موجود بود در سرطان 1375 در قندهار بيان داشت. محتوای سخنراني مجددي را شاه آقا صديق مجددي يکي از همراهان سفر او به اين نگارنده بيان داشت. او گفت که حضرت مجددي به درخواست آي اس آي به قندهار رفت تا طالبان را متقاعد به اتحاد با دوستم کند. حضرت مجددي اين تقاضاي آي اس آي را به اين دليل پذيرفت که فکرمیکرد در صورت ائتلاف طالبان با دوستم دولت استاد رباني سرنگون مي شود وزمينه براي رياست وي آماده خواهد شد که هم طالبان وهم دوستم به رهبري وي در دولت توافق ميدارند.
- 74 - افغانستان، طالبان وسياست هاي جهاني، ص 124
- 75 - همان مآخذ، ص 106
- 76 - منصور، عبدالحفیظ، نهضت اسلامي افغانستان، ص 90
- 77 - محمدصديق چکري سرپرست وزارت سرحدات که عضو هيئت دولت در مذاکره بود نظريات رهبران تنظيمها ورئيس شوراي ننگرهار را به نگارنده در کابل اظهار داشت.
- 78 - از ياد داشت هاي نگارنده، احمدشاه مسعود توضيحات مذکور را حين بحث و ارزيايي سفر رئيس دولت به مزار شريف طي جلسه يي در پنجم جدي 1374 در کابل اظهار داشت که نگارنده حاضر بودم
- 79 - اظهارات عبدالرشيد دوستم را عبدالعزيز مراد سخنگوي رئيس دولت اسلامي که عضو هيئت دولت بود به نگارنده در کابل بيان داشت.
- 80 - راديو بي بي سي، بخش فارسي، مصاحبه با جنرال عبدالرشيد دوستم، 26 دلو 1374
- 81 - دساييس پنهان و چهره هاي عريان، ص 208
- 82 - راديو بي بي سي، بخش فارسي، مصاحبه با عبدالرشيد دوستم، 27 حمل 1375
- 83 - طالبان، اسلام، نفت و بازي بزرگ، صفحات 76 و 78
- 84 - انيس، روزنامه ملي چاپ کابل، متن دري خط مشي حکومت اسلامي افغانستان، 24 اسد 1375
- 85 - فرياد، ماهنامه چاپ آلمان، سال پنجم ، شماره 30 جوزاي 1376
- 86 - راديو صداي امريکا، بخش دري، مصاحبه با وزير ي سخنگوي محمداظهر، شاه سابق افغانستان ، 23 سنبله 1375
- 87 - به اين نگارنده در اسد 1377 در هالند





- 88 - به این نگارنده، محمد قسیم فهیم مطالب مذکور را در 26 حوت 1376 در شهر پلخمری به این نگارنده اظهار داشت. وی درباره این پرسش نگارنده که شایعه ی ننگیدن نیروهای دولت در جبهه ی شرق و جبهات دیگر اطراف کابل حین ورود طالبان در میزبان 1375 به پایتخت تا چه حد به واقعیت نزدیک است مطالب مذکور را بیان کرد. آن زمان در برخی حلقه ها گفته می شد که طالبان در یک توافق بدون جنگ با نیروهای دولتی به کابل وارد شدند.
- 89 - معلم حمید الله باشنده ولایت بغلان که در شب تصرف پایتخت توسط طالبان در شهر کابل به سر میبرد، چشمدید خود را از حوادث آن شب به نگارنده بیان داشت.
- 90 - از یادداشت های نگارنده، هنگام صحبت استاد ربانی در میان کارمندان رادیو تلویزیون قرارداداشتم
- 91 - گذرگاه افغانستان، ص 276
- 92 - افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، صفحات 174 و 175
- 93 - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ص 83
- 94 - همان مأخذ، صفحات 285 و 286
- 95 - مطلب متذکره را از قول سیاف، عبدالعلی دانشیار به نگارنده در شهر مزارشریف در حمل 1376 بیان داشت. دانشیار معاون کمیته ی تشکیلات جمعیت اسلامی افغانستان و استاد فاکولته حقوق دانشگاه کابل بود که در سانحه ی سقوط هواپیما در اواخر تابستان 1376 در میان جان داد.
- 96 - از یادداشت های نگارنده، احمدشاه مسعود این مطالب را به جمعی از اعضای جمعیت اسلامی افغانستان در خزان 1373 در جبل السراج بیان داشت.



## فصل چهارم

### حاکمیت طالبان، دخالت پاکستان و سلطه ی تروریسم سقوط یکشبه ی پایتخت:

طالبان تا سحرگاه جمعه ششم میزان 1357 (27 سپتمبر 1996) به شهرکابل پایتخت کشور مسلط شدند. تسلط به پایتخت برای طالبان آسان و با بهای اندک میسر نگردید. هرچند که آنها در یک شب از غروب روز قبل تا سحرگاه روز بعد بدون مانع و برخوردی از سه طرف (شرق، جنوب و غرب) به شهرکابل سرزیر شدند. اما این پیروزی نتیجه 18 ماه وسیزده روز جنگ و پایداری سرسختانه و مداوم آنها با نیروهای دولت به فرماندهی احمدشاه مسعود در اطراف پایتخت بود. طالبان با جنگجویان خارجی و حمایت مستقیم پاکستان بارها به کابل هجوم آوردند و بخت خود را در تسلط به پایتخت آزمودند اما علی الرغم پیشرفت های خود نتوانستند شهر را بدست بیاورند. حملات تمام عیار، گسترده و متعدد دولت نیز نتوانست آنها را از حومه های پایتخت دور براند و شهر را از تیررس سلاح ثقیل شان مصئون بسازد. طالبان با سرسختی در برابر این حملات مقاومت کردند. علی الرغم این جنگ طولانی هژده ماهه، سقوط کابل برای بسیاری از ناظران خارجی یک حادثه ی غیرمنتظره و باور نکردنی می نمود. آنها بیکه به حوادث از بیرون نگاه میکردند و مقاومت احمدشاه مسعود را در پنج سال گذشته در برابر احزاب و گروه های متعدد جنگجو و سرکش مشاهده مینمودند، سقوط سریع و یکشبه ی پایتخت بدست طالبان معمای غیر قابل حل بنظر می خورد. اما در واقع توان مدافعه ی نیروهای مدافع کابل در اثر عوامل مختلف داخلی و خارجی که قسماً در مباحث گذشته به آن اشاره شد رو به ضعف و سستی نهاده بود. این در حالی بود که طالبان از لحاظ نظامی به خصوص شیوه و تاکتیک جنگ برتری های مشخص و چشمگیری داشتند. سرعت عمل نیروهای طالبان در کلیه حرکات محاروبی چه در عملیات دفاعی و چه در جنگ های تعرضی بسیار تعیین کننده بود. آنها با استفاده از موترهای داتسون (توتیای یکدروازه و دو دروازه ی جاپانی که در افغانستان به داتسون شهرت دارد) در هر نوع حرکات نظامی به سرعت عمل میکردند. آنها با داتسون، جنگ حتی جنگ با سلاح سنگین را متحرک میساختند و ابتکار هر نوع عمل نظامی را از مخالفان خود در جریان جنگ سلب میکردند. داتسون وسیله ی بسیار مؤثر برای اکمالات سریع لوژیستیکی و نظامی آنها تا خط اول جبهات جنگ بود. سادگی درسیستم و اداره ی تشکیلات نظامی آنها و پابین بودن میزان فساد مالی در میان جنگجویان و فرماندهانشان این اکمالات را بسیار سریع و آسان میساخت و به مؤفقیات عملیات جنگی می انجامید. روغنیات و سایل زرهی و عراده جات با انواع مهمات مورد نیاز در سراسر خطوط جبهه در دسترس کلیه نیروهای جنگی طالبان قرار داشت. در دسترسی به نیاز لوژیستیکی و نظامی خود در عقب جبهه به کدام دفتر و دیوانی مراجعه نمیکردند. حمایت گسترده ی خارجی از طالبان،



پشتوانه و دلگرمی تعیین کننده درمؤفقیت های نظامی آنها محسوب می شد. پاکستان دراین تصمیم و برنامه ازحمایت سرشاروگسترده ی مالی عربستان سعودی، شیخ نشینان نفت خیزخلیج فارس به خصوص امارات متحده عربی و تائیدسازمان استخبارات ایالات متحده امریکا ( سی آی ای ) برخورداربود. صدهاعراده داتسونیکه نقش تعیین کننده درمؤفقیت های نظامی طالبان داشت با پول عربستان سعودی و امارات متحده عربی خریداری شده بود. این کشورها هیچگاه بدون اجازه و هدایت ایالات متحده امریکا به چنین عملی نمی توانستند مبادرت بورزند. افزون به خریداری صدها داتسون توسط سعودی و امارات، استخبارات نظامی پاکستان ( آی اس آی ) صدها عراده داتسونی را که از احزاب مجاهدین در دوران جنگ با شوروی ذخیره کرده بود بدسترس طالبان قرار داد. درحالیکه اراده و کمک همکاران خارجی مخالفین طالبان درمقایسه با حامیان خارجی طالبان بسیار ضعیف، ناچیز و غیر مؤثر بود. ایران که در رأس کشورهای حامی مخالف طالبان قرارگرفت نه اراده ی مشابه اراده ی پاکستان را داشت، نه دارای سیاست متوازن و مدبرانه بود و نه کمک و حمایت نظامی و مالی آن به پیمانہ ی کمک و حمایت پاکستان و متحدین عرب و غربی اش گسترده و سخاوتمندانه ارائه می شد.

### کابل در سحرگاه حاکمیت طالبان:

سحرگاه ششم میزان 1375 ( 27 سپتمبر 1996 ) حاکمیت طالبان با به دارآویختن نجیب الله آخرین رئیس حاکمیت حزب دمکراتیک خلق آغازیافت. مشاهده ی جسد آویزان شده داکترنجیب الله و برادرش که برای مردم کابل شگفت آوری و نکرده بود میزان شدت و خشونت حاکمیت جدید را دراعمال سلطه و قدرت شان به نمایش می گذاشت. حتی داکتر نجیب الله آخرین رهبرازگلو آویخته شده ی حزب دمکراتیک خلق چنین سرنوشتی را برای خود درفردای حاکمیت طالبان تصورنمیکرد. خان آقا راننده ی دفتر سازمان ملل متحد درکابل که نجیب الله را همیشه دردفترمذکورمی دید و شاهد ورود طالبان بدفتروانتقال او بود درمورد زندگی موصوف وحادثه ی اعدامش میگوید: « داکتر نجیب الله معمولاً روزها می خوابید و شب ها به تماشای کانال تلویزیون های خارجی می نشست که ازطریق آنتن ماهواره ی دفتر بدسترسش بود. با بیرون ازدفتر نیزروابط داشت. نامه های زیادی برایش می رسید. بسیاری ازنامه ها توسط شخصی بنام ستار که گفته می شد مامای داکترنجیب است و خویشاوندان دیگر او که پنجشنبه ها و جمعه ها به ملاقاتش می آمدند آورده می شد. آنها مخصوصاً ستارازسوی وزارت امنیت کارت ویژه ای داشتند که درروزهای تعطیل به آسانی نزد نجیب الله رفت و آمد میکردند. برادر او احمدزی قربانی همین احوال گیری و رفت و آمد شد. او که چند بارازدهلی به دیداربرادرش آمد درآخرین سفر بدام مرگ گرفتار گردید. داکتر صاحب نجیب بعد ازظهر



پنجشنبه (5 میزان 1375) از من خواست که به مکروریان بروم و ستارم‌امایش را بگویم تا بادگرا قارب و دوستانش نزد او بیایند. داکتر به من گفت که به ستار بگو که فقط همین شب را وقت داریم تا با هم صحبت کنیم. فردا به احتمال زیاد دهلی خواهم رفت. من پیغام را به ستار رساندم. دقایق بعد او با چند تن از خویشاوندان و دوستانش به دفتر سازمان ملل آمدند. وقتی ستار آمد داکتر صاحب (نجیب الله) به او گفت که احمدشاه مسعود امروز از طریق فهیم وزیر امنیتش به من پیغام داد تا به پنجشیر بروم. من برایش جواب دادم که همین جا میمانم من پناهنده‌ی سازمان ملل هستم. او دلش است که پنجسال را در دفتر سازمان ملل در کابل زندانی شدم حال چند سال دیگر را در پنجشیر زندانی باشم. داکتر خوش به نظر می‌رسید. ستار بیشتر از او مسرور و مطمئن بود. در حالیکه بسیاری از افراد همراه او تا نیمه‌های شب به خانه‌های خود رفتند، ستار آن شب را در دفتر ملل متحد با داکتر نجیب الله باقی ماند. از من خواستند با آنها باشم. ستار در ساعات اول شب با ناقراری می‌گفت که بین آنها (طالبان) چه شدند چرا دیر کردند؟ سرانجام بعد از ساعت دو شب یک عراده داتسون طالبان داخل حویلی دفتر شد. همه از اتاق بیرون شدیم. سه نفر از موتور داتسون بیرون شدند. یکی از آنها ریشش تراشیده بود. به زبان پشتو پرسید که داکتر صاحب کجا است؟ داکتر خودش جواب داد که من هستم. به او گفتند که داخل موتور داتسون بیاید که رئیس صاحب دولت درارگ منتظرش است. داکتر صاحب از آنها خواست که فردا روز روشن به ارگ بروند آنها نپذیرفتند. پافشاری و اصرار داکتر و ستار ثمری نداد و هر دقیقه برخورد طالبان شدید و خشن می‌شد. داکتر داخل موتور شد و دو طالب مسلح به دو طرفش قرار گرفتند. داکتر صاحب نجیب الله به احمد زی برادرش گفت که توهم بیا. احمد زی در عقب (بادی) داتسون نشست. جفسر یاور داکتر را نیز با خود گرفت. ستار از من خواهش کرد که عقب داکتر برویم. من با موتور دفتر حرکت کردم وقتی به چهارراهی آریانا رسیدیم داتسون طالبان توقف کرد. یکی از طالبان مسلح بیرون شد و به احمد زی و جفسر به پشتو گفتند که بچه‌های حرامی شما کجا می‌روید؟ او از موی جفسر گرفت و از بادی داتسون پایین انداخت. احمد زی نیز پایین شد و هر دو به موتور من آمدند. من به سرعت موتور را برگردانیدم دوباره به دفتر آمدیم. صبح آغاز یافته بود. بیرون کاملاً روشن به نظر می‌خورد. ما گاهی گاهی صدای حرکت پاهای مردم را می‌شنیدیم که در سرک از پهلوی دفتر عبور می‌کردند. در این لحظات بدروازه دفتر تک تک شدو من بیرون رفتم دیدم تعدادی از مردم عقب دفتر ایستاده اند از من پرسیدند که طالبان جسد داکتر نجیب را در کجا آویزان کرده‌اند که ما به دیدن آن آمدیم. من با تعجب گفتم که خبر ندارم داکتر را شب به ارگ بردند. خبر را به ستار و احمد زی دادم. دست و پایی آنها می‌لرزید. از من خواستند که بیرون بروم و معلومات بیاورم. من با استفاده از بایسکل به طرف چهارراهی آریانا رفتم. دیدم که جسد داکتر نجیب آویزان است و مردم



دسته دسته به مشاهده جسد می آیند. آدمم جریان را به ستارواحمد زی گفتم. ستاراساسیمه شده بود ومی لرزید. دراین لحظات یک عراده داتسون طالبان دوباره به دفترآمد واحمدزی را با خود برد که اندکی بعد اورا نیزبه دارآویختند. آنگاه ستاربه سرعت خودرا از دفتر ناپدید کرد.



*نجیب الله آخرین رئیس حکومت حزب دموکراتیک خلق که طالبان اورا درفردای تصرف کابل (6میزان 1375) بدار آویختند وجسدش را درمعرض تماشای عامه گذاشتند.*

توخی ( رئیس دفتر مطبوعاتی داکتر نجیب الله) وجفسررا که ترس و وحشت گرفته بود ازمن خواستند هرچه عاجل مسئول خارجی دفتر را که خانه اش در نزدیکی قراردادشت بیاورم. آن خارجی را آوردم. حادثه را برایش گفتم. هنوز سه چهار دقیقه ازورودموصوف به دفتر نگذشته بود که دوعراده داتسون طالبان با تعداد زیادی ازافراد مسلح برای بردن جفسر وتوخی وارد دفتر شدند. مسئول خارجی دفتر با قوماندان طالبان به مذاکره پرداخت وکوشش کرد که اورا از بردن دونفرمذکورمنصرف بسازد اما قوماندان طالبان نپذیرفت. جریان این گفتگو پاندره تا بیست دقیقه طول کشید. جفسروتوخی با استفادره ازاین وقت ازعقب حویلی به طرف وزارت خارجه وازانجا خودرا به ده افغانان رسانیدند. بعداً ازطریق کارمندان دفتر با استفادره ازتاکسی به خیرخانه رفتند وفردا صبح ازراه جلال آباد به پشاور وازانجا به دفترملل متحد دراسلام آباد پناه بردند. گفته می شود که آنها بعداً به غرب پناهنده شدند. طالبان بعد ازجستجوی اتاق های حویلی وساختمان دفترآنها را نیافتند ودفتررا ترک کردند . « ( 1 )



طالبان درنخستین معرفی هویت و هیئت جدید حاکمیت، شورایی را متشکل از شش نفر بنام شورای سرپرست در اداره ی پایتخت تعیین کردند. این شورا با فرمان ملا عمر رهبر تحریک طالبان بریاست ملا ربانی معرفی گردید. سایر اعضای شورا عبارت بودند از: ملا حسن نایب شورا، ملا محمدغوث، ملا عبدالرزاق، ملا محمد فاضل و مولوی سید غیاث الدین. شورای حاکم کار خود را در پایتخت با "ممنوع ها" آغاز کردند: زنان روی لچ نباشند، دختران مکتب نروند. زنان به ادارات و دفاتر کار نکنند. مردان ریش های خود را نتراشند. سرهایشان برهنه نباشد. کسی حق شنیدن موسیقی راندارد. تلویزیون و سینماها به نشرات و نمایش فلم پرداخته نمی توانند. کسی حق استفاده از آنتن های ماهواره ای راندارد. هیچ کس در مغازه ها و رستوران ها ی خود حق آویزان کردن عکس زنان یا مردان و حتی عکس زنده جانها را ندارد. زنان بدون مرد محرم خود بیرون نروند. و .

مردم کابل که درنخستین روز حاکمیت طالبان از حضور و اذیت گروه ها و دسته های مختلف احزاب مجاهدین و به خصوص از راکت پراگنی گلبدین حکمتیار خود را آزاد یافتند به زودی متوجه شدند که در زنجیر دیگری از رنج و اذیت اسیر گردیده اند.

### واکنش های بین المللی:

واکنش و عکس العمل جامعه جهانی در برابر حاکمیت و عملکرد طالبان علی الرغم تفاوت موقف ها و برداشت ها بصورت منفی انعکاس یافت. خشونت و شدت عمل طالبان در مقابل مردم پایتخت و بی اعتنائی شان در برابر قوانین بین المللی پیروزی آنها را در عرصه ی دیپلماتیک و سیاسی به ناکامی کشانید. حتی پاکستان که طالبان را سایه وار تا رسیدن به تخت و تاج کابل همراهی کرد در جونا مساعد بین المللی نتوانست بصورت علنی و رسمی حاکمیت آنها را بپذیرد. در حالیکه تصرف پایتخت زمینه ی مساعدی را در شناسایی حاکمیت طالبان حداقل از سوی بخشی از جامعه بین المللی فراهم کرده بود.

سازمان ملل متحد هجوم طالبان به دفتر نمایندگی خود در کابل و اعدام نجیب الله را محکوم کرد. در بیانیه ی سازمان ملل گفته شد که قتل بدون محاکمه ی رئیس جمهور پیشین افغانستان علاوه بر اینکه بیانگر نقض اصول مصئونیت بین المللی است، عاملی در به مخاطره افتیدن کلیه تلاشها در تأمین صلح برای افغانستان محسوب می شود. سازمان عفو بین المللی اعدام نجیب الله را نقض حقوق بشر خواند و "یونیسف" بخش تعلیم و تربیه ی سازمان ملل متحد اعلان کرد که در مناطقی از افغانستان که دختران از آموزش محروم شده اند کمک برنامه های آموزشی را به حالت تعلیق درمی آورد. سازمانها و مؤسسات مختلف بین المللی عملکرد حاکمیت طالبان مبنی بر انسداد مکاتب دختران، تحریم کار زنان در ادارات



ودفاتر وسختگيري هاي آنها را در برابر مردم پایتخت تقبیح کردند و آنرا متناقض با ابتدایی ترین حقوق بشری خواندند.

عکس العمل ایالات متحده آمریکا در برابر حاکمیت طالبان علی الرغم انتقاد از عملکرد آنها با دلگرمی و کشاده رویی بود. عکس العمل کشورهای اروپایی به خصوص اتحادیه ی اروپا در برابر عملکرد و حاکمیت طالبان شدیدتر و منفی تر از واکنش امریکایی ها بود. اروپایی ها طالبان را در مواقع مختلف متهم به نقض قوانین بین المللی و نقض حقوق بشری نمودند اما روابط خود را با طالبان از طریق تماس و مذاکرات دو جانبه و ارائه ی کمک های بشردوستانه توسط سازمانهای خیریه ی خود حفظ کردند. آنها برای انصراف طالبان از آنچه که نقض حقوق بشر و نقض قوانین بین المللی خوانده می شد قدم عملی برنداشتند.

عکس العمل کشورهای همسایه ی افغانستان در مورد حاکمیت طالبان متفاوت بود. پاکستان هر چند که حکومت طالبان را به رسمیت نشناخت اما از تسلط طالبان به کابل در موضع گیری علنی و رسمی استقبال کرد و حاکمیت طالبان را گامی در جهت ایجاد صلح و امنیت خواند. تسلط طالبان به کابل و سقوط دولت اسلامی افغانستان برهبری برهان الدین ربانی برای پاکستان یک پیروزی عمده محسوب می شد. گسترش قلمرو حاکمیت طالبان به سراسر کشور برای کامل ساختن این پیروزی از اولویت های کار اسلام آباد در رابطه با افغانستان بود. جنرال نصیر الله بابر وزیر داخله پاکستان همراه با معاون آی آس آی این ماموریت را بدوش گرفت. پاکستان تنها نیروهای عبدالرشید دوستم را قابل ملاحظه و مانع تحقق حاکمیت طالبان به سراسر کشور می پنداشت. در حالیکه جنرال بابر تصرف پنجشیر و شکست قطعی احمدشاه مسعود را تا سه روز آینده پیش بینی کرد کار خود را در جهت هماهنگی میان طالبان و دوستم متمرکز ساخت. او با سفرهای متعدد میان کابل، مزار شریف و قندهار به میانگیری میان طالبان و دوستم پرداخت. بابر در سفرهای خود به مزار شریف ملا غوث سرپرست وزارت خارجه ی طالبان را همراه داشت. اما در مذاکرات با دوستم، خود به جای ملا غوث صحبت میکرد و وعده ی کرسی و منصب به عبدالرشید دوستم و جنبش ملی او در حکومت طالبان میداد. حتی او سند توافق میان طالبان و دوستم را از قبل به زبان انگلیسی تهیه کرده بود. در یکی از سفرها و مذاکرات جنرال بابر که خبرنگار رادیو بی بی سی شاهد برخورد و عملکرد وزیر داخله پاکستان در مزار شریف بود، گفت: « من با تعدادی از خبرنگاران در عقب دوازه ی مذاکرات منتظر نتیجه ی آن بودیم. جنرال بابر به امضای جنرال دوستم دریای سندی پافشاری داشت که به زبان انگلیسی تهیه شده بود. وقتی دوستم سند را امضاء نکرد، بابر خشم گین از اتاق بیرون شد و با نگاه های آمرانه به سوی جنرالان و افراد دوستم که همه در عقب دروازه و دهلیز ایستاده بودند گفت: " دلته شه نیت نشته" ( این جا نیت خوب نیست) « ( 2 )



هرچند تلاش نصیرالله بابر در توافق میان طالبان و عبدالرشید دوستم بی نتیجه ماند اما پاکستان اراده و سعی خود را در رسانیدن طالبان به مرزهای آسیای میانه متوقف نساخت.

جمهوری اسلامی ایران حاکمیت طالبان را در کابل به معنی ادامه ی جنگ و شروع دور جدید خون ریزی خواند و اعلان کرد که تنها دولت برهان الدین ربانی را به حیث دولت قانونی و مشروع افغانستان به رسمیت می شناسد.

وزیر خارجه هندوستان " اندرکمار گجرال " در نخستین موقف رسمی دولت هند خواستار قطع مداخله خارجی در افغانستان شد و ادامه ی بی ثباتی را در افغانستان مایه بی ثباتی در آسیای مرکزی و شبه قاره هند خواند.

روسیه و کشورهای آسیای میانه که بعد از فروپاشی شوروی اتحادیه ای را بنام کشورهای مستقل مشترک المنافع ساخته بودند حاکمیت طالبان را مایه ی نگرانی و عامل بی ثباتی در منطقه خواندند. آنها در نخستین واکنش جلسه ای را به سطح سران در آلمان پایتخت قبلی قزاقستان بتاريخ 4 اکتوبر 1996 برگزار کردند و در اعلامیه مشترک گفتند: « نزدیکی آتش جنگ به مرزهای ممالک مستقل مشترک المنافع تهدید به منافع ملی و امنیت این کشورها است. هر نوع تهدید و بی ثبات سازی در مرزها غیر قابل قبول است به آن پاسخ مناسب داده خواهد شد. در اعلامیه به شورای امنیت کشورهای مشترک المنافع وظیفه داده شد تا وضعیت و شرایط جدید در آن طرف مرزهای جنوبی را مورد بررسی قرار دهند و برای تقویت مرزها اقدام ضروری بدانند. » ( 3 )

کشورهای آسیای میانه و روسیه علی الرغم اعلامیه ی مشترک نه سیاست هماهنگ در مورد افغانستان اتخاذ کردند و نه درک همسان از تحولات افغانستان داشتند. در حالیکه روسیه حاکمیت طالبان را برای نفوذ خود در آسیای میانه بسیار جدی و خطرناک تلقی میکرد، بسیاری از حاکمان آسیای میانه طالبان را خطر جدی در بی ثباتی کشورهای خود نمی پنداشتند. حتی برخی از زمام داران آسیای میانه در مورد بزرگنمایی خطر طالبان از سوی مسکو به دیده شک و تردید می نگریستند. ترکمنستان از اجلاس آلماتا و جلسات بعدی کناره گرفت و با طالبان روابط نزدیک و غیر رسمی برقرار کرد. وزیر خارجه ترکمنستان در اواخر ژوئن 1378 ( می 1999 ) با پیامی از سفر مراد نیازوف رئیس جمهور ترکمنستان به قندهار نزد ملا عمر رفت. ازبکستان با خروج از شورای امنیت کشورهای مشترک المنافع سیاست مستقل در پیش گرفت و حتی بعد از تسلط طالبان در تابستان 1377 در مزار شریف با طالبان وارد مذاکرات رسمی گردید. وزیر خارجه ازبکستان با پیامی از اسلام کریموف رئیس جمهور ازبکستان در یازدهم جوزای 1378 ( اول جنوری 1999 ) نزد ملا عمر رهبر طالبان به قندهار رفت. سفیر ازبکستان در اسلام آباد چند با ربا سفیر طالبان در آن شهر به مذاکره نشست و اسلام کریموف در میزبان 1379 طالبان را یگانه نیروی عمده





دراغانستان خواند و همکاری با آنها را گام اصلی برای تأمین ثبات اعلان کرد.

دبیر شورای امنیت قزاقستان "بولتاش تورسومبایف" درباره‌ی اظهارات الکزندار لبید مشاور امنیتی یلتسین رئیس جمهور وقت روسیه که نقشه‌های طالبان عبارت است از الحاق بخشی از خاک ازبکستان به شمول بخارا و سپس تجاوز به مرزهای ما، گفت این‌ها سخنان عجولانه و بی‌اساس است. طالبان دسته‌های رهن‌اند و دسته‌جات رهن‌مشکلی را برای ارتش‌های منظم ایجاد کرده نمی‌توانند.

### استقرار رهبران دولت اسلامی در شمال کشور:

عبدرب الرسول سیاف از رهبران احزاب جهادی متحد دولت آخرین رهبری بود که تا نیمه‌های شب پنجم میزان 1375 به جبل السراج آمد. رئیس دولت و صدراعظم با تعدادی از اعضای کابینه اش تا عصر آن روز به جبل السراج آمده بودند. احمدشاه مسعود که تا نیمه‌های شب مصروف هدایت و نظارت عقب‌نشینی قطعات نظامی از کابل بود نیز به جبل السراج آمد تا با سایر رهبران برای تصمیم و برنامه‌های بعدی به شور و مشورت بنشیند. در حالیکه در نشست رهبران و سایر اعضای ارشد دولت نظریات متفاوتی از ترک وطن تا مذاکره و جنگ علیه طالبان ارائه شد، احمدشاه مسعود از لزوم و ادامه‌ی مقاومت علیه طالبان سخن گفت و پاکستان را کشور متجاوز خواند که در پوشش طالبان، افغانستان را مورد هجوم و تجاوز قرار داده است. در جلسه فیصله بعمل آمد که شهریان تالقان به مرکز جدید سیاسی و اداری دولت مبدل گردد. رئیس دولت با اعضای کابینه در تالقان جایجا شوند و استاد سیاف با حکمتیار در قندز و بغلان مرکز بگیرند. هریک از رهبران متذکره در ولایت مربوط به خود که مقر اقامت شان است 3500 نفر مجاهد را در قطعه‌ی واحد تنظیم بدارند تا از آنها که 11500 تن بالغ می‌گردد به حیث نیروی منظم رزمی در جنگ علیه طالبان استفاده شود. احمدشاه مسعود مسئولیت و رهبری جنگ و مقاومت را در اطراف کابل علیه طالبان بدوش گرفت.

صبحگاه جمعه ششم میزان 1375 رهبران دولت از جبل السراج راهی تالقان شدند. احمدشاه مسعود آنها را تا محل پرواز چرخ‌بالها همراهی کرد و به خصوص با گلبدین حکمتیار که در چهار سال گذشته علیه کابل به سختی و باری رحمی جنگیده بود و بعد از معاهده‌ی اسلام آباد به عضویت موصوف در کابینه‌ی خود به حیث وزیر دفاع شدیداً مخالفت ورزید با احترام و ادب وداع کرد. در حالیکه حکمتیار حین اقامت خود در بغلان صنعتی از ترورش توسط احمدشاه مسعود سخن گفت و ادعا کرد که فردی از ساکنین ولایت پروان را با چنین نقشه و برنامه‌ای دستگیر کرده است. حکمتیار که بعد از سقوط کابل تا دوماه دیگر در شهرهای قندز و بغلان اقامت گزید مطابق فیصله جبل السراج موفق به تشکیل و تنظیم 3500 تن افراد رزمی برای



مقابله با طالبان نشد. با آنکه اوجمه شب ششم میزان 1375 در مصاحبه با بخش فارسي راديويي بي سي از جنگ ومقاومت عليه دخالت وتجاوز خارجي سخن گفت وافغانستان را مدفن متجاوزين ومهاجمان خارجي خواند. صدراعظم دولت اسلامي بعد ازدوسه ماه اقامت در قندز وبغلان راهي تهران گرديد و در آنجا مقيم شد. هرچند اويکبار در تابستان 1377 به تشويق ايرانيها به مزار شريف برگشت تا در مقاومت برضد طالبان نقشي ايفا کند اما روزهاي اقامت اودر بلخ روزهاي کوتاه وي ثمره همزمان با سقوط مجدد مزار شريف بدست طالبان بود. اوبعداً دوباره به تهران رفت و در حالیکه گاه گاهي از مخالفت خود با جبهه ي متحد مخالف طالبان سخن ميگفت درصدد مذاکره ومفاهمه با طالبان شد اما طالبان به هرگونه درخواست وتقاضاي اوتا سقوط رژيم خود در حمل 1381 پاسخ رد دادند. شهرتالقان با اقامت رئيس دولت اسلامي به مرکز سياسي و اداري دولت مذکور مبدل گرديد. روزهاي بعد جمهوري اسلامي ايران سفارت خود را در تالقان کشود. سپس دولت تاجکستان نيز به ايجاد یک نمايندگي سياسي در اين شهر پرداخت. یک فرستنده کوچک راديو با نام راديو افغانستان به نشرات آغاز کرد. برخي از وزارت خانه هاي دولت با حضور عده ي محدودی از وزيران فعال گرديد. برهان الدين رباني رئيس دولت در همان نخستين روزهاي اقامت خود در مرکز جديد رهبري دولت به پلخمری ومزار شريف رفت تا با آشتي ومذاکره با عبدالرشيد دوستم وسيد منصور ناري موضع دولت خود را از لحاظ سياسي ونظامي تقويت کند. رويهمرفته مرکز جديد دولت اسلامي در تالقان کار مؤثري در عرصه ي سياسي ونظامي نداشت. بي نظمي وسوء استفاده ي مالي در ادارات محدود و فعال دولت ادامه يافت. ونبروي منظم 3500 نفري بر مبناي فيصله جبل السراج نيز در تالقان تشکيل نگريد. همچنان رهبر اتحاد اسلامي که در خان آباد ولايت قندز اقامت داشت قادر نشد تا چنين نيرويي را بر مبناي آن فيصله بوجود بياورد.

## طالبان در دهانه ي پنجشیر با پیروزي سريع وشکست سنگين:

طالبان یک روز بعد از تصرف کابل به سرعت ازدواستقامت سرک نو وکهنه به شمال پایتخت هجوم بردند. آنها نخست با همکاری محمد انور شکر دره مشهور به انوردنگراز قوماندانان پشتون تبار جمعیت اسلامي به ولسوالي هاي شمال کابل دست يافتند و بعداً کلیه مناطق هموار شمالی را تا ولسوالي گلبهار در مدخل وادي پنجشیر و ولسوالي سالنگ در دهانه ي دره سالنگ به تصرف خود در آوردند. طالبان در این پیشروي که کمتر از یک هفته را دربر گرفت با هیچ گونه مقاومت جدي مردم شمالی و نيروي هاي مجاهدین روبرو نشدند. حتي در برخي محلات مردم از آنها به این امید که نيروي آورنده ي صلح وثبات هستند استقبال کردند. طالبان با تصرف



فرودگاه بگرام 12 فروند طیاره بم افگن سو 22 و میکهای شکاری رابدست آوردند که همه را بلا فاصله به فرودگاه قندهار و شیندند انتقال دادند. طالبان با عبور از گلپهار درمدخل وادی پنجشیر از یکسو به مقاومت نیروهای احمدشاه مسعود که در ارتفاعات دوسوی دریای پنجشیر موضع گرفته بودند مواجه شدند و از سوی دیگر به راه بندانیکه در دهانه ی وادی با تخریب سرک ایجاد شده بود برخوردند. قبل از آنکه طالبان به مدخل وادی برسند باریکترین قسمت سرک در "دالان سنگ" واقع مدخل وادی پنجشیر توسط نیروهای احمدشاه مسعود انفجار داده شد تا مانع عبور عراده جات و وسایل زرهی طالبان بداخل پنجشیر شود. احمدشاه مسعود بعداً در این مورد گفت: «تخریب سرک در دالان سنگ غرض جلوگیری از عبور عراده جات طالبان در آن شرایط خاص گام عمده در تحکیم خطوط دفاعی بود. در آن حالت نیروهای ما در موضع پراکنده ای قرار داشتند و از روحیه خوب نیز برخوردار نبودند. هزاران نفر از نیروهای دولت از کابل و شمالی با صدها وسایل نقلیه وارد پنجشیر شده بودند. جابجایی و تنظیم این نیروها و آماده سازی آنها برای هر نوع جنگ دفاعی یا تعرضی به زمان نیاز داشت. اگر طالبان با داتسونها و وسایل زرهی خود وارد پنجشیر می شدند حالت بسیار خطرناکی ایجاد می شد. تخریب سرک از یکسو مانع عبور عراده جات طالبان شد و از سوی دیگر فرصت خوبی را برای مدافعان ما در ارتفاعات اطراف آماده ساخت. . . .» (4)

طالبان که از روحیه ی پیروزی خود در تصرف کابل و شمالی مغرور شده بودند، راه بندان دالان سنگ و مقاومت درمدخل وادی پنجشیر را جدی محاسبه نمی کردند. پاکستانیها نیز از نفوذ و پیشروی طالبان بداخل پنجشیر مطمئن بنظر نمی خوردند. هواپیماهای طالبان پیهم ارتفاعات مدخل دره را بمباران میکردند و آتش توپ و تانک آنها روی مواضع مدافعان بلا وقفه آتش میگشود تا راه برای اعمار قسمت تخریب شده سرک و ورود وسایل زرهی و عراده جات شان آماده شود. جنگ درمدخل وادی و ارتفاعات اطراف آن بیش از یک هفته دوام کرد. تعرض نیروهای پیاده در نفوذ بداخل دره باربار عقب زده شد. طالبان بعد از تصرف کابل برای نخستین بار به مقاومت شدیدی روبرو گردیدند. تلفات طالبان سنگین بود. ملا بهشتی یکی از قوماندانان عمده طالبان در دالان سنگ کشته شد. طالبان در عقب جبهه ی جنگ با مردم شمالی برخورد بسیار خشونت آمیز و معاندانه میکردند. مردم که روزهای قبل با ورود آنها به استقرار صلح و ثبات دل بسته بودند، اکنون خود را در برابر یک نیروی ظالم و سفاک یافتند.

در حالیکه طالبان درمدخل وادی پنجشیر مصروف نبرد سنگین غرض پیشروی بداخل وادی و در عقب خطوط جنگ مشغول اذیت و تحقیر مردم بودند، احمدشاه مسعود سرگرم طرح و تحقق برنامه عملیات محاروبی برای تصرف مجدد مناطق از دست رفته در ولایات پروان و کاپیسا بود. طالبان بصورت ناگهانی در سراسر شمالی و در نقاط مختلف خطوط عقب جبهه مورد



حمله ی نیروهای مسعود قرار گرفتند. حملات نیروهای احمدشاه مسعود در شمالی به قیام عمومی مردم علیه طالبان نیز منجر گردید. طالبان در یک محاصره و دام واقعی افتیدند. هزاران نفر نیروهای آنها در این جنگ کشته ، زخمی و اسیر شدند. برای اولین بار ده ها نفر پاکستانی به اسارت درآمدند و طالبان کلیه مناطق شمالی را تا دامنه های شمال کوتل خیرخانه در شمال کابل از دست دادند.

### جلسه خنجان و تشکیل "شورای عالی دفاع از وطن" :

روز نوزدهم میزان 1375 ( 11 اکتوبر 1996) احمدشاه مسعود با عبدالرشید دوستم و عبدالکریم خلیلی در مرکز ولسوالی خنجان ولایت بغلان در شمال سالنگ به بحث و مذاکره پرداخت. این نشست که محمد اسماعیل خان فرمانده جمعیت اسلامی جبهات حوزه جنوب غرب در دوره جهاد و والی اسبق هرات نیز در آن شرکت داشت به ایجاد ائتلاف جدید نظامی تحت عنوان " شورای عالی دفاع از وطن" منجر شد. آنها دریای سندی به این نام امضاء کردند و متعهد شدند تا در برابر هجوم طالبان و دخالت خارجی که از طالبان حمایت می کند بمقابله مشترک و هماهنگ پردازند. اجلاس خنجان و اعلان شورای عالی دفاع از وطن برای احمدشاه مسعود یک دست آورد قابل ملاحظه در عرصه ی سیاسی و نظامی علیه طالبان و پاکستان محسوب می شد. در حالیکه پاکستان به شدت تلاش میکرد تا از چنین جلسه و ایجاد همسویی میان او و جنرال عبدالرشید دوستم در جنگ علیه طالبان جلوگیری کند. طالبان حتی از نخستین روز پیدایش و حضور خود در قندهار تا تصرف کابل و شمالی به مشوره و هدایت اسلام آباد از عبدالرشید دوستم به نیکویی یاد می نمودند. امیر خان متقی وزیر اطلاعات و فرهنگ حکومت طالبان بعد از تصرف کابل روابط طالبان را با دوستم روابط خوب و بدون مشکل خواند. این اظهارات نشان میداد که آنها به شریعت اسلامی که از آن سخن میزدند چندان ایمان و دل بستگی نداشتند. در حالیکه میبایست مشکل اصلی آنها با توجه به سروصدای اسلام خواهی و شریعت محوری شان با عبدالرشید دوستم و ملیشه های اومیبود نه با احمدشاه مسعود و مجاهدین. علی الرغم اینگونه اظهارات که در آن مانند شریعت خواهی طالبان صداقتی دیده نمی شد، دوستم حاضر نگردید با طالبان به توافق برسد. رفت و آمد های جنرال نصیر الله بابر میان قندهار، کابل و مزار شریف غرض حصول این توافق به ناکامی انجامید. در حالیکه نصیر الله بابر آن روزها از حصول توافق میان آنها و احتمال تصرف کامل دره ی پنجشیر خبر داد. هر چند عبدالرشید دوستم در دو سال گذشته بوساطت استخبارات نظامی پاکستان ( آی اس آی) با طالبان مفاهمه و ارتباط داشت و هنگام سقوط شیندند و هرات نیروی هوایی خود را در حمایت از طالبان وارد جنگ ساخت، اما بعداً دریافت که پاکستان و طالبان او را فریب میدهند. و از او بمثابه ی ابزاری در شرایط محدود استفاده میکنند.



اعدام سریع نجیب الله توسط طالبان در کابل بیشتر از پیش به بی اعتمادی و بی باوری او افزوده بود. دوستم علی الرغم آنکه به تشویق و ترغیب آی اس آی در همکاری با طالبان کشانیده شد اما هیچگونه پاداش قابل ملاحظه و عملی را از سوی پاکستان دریافت نکرد. از همین جهت او بی اعتمادی و بی باوری خود را در برابر پاکستان حین مذاکراتش با نصیر الله بابر در مزار شریف به صورت گلایه ای ابراز داشت: « جنرال دوستم به بابر گفت شما هیچ وقت از کمک های ما قدر دانی نکردید. به خاطر اشغال هرات و شیندند ما به طالبان کمک هوایی کردیم. به خاطر ترمیم طیارات به قندهار تخنیکران رافرستادیم. از هیچ کدام شما یاد آور نشدید . . . » ( 5 )

نیروهای دوستم بعد از توافق خنجان از شمال سالنگ که تا آن زمان در برابر نیروهای احمد شاه مسعود می جنگیدند به جنوب سالنگ آمدند و در خطوط اول جبهه در برابر طالبان قرار گرفتند. تعدادی از نیروهای حزب وحدت نیز از بامیان به شمال کابل آمدند تا بر مبنای توافق جدید علیه طالبان داخل جنگ شوند.

طالبان که در جنگهای شمالی تلفات سنگینی را متحمل شده بودند به تجدید قوا پرداختند. افراد تازه دم را از ولایات تحت کنترل خود با توپ خانه و وسایل زرّهی به کابل و خطوط اول جنگ انتقال دادند. و صدها نفر از داوطلبان پاکستانی، کشمیری و افراد اسامه بن لادن نیز از پاکستان وارد کابل گردیدند. هتل آریانا در داخل شهر و در چند صدمتری قصر ریاست جمهوری و همچنان محل قطعات نظامی در دامنه های جنوبی کوتل خیرخانه به مقر سکونت و بودوباش پاکستانیها و عرب ها درآمد. طالبان توانستند با تقویت جبهات شمال کابل، حملات مشترک نیروهای احمد شاه مسعود، دوستم و حزب وحدت را دفع کنند و علاوه بر آن جبهه ی جدیدی را علیه نیروهای دوستم در بادغیس ایجاد کردند تا از فشار حملات بر کابل بکاهند.

در حالی که نیروهای طالبان با ورود داوطلبان تازه وارد از پاکستان و اکمالات بلا وقفه به حمله و تعرض مجدد در شمال کابل آماده می شدند، نیروهای مخالفین آنها در شمالی در اثر عوامل مختلف رو به سستی و ضعف می نهادند. کمبود امکانات نظامی و مالی، نا هماهنگی و نبود نظم حربی در اثر اختلاط نیروهای مختلف و عدم برنامه و نظام مؤثر و کارآمد سیاسی در مرکز سیاسی و اداری دولت و گروه های متحد آن بخشی از این عوامل بودند. در نتیجه طالبان با حملات تعرضی دیگر در روزهای اول دلو 1375 دوباره به شمالی دست یافتند و خط اول جنگ را از دامنه های کوتل خیرخانه تا دامنه های سالنگ و مدخل وادی پنجشیر پیش آوردند. در این جنگ نیروهای دوستم برای نخستین بار نبرد با طالبان را تجربه میکردند. آنها بسیاری از وسایل و سلاح سنگین خود را در خط اول جبهه بجا گذاشتند و به سرعت بسوی سالنگ عقب نشستند.



## نفاق در جنبش ملی و سقوط جبهه بادغیس:

بعد از اجلاس خنجان و مشارکت نیروهای دوستم در جنگهای شمال کابل، طالبان از بادغیس بسوی ولایت فاریاب دست به پیشروی زدند. اما جلو پیشروی آنها از سوی نیروهای دوستم با ایجاد خط دفاعی در مرزهای ولایات فاریاب و بادغیس گرفته شد. جبهه ی بادغیس بعداً با استقرار محمد اسماعیل خان که بعد از سقوط هرات در 14 سنبله 1374 به ایران پناه برده بود تقویت یافت. وی با هشتصد تن از نیروهایش توسط هواپیماهای انتونوف که در اختیار احمدشاه مسعود بود از مشهد به میمنه منتقل گردید و در بخشی از جبهه ی بادغیس مستقر شد. هر چند اسماعیل خان تلاش کرد تا جبهه ی جدیدی را از استقامت ایران دریکی از ولسوالیهای هرات بگشاید اما جمهوری اسلامی ایران حاضر نشد تا در کشودن چنین جبهه توافق کند. با آنکه دولت ایران امکانات محدود تسلیحاتی و نظامی در اختیار اسماعیل خان و سایر مخالفین طالبان میگذاشت، ترجیح داد که والی اسبق هرات جنگ را با طالبان نه در مرز ایران بل از داخل خاک افغانستان در فاریاب و بادغیس آغاز کند. با استقرار اسماعیل خان در جبهه ی بادغیس توازن در خطوط جبهه به ضرر طالبان تغییر یافت و نیروهای مخالفین طالبان ولسوالی های غورماچ و بالا مرغاب را در ولایت بادغیس دوباره متصرف شدند. آنها در جنگ های پراکنده ای که تا اواخر ثور 1376 ادامه یافت موفق به عقب راندن طالبان تا نزدیکی قلعه نو مرکز بادغیس گردیدند.

نیروهای دوستم در جبهه ی بادغیس عمدتاً افراد فاریابی مربوط به رسول پهلوان از سران مشهور ملیشایی فاریاب در زمان حکومت حزب دمکراتیک خلق بود. هر چند او (رسول پهلوان) و عبدالرشید دوستم از قوماندانان نیروهای ملیشایی حکومت کارمل و نجیب در ولایات جوزجان و فاریاب محسوب می شدند که علیه مجاهدین می جنگیدند اما از همان آغاز نوعی از رقابت بر سر کسب قدرت در رهبری قوای ملیشیا و حاکمیت محلی میان آنها وجود داشت. دامنه ی این رقابت بعداً با سقوط حکومت نجیب الله که به قدرت بیشتر آنها در ولایات شمال انجامید گسترش یافت. عبدالرشید دوستم با آنکه در قوماندانی قوت های ملیشیا و رهبری حزب جدید التاسیس جنبش ملی بعد از سقوط حکومت نجیب الله قرار گرفت، رسول پهلوان را درد سرورقیب عمده خود در میان نیروهای ملیشیا و جنبش ملی می شمرد که قوماندانی و رهبری او را از داخل مورد تهدید قرار میدهد. از این رو دوستم پیوسته می کوشید تا قوماندان نیرومند ملیشایی فاریاب را مهار و تضعیف بدارد. اما رسول پهلوان با سرکشی و بی اعتنائی بیشتر در برابر دوستم واکنش نشان میداد. سرانجام دامنه ی رقابت میان آنها به مخاصمت و دشمنی کشانیده شد و رسول پهلوان در جوزای 1375 از سوی محافظ خود به قتل رسید. برادران رسول، جنرال ملک و گل محمد که دست دوستم را در قتل برادر خود می دیدند، کینه انتقام از دوستم را بدل



گرفتند و در صدد فرصت مساعد برآمدند. یکسال بعد که طالبان به مرزفاریاب رسیدند جنرال ملک این فرصت را آماده یافت. اودراستفاده از این فرصت از یکطرف آرزوی انتقام از دوستم را تحقق یافته می‌دید و از طرف دیگر به آسانی رهبری جنبش ملی و حاکمیت شمال را بدست می‌آورد. اما برای آس آس آس و طالبان این فرصت مساعد در تصرف شمال و در هم کوبیدن مقاومت علیه طالبان بود. نماینده آس آس آس و طالبان بصورت مشترک ارتباط و مذاکره را در طول زمستان 1375 با ملک تأمین کردند و ادامه دادند. آخرین مذاکره در بیست و چهارم ثور 1376 در خط اول جبهه واقع بالا مرغاب بوقوع پیوست که منجر به توافق میان طرفین گردید. دریای این توافق نامه ملا غوث و ملا عبدالرزاق از طالبان، ملک، گل محمد پهلوان، قاری علم والی فاریاب و جنرال همایون فوزی از نیروهای جنبش ملی امضاء کردند. بر اساس موافقت نامه، ملک متعهد شد تا یکجا با طالبان عملیات مشترک را علیه دوستم و نیروهای مخالف طالبان غرض تصرف تمام ولایات شمال کشور انجام بدهد. و در مقابل طالبان تعهد کردند که ساختار سیاسی و نظامی شمال را مطابق خواست ملک به حال خود بگذارند.

جنرال ملک اسماعیل خان را با قوماندانش در 28 ثور 1376 بصورت ناجوانمردانه دستگیر و با هشتصد تن از نیروهایش به طالبان تسلیم کرد. در فدرای آن روز نیروهای ملک و طالبان مشترکاً ولایت فاریاب را پشت سر گذاشته بسوی جوزجان پیش آمدند. تلاش‌های دوستم برای تأمین ارتباط با ملک و مذاکره با او به ثمر نرسید. ملک در مصاحبه با رادیو بی بی سی دوستم را کمونیست و اجیر کی جی بی خواند و از جهاد علیه اوصحبت کرد. دوستم به ایجاد خط دفاعی در ولسوالی اندخوی دست زد و از احمدشاه مسعود خواستار کمک فوری گردید. مسعود به اعزام صدها نفر مسلح از طریق پروازهای مسلسل آن 12 وان 32 از تالقان به مزارشریف پرداخت تا یکجا با نیروهای دوستم از شیرغان و مزار دفاع کنند. اما هنوز این پروازها قطع نشده بود که شیرغان و مزارشریف در معرض سقوط قرار گرفت و دوستم پا به فرار نهاد. مجله "تایم" چاپ آمریکا به گزارش خبرنگار خود از چگونگی شکست و فرار جنرال عبدالرشید دوستم نوشت: «هنگامیکه سرنوشت جنگ تغییر خورد، جنرال دوستم سوار بر هلیکوپتر شده و بسوی قلعه جنگی، حصار جنگی 120 ساله در بیرون شهر مزارشریف، جایکه گفته می‌شود نقدینه و اشیای اضافی اش را جمع آوری کرد، پرواز نمود. از آنجا با 135 جنرال فراری دیگر در کاروانی بسوی مرز ازبکستان شتافت. در پیوسته‌های بازرسی طول راه، مردانی که روزگاری دوستم بر آنها اعتماد داشت، پول و موترهای دوستم را گرفتند. دوستم مجبور ساخته شد تا پای پیاده از پلی برفراز دریای آمو که توسط افراد روسی اداره میگردد بگذرد.» (6)



## طالبان در شهرهای شمال:

در صبحگاه ششم جوزای 1376 عبدالرشید دوستم با جمعی از قوماندانان و برخی از مسئولین حزبش در عقب دروازه پل مرزبا از پاکستان منتظر اجازه ورود به آنسوی دریا بود. اوسید کامل رئیس امنیت و عبدالقادر برادر خود را به آنطرف پل فرستاده بود تا اجازه عبور او و همراهانش را از مقامات مرزی از پاکستان بگیرند. بازگشت آنها بدرازا کشید و دوستم با روشن کردن مخابره ی خود به احمدشاه مسعود تماس گرفت. صدای فرمانده مسعود که به خوبی شنیده می شد از دوستم جویای وضعیت جنگ و موقعیت نیروهای او و طالبان گردید. دوستم بدون آنکه از موقعیت خود در حیرتان و انتظارش در ورود به ازبکستان حرفی بزند با گپ های گنگ و مبهم از تغییر وضعیت جبهه سخن گفت. احمدشاه مسعود که از طرز صحبت او فهمیده بود که خطوط جنگ را طالبان شکسته اند و اوصحنه را ترک گفته است، برایش دلداری داد. به او گفت که جنگ چنین حالت هارا دارد و هنوز فرصت زیادی برای مقاومت است. از او خواست که موقعیتش را تثبیت کند تا برایش هلیکوپتر بفریستد و آنگاه از نزدیک در مورد تصامیم و برنامه های بعدی مقاومت صحبت صورت بگیرد. دوستم با ابراز موافقت، تعیین موقعیت خود را به تماس بعدی موکول کرد و مخابره را خاموش ساخت. دقایق بعد که فرستادگان دوستم با یک افسرانیت ازبکستان از آنسوی پل به این طرف آمدند و تنها دوستم را با سه نفر دیگر خود بردند دیگر این تماس صورت نگرفت. ده ها نفر از همراهان دوستم که در عقب دروازه پل حیرتان باقی مانده بودند به هر طرف پراکنده شدند. (7)

هنوز مزار شریف تا ساعت 2 بعد از ظهر بدست طالبان و نیروهای ملک قرار نگرفته بود که اوضاع در بسیاری از شهرها و ولایات شمال کشور متشنج گردید. در تالقان مرکز و محل اقامت رئیس دولت اسلامی و مقر ادارات و وزارتخانه های دولت اضطراب و بی نظمی از ظهر آنروز آغاز یافت. در قندز قوماندانان پشتون تبار طرفدار طالبان چون عارف خان قوماندان جمعیت اسلامی، میرزا ناصری قوماندان محاذ ملی، ارباب هاشم قوماندان حزب اسلامی حکمتیار و غلام قوماندان اتحاد اسلامی پرچم طالبان را برافراشتند. در بغلان و سمنگان قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار با طالبان اعلان همبستگی کردند و در جبل السراج و سالنگ جنوبی بسیاری از قوماندانانیکه تا آنوقت علیه طالبان مبع جنگیدند به طالبان پیوستند و راه را برای عبور طالبان از سالنگ باز گذاشتند.

تا پایان روز ششم جوزای 1375 شهر مزار شریف بدست طالبان افتید. در فردای آنروز صدها نیروی تازه دم طالب که بسیاری از آنها پاکستانیها و افراد اسامه بن لادن بودند با پروازهای هوایی از قندهار، کابل و جلال آباد به مزار شریف انتقال داده شدند. پاکستان در این روز حکومت طالبان را به رسمیت شناخت و یک روز بعد عربستان سعودی و امارات متحده عربی در تبعیت از پاکستان به شناسایی حکومت طالبان پرداختند. عزیز احمد





سفیر پاکستان با جمعی از مامورین آی اس آی و وزارت خارجه به مزارشریف آمد تا از نزدیک شاهد پیروزی و تسلط طالبان به شهر مزارشریف و شمال افغانستان باشد. ملا عمر رهبر طالبان در فرمانی ملک را به حیث معین وزارت خارجه تعیین کرد و از اقدام اودر پیوستن با طالبان تمجید بعمل آورد.

در شهر تالقان رئیس دولت با جمعی از اراکین و مسئولین دولتی بروز هفتم جوزا با استفاده از هواپیمای ان 32 به کولاب تا جکستان رفتند. در شهر قندز جنگ میان قوماندانان طرفدار طالبان و مخالفان طالبان در گرفت که در نتیجه عارف خان با سایر قوماندانان طرفدار طالبان در این جنگ شکست خورد و به طرف بغلان فرار کردند. شهر پلخمری که بدست نیروهای سید منصور نادری رهبر اسماعیلیه ها قرار داشت قبل از رسیدن نیروی طالبان از راه سالنگ بدست بشیر قوماندان حزب اسلامی حکمیتارافتید. همزمان با سقوط پلخمری هزاران نفر از نیروهای طالبان با صدها عراده داتسون به قوماندانی ملا داد الله و همراهی امیرخان متقی وزیر اطلاعات و کلتور طالبان با عبور از سالنگ وارد پلخمری شدند. طالبان علی الرغم موانع که با تخریب پل ها در جنوب سالنگ و آتش سلاح ثقیل از ارتفاعات توسط نیروهای احمدشاه مسعود ایجاد شده بود تونل سالنگ را پشت سر گذاشته به پلخمری رسیدند.

## تغییر اوضاع و شکست طالبان در شمال پایتخت و شمال کشور:

مزارشریف سومین روز خود را در زیر سلطه طالبان آغاز کرده بود. رهبران و اراکین دولت، تالقان و عبدالرشید دوستم مزارشریف را قبلاً ترک گفته به بیرون از کشور رفته بودند. بسیاری از قوماندانان در ولایات شمال و اطراف وادی پنجشیر به خصوص در سالنگ و جبل السراج به طالبان پیوسته بودند و با قوماندانان طالبان پیوسته از طریق مخبره به احمدشاه مسعود پیام میدادند تا تسلیم شود. حتی در مناطق دوردست که اثری از سپاه طالب و جنگجویان پاکستانی و عرب نبود، طالبان و ملاحی محلی سرشورش و بغاوت برداشتند و بیرق سفید طالبان را برافراشتند. لشکر طالب با عبور از سالنگ راه شمال را در پیش گرفته بود و به نظر می رسید که حکومت طالبی به سرعت در سراسر کشور گسترش میابد.

احمدشاه مسعود به تنهایی در پنجشیر باقی مانده بود و به راه های تداوم مقاومت می اندیشید. تلاش ها و تقاضاهای ظاهراً دلسوزانه بعمل آمد تا او را متقاعد به ترک کشور سازند. چون مقاومت بی ثمر مینمود، یکی از تقاضا کنند ه گان سفیر ایران بود که از تاجکستان برایش پیام فرستاد تا به ایران بیاید. اما اودر پاسخ به پیام سفیر گفت من در وطنم میمانم. اگر شما میتوانید به جای این تقاضا غذاهای کنسرو شده بما بفرستید که برای یکی دو هفته ویا بیشتر قابل استفاده باشد. همچنان او به احمد ولی مسعود



برادرش درلندن که پیام و تقاضای تعداد زیادی از افغانهای مقیم خارج را برایش رسانید تا با توجه به مصلحت مقاومت و وطن مؤقلاً کشور را ترک کند گفت: من ترجیح میدهم که میان مردم و درس‌رزمینم باشم. از هموطنانم در بیرون تشکر نمی‌نمایم. اما من هیچگاه وطن و مردم وطن را در حالات ناگوار و دشوار ترک نمی‌کنم.

احمدشاه مسعود با ارسال نامه و پیام به قوماندانان، روشنفکران و متنفذین ولسوالی‌های مختلف بغلان، تخار، قندز و بدخشان خواستار مقاومت و پایداری علیه طالبان و تجاوز پاکستان شد. به خبرگزاری‌های بین‌المللی از تداوم مقاومت و مبارزه خود سخن گفت. چگونگی مقاومت را در جلسه‌ای با قوماندانان مجاهدین و مردم پنجشیر به بحث و مشوره گذاشت. تصمیم خود را به مقاومت تا آخرین نفس اعلان کرد و تمام مردم از این تصمیم اوبه حمایت پرداختند. بسیاری از قوماندانان و مجاهدین ولایات شمال شرق کشور در دره‌های شمال و شمال شرق هندوکش نیز به فراخوان احمدشاه مسعود در ادامه‌ی مقاومت لبیک گفتند. حاجی محمد محق فرمانده حزب وحدت در شمال افغانستان در مصاحبه با رادیو بی بی سی به ایستادگی و مبارزه در برابر طالبان تاکید کرد و همسویی خود را در مقاومت با احمدشاه مسعود اعلان داشت. مسعود در آن روزهای دشوار بیشترین ساعات شب و روز را در پای‌مخبره و تلیفون ستلایت سپری میکرد تا به قوماندانان و جبهات مناطق مختلف در تماس و ارتباط مداوم باشد. او بسیار کوشید تا از طریق تلیفون و مخبره از همان نخستین روزهای ائتلاف ملک و طالبان با جنرال ملک صحبت کند و او را زعواقب کارش آگاه سازد. اما چنین ارتباط و صحبتی تا نیمه‌های سومین روز اشغال و سلطه‌ی طالبان در شهر مزارآمین نگردید. هربار از آنسوی خط دستگاه یا صدایی بر نمی‌خواست و یا به این سوگفته می‌شد که ملک خان تشریف ندارند. روز هشتم جوزای 1376 بود. یکبارزنگ تلیفون احمدشاه مسعود به صدا درآمد. وقتی گوشی تلیفون بلند شد از آنطرف صدایی با اضطراب میگفت ملک خان با امیر صاحب کار عاجل دارد. ملک از احمدشاه مسعود تقاضای کمک کرد. او گفت که جنگ ما با طالبان در شهر مزارآغاز شده است شما لطفاً به ما کنید. احمدشاه مسعود به او اطمینان داد و ملک را تشویق به مقاومت و پایداری کرد. به او گفت که همین اکنون ما در سالنگ و جبل السراج با طالبان داخل جنگ هستیم و عملیات را به سرعت گسترش میدهم.

طالبان که تا سه روز قبل خود را در یک قدمی تسلط به سراسر افغانستان می‌دیدند اکنون در دام مرگ گرفتار شده بودند. جنگ در سراسر ولایات شمال با حملات نیروهای مختلف و قیام مردم برای سرکوبی طالبان آغاز یافته بود. احمدشاه مسعود با تصرف سالنگ جنوبی، جبل السراج و گلپهار راه زمینی را از عقب بروی طالبان مسدود کرد. ولایات بلخ، سمنگان، جوزجان، سرپل، فاریاب و شهر پلخمری در شمال و ولایات پروان و وکاپیسا در جنوب هندوکش در جنگ‌های شدید و خونین از تصرف طالبان خارج ساخته



شد. بیش از 1500 تن از نیروهای طالبان در شمالی کشته، زخمی و اسیر شدند و هزاران تن دیگر از لشکر طالبان در ولایات شمال نیز به چنین سرنوشتی دچار گردیدند. قوماندانان و وزیران طالبان در ولایات شمال کشور در میان اسراء بودند که از آن جمله مولوی احسان الله احسان رئیس بانک مرکزی و یکی از رهبران طالبان به قتل رسید. تعداد دیگر از اسیران بلندرتبه ی طالبان چون ملا غوث وزیر خارجه، مولوی منصور وزیر هوانوردی، ملا عبدالرزاق والی مزار و . . . مؤفق به فرار از اسارت شدند. در این جنگ ها تعداد قربانیان طالب که در میان شان ده ها نفر پاکستانی، کشمیری و افراد اسامه از کشورهای عرب و غیر عرب بود به هزاران نفر می رسید در حالیکه تعدادی از لشکریان طالب در جریان برخورد و جنگ از سوی نیروهای مسلح و مردم شهر مزار شریف و سایر مناطق به قتل رسیدند، صدها نفر دیگر آن بعداً از سوی قوتلهای دوستم و ملک در شیرگان و میمنه قتل عام گردیدند. جنرال ملک بعداً در یک کنفرانس خبری عامل برهم خوردن ائتلاف خود با طالبان را به نقض تعهد از سوی طالبان وانمود کرد: « ائتلاف بدون مشوره با متحدین ما با طالبان صورت گرفته بود و چنین فکرمی شد که یک قدم مثبت به خاطر پیاده کردن صلح و ختم جنگ در افغانستان گردد. ولی این ائتلاف از طرف طالبان نقض شد. طالبان به تعهداتی که امضاء نموده بودند وفا نکردند. در این تعهدات گفته شده بود که تشکیلات جنبش ملی به حال خود باقی مانده و سلاح جمع آوری نشود و اسلام معتدل پیاده گردیده، حکومت مؤقت ساخته شود و اردوی ملی تشکیل گردد. بعداً سلاح جمع آوری گردید. اما طالبان 21 نفر پیلوتان را با خود آوردند که طیارات موجود در شمال را با خود به قندهار ببرند. » ( 8 )

جنرال ملک بعد از شکست طالبان در دهم جوزای 1376 ( 30 می 1997 ) در جلسه ای متشکل از قوماندانان و جنرالان جنبش ملی و متنفذین ولایات فاریاب و جوزجان به رهبری جنبش ملی رسید. و سپس در اجلاس دیگر منعقد شده ی شهر مزار شریف در 22 جوزای 1376 ( 12 جون 1997 ) که در آن ملک و جمعی از قوماندانان و مسئولین سایر احزاب و گروه های مخالف طالبان و نماینده احمدشاه مسعود شرکت داشتند، نام شورای عالی دفاع از وطن به " جبهه ی متحد ملی و اسلامی نجات افغانستان " تغییر یافت. جبهه ی متحد در نخستین اعلامیه ی خود خواستار مذاکره با طالبان شد و از پاکستان تقاضا کرد به جای دشمنی و مداخله راه مذاکره و تفاهم را با دولت و مردم افغانستان پیش بگیرد.

پاکستان در حالیکه چند بار هیئات خود را برای مذاکره به مزار شریف فرستاد و از حل سیاسی مشکل افغانستان ابراز حمایت کرد اما عملاً به سیاست جانبداری از طالبان ادامه داد. حتی برای پاکستانیها توصیه ی " پریماکوف " وزیر خارجه روسیه به افتخار مرشد معاون وزیر خارجه پاکستان قابل پذیرش و تأمل نگردید که گفت: « امید داریم پاکستان همان اشتباه را



که ما مرتکب شده بودیم تکرار نکنند. اشتباه ما این بود که می خواستیم یک نیرو را در افغانستان برابریه قدرت نصب کنیم. « ( 9 )  
 بعد از شکست طالبان در مزار شریف سخنگوی وزارت خارجه پاکستان ایران را متهم کرد که به مخالفان طالبان امکانات نظامی میدهد. و طالبان در کابل سفارت ایران را خشمگینانه بستند و کارمندان آنرا در ظرف 48 ساعت از افغانستان اخراج کردند.

### طالبان در قندز و ادامه ی جنگ در شمال کشور:

بیش از دوهزار نفر نیروهای طالبان که با عبور از سالنگ وارد پلخمری شده بودند بعد از شکست در جنگ با نیروهای مخالفان شان، به شهر بغلان نزد قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار رفتند. تعدادی از نیروهای طالبان که از شهر مزار وایک جان به سلامت بردند نیز به آنها پیوستند. بشیرخان قوماندان پشتون تبار حزب اسلامی حکمتیار در بغلان که با جنبش ملی دوستم و ملک روابط داشت به مهارت توانست جلوا دامه ی حملات نیروهای جبهه ی متحد را در تعقیب و سرکوبی طالبان بگیرد. او در حالیکه به ملک و جنرالانش وعده ی تسلیمی قوت های محاصره شده ی طالبان را در بغلان از طریق مذاکره سپرد و آنها را در انتظار نگهداشت، خود با طالبان برنامه ی حمله به قندز را چید. قندز برای طالبان با اهمیت تر از بغلان محسوب می شد چون آنها با دسترسی به فرودگاه قندز از محاصره در شمال نجات پیدا میکردند. طالبان به همکاری نیروهای قوماندان بشیر و قوماندانانیکه از قندز قبلاً فرار کرده بودند در یک حمله ی سنگین شبانه شهر قندز را متصرف شدند. تصرف قندز در واقع به محاصره ی نیروهای طالبان پایان داد و به زودی روابط آنها با کابل از طریق پروازهای شبانه میان فرودگاه کابل و قندز تأمین گردید. طالبان که نخست در قندز از لحاظ نظامی حالت دفاعی داشتند به تدریج با سرآزیر شدن هزاران تن از نیروهای جنگجوی پاکستانی، افراد اسامه بن لادن و افسران مشاور و فنی آی اس آی موضع تعرضی گرفتند. آنها قندز را به پایگاه مستحکم و غیر قابل تسخیر تبدیل کردند. تمام تلاش های که برای تصرف قندز توسط نیروهای مخالفان طالبان به خصوص از سوی احمدشاه مسعود صورت گرفت بی نتیجه ماند. هر چند طالبان چندبار با از دست دادن بیشترین بخش هایی از ولسوالی خان آباد در نزدیکی شهر قندز در معرض سقوط قرار گرفتند اما هر بار با سرسختی از مواضع خود دفاع کردند. بقای طالبان در قندز از یکطرف به همکاری و حمایت شدید قوماندانان پشتون تبار آن ولایت و ولایات همجوار آن بغلان، برمیگردد و از سوی دیگر بیشترین نیروی جنگی آنها را در خطوط اول قندز افراد پاکستانی، کشمیری و نیروهای اسامه بن لادن تشکیل میداد. آنها در دفاع از فرودگاه و شهر قندز در آن مواضع مستحکمی جایجا شده بودند که در دوران تجاوز و اشغال شورویها از سوی قوای روسی و حکومت کمونیستان ساخته شده بود.



بعد از برهم خوردن ائتلاف میان طالبان و ملک که منجر به شکست و تلفات سنگین طالبان در ولایات شمال گردید، هزاران نفر داوطلب جنگی از پاکستان به جبهات طالبان سرازیر شدند. در روزهای بعد از شکست، ملا عمر رهبر طالبان برای اولین بار به کابل آمد تا روحیه ی شکست خورده جنگجویان طالب را تقویت کند. او از رهبران احزاب اسلامی پاکستان به خصوص از مولانا فضل الرحمن و مولانا سمیع الحق درخواست کمک کرد. این هردو ملای پاکستانی در پاسخ به درخواست ملا عمر، مدارس خود را در ایالات سرحد و بلوچستان بستند و هزاران نفر داوطلب جنگ به افغانستان فرستادند. احمد رشید روزنامه نگار پاکستانی از سرازیر شدن سیلی از جنگجویان مدارس پاکستانی به افغانستان بعد از شکست طالبان در مزار شریف می نویسد: « بعد از حمله ی طالبان به مزار شریف در سال 1998 نشست بین رهبران آنان ( جماعت علمای پاکستان ) و مسئولین 12 مدرسه در شمال غرب پاکستان برگزار گردید تا برای تقویت ارتش طالبان تدبیری سنجیده شود. در این نشست مشترک، مسئولین مدارس پذیرفتند که مدرسه ها را به مدت یکماه تعطیل کنند. آنان پس از تعطیلی مدارس حدود هشت هزار طالب را به افغانستان اعزام کردند. کمک های که طالبان از مدارس دیوبندی پاکستان دریافت می کنند به حدی است که جدای از حمایت های دولت و آژانس های اطلاعاتی پاکستان آنان می توانند به طور کامل به این کمک ها متکی باشند. » ( 10 )

این تنها مدارس سمیع الحق و فضل الرحمن نبود که برای طالبان غرض کشتار و ویرانی افغانستان داوطلبان جنگ فرستادند. استخبارات نظامی پاکستان ( آی اس آی ) ، سازمان القاعده اسامه بن لادن و گروه های مختلف کشمیری نیز در احیای مجدد لشکر جنگی طالب بعد از شکست شمال سهم گرفتند. برای اسامه بن لادن و جنگجویان او قندز از جاذبه ی خاصی برخوردار بود. آنها از قندز میتوانستند با آسیای میانه و سین کیانگ چین در ارتباط باشند و قندز پایگاه مناسب برای استقرار رزمندگان سین کیانگ، چینی و اتباع مملکت آسیای مرکزی محسوب می شد. آنگونه که بعداً هزاران داوطلب جنگی از طریق سازمان اسامه در قندز و سپس در تالقان جابجا شدند و بیشترین جنگ و جنایت را در شمال افغانستان آنها انجام دادند.

طالبان بعد از تقویت نیروهای خود در قندز و اکمالات پیهم از طریق هوایی در عرصه ی نظامی حالت تعرضی گرفتند. بزرگترین عملیات جنگی آنها برای تصرف شهر مزار شریف در اواخر سنبله 1376 ( سپتمبر 1997 ) بوقوع پیوست. طالبان در این عملیات به همکاری مجید پاچا خان قوماندان پشتون تبار حزب اسلامی حکمتیار در تاشقرغان با عبور از کوتل ایرگنک در غرب قندز نخست ولسوالی تاشقرغان را متصرف شدند و سپس با تصرف فرودگاه مزار شریف و بندر حیرتان و تصرف ولسوالیهای بلخ، چمتال و چاربولک به حمایت و همراهی قوماندانان پشتون تباران ولسوالیها که عمدتاً مربوط حزب



اسلامی حکمتیاری بودند، ساحات کود و برق، دهدادی و قلعه‌ی جنگی را درحومه‌های شمالی و غربی شهر مزاربیدست آوردند و شهرمزار را ازسه طرف درمحاصره گرفتند. هرچند درنخستین روزهجوم طالبان بسوی مزارکه تا فرودگاه پیش رفتند کلیه نیروهای مخالف طالبان شهررا ترک و به کوه‌های جنوب فرارکرده بودند اما طالبان ازترس تکرارحوادث قبلی شکست‌شان ازورود به شهر خودداری کردند. جنرال ملک باریس دولت اسلامی که درمزارشریف بسر میبرد توسط چرخبال به شبرغان و میمنه رفتند. نیروهای جبهه‌ی متحد بعد از یک روز ترک شهر دوباره برگشتند و به جنگ با طالبان ادامه دادند. درجنگ‌های این بارمزارعلیه طالبان نیروهای حزب وحدت که از بامیان آمدند نقش بیشتر ایفا کردند درحالیکه نیروهای جنبش ملی دراختلاف دوستم و ملک درمسیرضعف و فروپاشی قرارگرفته بودند. ملک ازلحاظ نظامی آدم ضعیف و فاقد توانایی سوق و اداره‌ی قوت‌های جنگی محسوب می‌شد و از رهبری او درجنبش ملی نارضایتی گسترده‌ای میان قوماندانان و جنرالان ایجاد شده بود. عبدالرشید دوستم با استفاده ازاین نارضایتی که به ترکیه فرارکرده بود دوباره به شمال برگشت و دررأس تعدادی ازنیروهای وفادارش درشبرغان قرار گرفت. درحالیکه ملک خودرا رهبر قانونی جنبش ملی تلقی میکرد و حضوردوستم را غیرقانونی و خطرجدی برای رهبری خود می‌پنداشت.

محاصره‌ی مزارشریف و جنگ طرفین بیش ازیکماه به درازا کشید. احمدشاه مسعود غرض جلوگیری ازسقوط مزاربیدست به جنگ‌های شدید درشمال کابل و ولایات قندززد. همچنان او نیروهایی را ازمسیر اصلی سرک بسوی ایبک و تاشقرغان فرستاد تا با سایر نیروهای سمنگان درتصرف مجدد تاشقرغان همکاری کنند. اما طالبان با انفجارقسمتی ازکوه درتنگی تاشقرغان مانع هرگونه پیشروی مخالفانشان ازاین مسیرگردیدند. طالبان که دراثرمقاومت نتوانستند مزارشریف را بدست بیاورند، ازترس سقوط قندز دوباره به قندز برگشتند. آنها حین بازگشت اهالی منطقه‌ی قزل‌آباد را درشرق شهرمزارکه ساکنانشان اهل تشیع بودند قتل عام کردند.

طالبان بعد ازتلاش نافرجام برای تصرف مزارشریف همچنان درقندزبه جنگ ادامه دادند. آنها نه تنها شهرقندز و بسیاری ازولسوالیهای اطراف آنرا درکنترول داشتند بلکه شهربغلان نیز تحت کنترول و سلطه‌ی طالبان بود. قوماندان بشیرازقوماندانان حکمتیاردریغلان به رغم آنکه ظاهراً روابطی با جبهه‌ی مخالف طالبان و با گلبدین حکمتیار داشت و ازتمام طرف‌ها پول وامکانات دریافت میکرد اما عملاً درپهلوی طالبان می‌جنگید. از میان قوماندانان پشتون قندز تنها قوماندان غلام ازتنظیم اتحاد اسلامی به نیروهای احمدشاه مسعود پیوست درحالیکه سایر قوماندانان تا آخردکنارطالبان باقی ماندند. عارف خان قوماندان اسبق جمعیت اسلامی که ازسوی طالبان والی قندز بود درسال 1378 درشهرپشاور به قتل رسید.



## بحران در جبهه ي متحد:

اولین جلسه ي رهبران جبهه ي متحد بعد از ایجاد این جبهه در اسد 1376 در پنجشیر دایر گردید. در این جلسه که جنرال ملک باراندن دوستم رهبري جنبش ملي قرار گرفته بود به ایجاد کابینه ي جدید در دولت اسلامي توافق کرد. در کابینه ي جدید با صدارت عبدالرحیم غفورزي، ملک پست وزارت خارجه را متقبل شد در حالیکه تا پیش از آن پست وزارت دفاع برای جنبش ملي و در دسترس جنرال عبدالرشید دوستم قرار داشت. مسئولیت وزارت دفاع در اجلاس به عهده ي احمدشاه مسعود گذاشته شد. طرح نامزدی وانتصاب غفورزي به حیث صدراعظم از مطالبات و تصامیم احمدشاه مسعود بود. او میخواست تا با صدارت غفورزي مشروعیت بیشتر و بهتری برای دولت اسلامي و مقاومت ضد طالبان در سطح داخل و خارج ایجاد شود. غفورزي از روشنفکران پشتون تبار و منسوب به قبیله ي محمدزایی از دیپلماتهای سابقه دار وزارت خارجه افغانستان بود. او در دوران حکومت کارمل به حیث نماینده افغانستان در مجمع عمومی سالانه ي ملل متحد تجاوز شوروي را محکوم کرد و رژیم کارمل را دست نشانده و غیر قانوني خواند و بعداً به ایالات متحده امریکا پناهنده شد. عبدالرحیم غفورزي شخصیت مسلمان، وطن دوست، دموکرات و شدیداً مخالف مداخلات پاکستان بود. در دوران حکومت مجاهدین در کابل که سمت معاونیت سیاسی وزارت خارجه را به عهده داشت در مجمع بین المللی با صراحت و استدلال به زبان انگلیسی مداخلات پاکستان را محکوم میکرد. دیپلماتهای پاکستانی او را بعد از سردار داود خان یکی از سیاستمداران خطرناک و مخالف پاکستان می خواندند. احمدشاه مسعود امیدوار بود که با صدارت غفورزي تعداد بیشتری از روشنفکران و تکنوکرات های افغان مقیم خارج وارد کابینه و حکومت جدید شوند. غفورزي بعد از اجلاس پنجشیر به مزار شریف که مقروپایتخت مؤقت دولت اسلامي تعیین شده بود رفت تا باقی اعضای کابینه اش را معرفی کند. اما او یک هفته بعد از انتصابش به پست صدارت در سانحه ي سقوط هواپیمای حاملش در میان به قتل رسید. غفورزي در این سفر با جمعی از هیئت دولت و گروه ها غرض مذاکره با عبدالکریم خلیلی رهبر حزب وحدت راهی بامیان بود. مرگ غفورزي برای جبهه ي متحد مخالف طالبان یک ضربه شدید محسوب میشد. در حالیکه دولت اسلامي از این جبهه تشکیل یافته بود بعد از مرگ غفورزي مؤفق به معرفی صدراعظم دیگر نگردید، بحران و بی ثباتی در درون جبهه با ورود مجدد دوستم در شمال افزایش یافت. دوستم بعد از بازگشت به مزار شریف به رقابت و مخاصمت با ملک ادامه داد. تلاش ها و میانجیگریهای سران دیگر این جبهه به خصوص میانجیگری و فیصله های رئیس دولت اسلامي در مزار شریف در آشتی و توافق میان آنها به نتیجه نرسید. دوستم در این رقابت مؤفق شد که ملک را نخست از بلخ و جوزجان و بعداً از فاریاب بیرون کند و خود دوباره رهبري جنبش ملي را بدست بگیرد. ملک و برادرش گل



محمد مشهور به گلی پهلوان بعد از جنگ های نه چندان شدید با طرفداران دوستم از میمنه به ترکمنستان گریختند و از آنجا به مشهد ایران رفتند. عبدالرشید دوستم که از بیست وزارت خارجه به جنبش ملی ناراض بود در صدد مذاکره و معامله ی جداگانه با طالبان برآمد. اوتعدادی از اسیران طالبان را بصورت یکجانبه آزاد ساخت. ملک را متهم به قتل عام اسیران طالبان کرد و از نماینده ملل متحد خواست تا برای تحقیقات در مورد گورهای دسته جمعی که اجساد طالبان در آن دفن شده است به مزارشرف و شبرغان بیاید. در حالیکه روابط میان دوستم و حزب وحدت به فرماندهی حاجی محمد محقق در مزارشرف بسیار گرم و نزدیک بود، جنگ های شدیدی در شهر مزارشرف و حیرتان میان طرفین بوقوع پیوست که به شکست نیروهای دوستم در شهر مزارانجامید. دوستم بعد از این جنگ کنترل خود را در مزارشرف که قبلاً ضعیف شده بود کاملاً از دست داد. در جریان کشمکش و منازعات داخلی جبهه ی متحد در مزارشرف، احمدشاه مسعود تلاش کرد تا دوستم را از مذاکره و معامله ی جداگانه با طالبان صرف نظر سازد. او چند بار با دوستم و عبدالکریم خلیلی به بحث و گفتگو نشست تا در ادامه ی مقاومت علیه طالبان استراتژی واحدی در پیش بگیرند. اما با وجود همه ی این تلاش ها جبهه ی متحد نتوانست اتحاد و هماهنگی لازم را در برابر طالبان ایجاد و مانع مجدد سقوط شهرهای شمال بدست طالبان شود.

### سقوط مجدد شمال و کشتار در مزاروبامیان:

تلفات سنگین طالبان در مزارشرف، سایر ولایات شمال و شمال کابل در جوزای 1376 نه تنها اراده ی طالبان و پاکستان را در دسترسی مجدد به شمال ضعیف نگردانید، بلکه آنها را به تجدید قوا، ادامه جنگ و حمله ی دوباره برای تصرف شمال واداشت. گوهر ایوب وزیر خارجه پاکستان در جریان سفرها و مذاکراتش به ایران و کشورهای آسیای میانه از سیاست پاکستان در حمایت از طالبان دفاع کرد و با لحن زورگویانه اظهار داشت که طالبان علی الرغم شکست در شمال دوباره مسلط می شوند و به زودی تمام افغانستان را در کنترل خود می آورند. او طالبان را نماینده اکثریت پشتونها در افغانستان خواند و سایر گروه ها را مؤظف به اطاعت و پیوستن از طالبان کرد. او به سایر همسایگان افغانستان و کشورهای منطقه هوشدارگونه گفت که پاکستان بهتر از هر کشور دیگر افغانستان را می شناسد. ( 11 ) جنگ در طول تابستان، خزان و زمستان سال 1376 در تمام جبهات ادامه یافت. طالبان علی الرغم ادامه جنگ در طول این مدت با پادرمیانی ملل متحد به مذاکرات با مخالفان خود پرداختند. این مذاکرات نه برای رسیدن به صلح بلکه بیشتر غرض آزادی اسیران آنها بود. آزادی اسیران که در میان نشان صدها پاکستانی وجود داشت طالبان را قادر میساخت تا کمبود خود را در عرصه ی نیروی بشری جنگ برای حملات بعدی جبران کنند. یکی از دوره های این مذاکرات میان طالبان و جبهه ی متحد تحت نظر ملل متحد





درثور 1377 ( اپریل 1998 ) در اسلام آباد پاکستان صورت گرفت طالبان این مذاکرات را با این استدلال که هیئت مخالفین فاقد صلاحیت هستند، قطع کردند. سپس جنگ را در شمال کابل وجبهات شمال کشور یادریافت کمک های جدید تسلیحاتی و مالی از پاکستان و عربستان سعودی تشدید کردند و راه خود را برای تصرف مجدد شمال گشودند: « . . . در همین زمان (بهار 1377) طالبان از عربستان سعودی و پاکستان درخواست کمک کردند تا آنرا در حمله ی دیگر برای تسخیر شمال یاری رسانند. شاهزاده ترکی الفیصل رئیس سازمان اطلاعات عربستان سعودی در اواسط ژوئن ( اوایل سرطان) از قندهار دیدن کرد. پس از این دیدار سعودیها چهار صد تویوتای دو کابینیت و نیز کمک های نقدی در اختیار طالبان قرار دادند. آی اس آی پاکستان یک بودجه ی دو میلیارد روپیه ای ( پنج ملیون دالری) برای تأمین نیازهای لجستیکی طالبان اختصاص داد. مقامات آی اس آی مرتب به قندهار سفر میکردند تا طالبان را در تدارک حمله شان یاری رسانند. در عین حال هزاران داوطلب افغان و پاکستانی از اردوگاههای مهاجرین و مدارس پاکستانی به صفوف طالبان پیوستند. » ( 12 )

طالبان در نیمه ی دوم بهار 1377 حملات تهاجمی خود را در تمام جبهات جنگ آغاز کردند. تعرض مکرر آنها در جبهات شمال کابل و ولسوالی تگاب و نجراب همیشه با مقاومت شدید دفع میگردد. آنها در جبهه ی قندزچند بار به استقامت ولسوالی " اشکمش " و " بورکه " تا ولسوالی " نهرین " پیش رفتند اما بعد از جنگ های شدید عقب نشستند. تلاش آنها برای پیشروی به سوی تالقان نیز بی نتیجه بود. پیشروی نیروهای مشترک طالبان و قوماندان بشیر مربوط حزب اسلامی حکمتیار از شهر بغلان بسوی پلخمري در منطقه ی بند دوم گرفته شد. هر چند آنها موفق شدند قرارگاه فرقه بیست را در پوزه ی ایشان به تصرف خود در آورند. بشیر بغلانی و قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار در این ولایت در حالی یکجا با طالبان مشغول عملیات تعرضی بودند که گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی در روزهای پایانی جوزای 1377 از تهران به مزار شریف برگشته بود. او به میزبانان ایرانی خود تعهد سپرده بود که توسط نیروهای حزب خود در بغلان، قندزرا از طالبان بدست می آورد. حکمتیار غرض عملی کردن این تعهد و وعده با امکانات وافر پولی و تسلیحاتی از ایران در حالی به مزار شریف آمد که دو سال قبل حین ترک شمال و اقامت در تهران احمد شاه مسعود را متهم کرد که قصد ترور او را داشته است. بازگشت حکمتیار به شهر مزار شریف مصادف با سقوط جبهه ی بادغیس گردید. طالبان بعد از جنگ های یک ماهه موفق شدند که خط اول جنگ را در غورماچ بشکنانند و در ظرف چند روز خود را به شهر میمنه برسانند. طالبان در روزهای تصرف فاریاب صدها نفر مردم غیر نظامی در قریه های مربوط ولسوالی قیصار را که اهالی آن از یک بودند قتل عام کردند. این قتل عام از سوی مؤسسات کمک رسانی غربی نیز تأیید گردید. علاوه بر آن آنها با شکستن خط جنگ در جبهه ی بادغیس صدها نفر از نیروی عبدالرشید



دوستم را کشتند. تلاش جبهه ی متحد برای جلوگیری از پیشروی طالبان بسوی شبرغان نتیجه نداد. قوماندانان و نیروهای حزب اسلامی حکمتیار که با حضور خودش در شهر مزارازولسوالی های مختلف ولایت بلخ در همکاری با سایر نیروها برای دفاع از شبرغان و باز پس گیری میمنه به جبهات جنگ رفتند به طالبان پیوستند. ضابط خنجریکی از قوماندانان حکمتیار در اندخوی، نیروهای طالبان را از عقب جبهه وارد ولسوالی دولت آباد و مناطق اطراف شبرغان ساخت و تلاش دوستم برای آرایش نیروهای شکست خورده اش در دفاع از شبرغان بی ثمر ماند. نیروهای او قبل از ورود طالبان شبرغان را ترک کردند و دوستم نیز بسوی حیرتان رفت و از آنجا به بامیان و سپس بوسیله هواپیمای انتنوف راهی تهران گردید و بعداً به ترکیه پناه برد.

طالبان تا یازدهم اسد 1377 ولایت جوزجان و سرپل را متصرف شده بروز دوازدهم اسد به همکاری قوماندانان پشتون حزب اسلامی حکمتیار چون امیرجان قلعه چه ای از ولسوالی بلخ، چاربولک و چمتال وارد شهر مزارشریف شدند. گلبدین حکمتیار که یکبار دیگر همچون روز سقوط کابل درینج میزان 1375 در معرض اسارت از سوی طالبان قرار گرفت بوسیله چرخبالی که از سوی احمدشاه مسعود فرستاده شد با رئیس دولت اسلامی به تالقان رفت و سپس به فیض آباد بدخشان و از آنجا راهی تهران گردید.

طالبان با ورود شهر مزارشریف دست به قتل عام زدند. آنها این قتل عام هارا نه بصورت مخفی و دور از انظار بلکه آشکارا و حتی در برابر چشمان خبرنگاران و کارمندان مؤسسات خارجی انجام دادند و آنرا دستور صادر شده از سوی ملا عمر رهبر خود خواندند: « . . . طی ساعات بعد (روز سقوط مزارشریف 13 اسد 1377) آنچه روی داد یک نسل کشی وحشیانه بود که طالبان به تلافی شکست های سال گذشته ی شان به آن دست زدند. یکی از فرماندهان طالبان بعدها اظهار داشت که ملا عمر به ما اجازه داده بود دو ساعت کشتار کنیم ولی ما دوروز مشغول این کار بودیم. طالبان دیوانه وارد دست به کشتار زدند. آنان سوار بر تویوتا های شان (موتورهای داتسون) در خیابان های مزارچولان می دادند، به چپ و راست شلیک میکردند و هر چیزی را که در حرکت می دیدند می کشتند. آنها بسوی زنان، مردان، مغازه داران، گادی داران و کودکان و حتی الاغ ها و بزغاله ها تیراندازی میکردند. علی الرغم تمام دستورات اسلامی که دفن فوری اجساد را مورد تأکید قرار می دهد، جسد های کشته شدگان در خیابانها به حال خود رها شده بودند. . . . طالبان سه سال گذشته بدون رهنما وارد شهر مزارشده بودند برای اینکه امسال اشتباه سال پیش تکرار نشود آنان رهنمایانی از میان پشتونهای محلی وابسته به حزب اسلامی حکمتیار انتخاب کردند که با شهرآشنایی کامل داشتند. . . . هزاران نفر از مردم هزاره به زندانهای مزارانتقال یافتند. طالبان هنگامیکه این زندانها پر شد،



دستگیرشدگان را در کانتینرها جاداده و ده‌های آنرا قفل میکردند تا زندانیان خفه شوند. . . . » ( 13 )

طالبان هنگام تصرف مزارشریف دیپلماتهای ایرانی را بصورت فجیعانه ای قتل عام کردند. آنها با ورود به کنسولگری ایران 9 نفر از اعضای یازده نفری کنسولگری را در داخل ساختمان تیرباران کردند. " شاهسون" مسئول امور دبیرخانه و امور مهاجرین کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در مزارشریف که از این کشتار جان به سلامت برد میگوید: « . . . سپس ما را به زیرزمینی کنسولگری منتقل کردند. در زیرزمینی کنسولگری که فضای کوچکی بود و یک میز هم در آنجا قرار داشت پس از آخرین بازرسی از کنسولگری 3 نفر از سردسته هایشان وارد اتاق شدند. . . بلا فاصله اقدام به تیراندازی در همان زیرزمینی کردند. » ( 14 )

احمد رشید محقق و نویسنده پاکستانی از قتل دیپلماتهای ایران با فرمان ملا عمر رهبر طالبان سخن میگوید: « شواهد معتبر حاکی از آن است که ملا دوست محمد ( یکی از قوماندانان طالبان) درباره سرنوشت دیپلماتها با ملا عمر از طریق بیسیم صحبت نموده و وی دستور قتل آنانرا صادر کرده است اگر چه ممکن است این روایت درست نباشد اما بدون شک ایرانیان به آن باور دارند. بعدها وقتی همسر دوست محمد در قندهار از وی نزد ملا عمر شکایت برد که او دوزن هزاره را به عنوان کنیز همراه خود آورده است وی بگونه نمایشی در قندهار به زندان افتاد. طالبان حدود چهارصد زن هزاره را به کنیزی گرفته بودند. . . . » ( 15 )

جمهوری اسلامی ایران که از قتل دیپلماتهای خود سرخورده و خشمگین شده بود کاری بیشتر از تمرکز مؤقت هزاران نیرو در مرزها افغانستان و اجرای مانور نظامی و تهدیدات لفظی در برابر طالبان انجام نداد. ایالات متحده آمریکا در حالیکه در روزهای اوج تشنج میان طالبان و جمهوری اسلامی ایران، پایگاه اسامه بن لادن را درخوست به موشک بست، به ایران هوشدار داد که تمامیت ارضی افغانستان را محترم بشمارد و از هرگونه حمله و تجاوزی بپرهیزد. نشریه آمریکایی " وال استریت ژورنال" نوشت: « دولت کلنتون به این حقیقت واقف است که به اصطلاح دیپلماتهای ایرانی در افغانستان از سوی هیچ دولتی اعتبار دریافت نکرده بودند و به عنوان مامورین ایران، در منطقه ی جنگی مشغول به فعالیت بودند که خود ایران با کمک به گروه های نایب خود در جنگ داخلی افغانستان مسئول ایجاد آن بود. با اینکه تمام قربانیان اینگونه برخوردها و خانواده های آنها شایسته ی ترحم و همدردی هستند، ایران شایستگی همدردی و تفاهم در این زمینه را ندارد. . . . »

طالبان بعد از تصرف و کشتار مزار از طریق بغلان در مشارکت با بشپروسایر قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار به شهر پلخمری و ولسوالی های دوشی، خنجان، دره ی کیان، نهرین، بورکه و شهر ایبک دست یافتند. آنها بعد از تسلط به ولسوالیهای اطراف بامیان در همکاری با افراد محلی که



عمدتاً از مردم و گروه‌های مجاهدین اهل تسنن بودند تا یازدهم سنبله 1377 به بامیان نیز مسلط شدند و همزمان با آن شهرتالقان را هم به تصرف خود درآوردند.

### احمدشاه مسعود در محور رهبري مقاومت:

سقوط مجدد شمال و بامیان بدست طالبان در فاصله ي بیشتر از یکسال، پیروزي بزرگ نظامي براي آنها محسوب مي شد. طالبان این بار برخلاف سال قبل توانايي جنگ و مقاومت مخالفان خود را در ولایات شمال و بامیان در هم کوبیدند. آنها از غورماچ تا میمنه و شبرغان نیروهای عبدالرشید دوستم را متلاشی کردند و در مزارشریف هزارن تن از نیروهای حزب وحدت را که برای دفاع از شهر بامیان و هزاره جات آمده بودند به قتل رسانیدند. در حالیکه نیروهای جنبش ملي و حزب وحدت با پیشروی طالبان به سرعت متلاشی گردیدند، خروج رهبران و قوماندانان اصلي آنها در پیشاپیش شکست نیروهای شان زمینه ي هرگونه آرایش مجدد و ادامه ي مقاومت را از میان برده بود. تحقق رویای حاکمیت سرتاسري طالبان به تمام کشورنه تنها برای پاکستان و طالبان قریب الوقوع و قطعی به نظر میخورد بلکه محافل بین المللي و ناظران اوضاع افغانستان در بیرون، حاکمیت سرتاسري طالبان را امر حتمی و اجتناب ناپذیر تلقی میکردند. در رسانه های گروهی پیوسته خبر پیروزي طالبان و شکست مخالفان طالب انعکاس میافت و کشورهای غربی به خصوص ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی رهبران و پرچمداران دموکراسي و حقوق بشر به جای تقبح و جلوگیری از اعمال ضدبشری طالبان که در شمال و مرکز افغانستان بوقوع پیوست خود را برای پذیرش حاکمیت طالبان آماده میکردند. مقامات مختلف کشورهای غربی تا سطح وزیر به کابل میرفتند و برای طالبان مایه ي دلگرمی و امیدواری در ندادیده گرفتن جنایات آنها علیه ابتدایی ترین حقوق انسانی می شدند. حتی وقتی معاون وزیر خارجه ي ایتالیا در 13 میزان 1379 (3 اکتوبر 2000) از کابل بازدید کرد و با وزارت خارجه طالبان مذاکره نمود اظهار داشت که لویه جرگه ي اضطراری برای حل مشکل افغانستان مؤثریتی ندارد. (16) قبل از آن مجله معروف و معتبر "اکنومیست" چاپ لندن در مقاله ای به همه کشورهای غربی توصیه کرد که حکومت طالبان را به رسمیت بشناسند و سپس غرب باید با چنین کاری در مسایل چون حقوق زنان، تروریسم و مواد مخدر با طالبان به مذاکره بنشینند و به راه حلی برسند. (17)

در داخل کشور نیز سخن از پیروزي و تسلط حتمی طالبان بود. و طالبان از تسخیر سریع و قریب الوقوع بدخشان و پنجشیر آخرین سنگرهای پایداری و مقاومت در برابر خود سخن می گفتند. آنها به احمدشاه مسعود پیوسته هوشدار می دادند تا از مقاومت دست بکشند و به آنها تسلیم شود. اما احمدشاه مسعود که همچون سال گذشته در شرایط بسیار سخت و دشواری قرار گرفت بار دیگر اعلان کرد که به تنهایی هم به مقاومت ادامه



میدهد. در حالیکه او نیروهای خود را از شهر تالقان بسوی فرخار و ماورای کوچکه عقب کشید، در پنجشیر دست به بسیج عمومی مردم زد. مسعود در مساجد جامع پنجشیر به سخنرانیهای متعددی پرداخت و از مردم خواست تا علیه طالبان و تجاویز پاکستان به مقاومت ادامه بدهند. اودریکی از سخنرانیهایش به جمعی از مجاهدین و مردم پنجشیر و شمالی در اسد 1377 گفت: « یک نفر هم که به توفیق پروردگار باشد نه از افغانستان می برآیم، نه از وطن و نه مبارزه را ضد دشمن اسلام، دشمن دین، دشمن عقیده و مردم خود ترک می کنم. و نه خدای نخواست، خدا او روز را نیارود که مرگ هزار دفعه بهتر است از اینکه نام تسلیمی را آدم بگیرد. او چه است که آدم به او تسلیم شود. یک مردم پلید بی فرهنگ مزدور. به مزدور کسی تابع می شود. خورد و کلان کمر خود را بسته کند. بچه های جوان کمر خود را بسته کند. موی سفید کمر خود را بسته کند. او طرف در دست پروردگار است من که این قسم نیرو را نمی بینم. . . . » ( 18 )

همچنان احمدشاه مسعود در نامه ها و پیامهای متعدد خود به کشورها و مجامع مختلف بین المللی از دخالت و تجاویز پاکستان سخن گفت و به حقانیت و ادامه ی مقاومت خود در مقابل با آن تأیید کرد. اودریکی که عنوان دولت و ملت امریکا در میزبان 1377 ( اکتوبر 1998 ) فرستاد اظهار داشت: « ما در لحظات حساس تاریخ افغانستان و جهان قرار داریم. افغانستان به مرحله ی جدید مبارزه و مقاومت برای بقای خود به حیث یک ملت آزاد پا گذاشته است. . . . دست آوردهای زشت طالبان بدون کمک و دخالت مستقیم حلقه های حکومتی و غیر حکومتی پاکستان بدست آمده نمی توانست. بیست و هشت هزار تبعه ی پاکستان به شمول شبه نظامیان و مشاوران نظامی پاکستان، طالبان رادریخس های مختلف همکاری می کنند. . . . در حال حاضر ما بیش از پنجاه اسیر پاکستانی را در اسارت خود داریم. مردم افغانستان سلطه اختناق آمیز طالبان را نخواهند پذیرفت و مقاومت در افغانستان خاتمه نخواهد یافت. » ( 19 )

احمدشاه مسعود بمنظور تشکیل مجدد مراکز مقاومت در ولایات شمال برنامه ی ارتباط و تنظیم قوماندانان و نیروهای باقی مانده را در مناطق کوهستانی آن ولایات رویدست گرفت. و غرض بالا بردن روحیه عمومی مقاومت در کشور به نخستین حمله ی متقابل علیه طالبان در 25 میزان 1377 در شهر تالقان دست زد. او در این عملیات مؤفق به تصرف مجدد تالقان شد و اولین ضربه را بروی نیروهای غالب و پیروز طالبان وارد آورد. طالبان در این شکست سیصد تن از نیروهای خود را اسیر دادند و ده ها عراده وسایل و وسایط نظامی به شمول دوفرند چرخبال خود را در تالقان به جا گذاشتند. طالبان که از شکست غیرمنتظره ی خود در تالقان سرخورده و خشمگین شده بودند، تصمیم به تصرف پنجشیر مرکز و پایگاه اصلی مقاومت و مقر احمدشاه مسعود گرفتند. آنها در حالیکه فشار نظامی را با حملات مداوم هوایی و زمینی غرض تصرف مجدد تالقان ادامه دادند، هزاران



نفران نیروهای خود را از مسیرو لیسوالی های نهرین و اندراب بسوی پنجشیر اعزام کردند. همزمان با آن عملیات وسیع را در تمام جهات شمالی از کلکان تا تگاب و نجراب غرض پیشروی بسوی پنجشیر بر راه انداختند. نیروهای طالبان که از طریق اندراب تا کوتل خاواک در انتهای ارتفاعات شمال وادی پنجشیر پیش رفتند به زودی از عقب مورد ضربه حمله نیروهای مقاومت قرار گرفتند و با تلفات سنگینی عقب نشستند. طالبان صدها تن از نیروهای خود را با اسلحه و وسایط نظامی در اندراب از دست دادند و تا اواخر عقرب همان سال (1377) از ولسوالی های نهرین و بورکه مربوط ولایت بغلان و از ولسوالی اشکمش تخارو ولسوالی نجراب در کاپیسا نیز رانده شدند.

احمدشاه مسعود با ادامه ی مقاومت و عملیات متقابل محاروبی در شرایطی که حاکمیت سرتاسری طالبان قطعی و قریب الوقوع بنظر میخورد، روحیه ی پایداری و تدوام مبارزه را در داخل و خارج کشور ایجاد کرد. او مراکز و پایگاه های مقاومت را در مناطق مختلف کشور از شمال تا شرق و تا مناطق مرکزی بوجود آورد. حاجی عبدالقدیروالی اسبق ننگرهار که دو سال قبل توسط حکومت پاکستان از آن کشور اخراج شده بود دوباره به کشور برگشت و در کنار احمدشاه مسعود قرار گرفت. و با برگشت مجدد قوماندانانی چون: حاجی محمد محقق، عظامحمد، سید حسین انوری، فضل الکریم ایماق، داکتر ابراهیم، احمدخان و . . . از قوماندانان ولایات شمال و ولایات بامیان و غور از گروه ها و احزاب مختلف در مناطق مختلف کوهستانی ولایات مذکور مراکز مقاومت ایجاد شد. این در حالی بود که کلیه قوماندانان دره ها و مناطق شمال و شمال شرقی هندوکش در ولایات بغلان و تخارو ولایت بدخشان همچنان در سنگر مقاومت ایستاده بودند. برهان الدین ربانی رئیس دولت اسلامی در فیض آباد مرکز ولایت بدخشان و عبدرب الرسول سیاف رهبر تنظیم اتحاد اسلامی در جبل السراج قرارداد داشتند.

احمدشاه مسعود جهت ایجاد هماهنگی و اتخاذ استراتژی واحد در عرصه نظامی و سیاسی مقاومت نخستین اجلاس قوماندانان و رهبران احزاب مخالف طالبان را در یازدهم قوس 1377 (2 دسامبر 1998) در پنجشیر دایر کرد. در این اجلاس سیصد تن از قوماندانان مناطق و ولایات کشور متعلق به احزاب و قومیت های مختلف شرکت کردند. آنها با توافق و تعهد در ادامه ی پایداری علیه طالبان و دخالت پاکستان احمدشاه مسعود را به فرماندهی کل مقاومت کشور برگزیدند. او تا پایان سال 1377 جهات وسیع مقاومت علیه طالبان را در ولایات شمال، مرکز و شرق کشور گسترش داد، در حالیکه طالبان و پاکستان این سال را سال پایان مقاومت ها و آغاز سلطه و حاکمیت سرتاسری طالبی محاسبه کرده بودند. و در روزهای آخرین سال هفته نامه فرانسوی " ایکس پریس " نوشت: « احمدشاه مسعود رایکی از شخصیت های اسطوره یی قرن ی باید دانست که به پایان می رسد. »



شکست طالبان درتالقان، اندراب و جبهات شمالي و ایجاد دوباره ي مراکز مقاومت در ولايات شمال ، طالبان را بسوي مذاکره با احمدشاه مسعود کشانید. فشار فزاینده ي خارجي براي تسلیم کردن اسامه بن لادن که با قطع روابط دیپلماتیک توسط عربستان سعودي تشدید یافت، عامل دیگری در تمایل طالبان به مذاکره بود. مذاکرات عشق آباد در ترکمنستان میان هیئت طالبان بریاست وکیل احمد متوکل وزیر خارجه طالبان و هیئت جبهه ي متحد بریاست محمد یونس قانوني در 22 حوت 1377 ( 13 مارچ 1999 ) از مهم ترین مذاکرات میان دوطرف محسوب مي شد. رؤساي هیئت بعد از دو روز مذاکره توافق خود را بر سر تشکیل حکومت مشترک و آزادي اسیران طرفین اعلان کردند. اما بعد از بازگشت هیئت، ملا عمر رهبر طالبان توافقات را مورد تردید قرار داد و خواستار تسلیمی مخالفان شد. ملا عمر در مشوره با بن لادن و آی اس آی در صدد تسخیر سر تا سر افغانستان از طریق نظامي بود او به پیروزي نظامي طالبان بوسیله هزاران نیروي جنگجوی اسامه بن لادن و جنگجویان پاکستانی در سرکوبی مقاومت ضد طالبان اطمینان داشت. و برای اوتنها آزادي اسیران طالبان و تسلیمی بلا قید و شرط نیروهاي مقاومت قابل مذاکره بود. از این رو تقاضاي اخضر ابراهیمی نماینده سازمان ملل را در از سر گیری مذاکرات نیمه تمام عشق آباد با این اظهار که چون مخالفان، امارت اسلامی را نمی پذیرند، رد کرد. و پاسخ سازمان ملل در تردید رهبر طالبان برای مذاکرات صلح فقط این بود که : " ما نا امید و شگفت زده شدیم."

### طالبان و سیاست "زمین سوخته" در شمالي:

با شروع سال 1378 طالبان خود را برای آخرین جنگي آماده میساختند که به تمام مقاومت هاي مخالفان پایان بدهند و سلطه ي خود را در سراسر کشور گسترش بخشند. آنها در طول زمستان سال گذشته و بهار سال نو به تجدید قوا پرداختند. با هزاران نفر جنگجو از پاکستان به صفوف طالبان پیوستند و صدها تن از افراد عرب و غیر عرب از طریق شبکه ي بن لادن به افغانستان سرازیر شدند. استخبارات نظامي پاکستان مقادیر بیشتر سلاح و مهمات نظامي و صدها عراده داتسون را در اختیار طالبان گذاشت. احمدشاه مسعود یکبار دیگر به کشورها و مجامع بین المللي از دخالت پاکستان در تجهیز و اکمالات نظامي طالبان سخن گفت و با انتشار پیامي خواست که برای جلوگیری از تشدید جنگ و حملات تازه طالبان مانع ارسال اسلحه و نیروي جنگي از پاکستان به طالبان شوند. در حالیکه ملا عمر رهبر طالبان مشارکت پاکستانیها را در جنگ با انتشار اعلامیه اي از قندهار رد کرد اما عبدالحی مطمئن سخنگوي او اظهار نمود که تعدادي از عرب ها در دوران جهاد افغانستان مشارکت داشتند که اکنون با ما نیز همکاری کنند. جبهه ي متحد برای جلوگیری از تهاجم و پیشروی طالبان در سال جدید در صدد عملیات پیشگیرانه ي نظامي گردید. نخستین عملیات جنگي این



جبهه دراول ثور 1378 در بامیان صورت گرفت که به بیرون راندن مؤقت طالبان از مرکز ولایت انجامید. اما طالبان دوهفته بعد باردیگر بامیان را متصرف شدند. آنها بعد از تصرف مجدد به کشتار مردم و آتش زدن خانه ها پرداختند. این کشتار از سوی سازمان عفو بین الملل تأیید گردید و در حالیکه امیرخان متقی وزیر اطلاعات و کلتور طالبان گزارش عفو بین الملل را تکذیب کرد، ملا عمر رهبر طالبان گفت که هم طالبان وهم مخالفان به کشتار متقابل یکدیگر و آتش زدن خانه ها دست زده اند. او با نشر اطلاعیه ای طالبان و مخالفان را به پرهیز از این عمل دعوت کرد. ( 20 )

طالبان بعد از تصرف مجدد بامیان به تهاجم وسیع و گسترده در جبهات شمال کابل و جبهات تالقان و قندز آماده شدند. آنها در ششم اسد 1378 ( 28 جولای 1999 ) از استقامت های سرک نو ، سرک کهنه ، کوه صافی ، نجراب و غوربند دست به تعرض زدند. طالبان تا روز دوازدهم اسد بعد از جنگ های شدید و خونین بدهانه ی پنجشیر رسیدند. و در جنگ های قندز و تالقان مؤفق به تصرف ولسوالی امام صاحب ، بنگی ، شیرخان بندرودشت ارجی شدند. هجوم طالبان که با بمباران شدید هوایی و آتش سنگین توپخانه و راکت توأم بود به آواره گی تمام مردم شمالی انجامید. ده ها هزار نفر از اهالی پروان و کاپیسا به وادی پنجشیر پناهنده شدند و هزاران تن دیگر بسوی شهر کابل فرار کردند. مهاجرت و آواره گی مردم شمالی از غم انگیزترین رویدادهای دودهنه ی جنگ در افغانستان محسوب می شد. در طول دوران اشغال شوروی علی الرغم جنگ های شدید و خونین ارتش سرخ در شمالی، مردم کمتر به چنین فاجعه و مصیبتی گرفتار شده بودند. تنها ترس از بمباران هوایی و آتش سلاح سنگین طالبان و نیروهای خارجی همراه شان موجب کوچ و فرار اهالی نگردید. نیروهای طالب به خصوص جنگجویان پاکستانی و اسامه بن لادن با زور و وحشت مردم را می کوچاندند. خانه هارا ویران میکردند. مزارع و تاکستانها را به آتش می کشیدند. مردان جوان را می کشتند . زنان را به اسارت می گرفتند. یکتن از اهالی میریچه کوت با خشم و گریه به خبرنگار رادیویی بی سی گفت: « طالبان زن های مارا می برند. مارا از خانه به زور خارج می کنند. » ( 21 )

در حالیکه امیرخان متقی وزیر اطلاعات و کلتور طالبان آزار و اذیت مردم را در شمالی توسط نیروهای طالبان تکذیب کرد اما اخراج و کوچاندن دسته جمعی آنان را با ادعای انتقال مردم به نقاط امن و تا آماده شدن امنیت مجدد مورد تأیید قرار داد. طالبان به روز دوازدهم اسد 1378 بمنظور انعکاس پیروزی خود در تصرف شمالی در رسانه های جمعی جهان ، خبرنگاران خارجی را به جبل السراج و گلپهار آوردند و از تصرف قریب الوقوع پنجشیر به آنان اطمینان دادند.

اما در پنجشیر، احمدشاه مسعود شامگاه سیزدهم اسد 1378 در جلسه ی اضطراری با قوماندانان پروان و کاپیسا دستور حمله را برای تصرف مجدد شمالی و راندن نیروهای طالبان صادر کرد: « گپ من همین





است که لحظه ای تال ندهیم ( لحظه ای منتظر نباشیم) ده رقم به توفیق خدا می توانیم دشمن را در یک روزتار ومارکنیم. روز دوم، سوم وچهارم کار ندارد. حالا که جمع شدیم بیاییم ما وشما به طرف دشمن مثل یک مشت برویم . . . . » ( 22 )

طالبان در صبحگاه روز چهاردهم اسد 1378 ( 5 آگست 1999 ) در سراسر شمالی از دهانه ی پنجشیر وسالنگ تا میریچه کوت وکلکان به حملات غیر منتظره ای مواجه شدند. شبیخون نیروهای احمدشاه مسعود با چنان سرعت وقاطعیتی انجام یافت که حتی تصور آن برای جنرالان آی اس آی مشکل می نمود. طالبان که یک روز قبل خبرنگاران خارجی را برای تماشای پیروزی خود تا دهانه ی پنجشیر وسالنگ برده بودند و به " ویلهم رید" خبرنگار رادیو بی بی سی تانک های سوخته واجساد مردم شمالی و نیروهای مخالف خود را در کنار سرک ومیان تاکستانها نشان دادند، روز بعد در دام تباهی ومرگ اسیر گردیدند. هزاران تن از نیروهای طالبان که در میان شان صدها عرب وپاکستانی بود در سرزمین شمالی تارومار گردیدند. وبقیه نیروهای شان تا دروازه های کابل عقب رفتند. این عملیات محاروبی سریع وپیروزمندانه در کمتر از 24 ساعت علیه هزاران تن نیروی مهاجم که در یک برتری کامل نظامی قرار داشتند، یک پدیده ی کم نظیر در تاریخ جنگ ومحاربات معاصر محسوب می شد. فرماندهی وتحقق این عملیات بازهم ویژه گی منحصر به فرد احمدشاه مسعود را در علم جنگ واراده ی آهنین مقاومت وپایداری منعکس میساخت.

شکست و تلفات سنگین طالبان در شمالی هم آنها وهم پاکستانیها را به شدت خشمگین وعصبانی ساخت. مولانا فضل الرحمن ومولانا سمیع الحق رهبران جماعت علمای پاکستان با صدور به اصطلاح فتوای شرعی، جنگ علیه احمدشاه مسعود را که گویا از کافران کمک دریافت می کند جهاد خواندند واز طالبان پاکستانی خواستند تا در کنار حکومت طالبان در این جنگ سهم بگیرند. مطبوعات پاکستان به روز بیست ودوم اسد 1378 ( 13 آگست 1999 ) نوشتند که پنج هزار طلاب، مدارس پاکستان را در سه روز گذشته غرض شرکت در جنگ علیه مسعود ترک کردند. این طلاب بر اساس تقاضای مولانا فضل الرحمن عازم جبهات جنگ در افغانستان شدند. ( 23 ) هرچند علمای دینی در شهر تالقان با صدور فتوای شرعی، اعلان جهاد علیه مسلمانان را غیر شرعی خواندند وفضل الرحمن وسمیع الحق را خائن به شریعت ومفسد نامیدند اما فتوای آنها هیچگونه اثری در توقف تبلیغات ملا های پاکستان و ورود سیل آسای طالبان از مدارس پاکستانی به جبهات جنگ در افغانستان نداشت. در میان این طالبان مدارس پاکستان صدها نفر از نیروهای ارتش وملیشیای پاکستانی توسط آی اس آی برای جنگ به افغانستان اعزام می شدند.

طالبان با نیروهای تازه دم پاکستانی دوباره به شمالی هجوم آوردند. اما این بار آنها در جنگ وپیشروی با شیوه ی " چنگیز ولشکر چنگیزی" عمل



کردند. طالبان با هرگامی که دریک تعرض جنگی پیش می نهادند، درعقب خود خانه ها را ویران میکردند، ساکنانش را می کشتند و کوچ میدادند، تاکستانهای شان را آتش میزدند و کاریزها یشان را خشک میکردند. بیداد و جنایات طالبان درشمالی آنچنان علنی و گسترده بود که سازمان ملل متحد کوچ اجباری و آتش زدن مزارع مردم را درشمالی مورد تایید قرار داد و کوفی عنان سرمنشی ملل متحد این عمل طالبان را محکوم کرد. وحتی مولوی عبدالطیف منصور وزیرزراعت طالبان تایید کرد که کاریزها و محصولات زراعتی درشمالی تخریب شده و به آتش کشیده شده اند. ( 24 )

طالبان درحملات مجدد خود به شمالی تنها مؤفق شدند که ولسوالی های گلدره، کلکان، میریچه کوت، استالیف و بخش های از قره باغ را به تصرف خود بیاورند. آنها تمام ساکنان این ولسوالی ها به خصوص غیر پشتونها را کوچ دادند و خانه های شانرا با تمام مزارع و تاکستانها به آتش کشیدند. طالبان تا آخرین روزحکومت شان ازبازگشت مردم مناطق مذکوربه خانه وکاشانه ی شان که به زمین سوخته و سیاه تبدیل شده بود جلوگیری کردند: « طالبان هنگام عقب نشینی از دره ی شمالی با ریختن زهر درچاه های آب و تخریب سدها و جوی های آب می خواستند مانع بازگشت سریع ساکنان تاجک منطقه شوند. . . . » ( 25 )

جنگ درطول سال 1378 درتمام جهات میان طالبان و جبهه ی متحد مخالف آنها ادامه یافت. طالبان سیاست زمین سوخته را به پیمانہ ی محدود تر دربرخی ولسوالی های ولایت قندز و تخارنیزاعمال کردند. آنها با تصرف ولسوالی امام صاحب و دشت ارچی درقندز و ولسوالی خواجه ی غار درتخار درمیزان سال مذکور صدها خانه را با محصولات زراعتی مردم به آتش کشیدند و ساکنان قریه هارا جبراً کوچانیدند. هواپیما های بم افکن طالبان درطول این سال بصورت مکررشهر تالقان را مورد بمباران قراردادند که درنتیجه ی آن بیش ازپنجد نفرساکنان شهر کشته و مجروح گردیدند. جنگ درمناطق مختلف ولایات کترها، لغمان، بامیان، سرپل، جوزجان، سمنگان، غور و بلخ نیز ادامه یافت و ولسوالیهای دراین ولایات چند بارمیان طالبان و نیروهای مقاومت دست بدست شد.

## **نقش پاکستان و اسامه بن لادن درجنگ و نیروی جنگی طالبان:**

درشامگاه دوازدهم اسد 1378، روزتسلط طالبان به شمالی یکی ازوزیران ایالت بلوچستان پاکستان دربرابرابن پرسش خبرنگار بی بی سی که آیا ادعای مخالفان طالبان ازدخالت ارتش و نظامیان پاکستان درجنگ های شمالی صحت دارد گفت: « دراین شکی نست که از فرقه ها و گروه های مختلف مذهبی پاکستان داوطلبانی زیاد درجنگ اند. ماهروز می شنویم که درشهرهای مختلف پاکستان ازطریق مساجد اعلان می شود که فلان ولد فلان درجنگ مزاربا کابل یاشمالی شهید شده است و فاتحه ی آن درفلان روز وساعت گرفته می شود. اما ازحکومت و فوج ( ارتش)



پاکستانی کسی در جنگ نیست و در این کار حکومت پاکستان مشارکت ندارد. « ( 26 ) اما تا شامگاه روز بعد که لشکر طالب در تاجیکستانهای شمالی تارومار گردید و اجساد افسران پاکستانی های که در میدانهای جنگ باقی مانده بود، برخلاف تکذیب وزیر پاکستانی، مشارکت نظامیان پاکستان را به اثبات می رساند: کرنیل ثناءالله از سوات صوبه سرحد، کپتان ظفر الحق از مندی بهالپور پنجاب، بریگیدیر کفایت الله از لکی مروت سرحد، کرنیل سلیم از کوهات، کرنیل علیم شاه از ملتان پنجاب، میجر علیم و میجر اکبر علی از ایالت سند، میجر اعجاز الله از پشاور، کرنیل حیدراز سوات و کرنیل سجاد از مزار بلوچستان از نظامیان مقتول ارتش پاکستان بودند. در حالیکه تعداد کشته شدگان داوطلب پاکستانی تنها در جنگ های شش روزه ی شمالی در تابستان 1378 به یکصد نفر می رسید و بیش از ششصد نفر جنگجویان تبعه ی پاکستان در زندانهای پنجشیر، مزار و شبرغان به سرمیبردند که از میدانهای جنگ اسیر گرفته شده بودند. پاکستان در اوایل ظهور طالبان و تا سقوط کابل بدست آنها کمتر به اعزام نیروی نظامی و داوطلب جنگی می پرداخت. چون طالبان نیروهای جنگی خود را از ولایت جنوب و از میان قبایل و عشایر پشتون تکمیل میکردند. اما تلفات شدید طالبان در جنگ های شمالی و شمال افغانستان آنها را دچار کمبود نیروی بشری ساخت. مردم در ولایات جنوب افغانستان کمتر حاضر می شدند تا داوطلبان به صفوف طالبان بپیوندند. از این رو پاکستان کار اعزام نیروی بشری جنگ طالبان را بدوش گرفت و استخبارات نظامی آن کشور با اعزام نظامیان محدود خود برای فرماندهی، انجام کار فنی و مشوره ، اعزام هزاران داوطلب جنگی توسط احزاب اسلامی به خصوص جماعت علمای فضل الرحمن و سمیع الحق و گروه های افراطی کشمیر و آماده سازی زمینه ورود صدها داوطلب جنگی مربوط به اسامه بن لادن و شبکه ی اوزمالک مختلف دنیا، کمبود لشکر و نیروی رزمی طالب را در تمام جبهات جنگ حبران میکرد. پاکستان در سه سال اخیر حکومت طالبان بصورت پادگانها و قشله های لشکر جنگی طالبان درآمد بود. هر وقت که طالبان بسوی شمالی و شمال افغانستان لشکر کشی میکردند و یا در خطوط جنگ دچار کمبود نیروی بشری میگرددند، ملا های پاکستانی فتوای جهاد صادر میکردند و دروازه های مدارس خود را می بستند و هزاران داوطلب جنگ را بسوی افغانستان سرازیر می ساختند. دولت پاکستان در اظهارات و گفتگوهای دیپلماتیک از بیطرفی در جنگ افغانستان صحبت میکرد و جنگجویان پاکستانی را در لشکر طالبان افرادی میخواند که بصورت خود سر و مخفیانه وارد افغانستان شده اند. و استدلال میکرد که جلوگیری از رفتن چنین افرادی بداخل افغانستان با توجه به سرحدات طولانی و کوهستانی دوکشور غیر عملی به نظر می خورد. اما زمامداران پاکستان زمانیکه بعد از حادثه ی یازدهم سپتمبر 2001 تحت فشار و هدایت ایالت متحده امریکا قرار گرفتند حتی تظاهرات احزاب اسلامی طرفدار طالبان را در پاکستان با



گازاشک آور و شلیک مرمی سرکوب کردند و در چند ماه صدها نفر از افراد شبکه القاعده بن لادن را از پاکستان دستگیر و به واشنگتن تحویل دادند. تا قبل از آن این افراد از سفارت خانه های پاکستان در ممالک مختلف دنیا ویزا دریافت میکردند و با ورود به پاکستان توسط آی اس آی به شبکه ی بن لادن فرستاده می شدند و در جبهات جنگ کنار طالبان قرار میگرفتند. بعد از یازدهم سپتمبر 2001 ملا فضل الرحمن و ملا سمیع الحق نیز دیگر فتوای شرعی ندادند تا طالبان پاکستانی برای جنگ با قوای امریکا و انگلیس داخل افغانستان بروند. در حالیکه آنها در گذشته بارها چنین فتوایی را علیه احمدشاه مسعود به این دلیل صادر کردند که مسعود از کافران کمک می گیرد و جهاد علیه او توسط ملاهای پاکستانی فرض است.

طی دو سال اخیر حکومت طالبان لشکر خارجی طالب که از پاکستان و از طریق پاکستان سرازیر شده بودند بیشتر از نیروی داخلی آنها شد. این حقیقت بعداً هنگام سقوط حاکمیت طالبان و تسلیمی آخرین نیروی آنها در ولایت قندزبرملا گردید. و آن وقت آشکار شد که احمدشاه مسعود با چه نیروی عظیم خارجی که همه جنگجویان حرفه ای و تروریستان از خود گذشته بودند، می جنگید. نیروی خارجی لشکر طالب در دوران حاکمیت طالبان با صلاحیت تر و قدرتمند تر از طالبان داخلی بودند. با اصلی جنگ را در جبهات نیز آنها بدوش می کشیدند. و من حیث یک نیروی اشغالگر بیگانه با بی رحمی و سرسختی می جنگیدند.

در میان لشکریان خارجی طالبان علی الرغم آنکه بخش عظیم آنرا پاکستانیها تشکیل میدادند، نقش اسامه بن لادن و افراد او از کشورهای مختلف عرب و غیر عرب بیشتر و برجسته تر بود. اسامه با ثروت و امکانات مالی که داشت شبکه ی بسیار منظم و پیچیده ای از جنگجویان حرفه ای را با انگیزه و احساسات دینی در افغانستان گردآورده بود. برای پاکستان و I- I- لشکر اسامه بن لادن و جنگجویان پاکستانی که در سرزمین افغانستان جنگ، کشتار و ویرانی را تمرین میکردند، لشکر تسلط به افغانستان و لشکر آزاد سازی جمو و کشمیر غرض الحاق به پاکستان بود. رویای که جنرالان آی اس آی و حاکمان اسلام آباد همیشه به آن می اندیشیدند. و بسوی آن به عنوان بخشی از منافع راهبردی و حیاتی پاکستان نگاه میکردند. اما دریافت پاسخ در مورد اینکه این لشکر برای اسامه و سازمان القاعده ای که رهبری آنرا در دست داشت چه محسوب می شد، مشکل به نظر می خورد. و عدم دریافت پاسخ، این پرسش را بمیان می آورد که آیا اسامه بن لادن و سازمان او ساخته و پرداخته ی سازمانهای استخباراتی قدرتمند ی نیستند که برای بدنامی و سرکوبی اسلام و مسلمانان ایچ شده است؟

لشکر و سازمان القاعده اسامه بن لادن و جنگ او در افغانستان علیه احمدشاه مسعود و جبهه ی مخالف طالبان، لشکر مجاهد و جنگ برای اسلام و مسلمانان به حساب نمی رفت. چون اسامه و یاران او در افغانستان



نه علیه نامسلمانان و نیروی اشغالگر بلکه علیه مردم مسلمان افغانستان می جنگیدند. اسامه و یاران او به خوبی میدانستند که احمدشاه مسعود و مجاهدان او مسلمان تر و مجاهدتر از آنها هستند. نیروی متجاوز و بیگانه در افغانستان اسامه بن لادن و جنگجویان او و پاکستانیها بودند. زیرا آنها از خارج و از کشورهای دیگر بصورت غیرقانونی آنها را برای جنگ و ترمینات جنگی وارد افغانستان گردیده بودند. حتی اسامه بن لادن در دوران جهاد و اشغال شوروی بصورت داوطلبانه و با انگیزه دینی برای پیوستن به مجاهدین وارد افغانستان نشده بود. او (اسامه) از سوی سازمان جاسوسی عربستان سعودی به تقاضای آی اس آی و بدون تردید به هدایت " سی آی آی " در دهه ی هشتاد میلادی به افغانستان آمد و در آن مراکز مجاهدین که از سوی آی اس آی کنترل و رهبری می شد جابجا گردید. آنچه را که اسامه بن لادن، خود به آن معترف است: « سعودیها برای مقابله با روسهای کافر ما به عنوان نماینده ی خود در افغانستان برگزیدند. من در پاکستان در ناحیه ی مرزی با افغانستان مستقر شدم. در آنجا از داوطلبانی استقبال میکردم که از سعودی و دیگر کشورهای عربی و مسلمان می آمدند. اولین پایگاه آموزشی خود را در نقطه ای ایجاد کردم که در آن افسران پاکستانی و امریکایی داوطلبان را آموزش میدادند. تسلیحات مورد نیاز را امریکا و پول آنرا سعودیها تأمین میکردند. . . . » ( 27 )

اسامه بن لادن فرزند محمد بن لادن تبعه ی عربستان سعودی مربوط خانواده ثروتمندی بود که پدرش با خانواده ی شاهی سعودی روابط نزدیک داشت. بن لادن تحصیلات خود را در رشته انجنیر ساختمانی به پایان رسانید و در شرکت ساختمانی پدرش که از شرکت های مشهور ساختمانی در عربستان محسوب می شد کار میکرد. زمانی که استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی ) در سال های اول جهاد افغانستان علیه تجاوز و اشغال شوروی از ترکی الفیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی مصرانه تقاضا کرد تا یک مقام سلطنتی را به عنوان نماینده ی کشورش در جهاد تعیین بدارد و به پاکستان بفرستد، او ( فیصل ) بن لادن را به چنین وظیفه ای برگزید. و مسلم بود که رئیس سازمان جاسوسی عربستان سعودی هیچگاه نمی توانست اسامه بن لادن را بدون آگاهی و مشوره با سازمان جاسوسی ایالات متحده امریکا ( سی آی آی ) به وظیفه ی مذکور بگمارد. اسامه بن لادن با این وظیفه، سالهای طولانی در پاکستان و در مرزهای پاکستان و افغانستان نماینده ی سازمان استخبارات سعودی و هماهنگ کننده ی کار سه سازمان جاسوسی امریکا، عربستان سعودی و پاکستان در رابطه با جنگ افغانستان علیه شوروی و کمونیزم بود. بعد از خروج ارتش سرخ شوروی از افغانستان و فروپاشی امپراطوری شوروی که افغانستان اهمیت خود را برای امریکا و غرب از دست داد، اسامه بن لادن هم افغانستان و پاکستان را ترک گفت و به سرزمین خود در عربستان



سعودي برگشت. اما چند سال بعد در دوران ظهور طالبان دوباره سروکله ي اسامه در افغانستان پيدا شد واسامه بارديگر درکنار پديده و جرياني قرار گرفت که با حمايت وهمکاري پاکستان وعربستان سعودي که بصورت طبيعي تايبید وهدايت امريکا را با خود داشت، ايجاد گرديد. واين جريان (طالبان) درسايه ي اين حمايت به نيروي مسلط در جنگ وحاکميت بخش اعظم افغانستان مبدل شد. هرچند که بعداً حوادث وتحولات به گونه اي ديگر شکل گرفت وطالبان واسامه بروي ولي نعمتان خود چنان بي باکانه وگستاخانه پريدند که جز خفه کردن واز گلو آويختن راه ديگري باقي نماند.

### یکماه جنگ خونین وسقوط تالقان:

طالبان بعد از شکست تابستان 1378 در شمالي در حالیکه با پيش گرفتن سياست زمين سوخته وپيشروي گام به گام همچنان حالت تعرضي وتهاجمي را در جبهات شمالي حفظ نمودند، توجه اصلي خود را در پيشروي بسوي جبهات شمال شرق کشور وتسخير تالقان وبدخشان متمرکز کردند. تسلط به ولايات تخاروبدخشان ودره هاي شمال وشمالشرق هندوکش به محاصره کامل شمالي وپنجشيرمي انجاميد وراه را براي تصرف آن مناطق هموار ميکرد که سنگر اخرواصلي مقاومت محسوب مي شد. تصرف پنجشير يکي از آرزوهاي هميشگي طالبان وجنرالان پاکستاني بود که پيوسته در اندیشه ي آن به سرمايبردند. با آنکه طالبان نيروي بزرگي در جبهات قندز، تخار وبغلان از قبل جابجا کرده بودند، براي انجام تعرض فيصله کن نظامي غرض اشغال تالقان وبدخشان در بهار 1379 دست به لشکر کشي وسيع وگسترده زدند. لشکرکشي جديد که عمدتاً از طريق پروازهاي هوايي صورت ميگرفت ونيروهاي پاکستاني وجنگجویان اسامه بن لادن بيشتري نيروهاي جابجا شونده در جبهات قندزوتالقان بودند. اين نيروها مستقيماً بوسيله ي هواپيماهاي نظامي ومسافربري شرکت هوايي آريانا از فرودگاه هاي کابل، جلال آباد، پشاور و قندهار به ميدان هوايي مزار شريف وقندزانتقال ميافتند. با انتقال جنگجویان پاکستان واسامه به جبهات شمال وتخليه ي پادگانهاي نظامي کابل (فرقه هاي عسکري)، طالبان از خبرنگاران خواستند تا براي اثبات اينکه هيچ جنگجوي خارجي در نيروي طالبان نيست به فرقه ها وپادگانها بروند وگزارش تهيه کنند.

طالبان بعد از انتقال جنگجویان تازه نفس داخلي وخارجي حملات مقدماتي خود را براي پيشروي بسوي تالقان وبدخشان در شروع تابستان 1379 از ولسوالي هاي نهرين واشکمش وخطوط مختلف جبهه در اطراف قندز آغاز کردند. آنها در حالیکه فشار جنگ رادرسايه جبهات حفظ داشتند تا نيمه اسد اين سال به ولسوالي هاي نهرين، بورکه، اشکمش، چال، وبنگي در اطراف تالقان دست يافتند وحملات اصلي خود را به منظور تصرف شهر تالقان بروز شانزدهم اسد براه انداختند. بيشتري نيروي جنگي طالبان در هجوم به شهر تالقان نيروهاي خارجي متشکل از پاکستانيها،



کشمیریها و افراد اسامه بن لادن بودند. نیروهای اسامه به بیش از سه هزار نفر بالغ میگردید که اتباع کشورهای مختلف چون: عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، الجزایر، یمن، مراکش، سودان، سیکیانگ چین، چیچین (روسیه)، ازبکستان، تاجکستان، قیرغیزستان، مالیزیا، فلیپین و حتی ایالات متحده آمریکا و انگلستان محسوب می شدند. درحالیکه منابع جبهه ی متحد مخالف طالبان تعداد نیروهای خارجی شرکت کننده در جنگ تالقان را به ده هزار نفر تخمین میزدند، محقق استرالیایی " انتنی دیویس " تعداد نیروهای خارجی را در حدود شش هزار نفر و انمود می کند. همچنان اومعتقد است که چهار تا پنجصد نفر افسران و نظامیان ارتش پاکستان نیز در این جنگ سهم داشتند و در بکار انداختن تانک و توپخانه ی طالبان نقش تعیین کننده ای را در تصرف تالقان ایفا کردند. ( 28 )

یکی از مسئولین نیروهای مقاومت ضد طالبان قوت های شرکت کنند ه ی ارتش پاکستان را در جنگ تالقان مربوط به فرقه یا لشکر G9 یا فرقه "چرات" متشکل از دو کتک و انمود کرد. فرقه G9 یک فرقه ی محاربات کوهی پاکستان محسوب می شود که در منطقه ی چرات واقع در ایالت صوبه سرحد مستقر است. ( 29 )

جنگ برای تالقان تا شانزدهم سنبله، مدت یکماه طول کشید. در این مدت طالبان ده ها باره تجدید قوا پرداختند و دست به تعرض زدند. آنها با هوا پیمای های بم افکن و توپخانه ی سنگین شهر را پیوسته بمباران و گلوله باران میکردند. درحالیکه مدافعین تالقان با سرسختی در برابر آنها جنگیدند اما بعد از یکماه نبرد خونین شهر را تخلیه کردند. نیروهای طالبان صبحگاه شانزدهم سنبله 1379 وارد شهر تالقان شدند. تلفات برای هر دو طرف سنگین بود. اما طالبان با بجا گذاشتن بیش از چهار هزار نفر کشته و زخمی در طول یکماه جنگ بیشترین تلفات را متحمل شدند.

طالبان بعد از تصرف شهر تالقان، ولسوالیهای امام صاحب، دشت ارچی و شیرخان بندر را در قندزو ولسوالی های خوجه غار و هزارباغ ولایت تخار را نیز بعد از جنگهای شدید بدست آوردند. آنها بعد از استحکام مواضع خود در اطراف شهر تالقان در صدد پیشروی بسوی بدخشان و دره های عقب پنجشیر در شمال هندوکش شدند. طالبان در روزهای اول و دوم میزان 1379 حملات سنگینی را برای تصرف بدخشان از استقامت تالقان بسوی تنگی فرخار و کلفگان و از استقامت چترال پاکستان بسوی شاه سلیم و توپخانه براه انداختند. درحالیکه تعرض آنها بسوی تنگی فرخار دست آوردی نداشت از راه چترال با عبور از مرز پاکستان به مناطقی در ولایت بدخشان دست یافتند. اما به زودی با ضد حمله ی مجاهدین بدخشان دوباره به آنسوی مرز رانده شدند. با سرد شدن آب و هوا، طالبان دیگر حمله ای را از مسیر چترال بسوی بدخشان انجام ندادند. ولی حملات آنها در سایر استقامت ها از مدخل تنگی فرخار در جنوب شهر تالقان تا سراسر خطوط جبهه در ماورای



کوچه کماکان ادامه یافت. آنها در تمام این حملات تا یکسال دیگر که حاکمیت را از دست دادند به هیچگونه پیشروی بسوی دره های شمال شرق هندوکش و پامیر قادر نگردیدند. هر چند احمدشاه مسعود در حملات متقابل نتوانست شهرتالقان را بدست بیاورد، اما مقاومت را بااراده و روحیه ی نیرومند در برابر طالبان و نیروهای خارجی ادامه داد و موفق به گسترش جبهات جدید مقاومت در نقاط مختلف کشور گردید. جنگ در جبهات شرق درکنرها، لغمان و برخی نقاط ننگرهار شدت و وسعت بیشتر یافت. با نجات محمد اسماعیل خان فرمانده حوزه جنوب غرب و والی اسبق هرات از زندان طالبان در قندهار، جبهات بیشتر در ولایات مرکزی و غربی غور، بادغیس، نیمروز، فراه و هرات گشوده شد. اسماعیل خان در هفتم حمل 1379 (26 مارچ 200) از زندان طالبان موفق به فرار گردید و دوباره به جبهه ی مقاومت پیوست. عبدالکریم خلیلی رهبر حزب وحدت که با سقوط شمال و بامیان در تابستان 1377 کشور را ترک گفته بود نیز در سال 1379 بداخل برگشت. و سال بعد عبدالرشید دوستم نیز به داخل افغانستان آمد و در صرف مقاومت علیه طالبان قرار گرفت.

مقاومت و جنگ علیه طالبان در اوضاع و شرایطی تداوم و گسترش یافت که هم طالبان و هم پاکستانیها به پایان مقاومت می اندیشیدند و تسلط حاکمیت طالبان را از طریق نظامی به سراسر کشور قطعی و اجتناب ناپذیر می پنداشتند. این در واقع به گونه ای ناکامی طالبان را در عرصه ی نظامی به نمایش می گذاشت. در حالیکه طالبان در عرصه ی سیاسی نسبت به هروقت دیگر تحت فشار فزاینده قرار گرفتند. و جبهه ی مقاومت و مخالف طالبان از این فشاریکه عمدتاً توسط افکار عمومی جهان علیه عملکرد طالبان شکل گرفته بود، سود میبرد.

### احمدشاه مسعود در پارلمان اروپا:

احمدشاه مسعود که تا سقوط کابل بدست طالبان در میزبان 1375 فرماندهی نیروهای حاکمیت مجاهدین را به عهده داشت کمترین فعالیت های سیاسی و دیپلماتیک می پرداخت و از سفر به بیرون کشور خودداری می ورزید. حتی در دوران یک و نیم دهه جهاد صرف یکبار در سال 1369 به پاکستان سفر کرد و تمام سالهای دشواری این دوره را در داخل افغانستان به سربرد. اما بعد از حاکمیت طالبان در کابل تغییراتی در روش و طرز کار او رونما گردید. مسعود در دوره ی جدید مبارزه و مقاومت خود به فعالیت و کار سیاسی علاقه بیشتر گرفت و به سفرهای متعددی به بیرون از کشور دست زد. هر چند مسافرت او به کشورهای همسایه ی افغانستان در آسیای میانه و کشورهای ایران محدود می شد. احمدشاه مسعود که در دوره ی مقاومت علیه طالبان و دخالت خارجی این مرحله به عنوان یگانه زعیم و رهبر مقاومت در عرصه ی نظامی تبارز کرد تلاش به خرج داد تا در عرصه ی سیاسی نیز جایگاه مناسبی را بدست بیاورد. یکی از اهداف





سفر و مذاکرات او با رهبران و مقامات رسمی کشورها و سازمانهای بین المللی تثبیت حقانیت مقاومت و ارائه ی یک تصویر روشن و معتدل از اندیشه و برنامه سیاسی اش بود تا توجه جامعه ی بین المللی را در حمایت از مقاومت جلب کند. احمدشاه مسعود در راستای این اهداف در دوران مقاومت علیه طالبان و دخالت علنی و مستقیم پاکستان بارها به تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان و ایران سفر کرد و بارهبران و مقامات رسمی این کشورها به مذاکره و گفتگو نشست. همچنان اودر پایتخت این کشورها با مقامات رسمی و نمایندگان سیاسی ممالک دیگر و سازمانهای بین المللی ملاقات و مذاکره بعمل آورد. سفرا احمدشاه مسعود به مقر پارلمان اروپا در فرانسه یکی از مهم ترین این نوع سفرها و مذاکرات رسمی او در دوران مقاومت علیه طالبان ، پاکستان و القاعده محسوب می شد. او که در هژدهم جوزای 1379 دعوت نامه ای را از سوی پارلمان اروپا دریافت کرده بود، در سیزدهم حمل 1380 راهی شهر استراسبورگ فرانسه مقربارلمان مذکور گردید. موصوف در پانزدهم حمل ( 4 اپریل 2001 ) با استقبال زاید الوصف و کف زدنهای ممتد اعضای پارلمان اروپا در مقربارلمان مذکور به سخنرانی پرداخت و در سخنرانی خود پاکستان را به عنوان کشور مداخله گر محکوم کرد و گفت: دنیا آگاه باشد که پاکستان مسئول جنگ و بی ثباتی در افغانستان است. او اظهار داشت که از طالبان واسامه بن لادن که افغانستان را به پایگاه تروریزم و منبع تولید و قاچاق مواد مخدر تبدیل کرده اند، پاکستان به خصوص آی اس آی حمایت می کند. احمدشاه مسعود از اروپا و تمام جامعه بین المللی خواست به پاکستان فشار بیاورند که از مداخله در افغانستان خودداری ورزد تا صلح و ثبات در کشور تأمین شود. اودر کنفرانس مطبوعاتی در برابر پرسش خبرنگاران که پیام شما به رئیس جمهور امریکا چیست گفت: « پیام من به آقای بوش این است که جنگ افغانستان و وجود پایگاه های تروریستی تنها به افغانستان محدود نمانده بلکه دیریا زود این خطرات گریبانگیر امریکا و تعداد بیشتر از کشورهای در منطقه و جهان خواهد شد. » ( 30 )

خانم " نیکول دینتن " رئیس پارلمان اروپا در یک کنفرانس خبری مشترک با احمدشاه مسعود اعلان کرد که دوران تصویب قطع نامه سپری شده باید از کسانیکه برای آزادی مبارزه می کنند حمایت بعمل آورد. سفر احمدشاه مسعود به فرانسه و سخنرانی اودر مقر پارلمان اروپا ضربه ی شدید دیپلماتیک برای طالبان و پاکستان بود. این سفر چند روز بعد از انفجار تندیس بودا در بامیان صورت گرفت. طالبان علی الرغم مخالفت وسیع و گسترده ی جامعه بین المللی در هژدهم حوت 1380 ( 8 مارچ 2001 ) مجسمه 150 متری بودا را در بامیان که 1700 سال قدامت تاریخی داشت بوسیله ی باروت منفجر کردند. تخریب تندیس بودا طالبان را در جامعه جهانی بیشتر از هروقت دیگر منزوی ساخت و سفرا احمدشاه مسعود به انزوای طالبان افزود.



جایگاه و موقعیت احمدشاه مسعود در این سفر و با حضور در پارلمان اروپا و مذاکره با مقامات رسمی اروپایی به حیث رهبر اصلی مقاومت برجسته و تثبیت گردید. استقبال گرم و گسترده در پارلمان اروپا از او نه تنها طالبان را عصبانی و ناراحت ساخت بلکه موجب واکنش شدید پاکستان نیز شد. وزارت خارجه پاکستان در نامه ای با لحن تند از پارلمان اروپا خواست تا در منازعه افغانستان بیطرفی خود را حفظ کند و در رابط با افغانستان حقایق را مدنظر داشته باشد. خصومت و عقده ی طالبان، آی اس آی و اسامه بن لادن در برابر احمدشاه مسعود بعد از سفر به اروپا تا آن حد شدید و عمیق گردید که برنامه ی ترور او را از طریق حمله انتحاری رویدست گرفتند.

### حمله ی انتحاری و شهادت احمدشاه مسعود:

زمانیکه طالبان در اواخر میزان 1375 تا کستانهای شمالی را پشت سر گذاشتند و در مدخل وادی پنجشیر سنگر گرفتند، جنرال نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان در مصاحبه با بخش پشتوی رادیویی بی سی از سقوط پنجشیر تا دو یا سه روز دیگر خبر داد. آن زمان از دیدگاه بابر که از طراحان پروژه ی طالبان شناخته شده است احمدشاه مسعود دیگر مانعی در پیروزی نهایی و حاکمیت سرتاسری طالبان محسوب نمی شد. برای او و جنرالان آی اس آی در اسلام آباد، تنها عبدالرشید دوستم فوت قابل ملاحظه ای بود که میتوانست جنین مانعی را در فرار راه طالبان ایجاد کند. نصیرالله بابر در سایه ی همین باور و گمان بود که همراه با معاون آی اس آی دست به میانجیگری میان طالبان و دوستم زد. سخنگویان طالبان نیز در مصاحبه ها و اظهارات خود تصور برداشت وزیر داخله پاکستان را انعکاس میدادند و احمدشاه مسعود را مانعی در حاکمیت سرتاسری خود تلقی نمیکردند و دسترسی به پنجشیر پایگاه اصلی مسعود را بسیار آسان و قریب الوقوع می پنداشتند. اما رفته رفته جریان وقایع و حوادث در سالهای حاکمیت طالبان نشان داد که هم نصیرالله بابر و هم طالبان در تصور برداشت خود به اشتباه و بیراهه رفته اند. آنها بعداً مشاهده کردند که فقط احمدشاه مسعود برخوردار از اراده آهنین مقاومت و مانع اصلی گسترش سلطه ی طالب و تحقق آرزوهای بابر و جنرالان آی اس آی در افغانستان است. در دو سال اخیر حکومت طالبان که قدرت اصلی و رزمی لشکر طالب بدست اسامه بن لادن و سازمان القاعده قرار گرفت، اسامه نیز متوجه شد که مسعود عزم و اراده ی غیر قابل تسخیر دارد. از این رو باری به همراهانش گفت: « مسعود باید از سر راه برداشته شود، در غیر آن پیروزی ممکن نیست. » ( 31 )

مسلماً بن لادن و تعداد انگشت شماری از رهبران و قوماندانان طالبان، افراد و حلقه هایی از استخبارات نظامی پاکستان ( آی اس آی ) برای ترور مسعود برنامه ریزی کردند. تجمع بیست هزار نیروی طالب در خطوط جبهات اطراف تالقان از اول سوالی های چال و اشکمش تا هزار باغ و آی خانم



که نیم آن نیروی های خارجی و متشکل از افراد اسامه و پاکستانیها بودند، بیانگر تصمیم و نقشه مشترک آنها در ترور احمدشاه مسعود بود. آنها به منظوری که هجوم و تعرض فیصله کن که تنگی فرخارودریای کوچکی را در رسیدن به فیض آباد و دره های شمال شرق هندوکش پشت سر بگذارند هزاران نیرو را در خطوط مقدم جبهات تالقان جایجا کردند تا همزمان با وقوع عمل تروریستی به جان احمدشاه مسعود به آخرین سنگر های مقاومت در دامنه ها و دره های شمال شرق هندوکش و پامیر چیره شوند. بسیاری از نیروهای خارجی این لشکر مهاجم بصورت مخفیانه و شب هنگام حتی پنهان از دید جنگجویان داخلی طالبان در نقاط مختلف خطوط اول جبهه جایجا گردیدند تا وضعیت جبهات جنگ بصورت عادی وانمود شود و پلان حمله ی تروریستی به جان احمدشاه مسعود سری و پوشیده باقی بماند. وقتی احمدشاه مسعود سه روز قبل از حیاتش در پانزدهم سنبله 1380 یک عملیات تعرضی را در جبهه ی خواجه غار بر راه انداخت، برخلاف معمول نیروهای او در این عملیات دست آوردی نداشتند و در جریان عملیات صدای چهل شبکه ی پاکستانی و عرب از دستگاه های مخابرات طالبان شنیده شد که تا آن زمان سابقه نداشت. کثرت شبکه های خارجی در خطوط اول جنگ چنان گسترده بود که به نظرمی رسید تمام نیروهای طالبان در سنگرهای مقدم جنگ، جنگجویان عرب و پاکستانی اند. تجمع و آمادگی این همه نیروهای خارجی در خطوط اول جنگ در حالی صورت گرفته بود که رهبران آنها و رهبران طالبان، مامورین خود را برای حذف فیزیکی احمدشاه مسعود در عقب جبهه ی دشمن فرستاده بودند. دوتن از افراد اسامه بن لادن بنام های محمد کریم توزانی و محمد قاسم بقالی با پاسپورت بلژیکی پاهراً در لباس خبرنگار سازمان اسلامی "المرصد الا علامی الا سلامی" مستقر در لندن در اواخر اسد 1380 وارد این سوی خط جبهه در شمال کابل گردیدند. پاسپورت آنها ویزای یکساله ی "ملتی پل" پاکستان راداشت که توسط خلیل الرحمن سکرتراول سفارت پاکستان در لندن صادر شده بود. ظاهراً آنها وقتی به کابل آمدند توسط نامه ی رسمی وزارت خارجه ی طالبان به وزارت دفاع معرفی شدند تا با همکاری آن وزارت جهت انجام امور خبرنگاری به ولایت پروان و کاپیسا بروند. هر دو خبرنگار حامل نامه ای از "یاسر التوفیق السری" مدیر المرصد الا علامی الا سلامی عنوانی عبد رب الرسول سیاف رهبر تنظیم اتحاد اسلامی بودند که در گلپهار مرکزیت داشت. ( بخش اسناد - 16 ) خبرنگار موصوف علاوه بر معرفی نامه ی مذکور در صحبت تلفونی یک تبعه ی مصر بنام داکترحانی نیز به رهبر اتحاد اسلامی معرفی گردیدند. داکترحانی که در دوران جهاد با رهبر اتحاد اسلامی شناخت و دوستی داشت خواستار همکاری موصوف با خبرنگاران مراکشی گردید. او ادعا کرد که از بوسنیا صحبت می کند در حالیکه بعداً در تحقیقات و پیگیری این صحبت تلفونی، شماره ی تلفون موصوف از منطقه ی طالبان در قندهار ردیابی شد. نام اصلی هر دو



خبرنگار مراکشی نه همان نام های بود که در پاسپورت شان درج یافته بود و نه آنها پیشینه ی خبرنگاری داشتند. محمد کریم توزانی از اعضای سازمان القاعده اسامه بود که عبدالستار دهم نام داشت. همسر او بنام ملکه با سایر فامیل های اعضای القاعده در حومه شهر جلال آباد زندگی میکرد. و محمد قاسم بقالی عضو دیگر شبکه القاعده همان آدم کم حرف بنام "السویر" کارگر ساختمانی شهر پروکس بود. ( 32 ) "یاسر التوفیق السری" مدیر سازمان المرصد الا سلامی "از اهالی مصر است که سالها قبل در کشورش به جرم توطئه ی ترور حسنی مبارک رئیس جمهور مصر متهم و به مرگ محکوم شد. اما قبل از آنکه دستگیر شود به انگلستان فرار کرد و درخواست پناهندگی داد. یاسر به صفت پناهنده ی سیاسی پذیرفته شد و پاسپورت تابعیت انگلیسی را بدست آورد.

خبرنگاران مراکشی به شمال کابل آمدند و بیشتر از بیست روز را در انتظار مصاحبه با احمد شاه مسعود در پنجشیر و تخار سپری کردند. در این جریان تلاش و تقاضای آنها برای مصاحبه با مسعود بی نتیجه بود. سرانجام بتاريخ هژدهم سنبله 1380 ( 9 سپتمبر 2001 ) آنها موفق شدند که درخواجه بهاء الدین ولایت تخار مقرر فرماندهی احمد شاه مسعود به بهانه مصاحبه حمله ی تروریستی را بصورت انتحاری عملی سازند. در نخستین لحظات شروع مصاحبه بمی را که "السویر" یا محمد قاسم بقالی در کمربند خود بدخل بطری های کامره جاسازی کرده بود انفجار داد. بم گونه ی جابجا گردیده بود که موج اصلی انفجار آن قلب مسعود را نشانه بگیرد. احمد شاه مسعود در لحظات آغاز انفجار به شهادت رسید. بدن "السویر" حامل بم کاملاً متلاشی گردید و انجنیر عاصم سهیل از کارمندان وزارت خارجه که در پهلو چپ احمد شاه مسعود نشسته بود نیز جابجا کشته شد. مسعود خلیلی سفیر افغانستان در دهلی که مصاحبه را ترجمه میکرد و فهمیم دشتی یکی از نویسندگان و خبرنگاران داخلی و بعداً مدیر هفته نامه کابل که مشغول عکسبرداری بود مجروح گردیدند. عبدالستار دهم یا محمد کریم توزانی که جراحات خفیفی برداشته بود اندکی بعد حین فرار از چنگ محافظین به قتل رسید. پیکر خونین مسعود به سرعت ذریعه ی چرخبال به آنسوی آمو به فرخار تاجکستان انتقال یافت و در سردخانه ای دور از انظار قرار داده شد. سخنگویان جبهه ی متحد در مصاحبه ها و اظهارات خود مرگ او را پوشیده نگه داشتند تا از شکست نیروهای مقاومت در برابر هجوم طالبان و نیروهای خارجی همراه شان جلوگیری کرده باشند. به جای او در فرماندهی جبهات مقاومت محمد قاسم فهمیم را برگزیدند. خبر شهادت احمد شاه مسعود روز بیست و چهارم سنبله 1380 ( 15 سپتمبر 2001 ) از سوی جبهه ی متحد و دولت اسلامی اعلان گردید. پیکر او از سردخانه ای که هشت روز در آن مخفی نگه داشته شده بود به زادگاهش وادی پنجشیر انتقال یافت و بروز یکشنبه بیست و پنجم سنبله در میان اشک و ماتم هزاران



مرد وزن هموطنش به خاک سپرده شد. پسر سیزده ساله اش احمد هنگام دفن جسد خسته و خون آلود پدرمرگ او را زود هنگام خواند و گفت: «هنوز خیلی زود بود که اوبمیرد. اوبایستی وقتی که افغانستان استقلال میافت میمرد.» (33) و برهان الدین ربانی رئیس دولت اسلامی برسر قبر مسعود، مرگ او را مصیبت عظیم خواند و اظهار داشت: «قرنها باید در انتظار بود تا مادر زمانه فرزندی چون مسعود دنیا آورد.»

احمدشاه مسعود در تاریخ معاصر افغانستان شخصیتی منحصر به فرد بود. او باقد متوسط و مایل به بلندی و پوست گندمی صاف و روشنش در دو نیم دهه مبارزه و مقاومت خود علیه بیداد و تجاوز نزد بسیاری از مردمی که دوستدار آزادی و استقلال بودند به نماد آزادی و پایداری درکشورتبدیل شد. چشمان سیاه تیزبین، نافذ و کنجکاوش نظرهربیننده ای را جلب میکرد. و در جریان کار و عمل مبارزه با یاران و همزمانش آدم هارا بیشتر از آنچه که بودند میساخت. مسعود مثل هر شخصیت پیشرو و تحول ساز جامعه ی انسانی از اشتباه و خطاء در مسیر مبارزه و عمل خالی نبود؛ اما شجاعت، پشتکار و پایداری عجیب و شگفت انگیزی داشت. هیچگاه بی روحیه و نا امید نمی شد. با اراده و مصمم بود. در برابر بسیاری از مسایل و موضوعات با عقلانیت برخورد میکرد. از پذیرش و عمل بر مبنای عاطفه و احساسات دوری می جست. اسلام، آزادی، مردم و وطنش را به شدت دوست داشت. هیچگاه استقلالیت خود، مردم و میهنش را با هیچ بیگانه ای به سازش و معامله نگذاشت. آدم سخت متدین، مؤمن، عقیف و پرهیزگار بود. دین را عامل رهبری و کمال شخصیت انسان تلقی میکرد. اسلام را دین معتدل می پنداشت و به توانایی و نقش اسلام در کمال و سعادت جامعه از راه حفظ و گسترش ارزش های اخلاقی تأکید میکرد. با تعبیر های افراط گرایانه و متحجرانه از اسلام مخالف بود. به تشکیل حکومت معتدل اسلامی و ملی در افغانستان و همزیستی مسالمت آمیز با جامعه ی بین المللی، هم معتقد و هم متعهد بود. ثبات سیاسی را درکشور به ایجاد یک دولت ملی ممثل اراده و خواسته های برحق و عادلانه ی مردم دریوند میدانست. جداً خواهان یک افغانستان با ثبات و مقتدر از لحاظ سیاسی وکشور پیشرفته و شکوفا از لحاظ اقتصادی بود. تحقق صلح و ثبات در وطن، تأمین عدالت اجتماعی، رفاه مردم و پیشرفت کشور و ایجاد یک افغانستان مقتدر و مستقل آرزوهای دیرین و همیشگی اش را میساختند.

### سقوط حاکمیت طالبان:

طالبان و نیروی اسامه بن لادن و جنگجویان پاکستانی بلا فاصله بعد از انتشار خبر حمله ی تروریستی به جان احمدشاه مسعود، در سراسر جبهات جنگ در شمال کابل و شمال شرق کشور دست به تعرض زدند. هجوم آنها در دو روز اول (19 و 20 سنبله 1380) بسیار شدید، گسترده و بی امان بود. نیروهای جبهه ی متحد که تنها از خبرجراحت



احمدشاه مسعود خشم واضطراب داشتند با سرسختی و پایداری موجی از حملات پی در پی طالبان و جنگجویان خارجی رادفع کردند. شبکه های مخابرات طالبان پیوسته مخالفان خود را به تسلیمی فرا می خواندند و از تسخیر قریب الوقوع مناطق آنها دم میزدند و به آنها هوشدار میدادند که دیگر احمدشاه مسعود زنده نیست. اما پس از بیستم سنبله ( 11 سپتمبر 2001 ) ، دوازده روز بعد که ساختمانهای دوقلوی بلند بانک تجارت جهانی در نیویارک با حملات انتحاری هواپیما ربایان بن لادن فروریخت و به پنتاگون مقررماندهای قدرت نظامی امریکا حمله ی مشابه و همزمان صورت گرفت، موج حملات طالبان در جبهات جنگ به سستی گرایید. حالت تعرضی آنها وضعیت دفاعی گرفت. و هوشدارهای تسلیمی مخالفان به تقاضای همکاری و برادری علیه " دشمن مشترک کافر و بیگانه " تغییر یافت.

روزی بیستم سنبله 1380 ( یازدهم سپتمبر 2001 ) چهار فروند هواپیمای مسافربری توسط 19 نفر از تروریستان اسامه بن لادن حین پرواز داخلی در امریکا بصورت همزمان ربوده شد. دو هواپیما یکی به تعقیب دیگر به ساختمان دوقلوی بانک تجارت جهانی در نیویارک اصابت کرد که موجب فروریختن آنها گردید. یک هواپیما به یکی از برج های پنتاگون برخورد و هواپیمای چهارمی که گفته شد فصر سفید را زیر نظر داشت به جنگلی سقوط کرد. این حملات بیش از سه هزار نفر را به کام مرگ فروبرد. ملیاردها دلار به اقتصاد امریکا خسارت وارد کرد و مهم تر از آن نیرو و توانایی عظیم نظامی و امنیتی امریکا یگانه ابر قدرت حاکم جهان را در جلوگیری از هرگونه حمله و ضربتی به خود مورد شک و تردید قرار داد. این امر امریکا را سرخورده و خشمگین ساخت و به خصوص که واشنگتن در همان ساعات اولیه ی وقوع حادثه دست بن لادن و سازمان القاعده او را در این حمله می دید. در حالیکه هم بن لادن و هم طالبان در آغاز شکل گیری و قدرت شان ساخته و پرداخته ی مشترک سازمان جاسوسی امریکا ( سی آی ای ) و استخبارات نظامی پاکستان ( آی اس آی ) و استخبارات عربستان سعودی از دوستان و هم پیمانان استراتژیک امریکا در منطقه بودند.

سیاست واشنگتن در مورد طالبان علی الرغم حضور نیرومند بن لادن و القاعده در میان آنها مبتنی بر بقا و استحکام رژیم طالبان بود. در حالیکه امریکا دست پاکستان و عربستان سعودی را در حمایت و تقویت طالبان باز گذاشته بود و استخبارات هر دو کشور مذکور از مشورت های سی آی ای در مورد این حمایت و همراهی پیوسته بهره مند می شد، وزارت خارجه امریکا و برخی مقامات امریکایی گاه گاهی از طالبان انتقاد میکردند و تنها در گفتار، عملکرد آنها را در رابطه به نقض حقوق بشر و حقوق زنان محکوم می نمودند. و این گونه انتقادات را با همان لحن و عبارت متوجه مخالفان طالبان ( جبهه ی متحد ) نیز میساختند تا گویا بیطرفی خود را در جنگ افغانستان نشان داده باشند. انتقادات و مخالفت های لفظی امریکا علیه طالبان در واقع فشاری بود برای تسلیم دادن اسامه بن لادن به امریکایی ها. نقض



حقوق بشر، وحشت طالبان بنام تطبیق شریعت اسلامی، تبعیض و جنایات آنها در کشتار و تصفیه ی قومی و مذهبی برای واشنگتن قابل اغماض محسوب می شد. آنگونه که " گلین دیویس " Glyndavies سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در آغاز حاکمیت طالبان به کابل اظهار داشت که ایالات متحده آمریکا در اقدامات طالبان برای تطبیق قوانین اسلامی چیزی قابل اعتراض مشاهده نکرده است.

ایالات متحده آمریکا تا قبل از حادثه یازدهم سپتمبر 2001 گوش شنوایی برای شنیدن حرف ها و خواسته های دولت افغانستان و جبهه ی مخالف طالبان مبنی بر خطر ناک بودن طالبان نداشت. واشنگتن در سطح رسمی با طالبان و دولت افغانستان بریاست برهان الدین ربانی که از سوی سازمان ملل متحد و اکثریت کشورهای و مجامع بین المللی به حیث دولت قانونی پذیرفته شده بود برخورد یکسان و مساوی میکرد. در حالیکه سفارت دولت افغانستان در واشنگتن از سوی مقامات امریکایی بسته شد، وزارت خارجه ی آمریکا به یک نفر از طالبان و یک نفر از جبهه ی متحد ویزا صادر کرد تا نمایندگان دو گروه در گریدر پایتخت آمریکا بصورت یکسان نمایندگی داشته باشند. باری یک مامور بلند رتبه ی امریکایی در وزارت خارجه ی آن کشور به نماینده جبهه متحد گفت: « جنگ میان طالبان و شما جنگ میان ملا عمر و مسعود است و به مردم افغانستان ارتباطی ندارد. » ( 34 ) اما آن کارمند بلند پایه ی وزارت خارجه ی آمریکا دست های حامی و مداخله گر عقب طالبان را در این جنگ بدرستی می شناخت و از وجود هزاران جنگجوی خارجی در لشکر طالب به خوبی آگاه بود.

آمریکا بعد از یازدهم سپتمبر که دخالت بن لادن را قطعی خواند و برای دستگیری و سرکوبی او کمربست بازم به گونه ای رفتار کرد که طالبان با اندک تغییر در رهبری شان، کما کان در حاکمیت و اقتدار باقی بمانند. جورج بوش رئیس جمهور آمریکا در 26 سپتمبر 2001 به صراحت گفت که قصد مجازات طالبان را دارد نه تعویض رژیم طالبان را. و وزیر خارجه آمریکا نیز اظهار داشت که موضوع تغییر رژیم در افغانستان مطرح نیست. واشنگتن از یازدهم سپتمبر 2001 تا هفتم اکتوبر 2001 ( 18 سنبله تا 15 میزان 1380 ) اولین روز بمباران افغانستان توسط موشک و هواپیماهای امریکایی و تا دوهفته دیگر مشورت و تقاضای پاکستان را پذیرفت. امریکایی ها نخست سه هفته منتظر ماندند تا طالبان اسامه را به آنها تسلیم کنند و بعداً بر مبنای تقاضا و خواست پاکستان از بمباران خطوط مقدم جبهات خود داری کردند. طالبان همزمان با شروع حملات هوایی و موشکی آمریکا به اشاره و هدایت آی اس آی نیروهای خود را به خطوط اول جبهات جنگ انتقال دادند. خطوط اول جنگ در دوهفته ی اول و دوم حملات آمریکا از بمباران مصئون بود و هواپیما های امریکایی روزهای متوالی مراکز تخلیه شده طالبان را در فرقه ها و فرود گاه ها بمباران میکردند. پاکستان میخواست تا از یکطرف نیروهای طالبان در خطوط اول جبهات محفوظ باقی بماند و مانع دسترسی جبهه ی متحد به



مناطق بیشتر گردد و از طرف دیگر فرصت کافی برای تغییر رهبری و سیاست طالبان در عقب جبهه و از داخل حاکمیت طالبان مساعد شود. اسلام آباد در این مقطع از طالبان معتدل و میانه رو سخن بمیان آورد. وکیل احمد متوکل وزیر خارجه و مولوي جلال الدين حقاني قوماندان و وزیر سرحدات طالبان به اسلام آباد آمدند و با آی اس آی به مذاکره پرداختند. اما آنها نتوانستند تغییرات مورد نظر اسلام آباد را در رهبری و حاکمیت طالبان ایجاد کنند. بعداً اسلام آباد و واشنگتن در تبانی مشترک با هم قوماندان عبد الحق و جمعی دیگر از قوماندانان پشتون احزاب مجاهدین را وارد افغانستان کردند تا در همکاری با قوت هایی از داخل طالبان قادر به تغییر رهبری در حاکمیت گردند. این برنامه با دستگیری و اعدام عبدالحق توسط طالبان و نیروهای اسامه برهم خورد. عبدالحق در حالی از سوی طالبان در ولایت لوگر در جنوب کابل دستگیر گردید که نیروهای امریکا تلاش کردند تا او را از چنگ طالبان نجات بدهند. بعداً رامز فلد وزیر دفاع امریکا گفت که نیروهای امریکا سعی کردند تا به عبدالحق کمک نمایند اما دیگر دیر شده بود. ( 35 )

حامد کرزی که همچون عبدالحق با حمایت امریکایی ها وارد قندهار و ارزگان شد تا مردم را علیه طالبان بشوراند نزدیک بود به سرنوشت عبد الحق مواجه گردد. رامز فلد وزیر دفاع امریکا نیز یکبار از نجات موصوف توسط هلیکوپترهای امریکایی خبر داد که به کوئته پاکستان برده شد و سپس با قطعه ای از سربازان امریکایی در اواخر اکتوبر 2001 که بمباران هواپیماهای امریکا علیه طالبان ادامه داشت به ارزگان بازگشت.

امریکایی ها بعد از دستگیری و اعدام قوماندان عبدالحق به بمباران مواضع طالبان در خطوط اول جنگ پرداختند و روابط بیشتر و گسترده تری با جبهه ی متحد برقرار ساختند. هر چند آنها بعد از یازدهم سپتمبر 2001 با اعزام مامورین نظامی، استخباراتی و سیاسی خود به مراکز و مناطق جبهه ی متحد به خصوص در پنجشیر درصد تماس و مذاکره با جبهه ی مذکور گردیدند اما این تماس ها بیشتر شکل نمایشی و ظاهری داشت. با شروع بمباران مواضع طالبان در خطوط اول جبهات ، مرحله ی فروپاشی طالبان آغاز یافت. با وجودیکه پاکستان و شخص جنرال پرویز مشرف حاکم نظامی آن کشور پیوسته هوشدار میداد که نباید ائتلاف شمال (جبهه ی متحد) از بمباران امریکا استفاده کنند و ساحه تحت کنترل خود را گسترش دهند، اما نیروهای جبهه ی متحد با استفاده از حملات هوایی امریکا مواضع و مناطق تحت کنترل طالبان را به سرعت متصرف شدند. نخست شهر مزار شریف در 18 عقرب 1380 ( 9 نومبر 2001 ) بدست نیروهای جبهه ی متحد متشکل از افراد عبدالرشید دوستم، عطا محمد ، حزب وحدت و حرکت اسلامی افتید و سپس کلیه ولایات شمال به استثنای ولایت قندز و همزمان با آن ولایت مرکزی، شرقی و جنوب غربی بامیان، غور، ننگرهار، کندهار، لغمان، بادغیس، فراه و نیمروز و روزهای بعد هرات سقوط کرد. نیروهای جبهه ی متحد که عمدتاً متشکل از نیروهای احمد شاه





مسعود بودند بروز بیست ویکم عقرب 1380 (12 نومبر 2001) به مواضع طالبان در شمال کابل حمله کردند و علي الرغم هوشدارهاي پرویز مشرف که خواستار عدم ورود آنها به شهر کابل بود تا سحرگاه روز بعد کابل را به تصرف خود درآوردند.

**حامد کرزی با سربازان امریکایی در ارگان. قبل از سقوط حکومت**



**طالبان در کابل (اکتوبر 2001)**

طالبان بعد از یک مقاومت ضعیف در خطوط اول، شهر را به سرعت ترک گفتند و با صدها عراده موتر راه جنوب و جنوب غرب را بسوی قندهار و گردیز در پیش گرفتند. تصرف کابل بدست نیروهای احمد شاه مسعود با آنکه او دیگر در میان آنها قرار نداشت هیچگونه بدامنی و بی ثباتی را با خود نیاورد. این بار برخلاف سال 1371 که پایتخت در کنترل یکدست این نیروها قرار گرفت مواردی از غارت و چپاول در شهر بوقوع نپیوست. طالبان بعد از سقوط پایتخت و بسیاری از ولایات کشور به مقاومت در قندهار و قندهار ادامه دادند. نیروهای طالبان در قندهار به بیست هزار جنگجوی مسلح بالغ میگردید که نصف آنها جنگجویان اسامه و پاکستانیها تشکیل میدادند. این لشکر از خطرناکترین افراد جنگی طالبان بودند که برای تصرف بدخشان و دره های شمال و شمال شرق هندوکش به خصوص تسخیر پنجشیر در خطوط تالقان و سالنگ شمالی جابجا گردیده بودند. تمام این نیروها به شمول جنگجویانیکه از سایر ولایات شمال جان به سلامت بردند در قندهار جمع کردند. قندهار از چهار طرف در محاصره نیروهای مخالف طالبان قرار گرفت



و بمباران هوایی آمریکا بلا وقفه در مواضع طالبان ادامه داشت. در حالیکه بسیاری از نیروهای بومی و محلی طالبان و نیروهای داخلی آنها دسته دسته به جبهه ی متحد مخالف طالبان تسلیم می شدند، نیروهای خارجی طالبان با سرسختی به جنگ ادامه میدادند. اما علی الرغم سرسختی و تسلیم ناپذیری جنگجویان خارجی، ادامه ی جنگ و دوام نیروی طالبان در قندز غیر محتمل می نمود. آنها در محاصره ی کامل قرار داشتند و رهبران طالبان با اسامه بن لادن و جمعی از نیروهای شان در قندهار به سرمیبردند که هیچگونه روابطی را نمی توانستند با نیروهای محصور خود در قندز تأمین بدارند. در حالیکه وزیر دفاع آمریکا در اظهاراتش بروز بیست و هشتم عقرب 1380 (19 نومبر 2001) از اسارت ویا نابودی کامل نیروهای محصور طالبان در قندز صحبت کرد و رفتن آنها را به هر کشور دیگر خطرناک و مایه بی ثباتی خواند، پاکستان در صدد آن بود تا زمینه برای خروج مصئون طالبان از قندز مساعد شود و از سرکوبی نیروهای طالبان جلوگیری بعمل آید. تلاش پاکستان برای نجات هزاران نفر از جنگجویان داو طلب پاکستانی به خصوص صدها نفر از اعضای ارتش پاکستان بود که در قندز قرار داشتند. جنرال مشرف در اول قوس (22 نومبر) طی صحبتی تلفونی از تونی بیلر صدراعظم انگلستان و کالن پاول وزیر خارجه آمریکا درخواست کمک کرد تا از قتل عام افراد خارجی در قندز بدست جبهه ی متحد جلوگیری شود. اسلام آباد تا دو روز آینده که مذاکرات بر سر تسلیمی طالبان در مزار شریف صورت گرفت و از حملات هوایی و زمینی آمریکا و جبهه متحد بر قندز کاسته شد، مؤفق به انتقال صدها نفر از نظامیان پاکستانی در پروازهای شبانه از فرودگاه قندز به پاکستان گردید. هر چند آمریکا وقوع پروازهای و انتقال پاکستانیها را از قندز با این گفته که فضای افغانستان را تحت کنترل دارد تکذیب کرد، اما جنرال محمد داود قوماندان جبهه ی متحد در قندز که بعداً قوماندان قول اردوی قندز در حکومت مؤقت و دولت انتقالی تعیین شد، انتقال پاکستانیها را در پروازهای شبانه مورد تأیید قرار داد. علاوه بر آن، در قندز شاهدان عینی نیز ادعای جنرال داود را تصدیق کردند. مسلماً این پروازهای شبانه و انتقال صدها صاحب منصب نظامی پاکستان به همکاری ایالات متحده آمریکا صورت گرفت.

طالبان محاصره شده در قندز مذاکره برای تسلیمی خود را با عبدالرشید دوستم در مزار شریف انجام دادند. این مذاکرات با پادرمیانی امیر جان قلعه چه ای از قوماندانان پشتون تبار حزب اسلامی حکمتیار در بلخ که در تابستان 1377 با پیوستن به طالبان راه را برای تصرف مزار شریف توسط آنها هموار کرد، صورت گرفت. قوماندان نام برده سه ماه قبل (4 سنبله 1380) از طالبان روی گردانید و با عبدالرشید دوستم یکجا شد. دوستم با وساطت قوماندان مذکور از مذاکره و توافق با طالبان توقع داشت تا قندز را با تمام امکانات نظامی نیروهای طالبان بدست بیاورد و طالبان در بدل این تسلیمی امید وار بودند تا از طریق دوستم به راه امنی جهت خروج از قندز و رسیدن به



قندهار دسترسي پیدا کنند. اما هیچکدام آنها به آنچه که میخواستند دست نیافتند. قندز ازسوي نیروهاي احمدشاه مسعود به فرماندهي جنرال محمدداود تصرف گردید و نیمی بیش از هشت تا ده هزار نیروي خارجي طالبان که از مسیر کوتل ایرگنگ به مزار شريف رفتند و به دوستم تسليم شدند ازسوي نیروهاي دوستم به قتل رسیدند. سه هزار نفر از جنگجویان خارجي طالبان که عمدتاً از افراد اسامه، چچيني ها، کشمیريها و پاکستانیها بودند درینجم قوس 1380 ( 26 نومبر 2001) در قرارگاه نظامي حومه شهر مزار شريف موسوم به قلعه جنگي قتل عام گردیدند. هرچند بصورت رسمي تعداد مقتولين طالبان خارجي را ششصد نفر ذکر کردند، اما در محافل غير رسمي و خصوصي جبهه ي مخالف طالبان شمار کشته شده گان سه هزار نفر خوانده مي شد. این جنگجویان که در قلعه جنگي زنداني شده بودند مؤفق به تصرف ذخیره اسلحه و مهمات قلعه گردیدند و سر به شورش برداشتند. آنها در داخل قلعه ازسوي هوا پیمای هاي امريکايي بمباران شدند و براي سرکوبي شان نیروهاي زميني امريکا وانگليس نيز وارد جنگ گردیدند. در جریان این جنگ يکي از افسران C- I - A به قتل رسید. علاوه بر این هزاران نفر نیروي طالبان حين انتقال از قندز و مزار به زندانهاي شبرغان و میمنه در مسیر راه به هلاکت رسیدند. یکسال بعد ( سنبله 1381 - سپتمبر 2002 ) عبدالرشید دوستم و قوماندانان او متهم شدند که هزاران نفر نیروي طالبان را حين انتقال به زندانهاي شبرغان و میمنه عمداً به قتل رسانیده اند. امیرجان قلعه چه اي قوماندان فوق الذکر که زمينه تسليمي طالبان را به عبدالرشید دوستم آماده کرده بود یکسال بعد به خبرنگاران در مزار شريف گفت من بدست خود 8600 ( هشت هزار و ششصد) نفر نیروي طالبان را که از قندز به مزار آورده شدند شماریدم اما از آن تعداد اکنون کمتر از سه هزار نفر باقي مانده است و بقیه به هلاکت رسیده اند. ( 36 )

ولایت قندهار آخرین ولایتي بود که طالبان کنترل آنرا در 16 قوس 1381 ( 7 دسمبر 2001 ) از دست دادند. در حالیکه ملا عمر و بسیاری از رهبران و فرماندهان ارشد طالبان با تعدادي از نیروهاي آنها بسوي مناطق کوهستاني و مرز میان پاکستان و افغانستان فرار کردند، هزاران نفر از نیروهاي بومي و محلي طالبان به گل آغا شیر زوي والي اسبق قندهار پیوستند و با سلاح خود را تحویل دادند. سه هزار از نیروهاي امريکايي که تا قبل از سقوط شهر در پایگاه صحرايي خود در قندهار به سر میبردند در فردياي سقوط شهر وارد فرودگاه و دروازه هاي شهر گردیدند. بعد از سقوط قندهار بقايي طالبان و القاعده که در منطقه توره بوره ننگرهار تجمع کرده بودند مورد حملات شديد هوایي و زميني امريکايي ها و نیروهاي مخالف طالبان قرار گرفتند. جنگ در توره بوره بیش از دو هفته طول کشید. هرچند امريکايان و نیروهاي مخالف طالبان توره بوره را متصرف شدند اما اسامه بن لادن و رهبران شبکه القاعده و سران طالبان به کمک نیروهاي محلی مخالف



طالبان مؤفق به فرارگردیدند و خود را در مناطق قبایلی و کوهستانی مرزهای جنوب و جنوب شرق افغانستان مخفی کردند و کماکان به جنگ و گریز ادامه دادند. نیروهای امریکا تنها مؤفق شدند تا بیش از چهارصد نفر افراد القاعده و طالبان را دستگیر و به زندان " گوانتیناما " در جزیره کیوبا انتقال دهند. در میان این زندانیان هیچکسی از رهبران و قوماندانان مشهور القاعده و طالبان شامل نبود.

### طالبان؛ مردم و حاکمیت:

اسلوب و شیوه ی حاکمیت و اجراءات طالبان در اداره و رهبری جامعه از کوچه و بازار تا اداره و دفتر و دربرخورد با مخالفان و دشمنانشان بسیار خشن، مستبدانه، وحشتناک و عاری از هرگونه گذشت و مدارا بود. اگر زندگی در جامعه ی انسانی را به قول دانشمندی زمانی قابل دوام بدانیم که راهی برای فرار از آن وجود داشته باشد، طالبان با روش و اسلوب حاکمیت و طرز حکومت داری خود در افغانستان آن راه را بروی مردم بسته بودند. از همین سبب مردم در کابل حکومت آنها را " حکومت رنج و عذاب " نامیدند. هر چند که طالبان حکومت قبلی احزاب مجاهدین را " حکومت شر و فساد " می خواندند.

طالبان حکومت خود را نه با احیای اسلوب گذشته ی مملکت داری و نه با ارائه ی سیما و شکل جدیدی از حکومت و دولتی آغاز کردند. در حالیکه زمینه برای پذیرش و دوام حاکمیت آنها در کشور بسیار مساعد و آماده بود. بازگشت و تأمین آرامش و امنیت نیاز عاجل و مبرم جامعه محسوب می شد و مردم که از جنگ خونین و ویرانگر دوده ی گذشته به شدت احساس ناراحتی و خستگی میکردند، مشتاقانه تشنه صلح، ثبات و آرامش بودند. به ویژه که این ثبات و آرامش توأم با تأمین عدالت اجتماعی و تحقق حقوق اتباع کشور در تشکیل یک حکومت فراگیر، افغانستان شمول و قانونمدار متبلور می گردید. اما طالبان بمثابه ی یک گروه ظالم و بی خیر از رسم و آیین حکومت داری در جهت مخالف این زمینه ها و نیازهای مردم و جامعه گام برداشتند. آنها به جای مدارا و گذشت و مرهم گذاری به رخمهای مردم به فشار و خشونت روی آوردند و به جای تأمین عدالت اجتماعی از تعصب، تبعیض، ظلم و وحشت کار گرفتند و مردم را در زیر شلاق این ظلم و تبعیض که بر مبنای قوم، زبان، مذهب، تعلقات گروهی، سمتی و منطقی اعمال می شد در شکنجه و اذیت قرار دادند. ارتباط و وابستگی گروهی، قومی، زبانی، سمتی، مذهبی و حتی برخورداري از تعلیم و تحصیل عصری و داشتن مظاهری از زندگی عصری و مدرن دلیل و بهانه ی اعمال خشونت و بیداد محسوب می شد. این ویژه گیها مردم را در انتظار لشکریان طالب، گنهکار و مجرم می نمایاند. دستگاه حاکمیت طالبان برای مجازات مجرمین و تطبیق اوامر و نواهی خود با خشونت و وحشت وارد عمل می شدند. اما طرز و شیوه ی عمل و اجراءات افراد و گروه های آنها در این



دستگاه فاقد نظم ویکپارچگی بود. افراد ودسته های مسلح طالبان در ادارات و مراکز متعدد ملکی و نظامی ازیکسو با شیوه ها و سلیقه های مختلف و متفاوت و ازسوی دیگر با نا هماهنگی و ناهمسوئی نمودارمی شدند. نه برای تشخیص مجرم و دشمن معیاروسندی درکار بود و نه برای محکومیت و مجازات آن قانون و ضابطه ای وجود داشت. سیستم و نظامی را که طالبان برای اداره مناطق تحت کنترل خود به خصوص برای اداره ی شهر ها و پایتخت مملکت ایجاد کرده بودند، سیستم و نظام جاهلانه و بدوی بود. طالبان در این سیستم نظارتی به افراد، دسته جات و فرماندهان خود نداشتند. مردم در جریان امرونی طالبان به تکرار ازسوی افراد ودسته های مختلف مسلح آنها به انجام کاری واداشته می شدند ویاچند بارمورد مجازات افراد وگروههای متعدد طالبان قرارمیگرفتند. ازهمین رو یک خبرنگار غربی با مشاهده ی عملکرد طالبان درپایتخت نوشت: « نظام طالبان نظام قبیله ای است. رفتار طالبان یکسان نیست. بعضی هایشان ملایمتر هستند. رفتارشان ازامروز به فردا فرق میکند. بین رفتار یکی از معاونان وزراء که زن روزنامه نگاری را به نان چاشت دعوت می کند و دیگری که فقط ازپشت پرده با او حرف میزند طیفی از انواع رفتارها وجود دارد. . . . کارهای طالبان درهم ریخته و نا هماهنگ است. دست راست شان از دست چپ شان خبر ندارد. . . . هر وزارت خانه مخصوص اهالی یک ولایت شده است. برسر توزیع قدرت میان قبیله های مختلف مشکلات زیاد وجود دارد. اغلب نیز به یکدیگر اطمینان ندارند. » ( 37 )

یک محقق ونویسنده ایرانی سلطه ی طالبان را به کابل مشابه عملکرد قبایل بیابانگرد و وحشی میدانند: « سلطه ی طالبان به کابل نه سنت پیشین کشورداری را تداوم بخشید و نه سیمای تازه از شیوه های حکمرانی را به نمایش گذاشت. حضور طالبان به کابل فقط بیانگر شکلی از قدرت نمایی هایی است که دستجات عشیره ای یا صحرانورد به هنگام غلبه بر تمدن برتر به اجرا میگذارند. . . . فرق طالبان با دستجات خشن صحرا نورد و عشیرتی ( قبیله ای) در قرون گذشته فقط در این نکته نهفته است که اینان باید برای حملات و یورش های نظامی خود از خارج، از نیروی بیرونی دستور بگیرند در حالیکه دستجات عشیرتی از این بابت نسبت به طالبان مستقل و آزاد به حساب می آیند. » ( 38 )

واحد رشید خبرنگار و محقق پاکستانی از عملکرد و اخلاق کاری طالبان در ادارت دولتی می نویسد: « طالبان با تصفیه ی کارمندان اداری مشغول به خدمت از سال 1992 به آشفتگی بیشتری دامن زده اند. آنان کلیه کارمندان ارشد تا جک، از یک و هزاره را با پشتونها جایگزین کردند که برخی از آنها صلاحیت هم نداشتند. . . . ادارات دولتی در کابل و قندهار فقط چهار ساعت در روز از 8 صبح تا ظهر باز است و اهمیتی هم ندارد که بحران سیاسی و نظامی تا چه اندازه جدی است. . . . در وزارت خانه ها فایل وجود ندارد و تعداد کارمندان بسیار کم است. در حالیکه صدها طالب در گروه



های امریه معروف مردان را به گذاشتن ریش های بلند مجبور میسازند دروزارت خانه ها کسی نیست که پاسخگویی مشکلات مردم باشد. اکنون مردم ازوزارت خانه ها انتظاری چندانی ندارند وعدم حضور نمایندگان بومی در ادارات شهری باعث شده است که طالبان چون یک نیروی اشغالگر جلوه کنند و نه مدیرانی که سعی در جلب اذهان و دل های مردم دارند. « (39)

درحالیکه طالبان حاکمیت خود را در پایتخت با اعمال فشار و خشونت ادامه دادند، نبود سیستم و نظام مشخص و نا هماهنگی در عملکرد آنها شدت بیداد و خشونت طالبان را مضاعف میکرد و جامعه را در ترس و فشار فزاینده قرار میداد. طالبان رسم و رواج قبیله ای خویش و حتی تصورات خود از آن رواج ها را بنام دین و شریعت اسلامی به مردم تحمیل میکردند. طالبان در هر منطقه و ولایتی که مسلط می شدند در نخستین گام، دروازه مکتب و مدرسه را بروی دختران و زنان می بستند و آنچه را که بنام مکتب بروی پسران باز می گذاشتند، شباهتی به مکتب عصری نداشت. طالبان و حاکمیت طالبی نه تنها بی بهره از علم و دانش و بیگانه از تمدن و فرهنگ بودند بلکه با علم، مدنیت و فرهنگ به شدت عناد و خصومت می ورزیدند. آنها در جریان حاکمیت شان کلیه آثار فرهنگی و تمدن تاریخی کشور را در پایتخت و ولایات تخریب کردند. پدیده ها و آثاریکه در قرون متوالی توسط حکومت های مختلف کشور و علمای دینی تخریب نگردید. طالبان در شروع نیمه دوم ماه دلو 1379 نخست به تخریب آثار گرانبهای تاریخی موزیم ملی در پایتخت آغاز کردند و سپس در سیزدهم حوت این سال (3 مارچ 2002) به تخریب دوتندیس بودا در بامیان و مجسمه های خوابیده ی بودا در غزنی دست زدند. هیئت طالبان بریاست قدرت الله جمال وزیر اطلاعات و کلتور و آغا جان معتصم وزیر مالی و نماینده خاص ملا عمر رهبر طالبان 2850 مجسمه را در موزیم کابل که به حوزه های مختلف کشور تعلق داشت در زمستان 1379 با ضربات تبر، چکش و سنگ درهم شکستند و متلاشی کردند. برخی از این آثار تاریخی و فرهنگی متعلق به دوران قبل از میلاد بود و مجسمه ی نیم تنه ی کنشکا به قرن دوم میلادی بر میگشت که در نوع خود بی نظیر و نایاب محسوب می شد. آرشیف افغان فلم که نوارهای آن از حوادث و تحولات مهم نیم قرن اخیر کشور ساخته شده بود همراه با کلیه نوارهای موسیقی خارجی آرشیف رادیو افغانستان توسط هیئت نامبرده طالبان حریق گردید.

اعمال ظلم و تبعیض در جامعه و میان مردم، راهکار طالبان در حکومت و مشخصه ی دوران حکومت آنها بود. طالبان لشکر تبعیض، جهل، بدویت، تعصب و بیداد در کشور بودند. آنها حاکمیت خود را بر مبنای تبعیض و تعصب قومیت، زبان و مذهب بصورت بسیار بدوی و قبیله ای ایجاد کردند. در حکومت طالبی معیار اصلی برای کسب مقام، فرمانروایی و تفویض صلاحیت قبل از هر چیز تعلقات و وابستگی قومی به قوم پشتون بود. درحالیکه طالبان حرکت خود را با شعار تأمین امنیت و نجات کشور از قوماندانان سالاری آغاز کردند و حکومت مجاهدین را با قوماندان هایشان نیروی



شروفساد خواندند، اما قوماندانان پشتون‌تبار تنظیم‌های مختلف مجاهدین تمام ولایات به خصوص ولایات شمال و غرب کشور را در کنار خود گرفتند و آنها را کما کان در قدرت نگهداشتند. هرچند که شرارت و فساد برخی از آنها بیشتر از فساد قوماندانان غیر پشتون آن مناطق و ولایات بود. حاکمان طالب در ادارات دولتی دریابخت و ولایات شمال و غرب کشور با مردم و کارمندان دولت تنها به زبان پشتو گپ میزدند. علی‌الرغم آنکه خود به زبان فارسی قادر به صحبت میبودند و درک میکردند که مخاطبین شان سخنان آنها را نمی‌توانند بفهمند. حتی در مواقع بسیار حساس و ضروری که درک اظهارات و تذکرات آنها به مردم مهم محسوب می‌شد از مترجم زبان فارسی استفاده میکردند. و طالبان با این عملکرد بیشتر در چهره لشکر اجنبی و اشغالگر آشکار می‌شدند تا به جای حاکمان و نیروی حاکمیت در مملکت.

اعمال تبعیض مذهبی بخشی دیگر از عملکرد حاکمیت طالبان در دوران حکومت آنها بود. طالبان مذهب شیعه و پیروان این مذهب را گمراه می‌پنداشتند و بیشترین تعداد مردم هزاره در کشور که شیعه و غیر پشتون بودند در انظار طالبان و حکومت طالبی دوبار در چهره‌ی مجرم و گنهکار نمودار می‌شدند. از همین جهت بود که ملا عمر رهبر طالبان بعد از سقوط مزار شریف بدست طالبان در 13 اسد 1377 نیروهایش را اجازه داد تا به قتل عام هزاره‌ها بپردازند. (40) و عبدالمنان نیازی نماینده او و والی بلخ در مسجد جامع روزه‌ی شهر مزار شریف خطاب به هزاره‌ها گفت که هزاره‌ها تنها می‌توانند یکی از این سه راه را برگزینند: مرگ، ترک افغانستان و پذیرفتن مذهب حنفی اهل سنت و جماعت.

ملا عمر رهبر اصلی طالبان بیشتر از رهبران دیگر آنها، آلوده در تعصب قومی و مذهبی بود. او در حالیکه بصورت منزوی و بریده از دنیای بیرون و مدرن زندگی میکرد و به روشنفکران و تعلیم‌یافتگان خارج از کشور بدیده‌ی نفرت و انزجار می‌دید اما به افراد و گروه‌های قبیله‌گرا و برتری‌خواه قومی پشتون در بیرون از مملکت روابط نزدیک داشت و از افکار و اندیشه‌های قوم‌گرایانه و پرازن تعصب و تبعیض آنها در اعمال تبعیض و نفاق قومی و زبانی بهره‌میکرفت و با سایر اعضای ارشد تحریک خود به مشورت‌های آنان در تصفیه و کشتار قومی عمل میکرد. بر مبنای همین اندیشه و افکار قبیله‌گرایانه بود که ملا عمر رهبر طالبان شخصی را بنام جنرال رحمت الله صافی که در لندن بسر میبرد به حیث نماینده خود در اروپا تعیین کرد. جنرال مذکور که در دوران جهاد در تنظیم محاذ ملی برهبری سید احمد گیلانی ریاست کمیته نظامی را به عهده داشت یکی از متعصب‌ترین چهره‌ی قبیله‌گرا و برتری‌خواه پشتون بود که حاکمیت انحصاری قوم پشتون را در طرد و نفی کامل اقوام دیگر جستجو میکرد. باری او در خزان سال 1369 در پشاور گفت: «دلته افغانستان دي، دافغانانو کور او وطن. دلته تاجکان، ازبکان او هزاره‌گان حه کوي؟ کله چي يو ملي حکومت جورشي. . . . ( این جا افغانستان



است. خانه و وطن افغانها، ( پشتونها ) این جا تاجک ها، ازبک ها و هزاره ها چه می کنند؟ اگر یک حکومت ملی درآینده ساخته شود تاجک ها باید به تاجکستان، ازبک ها به ازبکستان و هزاره ها به ایران یا مغولستان بروند. ) « ( 41 )

طالبان در چهار سال حاکمیت خود با اِعمال سیاست تبعیض و تعصب قومی، موجب ایجاد و گسترش خصومت و کینه ی عمیق میان اقوام کشور گردیدند. کینه و خصومت قومی که علی الرغم بی عدالتی و تبعیض در تاریخ معاصر افغانستان به این حد عمیق و گسترده نگردیده بود. آنگونه که بعد از سقوط حکوت طالبان درکشورزبانه کشید و نشان داد که طالبان چگونه شیرازه ی همگرایی و وحدت اجتماعی و ملی را در افغانستان آسیب پذیر و متزلزل کرده اند.

گسترش فقر و بیکاری یکی دیگر از علایم دوران حاکمیت طالبان در کشور بود. در هر جاییکه سلطه ی حاکمیت طالبان پهن میگردد، بازار کسب و کار کساد می شد و میزان فقر و نیازمندی مردم بصورت فزاینده بالا میرفت. طالبان برای بهبود زندگی مردم، رشد و انکشاف اقتصادی نه تنها هیچگونه برنامه ای نداشتند بلکه در این مورد بمثابة ی یک دولت و گروه حاکم خود را مسئول و مکلف نیز احساس نمیکردند. ماه های طولانی به کارمندان دولت حقوق نمی پرداختند و به جای ایجاد اشتغال، ده ها هزار کارمند و مامور دولت را بدون پرداخت حقوق شان از ادارات و وزارت خانه های مختلف سبکدوش کردند. آنها در نخستین سال حکومت شان در پایتخت تمام زنان ادارات و بعداً تعداد کثیری از کارمندان مرد را از وظایف شان برکنار ساختند.

دوره حاکمیت طالبان برخلاف تصوراتیکه از امنیت و ثبات در آن دوره سخن میرفت، دوره ی بدامنی و بی ثباتی بود. هرچند آنها در مناطق تحت سلطه ی خود باراندن تنظیم ها و گروه های دیگر، حاکمیت انحصاری و تک گروهی ایجاد کردند اما به جای امنیت و ثبات، بدامنی و بی ثباتی را گسترش دادند. طالبان در پایتخت کشور دوبار در سال 1378 و یکبار در سال 1381 در آخرین روزهای حاکمیت خود تمام دکانهای تبادل ی اسعار را در سرای شاهزاده شب هنگام غارت کردند. نیروهای طالبان بارها به دفاتر سازمان ملل و مؤسسات خارجی در مرکز و ولایات هجوم بردند و تمام دارایی آن دفاتر را تاراج نمودند. کارمندان ملل متحد و مؤسسات خیریه خارجی بارها مورد ضرب و شتم طالبان قرار گرفتند. در 24 فبروری 1998 ملا محمد حسن والی قندهار یک مامور ملل متحد را با چوکی بر بدنش کوبید و خفه اش کرد به این دلیل که او سرک قریه ی والی را ترمیم نکرده است. بعد از حمله موشکی امریکا به خوست، "کارمین چارلو" کارمند ایتالوی سازمان ملل متحد توسط طالبان در روز روشن به قتل رسید. حوادث دزدی و قتل اطفال به خصوص در پایتخت کشور در چهار سال حاکمیت طالبان سیر صعودی پیمود. طالبان در آخرین روزیکه پایتخت را از دست دادند تمام ذخایر پول دربانک





مرکزی کشور را چپاول کردند. خبرگزاری رویتر به نقل از سید محمد شریف معاون بانک ملی در 12 نوامبر 2002 ( 21 عقرب 1381 ) گزارش داد که حاجی ملا محمد والی طالبان در کابل شب 12 نومبر با افراد مسلح داخل بانک مرکزی گردید مبلغ 3,5 میلیون دالرامریکایی، 22 میلیون کلدان پاکستانی و 18 میلیارد افغانی را بعد از شکستن قفل های بانک با خود برد. (42) همچنان آنها پول های بانک ملی را در شعبات جلال آباد و غزنی بانک مذکور غارت کردند. طالبان در دوران حاکمیت خود افغانستان را به مرکز و منبع بدامنی و بی ثباتی در منطقه و جهان تبدیل کردند. افغانستان در دوره حکومت طالبان مرکز تولید و قاچاق مواد مخدر در جهان گردید. زرع، قاچاق و تجارت مواد مخدر و اخذ مالیات بر صدور مواد مخدر بخشی عمده ای از درآمد طالبان بود که توسط آن قسمتی از هزینه های نظامی و غیر نظامی خود را در حاکمیت تأمین میکردند. زارعین و تاجران مواد مخدر با همدستی، حمایت و نظارت طالبان صدها دستگاه ماشین تولید تریاک به هیروئین را از پاکستان به مناطق تحت کنترل خود در ولایات شرقی و جنوبی افغانستان وارد نموده بودند. یکی از ساکنان شرق کشور اظهار داشت: « تا بهار سال 1377 تنها در ولسوالی غنی خیل شینوار ولایت ننگرهار 154 دستگاه تبدیل تریاک به هرئین نصب شده بود. طالبان در پهلوی هر دستگاه یکنفر مسلح خود را گماشته بودند تا از هر کیلو هیروئین تولید شده سه هزار و پنجاه کلدان پاکستانی محصول گمرکی اخذدارند. یکی از افراد مسلح طالب در غنی خیل به من گفت: هیروئین بم اتم اسلامی در برابر کافران است. امریکا هیئت روان می کند که ما تریاک و هیروئین را بند کنیم آیا آنها تولید و نوشیدن شراب را متوقف می کنند و بم های اتمی خود را از بین میبرند؟ » ( 43 )

طالبان علاوه بر گسترش زرع و قاچاق مواد مخدر، قاچاق کالا و اجناس تجارتي وارد شده را به بیرون از افغانستان نیز توسعه و گسترش دادند. در حالیکه تجارت در دویبی امارات متحده عربی با تسهیلات زیاد گمرکی بسیار آسان و پرمفعت است و هم چنان توريد کالا و اجناس برای افغانستان به حیث کشور محاط به خشکه از طریق بندر کراچی مطابق قرارداد 1965 معاف محسوب می شود، طالبان غرض دریافت بخشی از هزینه و مصارف خود از طریق تحصیل حقوق گمرکی کالا و اجناس متذکره یک شبکه و جریان گسترده ی قاچاق کالا و اجناس را به ممالک همسایه و منطقه ایجاد کرده بودند. کالا و اجناس وارد شده بعد از اخذ حقوق گمرکی دوباره بصورت غیرقانونی از افغانستان به کشورهای همسایه و منطقه قاچاق میگردد. و در سود و منفعت هنگفت قاچاق کالا و مواد مخدر افراد و حلقه های مختلف پاکستان از تاجران و افراد متنفع احزاب اسلامی تا مقامات حکومت های ایالتی و افسران آی اس آی مشارکت داشتند. در واقع حاکمیت و نظام حکومتی طالبان اگر آنرا نظام و حکومت بنامیم بر بنیاد جنگ و شبکه ی گسترده ی قاچاق کالا و مواد مخدر استوار بود و طالبان در طول



حضور و حاکمیت خود فقط درگسترش جنگ و توسعه ی تجارت غیرمجاز و مضر ( قاچاق کالا و مواد مخدر) تلاش و عمل کردند. اگر آنها ازبازسازی و خدمات اجتماعی حرف زدند فقط به اقداماتی متوسل شدند که به سرعت و گسترش جریان قاچاق کالا و مواد مخدر بیانجامد. به قول احمد رشید نویسنده پاکستانی: « بازسازی محدودی که طالبان تا کنون روی دست گرفته اند ( بودند) مربوط به بالا بردن کیفیت قاچاق و حمل و نقل مواد مخدر بوده است. برنامه بازسازی به مواد زیرمحدود میشود:

بازسازی جاده ها، ایجاد پم بنزین و دعوت ازبازرگانان امریکایی برای ایجاد شبکه ی تلفونی موبایل. کلیه این موارد به بالا بردن سرعت انتقال مواد مخدر و کالا های غیرمجاز کمک خواهد کرد. سود این بازی به طور کامل عاید شبکه ی مافیای حمل و نقل و مافیای مواد مخدر میشود. هیچ یک از جنگ سالاران مدرسه، بیمارستان، سیستم آب رسانی یا هر چیزی که به توسعه مدنی مربوط می شود، ایجاد نکرده اند. « ( 44 )

و جنگ طالبان نیز محدود به سرزمین افغانستان نماند. آنها افغانستان را به پایگاه و میدان مشق و تمرین جنگجویان خارجی و تروریستان بین المللی برهبری شبکه ی تروریستی اسامه بن لادن تبدیل کردند. بزرگترین گروه تروریستی جهان که وحشتناکترین عملیات تروریستی را در تاریخ معاصر جهان انجام دادند در دوره حاکمیت طالبان از افغانستان سرکشید.

### دخالت خارجی و حاکمیت طالبان:

بعد از خروج نیروهای شوروی در دلو 1367 و به ویژه پس از فروپاشی امپراطوری شوروی طی سه سال آینده، عامل خارجی جنگ و بحران افغانستان از رقابت جهانی میان دو قطب شرق و غرب ( امریکا و شوروی) به رقابت منطقی مبدل گردید. دولت پاکستان به خصوص استخبارات نظامی آن ( آی اس آی) که گرداننده ی اصلی این رقابت و دخالت شد در واقع استراتژی خود را در این مورد از قبل مشخص و تعیین کرده بود. این استراتژی در نامه ای از سوی حمید گل رئیس وقت آی اس آی به جنرال ضیاء الحق زمامدار پاکستان فرستاده شده بود به صراحت توزیع گردید. ( بخش اسناد - 17 )

جنرال ضیاء الحق نیز در مصاحبه ای از استراتژی و اهداف آینده در افغانستان سخن گفت که ماهیت و محتوای همسان با نامه ی مذکور داشت: « ضیاء دریک مصاحبه ی قبل از مرگ خود به من گفت که هدف او از آغاز جنگ تخریب ساختار کمونیستی، تشکیل یک رژیم تابع و ایجاد صف بندی جدید استراتژی در جنوب آسیا بود. . . . » ( 45 )

برای پاکستان تشکیل دولت متحد و دست نشانده در کابل، دسترسی به اهداف و منافع درازمدت و استراتژی نظامی، اقتصادی و سیاسی محسوب می شد که حاکمان آن در طول موجودیت کشور خود دستیابی به آن منافع و اهداف را تنها در تخیل و رویا مشاهده میکردند. خروج قوای



شوروی از افغانستان، فروپاشی شوروی و قرار گرفتن مجاهدین در آستانه ی پیروزی، این رویا را برای اسلام آباد به یک واقعیت عملی و قابل دسترس مبدل ساخت.

منافع نظامی پاکستان از تسلط به افغانستان در دستیابی آن کشور به عمق استراتژیک نهفته است. پاکستان از لحاظ جغرافیایی و موقعیت طبیعی در برابر کشورهای دشمن سنتی خود کمبود وضعف جدی دارد. قوت های هوایی و راکتی هندوستان به آسانی می تواند به تمام اهداف مورد نظر در سراسر سرزمین پاکستان که بصورت قطعه ی طولانی و کم عرض موقعیت یافته است، ضربه وارد کند. دسترسی به افغانستان می تواند این خطرا را از پاکستان دفع نماید و به پاکستان از لحاظ نظامی عمق و عقبگاه استراتژیک بخشد. در این صورت پاکستان می تواند که در جریان جنگ با هند تعدادی از قوت های هوایی و راکتی خود را به این عقبگاه (افغانستان) بکشاند و از نابودی محفوظ بدارد.

مهم ترین منافع سیاسی پاکستان در موجودیت رژیم تحت فرمان ودست نشانده در کابل، دفن دایمی پرونده ی " دیورند" به سود پاکستان است. به ویژه که یکصدسال مدت اعتبار معاهده دیورند در سال 1993 میلادی پایان یافت و پاکستان به شدت احساس می کند تا تعهد تازه ای از سوی افغانستان برای تأیید دایمی خط سرحدی دیورند بدست بیاورد. پاکستان از هر فرصتی در مذاکرات خود با تمام دولت های افغانستان در نیم قرن اخیر استفاده کرده است تا به این مأمول دست یابد. حتی دولت پاکستان در مذاکرات غیر مستقیم ژنو با حکومت کمونیست کابل موضوع "خط دیورند" را در حالی مطرح کرد که حکومت مذکور را به رسمیت نمی شناخت. چیزیکه برای وزیر خارجه ی شوروی و مشاور حقوقی اش شگفت انگیز بود. مشاور حقوقی او به "کوردوویز" گفت: « نتوانسته است بفهمد چرا پاکستانیها شناسایی "خط دیورند" به عنوان مرز بین المللی را از حکومتی تقاضا می کنند که خود آنرا به رسمیت نشناختند. » ( 46 )

معاهده دیورند سرحدات شرقی و جنوبی افغانستان را با پاکستان تعیین میدارد که در سال 1892 میلادی توسط هیئت انگلیسی بریاست "ماریتیم دیورند" تثبیت شد و در حاکمیت امیر عبدالرحمن خان با پاکستان به امضاء رسید. این معاهده که به جدایی و تقسیم پشتونها به دو طرف خط انجامید همواره مورد اعتراض و تردید دولت های افغانستان قرار گرفته و نقطه تشنج تاریخی میان افغانستان و پاکستان بوده است. منفعت پاکستان در بعد سیاسی با موجودیت رژیم متحد و مطیع در کابل تنها به حل موضوع دیورند خلاصه نمی شود. یک حاکمیت تابع و مطیع در افغانستان در سطح منطقه و بین المللی دنباله رو و حامی کلیه سیاست های اسلام آباد میباشد. و با چنین رژیمی در کابل، پاکستان می تواند طرح کنفدراسیون پاکستان - افغانستان را عملی سازد. کنفدراسیونیکه در آن پاکستان رهبر و برادر بزرگتر باشد و عملاً افغانستان به "صوبه پنجم" مبدل شود .



دسترسی به افغانستان از طریق یک رژیم وابسته سودهای بیشمار اقتصادی را نیز نصیب پاکستان میکند. پاکستان از طریق افغانستان به بازارهای آسیای میانه راه میابد. نفت و گاز و سایر اموال و امتعه‌ی آسیای میانه را از این طریق به خاک خود می‌آورد و در مقابل متاع و کالای خود را به آسیای میانه صادر می‌کند. افزون بر آن، افغانستان خود به بازار فروش محصولات زراعتی و صنعتی پاکستان و منابع طبیعی آن به مواد خام و کارآمد کارخانه‌های پاکستان مبدل میگردد.

پاکستان که در سال‌های اشغال قوای شوروی از جهاد و مقاومت افغانستان حمایت به عمل آورد، بصورت طبیعی امید وار بود که در دوران پیروزی مجاهدین ثمره‌ی حمایت خود را با تشکیل یک دولت دوست، متحد و در واقع تحت فرمان و دست نشانده بدست بیاورد تا با موجودیت چنین دولتی در کابل به اهداف و منافع استراتژیک فوق‌الذکر دسترسی حاصل کند. دولت پاکستان به خصوص استخبارات نظامی آن کشور که همیشه گرداننده‌ی اصلی سیاست افغانی پاکستان بود در دسترسی به اهداف مورد نظر، حاکمیت مجاهدین برهبری گلبدین حکمتیار را مورد توجه و تصویب قرارداد. اما دولت تشکیل شده برهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود برای اسلام آباد بمتابه‌ی ثمر تلخ حمایت از جهاد افغانستان عرض وجود کرد. و آ‌ی اس آ‌ی که از عدم مؤفقیتش در ایجاد حکومت دست نشانده سرخورده و خشمگین گردید، همچنان در عقب حکمتیار قرار گرفت و او را در جنگی که برای تصاحب قدرت براه انداخت یاری و همراهی کرد. پاکستان در این مرحله‌ی از دخالت در امور افغانستان بصورت قدرت اصلی منطقوی ظاهر گردید. دیگر چیزی بنام اتحاد شوروی وجود نداشت که مانعی برای اسلام آباد باشد. روسیه وارث اتحاد شوروی در در ماندگی و در پیروزی به سربمیرد. جمهوری اسلامی ایران که در این رقابت مقابل پاکستان قرار گرفت با حرکت‌ها و عملکردهای خام و نادرست، با برنامه‌های متغیر و عکس‌العملی همیشه سیاست ناکام را تعقیب کرد. جمهوری اسلامی ایران با حمایت غیر مؤثر و غیر منسجم از اهل تشیع افغانستان، نخست در دوره‌ی حکومت مجاهدین عرصه‌ی حرکت و مانور را در افغانستان برای خود تنگ کرد اما زمانیکه متوجه شد منافع خود را در افغانستان از دست میدهد و رژیم ضد شیعه و ضد ایرانی طالبان در سرحدات شرقی اش مستقر و مستحکم می‌شود با دست پاچگی و سرعت و با اراده‌ی ضعیف و متزلزل در حمایت از جریان مقاومت علیه طالبان قرار گرفت. لیکن وقایع به گونه‌ای انکشاف کرد که سیاست افغانی ایران قدم به قدم به ناکامی انجامید. قتل دیپلمات‌های ایران در مزار شریف توسط طالبان تلخ‌ترین ثمره‌ی این ناکامی بود. هندوستان که بصورت طبیعی بر سر افغانستان در رقابت با پاکستان قرار گرفت نمی‌توانست در این رقابت به پاکستان چیره شود. جهان غرب به خصوص ایالات متحده آمریکا به افغانستان پشت کرده بود و به پاکستان علاقه پیشین را نداشت. چون ابر قدرت رقیبش ( شوروی)



در صحنه نبود که پاکستان خط مقدم دفاعی باشد و افغانستان معرکه نبرد با ارتش سرخ کمونیسم به حساب آید. امریکایی‌ها علی‌الرغم این بی‌علاقگی به پاکستان در برابردخالت و تاخت و تاز اسلام‌آباد به افغانستان سکوت رضایت‌آمیز داشتند. امریکا در واقع به همان سیاست گذشته که به افغانستان از عینک پاکستان نگاه میکرد ادامه داد و دست پاکستان را در دخالت به افغانستان باز گذاشت. از همین رو پاکستان بمتابه ی یگانه قدرت منطقوی حاکم بر قضیه افغانستان یکه تاز میدان دخالت و تاخت و تاز بود. اسلام‌آباد هم در عقب جنگ قرار میگرفت و هم در کنار صلح می ایستاد. از یکطرف گلبدین حکمتیار را تجهیز و تسلیح میکرد تا حاکمیت را از راه قهر و غلبه بدست بیاورد و از سوی دیگر به میزبانی معاهدات صلح می نشست. گاهی در راولپنڈی، زمانی در پشاور و گاهی در اسلام‌آباد با گرد آوردن رهبران تنظیم‌ها و گروه‌ها برای افغانستان حکومت میساخت. با وجود این اوضاع مساعد، پاکستان نتوانست به ایجاد دولت دست نشانده و به قول جنرال ضیاءالحق " رژیم تابع" در کابل نایل آید. ادامه ی جنگ با حمایت از حکمتیار که مانع استقرار و تأمین صلح و ثبات در افغانستان گردید، پاکستان را بسوی انزوا کشانید. آشکار شدن این امر که تروریستان مرکز تجارت جهانی در نیویارک در پایگاه حزب اسلامی حکمتیار تربیت نظامی دیده اند امریکایی‌ها را نگران ساخت. سکوت رضایت‌آمیز امریکا از دخالت و یکه تازی پاکستان و همچنان بی‌تفاوتی و بی‌میلی امریکایی‌ها در برابرسیاست افغانی اسلام‌آباد جای خود را به تبارز علایمی از نارضایتی و شکایت داد. برخی از وسایل اطلاعات جمعی و محافل دیپلماتیک امریکا زبان به انتقاد از سیاست افغانی پاکستان گشودند. سفیر سابق امریکا در کابل گفت: « مقاومت مردم افغانستان بسیار زیاد تحت تسلط پاکستان و پاکستانیها بود و متأسفانه اینکار سبب اختلاف بین مجاهدین شد که در آینده برای پاکستان بسیارگران تمام خواهد شد. گروه‌هاییکه ما در غرب آنها را بنیادگرا یا ن می خوانیم تقویت شد. گروه‌هایی مانند گلبدین حکمتیار که به نظرم قهرکن افغانستان است. این پاکستانیها بودند که او را تقویت کردند و تا به حال میکنند و لو ادعا مینمایند که دیگر او را کمک نمی کنند. » ( 47 )

این درحالی بود که پاکستان به تنهایی نمی توانست هزینه جنگ و دخالت را در افغانستان بپردازد و به برنامه‌های بلند پروازانه ی خود جامه ی عمل ببوشاند. افغانستان لقمه یی محسوب نمی شد که پاکستان به آسانی و به تنهایی آنرا ببلعد و هضم کند. معهدا اسلام‌آباد با برنامه و طرح حاکمیت طالبان در صدد آن برآمد تا توجه ایالات متحده امریکا و متحدین نفت دار عربی آنرا در خلیج فارس به افغانستان جلب نماید و حمایت مالی آنها را برای تأمین هزینه ی اهداف و برنامه‌های خود در افغانستان کسب کند. توجه و حمایت مجدد از سیاست پاکستان در افغانستان در مرحله و شرایط جدیدی ایجاد و ظهور طالبان برای امریکا نیز مایه ی دلچسپی و امید واری بود.



چون تحقق اهداف و مقاصد پاکستان در افغانستان برخی از خواست ها و مطالبات ایالات متحده امریکا را برآورده میساخت. امریکایی ها بمنظور تحقق آن خواست ها که با دیدگاه " نظم نوین جهانی " بخشی از منافع و مصالح مهم امریکا به حساب می آمد در تقویت و حاکمیت طالبان علاقه گرفتند. و پاکستانیها به دوستان امریکایی خود منافع و سود های بیشتر از آنچه را که آنها تصور میکردند وعده دادند. این سودها و منافع عبارتند بودند از:

- دسترسی به بازار و منابع آسیای میانه به خصوص نفت و گاز و انتقال آن از طریق افغانستان به بنادر بحری پاکستان و از آنجا به جهان خارج .  
- پایان دادن به تسلط روسیه به منابع و انرژی آسیای مرکزی - به محاصره کشاندن ایران در ابعاد سیاسی و اقتصادی از سوی سرحدات شرقی با حاکمیت سنی مذهب افراطی و از لحاظ قومی پشتون در افغانستان.

- حذف احزاب مجاهدین که بنیاد گرا و نا مطلوب تلقی می شدند بوسیله ی گروه غیر بنیاد گرا و سنتی طالبان.

- جلوگیری از زرع، قاچاق و تجارت مواد مخدر در افغانستان . . . .  
هرچند میزان مشارکت امریکا با پاکستان در ایجاد و حمایت نظامی و مالی از طالبان معین نیست چون بسیاری از اقدامات آنها در این مورد بوسیله ی سازمانهای جاسوسی و استخباراتی بصورت سری و محرمانه صورت گرفته است اما امریکایی ها بصورت غیر رسمی از همان آغاز ظهور و شکل گیری طالبان تا ماه ها و روزهای مقارن به سقوط حاکمیت طالبی نشانه ها و علائم روشنی از مشارکت در ایجاد و تقویت طالبان نشان دادند. در نخستین روزهای ظهور طالبان ( اکتوبر 1994 ) سفیر ایالات متحده امریکا در اسلام آباد با تعدادی از سفیران دیگر در رکاب جنرال بابروز پیرداخه پاکستان با گذر از مسیر راه ابریشم در قندهار و هرات بسوی ترکمنستان رفت. چهار روز بعد از آن سروکله ی طالبان به حیث یک نیروی تازه ظهور در همین مسیر پیدا شد و به سرعت به قندهار دومین شهر افغانستان تسلط پیدا کردند.

وقتی طالبان در میزان 1375 ( اکتوبر 1995) به شهر کابل پایتخت کشور دست یافتند، " گلین دیویس " ( Glyndavies ) سخنگوی وزارت خارجه ی امریکا در نخستین روز سلطه ی طالبان به پایتخت آنها را " مقامات جدید کابل " خواند و گفت که امید و اراست مقامات جدید کابل بتوانند به سرعت نظم و امنیت را برقرار سازند و با برپایی یک حکومت مؤقت که نمایندگی مردمی داشته باشد، روند آشتی ملی را راه بیندازند. همچنان او اظهار داشت که ایالات متحده امریکا در اقدامات طالبان برای تطبیق قوانین اسلامی چیز قابل اعتراض مشاهده نکرده است.

خوشحالی و ذوق مقامات امریکایی در نخستین روز حاکمیت طالبان در عقب اظهارات رسمی و دیپلماتیک بیشتر از این بود.



به قول "ریچارد مکنزی" خبرنگار امریکایی: «مدت ها قبل از آنکه طالبان به کابل هجوم بیاورند، مقامات ایالات متحده آرزوهای زیادی برای طلبه ها داشتند . . .»

معاون وزیر خارجه رابین رافائل ودونفر از همکارانش به خوبی نشان دادند که لا اقل گاهی برای طالبان "هورا" می کشند . . . دریک گفتگو، چند ماه قبل از ورود طالبان به کابل یک بوروکرات رده دوم در وزارت خارجه ی امریکا به من اظهار داشت که وقتی آنها (طالبان) را بشناسی، می فهمی که واقعاً طبع شوخی دارند. و ظاهراً گفته ی خود را باور داشت. « ( 48 )

علاقه و تمایل خانم رافیل برای طالبان تنها در آرزو داشتن وهورا کشیدن به آنها خلاصه نمی شد بلکه خانم موصوف حتی در ملاقات و مذاکره با احمدشاه مسعود فرمانده نیروهای مقاومت ضد طالبی از طالبان و حکومت طالبی بدفاع می پرداخت. ( 49 )

در مطبوعات و رسانه های جمعی امریکا به ویژه در برخی روزنامه ها مقدم طالبان در حاکمیت افغانستان گرامی داشته شد. یک روزنامه ی معروف امریکایی نوشت:

«طالبان شاید بهترین چیزی باشد که طی سالهای اخیر در افغانستان پدید آمده است. آنها بر حمایت غرب در تلاش های خود در احیای استقلال افغانستان و رهایی کشور از جنگ بازرگانان مواد مخدر و دهشت افکنان محاسبه مینمایند. . . این ها افغانان ساده ای اند که آنها را قوماندانان نظامی تبهکار و آدم کش سیاسی که کشور را طی سالهای گذشته گروگان گرفته اند به مرگ رسانیده بودند. طالبها متعصبان مذهبی نیستند، حد اقل به میزان خطرناک . . .» ( 50 )

بحث بر سر مشارکت امریکا در ایجاد و تقویت طالبان از زاویه ی کسب منافع و سود نفت و گاز آسیای میانه گوشه های بیشتری را مشارکت را نمایان می کند. یک نشریه ی دیگر امریکا اقدام کمپنی یونیکال را در اعمار پایلین گاز ترکمنستان از طریق افغانستان "جنگی تازه برای سود" خواند. ( 51 ) و خبرنگار امریکایی شبکه ی تلویزیونی C- N- N نوشت: «انگیزه ی پنهان امریکا برای تحمیل طالبان به قول "انتونی دیویس" برپا کردن یک شمال مقدس بنام طالبان در افغانستان عبارت بود از طرح بازی یونیکال .» ( 52 )

"پاسوشی آکاشی" معاون دبیر کل سازمان ملل متحد در امور بشردوستانه به احمد رشید خبرنگار پاکستانی گفت: «اکنون تمام مداخلات خارجی در افغانستان به جنگ بر سر خطوط لوله ی نفت و گاز خلاصه می شود. نگرانی ما این است که کمپانیهای نفت و قدرت های منطقه طالبان را فقط برای اهداف خودشان اجیر کرده اند.» ( 53 )

ورحیم الله یوسفزی نویسنده و خبرنگار پاکستانی که در دوره حکومت طالبان با آنها روابط نزدیک داشت بعد از سقوط طالبان در مقاله ای از زلمی



خلیل زاد نماینده ی خاص رئیس جمهور امریکا در افغانستان به عنوان مشاور کمپنی یونیکال نام میبرد که به حمایت از طالبان میپرداخت و آنها را حامی تروریسم تلقی نمیکرد: « زلمی خلیل زاد که در سال 1951 در شهر مزار شریف تولد یافت از اهالی ولایت لغمان افغانستان است. او در دوران تجاوز قوای شوروی به کشورش از دانشگاه شیکاگو ایالات متحده فارغ گردید و با اقامت در امریکا تابعیت آن کشور را حاصل کرد و با این تابعیت در نقش نماینده ی واشنگتن میان مجاهدین تبارز نمود. خلیل زاد در پهلوی سایر وظایف و مصروفیت هایش منجبت مشاور کمپنی های بزرگ نیز ایفای وظیفه میدارد. احتمالاً یکی از دلایل نزدیکی او با جورج بوش رئیس جمهور امریکا و معاونش دیک چینی به این وظیفه ی مشاورتش در کمپنی ها به خصوص کمپنی های مربوط به نفت و گاز برگردد چون بوش و چینی هر دو علاقه ی زیاد به تجارت و مسایل نفت دارند. خلیل زاد به حیث مشاور کمپنی یونیکال که می خواست خط لوله گاز ترکمنستان را از طریق افغانستان به پاکستان تمدید کند، توظیف گردید. همزمان با آن از سوی حکومت امریکا وظیفه گرفت تا در مورد گاز و منابع نفت آسیای میانه برای آن کشور کار کند. خلیل زاد در همین دوره از 1995 تا 1997 با طالبان روابط نزدیک داشت. او از طالبان حمایت میکرد و این ادعا را که طالبان حامی تروریسم هستند تردید می نمود. او به دفاع از طالبان در روزنامه ی واشنگتن پست مقاله نوشت و به دولت امریکا توصیه کرد با طالبان روابط و داد و ستد برقرار کند چون بنیاد گرایی طالبان با بنیاد گرایی ایران که بر ضد امریکا است کاملاً فرق دارد. » ( 54 )

البته دخالت شرکتهای بزرگ اقتصادی در امور داخلی کشورها برای تغییر و تبدیل دولت ها پدیده ی نوظهوری سابقه محسوب نمی شود. در قریبی که آنرا پشت سر گذاشتیم دودخالت مشهود و آشکار شرکت های اقتصادی برای تغییر رژیم های ایران در آسیا و چلی در امریکای جنوبی بوقوع پیوست. شرکت سابق نفت ایران و انگلیس که در گذشته امتیاز اکتشاف، استخراج، تصفیه ، صدور و فروش نفت را در پایان سلطنت قاجاریه در ایران بدست آورده بود، نقش اصلی ورهبری کننده را در سرنگونی حکومت داکتر مصدق ایفا کرد. وقتی مصدق صدراعظم ایران در 1329 تا 1332 نفت ایران را ملی اعلان داشت و امتیاز شرکت نفت ایران - انگلیس را ملغی قرارداد، شرکت مذکور برای بدست آوردن امتیاز از دست رفته به همکاری دولت انگلیس و امریکا به سرنگونی مصدق و احیای سلطنت محمد رضا شاه پرداخت.

کشور چلی در امریکای جنوبی نیز در سال 1973 ( 1352 ) شاهد تحولی در عرصه ی سیاسی خود بود که با مداخله ی شرکت چن-د ملیتی پست و تلگراف به هم-کاری سازمان استخباراتی امریکا ( A- I- C ) دولت سوسیالیست " آ لنده " سرنگون گردید.

در حالیکه اولین بار مفکوره ی اعمار خط لوله ی نفت و گاز ترکمنستان از مسیر افغانستان به پاکستان توسط " بریداس " شرکت ارجنتینیایی مطرح





گردید و این شرکت تفاهم نامه های متعددی را با پاکستان، ترکمنستان و جوانب مختلف در افغانستان به امضاء رسانید، اما با ظهور طالبان شرکت امریکایی یونیکال به سرعت موضوع اعمار پایپلین را از بریداس تصاحب کرد. " یونیکال" در اکتوبر 1995 ( میزان 1374 ) با سفر مراد نیازوف رئیس جمهور ترکمنستان اعمار خطوط لوله ی گاز را به امضاء رسانید. سپس وزارت خارجه ی امریکا اعمار این خط لوله را به این دلیل که از خاک ایران عبور نمی کند نه تنها رسماً مورد تأیید قرارداد بلکه در فعالیت های کاری و دیپلوماتیک خود در چهره ی حامی و سخنگوی یونیکال ظاهر شد. خانم رابین رافل معین وزارت مذکور در 21 اپریل 1996 ( 1 ثور 1375 ) در یک کنفرانس مطبوعاتی در اسلام آباد گفت: « ما یک شرکت امریکایی ( یونیکال) داریم که به احداث خط لوله از ترکمنستان تا پاکستان علاقمند است. این پروژه برای ترکمنستان، پاکستان و افغانستان بسیار سود مند است. به گونه ای که علاوه بر فراهم ساختن فرصت های شغلی در افغانستان، انرژی این کشور را نیز تأمین می کند. » ( 55 )

خانم رافل معین وزارت خارجه امریکا نه تنها در اسلام آباد که در کابل و پایتخت های ممالک آسیای میانه نیز برای یونیکال سخن گفت. عبدالعزیز مراد رئیس دفتر مطبوعاتی ریاست دولت اسلامی در اسد 1375 ( آگست 1996 ) اظهار داشت: « من تعجب می کنم که معاون وزارت خارجه ی امریکا بنام کمک به حل مشکل افغانستان به کابل می آید و تا کنون در دو سفر اخیرش با رئیس دولت اسلامی افغانستان فقط در مورد یونیکال مذاکره می کند و می خواهد که پروژه ی تمدید پایپلان گاز ترکمنستان توسط کمپنی " یونیکال" عملی شود. » ( 56 )

بعد از سقوط کابل بدست طالبان در میزان 1375 وزارت خارجه امریکا و یونیکال هر دو بصورت مشابه از حاکمیت جدید استقبال کردند. یونیکال اعلان کرد که تسلط طالبان بر کابل احداث پروژه خط لوله را آسانتر می کند. سالهای بعد که طالبان و شبکه ی تروریستی اسامه بن لادن میزان سرکشی و بغاوت خود را در برابر امریکا به حدی مهار ناپذیری بالا بردند و پرتاب موشکهای کروز هم نتوانست از بیاعنی گری های روبه تزاید آنها بکاهد، یونیکال از توقف فعالیت خود در اعمار پایپلین خبر داد. اما علی الرغم موشکباران پایگاه های اسامه و با وجود انتقادهای وهوشدارهای لفظی مقامات امریکایی به طالبان، امریکایی ها روابط خود با طالبان را حفظ کردند و دست پاکستان را در تقویت نظامی طالبان همچنان باز گذاشتند. جالب و شگفت آور این بود که امریکایی ها از یکطرف در انتقادات شدید لفظی و گاهی هوشدارهای جدی خود خواستار تحویل دهی اسامه بن لادن می شدند و برای تحت فشار گذاشتن طالبان از طریق شورای امنیت ملل متحد به تحریم اقتصادی علیه طالبان می پرداختند و از طرف دیگر به مقر حکومت طالبان می آمدند و با آنها وارد معاملات اقتصادی و تجارتي می شدند. کمپنی امریکایی تیلفون بی سیم بین المللی E - S - T قرار داد



دو صد و پنجاه میلیون دالری را برای توسعه ی شبکه ی سیستم تلفون موبایل با طالبان منعقد کرد که بزرگترین رقم سرمایه گذاری امریکا در دونیم دهه ی اخیر در افغانستان بود. بعداً معاون این شرکت که در زمان حمله ی موشکی امریکا به پایگاه اسامه بن لادن (سال 1377) وهنگام سقوط مزارشریف بدست طالبان در کابل به سر میبرد از تصرف ولایات شمال بدست طالبان اظهار مسرت نمود و جنگ را در افغانستان پایان یافته اعلان کرد و در برابر این پرسش خبرنگاران که آیا در کابل همزمان با حملات موشکی امریکا احساس نا امنی نمی کند گفت: « در این جا همه وزیران (وزیران طالبان) متوجه امنیت من بودند. من هیچ احساس نگرانی ندارم. » (57)

مقارن با روزهای کشتار طالبان در مزارشریف و بامیان در 16 عقرب 1377 (7 نومبر 1998) یک هیئت 9 نفری صاحبان صنایع از ایالات متحده امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه و آفریقای جنوبی به دیدار طالبان به قندهار رفتند و با بازدید از تفحصات نفت و گاز شبرغان و کود و برق مزارشریف وعده ی سرمایه گذاری دادند. هرچند که این وعده ها تحقق نیافت و یاغی گری های طالبان مانع سرمایه گذاری دوستان غربی شان شد.

سیاست دوپهلوی دولت امریکا در رابطه با افغانستان و طالبان نا رضایتی و انتقاد شدیدی را در جامعه ی امریکا و حتی در درون نهادهای دولتی بوجود آورد. سناتور "رونا باکر" عضو مجلس کانگرس در جلسه ی استماعیه ی یک کمیسیون مجلس در اپریل 1999 سیاست امریکا را درباره طالبان، سیاست دوگانه خواند و خواستار تغییر در این سیاست شد. او بعداً در سپتامبر همین سال خشمگینانه حکومت امریکا را مورد انتقاد قرارداد و گفت که حکومت ما در ایجاد و تقویت طالبان با پاکستان و عربستان سعودی همکاری کرده است. رونا باکر گفت که کاخ سفید از حمایت طالبان نادم نیست چون به این حمایت اعتراف نمی کند و من می خواهم که مردم را از این امر آگاه بدارم. (58)

"پیتر تامسن" سفیر اعزامی ایالات متحده امریکا در حکومت مؤقت مجاهدین بعد از خروج قوای شوروی گفت: « امریکا همیشه در گذشته به افغانستان از دریچه پاکستان دیده است و پاکستان هر وقت کاری را در مورد افغانستان انجام داده اول نفع خود را مد نظر داشته است. اول حکومت مؤقت مجاهدین را در اول پندی بمیان آورد. بعد موافقت نامه ی اسلام آباد و بعد طالبان را » (59)

### کنفرانس بن و تشکیل حکومت مؤقت:

محمد ظاهر، پادشاه سابق افغانستان که در سال 1312 (1933) بعد از قتل پدرش محمد نادرشاه به تخت سلطنت جلوس کرد پس از چهار دهه پادشاهی با کودتای پسرکاکا و شوهر همشیره اش سردار محمد داود در 26 سرطان 1352 از سلطنت خلع گردید. شاه که هنگام وقوع کودتا در خارج



ازکشوربه سرمیبرد، چهار هفته بعد با ارسال نامه ای به محمد داود استعفای خود ازسلطنت را اعلان داشت. ( بخش اسناد - 18 )

محمد ظاهر شاه بعد از کودتای سردار محمد داود به حیث پادشاه مخلوع ومستعفی کشور در روم پایتخت ایتالیا به زندگی پرداخت و در طول بیش از دو نیم دهه جنگ، تجاوزه خارجی و بی ثباتی افغانستان آرام و راحت به زندگی خود با خانواده اش ادامه داد. او که به تحولات و حوادث وطنش در سالهای حکومت محمد داود و بعداً کودتای حزب دمکراتیک خلق و تجاوزه نظامی شوروی کمتر دلچسپی و علاقه میگرفت و به ندرت لب به سخن می کشود، بعد از خروج قوای شوروی و سقوط حکومت حزب دمکراتیک خلق در عرصه ی سیاسی فعال گردید. فعالیت پادشاه سابق در عرصه سیاسی خاصاً با ظهور طالبان در سال 1373 (1994) افزایش یافت. و به هر حدیکه طالبان از لحاظ نظامی قوت بیشر میافتند، پیروزی بیشر کسب میگردند و مناطق بیشر ترا متصرف می گردیدند، به تلاش و فعالیت شاه سابق هم افزوده می شد. زمانیکه نیروهای طالبان در سنبله 1375 با دستیابی به ولایات شرقی ننگرهار، کنرها و لغمان در آستانه ی تصرف شهر کابل قرار گرفتند، شاه و دفترش در روم پایتخت ایتالیا بیشر ترا از هر زمان دیگر فعال گردیدند. از بازگشت شاه به کابل در وسایل رسانه های خبری جهان سخن رفت و یکی از سخنگویان پادشاه سابق به رادیو بی بی سی گفت که اعلی حضرت آماده است در ظرف یکی دو هفته ی آینده به افغانستان برود. اما بعد از سقوط کابل که شاه و هوادارانش برگشت مجدد را آنگونه که می پنداشتند آسان و عملی نیافتند، از گرمی هیجانات اولیه ی تحرکات سیاسی کاستند و به جای صحبت از بازگشت قریب الوقوع شاه، از تدویر لویه جرگه ی اضطراری سخن گفتند. با وجود آن، شاه و هوادارانش نا امیدی و نارضایتی خود را از طالبان اعلان نداشتند و هیچگاه از نیروی طالبان به عنوان یک نیروی آله ی دست خارجی نام نبردند و عملکرد آنها را در نقض حقوق بشروجنایات شانرا در کشتار قومی، کوچ دادن ها و سوختاندن ها تقبیح نکردند. حتی دفتر ظاهر شاه از روم حین سقوط مزار شریف بدست طالبان در حالیکه آنها به گونه ی وحشتناکی دست به کشتار قومی زدند، تسلط طالبان را در شمال قدم عمده بسوی اعاده ی صلح و ثبات خواندند و از آن استقبال کردند.

بعد از طرح لویه جرگه ی اضطراری از سوی پادشاه سابق، جبهه ی متحد اسلامی مخالف طالبان به فرماندهی احمد شاه مسعود با شاه مذکور وارد ارتباط و مذاکره گردید و از طرح لویه جرگه برای حل مشکل افغانستان حمایت به عمل آورد. این در حالی بود که طالبان خاصاً بعد از تسلط به پایتخت با هرگونه تلاش و فعالیت محمد ظاهر شاه غرض حل بحران افغانستان از راه سیاسی ابراز مخالفت می ورزیدند و تدویر لویه جرگه را غیر ضروری و نادرست تلقی میگردند.



فعالیت شاه و هواداران او که بیشتر روی تدویر لویه جرگه متمرکزی گردید در میان حلقه‌های خارجی به ویژه در ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا علاقمندان و حامیان پیدا کرد. در آغاز ظهور طالبان که این علاقه و حمایت به برخی افراد و عناصر غیر مؤثر در دستگاه حکومت آمریکا و مجلس کانگریس محدود می‌گردید، سال‌های بعد با یاری‌گیری‌های فزاینده طالبان در برابر آمریکا و جامعه بین‌المللی علاقه و پشتیبانی آمریکایی‌ها به شاه اسبق افزایش یافت. در اواخر ژوئن 1379 (می 2000) درواشننگن بصورت رسمی اعلان شد که دولت آمریکا برنامه صلح افغانستان را در چوکات طرح محمد ظاهرشاه فعالانه پیش می‌برد. (60)

نخستین هم‌آیش و اجلاس مشترک طرفداران شاه و جبهه‌ی متحد اسلامی در اواخر سرطان 1377 (جولای 1998) در شهر برلین آلمان صورت گرفت. و مجلس مشابه دیگر یکسال بعد در هشتم سرطان 1378 (29 جون 1999) در روم پایتخت ایتالیا دایر گردید. در همین مجلس به تشکیل لویه جرگه‌ی اضطراری که طرح آن توسط شاه در بیستم ژوئن 1378 (15 می 1999) ارائه گردیده بود توافق بعمل آمد. مجلس بعدی در اول قوس 1378 (22 نومبر 1999) باز هم در روم در یک ساختمان قوای مسلح ایتالیا تدویر یافت. در این اجلاس کمیته‌های سه‌گانه جهت برگزاری لویه جرگه‌ی اضطراری تشکیل گردید و هیئت‌های متعددی از سوی شاه مذکور با گروه‌های مختلف افغانی و کشورهای خارجی گماشته شد. جلسه‌ی دیگری از طرفداران شاه سابق که نمایندگان جبهه‌ی متحد نیز در آن شامل بودند در 16 میزان 1379 (6 اکتوبر 2000) مجدداً در آلمان دایر گردید.

بعد از حادثه یازدهم سپتمبر 2001 (20 سنبله 1380) محمد ظاهرشاه بیشتر از هروقت دیگر در محراق توجه دولت آمریکا قرار گرفت و مذاکره میان پادشاه سابق و هواداران او نیز با جبهه‌ی متحد مخالف طالبان وارد مرحله‌ی ویژه گردید. در مهم‌ترین بخش این مذاکرات که روزهای هشتم و نهم میزان 1380 (30 سپتمبر و اول اکتوبر 2001) در شهر روم میان نمایندگان شاه و جبهه‌ی متحد با حضور پادشاه در میان هیئت آمریکایی انجام یافت، به توافق تشکیل "شورای وحدت ملی افغانستان" انجامید. در این توافق تعداد اعضای شورا یکصد نفر پیش‌بینی گردید که اعضای آن از هر دو طرف بصورت مساویانه معرفی می‌شد. همچنان بر سر تشکیل شورای مذکور در یک دوره مؤقت بجای لویه جرگه‌ی اضطراری توافق بعمل آمد و فیصله گردید که در صورت سقوط سریع و ناگهانی حکومت طالبان، اداره مؤقت از شورای مذکور تشکیل یابد. اما روزهای بعد پاکستان تلاش کرد تا آمریکارا بمنظور جلوگیری از پیشروی نیروهای جبهه‌ی متحد و سقوط مناطق طالبان و به خصوص کابل بدست آنها متقاعد به تغییر رژیم طالبان از داخل کند. و پادشاه سابق از طریق این تغییر داخل افغانستان برگردد. در برخی وسایل اطلاعات جمعی جهان از چنین توافق سخن زده شد. رادیو بین‌المللی فرانسه در بخش فارسی از قول ابوتراب مستوفی گزارشگر خود از اسلام‌آباد



گفت: « روابط میان طالبان میانه رو و با ظاهرشاه از طریق پیر سید احمد گیلانی و قوماندان عبدالحق تأمین شده است. قوماندان عبدالحق غرض عملی ساختن این برنامه وارد پشاور گردید و پاکستان و آمریکا بیش از پنج ملیون دالر را در اختیار او گذاشتند. او با این امکانات تا کنون برخی از سران و قوماندانان طالبان از جمله مولوی کبیروالی جلال آباد و مولوی حقانی قوماندان و وزیر سرحدات طالبان را متقاعد به حمایت از ظاهرشاه کرده است. قرار است با این برنامه جلال آباد و شهر کابل آزاد شده اعلان شود و آنگاه از ظاهرشاه خواسته شود که از طریق پشاور به کابل بیاید و رهبری حکومت را بدست بگیرد و بدینگونه از سقوط کابل بدست ائتلاف شمال (جبهه متحد) جلوگیری شود. » ( 61 )

با توجه به برنامه ی اسلام آباد مبنی بر تغییر رژیم طالبان از داخل و برگشت شاه از این طریق، بخشی از طرفداران شاه اسبق تشکیل شورای وحدت ملی را با سهم مساوی جبهه ی متحد مورد تردید قرار دادند. سردار عبدالولی داماد شاه در مصاحبه با بخش پشتوی بی بی سی موضوع تقسیم مساویانه ی قدرت را با جبهه ی متحد که آنرا " ائتلاف شمال" خواند رد کرد. سپس یک هیئت از جانب محمد ظاهر شاه غرض مذاکره به اسلام آباد اعزام شد. اعزام این هیئت که بدون مشوره و آگاهی جبهه ی متحد بعد از توافق آن جبهه با پادشاه سابق بر سر تشکیل شورای وحدت ملی صورت گرفت از سوی احمد ولی مسعود سفیر دولت اسلامی در لندن مورد انتقاد واقع شد. و این نوعی از تنش و بی اعتمادی را میان طرفین علی الرغم مذاکرات و توافقات بدست آمده منعکس میساخت. توافق پادشاه سابق با جبهه ی متحد بر سر تشکیل شورای وحدت ملی افراد و حلقات قوم گرای پشتون را که تا آن زمان از طالبان حمایت میکردند بیشتر از پیش خشمگین ساخت. آنها این توافق را در مصاحبه های خود با رادیو های بی بی سی و صدای آمریکا کار عجلانه و اشتباه خواندند. اشرف غنی احمد زی که بعداً به وزارت مالیه ی دولت انتقالی رسید علاوه بر اینکه از توافق مذکور میان شاه و جبهه ی متحد انتقاد کرد، این مفکوره را که شاه و وابستگانش حاکمیت آینده را حق خانواده و فرزندان خود بدانند و باز قدرت را در انحصار خاندان محمد زایی هاداشته باشند نادرست و غیر قابل قبول خواند. (61)

باشکل گیری تحولات بعدی که برنامه ی پاکستان در تغییر رژیم طالبان توسط طالبان میانه رو تحقق نیافت و جبهه ی متحد به حیث یگانه نیروی بالفعل و موجود در مقاومت علیه طالبان و شبکه القاعده به بسیاری از ولایات تحت تصرف طالبان و کابل پایتخت کشور دست یافت، کنفرانس بن در آلمان در 6 قوس 1380 ( 27 نومبر 2001 ) با مشارکت جبهه ی متحد و طرفداران محمد ظاهرشاه و دو گروه اجلاس صلح قبرس و پشاور تشکیل گردید. شرکت دو گروه اخیرالذکر نمایشی و بی تأثیر برجریان و تصامیم مذاکرات بود.



در حالیکه گروه های اصلی مذاکره کننده را جبهه ی متحد اسلامی و گروه روم یا طرفداران محمد ظاهر شاه تشکیل میداد.

مشارکت جبهه ی متحد اسلامی در کنفرانس بن تحت فشار امریکا، سازمان ملل متحد و کشورهای غربی صورت گرفت. در حالیکه جبهه ی متحد به تدویر کنفرانس در کابل پافشاری داشت. جبهه ی متحد اسلامی در سحرگاه 22 عقرب 1380 ( 13 نومبر 2001) که به کابل دست یافت با انتشار اعلامیه ای خواستار برگزاری کنفرانس جهت مذاکره و توافق بر سر اداره ی مؤقت در پایتخت کشور شد: « . . . شورای عالی نظامی امنیتی با صراحت اعلان میدارد که در صدد قبضه ی قدرت نیست. . .

با صریح ترین کلمات ابراز میداریم، سازمان ملل متحد باید در اسرع وقت ممکن نمایندگان خود را به شهر کابل وارد نماید تا پروسه ی گردهم آیی نمایندگان مردم و فیصله نهایی شانرا زیر نظر بگیرد. همچنان به همه هموطنان ما در هر جاییکه هستند اعلام میداریم تا به جای گردهم آیی در شهرهای خارجی وزیر نظرمسئولین امنیتی کشورهای بیگانه به وطن خود برگردند و در کابل پایتخت کشور عزیزمان به بحث و مشوره بپردازند. شورای عالی نظامی امنیتی در این راستا هیچ بهانه ای را مبنی بر عدم شرکت در این برنامه از سوی مجامع بین المللی و جوانب افغانی نمی پذیرد، زیرا صادقانه دری پی آن است تازمینۀ انتقال قدرت رابه نمایندگان مردم مان مساعد سازد. . . » (62)

جبهه ی متحد اسلامی مخالف طالبان که یگانه نیروی با لفعول و موجود مقاومت در داخل کشور بود و دولت اسلامی افغانستان برهبری یرهان الدین ربانی متشکل از این جبهه، دولت قانونی و ظاهراً پذیرفته شده از سوی ملل متحد محسوب می شد، تشکیل کنفرانس و مذاکره صلح را در کابل امر منطقی و حق مشروع و طبیعی خود تلقی میکردند. در حالیکه گروه روم یا گروه شاه سابق و گروه های دیگری که شرکت آنها در کنفرانس مورد تأیید ایالات متحده امریکا و سازمان ملل متحد بود، حاضر نمی شدند در کابل زیر سایه ی حاکمیت جبهه ی متحد و دولت اسلامی در چنین کنفرانسی مشارکت نمایند. امریکا و سازمان ملل نیز از نظر اخیرالذکر حمایت میکرد چون برای آنها کنترل و نظارت جریان مذاکره و توافق بر سر اداره ی مؤقت از اولویتهای اساسی و مهم محسوب می شد. و مسلم بود که چنین کنترل و نظارتی را امریکایی ها و جامعه ی بین المللی درگیر در قضیه افغانستان در شرایط آن روز کابل به آسانی و قابل دسترس نمی پنداشتند. معهدا شورای امنیت ملل متحد بتاريخ 23 عقرب 1380 ( 14 نومبر 2001) قطعنامه ای را در ارتباط به افغانستان به تصویب رسانید که یکی از مواد آن دعوت به تشکیل یک کنفرانس بین الافغانی بمنظور ایجاد اداره مؤقت بود. و بر مبنای همین قطع نامه بود که کنفرانسی در شهر بن آلمان در روزهای آینده تشکیل گردید. جبهه ی متحد و دولت اسلام که خود را در کنفرانس بیرون از افغانستان تحت فشار شدید امریکا و جامعه ی بین المللی در توافق



به تشکیل اداره مؤقت وانتقال قدرت احساس میکردند ازهمان آغازبا انتشاراعلامیه ای به تشکیل کنفرانس انگشت گذاشتند. برای آنها مشارکت وسیع وقدرتمند پادشاه اسبق و طرفداران اوکه درطول دونیم دهه جهاد ومقاومت علیه تجاوز ودخالت خارجی درسنگر مقاومت ومبارزه حضور نداشتند، حق تلفی وبی عدالتی محسوب می شد. هرچند که بعداً تحت فشارهای شدید امریکا وسازمان ملل به پذیرش شرکت درکنفرانس بن وفیصله های آن تن دردادند.

کنفرانس بن تحت مراقبت شدید امنیتی دولت آلمان درشهر بن دایرگردید. دراین کنفرانس ریاست هیئت جبهه ی متحد بدوش محمد یونس قانونی بود که بعداً به وزارت داخله اداره ی مؤقت رسید. قانونی در سالهای گذشته بارها نمایندگی احمدشاه مسعود فرمانده کل مقاومت را درمذاکره با شاه سابق وهوادارانش به عهده داشت. وی هرچند درجریان کنفرانس زیرفشاربرهان الدین ربانی رئیس دولت اسلامی ازکابل قرارگرفت تا مذاکرات برای توافق نهایی برسر تشکیل اداره مؤقت واعضای آن درکابل صورت بگیرد اما بدون توجه واعتنا به ناراضیاتی وفشاررئیس دولت اسلامی توافقنامه ی بن را امضاء کرد. ریاست هیئت گروه روم را عبدالستار سیرت ازمشاوران شاه سابق بدوش داشت که درسالهای اخیرسلطنت او وزیرعدلیه افغانستان بود. ازاعضای هیئت اجلاس صلح قبرس همایون جریعضو حزب اسلامی حکمتیار ودامادرهبرحزب مذکورریاست میکرد. گروه صلح قبرس به همکاری دولت ایران بوجود آورده شده بود که به منظور جلب توجه تهران ازسوی سازمان ملل متحد به کنفرانس بن راه یافت. درترکیب هیئت صلح پشاورانورالحق احدی رهبرحزب افغان ملت وداماد پیر سیداحمد گیلانی، سیدحامد گیلانی پسر وسید اسحاق گیلانی برادرزاده پیر گیلانی وتعداد دیگر شامل بودند که از طرفداران محمد ظاهرشاه محسوب می شدند. آنها ازطریق پاکستان به کنفرانس وارد گردیدند. این مذاکرات تحت نظارت سازمان ملل متحد که اخضرابراهیمی نماینده خاص سرمنشی ملل متحد درامورافغانستان مسئولیت این نظارت را بدوش داشت صورت گرفت. همچنان سایه ی سنگین امریکا بالای سرمذاکره قرارداشت وکلیه کشورهای غربی خواستاربه ثمررسیدن مذاکرات واعلان توافق برسرتشکیل اداره مؤقت بودند. بعداً کالن پاول وزیر خارجه امریکا در فلم مستندی که از کانال 4 تلویزیون انگلستان منتشر شد از فشار شدید امریکا در امضای توافقنامه بن پرده برداشت. او گفت که امریکا مصمم بود بدون امضای توافقنامه به هئیت اجازه بازگشت ندهد. اخضر ابراهیمی در تماس تلفونی با عبدرب الرسول سیاف و برهان الدین ربانی هوشدار داد تا هیچ گونه مانع در امضای توافقنامه ایجاد نکنند. سرانجام توافقنامه بن درپایان 9 روزمذاکرات دشواروطولانی درچهاردهم قوس 1380 ( 5 دسمبر2001 ) توسط مذاکره کننده گانیکه درسند توافقنامه ازآنها به



عنوان" شرکت کنند ه گان مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان" نام برده می شود به امضاء رسید.

### ( بخش اسناد - 19 )

درتوافقنامه بن به محمد ظاهرشاه پادشاه سابق امتیازات فوق العاده داده شد. قانون اساسی دوره پادشاهی اودرسال 1343 به عنوان قانون اساسی نافذ ومورد تطبیق دوره ی حکومت مؤقت مورد توافق قرار گرفت. فیصله گردید که شاه لویه جرگه ی اضطراری را بعد ازشش ماه مرحله حکومت مؤقت که از آن به عنوان اداره ی عبوری نام برده شد، افتتاح نماید. تعدا قابل ملاحظه ای از پست های کابینه به افراد طرفدارشاه سابق تعلق گرفت ودررهبری حکومت مؤقت حامد کرزی ازافراد مربوط به جریان محمدظاهرشاه منصوب گردید. موصوف پسرعبدالاحد کرزی از بزرگان قبیله ی خود درمیان پشتونهای محمد زایی فندهار است. عبدالاحد کرزی از وکیلان دوره پارلمان محمد ظاهرشاه که درمیان مهاجران افغان درکوئته پاکستان ازطرفداران شاه مذکورشناخته می شد در 24 سرطان 1378 ( 15 جولای 1999 ) دراترحمله ی افراد ناشناس به قتل رسید. حامد کرزی درسالهای جهاد با تنظیمهای جبهه ی ملی نجات ومحاذاً ملی همکاری داشت. وی دارای تحصیلات فوق لیسانس درعلوم سیاسی ازکشورهند است. زبان انگلیسی را میداند. درحالیکه زبان مادری اش پشتواست به زبان فارسی مانند بسیاری ازروشنفکران وتحصیل یافتگان پشتون کشوریه خوبی تکلم می کند. وی درآغاز دوره ی حکومت مجاهدین مدتی معاونیت وزارت خارجه را درافغانستان به عهده داشت، با تشدید حملات حکمتیارعلیه کابل به کوئته رفت وهمراه با پدر ویرادران خود به طرفداری محمد ظاهرشاه وبرنامه ی پشینهادی لویه جرگه ی اضطراری او به فعالیت پرداخت. هرچند که درآغاز ظهورطالبان درحمایت از آنها فرا رگرفت اما سپس با آنها مخالفت ورزید. برخی ازمنابع، ترور پدراو را درکوئته کار طالبان وانمود میکنند. حامد کرزی درسالهای اقامت وفعالیت سیاسی اش درکوئته بطورمرتب به امریکا سفر میکرد وچند باری ازسوی پادشاه سابق درزمره ی هیئت های اعزامی غرض مذاکره به گروه های مختلف افغانستان فرستاده شد. کرزی همزمان با حملات امریکا علیه طالبان به ولایت ارزگان وقندهار رفت تا مردم را در حمایت ازظاهرشاه وتشکیل لویه جرگه علیه طالبان بشوراند. او یکبار درارزگان مورد حملات شدید طالبان قرارگرفت اما به اساس اظهارات" رامزفلد" وزیر دفاع امریکا توسط هلیکوپترهای امریکایی نجات یافت وبه کوئته آورده شد. ( 63 ) سپس موصوف درحمایت دسته ای ازسربازان امریکایی دوباره به ارزگان برگشت وتا سقوط طالبان وتشکیل کنفرانس بن درآنجا به سر برد. بعد ازامضای توافقنامه ی بن به کابل آمدودررهبری اداره ی مؤقت قرارگرفت. بعد از ترورحاجی عبدالقدیریکی ازمعاونین حامد کرزی دراداره مؤقت درخزان 1381





پنجاه نفر از نیروهای امریکایی به محافظت موصوف گماشته شدند. کرزی در سنبله

1381 در قندهار محل زادگاه خود مورد سوء قصد قرار گرفت اما جان به سلامت برد.

توافقنامه ی بن علی الرغم کمبود ونقایض نهفته در آن یک گام عمده ومثبت در حرکت بسوی صلح، ثبات وعدالت اجتماعی بود. چون در آن به تأسیس یک حکومت فراگیر وچند قومی با شرکت زنان وممثل کامل از همه مردم تأکید گردیده بود. موافقت نامه از تضمین ملل متحد وحمايت امریکا وجامعه بین المللی برخوردار بود. بنا بر آن با وجود نا رضایتی ها ومخالفت هاییکه بعد از امضای



### حامد کرزی با یاد یگاردان امریکایی در دوره انتقالی

توافقنامه حتی از سوی گروه های شرکت کننده در مذاکرات صورت گرفت، آنها نتوانستند به اقدام عملی در مخالفت با مفاد توافقات متوسل شوند. در حالیکه در گذشته هر گروهی به آسانی میتواند به توافقات خود پشت پا بزند ودر مخالفت با آن قرار بگیرد. یکی از نقاط مثبت ومهم در موافقت نامه بن توجه جامعه ی بین المللی به اعاده ی صلح وثبات بعد از دو نیم دهه جنگ و بحران در افغانستان بود. در حالیکه تا قبل بر آن بسیاری از کشورهای جهان در مشتعل نگهداشتن جنگ و بی ثباتی سهم میگرفتند و برای جنگ دخالت میکردند، نه برای صلح. یکی از نقاط عمده و با ارزش توافقنامه بن در بیرون شدن افغانستان از انحصار ویکه تازی پاکستان نهفته بود. در طول حوادث دو نیم دهه ی اخیر برای اولین بار کنفرانس وهما پیش حل بحران



افغانستان در بیرون از پاکستان و بدو از نفوذ و سلطه ی مستقیم آی اس آی و اسلام آباد تدویر یافت. همچنان بعد از دو نیم دهه و حتی پس از گذشت بیشتر از نیم قرن اخیر برای نخستین بار ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی به جای نگاه به افغانستان از عینک پاکستان، خود مستقیماً وارد بحران و معضل افغانستان شدند. و اگر این سیاست امریکا و غربی ها ادامه پیدا کند و بار دیگر مورد اغوای " آی اس آی " و اسلام آباد قرار نگیرند، افغانستان با زمینه و امکانات بیشتر و مساعدتر بسوی ثبات و استقلالیت گام خواهد برداشت.

هر چند توافقنامه ی بن نوعی دیگر از دخالت خارجی رادرامور افغانستان به نمایش میگذارد و باز هم استقلال و حاکمیت مردم افغانستان را درسرزمین خودشان زیر سوال می برد اما برای بازگشت صلح و ثبات که طی دو نیم دهه ی اخیر آنهم با دخالت خارجی متلاشی گردیده است راهی جز آن وجود ندارد که فرآیند صلح و ثبات از خارج افغانستان با همکاری مستقیم جامعه ی بین المللی آغاز شود. در پاسخ به این پرسش که همکاری و یا به تعبیر دیگر دخالت خارجی ها و جامعه بین المللی در مرحله ی جدید تحولات افغانستان تا چه حدی می تواند تهداب مطمئن برای اعمار صلح و ثبات باشد باید گفت که چگونگی ایفای نقش، صداقت و اراده ی جامعه بین المللی در این همکاری و دخالت میزان مؤفقیّت در تحقق صلح و ثبات را معین میسازد. اگر جامعه ی بین المللی برای تأمین صلح و ثبات در افغانستان ارده ی ضعیف و متزلزل داشته باشد، اگر جامعه بین المللی در بازسازی افغانستان و احیای اقتصادی ویران آن که متضمن و پایه ی اصلی اعاده صلح و تحکیم ثبات شمرده می شود کا رمؤثر و عملی انجام ندهد، و هرگاه جامعه بین المللی که اکنون رهبری آن در افغانستان بدست ایالات متحده امریکا است با نادیده گرفتن ویژگیهای جامعه افغانستان مانند یک قوای اشغالگر و متجاوز در صدد تحمل آراء، عقاید و فرهنگ خود برآید و در جهت ایجاد یک حکومت دست نشانده و بیگانه از ارزش های دینی، فرهنگی و ملی تلاش کند، خود به عامل برهم زننده ی صلح و ثبات در افغانستان مبدل می شود.

پایان

26 دلو 1381



### مآخذ و منابع فصل چهارم:

- 1 - به این نگارنده، خان آقا راننده ي دفترملل متحد درکابل اظهارت مذکور را درقوس 1375 به این نگارنده درجبل السراج بیان داشت.
- 2 - به این نگارنده، این مطلب را آصف معروف خبرنگار رادیویی بي سي دربهار 1376 درشهر تالقان به نگارنده اظهار داشت.
- 3 - رادیو بي بي سي، 4 اکتوبر 1996 ( 14 میزان 1375 )
- 4 - از یاداشت هاي نگارنده، مطالب مذکور را احمد شاه مسعود به جمعی ازقوماندانان ونیروهاي شان درقوس 1375 درکلوپ جبل السرح بیان داشت
- 5 - بیگي، دگرجنرال عبدالروف، افغانستان بعد ازپيروزي انقلاب اسلامي تا سقوط شمال بدست طالبان، چاپ پشاور سال 1379 ، ص 260
- 6 - فریاد، ماهنامه شوراي دموکراسي براي افغانستان، چاپ آلمان، شماره 39 جوزاي 1376
- 7 - این جریان را شمس الحق آریانفر رئیس عمومی رادیو تلویزیون وافغان فلم در دولت اسلامي مجاهدین به نقل ازمحمود فاراني به نگارنده دراسد 1376 درشهرتالقان اظهار داشت. محمود فاراني شاعرمشهورکشوردرجمع همراهان دوستم بود که میخواست به ازبکستان برود تا اسیر طالبان در شهر مزار نشود.
- 8 - میزان، نشریه سفارت کبراي دولت اسلامي افغانستان دردهلي نو، شماره 13، سرطان 1376
- 9 - رادیو بي بي سي، بخش فارسي، نقل قول ازاطهارات وزیرخارجه روسیه درمذاکره با معاون وزیر خارجه پاکستان 9 جولاي 1997
- 10 - طالبان، اسلام، نفت وباري بزرگ، ص 149
- 11 - رادیویی بي سي، بخش فارسي، برنامه شامگاهی 14 جوزاي 1376، گزارش خبري ازاطهارات گوهرایوب وزیر خارجه پاکستان درمورد حوادث وتحولات آینده افغانستان
- 12 - طالبان، اسلام، نفت وباري بزرگ، ص 123
- 13 - همان مآخذ، صفحات 124، 125 و 126
- 14 - روزنامه اطلاعات بين المللي چاپ اروپا - لندن ، شماره 1058 ، 27 سنبله 1377 ( 18 سپتمبر 1998 )
- 15 - طالبان، اسلام، نفت وباري بزرگ، ص 127
- 16 - رادیو بي بي سي، برنامه ي خبري بخش فارسي 13 میزان 1379
- 17 - اکونومیست، چاپ لندن، 26 جولاي 2000
- 18 - فلم مستند " مقاومت " ، تهیه شده ازسوي اژانس خبري آریانا ، سال 1377
- 19 - میزان، ماهنامه خبري سفارت کبراي دولت افغانستان دردهلي، شماره 30، سال دوم 9 عقرب 1377 ، 31 اکتوبر 1998



- 20 - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، اعلامیه ملامحمد عمر رهبر تحریک اسلامی طالبان درمورد کشتار و آتش سوزی خانہ ہا در بامیان، 18 ثور 1378
- 21 - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، مصاحبہ با یکی از اہالی میرچہ کوت در شمال کابل، 13 اسد 1378
- 22 - مقاومت، فلم مستند از آژانس خبری آریانا، سال 1378، سخنانی احمدشاه مسعود در شب سیزدہم اسد بہ قوماندانان پروان و کاپیسا در دالان سنگ مدخل وادی پنجشیر
- 23 - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، شامگاہ 22 اسد 1378
- 24 - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، نقل قول از اظہارات مولوی منصور، 7 سنبلہ 1378 ( 29 اگست 1999 )
- 25 - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ص 107
- 26 - رادیوی بی بی سی، بخش پشتو، مصاحبہ با بسم اللہ خان کاکر وزیر ایالتی بلوچستان، 13 اسد 1367
- 27 - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ص 207
- 28 - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، 14 میزان 1379، گزارشی از مصاحبہ ی انتنی دیویس کہ با بخش انگلیسی بی بی سی انجام یافتہ بود.
- 29 - بہ این نگارندہ، صالح محمد ریگستانی رئیس اپراسیون وزارت دفاع دولت اسلامی افغانستان و یکی از فرماندہان جہات احمدشاه مسعود در دوران جہاد
- 30 - رادیو بین المللی فرانسه، بخش فارسی، 16 حمل 1380 ( 5 اپریل 2001 )، گزارش از کنفرانس مطبوعاتی احمدشاه مسعود
- 31 - مجلہ میهن، چاپ مشہد، شمارہ 17 و 18 سال 1380
- 32 - امید، ہفتہ نامہ فارسی چاپ امریکا، شمارہ 536، درکمین شیر افغان، ص 4
- 33 - رادیوی بی بی سی، بخش فارسی، شامگاہ 25 سنبلہ 1380
- 34 - پیام مجاہد، شمارہ 19، اسد 1381
- 35 - رادیوی بی بی سی، بخش فارسی، شامگاہ 4 عقرب 1380 ( 26 اکتوبر 2001 )
- 36 - رادیوی بی بی سی، بخش پشتو، 27 سنبلہ 1381، گزارش از قول امیرجان قلعہ چہ ای درمورد قتل ہزاران نیروی طالب در مزار شریف
- 37 - روزنامہ ی " لوموند " چاپ فرانسه، سال 1377، گزارش از "فرانسوازشیپو" خبرنگار اعزامی لوموند بہ کابل.
- 38 - افغانستان عصر مجاہدین و برآمد طالبان، ص 251
- 39 - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ص 162
- 40 - همان مآخذ، ص 124



- 41 - جنرال رحمت الله صافي این مطالب را درخزان 1369 در کبابیان شهرپشاوردرخانه ي حکيم تنيوال اظهارداشت. نگارنده غرض فاتحه خواني به خانه حکيم تنيوال رفته بودم که چندي قبل برادرش در خوست به شهادت رسیده بود. حکيم تنيوال درسال 1356 استاد مضمون تارخ جهان به این نگارنده در فاکولته ي ادبيات وعلوم بشري دانشگاه کابل بود . حين اظهارات رحمت الله صافي ، پروفیسور رسول امين نیزحضورداشت که به رسم تأييد سخنان جنرال مذکورسرتکان میداد.
- 42 - رادیوصدای امریکا، برنامه دري، 22 عقرب 1381
- 43 - به این نگارنده، عبدالروف باجوري یک تن از یا شنندگان اهالي کنرها این مطلب را به نگارنده در اسد 1377 درکشورهالند اظهارداشت.
- 44 - طالبان، اسلام ، نفت و بازي بزرگ جديد، ص 330
- 45 - هریسن، سلیک، خارج ازافغانستان، ص 92
- 46 - ديه گوکوردوویز، سلیک اس هاریسون، پشت پرده افغانستان، مترجم به فارسي، اسد الله شفايي، چاپ تهران سال 1379، ص 354
- 47 - رادیو صدای امریکا، بخش دري، 28 عقرب 1372، مصاحبه با داکتر نیومن سفیراسبق امریکا درکابل در سالهاي پادشاهي محمد ظاهر
- 48 - افغانستان، طالبان وسياست هاي جهاني، صفحات 147 و 148
- 49 - پیام مجاهد، شماره 19 سوم اسد 1381، انجنیر محمداسحاق مسئول دفترنمایندگی دولت اسلامي افغانستان در واشنگتن (1380) که باري درمذاکرات خانم رافیل با احمدشاه مسعود، مترجم گفتگو ومذاکرات طرفین بود مي نویسد: " مشاجرات شدید خانم رافیل با احمدشاه مسعود ودفاع غیر مستقیم وي ازحرکت طالبان بیانگر این موضعگیری بود."
- 50 - وال استریت ژورنال The wall street Journal ، نیویارک سال 1996
- 51 - نشریه نیوزویک، 4 نومبر 1996
- 52 - افغانستان، طالبان وسياست هاي جهاني، ص 264
- 53 - طالبان، اسلام، نفت وبازي بزرگ جديد، ص 264
- 54 - نیوز، The News ، روزنامه انگلیسي زبان چاپ پاکستان، 27 جنوري 2003
- 55 - طالبان، اسلام، نفت وبازي بزرگ جديد، ص 258
- 56 - به این نگارنده در کابل، عبدالعزیزمراد درحادثه سقوط هواپیما همراه با عبدالرحیم غفورزي وتعدادي ازهمراهانش درسنبله 1376 دربامیان کشته شد.
- 57 - رادیو بي بي سي، بخش فارسي، 18 اسد 1377، گزارش خبرنگار بي بي سي از کابل در مورد اظهارات معاون شرکت امریکايي T – S – E
- 58 - رادیویی بي بي سي، بخش فارسي، 31 سنبله 1378 ( 22 سپتمبر 1999 )
- 59 - رادیویی بي بي سي، بخش فارسي، 5 حمل 1379 ( 24 مارچ 2000 )
- 60 - رادیوصدای امریکا، بخش فارسي، 30 ثور 1379 ( 19 مي 2000 ) چ





- 61 - رادیو بین المللی فرانسه ، بخش فارسی، 26 میزان 1380 ( 18 اکتوبر 2001 )
- 62 - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، برنامه ی آسیای میانه، مصاحبه با اشرف غنی احمدزی 12 میزان 1380 ( 4 اکتوبر 2001 )
- 63 - پیام مجاهد، شماره 24 35 عقرب 1380، اعلامیه شورای عالی نظامی - امنیتی
- 64 - رادیوی بی بی سی، بخش فارسی، 8 عقرب 1380 ( 30 اکتوبر 2001 )

## بخش اسناد

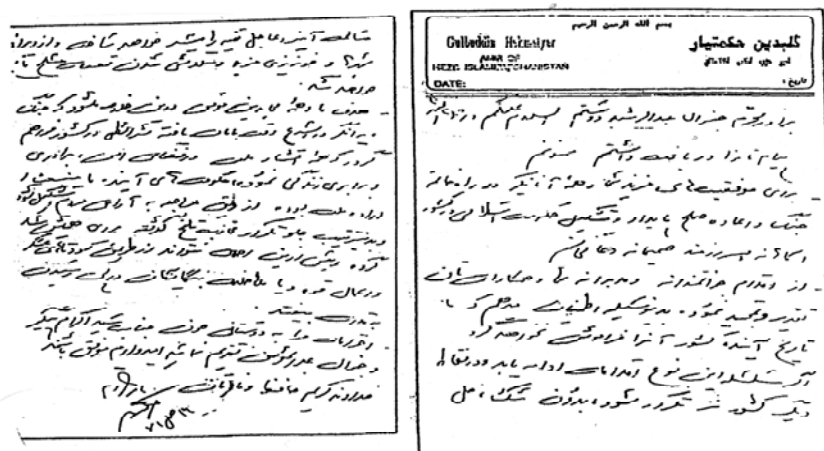
1

### پاسپورت پسر مجید زابلی

 دَوْلَتِ اَفْغَانِيَانِيَه پَسپورټ مخصوص ایټرډولټ ولایت افغانستانه د شپږم کسان است EMPIRE AFGAN PASSEPORT د زولمیر کابل مطبعه رسیده ۱۳۲۷			
 AU NOM DE SA MAJESTÉ IMPERIALE EMIR.			
Identité.	Nom, prénom, age. <i>Abdoul Hakim</i>	اسم و شهرت و عمرش	عبد الرحيم ۱۳
	Lieu de naissance nationale. <i>Jepan</i>	محل ولادت و تابعیتش	ژاپن
	Domicile profession. <i>Moensia Mosem</i>	محل اقامت و شغلش	موسم
	Nom eprenin du pere. <i>сын Абдул-Диянов</i>	اسم و شهرت پدرش	عبد الدیون
	Destination. <i>Берлин</i>	محل خدمتش	برلین
Signalement.	Taille. <i>средний рост</i>	قد	متوسط
	Yeux. <i>зеленые</i>	چشم	سبز
	Moustache barbe. <i>нет</i>	ریش و بروت	ندارد
	Sines particuliers. <i>урача на руке</i>	علامت قارن	در بالای دست راست



2  
نامه ی گلبدین حکمتیار به عبدالرشید دوستم





برادر محترم جنرال عبدالرشید دوستم! السلام علیکم ورحمت اللہ:  
پیام تانرا دریافت داشتیم ممنونم.  
برای موفقیت های مزید شما و همه آنانیکه در راه خاتمه ی جنگ و اعاده صلح پایدار و تشکیل حکومت اسلامی در کشور آگاهانه می رزمند صمیمانه دعا می کنم.  
از اقدام جرئتمندانه و مدبرانه شما و همکارانتان تقدیر و تمجید نموده و بدین وسیله اطمینان میدهم که تاریخ آینده کشور انرا فراموش نخواهد کرد. اگر سلسله این نوع اقدامات ادامه یابد و در نقاط دیگر کشور نیز تکرار شود، بدون شک، حل مسالمت آمیز و عاجل قضیه را میسر خواهد ساخت و از ویران شدن و خون ریزی مزید و متلاشی شدن قطعات مسلح مانع خواهد شد. هدف ما و همه مجاهدین مؤمن در این خلاصه می شود که جنگ ویرانگر در اسرع وقت پایان یافته شرایطی در کشور فراهم گردد که همه افشارملت در فضایی امن، برادری و برابری زندگی نموده، حکومت های آینده ما منبعث از اراده ملت بوده از طریق مراجعه به آرای مردم تسکین شود و بدین ترتیب جلو تکرار تجارب تلخ گذشته برای همیشه سد گردد و سپس از این احادی نتواند از طریق کودتاهای عسکری و اعمال قوه و یا مداخلات بیگانگان در پی رسیدن به قدرت بیفتد.  
احترامات مرا به دوستانی چون جناب سیداکرام پیگیرو جنرال عبدالؤمن تقدیم د نما نید امید وارم موفق باشند.  
خداوند کریم حافظ و ناصر تان . با احترام

حکمتیار  
16 حمل 71

### 3

## گفتگوی مخابرویی احمدشاه مسعود و کلبدین حکمتیار 28 حمل 1371

**حکمتیار:** السلام علیکم

**مسعود:** السلام علیکم، سلام خدمت شما هم تقدیم می کنم، این شاء الله صحت دارم.

**حکمتیار:** موفق باشید، شما خوب هستید؟

**مسعود:** این جا خیریت است، طرف شما خیریت است.

**حکمتیار:** الحمد لله این طرف هم خیریت است، به شما اطمینان می دهم، من منتظر هستم تا حرف های شما را بشنوم.

**مسعود:** دفعته کدما گفتنی به خصوصی ندارم، خوب است یک مرتبه صحبت شما را بشنوم، بعداً اگر چیزی بود خدمت تان خواهم گفت.

**حکمتیار:** موفق باشید، من احساس می کنم که وضع فعلاً نهایت حساس است و لازم است هر قدم را محتاطانه بگذاریم، هر حرف ما و تصمیم ما دقیق و سنجیده باشد و کاری نکنیم که خدای ناخواسته منتج به درگیری های میان مجاهدین شده و فتنه ها ایجاد شود، هر چند من گمان می کنم که این شاء الله امکانات درگیری خیلی خیلی ضعیف است.  
**مسعود:** دوام به گوشم.





**حکمتیار:** حتماً متوجه هستید که دشمنان اسلام، کشورما، ملت ما و مجاهدین می خواهند که باعث درگیری ها میان مجاهدین شوند، افغانستان را تجزیه کنند وحدت ملی ما را متلاشی بسازند، نگذارند حکومت قوی و نیرومند اسلامی به دست مجاهدین در افغانستان تشکیل شود، تعصبات نژادی، لسانی و مذهبی را دامن می زنند، باید این توطئه ها را درک کنیم و با هوشیاری در برابر این توطئه ها بایستیم و آن را خنثی کنیم و نباید تحت تاثیر تبلیغات دشمن قرار بگیریم. ان شاء الله، می شنوید.

**مسعود:** دوام به گوشم.

**حکمتیار:** با قریب شدن مجاهدین به فتح نهایی و تقرب به پیروزی نهایی می بینیم که توطئه ها تشدید شده، تبلیغات دشمن هم یک قسمت کوچکی از توطئه های خطرناکی را تمثیل می کند که علیه جهاد و مجاهدین به راه انداخته می شود. خدای ناخواسته طوری نشود که برخی ما تحت تاثیر تبلیغات رسانه های خبری دشمن قرار بگیرند، که زمانی به نفع یکی است و زمانی علیه دیگری است، مبدا این تبلیغات ذهنیتی را به ما بیخشد که در نتیجه اش در برابر برادر مسلمان خود قرار بگیریم. ان شاء الله می شنوید.

**مسعود:** به گوش هستم دوام.

**حکمتیار:** نظر ما این است که نخست باید یک حکومت مؤقت قابل قبول برای همه تشکیل شود و زمام امور به آن سپرده شود، و این حکومت کارش صرف انتقال از مرحله فعلی به مرحله تشکیل یک حکومت منتخب اسلامی باشد، در ظرف یک سال انتخابات باید برگزار شود... شرط اساسی ما فقط این است که طرحی وضع شود که انتخابات را تضمین کند و شرایطی را برابر کنیم که در آینده هر حکومت ما حکومت منبعث از اراده مردم و حکومت منتخب باشد، ما در این رابطه در جریان چند سال کوشش کردیم تا همه احزاب بر این طرح توافق کنند و این را تضمین کنیم که در آینده هر حکومت ما حکومت منتخب خواهد بود، ولی متأسفانه که سایر دوستان همکاری نکردند، از انتخابات بیم داشتند، سعی شان برآن بود تا برطرحی توافق صورت بگیرد که در نتیجه اش یک حکومت ثابت و دوامدار در پشاور تشکیل شود و مسئله مراجعه به آرای مردم و حق انتخاب مردم برای همیشه منتفی شود، عده ای با صراحت می گفتند که اصلاً در اسلام انتخابات وجود ندارد و ضرورتی به آن احساس نمی شود، وزارت ها باید به دنبال حکومت سابق، وظایفش شناخته شود و دیگر ضرورت این نیست که انتخابات در افغانستان برگزار شود، متأسفانه در نتیجه اصرار و یا مخالفت سایر گروه ها، ما نتوانستیم به این اهداف نایل شویم. اگر دیگران از انتخابات بیم نمی داشتند، ما اصل انتخابات را می پذیرفتیم، شاید کار به اینجا نمی کشید و این سوء تفاهمات ایجاد نمی شد و ما مدت ها قبل توانسته بودیم که یک اداره مؤقت را تشکیل بدهیم، ان شاء الله حرف





لست هاي را من با خود دارم که دو دو نفر معرفي شده ولي اکثر رهبرها پسر خود، داماد خود، خویش و قریب خود را معرفي کردند، آنها مي خواهند حکومتي درست شود که بالآخره از آن يك حکومت ثابت بسازند و خود در آن مطرح باشند، اگر ضمناً حکومت رهبران تشکیل شود هدفش روشن است، و آن اینکه خود او در حکومت مطرح باشد، که متأسفانه به همین دلیل ما نتوانستیم تا حال به يك توافق برسیم و يك حکومت موقت را درست کنیم.

**حکمتيار:** مي شنويد ان شاء الله؟

**مسعود:** دوام به گوش هستم.

**حکمتيار:** حوادث اخير در کابل متأسفانه وضع را پیچیده تر ساخت، برخي ها اين را تأييد مي کردند و اميدواري نسبت به آن داشتند، و برخي آن را توطئه خطرناک تلقي مي کردند، ماهم در جملهء کسانی بودیم که از نظر ما حوادث اخير نتیجه يك توطئه خطرناک بوده، هدفش درگير ساختن مجاهدين میان هم است، و يا اینکه حزب وطن در مجموع و يا برخي از آن در اقتدار شريك باشند و حکومت ائتلافي تشکیل شود و حتي تصور مي کردیم که شاید دست هايي درکار بوده که خواستند افغانستان را تجزيه کنند بر اساس سمت، بر اساس قوم، نژاد، از اين حوادث برداشت ما اين است که دست هايي درکار بوده، اين حوادث را مي خواستند به اين منتج بسازند که مشکلاتي را براي مجاهدين ايجاد کنند، کم از کم باعث درگيري ها بين نيروهاي جهادي شوند. مي شنويد؟

**مسعود:** به گوش هستم دوام.

**حکمتيار:** و ما فعلاً وضع را طوري احساس مي کنیم که مجبور هستيم برکابل عملياتي صورت بگیرد، بعد از فتح کابل به دست مجاهدين، شوراي مشتمل بر قومندانان جبهات مؤثر کابل و مناطق همجوارش تشکیل شود، شوراهي شبیه به اين، در همه ولايات تشکیل شود، و اين شوراي ولايت دو دوفتر را به شوراي مرکزي معرفي کند، اين شورا مشتمل بر قومندانان جبهات مؤثر اطراف کابل، يك حکومت موقت براي يك سال تشکیل دهند، در اين مدت بايد هم انتخابات براي تعيين رييس دولت تکميل شود و هم انتخابات براي شوراي منتخب اسلامي، در شش ماه اول بايد پروسه انتخابات تکميل شود و درپايان يك سال، ماهم داراي يك شوراي منتخب خواهيم بود و هم داراي يك حکومت منتخب، که قدرت عملاً از حکومت موقت به اين حکومت منتخب انتقال مي شود. مي شنويد؟

**مسعود:** به گوش هستم دوام.

**حکمتيار:** فعلاً در پشاور بحث در اين رابطه جريان دارد که حزب و جمعيت باهم توافق کنند، ما

احساس مي کنیم که شاید توافق حزب و جمعيت کافي باشد و يا حد اقل توافق حزب و جمعيت باعث مي شود که ساير گروه ها هم با اين ها، کنار بيايند و همین توافق را بپذيرند و مشکل حل شود، در اين رابطه طرح هايي



ارایه شده و اخیراً توافقاتی صورت گرفته، که شاید دوستان در جمعیت، شما را در جریان گذاشته باشند، ما هر تعهدی که می‌کنیم نسبت به آن صادقانه و مخلصانه التزام می‌ورزیم و توقع ما از سایر دوستان و برادران همین است که آن‌ها حرفی می‌زنند و تعهدی که می‌کنند نسبت به آن صادقانه التزام داشته باشند، عدم پابندی و التزام نسبت به تعهدات باعث شده که سوء تفاهمات و بی‌اعتمادی‌ها ایجاد شود. می‌شنوید؟

**مسعود:** به گوش هستم دوام.

**حکمتیار:** اگر دوستان سایر احزاب تعهد کنند که پس از این، از طریق سازش‌ها در پی رسیدن به قدرت نمی‌باشند و انتخابات را یگانه راه تشکیل حکومت‌های آینده افغانستان بشمارند، ما تضمین می‌کنیم که نه متوسل به سلاح شویم و نه از طریق کودتاها حکومت‌هایی دلخواه خود را بر مردم تحمیل کنیم، ما به این معتقد نیستیم و از این منکریم و این را مردود می‌شماریم، باید همه درک کنند که اصلاً پس از این، وقت کودتاها برای همیشه گذشته، هیچ نیرویی در کابل نمی‌تواند به کسی قدرت بدهد و او را به قدرت برساند، اگر کسی در کابل بتواند به دیگری قدرت بسپارد، باید قدرت خود را تضمین کند، در حالیکه آنها عاجز هستند فریاد می‌کنند که آنها دیگر قادر به اداره و کنترل اوضاع نیستند، مجاهدین توافق کنند هر لحظه‌ای که آنها حکومت تشکیل بدهند قدرت را به آنها انتقال بدهند، حتی دیروز آنها احوال فرستادند که اگر تا امروز در پشاور در نتیجه توافق همه احزاب طرحی بر آنها ارایه نشود شاید در پایان امروز طرح دیگری را اعلان کنند، در نتیجه آن از قدرت دست بکشند و به یک اداره دیگر قدرت انتقال شود و حزب وطن هم منحل شود، وضعیت کابل از این قرار است، در صورتی که آنها خود عاجز اند حتی بقای خود را تضمین کنند، بزرگ‌ترین آرزوی شان همین است که مورد عفو عام و تام مجاهدین قرار بگیرند چطور ممکن است که آنها بتوانند قدرت را به دیگری بسپارند، من معتقدم که پس از این، بدون مراجعه به آرای مردم به پشتیبانی از طریق مجاهدین و ملت ما حکومت کردن در افغانستان ممکن نیست، می‌شنوید؟

**مسعود:** به گوش هستم دوام.

**حکمتیار:** باید این را حساب کنیم که همه اردو، سارندوی، ملیشه، حتی اتحاد شوروی به آن قدرت بزرگ خود، حتی پکت وارسا از نجیب پشتیبانی و تأیید کردند ولی آنها نتوانستند بر افغان‌ها حکومت کنند، گمان می‌کنم که پس از این امکانات حکومت کردن بر افغان‌ها بدون موافقه‌شان برای همیشه از بین رفته و چانس برای حکومت‌های کودتایی دیگر باقی نمانده. پیشنهاد من و پیشنهاد دلسوزانه من همین است که بیایید باهم توافق کنیم که پس از این راه رسیدن به قدرت را از طریق کودتا و سازش‌ها برای همیشه مسدود کنیم، دست برادری به هم بدهیم و فضای اعتماد ایجاد کنیم و همه در خدمت اسلام باشیم، اهداف ما این باشد که اسلام حاکم باشد و پرچم اسلام در اهتزاز باشد و حکومت مردم تشکیل شود،



سلسله در گيري ها و خونريزي ها براي هميشه ختم شود و پس از اين به رسيدن به قدرت هيچ کس عليه ديگري سلاح نبردard ويک فطره خون در اين راه ريخته نشود، امنيت را تأمين کنيم، کشور نيرومند و قوي بسازيم، يک حکومت نيرومند اسلامي تشکيل بدهيم، ما در اين جهت به هر نوع همکاري با ساير احزاب و نيروهاي متعهد حاضريم و از طرف حزب اسلامي اطمينان مي دهيم.

مختصر حرف هايي من مي خواستم با شما در ميان بگذارم همين بود، اميدوار هستم که شنیده باشيد.

**مسعود:** شنيدم، شنيدم، اگر گفتني ديگري نباشد من يک سلسله مسابلي که دارم خدمت تان تقديم مي کنم.

**حکمتيار:** حرف هاي مقدماتي من تکميل شد، من منتظر هستم حرف هاي شما را بشنوم.

**مسعود:** صدای مرا می شنوید؟

**حکمتيار:** بلي مي شنوم.

**مسعود:** اگر برداشت من درست باشد، در تشریحات شما من سه مطلب را فهميدم:

يکي: مسئله توطئه و کودتا و سازش ها؛

دوم: تشکيل حکومت عبوري و سوم: رفتن طرف انتخابات.

**مسعود:** صدای مرا می شنوید؟

**حکمتيار:** بلي مي شنوم، مطالب اساسي و عمده تقريباً همين ها بودند.

**مسعود:** در قسمت توطئه ها فکر مي کنم که کاملاً هم نظر باشيم، يک قسمت مسابلي تبليغات است که شايد تبليغات مختلف پخش شده باشد، و يا رسیده باشد و يا مردم خواسته باشند تبليغي بکنند، مگر فکر کنم با اينکه من بزرگان را در پشاور در جريان قراردادم که وزير خارجه حاضر است که حکومت جهادي را قبول بکند، يا شايد که شما در جريان نبوده باشيد، که بايد مختصر بگويم که: بعد از فتح چاريکار و فتح بگرام دولت ثبات خود را از دست داده و همان بود که تماس گرفت، و در تماس ها من حاضر شدم که وزير خارجه را پذيرم بيايد و همراهش صحبت صورت بگيرد، وزير خارجه که آمده بود با دو طرح، يک طرح شخصي خودش و يک طرح که به اصطلاح از طرف رفقاي خود آورده بود، طرح رفقايش تقريباً شبیه يک حکومت ائتلافي بود و طرح خودش اين بود که زمان حکومت ائتلافي گذشته و بهتر است که ديگر ما از قدرت کنار برويم، من خودم برايش جدي و قاطع گفتم که پايين تر از حکومت مجاهدين هيچ چيز را ملت افغانستان قبول کرده نمي تواند و مجاهدين قبول کرده نمي توانند، و من تشويقش کردم که رفته و رفقاي خود را قناعت بدهد و حاضر شود، که فرصت از دست نرود، و بهترين فرصت همين است که فعلاً اعلان بکند که ما يک حکومت جهادي را مي پذيريم، و در پرواز دوم آمد و اعلان کرد که ما قبول داريم و حاضر هستيم، که اين پيام را آورد من به شخص استاد رباني، شخص استاد



سیاف، حضرت صاحب و همه توسط مخبره پیام دادم و گپ هم جدي شد، و گفتند که شما فعلاً سر يك تشكيل حکومت جهادي، که بيايند و قدرت را در کابل بگيرند، مشوره کنيد و به نتيجه برسيد، ديگر فکر مي کنم که قضيه را اگر از اول تا آخر تشریح هم بکنم همين مطلب آخرش است، و آن مطلب همين است که طرف مقابل يك حکومت جهادي را پذيرفته، ديگراصلاً مسئله کودتا، توطئه و قدرت را به زور نظامي غصب کردن، چيزي ديگري وجود ندارد و إن شاء الله وجود نداشته و ندارد. تا اینجا إن شاء الله شنیده شد.

**حکمتيار:** من شيندم، منتظرم باشم حرف هاي شما تکميل شود و يا در همين رابطه ملاقات با وکیل چيزي عرض کنم؟

**مسعود:** خوب است که در همين رابطه اگر چيزي داشته باشيد بگويد.  
**حکمتيار:** تا جايکه من در جريان هستم و به من اطلاع دادند از چندين چينل و از کسانی که در ملاقات با شما و حتي جنرال رفيع که روز پيش آمده بود، آنها چهار پيشنهاده شدند: اول اينکه تشكيل يك حکومت ائتلافي. دوم عدم حمله بر کمر بند امنيتي کابل.

سوم در صورتیکه کمر بند امنيتي پوسته هاي کابل مورد تعرض مجاهدين ما و يا ساير احزاب قرار بگيرد بايد نيروهاي شما در پوسته هاي کمر بندي امنيتي کابل جابجا شوند. چهارم اگر حکومت موقت طبق طرح بينن سيوان مي شود، بايد امنيت شاهراه کابل حيرتان توسط نيروهاي يك ائتلاف سه گانه شوراي نظار، رشيد دوستم و دولت تامين شود. براي من اين حرف چند بار گفته شد، رشيد دوستم آن ها گفتند، که من با اين توافق نکردم و گفتم که ديگر وقت تشكيل حکومت ائتلافي گذشته، حزب وطن ديگر منحل است هيچ وجود ندارد و ما به ائتلاف نيامديم و گویا آنها ناراض شدند فردي همان روز منطقه را ترك گفتند و برگشتند به مزارشريف، آنها اين مطلب را براي من گفتند و جنرال رفيع هم تقريباً مطالب شبیه به اين داشته، به هر صورت نمي دانم که حقيقت از چه قرار است؟

**مسعود:** صداي مرا مي شنويد؟

**حکمتيار:** بلي مي شنوم.

**مسعود:** چهار مطلبي را که شما گفتيد بار اولي که وزير خارجه آمده بود، من گفتم که اين شبیه به حکومت ائتلافي است، همين چهارمسئله را پيش کرد، که من اين را جداً رد کردم و گفتم: به هيچ صورت از اين طرف قابل قبول نيست و به هيچ صورت ما حکومت ائتلافي را قبول کرده نمي توانيم، و همان بود که دوباره برگشت و در سفر دوم خود آمد و قبول کرد که ما حکومت مجاهدين را بين خود به جلسه فيصله کرديم که حکومت جهادي را مي پذيريم و بعد من اين مسئله را به هر سه رهبري که با ما



صحبت کرده، به شمول مولوي صاحب حقاني، یا هرچهارنفر مخابره کردم که طرف مقابل حکومت جهادي را پذیرفته و شما در قسمت تشکیل حکومت جهادي به مشوره بنشینید و رویش فکر کنید، این شاء الله شنیده شد؟

**حکمتیار:** بلي مي شنوم، این مطالب را خود عبدالرحيم عاطف هم اعلان کرده و از طریق راديو و تلویزیون اعلان شد و بعد مسئله از این قرار بود که آنها جلسه برگزار کردند و قوت هاي شما در کمر بند هاي امنيتي اطراف کابل جابجا شدند، اگر شما مي گوید که با هيچ يك توافق نکردیم يك تعداد افراد تان رفته اند و من مي توانم حساب کنم که در فلان فلان فلان موقعيت قرار دارند و در آنجا وارد شدند و اگر شما با حمله نظامي بر کابل توافق ندارید و این را لازمي نمي شمارید، پس نباید با داخل شدن مجاهدین از این طریق مخالفت نمایید، بلکه باید با توافق با برخي از جبهات این کار را مي کردید، همین حالا در میدان هوایي خواجه رواش کسانی هستند که در گارنیزون در پوسته هاي يك پخش کمربندي شمالي به طرف لوگر کسانی که جابجا شدند ما طوري فکر مي کنیم که اصلاً يك تعداد از جنرال هاي طرفدار برك کارمل به خاطر تحمیل شرایط خود این کار را کردند، شاید به برخي اطمینان دادند و آن ها را تشویق کردند که تا نیروهایی را به کمک آن ها بفرستند، این مسئله باعث شده که ما آن سلسله را آغاز کنیم و ادامه بدهیم ولي اگر حکومت موقت مجاهدین امروز پذیرفته شود، ملیشه هایی که در واقع طرفدار همین گروه اند کابل را تخلیه کنند، حکومت مجاهدین در کابل زمام امور را به دست بگیرد، در این صورت عملیات در کابل کاملاً منتفي است، من با شما کاملاً توافق دارم.

**مسعود:** خوب است شما درست گفتید، نیروي را که شما گفتید جابجا شده است، من منکرش نیستم، ولي فعلاً درخواجه رواش قوت هاي ماست، اگر وضع به همین منوال باشد شاید دست به عمل دیگر هم بزنیم، بعد از اینکه من به همه رهبران اعلان کردم که این مردم حاضر اند که حکومت جهادي را بپذیرند و ما خود اعلان نکردیم و در فکر کدام توطئه هم نبودیم و همه چیز را به شما رهبر صاحبان محول ساختیم و در انتظار نشستیم که رهبر صاحب ها چه مي کنند، که با وجود این عملیات شروع شد، از چار طرف شهرها شروع شد، وقتي که مي دیدیم وضع کابل مختل مي شود، حالت قسمي ميايد که شاید در آینده نیز کسی دوباره آن را ترمیم کرده نتواند، مجبور شدیم که دست به همجوعملي بزنیم، کدام امتیاز طلبي خاصي جمعیت و یا شوراي نظار در این قسمت نداشته، طرف مقابل آمده و به ما گفته که ما حاضر هستیم تسلیم شویم و حکومت جهادي را بپذیریم و به ما قطعاً شرایطي نگفتند، فقط اعلان شان همین بود که رهبرها به هر توافقي که مي رسند، ما حاضر هستیم حکومت را براي شان تسلیم بکنیم، اگر کدام شرطی یا شرایط داشته باشند، در آن



قسمت و ما و شما مشترك عمل مي كنيم، تا همه شرايط مجاهدین را كاملاً بپذیرند، فعلاً این‌ها حاضر هستند همه شرايط مجاهدین را قبول بکنند، وقتي که این‌ها همه شرايط را قبول مي کنند، دیگر چه ضرورتی به جنگ مانده.

**حکمتیار:** من باید برادر مسعود عرض کنم که روزی در پاکستان در يك جلسه اي که متأسفانه من حضور نداشتم، استاد رباني بعد از حوادث اخير در کابل، تشریف آورد و گفت که مسئله ختم شده و حکومت از بین رفته، شوراي اسلامي در کابل تشکیل شده، ما بي جهت نشسته ایم و وقت خود را ضایع مي کنیم، در اینصورت ضرورت برای تشکیل حکومت موقت و بحث در این رابطه منتفی شده، همه مسئله حل است.

بعد از يك ساعت دو ساعت مسئله واضح شد که در آنجا قدرت را نبي عظيمي و رفقایيش به دست گرفته اند و حتي پیامي را که از طریق شما به آنها رسیده بود یا از طریق دیگری، استاد طوري تعبير مي کرد که دیگر در کابل حکومت جمعیت ساخته شده و همین حالا از حرف های شما من طوري احساس مي کنم که شما عملیات را در کابل و یا برخی نقاط، طوري تلقي مي کنید که این عملیات بر ضد شما باشد، و گمان مي کنم که این شاید یکی از انگیزه های عملیات برکابل باشد و تصمیم ما باید مشترك مي بود، به جای اینکه ما با نبي عظيمي و امثال آن‌ها توافق مي کردیم باید بین خود مي نشستیم و توافق مي کردیم، تصمیم جداگانه و بدون توافق با دیگران عواقبش وخیم است، شما چه فکر مي کنید، اگر رهبر يك تنظیم مي آید در يك جلسه مشترك که همه رهبرها حضور دارند، صحبت مي کند که دیگر مسئله حل است... و حتي بهتر است من شما را در جریان بگذارم که تصمیم در کجا گرفته شده، با کدام کشورها در میان گذاشته شده بود و استاد رباني با برخی از حلقه ها صحبت کرده بود که حکومت جمعیت در کابل اعلان مي شود، من مي توانم با استاد آن را ارایه کنم، به هرصورت اگرخواسته باشیم که به تفصیلات این موضوع درآییم وقت زیادی را بگیرد که از طریق مخابره بحث و صحبت در این رابطه شاید کمی مشکل باشد.

**مسعود:** صدای مرا مي شنوید؟

**حکمتیار:** بلی می شنوم.

**مسعود:** صحبتي که استاد کرده من آنجا در جریان نبودم و چیزی را که من گفتم همین مطلب است که شما مي توانید از شخص استاد سیاف، از حضرت صاحب از همه پرسان کنید، روز اول هم که وزیر خارجه آمد، من مطالب رابه استاد سیاف انتقال دادم و به شخص استاد و حضرت صاحب، و روز سوم است که آمدند و مطلب خودم را گفتم که به هیچ صورت قبول نکردم و این‌ها را رد کردم، و آن روز بار دوم که بازگشت کردند و عین مسئله را کلمه به کلمه برای شان انتقال دادم که طرف مقابل کاملاً تسلیم است و دست هایش بالاست و حاضر است که حکومت جهادي را





بپذیرد و نه خود مطرح کردیم و نه خود را از طریق دیگری مطرح کردیم، فقط همه چیز را به رهبر صاحب‌ها محول ساختیم، که به این ترتیب از خونریزی جلوگیری شود، که طبعاً هر نفری که سالم فکر بکند می‌فهمد که این افغانستان است، احزابی مختلفی وجود دارد، مردم مختلف وجود دارد، همه زحمت کشیده‌اند، همه تکلیف کشیده‌اند، همه حق دارند و من این کار را کردم، فکر کنم بهترین و معقول‌ترین کار را کردم که مسئله را دوباره به خود رهبرها محول ساختم، حالا اینطرف مربوط به خود شما بزرگ‌هاست که در بین خود به چه فیصله می‌رسید، چگونه حکومت‌تان را تعیین می‌کنید. إن شاء الله تا اینجا شنیده باشید.

**حکمتیار:** من شنیدم، ولی برادر مسعود، باید متوجه باشید که کابل فعلاً به دست نبی عظیمی است و به دست مجاهدین نیست و تا زمانی که در آنجا این افراد مسلط‌اند هیچ دلیل وجود ندارد که مجاهدین حملات خود را متوقف کنند و شما نباید با عملیات مجاهدین در آنجا مخالفت داشته باشید، در کابل هنوز حکومت جمعیت تشکیل نشده، حکومت به دست کسانی دیگری است، اگر کاری در کابل صورت می‌گیرد، به توافق همه باید صورت بگیرد، ما قطعاً اعتراضی به این نخواهیم داشت که جمعیت حکومت را در کابل بسازد، اگر جمعیت بتواند در کابل حکومت بسازد، ما بسیار خوش می‌شویم، راضی می‌شویم. اگر این کار برایش ممکن باشد ما دعا می‌کنیم، اگر چند سال قبل این کار را می‌کرد ما خیلی راضی می‌بودیم، اصلاً ضرورتی به این همه جهاد نمی‌افتاد، ولی ما گمان می‌کنیم که خیلی مشکل است و اگر جمعیت به تنهایی مطرح می‌بود من باور دارم که شاید وضع در کابل به این شکل نمی‌بود، که آنها حالا حاضر‌اند و خود را مجبور احساس می‌کنند که قدرت را به مجاهدین بسپارند.

به هرصورت حرف مرا بشنوید که جریان‌ات از هرقراری که بوده ما خود را مجبور احساس کردیم که برای سقوط همین رژیم، برای فتح کابل، برای تشکیل حکومت مجاهدین دست به اسلحه ببریم و شما این عملیات به کابل را نباید عملیات برخورد تلقی کنید و استدلال‌تان طوری باشد که دیگر ضرورت منتفی شده، ضرورت زمانی منتفی می‌شود که عملاً قدرت از گروه حاکم بر کابل به مجاهدین انتقال شود. تا زمانی که عملاً قدرت از گروه حاکم بر کابل به حکومت دلخواه مجاهدین انتقال نشده، ضرورت عملیات وجود دارد و نباید تصور کنیم که دیگر ضرورت منتفی شده است.

**مسعود:** درست، صدای مرا می‌شنوید؟

**حکمتیار:** بلی، می‌شنوم.

**مسعود:** من این ادعا را ندارم که حکومت کابل به دست جمعیت است، و واضح است که حکومت به دست خود حزب وطن است، مگر من یک چیز را بازهم تکرار می‌کنم، شما خودتان پیشتر گفتید که عاطف می‌گوید که من حکومت جهادی را قبول دارم و کدام شرط و شرایطی به خصوص هم نگذاشته و تا جاییکه من هم همراه‌شان به تماس هستم هیچ شرط و



شرایطی ندارند، عام و تام قبول می کنند حکومتی را که در پشاور ترتیب شود، بیایند و قدرت را بگیرند، زمانی که این ها کاملاً تسلیم هستند که حکومت جهادی را بپذیرند و خود شان می گویند حاضر اند قدرت را بسپارند، در اینصورت آیا ضرورت است که ما با سلاح وارد شویم؟ باز در کابل بگوییم که ما جنگ می کنیم و باید از طریق زور قدرت را بگیریم؟ قدرت را از پیش مردمی که تسلیم شده به زور بگیریم؟! دیگر در این قسمت این مردم می گویند که ما تسلیم هستیم، مشکل خود شما رهبران است که بین تان توافق نمی کنید. شما حکومت را ترتیب نکنید، اگر این مردم نپذیرفتند، مشترکاً جنگ را شروع می کنیم، حالا این مردم اعلان می کنند که منتظر آمدن حکومت جهادی هستیم و ما کاملاً تسلیم هستیم، عام و تام.

**حکمتیار:** حال باید عرض کنم که جمعیت می تواند این پالیسی را اختیار کند، بگوید عملیات درست نیست، دیگر مجاهدین نباید مسلحانه داخل کابل شوند. همین گپ درست است، جمعیت اگر وضع را به مصلحت می بیند، همین موفق را اختیار کند.

ولی اگر ما به عنوان حزب مستقلی تصمیم دیگری را اختیار کنیم این حق ماست. و ما این را ترجیح می دهیم که مجاهدین فاتحانه وارد کابل شوند. و ما این را ترجیح می دهیم که مجاهدین فاتحانه، سربلند با اسلحه خود وارد کابل شوند. هدف از وارد شدن به کابل با اسلحه این نیست که خدای ناخواسته در کابل خونریزی شود، ما هرگز نمی خواهیم یک قطره خون هم در کابل ریخته شود... ولی ما نمی خواهیم که در تاریخ مجاهدین نوشته شود که آنها نتوانستند کابل را فتح کنند، از طریق ملل متحد قضیه شان حل شد، از طریق مداخلات بین المللی قضیه شان حل شد، ما می خواهیم در پایان تاریخ جهاد ما نوشته شود که مجاهدین سر بلند، فاتح و با اسلحه خود، با شعارهای تکبیر در حالیکه پرچم اسلام را بر افراشته بودند از چار طرف وارد کابل شدند، ما همین را می خواهیم، ما همین پالیسی را اختیار کردیم و این را به نفع جهاد می شماریم، جمعیت می تواند پالیسی را اختیار کند که دیگر ضرورت بر داخل شدن به شهر کابل نیست، شما حتماً متوجه هستید که همین حالا ملیشه های خون آشام قاتل و سفاک جنرال مومن فعلاً یک تاز میدان در کابل است، آنها که به ناموس مردم تعرض کردند، دست های شان تا آرنج به خون مردم سرخ است، صدها هزار نفر به دست آنها به قتل رسیده، روس ها اینطور جنایت نکردند که این ها کردند، آنها در کابل وجود دارند، در موقعیت های حساس قرار دارند. فعلاً در میدان هوایی خواجه رواش شما هم هستید ولی تسلط وسیطره از آنهاست، در صورتی که وضع از این قرار است، ضرورت این را احساس می کنم که مجاهدین وارد کابل شوند، فاتحانه با اسلحه خود، جمعیت می تواند پالیسی دیگری را اختیار کند. در این رابطه ما نباید با یکدیگر خود مخالفت کنیم، شما دلایلی دارید، آن را



ترجیح می‌دهید و ما دلایلی داریم که آن را ترجیح می‌دهیم، ولی هدف از داخل شدن به کابل قطعاً این نیست که ما حکومت حزب اسلامی را در کابل اعلان کنیم، ما نه این آرزو را داریم و نه این پالیسی ماست. پالیسی حزب کاملاً روشن است، حتی تا امروز موقف ما این است که اگر قدرت انتقال می‌شود، به یک حکومت موقت و قابل قبول بر همه مجاهدین، یک حکومت قابل قبول برای همه و یا به شورای قومندانان جبهات لوگر و کابل باید انتقال شود که شامل قومندان های همه احزاب است، نظر ما این است.

**مسعود:** صدای مرا می‌شنوید؟

**حکمتیار:** بلی به خوبی می‌شنوم.

**مسعود:** قسمی که شما گفتید که گروپ های آمده از ملیشه جابجا شده در آنجا، من دفعتاً روی آن تبصره زیاد نمی‌کنم، که فرصت هم نیست که من بگویم که ملیشه به چه ترتیب و چه ترتیب و چه کسی دعوت شان کرده بود، می‌آییم سر اصل مطلب که مردمی که تسلیم شدند و دست های خود را بالا کردند، مسئله فاتحانه داخل شدن همین باشد که بعد از اینکه او دست های خود را بالا کرده ما داخل شویم، فکر کنم که این افتخار زیادی نخواهد بود، و جز از اینکه در کابل هرج و مرج را زیاد تر بسازد دیگر هیچ نتیجه ای نخواهد داشت، چرا شما حکومت تان را تشکیل نمی‌دهید، بین هم به توافق برسید و بعد با شعارها و نعرهء تکبیر که مردم کابل هم استقبال کنند و بفهمند که حال سرنوشت ما به دست کیست و به همین ترتیب استقبال خوب هم بکنند، چرا به این ترتیب داخل نمی‌شوید تا به این ترتیبی که قدم به قدم در کابل جنگ صورت بگیرد؟! **حکمتیار:** این حرف خوبی است، ولی اگر شما به استاد ربانی هم این حرف ها را بگویید خیلی خوب می‌شود، از طرف ما مانعی وجود ندارد، ما کاملاً با این موافقیم اگر دیروز این کار صورت می‌گرفت خویتر بود، اگر یک سال قبل این می‌شد خیلی خوب می‌بود ولی اگر آنها حاضر نشدند و در نتیجه عدم همکاری آنها این کار صورت نگرفته است، ما خود را مجبور احساس می‌کنیم که از طریق دیگری اقدام کنیم، در اینصورت بهتر است با استاد ربانی هم در این زمینه صحبت کنید، ما موافقیم با شما.

**مسعود:** مثلاً در چه قسمت صحبت کنم با استاد ربانی؟

**حکمتیار:** همین را بگویید که که فعلاً باید حکومت مجاهدین تشکیل شود و زیاد فشار به این نداشته باشد که امتیازاتی را به دست بیاورد. اقتدار به این ادارهء موقت سپرده شود و در ظرف شش ماه برای ریاست دولت انتخابات برگزار شود، در ظرف یک سال برای شورای اسلامی انتخابات برگزار شود. قدرت به حکومت منتخب انتقال شود، اگر استاد ربانی با این توافق کند مسئله حل است. ضرورت داخل شدن مسلحانه به کابل طبعاً منتفی می‌شود.



**مسعود:** کاملاً درست است، اما آیا استاد رباني حالا مي گويد که من حکومت عبوري را قبول ندارم. **حکمتيار:** در حرف شايد قبول داشته باشد، ولي در عمل هنوز حکومت تشکیل نشده.

**مسعود:** در اين قسمت إن شاء الله من براي تان وعده مي دهم که اگر خدای ناخواسته استاد رباني همچو چیزی را قبول نکند، ما و شما یکجا ایستاده مي شويم و فشار مي آوريم که يك حکومت عبوري قابل قبول به همه طرف هاي جهادي باشد، پايد تشكيل شود و اين را براي تان از همينجا وعده مي دهم، إن شاء الله شنیده شد.

**حکمتيار:** ولي چه وقت؟ ما فرصت زياد نداريم، ممکن است امروز شام در کابل اعلاني صورت بگيرد که باز ما مجبور باشيم نسبت به آن اعلام التزام داشته باشيم. ما طرحي را ارايه کرديم و به آن ها کسيکه در کابل است و اگر اين طرح پذيرفته نشود ما بعد از سپري شدن روز ششم ثور مجبوريم در مورد خود و در مورد حزب خود تصميمي بگيريم، شما حرف هاي تان را تکميل کنيد.

**مسعود:** خوب، در قسمت يك حکومتي که إن شاء الله صد در صد اسلامي باشد شكي نيست، قسمي که پيشتر گفتيم.

دوم در قسمت به وجود آوردن حکومت عبوري هم ما توافق داريم، در اين قسمت هيچ اعتراضی وجود ندارد. حکومتی باید باشد که مورد تأیید همه جوانب جهادي باشد، همه جوانب جهادي مطمئن باشند.

در قسمت انتخابات و اين چیزی است که در ملاقات سال گذشته که دوسال قبل که ما داشتيم در يك چوکات محدود شما که پيشنهاد کرديد، شما به ياد داريد که من فوراً جابجا آن را پذيرفتم و حالا هم من به شما اعلان مي کنم که يگانه راه و بهترين راه هيمن است که ما و شما به طرف انتخابات برويم و قسمي که شما گفتيد که واقعاً ملت خودش بايد زعيم خود را تعيين بکند، کسي را که مي فهمد که به خير اسلام است... به خير امروز و فرداي اين جامعه است، در اين قسمت هم کوچکترين ترديدي وجود ندارد. إن شاء الله تا اينجا شنيديد؟

**حکمتيار:** بلي مي شنوم.

**مسعود:** اين را من براي شما تعهد مي سپارم که در قسمت يك حکومت خالص اسلامي هيچ ترديدي نيست، در قسمت حکومت عبوري هيچ گونه ترديد نيست و در قسمت انتخابات هيچگونه ما ترديدي نداريم، بلکه خواست هميشگي ما همچو چیزها بوده، و در اين قسمت فکر کنم کدام مشکلي باقي نمانده و به همين ترتيب خواهش من از خودت همين است انجنير صاحب، قسمي که شما گفتيد شرايط و لحظات بسيار حساس است و ما خدای ناخواسته کدام امتياز طلبي به خصوص نداريم، و اين را هم به رخ مردم نمي کشيم که ما چه و چنان کرديم و فقط اجر خود را از خدا مي طلبيم و از گناه هاي خود از پيش پروردگار تضرع مي کنيم که



ببخشد، و دیگر من کدام گفتنی ندارم، در این قسمت ها و در هیچ قسمتی، بهتر این است که دیگر خود شما رهبران برای تشکیل يك حکومت انتقالی به توافق برسید، این تصمیم گرفته شود که این حکومت انتقالی بیش از شش ماه و يك سال دوام نکند و به تعقیب آن انتخابات شروع شود، در کل این قسمت ها و در قسمت های که شما گفتید من کاملاً در این قسمت ها موافق هستم، و هیچ تردیدی وجود ندارد. شنیده شد ان شاء الله.

**حکمتیار:** می شنوم، بلی.

**مسعود:** دیگر در این قسمت ها با وجود این مسایل هنوز هم شما اصرار می کنید که سرکابل حمله نظامی صورت بگیرد؟

**حکمتیار:** اگر توافق در پشاور صورت بگیرد، و حکومت مجاهدین تشکیل شود، زمام امور در کابل به این حکومت انتقال شود، ضرورت حمله را در کابل منتفی می شماریم، در غیر آن می بینیم که چه چیز را به مصلحت جهاد و کشور خود میابیم.

**مسعود:** تشکر، تشکر، در این قسمت ان شاء الله هیچ گپی وجود ندارد، ما باز هم برای تان در این قسمت کاملاً اطمینان می دهیم که اگر ما کدام فکر دیگری می داشتیم این کار را در روزهای اول عملی می کردیم. یقین داشته باشید که من مخلصانه می گویم و خدا را به خود شاهد می گیرم که هیچ گپی دیگری نداریم، جز اینکه خود رهبران در بین خود اگر به توافق برسند به يك نتیجه برسند هدف ما همین بوده که يك حکومت عبوری ترتیب بکنند و به تعقیب آن انتخابات. ما سخت معتقد هستیم که یگانه راه حل مشکلات همین انتخابات است. ان شاء الله می شنوید؟

**حکمتیار:** می شنوم. اگر ممکن باشد که شما استاد را مطمئن بسازید و آنها را تشویق کنید و از طرف خود اطمینان بدهید که گویا شما طرفدار این هستید، آنها را تشویق و ترغیب کنید، اگر ممکن باشد، امروز توافق صورت بگیرد و شاید جلو خیلی حواث غیر مترقبه که حدودش را فعلاً نمی توانیم پیش بینی کنیم گرفته شود، شما اگر تأیید کنید که امروز این توافق صورت بگیرد اعلان شود، که مسئله باز حل است و ضرورت تحولات بعدی شاید منتفی شود.

**مسعود:** خیلی خوب، من همین حالا به شما اطمینان می دهم که قضیه در این قسمت حل است، استاد آمادگی کامل ان شاء الله دارد که این حکومت عبوری مجاهدین به شکل موقت که به همه طرف ها قابل قبول باشد، استاد ان شاء الله آن را می پذیرد و همین امروز هم پیامی در این قسمت برای شان داشتیم و حال که شما می گوید من همین روز بار دیگر با استاد تماس می گیرم که استاد به صراحت این مسئله را اعلان کند. ان شاء الله شنیده شد.

**حکمتیار:** درست است، موفق باشید، بحث هایی که در آنجا جریان دارد، اگر توافق صورت بگیرد، باز مشترکاً اعلان کنند مسئله دیگری است، ما



منتظریم، تاحال که بحث‌ها نتیجه ندارد، دیشب که من پرسیدم وضع هنوز مبهم است و کسی هم امیدوار نیست که گویا به زودی توافق ممکن است، به هر صورت شما اگر بار دیگر تماس بگیرید و استاد را مطمئن بسازید، و تشویقش کنید که این کار عاجل تر صورت بگیرد، خیلی خوب می‌شود. من دیگر چیزی گفتنی ندارم، اگر شما چیزی گفتنی بیشتر از این نداشته باشید، خدا حافظ می‌کنیم، شما را به خداوند می‌سپارم.

**مسعود:** اما من گفتنی دارم، صدای مرا می‌شنوید؟

**حکمتیار:** بلی، می‌شنوم.

**مسعود:** صدای مرا می‌شنوید؟

**حکمتیار:** بلی خوب می‌شنوم.

**مسعود:** من گفتنی دارم، شما تهدید کرده اید که به روز یکشنبه حمله نظامی به کابل می‌کنید و من قسمی که در گپ‌های خود صریح بودم، و همی حالاهم با صراحت می‌گویم این مسئله را، نشود که خدای ناخواسته حمله به کابل باعث یک درگیری بسیار شدید بین خود مجاهدین شود. چرا که یک طرف وقتی که داخل کابل شود گروپ‌های و نیروهای مختلف داخل کابل می‌شوند، هرج و مرجی که در کابل ایجاد می‌شود، وضع خرابی را که در کابل ایجاد می‌کند، به یقین که منجر به زدو خورد بین مجاهدین خواهد شد و خواهش من از شما این است که این تهدید را بردارید و همراه رهبران، خود شما بنشینید و همان مسایلی را که من گفتم که حکومت عبوری را جمعیت ان شاء الله قبول دارد و قبول می‌کند، می‌رویم به طرف انتخابات و بهتر است عوض اینکه وقت صرف مسایل نظامی شود، اگر در همین قسمت قدم‌هایی برداشته شود خالی از خیر نخواهد بود و بهتر است که شما همین مسئله را همین حالا برای من اطمینان بدهید که به روز یکشنبه حمله وجود ندارد، قسمی که من از اینطرف برای شما اطمینان دادم که حمله وجود ندارد، که ما در فکر کارهای نشویم.

**مسعود:** ان شاء الله شنیده شد؟

**حکمتیار:** من شنیدم. ولی انتظار نداشتم و گمان نمی‌کردم که شما این حرف را بزنید، به هر صورت من از طرف خود می‌گویم که این فیصله ماست، به همه جبهات هدایت داده شده، وقت تحدید شده و تدابیر دقیق اتخاذ شده، تا زمانی که حالتی ایجاد نشود که در نتیجه آن ضرورت عملیات را فرد فرد مجاهدین ما مثمر بشمارند، شاید قادر به تأخیر و تأجیل در این وقت محدود نباشیم و این را هم من مطمئن هستم که ان شاء الله در گیری صورت نخواهد گرفت و به نتایج کارهم تاحد زیاد مطمئن هستیم، که اگر در شهرهای دیگر افغانستان درگیری صورت نگرفته در کابل هم درگیری صورت نخواهد گرفت، اگر شما می‌خواهید که مسئله حل شود اصلاً ضرورت عملیات را فرد فرد مجاهدین که فعلاً در چار اطراف کابل سنگر گرفته اند منتفی بشمارند و آن را به تأخیر بیندازند، سنگر را ترك بگویند برنامه حمله بر کابل متوقف شود، راهش این است که حکومتی را هرچه زودتر اعلان کنیم. مسئله حل است و مجاهدین دیگر این ضرورت را احساس نمی‌کنند که دست به اسلحه ببرند و به کابل وارد شوند، و من نمی‌دانم که در کابل چرا درگیری شود، ما اگر در گیری هم داریم با افرادی



خواهد بود که در خدمت کمونست‌ها اند و با ملیشه و یا نیروها یا واحد‌هایی که در خدمت کمونست‌ها اند، درگیری ما با آنهاست، ما که به پنجشیر حمله نکردیم، شما چرا به این شکل تعبیر می‌کنید که درگیری بین مجاهدین صورت خواهد گرفت؟ چرا در شهرهای دیگری صورت نگرفته، ما که تصمیم این را نداریم و گمان نمی‌کنیم که شما هم این اراده را داشته باشید، و اگر می‌خواهید که مسئله زودتر حل شود، اگر امروز در پشاور اعلان شود مسئله حل است از طرف ما نه مانعی وجود دارد و نه اشکالی.

**مسعود:** صدای مرا می‌شنوید؟

**حکمتیار:** بلی می‌شنوم.

**مسعود:** واقعیت‌هایی است که وجود دارد، اگر بگویم که درگیری نمی‌شود، من همین حالا برای تان می‌گویم که شدید درگیری می‌شود، و شاید جنگی صورت بگیرد که صدها مسلمان در آن بسوزد، و این شاء الله من همین حالا می‌گویم که پیش خدا قطعاً ما خود نیستیم و پیش ملت افغانستان هم ما خود نخواهد بودیم، ما چیزی را به خود نطلبیدیم و نه می‌طلبیم و هیچ‌گونه کدام ادعایی به خصوص هم در این قسمت نداشتیم، و فقط همه چیز را به شخص خود شما رهبرهای بزرگ محول ساختیم، بنشینید و در بین خود به فیصله برسید، ولی در غیر صورت، گپ اگر به طوری دیگری باشد، بگویید و یا نگویید به درگیری می‌انجامد، شما بروید استاد ربانی وجود دارد، استاد سیاف وجود دارد، دیگر رهبران وجود دارند، ما نمی‌خواهیم که خدای ناخواسته کدام چیزی را تحمیل کنیم و در بین خود به فیصله ای که رهبران برسند ما متقبل می‌شویم و قبول داریم و من فعلاً کدام شرط و شرایط خاصی را نگذاشتیم که این شرط و یا آن شرط، فقط می‌گویم هر آن چیزی را که رهبرها به فیصله می‌رسند ما قبول داریم و خونریزی نشود، و ما همه چیز را سر انتخابات حساب می‌کنیم نه سر خود و حکومتی دوازده در کابل چه کسی تسلط داشته باشد، و گپ همین است، و بهتر است که در همین صحبت فعلاً مطمئن شویم که گپ از طریق مفاهمه حل شود نه از طریق نظامی.

**مسعود:** این شاء الله که شینده شد.

**حکمتیار:** حرف‌های شما را شنیدم مطالبی که داشتیم من عرض کردم.

**مسعود:** خوب، معنای همین گپ همین است که روز یکشنبه حتما حمله می‌کنید، من آمادگی بگیرم.

**حکمتیار:** آمادگی برای چی؟

**مسعود:** آمادگی برای دفاع (از) مردم کابل، زن کابل، مرد کابل، خرد و کلان کابل، آمادگی به دفاع از همین ملت مظلوم، آمادگی به (دفاع از) مردمی که به خدا هر روز پناه می‌برند و می‌گویند که سرنوشت ما در آینده چه می‌شود؟

من مجبور هستم که از همین مردم در برابر هرنوع حمله با هرطاقتی که داریم دفاع کنم، مشکل خود شماست باید بروید بین خود بنشینید به توافق برسید، ما کدام امتیاز طلبی نمی‌کنیم، و شما که می‌گویید به روز یکشنبه این حمله حتمی است، همین حالا به صراحت می‌گویم و



شما می فهمید که من آدم صریح هستم و مجبور هستم که همین حالا و از پیش دستگاه دور شوم و ترتیبات دفاعی خود را بگیرم. و مجبور هستم که دست به یک سلسله تصفیه‌ها در بعضی مناطق بزنم و فردا نگویند، و من به پیش خدا فردا مسوول نباشم که چرا دست به همچو کاری زدید، خوب است که قاضی صاحب منحیت شاهد می شنود.

**حکمتیار:** در کابل عناصری وجود دارند که در طول سال‌ها به جان، مال و ناموس مردم کابل رحم نکردند، شما باید از مردم کابل در برابر آن‌ها دفاع کنید. عجب است که شما می گویند که من مجبور هستم از اهالی و مردم کابل دفاع کنم، می فهمید که این حرف‌ها خیلی خطرناک است، عواقب خیلی بدی دارد، اگر من به همین لهجه صحبت کنم می فهمید که عواقبش چه خواهد بود. و من نمی خواهم، می خواهم باب دوستی را بازکنیم، باب برادری را بازکنم و زور گویی‌ها را کنار بگذاریم، و اگر شما مسوولیت حواث بعدی را قبول می کنید، خوب است شما در اینجا همین کار را بکنید، ما همیشه خواستیم دست به هم بدهیم و چون برادر زندگی کنیم و شما حرف تان به شکل دیگری است و من نمی خواهم در این مرحله حساس قسمی عمل کنم و حرف‌هایی را تکرار کنم که متأسفانه در جریان صحبت و متأسفانه من قسمی فکر می کردم که شاید لحظه به لحظه لهجه شما خوب تر شود، برادر وار ولی شما به شکل دیگری صحبت می کنید، من بازهم برای تان عرض می کنم که قرار ما به حال خود است، اگر در همین دو روز، شنبه یکشنبه، تا شام یکشنبه تغییری در کابل نیامد، و قدرت از این گروه سفاک و جانی به مجاهدین انتقال نیافت ما به تعهدی که کردیم فیصله می‌دهیم که کردیم ناچاریم التزام داریم و این کار را می‌کنیم و شما، من نمی دانم چرا با این لهجه صحبت می‌کنید و مسئله را اینطور تعبیر می‌کنید، ان شاء الله فهمانده توانستم.

**مسعود:** به گوش هستم.

**مسعود:** ببینید که شما چند مسئله را که پیش کردید به همه قسمت‌هایش من به کلی توافق دارم: حکومت خالص اسلامی که آروزی همیشگی ماست. حکومت عبوری بدون کدام امتیاز طلبی. انتخابات در آینده؛ و همه مسایل را ما توافق کردیم که هیچ‌گونه گپی دیگری وجود ندارد، با وجود آن شما ضرب الاجل تعیین می‌کنید که روز یکشنبه حمله می‌کنم، و فکر کنم که با وجودی که در همه چیزها توافق وجود دارد، ضرورت به حمله دیگر باقی نمانده و این که استاد ربانی به عجله اعلان بکند که من این را قبول دارم، بازهم می‌گویند که این قبلاً اعلان شده ضرور به اعلان مجددش نیست. فعلاً که به مذاکره نشستند مولوی صاحب محمدنبی، استاد سیاف است، بزرگ‌های دیگر است و بالای همین مرام کار می‌کنند و با وجود این همه، شما تهدید می‌کنید که من یکشنبه حمله می‌کنم و فکر کنم که در این شرایط ضرورت به جنگی نباشد و بهتر است که خود رهبرها در بین خود به توافق برسند و مشکل ملت را حل کنند. ان شاء الله شنیده شد.





**حکمتیار:** این ضرب الاجل برای حمله به چاریکار آماده نشده، بلکه حمله برای کابل شده، کابل که فعلاً تحت سیطره و تسلط عناصر جانی و سفاک قرار دارد، ما ضرب الاجل را برای حمله به کابل تعیین کردیم نه به چاریکار و یا به منطقه تحت تسلط شما، چرا مسئله را به این شکل تعبیر می‌کنید؟ تنها توافق شما کافی نیست، توافق از طریق مخابره کافی نیست، کاش شما از مجموع جمعیت هم نمایندگی می‌کردید که مسئله از این قرار نیست، موضوع این است که باید حزب و جمعیت عملاً به یک اداره توافق کنند و این اداره تشکیل شود، تمام نیروهای جهادی آن را بپذیرند، قدرت از رژیم کابل به این اداره انتقال شود، پس از این ضرورت عملیات منتفی می‌شود، تنها توافق لفظی کافی نیست، باید جلو حوادث خطرناک را بگیریم، باید جلو وارد شدن مجاهدین مسلح را به کابل بگیریم، خیلی وقت ضایع کردیم، از این بیشتر من نمی‌دانم که وقت داریم یا نه و هیچ کسی نمی‌تواند که جلو حوادث غیر مترقبه را بگیرد. من می‌گویم ما عملاً به یک توافق عملی ضرورت داریم، زمانی که حکومت تشکیل شود و اعلان شود و در کابل قدرت به این حکومت انتقال شود، بدون اینکه این کارها صورت بگیرد هیچ کسی تضمین کرده نمی‌تواند، امروز در داخل کابل و یا برون کابل حادثه رخ ندهد، رژیم سقوط نکند و ما به وضع تازه ای روبرو نشویم.

**مسعود:** من حرف های تان را شنیدم. من باز می‌گویم و این را تکرار می‌کنم و ان شاء الله به نمایندگی از جمعیت هم گفته می‌توانم که جمعیت طرفدار حکومت عبوری است، حکومت عبوری که تنها مختص نمی‌شماریم از حزب و جمعیت است، دیگران هم سهم داشته باشند، دیگران هم از افغانستان هستند، حکومت عبوری که برای همه قابل پذیرش باشد، حزب و جمعیت به توافق برسند دیگران اگر قبول کنند کافی است و اینکه بین هم می‌نشینند و چیزی دیگری تصویب می‌کنند این هم کافی است که در این قسمت هم تردیدی وجود ندارد، ان شاء الله شنیدید؟

**حکمتیار:** بلی شنیده شد.

**مسعود:** حکومت عبوری را که مشترک از همه رهبران و همه قومندان ها و یا به هر نوع که در بین خود به فیصله می‌رسند و یا تنها حزب و جمعیت که واقعاً هرکدام موثریت خود را داشته اند، جمعیت قبول دارد و ان شاء الله من این را به صراحت می‌گویم.

**حکمتیار:** درست است، مسئله حل است. شما امروز به استاد بگویند برادرها اینجا نشستند توافق صورت بگیرد ما وقت داریم اعلان شود و فکر کنم که مشکل حل شده.

**مسعود:** شما خودتان چرا تشریف نمی‌برید که با استاد صحبت کنید، بنشینید و روبرو صحبت کنید؟

**حکمتیار:** می‌شود شما تشریف بیاورید باز مشترکاً صحبت کنیم. استاد شاید به تنهایی تصمیم گرفته نتواند.

**مسعود:** استاد رهبر جمعیت است، هر تصمیمی که آنها بگیرند از طرف من قابل قبول است و در همینجا من برای شما اعلان می‌کنم که هر تصمیمی را که استاد بگیرد ما کوچکترین تردیدی در قسمت آن نداریم. ان شاء الله شنیده شد؟

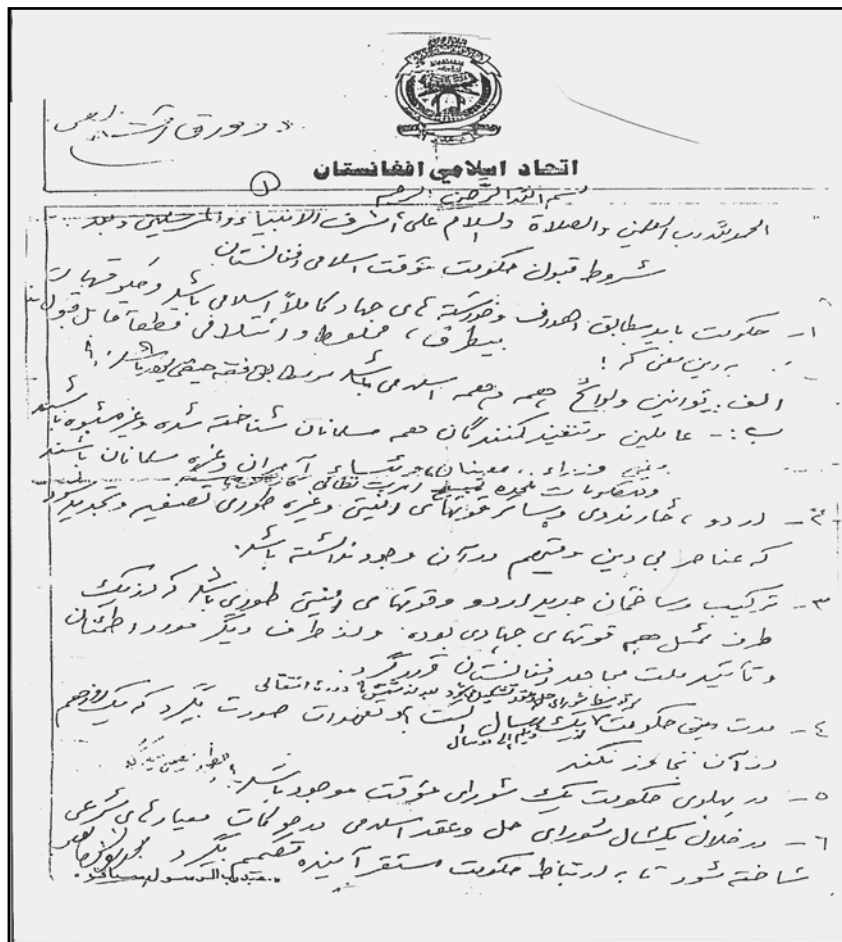
**حکمتیار:** بلی! کدام اشکالی وجود ندارد، اشکال از طرف ما وجود ندارد، ما نماینده های با صلاحیت و مقتدر آنجا داریم که در تمام مسایل با ما

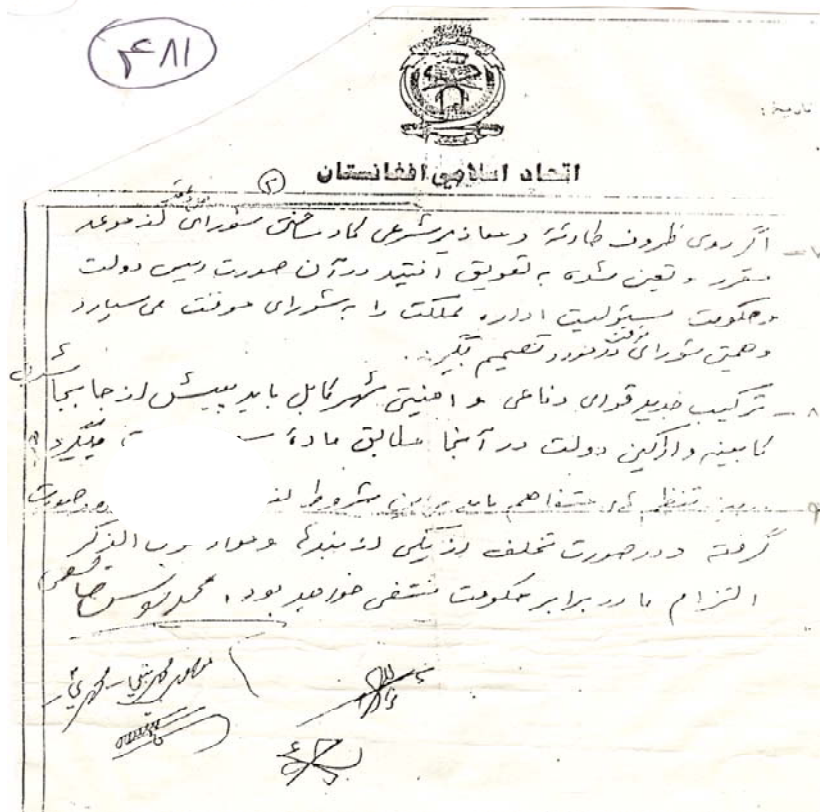


شريک بودند از حزب نمايندگي مي کنند و من و يا کسي در پشاور عين رول را خواهيم داشت.  
**مسعود:** صداي مرا مي شنويد؟ همين صبح هم به استاد پيامي داشتم در همين قسمت هاي که ما و شما صحبت داشتيم در همين قسمت ها پيام من بود و بازهم به استاد پيام خواهيم داشت، تا از يك خونريزي و هرج و مرج در کابل جلوگیری شود و بازهم من تاکيد مي کنم که بين خود بنشينيد و به يك توافق برسيد، بازهم تاکيد مي کنم که شما بزرگ ها در بين خود بنشينيد و به يك توافق برسيد و ما منتظر هستيم که شما چه مي کنيد.

4

**توافقنامه جمعيت اسلامي، اتحاد اسلامي، حرکت انقلاب اسلامي و حزب اسلامي مولوي خالص**





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوات والسلام علي اشرف الانبياء والمرسلين  
وبعد:

شروط قبول حکومت مؤقت اسلامی افغانستان

1 - حکومت ها باید مطابق اهداف و خواسته های جهاد کاملاً اسلامی  
باشد و حکومت های بیطرف، مخلوط و ائتلافی قطعاً قابل قبول نیست. به  
این معنی که:



- الف: - قوانین ولوایح همه و همه اسلامی و مطابق فقه حنفي بوده باشد.
- ب: - عاملین و تنفیذ کنندگان همه مسلمانان شناخته شده و غیرمشبوه باشند.
- 2 - اردو، حارندوي وسایر قوتهاي امنيتي وغيره طوري تصفيه و تجديد شود که عناصر بيدین و متهم در آن وجود نداشته باشد.
- 3 - ترکیب و ساختمان جدید اردو و قوت هاي امنيتي طوري باشد که از یکطرف ممثل همه قوت هاي جهادي بوده و از طرف دیگر مورد اطمینان و تأیید ملت مجاهد افغانستان قرارگیرد.
- 4 - مدت این حکومت که توسط شوراي حل و عقد تشکیل مي شود بعد از شش ماه دوره ي انتقالی از یک سال و نیم الي دو سال است و تعهدات صورت بگیرد که یک روزهم از آن تجاوز نکند.
- 5 - درپهلوي حکومت یک شوراي مؤقت موجود باشد.
- 6 - در خلال یکسال شوراي حل و عقد اسلامي درچوکات معيارهاي شرعي ساخته شود تا به ارتباط حکومت مستقر آینده تصمیم بگیرد.
- 7 - اگر ازروي ظروف طارسه و معاذیر شرعي کار ساختن شوراي حل و عقد از موعد مقرروتعین شده به تعویق افتید درآنصورت رئیس دولت و حکومت مسئولیت اداره مملکت را به شوراي مؤقت میسپارد و همین شوراي مؤقت درمورد تصمیم بگیرد.
- 8 - ترکیب جدید قوای دفاعي و امنيتي شهرکابل باید پیش از جابجا شدن کابینه و اراکین دولت در آنجا مطابق ماده سوم صورت بگیرد.
- 9 - در بین تنظیم هاي متفاهم باید بدین شروط از همین حالا تعهد صورت گرفته در صورت تخلف از یکی از اینها و مواد فوق الذکر التزام ما در برابر حکومت منتفی خواهد بود.

مولوي محمد

برهان الدين رباني  
نبي محمدي

مولوي محمد

عبدرب الرسول سياف  
يونس خالص



5

توافقنامه ي گورنرهاوس پشاور درمورد تشكيل حكومت مؤقت



د 1992 عيسوي كال داپريل به 24 مه دتنظيمونوتر مينج دپشاور دمعاھدي متن

جمعه 22 - 10 - 1412

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوات والسلام علي سيدنا رسول الله وعلي آله وصحبه . . .

دافغانستان داسلامي دولت دمؤقتي دوري تشكيل اوپروسه په لاندي دول جوړه شوه:

1 - پريكړه وشوه چه دحضرت صبغت الله مجددي ترمشري لاندي دي يو پنحوس كسيټر هيئت داخل دافغانستان ته ولارشي ترخودي دوه مياشتني



په موده كشي دكابل د موجوده واكدارانوڅخه قدرت په پوره ډول او بي له قيد او شرط له تر لاسه كړي. ددغه هيئت مشري همدي دوه مياشت كشي په دولت د رياست ممثل هم دي. دغه هيئت د دغه مودي څخه وروسته د عبوري دولت ترارند د اسلامي مشورتي شورا په حيث پاتي كيږي اورياست په دحضرت صاحب په غاره وي . ددي شوري موده به هم حلور مياشت دي .

2 - پريكره وشو چه استاد رباني دي حلورومياشتو دپاره دافغانستان داسلامي مؤقت دولت درئيس اودرهبري شوري دمشرپه حيث وي. دي پخپل كاررسماً هلته شروع كوي چه دقدرت دانتقال دوه مياشتي پوره شويدي.

3- داپورته تعين شوي مودي كي يوه ورح هم نه تمديدږي .

4 - دصدارت دمقام اودكابيني نوغري به دتنظيمودمشرانو پرته ددغو تنظيمونه د دومه درجه څخه تاكل كيږي:

5- دصدارت دمقام دافغانستان اسلامي حزب ته وركر شو .

6 - دصدارت معاونيت اوداخله وزارت دافغانستان اسلامي اتحاد ته

7 - دصدارت معاونيت اودمعارف وزارت دمولوي صاحب خالص حزب ته

8 - دصدارت معاونيت اودخارجه وزارت دمحاډ ملي اسلامي گوندته وركرشو.

9 - ددفاع وزارت دافغانستان اسلامي جمعيت ته وركر شو.

10 - ستره محكمه دحركت انقلاب اسلامي تنظيم ته وركر شي

اودا پريكره هم وشوه چه شوراي رهبري به علاوه پر تقسيمات اوتعينات دنورو وزارتونو دحزب وحدت اوشوراي ائتلاف اومولوي صاحب منصور . . . ددي تولي پروسه عمر شپږ

مياشتي ده . . . . .

امضاء كنده گان: صبغت الله مجددي، برهان الدين رباني، مولوي محمد نبي محمدي، عبدرب الرسول سياف، مولوي محمد يونس خالص

## 6

### مکتوب رسمي صبغت الله مجددي رئيس شوراي جهادي وممثل دولت اسلامي به حزب وحدت اسلامي افغانستان درمورد معرفي اعضاي آن حزب به سرپرستي وزارت امنيت ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

دولت اسلامي افغانستان

شماره 283

مؤرخ 19 - 3 - 1371

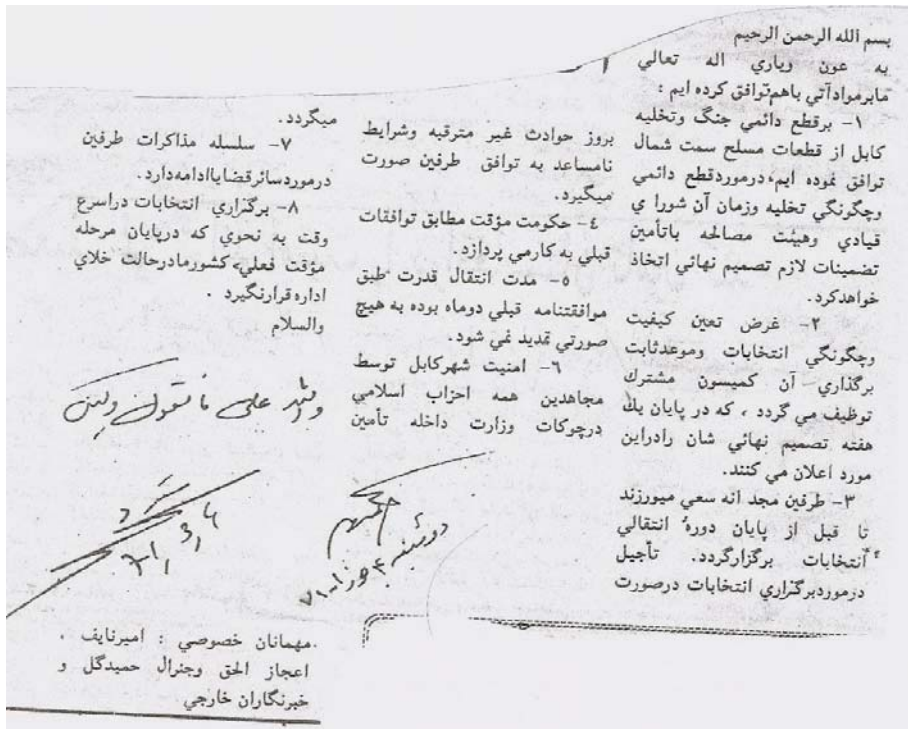


- به حزب وحدت اسلامي افغانستان:
- نظر به مفاهمه نمایندگان شوراي جهادي با شما و براساس فيصله واكثريت قاطع اعضاي شوراي جهادي برنكات ذيل توافق به عمل آمده است:
- 1 - وزارت امنيت دولتي كه قبلاً اعلان گردیده بود با تشكيلات جديد بنام وزارت امنيت ملي تشكيل شود و يك تن از اعضاي حزب وحدت به حيث سرپرست آن وزارت تعين گردد.
  - 2 - غير از وزارت امنيت ملي سرپرست دو وزارت ديگرنيز از اعضاي حزب وحدت تعين گردد.
  - 3 - هشت نفر از اعضاي حزب وحدت اسلامي افغانستان به حيث عضو شوراي جهادي شامل آن شورا گردد.
  - 4 - يکنفرارز رهبران حزب وحدت به عضویت شوراي قيادي شامل گردد.
- موضوع غرض آگاهی شما نگاشته شد تا در مورد معرفي اعضاي آن حزب به مراجع تعين شده اقدام لازم بفرمایید.

حضرت صبغت الله مجددي  
ممثل دولت اسلامي افغانستان

7.

توافقنامه شینه میان احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار





بسم الله الرحمن الرحيم

به عون وباري الله تعالي ما برموادات آتي با هم توافق کرده ايم:

- 1 - برقطع دايمي جنگ وتخليه كابل ازقطعات مسلح سمت شمال توافق نموده ايم. درمورد قطع دايمي وچگونگي تخليه وزمان آن شوراي قيادي وهيئت مصالحه با تأمين تضمينات لازم تصميم نهايي اتخاذ خواهد كرد.
- 2 - غرض تعين كيفيت وچگونگي انتخابات وموعده ثابت برگذاري آن كمسيون مشترك توظيف ميگردد، كه درپايان يك هفته تصميم نهايي شان رادراين مورد اعلان مي كنند.
- 3 - طرفين مجدانه سعي ميورزند تا قبل از پايان دوره ي انتقال انتخابات برگزارگردد. تاجيل درمورد برگذاري انتخابات درصورت بروزحوادث غير مترقبه وشرايط نا مساعد به توافق طرفين صورت مي گيرد.
- 4 - حكومت مؤقت مطابق توافقات قبلي به كارمي پردازد .
- 5 - مدت انتقال قدرت طبق موافقتنامه قبلي دوماه بوده به هيچ صورتي تمديد نمي شود.
- 6 - امنيت شهر كابل توسط مجاهدين همه احزاب اسلامي درچوكات وزارت داخله تأمين ميگردد.
- 7 - سلسله مذاكرات طرفين درمورد ساير قضايا ادامه دارد.
- 8 - برگذاري انتخابات دراسرع وقت به نحوي كه درپايان مرحله مؤقت فعلي، كشورما درحالت خلالي اداره قرارنگيرد.

والسلام

والله علي ما نقول وكيل

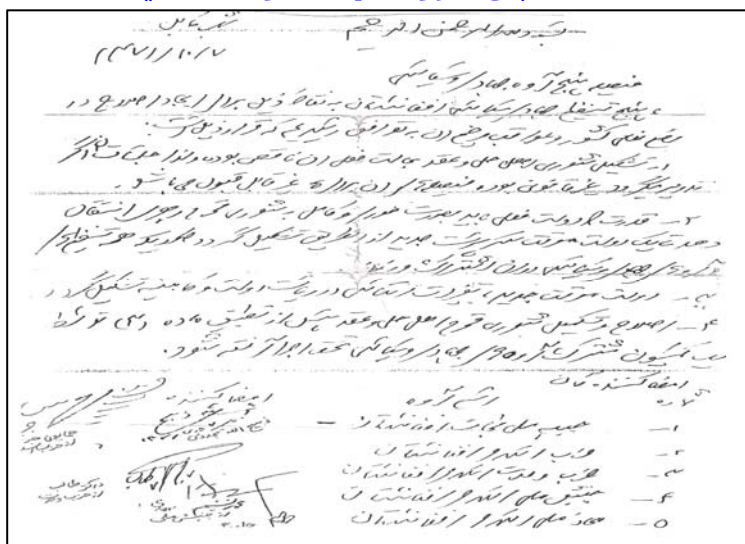
مسعود  
71 - 3 ت 4

حكمتيار  
دوشنبه 4 جوزا

مهمان خصوصي : امير نايف، اعجاز الحق و جنرال حميد گل و خبرنگاران خارجي

8

فيصله نامه ي پنج گروه جهادي وسياسي







بسم الله الرحمن

فيصله پنج گروه جهادي وسياسي شهرکابل 7 - 10 - 1371

ماپنج تنظيم جهادي سياسي افغانستان به نقاط ذيل براي ايجاد اصلاح دروضع فعلي کشوروعواقب آن به توافق رسيديم که قرار ذيل است:

1 - تشکيل شوراي حل وعقد به حالت فعلي آن ناقص بوده ولذا جلسات آن اگر تدويرميگردد غير قانوني بوده فيصله هاي آن براي ما غيرقابل قبول ميباشد.

2 - قدرت رادولت فعلي بايد بصورت فوري وکامل به شوراي محترم رهبري انتقال دهد تا یک دولت مؤقت سرپرست جديد ازآن طريق تشکيل گردد. طوريکه همه تنظيمها وگروه هاي جهادي وسياسي درآن اشتراک ورزند.

3 - دولت مؤقت جديد با تغيرات اساسي دررياست دولت وکابينه تشکيل گردد.

4 - اصلاح وتکميل شوراي محترم اهل حل وعقد پس ازتطبيق ماده (3) توسط یک کمسيون مشترک گروههاي جهادي وسياسي تحت اجرا گرفته شود.

امضاء کنند ه گان:

اسم گروه

شماره  
امضاء کنند ه

1 - جبهه ملي نجات افغانستان ذبيح الله مجدي

2 - حزب اسلامي افغانستان محمد همايون جرير

3 - حزب وحدت اسلامي افغانستان داکتر طالب

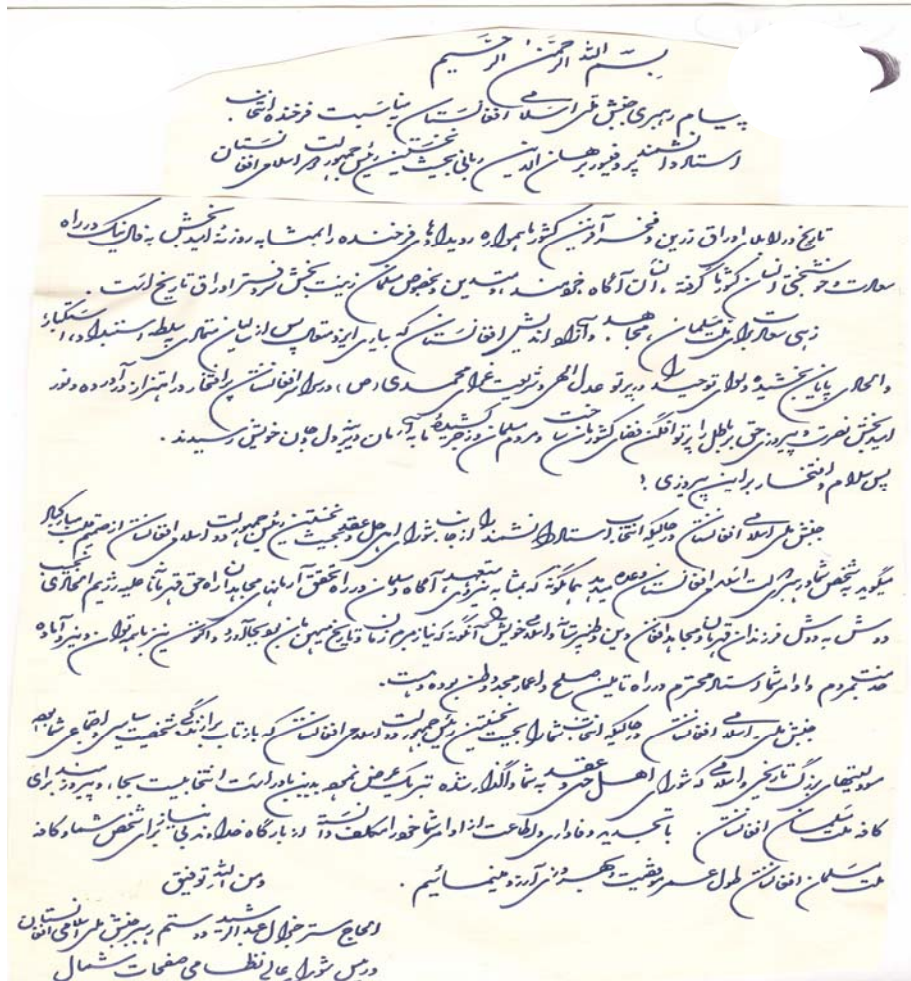
4 - جنبش ملي اسلامي افغانستان محمد نسيم مهدي

5 - محاذ ملي اسلامي افغانستان حامد گيلاني



9

تبریکي نامه ي جنرال عبدالرشید دوستم به رئیس دولت اسلامي



پیام رهبر جنبش ملي اسلامي افغانستان به مناسبت فرخنده انتخاب استاد پروفیسور برهان الدین رباني نخستین رئیس جمهور دولت اسلامي افغانستان

تاریخ درلابلاي اوراق زرین و فخرآفرین کشورما همواره رویداد هاي فرخنده را بمتابهي روزنه ي امید بخش به فال نیک در راه سعادت و خوشبختي انسان کشورما گرفته، انسان آگاه، خرد مند، متدین وبه خصوص مسلمان زینت بخش سردفتر اوراق تاریخ است. زهي سعادت براي ملت مسلمان، مجاهد وآزاد اندیش افغانستان که بیاري ایزد متعال پس از سالیان متممادي



به سلطه استبداد، استکبار والحاد پایان بخشیده ولوای توحید را درپرتوعدل الهی وشریعت غرای محمدی(ص) درسراسرافغانستان پرافتخار دراهتزازدرآورده ونورامید بخش نصرت وپیروزی حق برباطل را پرتوافگن فضای کشورمان ساخت ومردم مسلمان وزجرکشیده ی ما به آرمان دیرینه دل وجان خویش رسیدند.

پس سلام وافتخار بر این پیروزی!

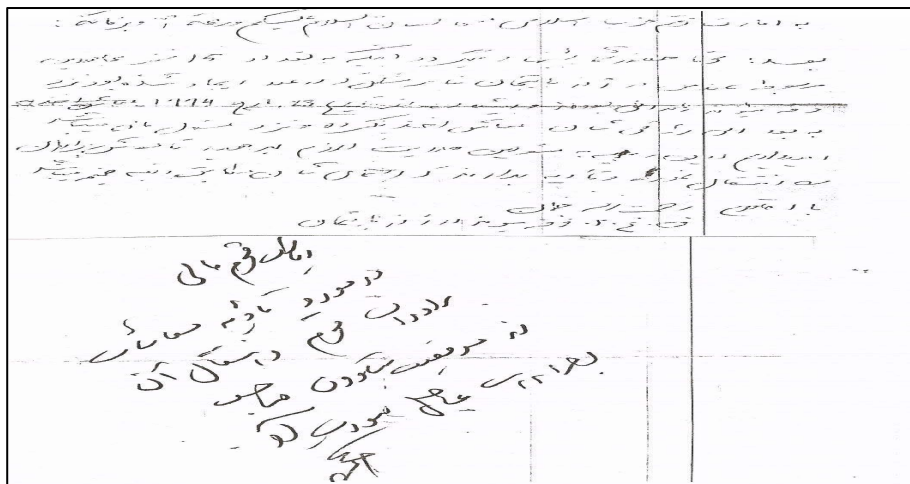
جنبش ملی اسلامی افغانستان درحالیکه انتخاب استاد دانشمند را ازجانب شورای اهل حل وعقد وبحیث نخستین رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان ازصمیم قلب مبارکباد میگوید به شخص شما ورهبر دولت اسلامی افغانستان وعده میدهد همانگونه که بمثابه ی نیروی متعهد، آگاه ومسلمان درراه تحقق آرمانهای مجاهد راه حق قهرمانانه علیه رژیم الحادی نجیب دوش به دوش فرزندان قهرمان ومجاهد افغان دین وطن پرستانه واسلامی خویش را آنگونه که نیاز مبرم زمان وتاریخ میهن مان بود بجا آورد واکنون نیزبا همه توان ونیرو آماده خدمت بمردم واوامر شما استاد محترم درراه تأمین صلح واعمارمجدد وطن بوده وهست. جنبش ملی اسلامی افغانستان درحالیکه انتخاب شما را بحیث نخستین رئیس جمهوردولت اسلامی افغانستان که بازتاب برازندگی شخصیت های سیاسی واجتماعی شما بوده مسئولیتهای بزرگ تاریخی واسلامی که شورای حل وعقد به شما واگذار شده تبریک عرض نموده با دراست انتخابیست بجا وپیروزمندانه برای کافه ملت مسلمان افغانستان. باتجدید وفاداری واطاعت از اوامر شما خودرا مکلف دانسته ازبارگاه خداوندی نیازبرای شخص شما وكافه ی ملت مسلمان افغانستان طول عمر ومؤقت وپهروزی آرزو مینمایم. ومن الله التوفیق

الحاج سترجنرال عبد الرشید دوستم رهبرجنبش ملی

اسلامی افغانستان ورئیس شورای عالی نظامی صفحات شمال

10

**عریضه ی قوماندان غند 20 فرقه میوند حزب اسلامی در آذربایجان به رهبر حزب**





به امارت محترم حزب اسلامي افغانستان! السلام عليكم ورحمت الله وبركاته:

بعد: محترما حضور شما پیشنهاد می‌گردد اینکه به تعداد 15 نفر مجاهدین مربوط غند من در آذربایجان بنا بر مشکل که در غند ایجاد شده بود نزد فرقه میوند زندانی بودند و ایشان از تاریخ 23 مارچ 1994 به بعد الی رهایی شان معاش اخذ نکرده و نزد مسئول مالی میباشند. امید داریم در این زمینه به مسئولین هدایت لازم بدهید تا معاش برادران را انتقال نموده و تأدیبه بدارند که اسمای شان مطابق این ضمیمه میباشند.

با احترام رحمت الله جمال قوماندان 20 میوند در آذربایجان

ریاست محترم مالی:

در مورد تأدیبه معاشات برادران محترم و انتقال آن از موقعیت باوون صاحب اجراءات عاجل صورت گیرد.

حکمتیار

## 11

### موافقتنامه ي اسلام آباد

بسم الله الرحمن الرحيم

موافقتنامه ي صلح افغانستان

با انقياد کامل به ارده خداوند (ج) و استهداء از قرآن و سنت و با یاد آوری از مؤفقیتهای شکوهمند جهادی که ملت شجاع افغانستان به خاطر آزادی و رهایی کشورشان براه انداخته بودند، به امید اینکه این جهاد شکوهمند با اقامه ي صلح مایه ي پیشرفت، سعادت و تره في برای مردم افغانستان گردد. بادرک این حقیقت که تشکیل یک حکومت اسلامي با قاعده وسیع که شامل همه احزاب و گروپها باشد ضرورت وقت است. تشکیل حکومتی که همه افساردران تمثیل شوند، پروسه انتقال قدرت سیاسی را در فضای آرام و صلح آمیز میسر خواهد ساخت.

با تعهد به حفظ اتحاد، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان، با توجه به الویت و عاجل بودن اعمار مجدد افغانستان و زمینه سازی برای برگشت مهاجرین، با تعهد به تأمین صلح و امنیت در کشور و منطقه. با احترام بدعوت خادم حرمین شریفین مبنی بر آنکه اختلافات بین افغانان از طریق صلح آمیز حل گردد. با اظهار قدردانی از تلاشهای نیک آقای نواز شریف صدراعظم جمهوری اسلامی پاکستان بخاطر اعاده صلح و آرامش در افغانستان.



همچنان اظهارقادرادانی از تأیید حکومت سعودی و ایران که از طریق وفود فرستاده شده ی ایشان صورت گرفته است. با اذعان براین امر که مذاکرات فشرده بین الافغانی بطور جدا جدا و به شکل دسته جمعی به خاطری آغاز گردیده است که دست آوردهای جهاد حفظ گردد. تمام احزاب و گروههای ذیدخل برمواداتی آتی توافق نموده اند:

1 - تشکیل یک حکومت برای مدت " 18 ماه " که در آن پروفیسور برهان الدین ربانی رئیس جمهور و حکمتیار و نماینده اش به حیث صدراعظم ایفای وظیفه خواهند کرد. صلاحیت های رئیس جمهور و صدراعظم و کابینه اش که از طریق مشوره جانبین مشخص شده جزء موافقت نامه بوده و ضمیمه آن میباشد.

2 - کابینه در ظرف دو هفته بعد از موافقت نامه توسط صدراعظم از طریق مشوره با رئیس جمهور و رهبران مجاهدین تشکیل میگردد.

3 - برپروسه انتخاباتی ذیل که بیش از " 18 ماه " را دربر نخواهد گرفت توافق شده است:

با اعتبار به آغازین مدت از (29 دسامبر 1992) :

الف : - تشکیل عاجل یک کمیسیون انتخاباتی مستقل و با صلاحیت مشتمل بر نمایندگان همه احزاب

ج : - قانون اساسی کشور توسط این شورای منتخب قانون ساز تصویب میگردد که در روشنایی آن انتخابات عام برای انتخابات رئیس جمهور و پارلمان در خلال همین " 18 ماه " برگزار میشود

4 - یک شورای دفاعی مشتمل بر دو نماینده از هر تنظیم تشکیل می شود تا:

الف : - تشکیل یک اردوی ملی را تحقق بخشد.

ب : - اسلحه ثقیله را از همه احزاب و منابع تسلیم شود و در صورت لزوم آنرا از شهر کابل و سایر شهرها بیرون برده و در نقاط خارج از برد آن جابجا سازد و به این ترتیب امنیت شهرتأمین گردد.

ج : - تضمین باز نمودن همه راه های تدارکاتی غرض استفاده عام.

د : - تضمین عدم استفاده از بودجه دولت برای اكمال قطعات شخصی و گروههای مسلح

ه : - تضمین این امر که صلاحیت سوق و اداره قوای مسلح در اختیار کمیسیون دفاعی خواهد بود.

5 - باید همه زندانیانی که توسط حکومت و احزاب در جریان خصومت های مسلحانه دستگیر شده اند فوراً و بدون قید و شرط رها شوند.

6 - همه اپارتمانها و املاک شخصی و دولتی و مناطق مسکونی که در جریان خصومت ها توسط گروه های مسلح اشغال گردیده اند باید به صاحبان اصلی آن مسترد گردند. اقدامات مؤثر صورت می گیرد تا برگشت افراد بیجاشده را به خانه ها و مناطق مربوطه ی شان میسر سازد.

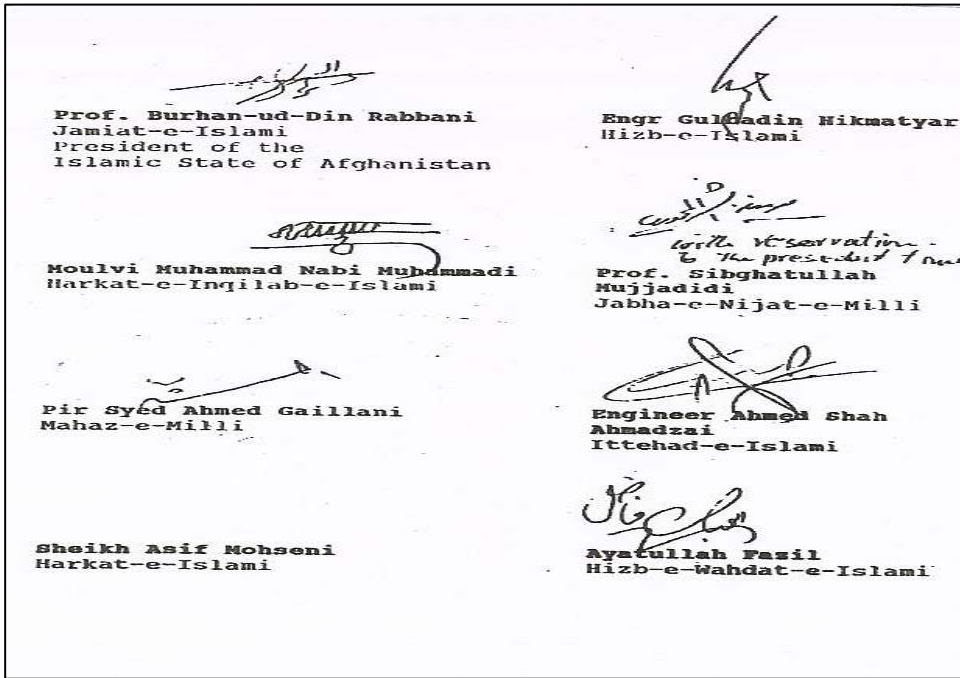
7 - یک کمیته مشتمل بر نمایندگان همه احزاب تشکیل میگردد تا اجراءات مالی و سیستم پولی کشور را تحت کنترل و نظارت قراردادده و جریان پول را مطابق قوانین موجوده مالی نگهدارد.

8 - کمیته مشتمل بر نمایندگان همه احزاب غرض نظارت بر توزیع مواد غذایی، مواد سوخت و سایر مواد ضروری تشکیل میگردد.



9 - آتش بس بصورت عاجل نافذ میگردد و بعد از تشکیل کابینه مخاصمات بصورت دایمی قطعی قطع می شود.  
10 - غرض نظارت بر آتش بس و قطع مخاصمات یک کمیسیون مشترک از نمایندگان سازمان . . ؟  
به تایید از موافقت نامه فوق الذکر شخصیت های آتی امضای شانرا بتاريخ 7 مارچ 1993 در اسلام آباد درج نموده اند:  
پروفیسور برهان الدین ربانی جمعیت اسلامی و

رئیس دولت اسلامی افغانستان  
انجنیر گلبدین حکمتیار حزب اسلامی  
مولوی محمد نبی محمدی  
حرکت انقلا ب اسلامی  
پروفیسور صبغت الله جبهه ی نجات ملی  
پیر سید احمد گیلانی  
مجاز مل  
انجنیر احمد شاه احمدزی اتحاد اسلامی  
شیخ آصف محسنی  
حرکت اسلامی  
آیت الله فاضل حزب وحدت اسلامی





12

نامه های رئیس دولت اسلامی به عبدالرشید دوستم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
**ریاست دولت اسلامی افغانستان**  
 فرمان

محترم جنرال عبدالرشید دوستم

با رعایت و تحفظ مواد یکم طرز و اقتدا منتهی جداگانه روی آن اتفاق شده چنانچه ملی اسلامی را بعنوان یکی از نهاد های و نهادهای مطرح در خدمت به اسلام و مردم مسدود افغانستان به رسمیت می شناسد

پروفیسور پروهان الدین ربانی  
 رئیس جمهور افغانستان

---

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
**فرمان رئیس دولت اسلامی افغانستان**  
 شماره: ۱۴۹۲۵  
 ۱۳۷۱/۱۱/۸

درباره تقور جنرال عبدالرشید ( دوستم ) بحیث معاون وزارت دفاع ملی جمهوری دولت اسلامی افغانستان تقور محترم جنرال عبدالرشید ( دوستم ) بحیث معاون وزارت دفاع ملی جمهوری دولت اسلامی افغانستان از تاریخ صدور فرمان منظور است

پروفیسور پروهان الدین ربانی  
 رئیس جمهور افغانستان

جناب جنرال عبدالرشید دوستم

السلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاتہ د بورد

رز بیام تبریک تاریخ پیدایش سید جلال سال هجری  
 تبریک می کنم ، به ارتباط جواب به حور سید تمیز تاریخ  
 چنانچه سید خرد داده بودم همه منظور کردیده است  
 اما بید صیاد سید امیر آفرین شده بودم هجرت داده  
 تا که سید حاصل را با سید در میان بگذارد و در  
 روزی تانی آن را جمع به کار بگذرد فقط تا سید برای  
 حل این همه احقر امین سید کابل برای بر سر راه  
 ضروری می باشد ، در این باره هیچ تردید و شک از خود  
 تاریخ زنده در سلام

پروفیسور پروهان الدین ربانی



## ریاست دولت اسلامی افغانستان

فرمان

محترم سترجنرال عبدالرشید دوستم:  
 بارعایت و تطبیق موادیکه طی موافقت نامه جداگانه روی آن اتفاق شده  
 جنبش ملی اسلامی را به عنوان یکی از نهاد های و نیروهای مطرح  
 در خدمت به اسلام و مردم متدین افغانستان به رسمیت میشناسم.  
 پروفیسور برهان الدین ربانی رئیس  
 جمهور افغانستان

فرمان رئیس دولت اسلامی افغانستان

شماره: 149 مؤرخ 8 - 11 - 1371

درباره تقرر سترجنرال عبدالرشید دوستم به حیث معاون وزیر دفاع ملی  
 جمهوری دولت اسلامی افغانستان  
 تقرر محترم سترجنرال عبدالرشید دوستم بحیث معاون وزارت دفاع ملی  
 جمهوری دولت اسلامی افغانستان از تاریخ صدور فرمان منظور است.  
 پروفیسور برهان الدین ربانی  
 رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان

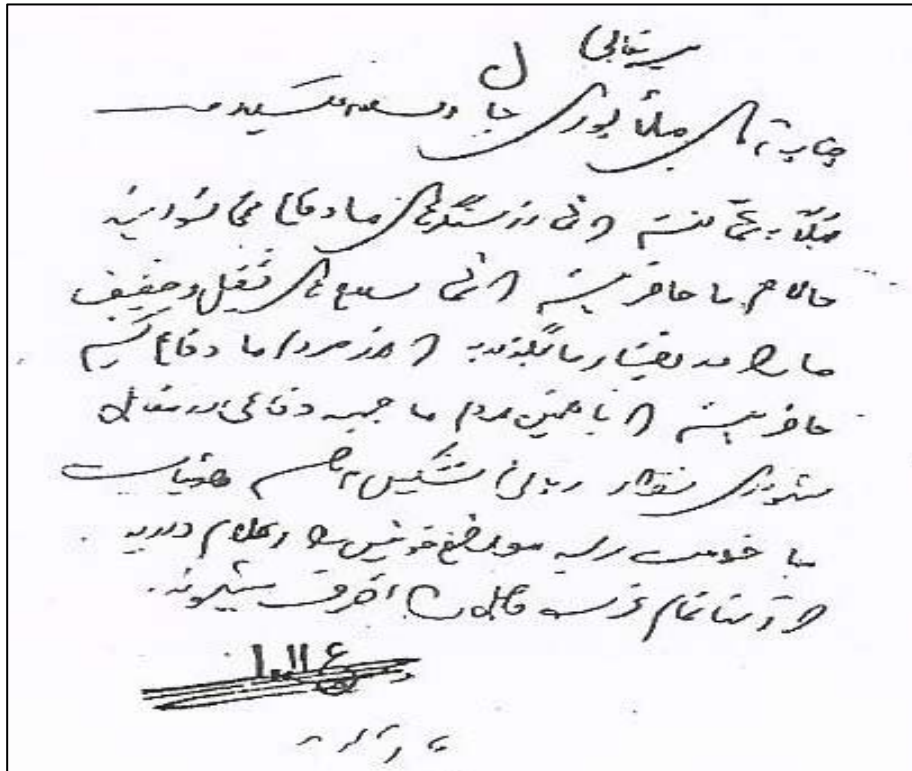
محترم جنرال عبدالرشید دوستم! السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته!  
 از پیام تبریکی تان به مناسبت حلول سال جدید تشکر میکنم، به ارتباط  
 جواب به خواسته های تان چنانچه قبلاً خبر داده بودم همه منظور گردیده  
 است اما به هیئاتی که اخیراً فرستاده بودم هدایت دادم تا یک سلسله  
 مسایل را با شما در میان بگذارم و در روشنایی آن راجع به کارها تجدید نظر  
 نمایم. برای حل این همه امور آمدن شما به کابل برای مدت کوتاه ضروری  
 میباشد در این باره هیچ تشویشی از خود نشان ندهید.





13

نامه عبدالعلي مزاری به ملا بورجان



باسمه تعالي

جناب آقاي ملا بورجان! اسلام عليكم و . . .

قبلاً به شما گفتم که شما از سنگرهای ما دفاع نمی توانید. حالا هم ما حاضر هستیم که شما سلاح های ثقیل و خفیف ما را در اختیار ما بگذارید که از مردم ما دفاع کنیم. حاضر هستیم که با همین مردم، ما جبهه ی دفاعی در مقابل شوراي نظاررئاني تشکیل بدهیم. هیئات ما خدمت رسید، مواضع خویش را اعلام دارید که آنها تمام غرب کابل را تصرف می شوند.

عبدالعلي مزاری 20 - 12 - 1373



14

نامه ي مولوي تره خيل به ملا عمر رهبر طالبان

Molavi Said Agha  
Shekhulhadees Ashrafmadaras Tarra Khel  
Date \_\_\_\_\_

مولوي سيد آغا  
شيخ الحدیث اشرف المدارس تره خیل  
تاریخ ۲۱ دجوال ۱۳۷۱

بزرگواران ارجمندم ملا محمد عمر اودده نورو ملگرو ته  
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

شاد او موفق اوسي!

ماته اطلاع رسيدلي چې فتح عبدعلي مزاري تاسو نيولي دي تاسو ته معلوم ده چې فتح استاذ مزاري چې تره خيل په اوږه لاريک مشايخ د لابلانو سره ما علي حلي وکړي زمينه سازي مووکرو ترخو د لابلانو او استاذ مزاري سنگرونه مزاري سره يوشه نومايه دريل مولاوي عبدالستاد اودسره چې روي تاسو ته دريليزي ده او عملدست شواد د اوقاي مزاري سنگرونه يوشول. د اوسه ماته معلوم ده چې تاسو زرتزره چهارآسياب ته مخاږه وکړي او اوقاي مزاري را واغواړي په چتکي سره ماته راوليږي. نورچشم ملاعمرکه يوه اندازي استاذ مزاري ته ضرر رسيږي، چه خپه کيژم اينده يي درسته نه ده نوداستاد مزاري راليږل به يوه لويه کاميابي ددجال دشمن په مقابل کي وي. ما پرون دحوت په 21 - 1371 د دجال رباني مسعود اوسياف په مقابل کشي ددري

محترمان ارجمندم ملا محمد عمر اودده نورو ملگرو ته : السلام عليكم ورحمت الله وبركاته  
شاد او موفق اوسي!

ماته اطلاع رسيدلي دي چه محترم عبدعلي مزاري تاسو نيولي دي. تاسو ته معلومه ده چه محترم استاذ مزاري زما سره متعهد دي اوپه تشريک مساعي دطالبانو سره ما هلي حلي وکړي زمينه سازي مووکرو ترخو دطالبانو اوداستاذ مزاري سنگرونه سره يو شي. نوما پدي رابطه مولاوي عبدالستاراو مولاوي هارون تاسو ته دريليزي دي او عملاً ستا سو اوداوقاي مزاري سنگرونه يوشول. دادي چه تاسو ته وایم بالخصوص محترم ملاعمر ته چه تاسو زرتزره چهارآسياب ته مخاږه وکړي او اوقاي مزاري را واغواړي په چتکي سره ماته راوليږي. نورچشم ملاعمرکه يوه اندازي استاذ مزاري ته ضرر رسيږي، چه خپه کيژم اينده يي درسته نه ده نوداستاد مزاري راليږل به يوه لويه کاميابي ددجال دشمن په مقابل کي وي. ما پرون دحوت په 21 - 1371 د دجال رباني مسعود اوسياف په مقابل کشي ددري



زره کسانو مخکشي چه دطالبانو دتحریک په مقابله کشي و جنگیدل دجهاد فتوي ورکړه. نورچشم تاکیداً وایم چه استاد مزاری به زرتزره بي دمعتلي راولي اوماته يي رالیږي. په درناوي.

شیخ الحدیث مولوي تره خیل

15

### توافقنامه ي ماهییر

بسم الله الرحمن الرحيم

دستورالعمل مرحله ي مؤقت

- 1 - افغانستان کشوریست اسلامي که درآن همه ابعاد زندگی مردم دروښنايي شریعت اسلامي تنظیم میگرد.
- 2 - درافغانستان همه قوانین، لوایح ومقررات ازاسلام مایه گرفته، هیچ قانون ولایحه ي که با روح اسلام مغایرت داشته باشد نمی تواند مداراعتبار قرار گیرد.
- 3 - همه مشاجرات ومشکلات دراین کشوریه شریعت اسلام محول میگرد و فیصله ي شریعت آخرین فیصله تلقي میگرد.
- 4 - دولت اسلامي افغانستان نمی تواند قرارداد وتعهدی مغایراساسات اسلامي درامورداخلي وخارجي این کشوریا هیچ طرفي داشته باشد.
- 5 - رئیس جمهوردولت اسلامي افغانستان زعیم کشوروسمبول وحدت ملي بوده امورکشوررا طبق احکام اسلامي پیش میبرد.
- 6 - هیئات کابینه درمجموع به حیث هیئات واحد اجراآتي دولت اسلامي افغانستان تحت ریاست صدراعظم عمل مینماید.
- 7 - رئیس دولت وصدراعظم درچوکات صلاحیت هاي شان امورکشوررا پیش برده درصورت بروز عدم توافق درامري به جلسه ي مشترک رئیس دولت، صدراعظم وکابینه محمول میگرد.
- 8 - کابینه درچوکات صلاحیت هاي تعیین شده ي خود تحت ریاست صدراعظم درهمه امور سياسي، اداري واجتماعي مرجع تصمیم گیرنده است.
- 9 - به ارتباط کیفیت وچگونگی انتخابات کمیسیون مستقل برگزاري انتخابات تصمیم مایی گیرد.
- 10 - دردوران حکومت مؤقت، خط مشي حکومت، بودجه سالانه کشور، لوایح ومقررات اداري کشور درمجلس کابینه تصویب میگرد.
- 11 - مصوبات کابینه دررابطه با خط مشي حکومت، بودجه سالانه کشورومقررات اداري غرض منظوري وتوشیح بریاست جمهوري محول میگرد.



- 12 - مصوبات کابینه و پیشنهادات عزل و نصب مامورین که منظوری رئیس جمهور را ایجاب مینمایند برای مدت یکماه میتواند مجال بحث مجدد و تجدید نظر را داشته باشد.
- 13 - طبع بانکوت ها و قرارداد آن به پیشنهاد وزارت مالیه، فیصله کابینه و منظوری رئیس جمهور صورت می گیرد.
- 14 - عزل و نصب مامورین عالی رتبه ی عسکری و ملکی از صلاحیت های رئیس دولت بوده که به پیشنهاد وزارت مربوط و تأیید صدراعظم مطابق قانون صورت می گیرد. مراتب عزل و نصب مامورین مذکور از طریق دفتر صدراعظم جهت منظوری به دفتر ریاست جمهوری محول میگردد.

### صلاحیت های رئیس جمهور:

- 1 - عزل و نصب قضات ستره محکمه مطابق مقررات کشور
- 2 - رئیس جمهور سر قوماندان اعلی قوای مسلح کشور بوده که حالت صلح و جنگ را به مشوره کابینه و یا شورای اسلامی کشور اعلان میدارد.
- 3 - افتتاح و اختتام جلسات مجلس شورای اسلامی
- 4 - تحکیم وحدت ملی، تمامیت ارضی، دفاع از منافع کشور و مردم ما، حفظ استقلال، آزادی و هویت اسلامی افغانستان
- 5 - توافق به فیصله اعدام مجرمین و یا عفو آن مطابق به احکام شریعت
- 6 - تقرر نمایندگان سیاسی افغانستان در سایر کشورها و تعیین نماینده دائمی افغانستان در سازمانهای بین المللی مطابق روحیه مواد این موافقت نامه و منظوری اعتبار نامه های نمایندگان سیاسی سایر کشورها در افغانستان.
- 7 - توشیح لوایح و مقررات و امضاء معاهدات بین المللی مطابق به روحیه ی موافقت نامه نامی حاضره.
- 8 - در صورت وفات رئیس جمهور و استعفای رئیس جمهور، رئیس ستره محکمه مؤقتاً الی تعیین رئیس جمهور جدید از ریاست جمهوری سرپرستی مینمایند.
- 9 - رئیس جمهور می تواند برخی از صلاحیت های خود را به مرجع قانونی کشور انتقال دهد.
- 10 - ممارست سایر صلاحیت های که در قانون اساسی برای رئیس دولت پیش بین شده .

### صلاحیت های صدراعظم:

- 1- تسوید، تصویب و تطبیق خط مشی داخلی و خارجی مطابق به حکم و روحیه این موافقتنامه.
- 2 - اداره، تنظیم و سرپرستی از امور وزارت خانه ها، ریاست های مستقل و واحدهای اجتماعی طبق قوانین کشور.
- 3 - اتخاذ تصمیم اداری و اجرایی مطابق مقررات موجود و سرپرستی از جریان تطبیق آن



4 - تصویب بودجه سالانه کشور، اداره و کنترل امور مالی، تدابیر لازم به خاطر بکار انداختن مفید همه منابع مالی جهت انکشاف اقتصاد کشور و ایجاد سیستم مطمئن با اعتبار مالی مطابق روحیه این توافقنامه.

5 - دفاع از مصالح علیای افغانستان در مجامع بین المللی، مناقشه، تصویب قراردادها، موافقت نامه و توافقات اقتصادی و عمرانی. در صورتیکه امضاء کنند هر طرف مقابل قرارداد رئیس حکومت باشد صدراعظم دولت اسلامی افغانستان مسئولیت امضای قرارداد دارد.

6 - اتخاذ تدابیر لازم به منظور تأمین صلح، امنیت و نظم اجتماعی و مراعات اخلاق اسلامی در جامعه.

7 - تأمین عدالت اجتماعی مطابق روحیه اسلامی از طریق ارگانهای مربوط رئیس حکومت.

8 - ممارست سایر صلاحیت های که در قانون پیش بینی گردیده است.

### ضمیمه ی موافقتنامه جمعیت اسلامی و حزب اسلامی.

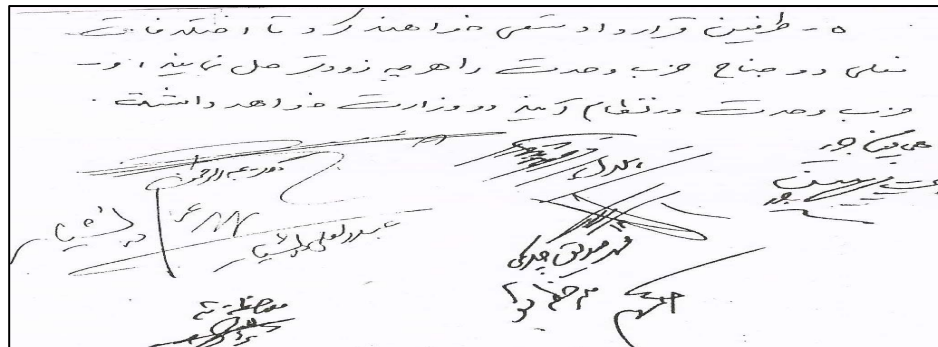
1 - حکومت جدید مؤظف است تا پالیسی سیاسی خویش را بر اساس منافع علیای افغانستان و در چوکات شریعت اسلامی استوار سازد. حسن رابطه با همه کشورهای متحابه و دوست خاصاً کشورهای اسلامی، تأکید بر حسن همجواری متقابل به همه کشورهای همسایه بالاخص کشورهای برادری پاکستان و ایران و احترام به تمامیت ارضی یکدیگر محورهای اصلی سیاست خارجی حکومت آینده خواهد بود.

2 - توافق شد که قطعات نظامی و مسلح فعلی امنیت منحل گردد و ریاست مذکور به شکل یک اداره ی مختصر استخباراتی غرض انجام امور اطلاعاتی فعالیت نماید.

3 - مسئولیت قناعت متحدین و طرف مربوط به خود آن طرف میباشد (طرفین سعی خواهند کرد تا به قناعت متحدین بپردازند)

4 - شورای مشرقی و جماعت الدعوت در نظام آینده به توافق طرفین در نظر گرفته شده

5 - طرفین قرارداد سعی خواهند کرد تا اختلافات فعلی دو جناح حزب وحدت را هرچه زودتر حل نمایند و حزب وحدت در نظام آینده دو وزارت خواهد داشت. امضاء کننده گان: همایون جریر، قطب الدین هلال، عبدالعلی دانشیار، محمد صدیق چکری و داکتر عبدالرحمن به ملاحظه شد و تایید برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار.





### اسناد و پاسپورت تروریستان عرب

Islamic Emirate of Afghanistan  
Ministry of Foreign Affairs  
Protocol Department  
No. 230  
Date: 1422-5-21

د افغانستان اسلامي امارت  
د بهرنیو چارو وزارت  
د تشریفات ریاست

بوزارت محترم دفاع ملي  
قابل توجه ریاست محترم روابط بین المللي  
والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

مکتوب مؤرخ ۱۴۷۲ مؤسسه یاسر توفیق علي السري واصل و ذیلاً می نگارد:  
" قرار است دو تن از کارمندان مؤسسه (IOC) همراه با دو پایه کمره جهت انجام امور ژورنالیستی عازم ولایت پروان و کاپیسا برده وهمچنان از عین مسیر بازگشت مینمایند.  
فهرتي شان قرار ذیل میباشد:  
۱. محترم قسیم  
۲. محترم کریم توزاني  
خواهشمند است در مورد طریق ارسال و معزرت همکاری لازم نماید.  
والسلام  
الحاج بولي عبدالرحمن زاهد  
معاون وزارت امور خارجه  
۱۴۲۲/۵/۲۱

IOC  
ANI-TV  
TO WHOM IT MAY CONCERN

Best greetings and regards  
IOC (Islamic Observation Centre), a world-wide organization concerned With Human Issues for Muslims all over the world, is pleased to inform you that "Arabic News Intz (ANI) is its TV media subsidiary.  
Further more it is a pleasure to inform you that:  
Mr. Kacem Bakkali, of Belgium Nationality (Passport No: EB 64  
is a Journalist With ANI-TV. He will be engaged in journalistic and photographic activity in various projects serving Islamic affairs in general and the objective of IOC in particular.  
Any co-operation, support or help rendered to him will be highly appreciated.  
May Allah reward you.

IOC  
The Director  
Yasser Al-Siri  
London, 021 057 3422  
231 017 2081

IOC, P O Box 13115, London W9 1EG, UK  
Tel: +44 207 624 6161 - 44 7534 802113 Fax: +44 207 624 6161

د افغانستان اسلامي امارت  
د بهرنیو چارو وزارت

NO.230

د تشریفات ریاست - 5 - 1422

بوزارت محترم دفاع ملي  
قابل توجه ریاست محترم روابط بین المللي! السلام علیکم ورحمت الله  
وبرکاته  
مکتوب مؤرخ 2 - 5 - 1472 مؤسسه یاسر توفیق  
علي السري واصل و ذیلاً می نگارد:  
" قرار است  
دو تن از کارمندان مؤسسه (IOC) همراه با دو پایه کمره جهت انجام  
امور ژورنالیستی عازم ولایت پروان و کاپیسا بوده وهمچنان از عین  
مسیر بازگشت مینمایند. اسمای شان قرار ذیل میباشد:

- 1- محترم قسیم
- 2- محترم کریم توزاني "



خواهشمند است درمورد طبق اصول ومقررات همكاري لازم نماييد.  
والسلام  
الحاج مولوي عبدالرحمن " زاهد" معين وزارت امور خارجه

### نامه ياسر التوفيق السري به سياف

المركز الإعلامي الإسلامي

بسم الله الرحمن الرحيم

Islamic Observation Centre

حفظه الله

فضيلة الشيخ الكرم! الأستاذ عبد ربه الرسول سياف  
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، وبعد  
نشكر الله الكرم لكم بالتوفيق والسداد وموام الصحة والسلامة،  
سائلون الله عز وجل أن يمدد خطاكم لما يحب ويرضى.

شيعنا الجليل! يسرنا أن نعرفكم بأخواتكم في المرصد الإعلامي الإسلامي، الذين أنشأوا هذه الهيئة  
الإعلامية لتهتم بقضايا المسلمين والدفاع عنها، ومحاولة إبراز قضاياهم إلى الإعلام بالصورة الحقيقية  
والصحيحة.

وقد تلح عن هذه الهيئة وكالة الأنباء العربية العالمية، وهي وكالة أنباء تلفزيونية تركز اهتمامها على  
مثل أخبار القضايا الإسلامية إلى القنوات الفضائية المختلفة، والقيام بعمل أفلام تظهر تلك القضايا بصورة  
حقيقية وأمانة.

وقد قستا بعمل بعض الأفلام عن قضية البوستان والجورسك، وكان لها دور كبير في توعية المسلمين بهذه  
القضية.

وقد رأينا أن تقوم بعمل فيلم عن (أفغانستان: الماضي والحاضر والمستقبل) محاولة منا لتوضيح  
إيجابيات تلك القضية، والتركيز على الجوانب الخيرية فيها، والدور الهام الذي قستم به في خدمة هذه  
القضية. وقد تعالقت وكالة الأنباء العربية العالمية مع عدة قنوات فضائية عربية تعرض هذا الفيلم.

وقد أرسلنا إليكم الأخ الصحفي الكرم تونسي، وهو من الصحفيين المتخصصين حتى يقوم بإجراء مقابلة  
صحفية مصورة معكم والنشاور معكم حول الأمور الإعلامية، كما نأمل منكم أن تساعدوه أيضاً في إجراء  
مقابلة صحفية مصورة مع الأخ المهندس أحمد شاه مسعود.

نسأل الله الكرم أن يوفقنا لإنجاز هذا العمل خدمة للإسلام والمسلمين.

ويسرنا أن نتأكد لكم أن وكالة الأنباء العربية العالمية والمرصد الإعلامي الإسلامي سيطلقان - إن شاء الله -  
حرفين على خدمتكم، آملين أن يكون هذا العمل بداية لعلاقة مهتركة ودائمة بيننا وبين شخصكم  
الكرم. وجزاكم الله خير الجزاء.

أخوكم المحب! ياسر توفيق السري  
مدير هيئة المرصد الإعلامي الإسلامي  
٢٠٠١/٧/٢٣

SOI, P O Box 13875, London W9 1PG, UK  
Tel: 44 207 434 6822 - 44 7536 026153 Fax: 44 207 330 8943



**ترجمه:** فضیلت شیخ استاد عبدرب الرسول سیاف  
خداوند نگهدار تان بادا

السلام علیکم ورحمه الله و برکاته

از خداوند کریم برای تان توفیق، استقامت، صحت و عافیت می طلبیم.  
از پروردگار التجامندیم گام های شما را در مسیری که دوست دارد و باعث رضایتش می شود، استوار تر سازد.

شیخ گرانقدر مان! مسرت داریم برادران مان در (المرصد الاعلامي الاسلامي) را که این مرکز را تاسیس نموده اند برای تان معرفی نمایم. اینان این مرکز را به خاطر به وجود آورده اند تا به قضایای مسلمانان و دفاع از آن و ارایه تصویر درست آن به مطبوعات گام های بردارند.

خبرگزاری بین المللی عربی (وکاله الانباء العربیه العالمیه) یکی از بخش های این مرکز می باشد. این بخش که یک خبرگزاری تلویزیونی است، تلاش می کند گزارش های قضایای اسلامی را به کانال های مختلف منتقل سازد و فلم های از بوسنیا در این راستا تهیه نمودیم که نقش آن در معرفی قضیه به مسلمانان مهم و اساسی بود.

تصمیم گرفته ایم حالا فلمی تحت عنوان «افغانستان: گذشته، حاضر و آینده» در تلاشی برای توضیح بخش های مثبت این قضیه با تأکید بیشتر بالای ابعاد روشنی بخش موضوع و نقشی مهمی که شما در خدمت این قضیه ایفا نموده اید تهیه نمایم. بخش خبرگزاری بین المللی عربی در این زمینه جهت نمایش فلم با چندین کانال ماهواره ای عربی قرار داد های بسته است.

برای انجام این کار برادر ژورنالیست کریم توزانی را که یکی از ژورنالیست های حرفه ای به حساب می رود خدمت شما فرستادیم تا مصاحبه تلویزیونی با شما انجام داده و در امور مطبوعاتی با شما مشوره نماید، چنانکه امید وار هستیم وی را همکاری نماید تا مصاحبه تلویزیونی با برادر مهندس احمد شاه مسعود نیز به سر رساند. از خداوند متعال التجامندیم ما را در انجام این عمل برای خدمت به خدا و مسلمانان یاری رساند.

مسرت داریم برای تان تأکید نمایم که خبرگزاری بین المللی عربی و المرصد الاعلامي الاسلامي إن شاء الله همیشه در خدمت شما خواهد بود و امیدواریم این ملاقات ابتدای یک رابطه مبارک و دایم میان ما و شخص شما باشد. خداوند برای شما پاداش نیکو دهد.

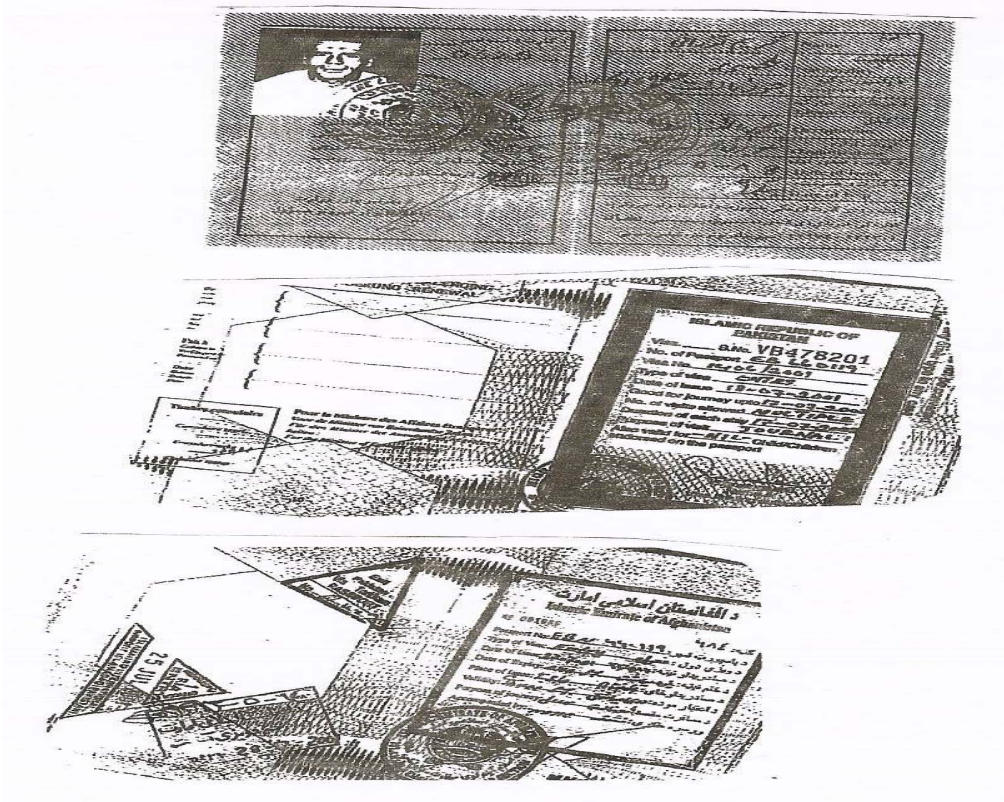
برادر دوستدار شما یاسر التوفیق السری

مدیر المرصد الاعلامي الاسلامي





## پاسپورت تروریستان مراکشى



17

### نامه ي جنرال حميدگل به ضياء الحق

محترم مدير عمومي اداره استخبارات مركزي اسلام آباد!  
به رئيس جمهور ضياء الحق:  
موضوع تمرکز در افغانستان.  
به خاطر معلومات شما کاپي تمرکز در افغانستان براي ختم نيمه دوم جون  
1987 به ضميمه ارسال است.  
تورن جنرال حميد گل - جولاي 1988  
محترما! در عرصه ي سياسي دورنماي ما در افغانستان، اتحاد شوروي بعد  
از امضاي موافقت نامه ي ژنومجوراست قواي روبه زوال خويشرا



از افغانستان بیرون بکشد. انجام پیروزمندانه قریب الوقوع جنگ افغانستان که پاکستان در آن نقش قاطع داشت فرصت های بی سابقه ی تاریخی را میسر میسازد. در منطقه خلایبی به مثابه ی پیامد خروج قوای شوروی از شهر کابل به وجود خواهد آمد که ما باید آنرا پر نماییم. ما نباید این فرصت تاریخی را ازدست بدهیم ما بیش از هر وقت دیگریه ابتکارات جدید جسورانه ضرورت داریم. به منظور مقابله با توسعه طلبی یک میکانیزم نیرومند نظامی را ایجاد کرد و ضرورت است که پاکستان یک کنفدراسیون را با افغانستان تأسیس نماید. این کار ممکن است زیر عنوان متحد ساختن کشورهای اسلامی به خاطر صلح و امنیت وثبات در منطقه انجام یابد تا از نفوذ کمونیستی جلوگیری بعمل آید.

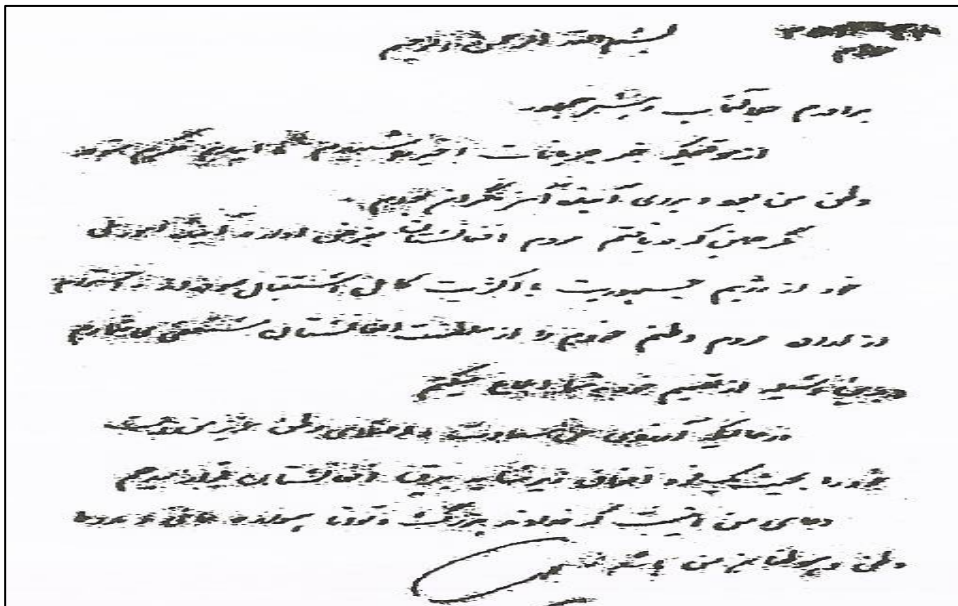
تمام پیشرفت ها برای ادامه ی این نظریه دردست است. رهبران اتحاد احزاب هفتگانه کاملاً به ما بستگی دارند. برخی از آنها با ما کار نموده و پشتیبانی راسخ خود را وعده داده اند. ما باید تا پیروزی کامل، مجاهدین را تقویه نماییم. پاکستان باید تمام کمک های ممکن نظامی و سیاسی را به اتحاد احزاب هفتگانه خصوصاً به گروه اساسی " حکمتیار " که خیلی پر نفوذ، قدرتمند و مطمئن است مبذول دارد. پس از خروج قوای شوروی نیز حکومت دست نشانده کابل حتی برای یکماه نمیتواند جان به سلامت ببرد. هدف عمده در حال حاضر این است که تنظیم های پایدار برای حکومت آینده اسلامی در یک افغانستان آزاد بوجود آید که طرفدار پاکستان باشد و بطور داوطلبانه به ایجاد یک کنفدراسیون پاکستان - افغانستان که پاکستان در آن نقش عمده را ایفا خواهد کرد موافقه نماید. صرف چنین اقدامی میتواند یک توازن استراتژیک در منطقه بوجود آورد. در چهار چوب این کنفدراسیون سرحدات باید از بین برود و یک ساختار مشترک اقتصادی تشکیل یابد. این امر امکان خواهد داد که تا به ساحات یورانیوم در افغانستان دست رسی کسب نمود و برنامه ی هستوی خویش را عملاً از منابع خارجی مستقل نمود. سپس به سبب هدف سیاسی ما ابتکار ایجاد چنین یک کنفدراسیون باید از طرف حکومت اسلامی افغانستان (حکمتیار) تقاضا شود. این کنفدراسیون پاکستان - افغانستان به گمان اغلب حمایت ایران و ترکیه را بدست خواهد آورد. مشروط بر اینکه ما از این لحاظ فشار لازم وارد نماییم. وبه منظور جلب برخورد مثبت آنها نسبت به این تشکیل ما باید مساله یک اتفاق و اتحاد کانگره منطقی را که متشکل از افغانستان، پاکستان، ایران و ترکیه باشد مطرح سازیم. ممکن است یک واکنش مثبت را از ایالات متحده امریکا نسبت به ایجاد کنفدراسیون پاکستان - افغانستان انتظار داشت زیرا جوابگوی استراتژی آنکشوردایره مهار ساختن نفوذ کمونیستی میباشد و امکان خواهد داشت تا موافقت نامه های امریکا - پاکستان را در مورد افغانستان تطبیق نماید. این کار برای اتحاد شوروی خوش آیند نخواهد بود. آنکشورشاید اعلامیه ی شدید اللحنی را صادر نماید ولی بیش از آن چیزی نخواهد بود و پس از مدتی چند تمایل خویش را



به ایجاد مناسبات به کنفدراسیون نشان خواهد داد. موضع گیری هند مطمئناً منفی خواهد بود زیرا این کنفدراسیون یک ضربه شدید را بریلانهای آن کشور مبنی بر تضعیف پاکستان تشکیل میدهد. کشورهای غربی و جاپان مطابق گزارشات یک موضع گیری خیرخواهانه را اتخاذ خواهند کرد. کشورهای اسلامی از وحدت پاکستان و افغانستان استقبال خواهند کرد. به استثنای عربستان سعودی که ندای اعتراض خود را بلند خواهد کرد ولی کار به جای نخواهد رسید که مناسبات خود را با پاکستان تیره نماید. پاکستان کاملاً حق دارد در جهت ایجاد کنفدراسیون با افغانستان تلاش نماید و پاکستان در طول این سالها شاهد خطرات جدی بوده و به افغانستان اجازه نمی دهد که افغانستان در حالی باقی بماند که قبل از سال 1978 و بعد از کودتای ماه اپریل و زمانه که دنباله روهند وستان بوده باشد.

18

استعفا نامه محمد ظاهر شاه



21 اسد 1352

برادرم جلالتمآب رئیس جمهور!

از موقعیکه خبر جریانات اخیراً شنیدم تا ایندم فکر متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر همین که دریافتم مردم افغانستان به غرض اداره ی آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند، به احترام از اراده مردم و وطنم خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ می کنم. در حالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است، خود را به حیث



یک فرد افغان زیرسایه بیرق افغانستان قرار میدهم. دعای من این است که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد.

## 19

### موافقتنامه "بن" موافقتنامه ترتیبات مؤقت در افغانستان تا زمان تأسیس مجدد مؤسسات دایمی دولتی

شرکت کننده گان مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان، مصمم اند به منازعه رقبه در افغانستان خاتمه داده و مصالحه ملی، صلح پایدار، استقرار و رعایت حقوق بشر را در کشور گسترش دهند. بر استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان یکبار دیگر تأکید میکنند، حق مسلم مردم افغانستان را در تعیین آزادانه سرنوشت سیاسی شان مبتنی بر اصول دین مقدس اسلام، دموکراسی، کثرت گرایی و عدالت اجتماعی تأیید میکنند.

با ابراز تمجید از مجاهدین افغان که سالیان دراز از استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی کشور دفاع کرده اند و نقش بارز در مبارزه علیه تروریسم و اختناق بازی کرده اند، و اینک با فداکاری و ایثار به قهرمانان صلح، ثبات و بازسازی مادر وطن عزیزشان افغانستان مبدل میشوند.

با آگاهی از اینکه بی ثباتی و عدم استقرار موجود در افغانستان ایجاب اتخاذ تدابیر اضطراری مؤقت را میکند، و با ابراز قدر دانی عمیق از جلال و مقام استاد برهان الدین ربانی به نسبت آمادگی شان به انتقال قدرت به اداره مؤقتی که در پیامد این موافقتنامه تأسیس میشود. با تشخیص این ضرورت که باید در همه تدابیر مؤقت نماینده گوی وسیع از همه عناصر ملت افغان و مخصوصاً گروه های که در مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان نمایند ه گوی مناسب نداشتند، تأمین شود. با درک این که ترتیبات مؤقت گام اولی در راه تأسیس یک حکومت فراگیر، متوجه به نقش فعال زنان، چند قومی و ممثل کامل از همه مردم تلقی شده و نباید طولانی تر از مرحله زمانی تعیین شده در قدرت بماند. با آگاهی از این واقعیت که تشکیل و فعال ساختن نیروی امنیتی جدید افغانی به زمان نیاز دارد. لازم است تا آن زمان تدابیر امنیتی دیگری که به تفصیل در ضمیمه اول این موافقت توضیح شده اتخاذ شود. با پذیرش این واقعیت که سازمان ملل متحد به صفت یک موسسه غیر جانب دار شناخته شده بین المللی نقش عمده و خاص را در دوره قبل از ایجاد مؤسسات دایمی در افغانستان دارا میباشد که تفصیلات آن در ضمیمه دوم این موافقت نامه ارائه شده است.

موافقت کرده اند که:



## حاکمیت مؤقت

### اول: احکام عمومي

- 1 - حاکمیت مؤقت به محض انتقال رسمي فدرت به تاريخ 22 دسامبر 2001 ميلادي تاسيس مي شود.
- 2 - حاکمیت مؤقت متشکل است از اداره مؤقت که در راس آن یک رئيس قرار دارد، یک کمسيون مستقل مخصوص براي تدوير لويه جرگه اضطراري، ستره محکمه افغانستان همراه با ساير محاکم که از طرف اداره مؤقت تاسيس ميشود، ترکيب، وظائف و دستور العمل فعالیت اداره مؤقت و کمسيون مستقل مخصوص براي تدوير لويه جرگه اضطراري در اين موافقتنامه توضيح شده است.
- 3 - حاکمیت مؤقت به محض انتقال رسمي قدرت، ممثل حاکمیت ملي افغانستان ميشود. از اين رو در تمام دوره مؤقت، افغانستان را در روابط خارجي آن نماينده گي کرده و کرسی افغانستان را در سازمان ملل متحد و ارگانهاي خصوصي آن و همچنين در بقيه نهادها و گردهمايي هاي بين المللي اشغال ميکند.
- 4 - یک لويه جرگه اضطراري بايد در ظرف شش ماه بعد از تاسيس حاکمیت مؤقت دبير شود. نخستين جلسه لويه جرگه اضطراري توسط اعليحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان افتتاح خواهد شد. لويه جرگه اضطراري بايد در مورد یک حاکمیت انتقالي به شمول یک اداره انتقالی فراگير تصميم بگيرد که اين اداره انتقالی افغانستان را تا زمان انتخابات یک حکومت کاملاً ممثل از طريق انتخابات آزاد و منصفانه که بايد در ظرف حد اکثر دو سال از تاريخ انعقاد لويه جرگه اضطراري برگزار گردد، رهبري کند.
- 5 - در ظرف هژده ماه بعد از تاسيس حاکمیت انتقالي بايد یک لويه جرگه قانون اساسي برگزار شود تا یک قانون اساسي جديد را براي افغانستان تصويب کند. به منظور کمک به اين لويه جرگه در مورد تهيه مسوده قانون اساسي، اداره انتقالی در ظرف دوماه پس از آغاز کار خود، کمسيوني را با مساعدت سازمان ملل متحد براي تدوين مسوده قانون اساسي ايجاد ميکند.

### دوم: چهارچوب قانوني و نظام قضايي

- 1 - چهارچوب قانوني آتي تا وقتیکه قانون اساسي فوق الذكر به تصويب ميرسد، به طور مؤقت قابل تطبيق است.
- الف : - قانون اساسي سال 1343 ( 1964 ميلادي )
- تا حدودیکه مواد آن با موافقتنامه در تضاد نباشد، و به استثنای موادیکه با نظام شاهی و ارگانهاي قوای اجرائيه و مقننه اي که در اين قانون درج شده است، ارتباط دارد.
- ب : -
- قوانين و مقررات موجود تا حدي که با اين موافقتنامه و با تعهدات حقوقي بين الدول که افغانستان در آن یک طرف باشد، و يا با مواد قابل تطبيق قانون اساسي 1343 در تضاد نباشد، به شرط آنکه حاکمیت مؤقت صلاحیت



فسخ و یا تعدیل این قوانین را داشته باشد.  
 2 - قوه قضایه در افغانستان مستقل بوده و متشکل است از ستره محکمه افغانستان و محاکم دیگری که توسط اداره مؤقت با مساعدت سازمان ملل متحد یک کمیسیون قضایی را برای احیای نظام قضایی افغانستان مطابق به اساسات اسلام، معیارهای بین المللی، سلطه قانون و عنعنات حقوقی افغانستان، تشکیل خواهد داد.

### سوم: اداره مؤقت

الف - ترکیب :

1 - اداره مؤقت متشکل از یک رئیس، پنج معاون رئیس و بیست و چهار عضو دیگر میباشد. هر عضو به استثنای رئیس میتواند در رأس یکی از بخش های اداره مؤقت قرار داشته باشد.  
 2 - شرکت کنندگان مذکرات ملل متحد در مورد افغانستان از اعلیحضرت محمد ظاهر پادشاه سابق افغانستان دعوت کرده اند تا ریاست اداره مؤقت را به عهده بگیرند. اعلیحضرت خاطرنشان کرده اند که ترجیح میدهند تا شخصی مناسب دیگری که مورد قبول شرکت کنندگان باشد به ریاست اداره مؤقت منصوب شود.

3 - رئیس، معاونین رئیس و بقیه اعضای اداره مؤقت توسط شرکت کنندگان مذاکرات سازمان ملل متحد درباره افغانستان انتخاب شدند و اسمای ایشان در ضمیمه چهارم این موافقتنامه درج است. این انتخاب براساس تخصص فنی، حیثیت، شایستگی شخصی از میان فهرست های ارایه توسط شرکت کنندگان مذاکرات سازمان ملل متحد، با توجه به ترکیب قومی، جغرافیایی و مذهبی افغانستان و همچنین با در نظر داشت اهمیت مشارکت زنان در اداره کشور صورت گرفته است.

4 - هیچ یک از اعضای اداره مؤقت همزمان نمی تواند که عضویت کمیسیون مستقل مخصوص تدویر لویه جرگه اضطراری را داشته باشد.

ب - طرز العمل:

1 - رئیس اداره مؤقت و یا درغیاب او یکی از معاونین وی جلسات اداره را دایر کرده ریاست آنرا به عهده میگیرد و همچنین مواد آجندا را برای جلسات پیشنهاد میکند.

2 - اداره مؤقت سعی میکند تا تصامیم خویش را با توافق جمعی اتخاذ نماید. برای اتخاذ تصمیم حد اقل بیست و دو عضو باید حاضر باشند. اگر رای گیری لازم شود در آن صورت تصامیم با اکثریت آرای اعضای حاضر رای دهنده، به جز در حالات استثنایی که در این موافقتنامه توضیح شده، اتخاذ میشود. در صورت تساوی آراء، رئیس رای قاطع را دارا میباشد.

ج - وظایف:

1 - اداره مؤقت مؤظف به اجرای وظایف روزمره دولت به شمول حق صدور فرامین به منظور تأمین صلح، نظم و ایجاد اداره سالم میباشد.



- 2 - رئیس اداره مؤقت، ویا درغیاب اویکی از معاونین از اداره مؤقت در صورت لزوم نماینده گدی می کند.
- 3 - آن عده اعضای که مسئول بخش های مختلف اداره هستند، همچنین مسئولیت اجرای سیاست های اداره مؤقت را در چارچوب ساحات مسئولیت خود به عهده دارند.
- 4 - اداره مؤقت به محض انتقال رسمی قدرت صلاحیت چاپ و توزیع پول را دارد و از حق مخصوص برداشت پول از سازمان های بین المللی برخوردار است. اداره مؤقت با همکاری سازمان ملل متحد، بانک مرکزی افغانستان را احیا میکند تا این بانک مبتنی بر اصول شفافیت و جوابگویی به مردم، عرضه پول را تنظیم نماید.
- 5 - اداره مؤقت با همکاری سازمان ملل متحد، یک کمیسیون مستقل کارمندان ملکی را تأسیس میکند. این کمیسیون از میان اشخاص واجد صلاحیت فهرستی را برای مقام های کلیدی بخش های اداری به شمول والی ها بر اساس استعداد و اهلیت آنها تهیه و در اختیار اداره مؤقت میگذارد.
- 6 - اداره مؤقت با همکاری سازمان ملل متحد، یک کمیسیون مستقل حقوق بشر را تأسیس میکند که مسئولیت های آن شامل نظارت بر حقوق بشر، تحقیق تخطی های حقوق بشر و ایجاد، رشد و توسعه سازمان های محلی حقوق بشر خواهد بود. اداره مؤقت باید به کمک سازمان ملل متحد هرگونه کمیسیون دیگری را برای بررسی مسایلی که در این موافقتنامه پیشبینی نشده اند، ایجاد کند.
- 7 - اعضای اداره مؤقت باید به ضوابط سلوکی که با معیارهای بین المللی مطابقت داشته باشد، پای بند باشند.
- 8 - تخطی هر عضو اداره مؤقت از احکام ضوابط سلوکی فوق الذکر منجر به سبکدوشی او از اداره مربوط میشود. تصمیم سبکدوشی یک عضو با دو سوم اکثریت اعضای اداره مؤقت با پیشنهاد رئیس ویا یکی از معاونان رئیس گرفته میشود.
- 9 - وظایف و صلاحیت اعضای اداره مؤقت، در صورت لزوم با کمک سازمان ملل متحد تصریح و تکمیل خواهد شد.

### **چهارم: کمیسیون مستقل مخصوص برای تدویر لویه جرگه اضطراری**

1- یک کمیسیون مستقل مخصوص تدویر لویه جرگه اضطراری در ظرف یکماه پس از تأسیس حاکمیت مؤقت ایجاد میشود. کمیسیون مستقل مخصوص متشکل از بیست و یک عضو میباشد که یک تعداد ایشان باید دارای تخصص در حقوق اساسی و یا عرفی باشند. اعضای کمیسیون از میان فهرست های کاندیدها که توسط شرکت کنند ه گان مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان و همچنین گروه های مسلکی و جامعه مدنی افغان ارایه شده برگزیده میشوند. سازمان ملل متحد به ایجاد و فعالیت کمیسیون و تشکیل دارالانشاء به فعال ساختن این کمیسیون خواهد کرد.



2 - کمیسیون مستقل مخصوص صلاحیت نهایی تعیین طرزالعمل و تعداد اشخاصی را که درلویه جرگه اضطراری شرکت میکنند، داراست. کمیسیون مستقل مخصوص مسوده مقررات و طرزالعمل های را تهیه میکند که دربرگیرنده این نکات خواهد بود:

الف: - معیار تخصیص کرسی ها برای باشند ه گان ساکن و کوچی های کشور.

ب: - معیار تخصص کرسی ها برای افغانهای مهاجر مقیم ایران، پاکستان و سایر کشورها.  
ج: - معیار برای شمولیت بنیاد های جامعه مدنی، افراد باعتبار، علمای دینی، روشنفکران و تاجران در داخل و خارج کشور.

کمیسیون مستقل مخصوص تضمین میکند که توجه لازم به مشارکت تعداد قابل ملاحظه ای زنان و همچنین نماینده ه گان همه بخش های دیگر ملت افغان درلویه جرگه اضطراری مبذول گردد.

3 - کمیسیون مستقل مخصوص در طرف ده هفته پس از ایجاد، مقررات و دستورعمل تدویر لویه جرگه اضطراری را همراه با تاریخ آغاز و محل تدویر و مدت اجلاس آن منتشر و اعلام خواهد کرد.

4 - کمیسیون مستقل مخصوص دستورالعمل نظارت بر جریان معرفی کاندید ا ها را درلویه جرگه اضطراری تصویب و به منصفانه اجرا میگذارد تا جریان انتخاب غیر مستقیم یا گزینش، عادلانه و منصفانه باشد. برای جلوگیری از اختلاف در کارنامزدی کاندید ها، کمیسیون مستقل مخصوص میکانیزمی را برای ثبت شکایات و مقرراتی را برای حل اختلافات مشخص خواهد ساخت.  
5 - لویه جرگه اضطراری رئیس دولت را برای دوره گذاران انتخاب خواهد نمود و طرح های پیشنهادی را در مورد ساختار اداره انتقالی و شخصیت های کلیدی آن تصویب خواهد کرد.

#### پنجم: مواد نهایی

1 - به مجرد انتقال رسمی قدرت، تمام مجاهدین نیروها و گروه های مسلح افغانی در کشور، تحت فرمان و کنترل حاکمیت مؤقت قرار میگیرند و در چوکات قوای امنیتی مسلح جدید افغان بر حسب ایجابات دوباره تنظیم میشوند.

2 - حاکمیت مؤقت ولویه جرگه اضطراری مطابق اصول اساسی و موادیکه در معاهدات بین المللی مربوط به حقوق بشر و قوانین بین المللی ضامن حقوق بشر عمل میکند که افغانستان به آن متعهد است.

3 - حاکمیت مؤقت با جامعه بین المللی در مبارزه علیه تروریسم، مواد مخدر و جنایات سازمان یافته همکاری میکند. این حاکمیت تعهد میکند که به حقوق بین الدول احترام گذاشته و با همسایگان و باقی اعضای جامعه بین المللی روابط صلح آمیز و دوستانه برقرار نماید.

4 - حاکمیت مؤقت و کمیسیون مستقل مخصوص برای تدویر لویه جرگه اضطراری مشارکت زنان و همچنین تمثیل عادلانه تمام جوامع قومی و دینی





ومذهبي افغانستان را در اداره مؤقت ولويه جرگه اضطراري تأمين خواهد کرد.

5 - تمام اقداماتي که توسط حاکمیت مؤقت انجام میشود، باید با قطعنامه 1378 (14 نوامبر 2001 میلادي) شوراي امنیت وسایر قطعنامه هاي شوراي امنیت مربوط به افغانستان، مطابقت داشته باشد.

6 - حاکمیت مؤقت اشخاصي را که قانون بین المللي بشري را نقض کرده باشند ویا اینکه جنایات ضد بشریت را مرتکب شده باشند، مورد عفو قرار نمیدهد.

7 - مقررات وطرز العمل فعالیت ارگان هاي که تحت نظر حاکمیت مؤقت تشکیل میشوند، در صورت لزوم به کمک سازمان ملل متحد تصریح وتکمیل خواهد شد. این موافقتنامه که ضامیم آن جزء لا یتجزای آنرا تشکیل میدهد، در روز پنجم دسامبر 2001 میلادي درین به زبان انگلیسي به امضاء رسید، متن با اعتبار این موافقتنامه بوده که دریک نسخه است ودرآرشیف سازمان ملل متحد محفوظ میماند. متن هاي رسمي به زبان هاي دري وپشتو ویا هرزبان دیگری که نماینده خاص سرمنشي مشخص بسازد، تهیه میشود. نماینده خاص سرمنشي نسخه هاي تصدیق شده این موافقتنامه را به زبان هاي انگلیسي، دري وپشتو به هریک از شرکت کنند ه گان میفرستد.

شرکت کنند ه گان مذاکرات سازمان ملل متحد درباره افغانستان وغیره. شاهد از جانب سازمان ملل متحد: الا خضر ابراهیمی نماینده خاص سر منشي ملل متحد در افغانستان .

### ضمیمه اول - نیروي امنیتی بین المللي

1 - شرکت کنند ه گان مذاکرات سازمان ملل متحد درباره افغانستان مي پذیرند که مسئولیت تأمين، نظم وقانون درسراسرکشوربه عهده خود افغانها میباشد. به این منظوریشان تعهد میکنند که با استفاده ازتمام امکانات ونفوذ خود، همه اقدامات را درجهت تأمين امنیت به شمول امنیت کارمندان سازمان ملل متحد وسایر سازمانهاي بین المللي دولتي وغیردولتي مستقر در افغانستان، انجام میدهند.

2 - براي رسیدن به این هدف، شرکت کنند ه گان ازجامعه جهاني مي خواهند تا مقامات جدید افغان را در جهت تشکیل وآموزش قوای جدید امنیتی وقوای مسلح افغانی کمک کنند.

3 - بادرک این امر که تشکیل وتجهیز قوای جدید امنیتی وقوای مسلح افغانی، تا فعال شدن کامل آن به وقت ضرورت دارد، شرکت کنند ه گان مذاکرات سازمان ملل متحد درباره افغانستان از شوراي امنیت سازمان ملل متحد تقاضا میکنند که تجویز پیاده کردن هرچه زودتر نیروهاي مجاز سازمان ملل متحد را در افغانستان بررسی نماید. این نیرو در تأمين امنیت درشهر کابل ونواحی اطراف آن مساعدت میکند. این چنین نیروي در صورت لزوم میتواند به سایر شهرها ومناطق گسترش یابد.



4 - شرکت کنند ه گان در مذاکرات سازمان ملل متحد درباره افغانستان متعهد میشوند تا تمام واحدهای نظامی را از کابل و مراکز سایر شهرها و مناطق دیگری که در آن نیروهای مجاز سازمان ملل متحد مستقر میشوند، خارج کنند. این نیرو میتواند در ترمیم ویرانی های افغانستان و احیای تسهیلات زیربنایی کمک کند.

#### ضمیمه دوم - نقش سازمان ملل متحد در دوره مؤقت

1 - نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد مسئولیت تمام جنبه های کار و فعالیت سازمان ملل متحد را در افغانستان به عهده دارد.  
2 - نماینده خاص بر اجرای تمام جوانب این موافقتنامه نظارت و کمک میکند.  
3 - سازمان ملل متحد حاکمیت مؤقت را در ایجاد یک محیط سیاسی بیطرف مشوره میدهد که برای برگزاری لویه جرگه اضطراری آزاد و عادلانه کمک کند. سازمان ملل متحد باید به فعالیت های آن بخش های اداری توجه خاص معطوف دارد که مستقیماً بر تدویر و نتایج لویه جرگه ی اضطراری تاثیر دارد.

4 - نماینده خاص سرمنشی ملل متحد و یا افراد منتخب اومیتوانند به شرکت در جلسات اداره مؤقت و کمیسیون مستقل مخصوص تدویر لویه جرگه اضطراری دعوت شوند.

5 - اگر بنا بر دلیلی از تشکیل جلسه اداره مؤقت یا کمیسیون مستقل مخصوص جلوگیری شود و یا اینکه نتوانند در رابطه به تدویر لویه جرگه اضطراری به فیصله ای برسند، نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد با در نظر داشت نظریات مطرح شده در اداره مؤقت، مساعی جمیله خود را برای ایجاد زمینه یک راه حل و اتخاذ تصمیم به خرج میدهد.

6 - سازمان ملل متحد از حق تحقیق درباره شکایات حقوق بشر برخوردار بوده و در صورت لزوم اقدام اصلاحی را در این جهت توصیه می کند. سازمان ملل متحد همچنین مسئولیت دارد تا برنامه های آموزشی حقوق بشر را انکشاف داده و اجرا کند تا احترام به حقوق بشرو آگاهی از آن را بیشتر سازد.

#### ضمیمه سوم - درخواست شرکت کنند ه گان مذاکرات ملل

متحد در باره افغانستان از سازمان ملل متحد شرکت کنند ه گان مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان بدین وسیله:

1 - تقاضا میکنند که سازمان ملل متحد و جامعه بین المللی برای تضمین حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و وحدت افغانستان و همچنین عدم مداخله مشوره های خارجی در امور داخلی افغانستان اقدامات لازم به عمل آورد.

2 - از سازمان ملل متحد و جامعه بین المللی و به خصوص کشورهای کمک کننده و مؤسسات چند جانبه جداً تقاضا میکنند که در همکاری با اداره مؤقت تعهدات خود را در قبال مساعدت در جهت احیای مجدد، بهبودی و بازسازی افغانستان، تجدید، تشدید و عملی کنند.



- 3 - از سازمان ملل متحد تقاضا میکنند که به زودترین فرصت ممکن، ثبت نام رأی دهندگان را قبل از برگزاری انتخابات عمومی که به تعقیب تصویب قانون اساسی جدید توسط لویه جرگه عملی میشود، رویدست گرفته و زمینه نفوس شماری را در افغانستان مهیا سازد.
- 4 - از سازمان ملل متحد و جامعه بین المللی تقاضای جدی میکنند که به پاداش نقش مهمی که مجاهدان در حفاظت آزادی افغانستان و عزت مردم آن بازی کرده اند، اقدامات لازم را در هماهنگی با اداره مؤقت، برای ادغام مجاهدین در قوای جدید امنیتی و قوای مسلح افغانستان بعمل آورند.
- 5 - از سازمان ملل متحد و جامعه بین المللی تقاضا میکنند که صندوقی را برای کمک به فامیل ها و باقی متعلقین شهدا و قربانیان جنگ، معلولین و آسیب دیده گان جنگ، ایجاد کنند.
- 6 - از سازمان ملل متحد، جامعه بین المللی و سازمان های منطقه ای جداً و شدیداً تقاضا میکنند که با حاکمیت مؤقت در مبارزه علیه تروریسم بین المللی، کشت و قاچاق مواد مخدر همکاری کرده و دهاقین افغان را کمک مالی، موادی و تخنیکي کنند تا انواع دیگر کشت محصولات بدیل دیگر رویدست گیرند.